

کتابخانه مجلس شورای ملی
کتاب
مؤلف
موضوع
شماره ثبت کتاب
بازدید شد
۱۳۸۲
فهرست شده
۹۴۷۰

کتاب تاریخ شیم عباسی

در اختیار این طالع سعادت مطالع بدایع لطایف ملحوظ شده اول آنکه در زوج عاشر
بیت السلطنت نیر اعظم افاضه نور می‌نماید و اصل در اختیار ساعت جلوس بر سلطنت
صلاح خانه عاشر است و آنگاه چنین صلاحی که بعقد دوام آن نگارنده گشته شده و امام
ابو المعشر منجم غزنوی که از اکابر منجم است فرموده که در ساعت برای این کار طالع عقرب
اختیار کنند تا وتد عاشر اسد افتد که خانه نیر اعظم است و المنة لله که اینجا نیر اعظم
خود در بیت عاشر باشد انوار سعادت و اقبال آمده شاهی که مراد بخش امید بود
رخشنده دلش نور جاوید بود چون پرتو او جهان نگار است او را اگر [illegible] خورشید بود
خانه دهم که خانه مالست سرطان اتفاق افتاده و نیر اصغر که صاحب خانه
است در خانه یازدهم که خانه امید است فوق الارض فرح یافته دلالت کند
بر آن که [illegible] خزاین و کنوز عالم بی سابقه مشقت بدست [illegible] اقبال آمد

درایند و خانه سیوم که تعلق بخویش و پیوند دارد اسد است و صاحب او نیر اعظم در خانه عاشر
جمیع اقربا بامور احکام سلطانی و محکوم اوامر شهنشاهی باشند و خانه چهارم که او را
وتد الارض خوانند منسوبست بعواقب امور و املاک و صاحب او در نهم که بیت السفر است
دلیل شده بر حسن عاقبت و ثبات ممالک محروسه خانه پنجم میزانست که خانه فرزندان و عشرت
و هدیه است و صاحب او زهره در حوت که برج شرف اوست دلالت کرده بر آن
که فرزندان سعادتمند پیوند بعطوفت و شفقت پادشاهی قرین باشند و در سایه دو
و کنف عنایت تربیت یابند و اقداح افراح انجمن سرور بزلال اتصال لبالب
باشد و توافل هدایا از چهار رکن عالم بر آستان دولت و بارگاه شاهنشاهی خانه ششم عقرب که خانه
عبید و خدم و امراض صاحب او مریخ در خانه سلطنت واقع شده علامتست بر اعتدال امزاج
سعادت التزام و بسیاری غلامان وفادار و خدمتگاران جان سپار مشتری اگرچه در قوس است
اما بحسب تسویت البیوت از کوکب سعد فالیست و معموری اعداء دولت ابد قرین دلیل
نگاه خانه هشتم نثار سعادت جاوید میکند خانه هفتم قوس و مذعاریست بنظر طالع و آن خانه اعداء
چون بحسب تسویت البیوت از کوکب سعد فالیست بر مقهوری دولت ابد قرین دلیل است
و نیز خانه هشتم جدی است متعلق بمواریث و صاحب خانه در بارده و هم دلیل است بر بسیاری
موروثی قرین بکمال کمالات ذاتی باشد خانه نهم دلو بعلم و دین و سفر منسوبست و عطارد
که صاحب طالع است انجاست و بنظر تثلیث ناظر طالع آمده افاضه انوار دانش
میکند و مخبر است از صدق تفکر در امور دین و دولت و اصابت تدبیر در باب
سفر و موافقت آن بتقرب دولت شاهی بمقبل و ذوفنون خواهش
در راه خدا و فنون خواهش هرچند که سایه خداوندشان او نور خداست سایه چون
خواهش خانه حوت که آن را وتد عاشر خوانند سلطنت و امهات است نیر اعظم و زهره
و مریخ انجاست بهمیشه ایام سلطنت بعیش بگذرد و اسباب شوکت و امهات صاحب
طالع روز افزون باشد و آنجا عالیه زحل و دولت او بمراد رسند خانه یازدهم حمل
منتسب بر جاه و صدقات بیت الشرف نیر اعظم افتاده و قمر سریع السیر ابد الدهر آنجاست

۴ هر امید که بخاطر اقدس گذرد روزی و بهبودی آید و دوستان و محبان دولت عظمی کام
روا شوند خانه دوازدهم ثور است و آن خانه اعداست از کواکب خالی افتاده و مریخ
از سهم ناظر دشمنان دین و دولت بصمصام هرای خون آشام شوند بر ظهر
در حمل که خانه شرف نیر اعظم افتاده و اکابر این فن تصریح کرده اند که در زایچه جلوس
اختیار قمر که واسطه افاضات اجرام علوی بر اجسام سفلی در حمل مانده این بس
تعبیر داشته اند و نیر اعظم بمشتری اتصال دارد و خداوند عاشر در منعیم و قوع یافته
و خانه طالع هوائیست و اینها دلالت بر آراستگی عساکر نصرت قرین و بر
مزید عظمت و شوکت پادشاهی میکند و سهم سعادت قوی حالست چه در اسد که
خانه نیر اعظم است تمکن دارد و صاحب او در عاشر افتاده و مشتری که دلیل
صدق نیت است در هفتم بخانه خود کمال سعادت دارد و خداوند عاشر صاحب عد
روز بروز امور ملکی و مهمات سلطنت در ترقی و تزاید باشد و بعضی از بیت الطالع خانه
قمر مستقیم الطلوع آمده و عطارد با قمر نظر دوستی دارد و این همه دلایل ساطعه است
بر گشایش کار بطریق بهبود و افزایش دولت به نیل مقصود و شرح لطایف این اختر
و بدایع این ارتباط احاطه تحریر و احاطه تقریر بیرون است و فایق شناسان میدان
آسمانی و درجات ازمان صنایع سطرلاب ذاتی تاریخ فکرت و تقویم فطنت میداشتند
که از زمانی که ابتدای جنبش افلاک و کواکب شده و انتظام عالم ناسوت کالبد
او ناقص است باهتمام اجرام تعلق گرفته انجنین طالعی بزرگ بر از کی بخشش که چندین
سعادات ابدی در ضمن آن منطوی است معلوم که چند گذشته باشد و یکی از منتسبان
سلسله نظم در تاریخ جلوس اشرف گفته از خطبه پادشاه در رفعت بر شد و ز
سکه عدل کار ها چون زر شد بنشست بتخت سلطنت اکبر شاه تاریخ جلوس حضرت
اکبر شد و مصرع جلوس خداوند عالم پناه بر شعر بر سال سعادت انتظام
و عبارت کامبخش تیر تاریخ این مان سعادت توامانست که مولانا نور الدین
ترخان نگاشته خانه ضراعت نموده بود ذکر وضع تاریخ جلیه الهی از مبداء
جلوس حضرت شاهی

برخسار صافی درونان انصاف فروپوشیده نیست که قلم ثبت بر دفاتر اکوان برین که نظام
سلسلهٔ عالم در حفظ وقت و نقش تاریخ صورت بسته و بتعیین وقایع و تبیین سوانح تواریخ
سنین و شهور تخطیط و تشخیص یافته و صنعت ازلی بیان حیثیان یافته که بعد از چندگاه امری
عظیم را مبدا تاریخ سازند و احکام و معاملات دینی و دنیوی را بران مبتنی گردانند
و چون تاریخ جلوس اشرف از افزونی فرخندگی و افزونی خجستگی هزاران هزار اوراق بوده که
غره وجه مراد استعانت و مقدمهٔ ظهور سعادات نامتناهی گردد بالهام ربانی که در
ضمیر قدسی حضرت شهنشاهی پرتو انداخته بود و بموافقت آرای اصابت پیرای حکمت
پروران بالغ نظر که فروغ قبول حضرت شهنشاهی یافته بود دفاتر سنین و شهور را
مبدا تاریخ جدید ساختند و از آرای اسلامی دانستودگی گشتند و چون نوروز جهان افروز متقارن
و متعارب جلوس اشرف بود و در جلوس اشرف از جلایل نظرات نزهت نیر اعظم این کسر را که
هزاران فتح در ضمن آن چهره گشاست عنوان ایام نوروز در دیباچهٔ فرخی و فیروزی آمده
مبدا تاریخ گرامی را از نوروز آینده اعتبار نمودند و از حساب ماه و سال شمسی حقیقی نهادند
و حضرت شاهنشاهی خود بدولت و اقبال بالقای ربانی این تاریخ گرامی را تاریخ الهی موسوم
و دبیران سعادت نشان ارقام در بنا و دفاتر ثبت و مرقوم گردانیدند اسامی ماههای
تاریخ ایمان اسامی مشهور مشهور در فارسی معتبر داشتند و بلقب الهی ملقب گردانیدند چون ایام در
الهی دارد هشت ماه الهی و نامهای ایام بزبان بی نام متعارف فارسی که گذاشتند مذهب ترتیب تیر گوش
اورمزد بهمن اردیبهشت شهریور اسفندارمذ خورداد مرداد دیبادر آذر آبان خور ماه
و دیبمهر مهر سروش رشن فروردین بهرام رام باد دیبادین دین ارد اشتاد آسمان زامیاد
مار اسفند انیران و چون در بعضی ماهها دو روز زیاده بود آن را روز و شب نام کردند
و سیاس توجه شاهنشاهی ایام مترتبه بر افتاده ماه چون سال شمسی شد و ضمیر انور حضرت
شاهنشاهی اقتضای این فرمود که در دفتر این تاریخ مقدس نیز دو از ده ماه لاجرم سال شمسی
باسم ماهی از ماهها الهی ساختند چنانچه سال اول سال فروردین الهی و سال دویم سال اردیبهشت الهی
و عمده مورخان این تاریخ قدسی علامة الزمانی افلاطون الاوانی امیر فتح الله شیرازی المخاطب بعضد الدوله

بود که در ساعت مسعود این اساس فلک ارتفاع نهاده و اگرچه اساس این تاریخ در سال نهصد و
نود و دو اتفاق افتاده اما چون از مبدا جلوس اقدس مدار معاملات و وقایع و حوادث
بر تاریخ الهی خواهد بود و ثبت این واقعهٔ شریفه بسال جلوس لایق نمود امید که چون دولت
و اقبال این سلسله اد پیوند از شعشعهٔ الهی است فروغ این دودمان الهی هزاران هزار
سال جهانتاب و جهانگیر باشد و امتداد سنین و شهور سال و ماه از تاریخ و حساب بکتاب
ادوار افلاک بگذرد و نقل فرمان جهان مطاع که از تحریرات راقم این دیباچهٔ سعادت
ابوالفضل است و بعد از تاسیس این تاریخ سعادت اساس بممالک محروسه شرف اجرا یافته
بود اینست فرمان جلال الدین محمد اکبر پادشاه غازی در این زمان دولت
آرای و هنگام سعادت پیرای که یک قرن از جلوس حضرت قرین بر سریر سلطنت گذشته و
آغاز انتظام حدیقهٔ اقبال است فرمان گیتی مطاع پرتو ارتفاع یافت که حکام ممالک محروسه
و سایر متصدیان مهمات ملکی و مالی بتفاوت درجات و تناسب طبقات بتواتر و تکاثر
مکارم شاهنشاهی مفتخر و مستظهر بوده بدانند که چون تمامی همت الاعصر وقفست که کافهٔ انام
از خواص و عوام که بدایع و دایع غیبی اند در ظلال امانی و آمال بمشرع الآمال و مرد الجلال
بوده اوقات گرامی که منقود البدل و معدوم العوض است در مرضیات الهی مصروف
دارند و رقبهٔ عقیدت خود را از قلادهٔ تقلید گذار باب طل کلیهم و اصحاب تجل
باجمعهم دست رد بران زده اند و در جمیع ادیان مآثر قباحت و مغالطات آن بالمرتبه وجوه
ادا مینمایند بار دانسته در تحصیل اسباب تحقیق معطوف گردانند و در مسالک مطالب
کلیه و جزئیه بی بدرقهٔ دلیل قدم ننهند و در مناهج معقول صحو و مغز اوقات و نظر الهی
جهت شروع ننمایند و ضمیر اصابت پذیر را مستکمل و تکمیل همواره در حقایق
علمی و دقایق حکمی نظری انداز و بعنایت و هدایت غیبی از مبادی عالیه به
الهامات و واردات مستفیض و مستفید است و از آثار سلف و خلف نیز
بمقتضای جبلت سریرت و صفای عقیدت محظوظ و بهره مند در بین لاچون
عبور سنین و دیم متفاوت اهل هند که بزبان این طایفه تیره گویند بنفع بادهوجده

و سکون تای فوقانی و فتح رای غیر منقوطه و های مختفی اتفاق دو ... اول ... کل
مشاهده نمود که مبداء شهور قمری را بعد از استقبال گرفته اند که زمان ... ظلمت
و از زبان هندی کشن پچه گویند و این سیه بختان تیره باطن بمحض ...
و غایت غوایت و ضلالت ابتدای ماه را بر ظلمت نهاده اند و با اندک اطلاع
این عمل یا حصول عدم استناد آن بدلیل روشنتر از آنست که باستدلال احتیاج افتد
و از بهره مندین این طایفه چنان بمسامع عز و جلال رسید که مطابق آن کتب معتبره
قدیمه خود در انتظار صواب بین در آورده که مبداء شهور قمری پیش تر ها از ابتدای
روشن شدن این جانب ماه که بجانب راست بوده که او را بلسان ایشان شکل پچه نامند
ما در زمان بکرماجیت از واسطه شیوع نادانی بنیان و وقوع هرج و مرج این روش
روشن متروک مهجور شده است و مقبولیت آنکه اول ماه را از ابتداء ظهور نور گیرند از
اعلی و بهانت بنا بر آن حکم مقدس سعادت نفاذ یافت که ارباب تنجیم و اصحاب
تقویم و منجمان کل ممالک محروسه مدار تقویمهای خود را بر طریقه انیقه شکل پچه نهند
و بواسطه احتیاط و اهتمام و تسهیل و تیسیر یک تقویم را بمهر اشرف اقدس مزین فرموده
فرستادیم که بر این نمط جاری گردانند در این اثنا اکابر و اعاظم بساط قدس موقف
عرض رسانیدند که بر خاطر الهامی مآثر پوشیده نیست که مقصود اکثر وضع تاریخ
که اوقات مهمات و معاملات بانیان معلوم شود بنوعی که احدی را مجال منازعت
نباشد مثل آنکه شخصی مبایعت نمود یا اجاره کرد یا قرض گرفت و در ادای آن مدت چهار
سال و چهار ماه مثلا قرار داد تا مبدا معین نباشد تعیین این مدت متعسر بل متعذر
خواهد بود و پیداست که هر گاه از ابتدای تاریخی عهد بعید گذشته باشد وضع
تاریخ تازه نمودن ابواب یسر و سهولت بر جمهور عالم گشوده است و درو اتفاق
موافقت اخبار ظاهر است که از مبدا احوال تا غایت حال اکابر سلاطین عظام و خواقین
حکمت آئین بوده است که همواره بوسیله اهتمام خود اساس این بنای سعادت اقتباس
را مجدد استوار ساخته اند و معامله گذاران روزگار را از مضایق حیرت نجات بخشیده اند

فی الحال چون تاریخ هجری که آغاز آن از ... اعدا و بتکلف ساخته اند نزدیک
بهزار رسیده و تاریخ هند از هزار و پانصد و متجاوز گذشته و همچنین تاریخ اسکندری
و یزدجردی که از الوف و مآت تجاوز نموده چنانچه در تقاویم مسطور و مذکور است
و نوشتن و گفتن آن در سطور جامع معاملات بر اهل عالم خصوصا بر عوام الناس که مدار
معامله بر ایشان است بسیار مشکل شده و ایضا در ممالک محروسه ارباب هند از تواریخ
مختلفه دارند مثل آنکه در ولایت بنگ تاریخ از ابتدای حکومت لچمن سین است و
از آن باز تا حال چهار صد و شصت و پنج سال شده است و در ملک گجرات و دکن تاریخ
سالباهن است که الحال یکهزار و پانصد و شش سال است و در مالوه و دهلی و غیر آن تاریخ
بکرماجیت متعارف است که الحال یکهزار و ششصد و چهل و یک سال شده و در نگرکوت هم تاریخ
حکومت آن قلعه داشته باشند و از ابتدای اسکندر و حالت در نسبت هر کدام معلوم ...
وقایع و دانشوران آن آثار است و مشخص است که ابتدای هر کدام از تواریخ هند که
از امور عظیمه اساس یافته اگر بمقتضای عموم رأفت شمول عطوفت خود وضع تاریخی
مجدد شود که هم آسانی خلایق در آن باشد و هم اسلاف تاریخ هند ... مرتفع گردد هم آن
مزایات و حسنات بل راجع حال و مآل آن زیج الدرجات خواهد بود و در کتبخانه ذی جاه
مبتدا و له مثل زیج ایلخانی و زیج جدید گورکانی مصرح است که مبدا تاریخ ظهور امری
عظیم کرده اند مثل ظهور ملتی عظیم و قوم یا حصول سلطنتی عظیم و المنة لله تبارک و تعالی
در این سلطنت کبری از عظایم امور و جلایل وقایع از تسخیر بلاد عظیمه و تفتیح قلاع حصینه
و دیگر فتوحات و ابداعات آن قدر در عالم ظهور آمده که هر کدام لیاقت این
امر جلیل الشان دارد اما اگر آنحضرت مبدأ تاریخ جدید از روز جلوس بر سریر سلطنت
جود که از اکبر نعم الهی و اعظم آلای نامتناهی است که از آن هنگام سعادت انجام امروز
بیست و نهم سال شمسی و سی ام قمری میشود هر آئینه بوسیله این امر خیر هم مراسم شکرگذاری
بتقدیم رسانیده باشند و هم انجاح مقاصد طوایف عالمیان بحصول انجامیده باشد
و ایضا در ضمن این عمل خیر کبری شأن رفیع المکان تاریخ هجری که از ذر هجرت حضرت

خیر الانام است از مکه معظمه بمدینه محترمه که بواسطه استیلای اهل عدوان که محل شائبه توهم نقصان
علیل النظره علیل الکیاسه است لا بد می آید چنانچه در زمان ملکشاه ابتدای تاریخ هجری این
مقدار امتداد نیافته بود و کار باین درجه مشکل نشده بود بجهت آسانی تاریخ
جلالی وضع نموده اند تا طایفه که در معاملات کار را بآن مشکل کشیده اند باین وسیله از آن
صعوبت رهانند و در تقاویم ممالک اسلام از عرب و روم و ماوراء النهر و خراسان
و عراق و غیرها ساری و جاریست آشنای متشرعان روزگار و هندسه دانان هر زمان
بان تقاویم رایج نیاز تکرار التماس انجماعت و مراعات خاطر ملتمس ایشان را
موقوف قبول رسانیده شده حکم مقدس نفاذ یافت که نوروزی که قریب سال
جلوس بود از مبدا تاریخ الهی اعتبار نموده ابواب آسانی و شادمانی گشایند
و از معدن دانش فرمان واجب الاتباع صادر شد که ارباب استخراج در تقاویم
متعارفه دیار اسلام چنانچه تواریخ عربی و رومی و فارسی و جلالی مرقوم میسازند
این تاریخ جدید را ضمیمه آنها ساخته ابواب یسر گشایند و در تقویمهای هند
بجای تواریخ مختلفه آنها خصوصا بکرماجیت که اساس آن بر تلبیس بود این
تاریخ مجدد جملی بمانند و تواریخ مشوعه آنها بر طرف سازند و چون در تقاویم
متعارفه سنه سالهای شمسی و ماههای قمری بود حکم فرمودند که ماههای این
تاریخ مجدد نیز شمسی باشد و چون دانشوران ملل و نحل بجهت شکر گذاری و سپاسداری از ظهور
و سنین و روزی چند را بنام اسبابی فلک و مراتبات روحانی بجهت سرور جمهور خلایق
و خوشحالی طوایف انام که باعث چندین خیرات و مبرات است اختیار فرموده اعیاد
نام نهاده اند و دران ایام مسرت برای اساس آنها محکم ساخته در ادای
مراسم خضوع و خشوع بجناب کبریای الهی که خلاصه عبادات و زبده طاعات است
مساعی جمیله بتقدیم رسانیده غنی و فقیر و صغیر و کبیر بقدر قدرت مایده تفضل و احسان
گشاده ابواب عشرت و کامرانی بر خواطر مکروبه و باطن محزونه اخوان زمان
و ابنای روزگار گشوده بانواع بر و احسان نموده اند بنابرین بعضی جشنهای عالی

از تفضل

که تفصیل آن از ذیل این منشور فایض النور بوضوح خواهد پیوست و از چندین هزار سال
در بلاد مشهور معروفست سیما درین هزار سال معمول سلاطین عدالت گستر و حکمای حقایق
آیین بوده است درین دیار بواسطه بعضی امور از شیوع افتاده بود بجهت انجاح
مرضات الهی و اقتضای آثار فرخنده این ایام مسرت فرجام رایج ساختن باید که در
جمیع ممالک محروسه از امصار و بلاد دور و نزدیک بروجه اتم و طریق احسن رایج گردانند
و در تعیین کمال اهتمام بجا آرند و هیچ دقیقه نامرعی نگذارند تفصیل اعیاد و ایام نوروز
نوزدهم فروردین ماه الهی سیوم اردیبهشت ماه الهی ششم خرداد ماه الهی سیزدهم تیر ماه
الهی هفتم مرداد ماه الهی چهارم شهریور ماه الهی شانزدهم مهر ماه الهی دهم آبان ماه
الهی نهم آذر ماه الهی هشتم و پانزدهم و بیست و سیوم دی ماه الهی دوم بهمن ماه الهی
پنجم اسفندارمذ ماه الهی تحریرا بالالهام انطباع

ذکر اعاظم انتظام بخشان ممالک محروسه در هنگام جلوس ابد قرین حضرت شاهنشاهی

درین هنگام فرخنده که
روز ولادت دولت و سعادت و زمان ظهور عیار عقیدت و ارادت
بود میرزا سلیمان بن خان میرزا بن سلطان محمود بن سلطان ابو سعید با آسایش و
آسایش ملک بدخشان متعذر بوده و ولایت کابل و غزنین و سایر آنجا و از هند
و کوهپایه ها گویند شهرت دارد بهوشمندی و کاردانی منعم خان که در زمره امرای
این دولت ابد قرین بداد و عدل ممتاز بود انتظام داشت و محمد حکیم میرزا و
مخدرات سرادق عفت بحسن خدمت او دران دیار آسوده حال بودند و
قندهار را بالتوابع و اللواحق که بجاگیر بیرام خان طراز اختصاص داشت باهتمام شاه محمد
قلاتی که علم شجاعت و تهور می افراخت از حوادث و فتن برکران بوده
مورد امن و رفاهیت بود و دهلی دار الملک دهلی سابقا بقلم تفصیل
گذارش یافته دار الخلافه کرده و آن نواحی بحکومت اسکندر خان اوزبک
انتظام و رونق داشت و نظام سرکار سنبل بتدبیر علیقلی خان شیبانی بود و سرکار
کالپی بسرداری عبد الله خان اوزبک انتظام می یافت و اسیت [illegible]

ملازمان نزدیک بیگخان بوده و قباخان در کول جلالی آمده و در بوده لوازم خدمت
بجای آورده و حیدر محمد خان در بیانه بوده اجرای احکام پادشاهی نموده و بنا بر کمی
مساعی عاطفت سهر یکی از ملازمان درگاه معلی شرف صدور یافت که هر کدام منشور
خسروانه عز امتیاز بخشیده محال جاگیر برقرار که اشتهیم اعتبار اخلاص بنگر خدمتگاری
هر کدام بظهور آید از زبان درخور همت والای شاهنشاهی مراتب و مدارج کمال
و منظور چون خاطر جهان آرای حضرت شاهنشاهی تقاضای آن بنگر و که روزی چند در نقاب
احتجاب باشند تا جمال عالم افروز آنحضرت را جز آنحضرت نظاره کی باشد چه وجهه
همت دوراندیش خجسته آن بود که در لباس هیچ وجهی دنیا عیار در دم گرفته انداز جمال
هر کس بهترین وجهی از پیشگاه خاطر مقدس فرا باید با چو صله گونا دائم در باب
کمالات قدسی نداشت تا گزیر بجهت اسودگی جهانیان چنین برسری برزند یاری آنکه
تیره رای حیله اندوز خاطر غبار الود خود را از بد اندیشی که والای عنصر قدسی
فارغ ساخته در تنبه کاری خود مشغول باشند با برای آنکه چون نظر دوربین آن
تمکین خلافت بملک بی شبهای معنوی افتاده بود نظر بر خاکدان دنیا نمی انداخت
یا بجهت مصالح دیگر که بالغ نظران دوربین بر وقت آن تواند رسید این
پادشاه صورت و معنوی تمام مهمات مالی و ملکی به بیرامخان سپرده خود با مری
چند که برده کمال آنحضرت تواند شد و ظاهر بینان زمانه چه دقایق آن نتوانند برد
اشتغال داشتند

گرفتن شاه ابوالمعالی در نزد ان تادیب بند کردن

چون مشیت جهان آرای ایزدی که انتظام سلسله صوری و معنوی آن خلعت سلطنتی
را خواهد که این بقا پیوند دو طراز ثبات سطر زساز و در رخنه گران ملک و فتنه
سازان روزگار را بالی شاخ و برگ ساخته از بیخ و بن برانداز و این شورش انگیزان
آشوب پیشه امری چند بوجود خواهد آمد که زوال ایشان موجب زوال
گردد و مصداق ایمنیت که در آغاز صبح دولت از لمعات صبح و فروغ طلعت ابدی
ارتفاع اتفاق افتاد که چون قصر اقبال از شکوه حضرت شاهنشاهی سربلندی یافت

جلد اول

و اورنگ سلطنت بعز عظمت آنحضرت پرتو سعادتمندی گرفت و هوش باده پیمای
خیال شاه ابوالمعالی که از خودپرستی چشم مستی دنیا جوهر دماغ او پریشان شده بود و پای عقل
او از مسلک ثبات رفته چنانچه ماجرای او از آغاز ملازمت حضرت جهانبانی تا سپری شدن
آن بروز کار رجا بجا گذارش یافته کلک تفصیل شده درین هنگام که فرمان روای بوده
شاهراه عالم تفاقشنا بتکیه گنجی خدیو دوران با چندین جلباب خفا و حجاب استتار از شورش
و آشوب دلهای ارباب تجرد و اصحاب تعلق گزیده و این خمار الود باده دیرینه دم
خوان تقویم پارینه را اندیشهای تباه پریشان تر ساخت و سودای سری باخودبینی
سرور بیشتری موجب فساد دماغ و تهییج سواد جنون او شد مست غرور دیوانه کرد دیوانه بوده
غنغرب خورد و تیر بعضی عمله دنیا که از بدنهادی خبر صلاح خود نشنیده حاشا حاشا بلکه خبر فساد خود
در اندیشه تباه نگذرانند از بیقراری و کور باطنی و حق بینی از نا طل ناشناخته از انسان مزید بدنامی
ادبود و ندو همیشه داروی بیهوشی در باده غرور او می بخشید درین میان بیرامخان خان
خانان که زمام مهام کارگاه سلطنت و ابدیت کاردانی خود گرفته ناظم الشان امور بوده
اول خدمتی که بعد از جلوس اشرف بپیوند حضرت شاهی بوقوع آورد نجبر گردن این بد دیوانه
بود و شرح این سرگذشت آنکه چون آن شعله خشن دود و سودا در پیچید و کلهگوشه شعور کس از باد غرور
کج شد اما خیال کاشانه ظاهر شدن گرفت و احتمال فتنه ازبرده روزی نمودن میداند روز سیوم از
نوروز جلوس اشرف در سماع جهت دلگشای مجلس عالی ترتیب دادند حضرت شاهنشاهی دولت
و اقبال را اورنگ سلطنت نشسته و سران و سرداران جهانگشای آداب خدمت بجای آورده
و این بیت از آنکه این محفل هوشمندان منتظم شود پیغام فرستادند که جشن عالی انعقاد یافته
و مهمات ملکی و مالی در میان است آمدن ایشان ضرور است آن بد سرشت خود پرست عذری چند مدبرانه
بجهت نا آمدن خود تمهید نمود و از انجمله بس هنوز از تعزیت برنیامده ام و بر تقدیر آمدن سلوک
حضرت شاهنشاهی بمن چگونه خواهد بود و در مجلس کجا خواهم نشست و امرا چون پیش خواهند آمد
چون مبالغه عظیم در طلب او رفت سخن از پرده بیرون انداخت و شرح نسبت خود در
بیساط اقدس حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مزید توجه آنحضرت بیان نموده و آمدن

۱۲

خود را بشرطی چند دور از کار که چون سودای خام او ناپخته بود مشروط ساخته حاشا که نجابت
دست را بحضرت شاهنشاهی بعرض رسانید و وقت آن شد که مائده نعمت و خوان افضال گسترده شود
چون شاه ابو المعالی دست ستم دراز کرده بود لنگ خان قورچی که از قورچیان چابک بار و بود و ...
اقبال ترددی که و از پیش آمده بود دست او گرفته دستگیر ساخت و دیگر ... که پایه بر ... الاثر در ...
خدمت دستمند ... که از پیش ... شاه ابو المعالی از فرط حیرت بیتابانه ... طاقت از دست داد
و مردمی که همراه او بودند چون اکثری از قدیم در سلک دولتخواهان بودند ... انتظام ... شورش
او مصلحتی فراهم آمده بودند ... را اعدا ... که ... در آمده عنایات پادشاهی
گشتند و اول نخجیری که در دام عنایت افتاده او بود و در آیین سلطنت و قانون نصفت بند و زندان
از جهت مستحسن داشته اند که ... شور ... فتنه انگیز گرفته شود ... که طلسمیست مربع
بر شکل کتابی ... که از او بظهور آید بعد ظلم ... که این جای عالی نهاد ... همت
قدرت از ... بنابر آن ... انتظام بخش ... انهدام و انعدام ... ارکان اساس
سرعت مستحسن ... اند ... مکرر داد ... که حقیقت ... و ... شور
انگیزی فتنه اندوز لیکن از ... جهان آرا چون ... قدسی ... حضرت شاهنشاهی ... مظهر کامله
در حمت و اسعه خود ... سر رشته تدبیر از دست چنین خیر اندیشان گسسته ... ابقای این
جراحی ... با فهم را سر انجام داده ... در بند ... سلطنت عالم آرا آنچه صورت
قهری ... بظهور آید اگر چه ... کشیدن با جمهور انام لطف ... لکن چون
لطیفت بصورت قهر در چنین موسم نوروز اقبال بظهور آید ... دیو فتنه انگیز ...
بلاهور ... و منصدیان این خدمت ... پهلوان ... لاهور ... عامله نافهم ازلی
پروای باید اندیشی در نگاهداشتن ... فتنه اندوز احتیاط نکرد ... که ... قرار ...
و میرزا شاه و جمعی که در لاهور بودند پهلوان ... را ... پهلوان ... حوزه
خود را از ... جسمانی خلاص کرد و منعم خان که فرمان روای کابلستان ... ابو المعالی بود
با استماع این خبر ... ابو المعالی را ... و ... عیران ... گیرا
مقرر بود ... طلب ... و آن نیز ... صلاح ... بود و از سوانح عشرت

افزایی این دولت

۱۳

افزایی این دولت وقت ارسال منشور اقبال است دار الامن کابل چون خواطر قدسیه اولیای دولت
از مهمات ضروری این حدود فراغت یافت باستیصال اسکندر که در کوهستان سوالک بسر میبرد
و این کوشش دولت انتها را اصل از دار الملک دهلی بجهت آن بود بر همگنان همت شهنشاهی
گرفت لیکن از آنجا که خاطر اقدس با حضرات بیگمان مستغرق بود و نیز اولیای دولت برای انهاد
بها دراجات بسیار که بتازگی در سمت درآمده بودند قرار داده که جمعی از امرا قلبی معتمدان
درگاه را بکابل باید فرستاد تا اول حضرات بیگمان را از آنجا اهل و عیال اکابر ملازمان عتبه
اقبال ارزودی در ممالک وسیع گلشنای هندوستان آورند تا بثبات قدم در رده ... هم
از اندیشه رفتن ولایت که خود کرده اند بعقدری باز باشند بنا بر این اندیشه انتظام بخش محمد
قلیخان برلاس و شمس الدین محمد خان اتکه و میرزا حسن خان و میرزا خضر خان هزاره و ابو ...
و خواجه جلال الدین محمود بخشی و جمعی دیگر را با اسباب و هدایای گرامی بجهت تقدیم این
خدمت ارجمند روان ساخته و روز پنجم از جلوس ابد قرین لشکرها را در سایه رایات ظفر
آیت که مطلع صبح پیروزیست مشمول عنایات فرموده بدین نشاط متوجه بجانب
کوهستان سوالک از اسماعیل نیز گویند نهضت عالی فرموده اند

آغاز سال اول الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال فروردین از دور اول

چون روز کار سلطنت معدلت افروز این نوربرور داللهی رونق گرفت عالم و عالمیان بزبان حال و لسان قال
گویان و شکر گذار ان انبساط ربیعی کردند و ملک صوری و معنوی رونق و صفای دیگر یافت بهار جاویدی
رونق بسیار گرفت و بعد از بیست و پنج روز از زمان سعادت جلوس بتاریخ چهارشنبه
بیست و هشتم ربیع الثانی نهصد و شصت و سه هلالی نوروز جهان افروز شد و سلطان جاودان
رایات عالم آرای تجلی ذات جل آمده

جهان شد تازه از باد بهاران زمین برآب رود افزوده
باران کوه حرم بنهاد خرمی دل شد بگلهای دید از خرمی ... گل از گل تخت کاووسی بر آورده
بنفشه بر طاوسی بر آورده ز هر شاخی شگفته نوبهاری گرفته هر گلی بر کف نثاری

بیر اعظم چنانچه افسر دلگیهای روزگار را طراوت تازه بخشید بجهان تهنیت جلوس مقدس بندگان
رسانده مستبصران آگاه دل و مستعدان رموز شناسا از آن نوید جان پرور داد ربانی ...

انبلاج یافت عالم معنی رونق گرفت ظاهر هم رنگ باطن گشت روشنایی بر روشنایی افزود کسی را که بر دولتش
یافته‌ای این نور افزای انجمن صورت و معنی تهنیت گوید دانا داند که چه میمنتها از ورود این عید
در کامیابی ظاهر و باطن و اعتدال صوری و معنوی نتیجه بخشد چنانچه در باستانی آثاران مذکور است بی
انداز سعادات حقیقی و مجازی نور پروردی که تهنیت در ایام بواسطه بشری ورود بهجت آثار انور زمانی
که بهار جهان آرای عبارت از آنست فرماید که توانند دانست و مقدار برکات این عطیه علیا
یاد توان یافت و چون قرار داد پیشینیان حال و گذشته است که هر گاه امری جلیل القدر رفیع الشان را
مبداء تاریخ گردانند آغاز آن از نوروزی که قریب بآن باشد اعتبار نموده کم و بیش آن منظور نداشتند
چند روز پیش آن نوروز اعتبار کرده مبداء تاریخ الهی از نوروز سعادت افزای قرار دادند
چنانچه در مقدمه سابق تفصیل گزارش یافت و هرجا تاریخ الهی مذکور شود ابتدای آن
بهار دلگشای معتبر است و از اعاظم بخششهای حضرت شاهی که در مفتتح این سال مقدس ظهور یافت
بخشش تمغا معاملات مقداران که توانند دریافت بی تکلف از حاصل اقلیمی افزون است
گیتی خدیو شکر از عطیات الهی چنین موهبت کبری فرمودند و توافل و نمازها بود و اکرام
که فیض سامان بارگاه تعلق اند و خواطر جمهور مردم که مظاهر فنون قدرت الهی اند بوسیله این عطیه
والا خوشوقت شده این سانحه خیر مستجلب هزاران دولت و اقبال گشت اگرچه بواسطه [illegible]
فرمان روایی زمان و حرص افزایی کاردرداران سلطنت روزی چند اختلالی در بنیان اساس
خیر راه یافت چون نیت مقدس شاهنشاهی بدوام این عاطفت علیا بود با وجود آنکه چند
این عنایات علیه در پرده تعطیل و تاخیر ماند برکات و مبرات که نتایج این کردار است
بود از کارگزاران قضا و قدر رنگ سنوح و ظهور داشت بحمدالله که امروز در جهان آرای
خلافت خود بتجرید و کل مهمات سلطنت برسد و عیار جهانبانی گرفته هر که از این امور استعداد
کام روا میباشد و این همین عطیه در ممالک محروسه رواج دارد و هر چند از سیدهای زبان آور
فواید و منافع عظیمه این باب افزوده بعرض اقدس رسانیدند چون خاطر حق گزین شاهنشاهی
از روی دلبستگی بواسطه محض تحصیل رضامندی ایزدی حکم بر این عطیه دولت اساس
فرموده بود مجموع طبقات عالم از عهده شکر این یک عاطفت از هزاران عواطف نمی توانند

بر آمد ایزد تعالی باندازه برکات ثمرات این موهبت و مبرات چندین قلوب که بوسیله
این عنایات مورد رفاهیت اند در سنین عمر و مراتب دولت و مدارج بهجت حضرت شاهنشاهی افزایش
بخشاد و از سوانح آنست که نقاوه اکابر عراق معدن مکارم اخلاق میر عبداللطیف از قزوین
رسیده ادراک محفل عالی نمود و بشمول انواع اعزاز و اکرام شده و ولد اعز او میر غیاث الدین علی
که بعاطفت خسروانی بنقیب خانی سربلندی یافته از خاصان بساط قرب شاهنشاهیست
همراه بود میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و شرایف صفات
امتیاز تمام داشت و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند بتشیع و در عراق بتسنن زبان زده روزگار
بود چنانکه رفتار میر بصوب دارالامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه او را مطعون ساخته
چون رایات جهان آرای ظلال نصرت بر حوالی قصبه دهری انداخت بهادران نصرت پیوند علم
صف شکن که همراه [illegible] محمد جان برسم منقلای پیش رفته اند در حوالی کوهستان سوالک
بعلم رسید که [illegible] ثبات پای و جرات بتقدیم رسانیدند لیکن چون اعتماد این
والا شکوه بر اقبال شاهنشاهی الهی بود و اعتضاد سکندر بمحض تهور بی جنگ شخص شکست یافته خود را
بشعاب جبال انداخت و آواره ساخت و مظفر رکاب بیمن فتح و فیروزی بدرگاه معلی مورد نوازش
شدند و رایات عالیات بجهت تشیید مبانی احتیاط [illegible] نشاط ساخته قریب
یکماه در آنجا [illegible] جهان را بود و اکثر زمین داران ناصیه سای [illegible] الاسعادت سرانجام
شرف روزگار خود [illegible] نمودند از آنجمله چند راجه نگرکوت که بوفور اعتبار و مزید جمعیت
کلاه تفوق بر اقران کج می نهاد و بمیامن نوشت ازلی سعادت زمین بوس عتبه عالی دریافت
و در اقدام این خدمت خود را [illegible] عبودیت گردانید و بشرایف توجهات شاهنشاهی
شرف اختصاص یافت و از سوانح نصرت انتما که در آن ایام بظهور آمد واقعه محاصره نمودن
حاجی خان نارنول است و شرح این قضیه آنست که چون قضیه ناگزیر شعار شدن حضرت
جهانبانی بظهور آمد حاجی خان که از غلامان شیر خان بود با جمعیتی فراوان محاصره
نارنول نمود و راجه بارمل کچواهه که بنظر عاطفت شاهنشاهی از اعیان سلطنت شده و پایه قدر او از
جمیع جاه و رایان هندوستان گذشته و فرزندان و مجایر قوم او بمراتب و مناصب ارجمند

رسیدند چنانچه مجملی در هر جا گذارش خواهد یافت در آن ایام همراه حاجی خان بود مجنون
خان قاقشال آن جاگیردار آن نواحی مختص شد و کار بر اهل قلعه روی بدشواری نهاد و راجه مذکور
بمقتضای نیک طبعی و عاقبت اندیشی در میان آمد بصلح قلعه را بگرفت و مجنون خان
را بدرگاه عالم پناه روان ساخت در هنگامی که حضرت شاهنشاهی زینت بخش اورنگ فرمان
روائی شده بودند و قیام دار الملک دهلی برای صوابنمای تردی بیگ خان قرار گرفت
باین شایسته بر سر حاجی خان رفته نارنول را از دست خلاص ساخت و بتعاقب آن ناعاقبت
اندیش نهضت نمود چون آنجا بسیاری از آن ناتمام و عصیان را تادیب و تنبیه نموده بدار
الملک دهلی مراجعت نمود و شجاعت دانش اساس انتظام آرای گشت و در همین ایام
شیخ گدای کنبوه پسر شیخ جمال دهلوی از گجرات آمده ادراک ملازمت نمود و چون در ایام
غربت در گجرات به بیرام خان حسن سلوک نموده لوازم مردمی بجا آورده بود در هنگام
عنان اختیار بدست بیرام خان بود بپاداش آن بار شیخ را در اقصی نهاد و بمنصب صدارت
سربلند شد و در میان اقران بتعظیم و ترفیع زندگانی کرد و چون ایام باران نزدیک رسیده بود
بجهت اطمینان خلایق و رفاهیت جمهور انام [illegible] مراجعت فرموده ساحت قصبه جالندر
مخیم سرادقات اقبال شد و از داد و دهش گلزار جهان طراوت تازه یافت و تا قرب یکماه
موکب مقدس در عرصه دلگشا [illegible] ایلچیان عبد الرشید خان والی کاشغر رسیده
زمین بوس نموده تحف و نفایس تحف هدایا بنظر اقدس در آورده مشمول عواطف ظل الهی شدند
و مجملی ازین قضیه آنکه عبد الرشید خان همیشه سلسله قرب قرابت صوری و معنوی را
تحریک می نمود و [illegible] مبانی یکجهتی [illegible] نموده [illegible] برای خود می اندیشید
و حضرت جهانبانی جنت آشیانی نیز ادای مروت و فتوت بتقدیم می رسانیدند و از آن
هنگام که یورش هندوستان پیش نهاد همت والا شده بود خواجه عبد الباری را که از خواجهای سلسله
علیه نقشبندیه بود بکاشغر فرستاده بودند در هنگامی که [illegible] عتبه اقبال مقرر گشت
و میرزا شرف حسین را حاکم کاشغر از جانب خود فرستاد که بمراسم تعزیت بجای آورد
و هم لوازم تهنیت بتقدیم رساند خواجه عبد الباری پسر عبد الکافی و او پسر خواجه عبد الهادی

هندوستان که از مور و ملخ فزونست باستعداد تمام بهم خواهد رسید از این [illegible] برگردد
و خود را بکار [illegible] انگشت نمای خاص و عام مساز [illegible]
را بوعده توان فریفت چه جای آنکه این گروه [illegible] ببسیاری [illegible] تحصیل این
مرتبه فراز گشته همان خلاصی سربلندی یافته باشند این طایفه تیره رای چگونه با افسون و افسانه
از جای توان برد میرزا که بامید [illegible] داشت
یکبارگی [illegible] از همه راه بسته [illegible] دل بصلح نهاد
و قاضی [illegible] باز بقلعه فرستاد [illegible] چون احوال رعایا از امتداد محاصره دریافته بود و شرط
عظیمه در صلح [illegible] که دل برگشته [illegible] بود در حرم رجال خود [illegible] بصلح
فرستاده چون کار [illegible] اول شرط صلح آن ساخت که خطبه بنام آن کم نام کوته حوصله بی ادب
ناقهم خوانده [illegible] سالک حق [illegible] قرار [illegible]
ادب او و شرط دیگر آنکه آن ولایت بدخشان متعلق بوده بمیرزا منسوب باشد [illegible]
بظاهر بباطن قبول [illegible] نمود رخصت داد که در مسجدی رفته بحضور چندی از مردم خطبه برای
که قرار یافته بود خوانند میرزا ابراهیم محافظت ولایت مذکور [illegible] بدخشان
مراجعت نمود و [illegible] میرزا ابراهیم بود و [illegible] اخلاص [illegible]
درست [illegible] کابل از چنگال چنین مردم ناحق ناشناس خلاص شد [illegible] نظام دیگر یافت
و میرزای ناحق ناشناس [illegible] دیار خود [illegible] بسر انجام داده بدخشان رفت سبحان الله و تعالی
دولت قاهره که [illegible] اشغال [illegible] بودند [illegible] هندوستان [illegible] بجهت
سایر [illegible] تنبیه میرزا سلیمان نکردند اما اقبال ابد قرین که ملازم رکاب حضرت شاهنشاهی بود
[illegible] دهلی [illegible] چنانچه [illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible] میرزا [illegible] از اطاعت درگاه [illegible] پیچیده بود [illegible] آستان بوس درگاه خلایق پناه
آورده اگر چه [illegible] کارخانه سلطنت [illegible] اهتمام نمودند کار فرمایان معنوی
در کار خود بوده [illegible] در کنار او نهادند چنانچه در جای خود گذارش یابد [illegible]
[illegible] ارباب طغیان نجات یافتند قرار گرفت که هودج [illegible] حضرت مریم

۱۸ مکانی و گلبدن بیگم و سایر مخدرات ابار گاه عصمت بموجب توجه قدسی متوجه هندوستان شوند و بخیر و سعادت
بسعادت ادراک صحبت فیض منقبت حضرت شهنشاهی نموده بر نعمهای صوری و معنوی بهجت اندوز گشتند چنانچه همه حالات و اتفاقات برسم ایجاز احوال نقش ده قلم وقایع رقم خواهد شد
استماع خبر فتنه انگیزی معصوم بمسامع جلال سلطنت و توجه موکب اقبال بدفع آن سیه روزگار
هنوز خاطر انتظام بخش از مهمات اسکندر چنانچه باید جمع نشده بود و باطن جهان آرای از بی‌نمودگی کابل بیچاپان نگرانی داشت خبر رسیدن
معصوم سیه بخت که سودای سلطنت در دماغ فاسد او پیچیده بود و در اندکی از احوال او گذارش یافته
و جنگ نمودن او با امرای عظام و پای ثبات از جا رفتن ایشان و بتصرف در آوردن دار الملک
دهلی بتاریخ روز دی بکم مهر ماه الهی موافق هشتم ذی حجه در قصبه جالندر که مخیم سرادقات اقبال ابد
و مجملی ازین سرگذشت آنکه معصوم تیره روزگار را با اکرا که مدعی سلطنت بود جنگها رو داده و همه
جا غالب آمده سلطان محمد را که در بنگاله [illegible] بر خود دید شکست داده مرحله پیمای ملک هستی
گردانید و با تاج کرانی و رکن خانی جنگها کرده هزیمت داد و در چپ و در معرکه با مخالفان
مبارز خان [illegible] غالب مدار غلبهای که او را رو نموده بود اندیشهای تباه بخود راه داد و در یافت
که اگر باطلی بر باطلی از خود دیگر جوید کام روا گردد با غش دلی آن نمی‌شود که خود را بر کوه امین
حق زند و در بنولا که حضرت جهانبانی جنت آشیانی جلود والی فتح هندوستان فرمودند و را باشاغل
دیگر مشغول داشت و اندیشه باطل او بظهور نیامد و اکنون که مسند خلافت بوجود جهان آرای حضرت
شهنشاهی رونق گرفت خاطر از مخالفان خود پرداخته باستعداد و فراوان از گران و [illegible]
ارخند و برق مبارز خان اگه اندکی از احوال او سابقا ایراد یافت در جباده گذاشته متوجه [illegible]
و امرای نصرت قرین که بسر کار [illegible] نامزد بودند صلاح [illegible] دیدند جمعی [illegible]
ناظم آتش استعداد بیکار نمود و هر کدام بزبانی که تسلی بخش [illegible] خاطران روزگار نتوانند
فراهم آورده کار از پیکر دیگر جانفشانان تیز دست از اقطار مملکت کرد و آمدند بگو
علیقلی خان شیبانی که بجد و در سنبل [illegible] بعضی از افغانان مخذول العاقبت اشتغال داشت بخواست چون درا
باولیای دولت ملحق سازد و مجملی احوال او آنکه شادی خان که از امرای بزرگ مبارز خان بود و اکثر کنهای کار
سنبل در حوزه تصرف خود داشت علیقلی خان درین سال که مبدا تاریخ الهی است و امید که بسعادت

۱۹ متوجه تسخیر هندوستان شدند بواسطه تعزیت میرزا هندال آمده بود که حضرات سنق عصمت
گلچهره بیگم و گلبدن بیگم همشیرهای گرامی حضرت جهانبانی جنت آشیانی مراسم خود در طلب
نموده پرسش نماید و لوازم سوگواری بسیار را بخدمت تقدیم رساند اگرچه بیگم آمدن خود را
از روی تدبیر چنین وا نمانده اما حقیقت کار آن بود که بیگم از میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم
گزارش بود رنجیده برآمده بود و باین اندیشه که سفر حجاز در پیش دارم و باعث رنجیدن آنکه چون
ابراهیم میرزا غزنین را به تدبیر مهمات مالی و ملکی خویش از آن پیش خود گرفت و در نواختن گروهی و بر
انداختن گروهی دیگر استقلال تمام یافت حسب هوسهای تنگ حوصلگی بسازد از بدذاتی
سخنان ناشایسته بادو نسبت کرده خاطر میرزا ابراهیم ازرده ساخته تا آنکه آن ترک ساده
لوح از جای رفته حیدر بیگ برادر قاسم بیگ را در حرز داور انتهم [illegible] بهانه گرفته گشت
بیگم رنجیده به کابل آمد چند گاه در خدمت حضرات سرادقات عفت بود و بعد از آن میرزایان
از کار خود پشیمان شده مردم فرستاده بیگم را باز گردانیده بردند و او از کوتاه عقل
و تیرگی باطن بر ظاهر احوال کابل اطلاع یافته گرفتن از آنجمله قرار داد و در نظر میرزا
سلیمان صورت گرفتن این ولایت با سهولت چهره گشایی کرد ولیکن از شکوه حضرت
جهانبانی این تیره باطنان ظاهر بین را مجال آن نمیشد چون حادثه ناگزیر ظهور یافت
این ولی نعمت گان [illegible] نعمت در پی آنکه بهر سالک مسالک زوال و محال گشت منبع خان
چون بر حقیقت کار اطلاع یافت بمقتضای عقل در اندیشه خود صف جنگ را ار
نداده و بسرانجام اسباب قلعه داری اشتغال نموده دل بر تحصن نهاد و بر تغیر
نخت و ربخت قلعه کابل و مرمت برج و باره پرداخت و پیش از آنکه میرزا بی فتنه
سکال در حوالی کابل غبار تفرقه انگیزد حقیقت شورش انگیزی و حسد اندوزی را
عرضه داشت کرده بدرگاه گیتی پناه فرستاد و میرزا کثرت خود را دولت اولیای
دولت را در نظر کوتاه بین آورده کوچ بکوچ اوایل سال اول الهی که اواسط بهار بود داده
کابل را محاصره نموده در صدد مراد اول آثار تسلط و افساد ظاهر ساخته بجنگ جدال
قدم پیش نهاد و میان کابلیان حقیقت گذار و بدخشیان جرأت نشان هنگامه

کار زار گرم شد و آتش گیر و دار زبانه زدن گرفت هر روز چون امان کار طلب از جانب میرزا
سلیمان بپای قلعه فرستاده و دلیری و دلاوری میدادند و پا از اندازه بیرون نهاده و مردانه
مبنا خشند و اخلاص منشان کابل در محافظت قلعه کمال اهتمام بجای آورده از بالای حصار
توپ و تفنگ چاره گران بی اعتدالان می‌نمودند و بسا در آن شیر دلی‌جا بجای از قلعه برآمده داد
جلادت و شهامت میدادند چون این بردباران اخلاص پیشه اعتماد بر اقبال ابدپیوند حضرت شهنشاهی
داشتند با وجود ... مخالف چه اعتماد بر اقبال ابدپیوند حضرت مظفر و منصور گشتند
و هیچ اندیشه بخاطر خود راه نمی‌یافت و چون حقیقت حال ... منعم
خان مکشوف ضمیر جهان‌آرا شد توجه بفرستادن لشکر فرمودند جمعی بعرض رسانیدند
که ... بجهت آوردن حضرات ... عصمت رفته‌اند برای این کار کفایت میکند و هنوز رای
جهان‌آرای بجهت انتظام بعضی مهمات ضروری بممالک هندوستان فراز بفرستادن کومک نداده بود
که بتایید الهی کار کابل و کابلیان رونق یافت میرزا ... دگر کوچ بجهت آوردن حضرات مقدسات
بودند اگرچه شریک معامله نشدند اما چون نزدیک رسیدند و خبر آمدن لشکر هندوستان در کابل
باعث دلنوازی متحصنان و پژمردگی خاطر مخالفان گشت میرزا دست از تدبیرات زدن
بحیله و مکر پیش آمد قاضیخان بدخشی را که از مخصوصان او بعلم و عقل امتیاز داشت و از ...
و بخشمندی اخرهای عمر ملازمت در بیت حضرت شاهنشاهی امتیاز یافته از عالمان عمده اقبال شد چنانچه
مجملی از آن در جای خود ... بالتماس مصالحه فرستاده و فنون تزویر در میان آورده و منشای کار
دانی خود را بتقدیم رسانیده کاری نساخت منعم خان برای رزین خود نگاه داشتن رسول را اصلاح
دست رخصت داده ... او را بشمول احسان خود ساخته آنچنان سلوک نمود که او را ... دل او در زمره
اهل حصار خاطر نشان او شد و آنچنان ... بظهور آورد که با وجود کمال پیمانی ... خلاف
واقع خاطرنشان ... کمال استعداد ... احوال ... گشت والحق بهمین ... اندیشانه کار
باتمام رسانید و بعد از چند گاه منعم خان فرستاده را رخصت داده پیغام داد که الحمد لله که با جمعی
زمان ... داریم در درون حصار آنقدر مردم هستند با اخلاص و مردانه که بیرون آمده جنگ می‌توانیم کرد
مراسم احتیاط از دست نمی‌دهیم و هست لشکر که از دور ... و سامان قلعه داری تا سرانجام یافته او با این هم لشکر

و او پسر خواجگان خواجه است و او بیواسطه فرزند خواجه احرار است قدس سره و میرزا شرف الدین مذکور
پسر خواجه معین است و خواجه معین پسر خواجه خاوند محمود و خواجه برادر خرد خواجه عبدالهادی
پسر خواجگان خواجه است و میرزا شرف الدین حسین باین مناسبت همراهی خواجه عبدالباری
آمده دریافت ملازمت علیا نمود و میرزا از جانب مادر نیز اصالتی تمام دارد چه والده
میرزا کیچک بیگم دختر میر علاء الملک ترمذیست و آن عفیفه دختر فخر جهان بیگم صبیه
حضرت خاقان سعید سلطان ابوسعید میرزاست و نیز میرزا در اندک فرصتی بلند شد و بمرتبه
امیر الامرایی رسید چه باشد صوری خدمت شایسته بتقدیم آن گسترانیده ظاهر را ترجمان
باطن خود ساخته دعوی پایه بلند اخلاص شد این درگاهیست که اینجا بلند پایه اخلاص با مجهانی
برابر سازند اندیشه تباهی ... گوشنود و نکوهی که زیاده از پایه داد مکرمت فرمودن از
قانون عدالت بیرونست چه عدالت انگانی است دیگر تفضیل را پایگاهی دیگر اگرچه در
امثال این امور از بنده بصورت و معنی اعتبار افزودن عیار گرفتن پیش نهاده نام ...
مردم ساز دنیا حالت در نهاد داشته باشد اصالت صوری هیچ خدشه در راه با خود دارد
تنقید ... آن خدمت‌های شایسته صوری و مناسبت ظاهری در حصول مقصود کار
نیابد رابطه معنوی و پاک نهادی باطنی باید تا در ... اخلاص گردند و چون خاک این آستانه
دولت پناه عیار جوهر جهانیانست در اندک فرصتی نیک ... بظهور آمد
... از آن رسیدند تا آنکه پاک درون بودند و از اصالت معنوی بهره‌مند روز بروز
پایهای شان افزوده تا آنکه ظاهر از صفای ظاهر را روپوش خبث باطن ساخته گندم‌نمایی و جو فروشی
می‌کردند عاقبت کار بانواع خسران و نکال گرفتار گشتند و از ... شدند چنانچه
حال میرزا شرف الدین حسین و صد مثل او عبرت بخش هوشمندان حساب نگاه دارنده ... از
بسا کدام در محل خود یاد کرده خواهد شد ... سعادت مند ... جمهور خلایق گشاده خواهد گردید و در این
هنگام که جالندر ... اردوی عزت بود کمال خان گکهر پسر سلطان سارنگ که برادر خرد
سلطان آدم گکهرست پشت گرمی بر ... تنخواهی قدیم آمده دولت زمین بوس دریافت
و بشمول مراحم خسروانی گشته در جرگه انسلاک یافت ... نمود ... و نیز از

خدمات شایسته کرده مورد تحسین و آفرین حضرت شاهنشاهی گشت

ذکر ناحق‌شناسی میرزا سلیمان و محاصره نمودن او حصار کابل را و برگشتن او بصلح و غلبه نمودن او دیانی ده

درین هنگام سعادت فرجام که موکب معلی در جلندر نظام بخش جهانیان بود خبر بغی و
طغیان میرزا سلیمان بمسامع اقبال رسید و اهتمام در رفع شان کمک شد تفصیل این سر
گذشت آنکه چون خبر وحشت اثر شنقار شدن حضرت جهانبانی جنت آشیانی بکابل و
بدخشان رسید میرزا سلیمان و پسرش میرزا ابراهیم بمقتضای آنکه در آن مرز و بوم از
حقیقت اخلاص کم نشان میدهند و چه از معامله ناآگهی و نادانی آنها که از پا پس و دیگری
فرود آمده بسرانجام خود طلب نمایند و چه از بدذاتی و بد دردی که سود خود را در زیان دیگران
اندیشیده و چه باغوای تیره باطنان کوته اندیش که جز سود نمای نقد نظر نکنند بطمع تسخیر
و تحریض حرم بیگم کوچک میرزا که مدار مهمات مالی و ملکی میرزا باتفاق او صورت میگرفت
و میرزا از کوچکدلی در اختیار خود مسلط ساخته بود و بمحض کوته اندیشی غافل از آنکه سریر
خلافت بجلوس اقدس ارتفاع آسمانی گرفته از فرمانبرداری و بندگی رو گردانی حضرت
شاهنشاهی که مقدس سرمایه بزرگی و اطاعتش طاعت ایزدی است بیرون آمده سر طغیان برداشت
و میرزا سلیمان نظر بعروج مدارج زمانه و صغر سن ظاهری این خدیو جهان کرده خیال جهانداری
بود آغاز نخست مدعی سلطنت شد در زمانی که موسم حق گذاری و پاداش نعمت رسیده بود
که حقوق تربیت و رعایت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بوسیله خدمات پسندیده بظهور آورده مورد آفرین جهانیان گردد و در نیت
درست و عزم راسخ جوهر اخلاص در محک امتحان ناقدان بصیرت رسانده کامیاب
صورت و معنی شود از فرط تیره رائی و ناشایستگی از حقیقت ناحق‌شناس گشته دفاتر
جلایل احسان را بآب عصیان شسته بر خاک طغیان انداخت و حقوق را بعقوق مبدل
ساخت راه بی‌آزرمی پیش گرفت و از کوهستان بدخشان لشکرهای پراگنده بهم رسانده
دست اندازی کابل پیش نهاد خاطر حق‌ناشناس خود ساخت حرم بیگم دختر میر ویس بیگ
که کوچ میرزا بود و مادر میرزا ابراهیم ولی نعمت مشهور در مبادی ایام که حضرت جهانبانی

ناشناسی مغرور شد با عمد فتنه او توجه نمود و بعضی از اعیان ملازمان خود مثل محب خان و لطیف خان
و غیاث الدین را پیشتر از خود روانه ساخت که از راه سیت گذشته منتظر آمدن او باشند و آنجماعت بدیار رسیده
مردانگی از قدم پیر و احتیاط که نخستین پایه هوشمندیست باز داشته دیگران را ناگهانی بر سر ایشان تاختند و این
نامعامله فهمان بی‌تورک جنگ کرده عنان عزیمت باز داشته اند و لطیف خان با جمعی در آب
فرو رفت علیقلی خان از استماع این سانحه با جمعی از ملازمان غنیه اقبال که کومک او بوده مثل بهادر
قاسم خان و بابا سعید قبچاق و محمد امین دیوانه مشورت کرده باین شایسته بقصد دیوان بر دوان
تمام رکه قرار یافته بود که صباح آن از آب عبور کنند و گشته نزدیک بیک خان رسید که هموار
تمام می‌آید مناسب وقت آنست که در دفع آشوب این تیره بخت سیه روزگار را ایستاده
متوجه انجمن شوند علیقلی خان از آن کار دست بازداشته روی بدهلی آورد و پیشتر از آنکه بدهلی رسد
نوشت که حکمت او چه ازین دیگر مانده باید اخلال اندیشهای تباه مولانا پیر محمد شروانی جانب
بلکه بمحض اکرام ایزدی چون فردوس خود دستان زمانی بر خدیو جهان بنا بلکه برای ظهور آثار قدرت کامله
این خدیو اورنگ اقبال با فتح هندوستان از سر نو باید بار دیگر داد این موبد بتاییدات آسمانی گردد
امرای عظام جنگ عظیم کرده پای ثبات را جای دادند دهلی که پای تخت هندوستان بود متصرف میداده
در مایه مستی نخوت افزای او گردید و مجملی از این سانحه عبرت بخش آنست که پیشتر ازین غلبه
بر مخالفان مبارز خان که از ملازمان مرحله اول بار یوز بما بود و او را اندیشهای تباه انداخته بود در
هنگام واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی در اقطار ممالک انتشار یافت او کوتاه بینی زمان
بی مرج خیال کرده آن دیر نی یا کشت شده که با موکب اقبال حضرت شاهنشاهی که تأیید ایزدی تکفل
انتظام کار کاه سلطنت این خدیو زمان آن بابای دیرینی از بساط ادب بیرون نهاده دیده بکار باید
آن ظاهر بین تا درست صغر سن این بزرگ عالمیان را که پرده نورانی بر بزرگی این فرمانده روزگار
انداخته بود سرمایه مزید دلیری خود ساخته و غرور خزانه و کثرت لشکر بسیار را داب جنگ که گذاشته حکمی
فرمانروایان هندوستان بود سبب مزید جرات و جسارت او گشت و در آمدن حضرت شهنشاهی
از شهرها و قصبات ممالک محروسه سبب یادگی آن غرور رای شد تا آنکه با پنجاه هزار سوار
فیل پنجاه و یک کمان و پانصد ضرب زن متوجه این جانب گشت نزدیک خان

و دهلی و از م شبات پای مردانه هم حقیقت اندیشی بجای آورده مدبرت حسن بنی نهاد و خود بساخت و
اکثر امرا که اقطاع خود در خواسته آمده بودند فراهم نموده سرانجام پیش گرفت اقبال نموده دل خود را
در شجاعت فروغ افزایش داد و هم درماندهای پیل داده را دل بخشید تا آنکه بیست و چهارم
الهی سال اول موافق روز پنجشنبه غره شهر ذی حجه نهصد و شصت و سه هیموی سیه بخت با جانان [illegible]
نزدیک به دهلی رسیده در حوالی تغلق آباد فرود آمد امرا و خوانین با هم جمع شده صحبت کنگاش [illegible]
شورت آراسته شد جمعی از شیر مردان از روی احتیاط و طایفه شیر دلان از راه بیدلی بجنگ راضی
نمیشدند سخن ایشان آن بود که لایق دولت آنست تا آن زمان که موکب اقبال آنحضرت [illegible] بهم
[illegible] که قلعه را استحکام داده جوهای [illegible] سخن [illegible] کرده [illegible] آباد [illegible]
و امرای [illegible] موقوف داشته طبقه از بها [illegible] جان [illegible] معرکه رزم در نظر اخلاص [illegible]
از عشرتگاه رزم [illegible] بود میگفتند که فرصت را غنیمت دانسته کار زار نمائیم که گفته اند زمانه [illegible]
تیز کند که او کار امروز فردا کند اگر مصلحت این قرار یافت [illegible] جنگ [illegible]
بستند در روز [illegible] پنجم مهر ماه الهی موافق روز چهارشنبه دوم ذی حجه از هر دو طرف
آراسته قول شهامت [illegible] انتظام یافت افضل خان و اشرف خان و مولانا پیر محمد [illegible]
که [illegible] از جانب [illegible] خان بجهت انتظام مهام ملازمان عتبه اقبال [illegible]
در [illegible] هنگامه آراسته نزدیک [illegible] آمده بود [illegible] قرار یافته بود حیدر محمد خان
و [illegible] خان [illegible] و جمعی دیگر [illegible] استحکام نمودند و اسکندر خان
جمعی دیگر [illegible] زینت داده [illegible] بودند و عبدالله خان [illegible] خان و [illegible]
و جمعی دیگر [illegible] بوده معرکه آرای [illegible] از جانب مخالفان [illegible]
فوجهای آراسته در برابر آمده کوششهای مردانه بجای آوردند و مبارزان [illegible]
کارزار نموده جان نثاران [illegible] هراول [illegible] عساکر اقبال [illegible]
رسانیده هراول [illegible] غنیم را [illegible] کوششهای مردانه و
نبردهای صاحب [illegible] جان نثاران [illegible] بازشناختن [illegible] زبان زمانه در
صد [illegible] آفرین [illegible] غنایم فراوان [illegible] دو تا چهار صد فیل نامی

از ضمایم غنایم گشت و دلای حسین جلوانی که از عظمای روسای مخالف بود غرقه بحر فنا شد و زیاده
از سه هزار کس درین نبرد مردانه [illegible] مخالفان تیره بخت بخاک نیستی فرو رفته هیموی مغرور
[illegible] با جمعیت جمع ساخته همواره راه [illegible] سیصد فیل کوه ما جمعی از [illegible]
جان [illegible] از [illegible] بختی با وقت [illegible] منتظر بود [illegible] عساکر منصور
فتحی چنین [illegible] شتاب [illegible] غارت مال [illegible] کوشش می نمود نزدی
بیگخان که [illegible] آرای این معرکه دلاوری بود با جمعی معدود [illegible] تماشا میکرد هیموی فتنه ساز
غنیمت دانسته برین فوج [illegible] خواجه سلطان [illegible] با فضل [illegible] رسیده بود و [illegible]
با شرف [illegible] امتیاز داشت و جمعی دیگر [illegible] مردانه [illegible] نکرده و مولانا پیر محمد [illegible]
نیز برای شکست [illegible] سپهسالاری تردی بیگ خان مسلک فرار اختیار نمود و تردی بیگخان [illegible]
[illegible] اخلاص [illegible] دیگر رسیده بود [illegible] عزیمت [illegible] چنین [illegible] کاری
پیش رفت و فتحی چنین روی نمود در صورت عکس ظاهر شد هر که از نیرو رای چنین [illegible] و اخلاص
و عقیدت [illegible] دست [illegible] اعتبار خود [illegible] اسباب سلطنت
[illegible] در همین هنگامه [illegible] چرا [illegible]
و چنانچه صورت حال [illegible] دست [illegible] اسباب [illegible]
[illegible] چون در [illegible] معامله [illegible]
لیکن [illegible] دانشوران خرد [illegible] تجربه [illegible] که گر زنده [illegible]
زخم [illegible] زندگی [illegible] زنده [illegible]
[illegible] حریفان [illegible] جنگ [illegible] حسابی [illegible]
و در هنگام [illegible] جاری [illegible] چند جمعی [illegible]
تا [illegible] رسیدن تردی بیگخان [illegible] چنین [illegible] اخلاص [illegible] حضرت جهانبانی
[illegible] ایران بظهور [illegible] خیال [illegible] اخلاص چنین
و [illegible] قدر [illegible] چون [illegible] زمان [illegible]
برای [illegible] و معنی [illegible] نظر [illegible] که خود

آرای بوده بزرگی نماید از جهان آن خودپسند پر اسرار در کنار نهادهای این چگونه راه
بلکه کارگران قضا و قدر برای ظهور سطوت شاهنشاهی غرور و بدمستی بیهوده افزایش داده‌اند
تا آن بهت پندار پرست در نظر کوته نظران جهان که عالم از این طبقه مالامالست بزرگ نماید
آنگاه او را گرفتار گردانیده بخاک نگونساری افکنند تا خواری او سرمایه عبرت کوته نظران گردد و بخلاف
حالت این جمع بور زمان اندکی و از رسیده در امتثال احکام او که وسیله انتظام صوری و معنوی است
بیشتر اهتمام نمایند و بالجمله هیمو که لشکر انبوه خود را گریخته و برهم زده می‌دید ظهور این واقعه را
از خدع عظیم دانسته تعاقب تردی خان ننموده در همان جنگگاه غرور افزایی نموده میدان
آرایی کرده و بهادران که از پس گریختگان شتافته بودند چون مراجعت می‌نمودند حیرت زده
براه نزد هیمو خان می‌شتافتند هیمو بعد از این بدارالملک دهلی آمده شور افزایی گشت و بدمستی
را با دیوانگی فراهم آورد و چون این قضیه نامطبوع معروض بارگاه معلی شد حضرت شاهنشاهی با وجود
خردی در بیرون این را در نظر نیاورده طرز داد امان بسیار عزت بهر گرداران صفوف اقبال را
یرلیغ گیتی مطاع اصدار فرمودند که سرانجام یورش عالی نمایند که بساعت مسعود نهضت
فرموده سرای اعظم در کنار او نهاده و چهره وقار پادشاهانه بگلگونه
رضا و تسلیم برافروخته سایه التفات را تمام اشتغال جهان انداخته و چون خاطر جهانگشای از حکام سکندر
جمع نبود لشکری از بهادران اخلاص گزین با سلطنت خضر خواجه خان که از نسل فرمانروایان
مغولستان بسعادت مصاهرت بخاندان عالی اختصاص یافته در امرای رفیع قدر
شان عظیم منظور است برای نظام پرگنه‌های پنجاب و دفع فتنه سکندر گذاشته قلع و قمع
هیمو پیش نهاد همت جهانگشای ساختند و چون عید قربان نزدیک بود برای
انتظام جهانیان مراسم عید بتقدیم رسانند بساعت سعید روز بهمن روز دوم آبان ماه الهی موافق
روز پنجشنبه دهم ذی حجه که عید قربان بود عیدگاه را بخیم اقبال زینت داده لوازم جشن عید
کرده در همانجا مقام فرمودند و فرمان قضا جریان باسم تردی بیگ خان و امرا در باب دل
دهی و ثبات پای شرف اصدار یافت حاصلش آنکه در چنین وقایع که بموجب سرنوشت ازلی
از مکمن بطون بظهور آمده دل از دست نباید داد کارفرمای ابداع زنگ آمیزی نگیند

از فرط احتیاط استعداد در ساعت تصیب با تمیز فراهم آمده منتظر صدور وصول رایات اقبال باشند و روز
دیگر بنا بر تایید دولت ازلی از آنجا نهضت فرموده روز اطلاعی دهم آبان ماه الهی موافق روز
جمعه شهر ذی حجه این ماه عرصه سهرند از مخیم اقبال زینت شد و امرا انهزام یافته و علیقلی خان شیبانی
پیش از رسیدن منشور لطف بجد و سهرند آمده بودند و بعد از سعادت بساط بوس مورد انتقامات
گشتند و از سوانح گشتن بیرام خان تردی بیگ خان را تفصیل این سرگذشت آنکه بیرام خان از تردی بیگ
خان در اسم خود داشته پیوسته از جانب او در اندیشه می‌بود و او نیز خود را سپه‌آرای لشکر اقبال
قرار داده در پی برانداختن بیرام خان از مخیلات خود داشته در کمین فرصت مقام داشت
و تعصب مذهب این را نیز از راه کدام از متممات دین دانسته تصمیم برانداختن یکدیگر
ساخته فرصت می‌جست و با وجود چندین مخالفت که منشاء آن نافهمیدگی است
و حسرت‌انگیزی ناتوان بستی خصه بالکید مگر از راه مکر و تزویر توان بود تو فان
عمرا درالگوینده بیرام خان این وقت را که تردی بیگ خان از وقوع شکست خجالت زده و ادبار
یافته بود غنیمت دانسته طرح دوستی و نگاه محبت تازه ساخته بسعی مولانا پیر محمد شروانی بخانه
خود طلبیده و او را در خرگاه که گذاشته خود به بهانه طهارت بیرون رفت و فرمان از آن
ارسلان و کارگزاری تمام ساخته خواجه سلطان علی و میرمنشی که کان نفاق بر زرداری داشتند
با خنجر بیگ که قرابت قریب تردی بیگ خان داشت گرفته مقید ساخته حضرت شاهنشاهی
چه مصالح و حکم که خرده در بین بافت بی برد خود را باظهار از ابهام بانجام ملکی باز ها
نموده بکار مشغول بودند با برای آنکه از بداندیشی کوته اندیشان زمانه ایمن بوده
در یافت مراتب نیکو خدمتی و مدارج اخلاص عالمیان بدرجه احسن در پیشگاه دل
دقیقه شناس صورت نه بندد و فنون بد اندیشهای نادرستان روزگار بر خاطر نور
پذیر بی‌منت دیگران روشن شود آن روز که این واقعه بظهور آمد آنحضرت برسم عادت
بصحرای دلگشای سهرند بنگاربانه عشرت برای خاطر متفرق بود و چون صورت حال
بمسامع علیه رسید از فزونی خرد کارشناس دقیقه دان تغیری از صفحه ظاهر آنحضرت
صورت پذیر نشده مکافات از ایزد توانا حواله فرموده چنین شکایت فنون نفاق

ایزدی برای تماشای گشتند و شادکامها که بدولت و اقبال از شکارگاه مراجعت فرموده برای رفع غرت رسیده
خان خانان مولانا پیر محمد شروانی را بخدمت فرستاده معروض داشت که باعث این دلیری
از من عیار از دولت خواهی درگاه عالی امری بکیفیت نزدی بیگ در این جنگ و جدل دید
از روی فریب و بیغی عار گریختن بر جود پسندیده داشت و بی اخلاصی و نفاق او بمعلوم گشت
کار او تا آخر چگونه مصدر حرکات ناپسندیده بوده اگر در امثال این تقصیرات
تغافل ورزیده شود و مهمات کلی که پیش نهاد همت جهانگشای حضرت است شهنشاهی برنشود و انگشت
گستاخی نموده بخصت گرفته ام منبعث شده ام سبب این جرات آن بود که ذات مقدس
که معدن لطف و منبع عطوفت اند بهرانیه کشتن او راضی نمیشدند و ضرورت منع این کار شد
از آن خدیو جهان بظهور می آمد خلل انمود که گستاخی را از اندازه بیرون برده بود در استیصال
امر موجب خلل ملک و فساد لشکری شد امید که بنظر عفو منظور گردد تا موجب عبرت سایر
درونمان دلیر در تقصیر گردد آن خدیو جهان و جهان معنی فرستاده پیر محمد خان را نوازش
فرموده معذرت خان خانان را بمحض عواطف کارآگهانه پذیرفتند و باطن او را
بماثر رضا استمالت و اطمینان بخشیدند و همت والا بر استیصال فتنه گماشتند

ابتهاج افواج قاهره از موکب جهانگشای حضرت شهنشاهی بجهت [illegible]

چون همه رایت گیتی آرای بر توجه فتح [illegible] ساحت سرای گردنده اند آنحضرت حکم جهانگشای
شد که لشکری آراسته از اینها در آن جانب نامزد شود بر سر [illegible] از پیش موکب اقبال روانه
سازند لاجرم سکندر خان ازبک و عبدالله خان ازبک و [illegible] و حیدر محمد
اخته بیگی و محمد خان جلایر و میرزا قلی چولی و لعل خان بدخشی و [illegible] قاقشال
و بسیاری از مجاهدان و مبارزان از ابر کردی علیقلیخان شیبانی سرداران
ساختند و برادرش [illegible] و حسین قلی بیگ پسر ولی بیگ و شاه محمد
قلی محرم و میر محمد قاسم نیشابوری و سید محمود بارهه و [illegible] در باد دیگر
بها در منزل دیده کار طلب همراه ساخت که بهر اول [illegible] بوده [illegible] دلاوری
و جان فشانی گرم سازد و غبار مردانگی و کارگذاری از نکه برانگیزد و این دانشمندان

در آرایش صفوف عساکر اهتمام فرموده بر انتظار جوانان غار و قیول بر اول جنداول
مطرح و تولغمه و اوقچی و التمش را بالین جهانگیری و آداب صف آرای زینت داده بجا
بعهر و جع خرد و صفید گزینان خلاص رشت روشنائی بخشیدند و افواج قاهره را بلمعان
سیوف نبرد آزمایان جنگجو رست کارشناس اختصاص کرامت فرمودند و کیمیای خدیو
بعد از سرانجام کارگاه صبا که همین مطلوبیت ظفر انتما از ارباب عظمی و تجدید خصلتها
توکل اساسان اقبال مند را دل در نیازمندی ایزد جان بخش بر بسته مقصود نگارنده [illegible]
بسته خاطری را امیده و جبهای گشاده و دل بیارگزین و عزمی درست و رای [illegible] حوصله فراخ
قوی بارهای استوار و همت والا و فطرت عالی بر رصاب و چهره بر افروخته نیکخواهان [illegible]
دولت در آن گاه اقبال نهاد نهضت فرمودند و در چنین موسم عنفوان [illegible]
طلیعت طبیعت آنکه بود [illegible] بر زمین فرمان بریری خرد خرده آن ملک آرای بوده خود را
در نقاب بی التفاتی و پرده [illegible] جمال جهان آرای سلطنت [illegible]
فاتحه [illegible] سخن ساختگی حرف سرایان عرض آلود غبار [illegible] درست بین و مخلصان حق
پسند [illegible] و داره از اشتغال پادشاهی بعاشقانش بپرده و سر آمد مقاصد صوری
و معنوی از آرزو و بیچون [illegible] نیازمند درگاه هستی بخش خرد آفرین [illegible] دانشوران
رست شناس [illegible] بی خرد و الا این و رنگ [illegible] خلافت و بزرگی حالت گرای [illegible]
برده خود را از اسباب عظیمه چون که فاعل حقیقی نظام کارخانه سلطنت [illegible] و لهذا از روز
کاران یکانه معبود حقیقی در ظهور روشنائی بخشید و حال [illegible] دلان [illegible] در [illegible] ظلمت
رفته غبار [illegible] زرانده و گرفته اند چنانچه از این روزنامچه احوال سعادت قرین [illegible]
سخنان [illegible] خلاصه حقیقت کار آنکه نور [illegible] از ظلمت [illegible] خلق
نجات یافته [illegible] روشنائی [illegible] ایزدی نورانی سازد [illegible] کارگاه [illegible]
کلی و جزوی را بمکرمت علیای [illegible] تفویض فرموده در اشغال صوری [illegible] آرزوی
ضمیر [illegible] خاطر فیض [illegible] روزگار در [illegible] ساخته در کنار [illegible]
او نهاده او را از [illegible] صورت معنی گردانیده پیشوای صفوف ظاهر و باطن گردانند و هم خاکساری

دم بدم کجی بکمنای نکبت و ادبار آتش لت او را از دود آن تنوره پندار چشم و دیده بصیرت
او فرو وا ابد و در تاریکی انکار ظلمت در آمده و بتگاپوی خود در خلاف هلاکت فزود رود
از حال لشکر فتح حضرت شهنشاهی خاطرنشان منکران بادیه گمراهی و دل انشین مخالفان
تیره رای که باین دولت ابد پیوند اعتاب داشته گشته هزاران هزار مصداق
بظهور آمد که در محل جمود گذارش یافته بود واندکی از خسران زدگی میرزا سلیمان که اراده
مخالفت نموده با ده هزار کس بتسخیر کابل آمد و منعم خان خانان با شمشیر عزیمت علیای حضرت
شهنشاهی با معدودی چند جراحت الخذ و نمود که باب اخلاص را فراشت معلوم بود متعهدان
اگاه دل میشود که هر گاه میان برکات قدسیه این خدیو صورت و معنی در دولت
ان کرده حال زدگان با تجربه عاقبت کم از سیه بختی با نفس مقدس انحضرت اندیشه
ستیزه و پیکار نمایند قیاس باید کرد که چگونه خواهد بود و خود سران مغرور را از زمانه
آگاهی بر گذشت هیمو که در مطلع تیره طلوع یافت و درین ایام در بلاد و امصار هندوستان
گرانی عظیم پدید آمد و در اکثر ممالک خصوصا در دیار دهلی قحطی بوالعجب شده اکابر نشانی
می یافتند از غله اثری پدید نبود و مردمان در مقام خوردن یکدیگر شدند چندی بلایم جمعیت
آدم شمارا می بودند و غذای خود میساختند اگرچه این بار در اعمال جمهور مردم ما در [illegible]
اما بکمال صعوبت تمام داشت و تماما که در دی ایام گذشته بود که بعالم ظهور آمد تا بمیامن
جلوس مقدس بر اورنگ خلافت ناهمواریهای زمانه و ناهنجاریهای روزگار بهنجاری دور
شود

ذکر فتح موکب اقبال حضرت شهنشاهی در محاربه با هیمو و دستگیر شدن و بیاسا رسیدن او

سبحان الله زهی تلون احکام تقدیر و شمول آثار قضا که بسا ی
از رسن زنجیر ذکر چندین حکمت در او تعبیه نباشد و هیچ برگی از درخت نجنبد که چندین
مصلحت در مطاوی آن مندرج نبود و بس وقایع و سوانح که متضمن بر جنبش علی
باشد اندازه مصالح و اسرار آن اگر در طی آن مکنون است که تواند گرفت و از الجمله
این بزم رزم نما که نظام ظاهر را از اسباب الات و هم بهترین وسایل هدایت
گمراهان بادیه غوایت و ضلالت تفصیل این مرحمت کبری آنکه هیمو سیه بخت از

فراهم آمدن اسباب [illegible] چنانچه اندکی از ان گذارش یافت همواره در نخوت و پندار بوده
اندیشهای تباه بخود راه میداد علی الخصوص چون قضیه تردی خان واقع شد لشکر
هندوستان را دل پستی و [illegible] در هنگام جنگ در میان زوایان عساکر اقبال دلیر شده بود و شورش و غرور در
وضیع و شریف افتاده و خیالات فاسده بخود راه میداد و چون خبر نهضت رایات اقبال
در لشکر مخالف انتشار یافت هیمو توپخانه گران خود را که در کیفیت و کمیت بسیار بود
پسر کوی مبارکخان و بهادرخان که از امرای کلان او بودند پیشتر از خود بقصبه پانی
پت که قریب سی کروهی دهلی باشد فرستاده خود در استعداد پیکار شد و بخاطر راه
نیافته بود که عساکر حضرت [illegible] با نجال خواهند آمد دلیر دلان هنگامه [illegible] امدن
توپخانه را از آن قصبه [illegible] فوجی آراسته از نبرد دستان نبرد دوست را چون علیقلی خان
بدخشی و میرزا قلی اوزبک و سمانجی خان پیشتر فرستادند که دست برد نمایند چون
این فوج حقیقت جمعیت غنیم را نوشته فرستادند علیقلی خان سیستانی نیز خود را ملحق
ساخت و غازیان چابک دست به نیروی اقبال شاهنشاهی که پشت گرمی این دو
عظمی که کار شیران تقدیم رسانند خیال باید کرد که شیران با عضدی چنین سرفراز
چه کارهای شگرف که بجا می آرند [illegible] از سطوت اقبال لشکر منصور بجنگ راه
گریز پیش گرفته و هیمو چون گرفتار استماع این خبر لشکر خود را سر فوج ترتیب داد
دست ساده غرور و پندار و نخوت کارگر شور افزای گشت و دست چپ را باهتمام خواهر زاده
خود رمیه نام [illegible] که از دلیران بی باک بود سپرده خود به نخوت تمام و استعجال غریب
روان شد و فیلان کوه نمو اژدها دم را که اندوخته چندین فرمان روایان
هندوستان بود و برای عبرت ظاهر بینان کوته اندیش بسر نوشت اسمانی
پیش این بی بهره صورت و معنی گرد آمده همراه گرفت از الجمله پانصد فیل سره که
هر کدام در تیز رفتاری و چرب دستی علم بود و در سرمستی و دلیری کارنامه و دیدن
این قوی هیکلان بحسب [illegible] او دیدن شوان گفت که اسپ عراقی در دیده
هرچند گرم دوی کند از پیش این فیلان بدر نتواند رفت والحق هر فیلی از این فیلان

نامی برای برهم زدن فوج گران شده بود و تخصیص برهم زدن هجوم سواران که آسمان نشان
هرگز چنین صورتی مهیب پیکری بدیع ندیده باشند و وصف این جبال دونده که بر رشته
باریک عبارت درآید عمارات عالی را بجنبش ویران سازند و درختان قوی
را بیازی از بیخ برآرند و در هنگام نبرد کارزار بخرطوم ثعبانی اسپ با سوار از
زمین بردارند و بهوا اندازند سو به زم روند و گهی که حمله برند چو سر به شوند
ماشیان نشندان و شرح سپاهی لشکر او را چه رقم نماید خلاصه سخن آنکه تا بیست هزار سوار کار
طلب از راجپوت و افغان که بارها کار کرده اند سرمایه مزید نخوت و استکبار آدمی
با بینی غریب متوجه شدند و فیلان از انجم و صلاح و سلاح آراسته رعد اندازان وحشی
افکنان را بر پشت آن مهیب پیکران بدیع منظر جا داده آماده نبرد شدند و به فیلان
بر روشی که در ... آرایند و بر خرطوم دستها و حربها تعبیه کنند آراسته فیلان
تجربه دیده را اگر دان نبرد و فیلبانان قوی دل سپرده هر کدام را جای و مقام
مقرر کرد اینک فیل غالب جنگ نام که از فیلان سرآمد نامی بود بحسن خان
فوجدار مقرر کرد اینک و فیل کج بهونر که در هزار یکی مثل او کم بهم رسد سواری
هبکل خان معین ساخت و فیل چوپیتال که از فیلان زبردست او دماختیار خان
دادند و فیل فوج مدار را بسنگرام خان نامزد کرد و فیل کلی بیک که در اکثر جنگها
آن سیه بخت تیره رای خود بران سواری میکرد درین روز برای سواری حاجی نام
فیلبان داده و باین فوجداران که هر ران پیشه دغا بودند از معتمدان شیر خان
و سلیم خان و سایر رشیدهای خود استمالتها داده سر کارزار ساخت اما
اسباب آرای بیکار را سبب بینشهای ظاهربین بکار آید با خدا پرست سبب آرای از
کار او برای انتظام و تکمیل عالم صورت و معنی آورده باشند چه نفع رساند بلکه این
همه اسباب و آلات از ضمایم تأییدات قدسی آن جمال آرای عالم سلطنت گردد و بنفند
مصداق این معنی همین قضیه بدیعیست و شرح این اقبال بدیع نما که بتاریخ روز دیبا
دین بیست و سیوم ماه الهی موافق پنجشنبه دوم محرم نهصد و شصت چهار عساکر

برسم

فیروزی نهاد در اگر برسم منقلای بیشتر می آمد چون بحد قصبه پانی پت اتفاق
نزول افتاد و قراولان و دلاوران رسیده خبر رسیدن غنیم و شرح کمیت لشکر و استعداد
آن تیره کار بعرض پیش قدمان موکب عالی رسانیدند و یقین پیوست که آن تیره کار آشفته
روزگار جنود بسیار بجام کردار و دلیرانه قدم می نهد و پیش از رسیدن بقصبه مذکور چنان
برانست بر روزگار افتاده بود که هیمو لشکری گران ابر کردکی شادیخان کاکر بیشتر فرستاده با
امرای نصرت پیوند از چندان حساب نمیگرفتند و دل را اقبال روزافزون بسته متوجه
پیش بودند چون آمدن هیمو با آن استعداد و یقین پیوست از انجا که برای اعتضاد
معنوی خود نظر بر نه انداخته بودند بوسیله حرف سرایان تهی مغز که پیوسته لشکرها
از آن مردم خالی نباشد بلکه از انها لشکرها شوند دلیری در خطر او بیای دولت ناه
بافت دلاوران لشکر اقبال حقیقت کار عرضه داشت نموده بدرگاه نصرت
پناه فرستادند و خود آماده جان نثاری شدند درین گروه الا شکوه سپاهی ده هزار
کس بود و آما پنج هزار مرد نبرد شاید که تا بهادران فیروزمند و دلاوران اخلاص منش
آمدن غنیم نزدیک دانسته از روی خرد و دوربین و حوصله فراخ که درچنین وقت بهادران
لشکر کارگذار ظفر انگیز رتبت افزونی ظاهر مخالف فراوانی صورت غنیم نظر در نیاورده
چنانچه رسم سعادت کیشانست که کار امروز بفردا نگذارند بیشتابیه توقف و اهمال توجهای
منصور ترتیب نبایه داده جوانان بکار نصرت سرانجام شدند میمنه شکوه بهادران [illegible]
مان و جمعی دیگر از سرداران نامور آراسته گشت و میسره بمهابت عبدالله خان
و جابیفه از فدایان جان ناموس باز رونق گرفت و قول بشجاعت علیقلیخان شیبانی
تایید یافت و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و جمعی از جوانان کاردان بار ایشان هنگام برامی
معین گشته چون سخن بانجا رسید مناسب آنست که اندکی ایستادنی در در از دور رفتی در بهانا
واقع شود تا سخن نشاط انگیز و دوای جوهای اخبار عبر بخش سر رشته سخن را نگاهداشته شاهی
گوش هوش کرد که از آن زمان که حضرت شهنشاهی مقتضای رای جهانکشای امرای نامدار را
برسم منقلای پیش روانه فرمودند خود با عساکر فتح و جنود اقبال بسوم فرمان روائی

۴۴ و لشکر آرایی را دقیقه نامرعی نگذاشته کوچ بکوچ متوجه فتح و نصرت بودند و در هر دو بجهت اتمام
که نوروز فرخی و فیروزی زینت رایات اقبال از قصبهٔ کرنال که تا قصبهٔ پانی پت ده کروه
باشد نهضت فرموده بر نیع کردی پانی پت نزول اجلال فرمودند و از نزدیک رسیدن
غنیم مستعلای درآورده معلا خبری نبود و هنوز لشکر نصرت پیوند گرد راه از خود نیفشانده
و نفس گرم است نکرده بود که خبر رسیدن مخالف لشکر بعض باسبار اخبار ناخوش هم رسید و
چنان ظاهر شد که جمعی را لنگرهای از جای لغزیده باشد اما هنوز بازار کشش و کوشش
گرم نشده مرکب عالم آرا در ساز نمان آهنگ رزم فرموده اما ده نهضت پیش شده
و در ساعت بهادران عقیدت مند و دلاوران اخلاص کیش بابر الیتیع الاصیار در
که سلاح در بر و نا بیدار ذی و روی فتح ملازم رکاب نصرت اعتصام باشند در اندک فرصتی
دیر اثر که درخور این صاحب اقبال نا گزار فراهم آمده جوقهای بیکار شدند آنحضرت چهره دقار
پادشاهانه بگلگونه جرأت بخشی افروخته مغفر اقبال ایزدی برسر و جوشن حراست الهی در بر مسلح گل
کشته های دولت در گاه عزیمت نهادند بیرام خان خانخانان در پیش صفها و کرد
قشونات و تومنات میکردند و در حفظ قوانین رزم و نگاهداشت مراتب جنگ و
محافظت جای خود اهتمام میکردند و از جانب حضرت شهنشاهی مواعید لطف و قهر رسانده
بزم و رزم را ترتیب می بخشیدند و بعد از ترتیب لشکرها و استمالت دلها فرمان فرمای
جهان بآئین کشورگشایی و قانون جهان آرائی نگاه و در باد پای جهان پیما بر انگیخته
نهضت فرمود و چون نیجه لوای جهانگشای پرتو وصول بر ناحیهٔ قصبهٔ پانی پت
انداخت طلیعهٔ فتح و ظفر از پرده ظاهر شدن گرفت و یکه جوانان و بهادران
پیهم رسیده مژده فتح برسانیدند و شاه قلی محرم بهموی را دستگیر ساخته بحضور اقدس
آوردند و نقد انفاسهای خسروانی سربلندی یافت و شرح دیباچهٔ این نصرت علیا و موهبت
عظمی که کارنامهٔ اقبال نو آئین است و در رسم اجمال است که چون هیمو را معلوم شد که رایات
اجلال در راست و چندین از امرا پیش آمده اند عنان از دست داده باستعجال
خود را با ایشان رسانید با این خیال که چون آن مردم که خلاصهٔ عمده اند بردارد و دیگر

کارشعار

۴۵ کار شعار بر و آسان کرد و بر افزونی لشکر کار کرده بر فراوانی فیلان مست اعتماد
نموده بغروری از اندازه بیش قدم در پیکار نهاده و از نهایت بدمستی غرور نتوانست دریافت
از آنکه بفیلبانان اعتضاد داشت از آنکه بر فیل اعتماد دارد و بر اینه غلبه روی دهد پس اگر با
سبع فیل را زبان فی دارد و سیلای او با گذرانند انکار نمود و در اظهار فیلان با او
جلوه شده آید بهر حال الحمرن گرفته شوریده بخت سرگرم جنگ و ستیزه گشت و دلیران از
جانبین کوششهای شگرف نموده مانند رعد در غران شیر در نیستان خروشیده بر
یکدیگر تاخته داد دلاوری و جان نثاری و نیکو خدمتی داده اردی تازه بهم رسانیدند
دو لشکر عنان برسم انگیختند که از آب آتش برانگیختند ز تگ ففی هوا گارد دمی ز ترنبلاد
بجاده باردمی اگرچه بهادران لشکر منصور در ثبات پای و جان نثاری تقصیر
نمیکردند لیکن از صدمات فیلان مردم میمنه و میسره را پای از جای لغزیده چندی از
شیران پیش پیکار یعنی لشکریان شیر شکار که غبار معرکه بزور را گلگونه عروس فتح
و غازه چهره اقبال میدانستند و آب زندگانی از چشمه سار تیغ خون آشام جستند و آب
مقصود بودند مثل قاسم خان نیشابوری و حسین قلیخان و شاه قلی محرم و لعل خان بدخشی چون
دریافتند که اسپان رو بروی فیلان نمی توانند آمد کندلان شده با تیغهای خون
چکان مانند شیر گرسنه در جستجوی پیکار بحریف رسانیده دست بردی نمودند و
سواران گران رکاب از خانه زین انداخته بنخجیر و نعل باد پایان آتش کردار
کار تمام می ساختند و گروه فدائیان تیر انداز از اطراف و جوانب رانده داد
کارزار میدادند علیقلیخان شیبانی که لشکر قول بحسن اهتمام او رونق داشت در جای
واقع شده بود که جوی کلان در پیش داشت که فیلان دریا بر آن عبور نتوانستند کرد و دلاوران
بر جانب جوی و مردان شیر حمله قول بر جای خود با ثبات افشرده قابو یافتن میجستند
و چندانی تحمل کردند که فیلان از اطراف و جوانب قول گذشته بعد از آن از عقب
مخالفان در آمده تیر اندازی و تیغ زنی میدادند هیموی تیره بخت بدروز خود بر فیلی
هوائی نام که از فیلان سرآمد او بود و معرز در نفس سواد بنظر رونما ده بر دلان

عبرت

تیغ زن و کشاکش غازیان صف شکن داشت جیقلشهای مبارزان عساکر اقبال بدیده
دیده چون از فیلان مست بهمراه خود ساخته تردد می‌کرد حوصله طاقت داشت دهر
نهوری که مکنون ضمیر شست او بود ظاهر ساخته حملهای قوی در انها عظیم کرده
بسیاری از زبر دستان عساکر گردون شکوه را از پای در آورد و بهمگنان اندامی که از کشته‌ها
او بود در کارزار زبر دستان امتیاز داشت پیش او پاره پاره شده و بنجان جنگ کرده
پامال ها و پایان موکب اقبال گشت ناگاه در اثنای گیرودار تیری از کمانخانه غضب الهی
بر چشم شومش رسیده دکان شیرپیش شکافته از پس او گذاره شد چنانکه با دیده ادوده
غروران تیره بخت بیرون بیمان بود که ازان روزن بر امد جمعی که در جوانب آن نهنگ دمار داشتند
چون دیدند که تیر اقبال بهدف رسید بازوی همت سست کرده دل از دست دا
و بید ست و پا شده دیگر کم طاقت نشستند شکست بر لشکر او افتاد هر کدام خاک ادبار
بر فرق بخت واژون جلادت بر خاک ریخته رو بگریز نهادند درین هنگام شاه قلی خان محرم با
چندی از مردان کار از فیلی که همچو بران سوار بود در رسیده دید آنکه بر همچو ان
سوار است قصد کشتن فیلبان کرد تا ان فیل را بطریق الجای از جمله غنایم خود ساخته
فیلبان بیچاره که نه مغز حقیقت داشت و نه جوشن شجاعت التماس جان بخشی
خود در انشان داد بهادر شاه قلی خان از نوید این عطیه عشرت افزای ممنون
طالع خود گشته کلاه شادمانی بر اسمان انداخت و ان فیلبان را امان داده بانعام
پادشاهی امیدوار ساخت و ان فیل با چند فیل دیگر جدا کرده از معرکه بکوشش خود
از نهب عنایت ازلی نسیم فتح و فیروزی بر رایات فتح ایات حضرت شهنشاهی وزید
مخالفان سیه روز تیره روزگار بیچاره پشت داده نجات خود را در فرار دیدند سران
بیشه شجاعت فیلبانان را از قله ان کوهها بضرب تیر و قوت گرز نگونسار ساختند
و فیلان کوه پیکر چون باد صرصر بر انداختند جایی که سطوت اقبال روز افزون ضعیف
ارای هنگام نبرد شکسته فرمان صفدر را از گریز راه چاره نیست انچنان حیوانات بیخرد را بجز
شکوه همت می‌ماند امرای نصرت قرین از چنین فتحی که تا انقراض عالم طغرای فتح نامهای

شهریاران

شهریاران والاشکوه و دیباچه مفاخر جهانداران عالیقدر خواهد بود در تقدیم
مراسم لشکر پروری و کارشناسی و سایر عساکر فیروزی ماثر در گشتن گریختها و جمع غنایم
اهتمام داشته از کشتها پشتها و از غنایم خزاین اماده و مهیا ساخته شد پانصد زنجیر از فیلان که
در میدان افتاده بودند که بحساب در امد و از انها که در گریختن در راهها یافته
شدند که شمار ان نتوان کرد تا هزار و پانصد فیل نامی در تصرف اولیای دولت قاهره
در امده و طایفه از بهادران نصرت قرین گریختها را تا کتامها پیش کرده بسیاری از مخالفان را
بتیغ انتقام گذرانیده کامیاب نصرت بپایه سریر اعلی معاودت نمودند فرمان
فرمای زمان ازین عطیه کبرای اداب سپاسداری بجای اورده هر کدام از مبارزان
عساکر منصوره بعواطف بیکران شهنشاهی اختصاص بخشیده در اثنای انکه هریکی از بهادران
نیکوخدمت بدولت حضور رسیده کامیاب دین و دولت میگشت شاه قلی خان محرم نیز هیمو را
بسته بدرگاه خلایق پناه اورد هر چند از و سخن پرسیدند از جهالت بسخن در نیامد
با توانایی سخن سرای ندامت یا مغلوب خجالت بوده سخن را بر خود نپسندید بر احباب خان
خانان از حضرت شهنشاهی التماس نمود که این سرمایه فساد را بدست منقدین خود بگذارند
و بوسیله غزا احرار مدارج صواب و جزا فرمایند ان خدیو خردمندی و خداوند خرد
که صغیر ان القاب دانش خدا داد دانسته در پرده یکتایی بوده از شورش انکار منکران
و اعتقاد مخلصان فراغتی داشتند برای هدایت ارباب استعداد در زبان حقایق
ترجمان گذرانیدند که بکشتن گرفتاری اسیری همت علیا رخصت نمیدهد و تمامان
که در بارگاه معدلت حضرت احدیت نیز چنین کارها با صوبی ترتیب نیابد هر چند
رو خرانان ساده لوح اهتمام و الحاح بیشتر نمودند توجه شهنشاهی کمتر بظهور امد
بنا بر این دریافت بلند را که در بطون اوراق و اذهان افاق ازان اثری
نیست ما دانش نژادان بارگاه کبریا نیکو دانسته که این خرد و رنور اباد خاطر مقدس
ذات پاکی که بی وسایط بشری و سایر ملکی انحضرت دادار دانش افرین دانا
نواز نور پذیر معرفت حقیقی شده باشد بدید نیاید چنانچه پیشانی این تخت نشین صورت

و معنی روشن است تعبیر به عالم فهمان ظاهر بین پیدا که هر گاه بزرگ بهنا دحقی
شناسی در پایه محبوبی ایزدی رسیده باشد و اندک خلاف رضای او گزیدن
خود را از تیغ زدنیست چه سیمی بشری قهرمان مبدع کل او را بخاک مذلت و
مغاک هلاکت می اندازد و چنانچه امروز بر مطالعه کنندگان روزنامچه احوال
این پادشاه سعادت اساس ظاهر میشود و او را انچه فرصت است که بتوجه معنوی باطنی
در خاکساری و فنای ارباب خلاف بردارد و بر تقدیر فرصت زمان رخصت جز
ممنوع الالی در کی بتجویز ان میکنند که دامان اقدس باطن او بچنین عبارتی الوده
شود و هر گاه معامله چنین باشد تیغ آلودن بخون انچنان خون گرفته ناپاک کجا
انخصوص مقدس کجا و ملتمسات اهل روزگار در چه پایه است پیر امحان خان خانخانان
چون انست که انحضرت متوجه این معنی نمیشوند خود را از ان باز داشته بتقاضای
عقیده موروثی که از راه تقلید پدر این داستان در او می جای گرفته
میکند خود در تحصیل این صواب بی موقع شده شمشیر ابدا عالم را از لوث هستی او پاک ساخت
کاشکی انحضرت از پرده بر امده توجه فرمودی یا صاحب حوصله دوربینی در ان
درگاه بودی که او را در بندخانه داشته مستعد ملازمت عتبه اقبال ساختی انجه
بسزای گرامی ساخته بود و همتی بلند داشت و هر گاه در نیب انچنین بزرگی یافتی چه کارها
که از و بظهور رسانیدی و برای ظهور سطوت شهنشاهی و اگاهی ظاهر بینان
سر او را بکابل فرستادند و تنه او را بدار الملک دهلی برده بر دار عبرت کردند
عالم از شور و شغب ارمیده و جهانیان را اسودگی و خرسندی پدید آمد

و از بدایع کرامات و غرایب خارق عادات حضرت شهنشاهی

که درین سال بچه از مکمن بطون بر منصه ظهور جلوه گری فرموده انست که در دار السلطنت
دهلی در هنگامی که حضرت جهانبانی جنت آشیانی بعد از فتح اسکندر بانگی تشریف
اورده بودند در تصویرخانه بموجب اشارت عالی مشق تصویر می فرمودند
و نادره کاران باریک بین چون میر سید علی مصور و خواجه عبد الصمد شیرین قلم

که از بی بدلان اند در ملازمت راه و روش این کار بدیع مذکور میساختند روزی در کتابخانه حضرت
جهانبانی ان نسخه جامعه الهی بجهت تشحید خاطر بتصویر توجه نموده صورت ادمی
قلم الهامی رقم ساختند بطریقی که عضو عضو ان مثال از هم جدا افتاده بود یکی از
در گرفت یافتنای عضو ان نقش بدیع دیده استفسار نمود بر زبان غیب ترجمان ان
حضرت گذشت که این صورت هموت و حال انکه در ان نام و نشان هموت نبود
مستمعان حقیقت نگار دریافته از استکشاف او باز مانده بود را گذر که پیر انچنان
التماس نمود و کوشش میکرده که هموت را بدست اقدس خود و شمشیر بگذرانند بر زبان
مقدس گذشت که من کار این مغرور را از روز ساخته ام و سر از بند جدا کرده ام
واشارت بهنگام این تصویر فرمودند بجان هه از آن سخن در چه وقت و چه طرز زبان
ولسان قلم خبر این واقعه بدولت افزا داده بود و پنداری امروز و فردا و دی
و حاضر و غایب پیش اختجیان ظاهر بین اما پیش یزدان پروردگان ایزدی که گوهر پاک
این شاگردان حق و رهنما دان عقل نورانی مطلع خورشید حقیقی گشته چون آینه
در خدمت حال است و غایب چون حاضر در شرف حضور کسی که خدا را حاضر
دانستن غایب چه کار حاشا حاشا انجا غایب نباشد سالک شاهراه ارادت
ابو الفضل که راقم این دیباچه افضالست روزی در حضور این واقعه کرامت بنیاد را
از انحضرت پرسید فرمودند که ملهم غیب چیزی بر زبان ما داده بود و ان
کار او بهتر داند در خشیدن نیز حقیقتا انچنان ورده گزیدن انچنین قوی حوصله
عالی نظری که با چندین خمخانهای قسام باده هوش ربا که پهلو ازان راه یابی
از ان بید مستی نمی رسانند یکی ازغارج ازلی دوم باده دولت صوری سیوم شراب
سطوت معنوی چهارم باده حسن ظاهری پنجم بادام لطف باطنی بهوش
والا بوده خود را نمیده اند با انی الهی باید مقصود او را عاشق او کرد اند
و دولت را ملازم استان امید او سازند من منکشف شبانه روزی این
عتبه اقبالم بیاد ندارم که بر کسی نگاه لطف انداخته باشند با از روی انس

مخاطب ساحت خرمی فرموده که بدست نه شود درشت و خواست و گفت و شنید بار کشورهای
او تغییر روشن نماید بالغ نظران خرد پرور نیکو دانند که اندازه و حوصله کسی
چندین باده مرد افکن بکار برده و هوشمندان او روز بروز افزون کرده و که توانند
شناخت بگین سعادت پیوند آگاه دل این قدر دانند که نگاهبان او تربیت حق
باشند و چنین فتوحات عظمی او را با سهل وجوه دست دهد و چنین سوانح بزرگ و کار
شگرف و مهمی بدیع در روزگاران کمتر روی نماید و یکی از غرایب کارهای که
درین اثنا که از قصبه جلندر بجهت تسخیر هندوستان و استقبال همه نهضت عالی اتفاق
شد روزی باین پیرایش حکم معلی سعادت نفاذ یافت که بجهت خاطر و تماشای دم
اقسام آتش بازی بر انجام نماید و در آن میان سیمویه ساخته مدارند و مدار و پر کرده در
آتش اندازند کاربرداران کارگاه اقبال در اندک فرصتی کل از آتش انجام
دادند و درین اثنا صورت سیمویه باز آورده و سوخته شد در ظاهر هنگامه بزم بازی
گرم ساختن بود و در معنی خرمن هستی بدخواه سوختن آری کسی که در لباس نشاط و بازی
چنین کارهای عظیم الاسرار انجام نماید ادراز شد که با چنین مردم در پرده در آینده خیال
معنوی خود را نماید و در کار خود بصورت بی پروای باشد و بی شایبه تکلف در این
کره الانزدان عالی همت عزیمت تسخیر هندوستان کرده کارزار فرموده اند
هرگز چنین کارنامه بظهور نیامده چنانچه بر دانندهٔ داستانهای باستانی باندک تاملی
ظاهر میشود چه در هیچ مرتبه ازین مراتب مبالغه که فرمان روایان دادگر قصد
هندوستان کردند هیچ یکی از والیان هند باین شجاعت و داعیه زندیر نبود بلکه اگر انجام
ملک خود در مانده بودند بخلاف اینمرد مردانه که پیوسته تسخیر اقالیم در دست را
اندیشه مند بوده سرانجام یورشهای عظیم مکنون خاطر میداشت والحق آنچه سیمویه را بخت
مساعدت کرده بود فرمان فرمایان چند هزار از ان اوقات معبر شود و از هجوم سپاهیان
کارطلب و مبارزان کارزار افزونی آستان تنجانه که جز در ممالک روم از آن نشان نتوان
یافت و بسیاری فیلان زبردست که یکی برای برهم زدن لشکری کفایت کند مولانا شرف الدین علی

یزدی در ظفرنامه در مبارزت با حضرت صاحبقران که در لشکرکشی الغازی ... تا
هند بظهور آمده شرح ملاحظه بها در ان لشکر و عظمت والی هندوستان چگونه بیان نموده
و تفاخر هم قوم میسازد که صدو بیست فیل جنگی در ان جنگ عظیم بتصرف اولیای دولت
در آمد و در تاریخ دانان شیار حال از الزمان روشن است که نسبت بموکب ما با کدام پایه راداشت
و درین کارنامه عبرت افزا که اندکی از بسیار گذارش یافت هزار و پانصد فیل بدست
فرمان پذیران بارگاه والا در آمد سایر معاملات را ازین قیاس میتوان
کرد و کمیت خزاین و سایر اسباب و آلات زمان روانی خود که چه شماره
در آید و این میدان فتح و نصرت تماشاگاه همت کمتر است که حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی سلطان ابراهیم برد فرموده رایات فتح برافراشته بودند چنانچه مجملی
از ان در جای خود رقم پذیرفته و درهمین روز بهجت افزای که بتایید الهی چنین فتحی
بزرگ روی داد سکندر خان اوزبک را با جمعی تعاقب هزیمت یافتگان و
حراست دار الملک دهلی از اسباب و آباش تعیین فرموده و ادم مسارعت نموده
خیلی از نفوس شریره اشخاص معطله را از زندان زندگانی خلاص ساختند و ناظر را که گنجهای
ممالک شده و غنایم فراوان بدست افتاده روز دیگر موکب اقبال از آنجا نهضت
فرموده بساعتی که اختر شناسان کاردان گزیده بودند پرتو وصول بر ساحت
قدس مساحت دار الملک دهلی انداخت و سور معدلت و نور نصفت آن دیار
سعادت پرتو روشنی افزای نظارگیان گشت و اکابر اشراف و هنرمندان و فنون
و نادره پردازان هر صنف طایفه طبقه شرف استقبال دریافته زبان شکر به
مبارکباد گشادند مجنون خان قاقشال حسن اخلاص راجه بارمل را که در
محاصره مشاهده نموده بود بعرض مقدس رسانید و بمقتضای رافت ذاتی
فرمان طلب شرف صدور یافت و راجه فرمان پذیر گشته احراز زمین بوس
عبودیت نمود روزی که راجه و فرزندان و اقربای او را خلعتهای فاخره
بخشیده برای رخصت بارگاه سلطنت آورده بودند آنحضرت بر فیل مست

سوار دولت بودند و فیل از شورش مستی بهر طرف می‌دوید و مردم گم می‌شدند تا بن
فیل مست بطرف راجپوتان دوید این طبقه را چون اعتصام کامل بر اخلاص جوهر وجود
ایستاده ماندند و این ایستادن بنظر بلند بین حضرت شهنشاهی پسندیده در آمد
و استکشاف از احوال آنچه فرموده بر زبان غیب ترجمان گذشت که از اینها اخراجی
گردد همچنان شد چنانچه نگاشته آمد لشکر از دو جهان آرا که هندوستان بلکه جهانیان
را سری بدید آمد که بزرگی او را دفترها پسند نباید و دانش او را کتابها کفایت نکند
بمیامن عدالتش باغ همیشه بهار شد و هندوستان طراوتی خاص یافت و بحد … بستان
داد ارسنده را اعتضادی قوی بدست افتاد و لشکر انداز … تکبری
جشنهای بزرگ ترتیب یافت و گنجینهای انعام در دامن روزگار افشانده شد
عاطفت شاهنشاهی گردی را که در پیشگاه جانسپاری جوانان همت نموده بودند
باصناف نوازش افراز گردانید شریف و وضیع خورد و بزرگ بر جزای عطا کامیاب شدند
از انجمله علیقلی شیبانی المخاطب خان زمانی سرافراز گردید و سرکار سنبل با سایر پرگنهای
میان دوآب بجاگیر او مقرر ساخته بجهت انتظام مهمات آن حدود رخصت فرمودند
عبدالله خان ازبک را بشجاعت خانی مخاطب ساخته بسرکار کالپی اختصاص بخشیدند
و سکندر خان را خان عالم خطاب دادند و مولانا پیر محمد شروانی را بلقب ناصر الملکی ملقب
ساخته در درگاه نصرت اعتصام داشتند و قیا خان بانتظام ممالک دار الخلافه آگره
و آنحدود نامزد شد برای ممالک گشای شهنشاهی کارسازان بارگاه سلطنت با هر جهتی
فرستادند و بوجود نظام بخش آرام ده عرصهٔ دلگشای هندوستان مستثنی شد در این اثنا مسامع علیه
رسید که حاجی خان غلام شیر خان افغان که بمزید شجاعت و هوشمندی و لشکر کردن
امتیاز تمام داشت در الور رفته آن حدود را در تصرف خود در آورده میزند و نیز هیمون بیکس بسیار
اسباب و اموال او در آن سرکار هست ناصر الملک را با جمعی از جانسپاران درگاه و
معتمدان کاردان آگاه باین خدمت تعیین فرمودند حاجی خان از صدمات افواج قاهره
هراسیده پیشتر از وصول عساکر راه فرار پیش گرفت و الور و تمامی سرکار میوات بتصرف اولیای

دولت قاهره

دولت قاهره در آمد و از آنجا بجد و قصبه دیولی ساجاری که … بار هیمو آنجا بود در آن
شد نه جای تحکم … بود … کار از اسباب شده و پدر هیمو را دستگیر ساخته بدهه پیش ناصر
الملک آوردند … اسلام و دین خود را ابری نمود آن پیر کهن سال جواب
داد که هشتاد سالست که در این کیش ایزد خود را پرستارم در این وقت ترک دین
خود چگونه کنم و بمجرد بیم جان ناسنجیده چگونه در طریق شما درآیم مولانا پیر محمد سخن
او را ناشنیده انگاشته بزبان تیغ جواب داد و از آنجا فتح نموده بغنایم فراوان
بانجاه منزل آمده استلام عتبه اقبال نمود و مورد نوازش خسروانی گشت گماشتگان
از قصبه نور برآمده بر جانب اجمیر راندند و در آن مکان که مأمنی برای عیال خود خیال کرده
و سپاهیان گذاشته آماده جنگ و ستیزه گردید رانا که رئیس آن مرز بود و دلیران
رانا بود که با حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی آنطور که مذکور شد پیکار نموده شکست یافته
از در چیزها طلبیده تکلیفات مالا یطاق نمود تا گزیر میان او و رانا در نواحی اجمیر محاربه عظیم
روی داد و مرد از حاجی خان مذکور مظفر خان شیروانی که وکیل او بود در این جنگ کارهای
نمایان بظهور رساند عاقبت کار چون رانا مغرور بکثرت لشکر بود شکست یافت و
حاجی خان اجمیر و ناگور را در تصرف خود در آورد چون استیلای حاجی خان
بمسامع علیه رسید محمد قاسم خان نیشاپوری و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم و طاهر خان
و حرم سلطان و جمعی دیگر را بجهت دفع او تعیین فرمودند و چون ساحت ولایت دهلی و …
دوآب از خس و خاشاک معاندان مخالف رفت و روب یافت رای جهانگشای جهان …
فرمود که پرتو التفات بر ممالک شرقیه هندوستان انداخته آید تا آن ملک وسیع که مرغزار
دولت و اقبالست از غبار ارباب فتنه و فساد شسته و شو یابد در این اثنا بموقف
عرض رسید که خضر خواجه خان را با سکندر سور در نواحی لاهور جنگ شده خضر خواجه
خان تاب ایستادن نیاورده به لاهور در آمده است و تفصیل این اجمال که
در سوالف احوال مرقوم صحایف اجمال شده بود که چون موکب اجلال از عرصه جالندر
بجهت استقبال هیمو دهلی روی نهضت فرمودند افواج سکندر خضر خواجه مقرر شده بود

و اسمعیل بیگ دولدی و علیقلی خان و میر لطف و شاه قلی نارنجی و خالق بیردی بیگ و جمعی کثیر را
همراه خود ساخته بودند امرای عظام رفته در لاهور توقف داشتند در چنین وقت
که غوغای همه سرمایه آشوب روزگار شد و بهرام اچکسی در حدود دهلی رودی نمود و ملا
عبدالله سلطانپوری که از کثرت روباه بازی از افغانان خطاب شیخ الاسلامی
و از حضرت جهانبانی جنت آشیانی خطاب مخدوم الملکی برای خود گرفته بود و از فتنه اندوزی
که در سرشت داشت و دو روئی که در نهاد او بود و ظاهر خود را از اولیای دولت ابد قرین نموده در باطن
با افغانان سری داشت به سکندر مقدمات نوشته او را از اغوای برانگیخت که از کوه برآید و سکندر جمعی از اوباشان
افغانان و بعضی از زمینداران کوهستان پنجاب را با خود فراهم آورده از کوه آمده در پنجاب توجه
مال گرفت و خضر خواجه شهر لاهور را بحراست حاجی محمد خان سیستانی گذاشته بدفع او را آمده و چون
حاجی محمد خان مذکور را از اعمال ناشایسته ملا عبدالله یقین شده بود او را بیقین شکنجه پاداش نمود و
تن او را در زمین کرده بعضی از زرهای او که گور کرده دست بخل بود از زمین بر آورد و چون خضر
خواجه خان نزدیک بقصبه چماری رسید و فاصله قریب دو کروه ماند دو هزار کس خود را از
لشکر جدا ساخته پیش فرستاد و سکندر فرصت از دست نداده بجمعیتی فراوان رو برو شده
جنگ عظیم در گرفت و انهزام در اردوی خضر خواجه خان افتاده و این اصلاح وقت ندانسته پای
عزیمت بضبط لاهور آورد و سکندر اندک تعاقبی نموده بتحصیل ولایت مغتنم وقت دانست
و چون این خبر بمسامع قدسیه رسید عجالة الوقت سکندر خان ازبک که بخان عالم امتیاز بخشیده
بودند سیالکوت را نجده او را جاگیر کرده پیشتر باستعجال مامور ساختند که اعتضاد خضر خواجه
خان باشند **ذکر توجه موکب مقدس شهنشاهی از دار الملک دهلی بسمت پنجاب بدفع
فتنه سکندر و تعاقب او و محاصره قلعه مانکوت** چون از صادر و وارد چنین
مسموع شد که با سکندر لشکر فراهم آمده تا آنکه موکب اقبال شاهنشاهی عنان عزیمت
بالضرورت منعطف نفرماید عقده این کار مشکل باسانی گشوده نخواهد شد لاجرم نهضت
ممالک شرقیه و هندوستان را موقوف داشته اراده یورش پنجاب مصمم همت عالی
شد و از تفألات بدیعه آنکه جمعی از ملازمان بساط عزت از دیوان لسان الغیب تفأل

نمودند تفألی این بیت آمد سکندر را نمی بخشند آبی بزور و زر میسر نیست این کار
دل معنی دوست مخلصان دوربین با اقتضای وی تازه روی داد و در خاطر ظاهر
رایان را از این بشارت ثبات پایی بهم رسید آری چون ایزد جهان آرا اقبال
افزای این دولت ابد قرین است دوربینان انجمن معنی را نظر بر فروغ جلال و جمال آن
برگزیده ایزدی انداخته از جمیع اندیشهای رسمی روزگار فارغ بال میگرداند و گروهی
را که دولت بالغ نظری نصیب نیست در چنین اوقات که خاطرها باضطراب میگراید
بامثال این تفألات مسرت بخش دلهای پریشان را اطمینان میبخشند لاجرم فرمان
مطاع شرف نفاذ یافت که امرای کبار و نوئینان عظام و سایر بهادران اخلاص
گزین و دلیران عقیدت اندیش سامان و سر انجام یورش عالی نموده ملازم رکاب
آسمان قباب باشند و چون سامان این یورش عالی از وجه دلخواه سر انجام یافت
خاطر نکته دان از جمیع مهمات ملکی جمع فرموده با آنکه لشکر سرما کمال طغیان داشت
بتاریخ بیست و ششم از ماه الهی موافق دوشنبه چهارم شهر صفر مهدی قاسم خان را
بحراست دهلی گذاشته برهنمونی طلیعه اقبال بجانب پنجاب نهضت فرمودند
منزل بمنزل آهسته آهسته شکارکنان این یورش انتظام بخش میفرمودند هم مراسم
داد و دهش بتقدیم میرسید و هم لوازم مسرت و شادمانی که ثمره نشات بلند همه را
برآینده تعلق است سر انجام می یافت و عالمیان از اقطار عالم بنصیب آثار مکرمت
و انوار معدلت از ترک و تاجیک فوج فوج آمده خود را پایه بند اقبال میساختند علی
الخصوص از کابل و بدخشان و قندهار روزی بود که جمعی کثیر از هواخواهان صحبت
قدیم وجه بدرآمده و پیشانی نیاز بسجده درگاه سلاطین پناه نورانی میساختند و در اثنای
راه از لاهور خبر آمد که در خانه بیرام خان خانخانان از فوج سعادت سرشت که از
نژاد خان میوات بود بتاریخ ششم دی ماه الهی موافق پنجشنبه چهاردهم صفر فرزندی
متولد شده نام او عبدالرحیم نهادند مجملی از مقدمه احوال آنکه در آن ایام که حضرت
جهانبانی عرصه دهلی را بقدوم معدلت لزوم زینت بخشیده برای تسلی زمینداران

اولیای دولت بفر رندان این طبقه نسبت میکردند از انجمله جمال خان عمزاده
حسن خان میواتی که از زمین داران معتبر هندوستان بود بشرف زمین بوس بلند
گشت و اورا دو صبیه بود عاطفت خسروانی دختر کلان اورا در حباله عقد خود
در آورده و در هنگامیکه رایات شهنشاهی متوجه دفع هیمو شد خانخانان مردم خود را
بلاهور فرستاده بود و درین هنگام که همت علیا متوجه فتوحات بی اندازه است این نوید رسید
بشگون گرفته عشرت افزا گشتند بر امتحان جشن بزرگانه ترتیب داده لوازم ان
بجای آوردند و اختر شناسان زیرکی دستگاه او را از دلایل آنچه طالع استفسار نموده ابلاغ نمودند
که عنقریب بترتیب حضرت شهنشاهی سربلند شده بپشت گرمی اخلاص خود خدمات عالی
بتقدیم رساند و بکارسازی طالع مسعود بمراتب والا رسد و سواد خانان صحایف
پیشانی سطور عقیدت از خطوط ناصیه حال او خوانده بمژده‌های گرامی مسرت پیرای دلهای
اخلاص سرشت شدند الحق بتوجه حضرت شهنشاهی که اکسیر اهلیت و کیمیای جوهر سعادت
بهمان طور بظهور آمد چنانچه روز بروز انوار فراوانی شده و آثار افزونی اخلاص
از پیشانی او خوانده میشود و حقیقت آن مجملا در هر جا در محل خود نگاشته قلم تفصیل
خواهد شد چون حدود جالندر مخیم اردوی معلی گردید اسکندر افغان که در آن ولایت
رایت فتنه و فساد افراخته بود لشکر در اطراف کوهستان سوالک که مقر معهود و مستقر
متفرق او بود شد و روزی چند در آن جبال مستحکم بسر برده منتظر وقت بود و موکب ظفر نشان
داعیه صواب انتما که یکبارگی فساد او را از میان برداشته شود و دفع او در پیش نهاد
همت جهانگشای ساخت و دشواری راه و صعوبت جا در پیشگاه فطرت عالی نموده
بعزمی درست و قصدی جزم از دنبال اسکندر بجانب کوهستان سوالک
که عالمی است دیگر و گریزگاه خودسران و گردنکشان ممالک هندوستان توجه نموده
بعرصه قصبه دسوهه نزول اجلال فرموده و از آنجا فضای دلگشای قصبه دهمیری بورود
موکب معلی گلستان دولت و بهارستان اقبال شد آغاز سال دوم الهی تاریخ جلوس
سعادت پیوند شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت ازده در ان منزل فیض بخش

مجلسی سرمایه رونق هستی جهان و جهانیان شد و پیرایه آرایش زمان و زمانیان نیر اعظم عطیه بخش
عالم و بیت الشرف بخش مرکز اعتدال رسیده زمین و زمان و کون و مکان از نفحات
ربیعی طراوتی نو و نضارتی تازه رسانید و سپهر را که حمل را بیت الشرف از آن میگویند که
درین هنگام خاکیان خاکسار را بترتیب جامه شرف سعادت داده حیاتی تازه می بخشد و الا
پایه این شرف بخش اجرام علوی و اجسام سفلی برتر از آنست که بمکان انتساب بیت
الشرفی آن روشنائی بخش انجمن هستی داده آید و بالجمله این نیر گیتی آرای در شب یکشنبه بتعارف
بعد از ده ساعت و چهل دقیقه شب چهارشنبه نجومی بیست و هفتم ربیع الثانی سال
نهصد و شصت و چهار قمری از چشمه حوت بنزهتگاه حمل آمد و نوروز جهان افروز عالم آرا
گشت و آغاز سال دوم از تاریخ الهی شد شکر انصاف بزبان بهار گفت
بلبل چو مردم هشیار عنبر سرشته از نسیم صبا از مسام زمین مشام هوا دشت بار لحاف
بی بالین باغ غبار عروس بی کابین زاغ بر تختهای مستعلاطون باغ بر فرشهای
بوقلمون مرغ نالان فراز گلبن و گل مست بی مطربان و ساغر و مل همانا که وقوع
چنین نشاطی در پیشگاه مقصد عالی دلیلیست واضح بر حصول مقصد و مژده ایست
بغایت روشن که کار پیش گرفته سعادت انجام و انجام سعادت یابد چنانچه بتقدیر
وقوع این نوید ادبار اسکندر درین معامله ارباب بصیرت را آگاهی بخشید که
باندک فرصتی فرار اختیار نمود و بقلعه مانکوت درآمد و حضرت شهنشاهی با مواکب عالی
محاصره نموده بدولت و اقبال تسخیر آن قلعه فرمودند تفصیل این اجمال آنکه در آن
هنگام که اسکندر از هول مواکب نصرت قرین راه فرار پیش گرفته بکوهستان سوالک
درآمده بود و قصبه دهمیری مخیم سرادقات اقبال گشته بود خبری آمد که سلطان آدم
بد سگال آنست که عساکر اقبال را کشیده بجاهای تنگ آورد و در آن تنگناهای تلف کند
اهتمام ستیزه ورزند و حضرت شهنشاهی گوش برین سخنان نهاده باین کتابه
توجه فرمودند و ناصر الملک را با جمعی کثیر از بهادران کار طلب بتاخت و تاراج زمین
داران آن کوه فرستادند و مبارزان نصرت قرین در اندک فرصتی به نیروی تایید

عجمهای

۴۸ الهی بسیاری از راجهای آن کوه‌ها را تادیب و تنبیه لایق نموده تمامی اسباب و اموال را از
دقت تمر و ند و کوهستانیان بد گوهر که مانند شبهای تار درست با سکندر جمع شده بودند جدا
شدند و سنگ تفرقه در جمعیت آن مدبر افتاده و بی‌جنگ فرار اختیار کرد و حکم معلی از پیشگاه
قهرمان اصدار یافت که دلاوران چابکدست تعاقب این گم‌گشتگان بادیه ادبار شتافته
و به نیروی بازوی اقبال سر این مدبران بدست آورند و جمعی از دلیران لشکر ایلغار کرده کوچ
از اردوی او رسیدند و سکندر از این تعاقب خبردار شده خود را از راه اضطرار و اضطراب بقلعه
مانکوت که سابقاً برای روز بدخواه آماده داشته انداخت و پیش دستان سپاه منصور ساخته
اردوی او را غارت نموده از تحصن این مدبر معروض پایه اقبال گردیدند و قلعه مانکوت قلعه است
منضمن بر چهار قلعه استوار که سلیمان کرنی بقصد استیصال ده لکهران رسیده خایب و خاسر
برگشته بود و این قلعه‌ها را بطرز غریب بر فراز کوهها که متقارن هم بوده اند بر سر هر کوه چه
قلعه سنگ و برج ساخته بود تمامی آن قلاع نظر بیننده یک حصن زیاده در نمی آمد اصل
آن جای که اساس این حصون حصینه نهاده اند در حد ذات خود جای بیست بغایت محکم
لشکرها را بآن وصول مشکل بر تقدیر وصول دست بر ساکنان آن یافتن بس دشوار
آبهای گران فراوان دارد و آذوقه چندان که خواهند فکیف در چنین مکانی که
قلعه خدا آفرین وصف حال او باشد قلاع حصینه بر آن اساس باید داد و در مقصود دلی
از ساختن این قلاع عظیمه آن بود که چون نهضت رایات حضرت جهانبانی جنت آشیانی
بصوب هندوستان شود در برابر لشکر پنجاب مقری و مامنی باشد بجز آباد باطن میکند و متوجه
لاهور را در آن ساخته انجا آباد سازد و لشکری انبوه را در انجا گذارد تا در ان مامن برگزیده
محافظت این حدود نماید و باعث بر حراست لاهور آنکه چون آن شهر بغایت
بزرگ و مسکن اقسام تجار و اصناف مردم که مانند توجهی لشکرهای عظیم را از آنجا
سرانجام توان داد و در افق فرجام [illegible] از آن حصار تا انگر و مبادا اعساکر اقبال این
دودمان ابد قرین انجا رسیده استعداد و فراوان بهم رسانند و کار از علاج بگذرد
پیش از آنکه این اندیشه بعمل آید بهمان طریق بنیت باید ار از تنگنای هستی بر آمده بالجمله

چون فرار نموده

۴۹ چون فرار نمودن سکندر و متحصن شدن او بمسامع اقبال رسید از انجا که عزیمت سلطانی
بمواحکام رزدایت حضرت شاهنشاهی بغرفی درست و رای روشن و نیتی حق پسند
بر هیچ جوهر مامنظور نیست آسایش جمهور عالمیان را وجه همت جهانگشا گردانیده متوجه محاصره
آن قلعه شدند تا شرار آن فتنه انگیز را از کافه انام دور سازد و دولت آرای اشخند
بر لیغ مطاع از مکمن سطوت ارتفاع یافت که بخشیان لشکر آرای باهتمام تمام مورچلها
بر عساکر اقبال تقسیم نمودند و افواج قاهره قلعه را از روی تمکین مرکزوار در میان گرفته
دایره محاصره بر دور آن کشیدند و همواره باداب قلعه‌گیری و مراسم تردد و مردانگی
گستری پرداخته داد جانسپاری میدادند و هم خان که در انبساط قرب حضرت شاهی
اختر بخت بلند داشت روز اول بپای قلعه رفته دست بردی شگرف بر روی کار آورد
که کارنامه شجاعت تواند شد و تفصیل این اجمال آنکه وقتی که عساکر نصرت قرین بپای
قلعه رسیده گروهی انبوه از دلاوران نامی افغان که شیمه شجاعت بر کاخ بهرام می
افراختند کمان دعوی بر پیش طاق استکبار نهاده از حصار بر آمدند و شمشیرهای چون
پیکان علم کرده بر ساحت در دراز جولان غرور نمودند و هم خان یکه تازی نموده
شیر مردانه شتابان بان گروه در آمد و بقوت دست همت و زور بازوی
شجاعت چند مردی بر در افزود و آورده بخاک و خون غلطانید و همچنان پیاده پای
چابکروی بازگشت و بصدای آفرین احسنت سربلندی یافت و هم چنین سران جنگ
دوست و زبردستان کار طلب از مورچلها خود پیش دستی کرده دست بردهای
نمایان میکردند و لشکر مخالف باس قلعه داری و احتیاط مرعی داشته بضرب
توپ و تفنگ هیچ نفس را پیرامون قلعه گشتن نمیگذاشتند و در آن تنگنای
ادبار آنچه از دست و بازوی این مشتی تیره روزگار می آمد بجای آوردند اما به
صاحبان اقبال سود نداشت و چه حاصل و دولتیان والا طالع عربده را چه فایده
ما تیغ بر شنه ایم در دست قضا شد کشته کسی که خیره سر ابر خیزد و از جمله
سوانحی که در مبادی ایام محاصره روی داد انست که بهادرخان برادر

خان زمان که در زمین داور گرفته و فساد انگیخته بود و غبار شورش و آشوب بر خود
پخته تر شده و سر افکنده از زمین داور آمده بزمین بوس سرافراز گشت و بوسیله سفارش
بیرامخان خان خانخانان سزای اعمال ناشایسته او در کنار او ننهادند خانخانان
اگرچه مهربانی بود در حق او اندیشید با دو معنی برای او است آنخوت و بد کاری سر
انجام داد عظمت اصلی انست که او بی جا به کار کار[illegible] اداده نوعی رتبه
نماند که دیگر امثال او مدعی نگردد و مجملی ازین قضیه انکه چون رایات آنحضرت برابر
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بتسخیر هندوستان نهضت فرمود قندهار که به
جاگیر بیرامخان مقرر بود باهتمام شاه محمد قندهاری که از عقل و اخلاص معروف
اعتماد بود و آرایش داشت و زمین داور بداوری بهادر خان تفویض یافته بود و چون
هندوستان مهبط امن و امان شده مستقر اورنگ خلافت گشت بهادر خان ابد
نهادی و نادانی بخوش آمد و خیال گرفتن قندهار در سرش افتاد و امل خواست که از راه
مکر و فریب کافرنعمتی کرده قندهار را متصرف در آورد و از انجا که حرام نمکی خسران
دین و دنیا بار می آرد این اندیشه تباه کاری نگشود و شرح این پیر کند تفصیل آنکه
بهادر خان این راز را با فرخ حسین پسر خواجه قاسم هزاره که مصاحب او بود
با او در میان نهاد و بتدریج چندی از دیوانه سران تهی مغز را با یراق در خانه
او پنهان ساخت و روز موعود قرار یافت که این کمین کرده ها برآمده کار نگاهبانان
دروازه بانجام رسانند و بهادر خان نیز از دروازه ماشوره درآمده باهم اتفاق نموده
کار شاه محمد خان ساخته قندهار متصرف شود و در روز موعد که این پنهان شده ها
بر سر پوشیدن سلاح بودند بعضی از آگاه خاطران جاسوس مشرب از این غدر
خبردار شده بکارسازان قلعه رسانیدند در ساعت مردم بگرفتن ایشان نامزد
شدند پیشتر از انکه رسیدن کرده به اندیشش رسد خبردار شده سراسیمه بدروازه شوره
شتافتند دروازه مقفل بود چون دلها ما ی داده بودند اقتدار بر شکستن قلعه نیافتند
چند برج کشته بوج کرده بخندق نیستی فرو شدند و برخی خود را از دیوار انداخته بپای خود

بر سر دار آمدند و جمعی که بخته در خانهای شهر به پناه بد ذاتان دو روی مختفی شدند
و باندک فرصتی شاه محمد تکاپوی نموده همه را بیاسا رسانید و بهادر خان تیره
رای درین حیله اندوزی کاری نساخت درین مرتبه بزمین داور آمده سر انجام لشکر نمود
و اوباش افزون طلب بخود همراه ساخته بار دیگر بخیال خام قصد قندهار کرده آماده جنگ و جدال
گشت شاه محمد چون کمک هندوستان دور خیال میکرد استحکام قلعه داده ملتجی بفرمان
روای ایران شد و نوشت که حضرت جهانبانی چنان قرارداده که بعد از فتح هندوستان
قندهار بملازمان ایشان متعلق باشد اکنون مناسب است که جمعی را کمک فرستند
که هم تدارک طغیان این کافرنعمت شود و هم قندهار را با ایشان سپرده آید انتظام بخش ایران
سه هزار ترکمان از جاگیرداران سیستان و فره و گرمسیر به سرداری علی یار بیگ
افشار فرستادند بهادر خان از این لشکر خبری نداشت تا کهیانی رسیده [illegible] و جنگ
سخت در پیوست و دمار از سپاه این بخت برگشته برآورد آخر کار بی سرانجامی
بگریز نهاد و نتوانست که بزمین داور رود آخند و دلبر برده شاه محمد کمک خود را
تواضع نموده عذرها در باب دادن قندهار در میان آورد و دلها باز فرستاد و بهادر
خان خایب و خاسر شده تا که زشرم کمین بدرگاه گیتی پناه آمد چون این درگاه
ظل عنایه کبریا اندک پذیر بسیار بخش دلذت غفور است در این درگاه رد و باز نیست
کرم گناه چنین بزرگ بخشیده مولتان بجاگیر او مقرر شده و جاگیردار سابق
مولتان که محمد قلی خان برلاس بود ناگزیر دل آخند و دل یافت و بهادر خان را از ردی
مراحم خسروانی سرداری یکی از مهمات چلها فرمودند و کارهای گرامی پشت گرمی این
دودمان عالی ارکان از ظهور آمد القصه هر چند متحصنان قلعه در نگاهبانی
اهتمام بیشتر میکردند بهادران حضرت قرین در اسباب گرفتن قلعه کوشش نموده
روز بروز تجدید ترغیب میکردند و در برآوردن سرکوبها و سارها و سایر اسباب قلعه
کشایی اهتمام عظیم مینمودند و درین هنگام نوید قدوم برکات انتظام حضرات
عفایف قدس شرایف سرادق جلال از خطه دلکشای دار الاقبال کابل به بارگاه

عرض رسید که بافواج شوق در اواخل شعف بنواحی لاهور رسید انتظار اشارت عالی میبرند

ورود مهد مقدس حضرت مریم مکانی و دیگر حضرات قدسیات از کابل و توجه حضرت شاهنشاهی برسم استقبال

پیش از آنکه خبر شورش میرزا سلیمان
در رسیدن بمحال کابل بموقف عرض رسید بمقتضای فرمان شوق پرتو اشارت
حضرت شاهنشاهی بران یافته بود که مهد معلی حضرت مریم مکانی دیگر پرده
نشینان حرم مقدس شبستان سرای هندوستان ورود سعادت فرمایند چنانچه
شمه ایمای بدان رفته بود ولیکن بواسطه آشوب میرزا سلیمان آمدن حضرات
عفایف دریرده توقف داشت و باهتمام تمام منشور اقبال بنام منعم خان
سعادت نفاذ یافته بود که بعد از فتنه تسکین میرزا سلیمان پرده گیان حرم
احترام را محفوظ ظلال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی بمستقر خلافت روان
سازد و بعد ازان که گرد فتنه و غبار آشوب میرزا سلیمان به سحاب تایید فرو
نشست و خاطر اولیای دولت ابد پیوند ازین مهم مطمئن شد چنانچه سمت گذارش
یافت حضرات سرادق عفت بمقتضای ایمای خدیو که از حضرات شرف ظهور یافته
بود و بموجب اشارت شاهنشاهی توجه الا نموده سامان سفر هندوستان نمودند خانه
کوچهای اکثر سپاهیان جان سپار که در موکب ظفر اعتصام بودند در سایه محفه محفوفه
الکرامه الحضرت فراهم آمده و مهمات این سفر برکات ساز بودند چون نسیم بهبودی بخت
در انجمن و در زبان زود آمد طلبان بود این سفر قدسی از قوت بفعل می آمد تا آنکه
خبر فتح داغ بر پیشانی ظلمانی اندوزان نهاده سر بسواد رده از دروازه آهنین
کابل ادبخته نقاره شادی بلند آوازه کردند و بعد از ادای شرایط شکر و لوازم نشاط بساعت
مسعود متوجه این صوب صواب شدند و منعم خان که ممالک کابل بنصفت انتظام
داشت نیز افزونی دولت و فراوانی سامان هندوستان نظر داشته در ملازمت حضرات
قدسیات روانه شد تا هم در راه بدرقه این قافله معلی شود و هم در هندوستان خدمات
شایسته بتقدیم رساند و رونق افزای کار خود گردد کابل را بکاردانی و سرکرای محمد

المخصوص بمحمد حکیم

محمد قلیخان برلاس که بطریق تکمک از درگاه معلی آمده بود سپرد و میرزا حکیم با والده و جده و همشیرهای
اعیانی خود بموجب حکم حضرت شاهنشاهی در انشاط کابل ماندند و خواجه جلال الدین محمد بحکومت
غزنین قرار یافت و چون قافله اقبال بعرصه جلال آباد رسید بجهت سامان بعضی از اسباب
سفر روزی چند توقف نمود درین اثنا نشانی از درگاه قضیه استیلای پیر محمد خان و شکستن
تردی بیگ خان بتفصیل رسانیدند بنابران منعم خان فسخ عزیمت هندوستان نمود و بی خانواده
حضرات ابد رفته شده و کوتل شتاره گذرانیده از انجا رخصت گرفته بکابل آمد شمس الدین محمد خان اتکه
و برادران گرامی او و خواجه عنبر ناظر و ملا مقصود بنگالی و جمعی کثیر از ملازمان اقبال در ملازمت
حضرات بودند و چون منعم خان بکابل رفت محمد قلیخان رخصت هندوستان داد و بعد ازان
امرا و سایر جان سپاران درگاه در خدمت هودج اقبال حضرت مریم مکانی زمام را اعلی عزیمت عنان
قافله توجه بمستقر خلافت منعطف گردانیدند و از سوانحی که درین راه بموجب تقدیر ازلی روی
کرد و همشیره اعیانی حضرت شاهنشاهی بکی بیگم در جلال آباد و دیگری در نواحی نیلاب در گل آن است
ستاره این جهان گذران را بدرود کرده حضرت مریم مکانی و سایر حضرات بیکمان از رحلت
جگر گوشهای دولت روزی چند بسوگواری پرداخته رضا بقضای الهی داده و شوق دیدار
مقدس شاهنشاهی جاذب جمیع غموم و احزان شد و بعد از اتمام آداب این واقعه ناگزیر متوجه مخیم
اقبال شدند و چون مژده قدوم حضرات سرادقات عصمت در حوالی حصار ناگرکوت
بمسامع الاسبع حضرت شاهنشاهی ازین نوید دلکش و بشارت جانفزا سلسله حبائل عشرت
و انبساط گشته عصمت قباب ماهم انگه مادر ادهم خان را که بفزونی عقل و درستی اخلاص
نسبتی قوی بحضرت شاهنشاهی داشت و از زمان آسایش گهواره تا اورنگ بخت در ملازمت
اقدس بوده طریق نیکو خدمتی بتفرقت می سپرد باستقبال محفه مقدسه حضرت مریم مکانی
و دیگر عفایف سرادقات عصمت فرستادند و آن عصمت قباب در دار الملک
لاهور بسعادت ملازمت حضرت قدسیه مشرف شده کمال اشتیاق حضرت شاهنشاهی
در یافت حضرات عفایف اظهار نموده ملازمت متوجه مخیم اقبال شد و چون ساحت
نواحی ناگرکوت مورد خیام دولت گشت حضرت شاهنشاهی دولت و اقبال توجه های استقبال نموده

خان خانخانان را بخدمت محاصره گذاشته و در یکمنزل احمدآباد سعادت قران شتافته حضرت
مریم مکانی چشم آرزو بجمال جهان آرای حضرت شاهنشاهی نور افزای بصر و بصیرت ارباب
دانش گردانیده بیش از روشنی پذیرفته و مراسم خرمی و خوشوقتی از طرفین بوقوع پیوست و صباح
آن روز بهزاران کامیابی رکاب نصرت حضرت مریم مکانی حضرت حاجی بیگم و حضرت گلبدن بیگم
و گلچهره بیگم و سلیمه سلطان بیگم و جمعی کثیر از اقربا و منسوبان این دودمان عالی و متعلقان
عساکر نصرت قرین بمعسکر اقبال نزول سعادت فرمودند و در دهلی مخدوم ... مدتی که
آرامشده او محاصره و دلتنگ بود از ورود قدمی حضرات و آمدن بسیاری از سپاهیان
اخلاص منش انبساط عظیم روی داده منعقد گرامی اسم وسیله فتح و فتوح دانسته تنازی در اهتمام
و از سوانحی که در محاصره باسباب افزونی دولت گشت آن بود که خان زمان که بحدود سنبل
رفته بود بوسیله اعتضاد این دولت ابد قرین و انتساب او بدین درگاه سعادت قرین
فتوحات عظیمه روی داد و باوجود آنکه بمعنی حقیقت اخلاص در نیافته بود ... از روی اخلاص
هزاران فریح اهمیت از مضمون ... رسوم دعا ... کارهای
دینی که بهر نادانی را از ان کرنیت ادراک نکرده بود چنانچه مجملی از شکرفنامه احوال
وخیم العاقبه او در جای خود رقم زده قلم وقایع نگار خواهد شد و آنچه در سوانح برکت اقبال
صوری او بوقوع آمد تا لایقه گردانید یکی جنگ رکن خان لوهانی است که از امرای بزرگ
مبارز خان عدلی بود ... دارهای نموده در ان شکست داده اکثر ... ان حدود سنبل
و کرو ... آن نواحی را تا لکهنو ... دانید و همچنین از کارهای شگرف که در ایام
از وجود آمد واقعه حسن خان بچکوتی است و مجملی ازین سرگذشت بدفع ... زمین
داران مشهور هندوستان است از روی خویشان ... او ان ... امتیاز دا
رسم از راه اعتبار فرمان روایان هند در جاهای مستحکم بوده همواره اندیشهای تباه
بخود راه میداد و درین هنگام که رایات اقبال شاهنشاهی بمحاصره قلعه مانکوت مشغول بود بدین
کوته اندیشی مغرور و رفت را فرصت کار دانسته لشکری گران فراهم آورده متوجه
و غارت سرکار سنبل شد و جلال خان سور را که یکی از سرداران کلان افغانان بود با خود

همراه خود ساخته چون اندیشه تباه او معلوم شد با امرای پادشاهی که در آن حدود نام زد بودند
اتفاق نموده در ظاهر لکهنو بجای رسیدند ... در این لشکر فیروزی اثر کارنامها
بظهور آورده مظفر و منصور شدند لشکر مخالف از بیست هزار سوار جنگی بیشتر بود و سپاه اقبال از
چهار هزار کس زیاده نبود بنا بر تایید دولت خداداد با وجود آن حال کم اندکی از اطوار سردار
نمایان نشسته اند بمحض یمن انتساب این دولت خداداد باوجود اندکی ظفر یافته کام دل
و غنیمتی از اندازه بیرون از هر جنس بدست آورده و دو فیل بسیار ضمیمه غنایم گشت و از فیلان
نامی که بدست افتاده بود دو ... بودند که با صورت ... سرآمد ... در صف
شکنی ... بودند و هم در ... صفت بیکتایی داشتند و منظور نظر ... گشته
در حلقه فیلان خاصه شاهنشاهی داخل شدند چون سرانجام کار خان زمان بوبال ... جهد
بد ذاتی بظهور پیوست و از سران گروه بی اخلاص گشت کارهای او را خاطر اخلاص گزای
رخصت ... که بتفصیل نوشته اید عنان ... قلم ازین عرصه منعطف داشتن اولی از
سوانح اقبال که در هنگام محاصره قلعه مانکوت از اولیای دولت بظهور آمد فتح قباخان
و مجملی ازین داستان سرگذشت انجام آنکه قلعه گوالیار که از قلاع مشهور هندوستان است در
استحکام نظیر خود کمتر دارد و در تصرف مبارز خان عدلی بود و از جانب او سهیل خان نام
از غلامان سلیم خان شیر خان بحکومت آن قلعه ... داده ... راجه رام شاه که در
زمان ... جد و آباد حاکم این قلعه بودند راجپوت بسیار گرد آمده محاصره آن کرده
بود قباخان از آنکه ... متوجه گوالیار شده و رام شاه قلعه را گذاشته روی پیکار آورد
و دلاوریها تقدیم رسانید قباخان داد ثبات پای داده چقلشهای مرد
آزمای نموده نصرت از نسخت جهانگشای شاهنشاهی جسته غنیم را در دشت ... بسیاری
را از راه عدم گردانید و بمحاصره قلعه گوالیار اهتمام نمود و از سوانح بهجت انتما
که در اثنای محاصره مانکوت بظهور پیوست آنکه خبر دلگیر ... میرزا عبدالله
مغل ... بصفات ... موصوف بود ... بحباله عقد ... خلافت ... امد و برادرخان
درین نسبت راضی نشده چون خواهر او در خانه میرزا کامران بود و او را از کامران ...

میدانست و درین کار توقف میکرد تا آنکه ناصر الملک او را آگاه ساخت که توقف
در امثال این امور بعنایت باخود تنگست و بفروغ خرد خود اهتمام نموده این کار را بخیر
بانجام رسانیدند و فرمان بران کارشناس در آراستن مجلس انس و بزم عشرت
کوشش نموده جشن پادشاهانه ترتیب دادند و این داستان را اینجا گذاشته بر مقصود می
شتابد و تتمه سرگذشت محصوران قلعه مانکوت می نویسد **ذکر فتح قلعه مانکوت و**
مراجعت موکب شاهنشاهی بلاهور از جلایل تاییدات ازلی و مبادی توجهات
شاهنشاهی که کلید جمیع مغلقات صوری و معنویست گشایش کار روی داد و هرگاه
ایزد جهان آرای بمقتضای همت علیا متکفل مهمات معنوی باشد و صورت
و معنی است در کاری که نفس مقدس متوجه باشد باقبال بانجام گردد که کار فرمایان
ابداع چگونه در اتمام آن اهتمام داشته باشند و مصداق این مقال فتح چنین قلعه است
که بند سکندری پهلو میزد و صورت گشایش آن در اندیشه دانایان نمیگذشت و القصه
لوازم محاصره که بخیال کس نمیرسید بروجه احسن سرانجام یافت و مورچلها از هر جا
پیش رفته و در چند جا سرکوبهای قلعه برابر آوردند و از آن میان مورچلی که باهتمام
کاردانی ناصر الملک بود از همه مورچلها پیشتر رفت و راه در آمد و بر آمد زندانیان
قلعه بسته شد سکندر هر چند باستحکام قلعه تکیه داشت از صورت حال آگنده دل
و با وجود پراگنده دلی چون از نفحه طلبان فرصت فتنه و شور مبارزخان عدلی که
مجملی از حالات او بنظم اختصار گذارش یافته است مطلبید نقد که تا بدیر داشته از ممالک
شرقیه هندوستان دهلی روی متوجه شود و کار قلعه ناتمام ماند و او را فرصت شورش
ممالک آسوده بدید آید و دل از قلعه داری بر نمیداشت لیکن چون مخالفان دولت
خداداد را کاری از پیش نمیرود و مبارزخان را پیمانه زندگانی پر شده و نمود از این
سرگذشت آنکه چون پسر محمد خان حاکم بنگاله خضرخان نام لقب جلال الدین بخود
بسته دعوی بزرگی نمود و بقصد انتقام پدر خود که مبارزخان را در جنگ در آنجا کشتی
انداخته بود متوجه شد و جنگ عظیم کرده نصرت یافت و مبارزخان عدلی در آن

جنگ گاه کشته شد و چهار سال چیزی ایام حکومت او بود و بنا بر آنچه دو دولت عظمی و عنایت
کبری که اولیای دولت یکطرف از اسباب بر هم زدن مخالفان میشوند و مخالفان
در یکدیگر آویخته قصد یکدیگر میکنند و معاضدت این دولت جاوید می نمایند چون این
خبر بمتحصنان قلعه رسید بیکبارگی ایشان خاطر در پراگنده باطل گشته سکندر اعتلای
اعلام دولت روز افزون و شکست خود را چون مشاهده از کار آگاهانه
دید بنا امیدی بر نا امیدی روز افزون در آورده بی اختیار در سلک بنهاریان در آمده
بدست عجز و اضطرار جمعی از معتمدان کاردان را فرستاده و التماس نمود که حضرت
شاهنشاهی یکی از بندگان بساط قرب و معتمدان بارگاه قبول بقلعه روانه سازند
که خاطر بیقرار تسلی پذیر عنایت ساخته ضمیمه لشکر فیروزی گردانند و آنحضرت که معدن
مروت و مردمی اند از روی مراحم بیدریغ اتکه خان را که بوفور کاردانی و اعتماد از
پیش قدمان بود باین کار فرستادند و سکندر از روی خجالت اظهار آن نمود که عقل
عاقبت اندیش بنده را [illegible] طریق کوتاه [illegible] خجالت نمانده که بجده
آن درگاه روی خود سفید توانم کرد اگر درین مرتبه بمبا [illegible] پادشاهی چند گاه از
از ملازمت حضور معاف باشم لایق حال بنده آنکه فرزند خود را به بندگی بفرستم
و امیدوارم [illegible] شود که روزی چند آنجا بوده خود را آماده سعادت آستان
بوسی گردانم و بخدای جهان آفرین عهد کردم که تا زنده باشم گردن عبودیت از
خط طاعت بر ندارم و طوق احسان آنحضرت در گردن جان انداخته زیور سعادت
خود سازم و خاطر فرستاده را بفریب ملایمت و مراسم خدمت رضامند
ساخته با ناصر الملک نیز که در کار حل خانخانان داشت ملکه و وکیل السلطنت بود
از نقد و جنس ارسال داشت و مشار الیه از روی دولتخواهی مرام سکندر شده
خلاصه التماس او را بواسطه خانخانان معروض بساط اقدس شاهنشاهی
ساخت و آنحضرت که لذت عفو بیشتر از انتقام میدانند ملتمس خانخانان را
بعز قبول مقرون بارگاه داشته موجب قرار داد خطیر و بهادر دانسته و بجا گیر

او منفر ساخته شد و او پسر خود عبدالرحمن نام را مصحوب خازن خان نتور که از امرای
معتبر او بود بدرگاه سلاطین پناه فرستاد که خدمت آستانه انبیا باعث مزید توجه
شاهنشاهی نسبت باو شود و موجب عزایم بادشاهانه قرار داد و از قوت بعفل ام
پیشکشهای گرامی با چند فیل گزین که شایسته بارگاه عالی توانند بود ارسال داشته بتاریخ
یازدهم مرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و هفتم ماه رمضان کلید قلعه را بادیای
درگاه قاهره سپرد و حضرت شاهنشاهی رقم عفو بر جرایم او کشیده و از سوابق
اعمال او اغماض عین فرموده او را راه دادند که از زندان حصار بیرون رفته و بهزار
بیم و ترس خود را بتجرید و بهار رسانند و بعد از دو سال بعدم خانه شتافت و چون
فتح قلعه مانکوت بخوبترین وجهی صورت گرفت و سلطان سکندر از زنهار بیرون قهرمان
سلطنت شده بسی کلات بر دو حراران بابو القاسم برادر محمد قاسم خان موجی قرار گرفت
و باستصواب پیشر اقبال موکب عالی بفتح و نصرت بتاریخ شانزدهم امرداد ماه
الهی موافق دوم شوال بعد از انقضای شش ماه دیگر بر از دامن کوه سوالک
بعرصه دلگشای لاهور نهضت فرمود تا مهالک سرانجام شایسته فرموده
دارالخلافت اگره نزول اجلال فرمایند در اثنای [illegible]
نارسیدگی خاطر بر امتحان رسم حرون و تشریح [illegible]
قلعه مانکوت فی الجمله عارضه در طبیعت خانخانان [illegible]
پیدا شده که سواری اسپ نتوانستی کرد و دران ایام حضرت [illegible]
خاطر فیض مظاهر و انشراح باطن قدسی مواطن توجه [illegible]
اکثر اوقات بدین نشاط که صد حکمت شگرف را متضمنست [illegible]
روزی درمیان دو فیل بادشاهی که فوج خاو لکهنا نام داشتند جنگ بامداد [illegible]
آن فیل جنگ کنان قریب بخیمه خانخانان رسیدند و بسجوم خلایق و ازدحام تماشاییان
و غوغای عوام باعث توهم و توحش خانخانان شده و واهمه اش بران داشت که بکلا
باشارت عالی بواده باشید و نفسیدگی بعضی مردم فتنه انگیز ضمیمه پریشانی خاطر شد

خان خانان یکی از محرمان خود را از دمامیم آنکه فرستاده پیغام داد که درین آستان
سپهر مطاف بخود گمان تقصیری ندارد و بغیر از اداب نیکخواهی امری بظهور نمی آید
فتنه سازان چگونه گناهی بمن اسناد کرده باشند که موجب این همه بی اعتباری باشد
فیلان مست را بجا درین سر دهند ما سیم آنکه بمقدمات تسلی بخش تسکین خاطر
یافته او نمود و در بیولا ازین غدر بو جهان که خود را در لباس تکالیکی داشته در اخفای حال خود
مبالغه نمود چنانچه سرین را در خور در یافت خود پنداشته از دل کالاغد سپرده امری
بدیع بظهور آمد که موجب حق شناسی طایفه از نیک نهادان گشت و تفصیل
این بلخه هدایت بخش آنکه روزی شاهنشاه جهان ارا از دید کوته بینان تنگ آمده
در جوش شد و قوت غضبی که از طینت ذاتی باعتدال آفریده و دیعت نهاده دست
قدرت رخصت خشم نمودن یافت و از ملازمان عتبه اقبال که پیوسته در رکاب
سعادت لغصام می بودند دل گران فرموده جدا شدند و حکم معلی شرف نفاذ یافت که هیچ احدی
در رکاب نصرت قباب نباشد تا آنکه طلوع دار و اشال این مردم که چند نگاه خلوت باز
کثرت اقسام این مردم غبار آلود منکر و دیار و اشته بگانه و تنها بباطن باخدای خود
بیان و نظام امر مردم [illegible] بود از معسکر اقبال بیرون آمدن از اسپان خاصه
حضرت شاهنشاهی طرف اسپی [illegible] حیران نام که خضر خواجه خان پیشکش کرده بود و در
زننده گی [illegible] نظیرش نبود بهر گاه و شدی کس بر امون او
گشت [illegible] پهلوان الهی بمقتضای قوت و عظمت فطری
پیوسته بر او سوار گشتی درین شمار روی بران وحشی عادت نموده سوار بعد از کثرت
صوری یکسو شده در توجه حضور ایزدی روشنی افزای بوده گرم رفتار شدند چون پاره
راه طی شد ناگاه آن حالی بکمال آن وحشی اقبال متوجه شده بکاری فرود آمدند و بوضعی خاص با
خدای خود دمساز گشتند آن نگار در تشریح یاد پیمای رسم عادت خود شده بهاکرده
گرم دوید تا آنکه از نظر دوربین آنحضرت پنهان گشت چون بخاطر مقدس شد نبیل
سواری فرموده نه در طلب کسی و نه در خدمت اسپی بحی در اندیشه این کار شدند

یاره ابسی بخشیده در ملازمت
ناگاه دیدند که همان اسپ از دور دیده می آید تا آنکه دو دیده دو دیده آمده
آنحضرت رسیده ایستاد و آنحضرت در شگفت غریب ماندند بران وحشی نژاد سوار در شدند
اسپی که عادت او باشد که باسانی سواری ندهد در واهشدن آن تا شیکه مدت سواری بدست افتد
و آنگاه چنین صحرائی شده باشد و از نظر غایب گردد و بخصوص چه بسهولت خود آمده با آرامش تمام
سواری دهد که هرگز باسانی میسر نشود از عجایب تصرفات این سرآرای تواند بود اولی
کسی که از دیده چون در نوازش سر شیر و متکفل این کار با شود و در رعیت آباد خاطر او از شهای چه
ابد شده و اگر ذات مقدس را چنین نتایج بخشد چه دور اگرچه بظاهر چنان می نماید
داد از خرد از بن جمال عالم آرای آن پادشاه صورت و معنی را برخود ستش بزرگی از هرکس
از روی معنی برای همه مولی ظاهر پرستان مختصر بین چراغی خیره در شاهراه هدایت می نهد تا چند
آنکه او در احداوند و پادشاه ظاهر سیداند و بهتر و بیشتر از آن فرمان فرمای معنی الله دانسته
رضامندی او در رضاجویی حق پنداشته بکاشن برای سعادت جاوید رسید خوشا بزرگی
که حالش چنین با و زهی دولتمندی که او را چنین آگاه ساز و چه کور باطنی حق ناشناسی که با
چندین انوار حقانیت در حجاب بیگانگی مانده در خلاب نادانی فرو رود و چه باطل سیه دلی
که با وجود دریافتن این بار بار جمیع بلی راسمه نفاق و خلاف رفته با خدای جهان آفرین ستیزه نماید
سخن کوتاه که گفتار شگرف انتهایی نیست و کیفیت ظهور این عاریه غیبی و الهام ربانی چه
فسخ عزیمت شهاردی فرموده باز بدل گرمی و نوازش فرمیان اخلاص بودند که در اردوی
معلی بودند توجه فرموده سایه التفات برانگنده و امداخته و جهانیان را فروغی و فراغی
حاصل آمد و موکب معلی بتاریخ بیست و پنجم امرداد ماه الهی مطابق دهم شهر شوال المکرم
از رسیدن اردوی ظفر قرین جریده بلاهور نزول اقبال فرموده سلطنت را گلشنی و
با انبساط شکار اشتغال میفرمودند و بعد از چند روز اردوی معلی تمام و کمال رسید خان
خانان از قنون فرمان برداری سلطان و اتمه باز سر حکایت رفته و نسبت شمس الدین
محمد خان آنکه گله مند شده اظهار نمود که همچنانکه چهره اخلاص و عبودیت من در بن دود
مان عالی از غبار زیور در مصفات نظر مرحمت و التفات آنحضرت را نسبت بخود

بر وجه اکمل وانم دانسته کان فتور در از کان آن نمی برم اما چون گاه گاه حضرت بی التفات
می یابم از نتیجه غیبت و سعی سعایت شما میدانم از من چه واقع شده که کم اعتقادی من
بشما باید داشت چون من شده مزاج اقدس را بر سر انحراف می آرید و کار بجایی میرسانید
که قصد جان من میکنید شمس الدین محمد خان از این صدمات مضطرب شده جمعی را با خود
متفق ساخته با خویشان و پیوند خود پیش خان خانان رفت و عهود و مواثیق در میان
آورده سوگندان اغلاظ و شداد یاد کرده که هرگز زبان بعیب شما نگشاده ام و نخواهم
گشود تا آنکه خان خانان را دل بجای آمده شورش او قدری فرو نشست و از سوانح
آنکه بهادر خان را بمولتان رخصت فرمودند که جاگیر خود را که تیول رفته بود چنانچه سابقا
ایمایی به آن رفته سرانجام دهد و سیلو جان آن حدود را که سر تمرد برداشته بودند تنبیه
نماید بهادر خان در آن ولایت ملک گیر رسیده لوازم مردانگی بجای آورد جمعی انبوه از
سوار و پیاده در برابر او آمده زمان از اندازه تاب و توان خود کوشش می نمودند
و تا مدت یک ماه آداب بکار زار چنین بتقدیم میرسید و چون سایه اقبال این خدیو جهان
پرتو نور جر حصول امنیت او انداخته بود بمیامن توفیقات ایزدی فیروز گشت
و چون ایزد جهان آرای در صدد اظهار سطوت شهنشاهی بود که از نقاب استغنا
بر آمده خود ناظر را کند کیمیای عالم شوند بر امتحان را که جو شیر لاف عقیدت زده پرده
از روی کار او بر داشتن گرفت و او را سالک بی راهه ساخت و آنکه بی راهه رفتن او
اکثری از مردم هوشمند دریافته گرفته بهانه آنکه مردم بسیار را از آنحضرت
جدا ساخته آن خدیو جهان نمیخواست که این تحکم را قبول نماید لیکن چون کار با دولت
خود باز بسته است و هنوز از زمان رسیده بود از اخلاص نظر فرموده رضا بقضا داد
سبحان الله این چه وسعت حوصله آن بود که خیلان پادشاهی اخراجی نخواهی
ماجرای اعتبار کرده خود تقسیم نمود تا آنکه خیلی از خیلان خاصه پادشاهی اکبر ده
عظمت و جلال جهان آرای آنحضرت بودند و اندازه مدارات دانگاه در عنفوان
شباب که موسم طغیان طبیعت و مبدأ غلیان نوای عقلی است ای بزرگی راکه
نفسی

جهان آفرین در کنف حمایت خود پرورد آنها از وجه مربع باشد و درین هنگام
که عرصهٔ لاهور بفروغ عدالت آرای حضرت شاهنشاهی رونق داشت سلطان آدم گکهر
زمین بوس سعادت نموده از نوازش پادشاهی اختصاص یافت و چون در عنفوان در آمدن رایات
حضرت جهانبانی جنت آشیانی بفتح هندوستان شرف ملازمت دریافته بود و توهمی
بخاطر داشت لیکن چون خدمتی شایسته کرده بود مثل میرزا کامرانی را که سرمایهٔ
چندین شورش آشوب بود گرفته بپیشگاه آورده چشم مرحمت فراوان داشت و پیوسته عرایض
ادب بدرگاه معلی می آید درین ولا که عالم بفر اورنگ حضرت شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت
و اقبال کار خود در آمد که هر جا سری و سرداری باشد روی کشان بسجود آستان عالی آورده
سربلند سعادت جاودانی سازد و آن دولتمند را نیز داعیهٔ آستان بوس گریبان گیر شد
و از وحشی طبیعتی خود التماس نمود که چون بملازمت سرافراز شوم همراه موکب والا به
هندوستان نبرند و باثر الطاف خلایق نواز از جا و مقام خود جلا وطن نشوم و
یکی از معتمدان پایهٔ سریر والا مرا گرفته بدرگاه معلی بر دعوا طلب شاهنشاهی یا داش خدمت
شایسته فرموده جمیع ملتمسات او را بدرجهٔ قبول ارتفاع داد و تیمور خان جلایر بآیین
اختصاص پایهٔ او را مغرور مستمالت آورده بسجدهٔ درگاه گیتی پناه سربلند ساخت و
زیاده از آنچه در حوصلهٔ خواهش او بود بمراحم شاهنشاهی ممتاز شد و از سوانحی که در ایام توقف
عالی در لاهور عبرت بخش ارباب نظر شد تباه سار شدن بخمیل زمین دار سوست او
مجملی از قصه آنکه این زمیندار بشوربختی که داشت سلطان سکندر را همراه شده بود حسب
ضلالت او گشت و از آنجا که رسم بیشتری از زمینداران هندوستان است که راه یکجهتی
گذاشته بهر طرف راه نگاهبانی بکشند و با هر که غالب و شورافزا باشد با او همراهی مینمایند
در هنگام شورش روزگار که قضیهٔ ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی زبان زد
اقطار و اکناف هندوستان گشت سکندر هنوز سر بغیا برداشت و آن گمراه همراه
گشته در پی آرایش هنگامهٔ او شده و درین هنگام که رایات نصرت محاصرهٔ مانکوت نمود
و کار دیار بر متحصنان قلعه با حصر از گشته بوسیلهٔ جلبهای زمیندار آن آمده همین سنگ گشت

بیرامخان چون بحقیقت انساد آگاهی داشت از اسباب آن رساند و بجای او در از او بخت ملل
که بهوشیاری و دولتخواهی در پیش بود و متهم ساخت از آنجا که همت والای شاهنشاهی آنست که خود
آیندها اگر چه از روی ... آرامیده باشند از صدمات قهر محفوظ می باشند و فطرت بلند که بهر از ان
فتوت و مروت سرشته است تجویز آزار این طبقه نمیفرمایند ظهور این قضیه علامت طبع اشرف
اقدس ننماید اما چون نقاب از جمال جهان آرا برداشته بودند بظاهر چندان توجهی نفرموده
و چون خاطر جهانبخش از مهمات پنجاب فارغ شد چهار ماه و چهارده روز که دار السلطنت لاهور
از فر سایهٔ ظهور فیض بخش بهره والا بود شرایف اوقات بفراغ بالی و نشاط رأی مصروف
بود و در لباس ظاهر پروای شکاری اشتغال داشته و در معنی در غایت پروا بوده عیار ارباب
اخلاص گرفته می شد چون کارپردازان کارگاه خلافت از انتظام مهمات فارغ شدند حکومت
لاهور حسین خان خواهرزادهٔ مهدی قاسم خان تفویض نموده در ساعتی میمنت بخش
بیست و پنجم از ماه الهی موافق یکشنبه پانزدهم شهر صفر نهصد و شصت و پنج بنهضت
اعلام نصرت اعتصام بجانب دار الملک دهلی اتفاق افتاد و از جملهٔ سوانحی که در عرصه
جالندر که مخیم سرادقات عالی بود بوقوع پیوست قضیهٔ انعقاد خان خانان بیرامخان
بود بعصمت نقاب سلیمه سلطان بیگم و تفصیل این سانحه آنکه حضرت جهانبانی جنت آشیانی
در عهد جهان آرای خود این عفت قباب را که خواهرزادهٔ آنحضرت و صبیهٔ میرزا نور الدین
محمد بود نامزد بیرامخان کرده بودند که بعد از فتح هندوستان آن دردانهٔ یکتای فطرت را
که با صیانت نسب و جلالت حسب از مخدرات سرادق عصمت و مکنونات معادن
عفت ممتاز بود به بیرامخان بسپارند و همچنان وقت مانده بود تا درین هنگام که عرصه
جالندر از ورود موکب عالی مهبط انوار شد خانخانان خاطر بسرانجام این داعیه
گماشته از بندگان حضرت شاهنشاهی التماس امتزاج این شغل نمودند حضرت شاهنشاهی
چون در لباس بی پروایی در آمده بودند راه مدارا می سپردند و بامضای آن التماس اشارت
فرمودند و بان جشن عالی ازدواج روی داد و تمام مستورات سرادق سلطنت خصوصا
بیگه ماهم آنکه درین انعقاد سعی موفور بظهور رسانید چنانچه عقد و زفاف در کمال حضور

گرفت میرزا نور الدین محمد پسر میرزا علاء الدین محمد است و او پسر خواجه حسن که بخواجه زاده
جغانیان شهرت دارد و خواجه زاده نبیره خواجه حسن عطار اند و ایشان بواسطه
خواجه علاء الدین اند که خلیفه اول خواجه نقشبند اند و پوشیده نماند که خواجه زاده جغانیان
نسبت دامادی سلطان محمود میرزا ابن سلطان ابو سعید میرزا اختصاص داشته و خدیجه بیگم
دختر علی شکر بیگ جد سیوم بیرام خان که در عقد سلطان محمود میرزا بود دختر او را که از میرزا داشته بود
بخواجه زاده عقد بستند حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی بملاحظه نسبتهای مذکور میرزا نور الدین
محمد را که آثار اخلاص و حسن عقیدت از پیشانی او دریافته بودند مکرمت فرموده گلرخ بیگم را
که صبیه قدسیه آنحضرت اند انتخاب فرموده نامزد ساختند سلیمه سلطان بیگم که به نیک سیرتی و پاکدامنی
و فطرت عالی امتیاز دارد عنقریب از آن قدسیه بظهور آمده حضرت جهانبانی جنت آشیانی باین
مناسبت این نسبت خیال فرموده بودند سبحان الله عالم تقلید است از نبیره سلطان محمود را
در باب خواجه زاده جغانیان سهوی افتاده باشد که با غیر کفو نسبت کرده باشند را حضرت
فردوس مکانی را آرای حضرت آن افراط بر ایشان نموده نسبت بمیرزا نور الدین محمد کنند و بچه
اکنون بتیمت گذشتها این نسبت صورت نبندد

آغاز سال سیوم الهی از تاریخ مقدس حضرت شاهنشاهی یعنی سال خورداد از دور اول

کهیکل سال دوم تاریخ الهی مرصع بجواهر خرمی و خوشدلی آویزه گوش شده روزگار را آب
گردانیده و سال نو کوکب سال سیوم الهی بسواطع دولت و اقبال ابدی گرفت و بعد از
چهار ساعت و بیست و هشت دقیقه از روز جمعه بیستم جمادی الاول سال نهصد و شصت و پنج
اورنگ نشین فلک چهارم ظلمت زدای هفت طارم برج حمل تحویل نمود و عالم صورت را چون
جهان معنی طراوتی تازه داد و زمین پژمرده چون گلستان سال خورده اندازه
بخشیده وابستگان عشرت بظهور شعشعه سعادت این سال این نشاط از سر گرفتند و از نو
میدان شوق از نسیم نوروزی روح تازه در قالب امانی و آمال در دمیدند

بیت

دماغ عالم از بوی بهار است ** هوا را سوخته عود قمار است ** زمشک افشانی باد ظفرناک
عبیر آغشته نافه خاک ** زمین را مشک پیمودن بخروار است ** هوا را غالیه سودن صد فن دار

بیاورده زخمهای بیتاب ز لاله خون چکیده در گلستان آب بنفشه به پرچشم به تعجیل
کشیده در بنا گوش چمن سنبل بسلسل فراغ نشاط نوروزی و انبساط فتح و فیروزی
اشجار سعادت ثمار حدایق الهی یعنی رایات نصرت آیات شاهنشاهی بعزم تسخیر ساحه
گستری دار الملک دهلی از قصبه جالندر در جلوه اقبال آمده شکار کنان و نخجیر افکنان
نهضت فرمود و چون از دریای ستلج که قصبه لودیانه بر ساحل آن واقع شده عبور
موکب عالی اتفاق افتاد و سرعان کارآگاه خبر آوردند که حاجی خان که آمدن از
احوال او گذارش یافت با افواج قاهره که بدفع او نامزد شده اند در ساحات
منزبند بنا بر آن توجه جهانگشای بر آن قرار یافت که موکب اقبال تا حصار فیروزه
نظام کار نبرد رفقای مذکور نماید و اگر جمعی دیگر را برای استظهار آنجماعت باید
فرستادن فرستاده خاطر عالم آرای را از آن خدود بالکل جمع نمود بنا برین اندیشه صواب
انتما جمیع اردوی معلا پرگرد کی ناصر الملک بحصار روانه شد و حضرت شاهنشاهی
احیای آداب تحیت و ارتقای مدارج سعادت جریده بسهرند متوجه شدند که زیارت
حضرت جهانبانی جنت آشیانی انار الله برهانه فرموده بر موکب دولت سایه گستر شوند
چه در هنگام شکست امرا و استیلای هیمو خنجر بیگ و جمعی از ملازمان درگاه معلی
نعش آنحضرت را برداشته بسهرند آورده بودند اما حال آن صندوق قدسی را محفوف
استار خفا ساخته در آنجا بودیعت گذاشته بودند و در اندک زمانی بعد از احراز
این امنیت بحصار رفته روشنی افزای اردوی معلی گشتند و بیرام خان خانخانان
نیز بموجب التماس این عزیمت همراه بود و در هنگامی که رایات اقبال در حصار بود میان
ناصر الملک و شیخ گدائی نزاعی و نقاری بهم رسید و چون بیرام خان رعایت جانب احوال
شیخ بسیار نمود جانب و گرفت ناصر الملک روزی چند خاطر غبار آلود ساخته بدر
خانه نیامد و در اندک زمانی جمعی از نیک ذاتان در میان آمده صلح دادند چون طنطنه
عساکر نصرت بحاجی خان رسید بجنگ ناکرده متفرق گشته هرکدام بجایی در رفتند
و حاجی خان بگجرات شتافت و از لشکر منصور محمد قاسم خان نیشابوری با جمعی رفته

ستانده

متکفل انتظام آن حدود شد و سید محمود بارهه و شاه قلیخان محرم جمعی را به تسخیر حصاری نر ۶۶
نهادند و به ضرب تیغ و زور شمشیر و نیروی شجاعت جمعی کثیر را از راجپوتان گردنکش
به تیغ عدم راهبری نموده آن قلعه را متصرف شدند و عرصه آن حدود از خس و خاشاک ارباب
بغی و تمرد پاک شد **ذکر نهضت موکب گیتی‌کشای شاهنشاهی به دار الملک دهلی**
و وصول بدان شهر کرامت پیوند چون خاطر جهانگشا از مهمات این حدود فراغ
یافت موکب عالی از راه سامانه متوجه صوب دهلی شد و منزل بمنزل داد و دهش و عشرت
کنان راه می‌سپردند و بتاریخ پنجم اردی‌بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و پنجم جمادی
الاخری لوای گیتی‌آرای سایه وصول و پرتو نزول بر ساحت دار الملک دهلی انداخت
بزرگان شهر با داب استقبال مبادرت نموده غبار مواکب جهان نورد را بر آب
روی سعادت خود پاشیدند و انوار نصفت و عدالت و لمعات رافت و عاطفت شاهنشاهی
بر ساحت احوال خاص و عام تافت و دستیاری مدبر اقبال کار سپاهی و رعیت بتازگی
انتظام گرفت و دران ولا خانخانان با جمیع امرا و ارکان دولت در هفته
دو روز در کور دیوانخانه شاهی دیوان بزرگ نشسته مهمات و معاملات ملکی و مالی که
دران بارگاه دولت قرار می‌یافت بعرض اقدس حضرت شهنشاهی می‌رسید و آنچه
فرمان گیتی مطاع به طغرای نفاذ می‌پیوست و از بدایع وقایع که سپهر خیال باز از پرده
بوالعجبی برآورد داستان عشق و عاشقی علیقلیخان زمان با ساربان پسری بود و وسیله
آن جوهر مگوهری او در شستن نیکو نفرین جهانیان از امور روداده و تفصیلش بطرز اجمال
که در عهد دولت حضرت جهانبانی جنت آشیانی شاهم بیگ نام پسر ساربانی که بخال حسن
صوری و جمال ظاهری انگشت‌نمای دوران بود در سلک قورچیان خاص انتظام داشت
و خان زمان ساربان پسر بمقتضای خباثت ذاتی و خیانت فطری نظر شهوانی برده
و آن طغیان طبیعت شهوانی غلیان نفس بهیمی را عشق نام کرده روزگار بسر
می‌برد و بعد از واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی شاهم بیگ باتفاق خوشحال بیگ که او نیز
داخل قورچیان بود در جالندهر باستانبوسی حضرت شاهنشاهی سرافراز گشته در جمیع قورچیان

۶۷
می‌بود دران حال خانزمان از بیدولتی رهزنی بعضی کسان فرستاده اغوای آن نمود آن
بچه هرمنیی که مغرور حسن بی‌مدارا صورت بود این را نقش مراد و منصوبه بخت دانسته
گریخت چه درین درگاه که بازار حسن معنی گرم است و برکت حسن معنوی لطف صورت را
جای نمی‌ماند امثال این مردم بمعنی ظاهر آرا کم می‌رسند و کجا بنظر التفات شاهنشاهی
می‌رسند و بالجمله آن بیدولت نیکو خیال آماده از دولتخانه اقبال گریخته خود را پیش خانزمان رسانید
و بازار حسن فروشی گرم ساخت و این کافر نعمت را که بدمستی دلاوری و دنیاداری بهیمه بهار
او شده بود و از شورش طبیعت کار برسوایی کشید چنانچه خیانت ماوراء النهر از ترکی دولت
سلطنت و شکوه دولت انتظام نداشته بر بابک رکان آلوده دامن اسم بزرگی زاده
پادشاهم پادشاهم میگویند آن بیدولت نیز گفتی و کورنش تسلیم بجای آوردی و از فرومایگی
منهای گوناگون کم اندکی گفته‌اند راه سعادت گذاشته راه ادبار رفتی و بلای عظیم
واسم آمدن خوش آمدگویان نزد او بود که نظر کج شان جز بر منفعت خودشان
نیفتادی و پیوسته بدین جهت جمیع بدیهای او را نوچرنگ کرده در افزایش
کار خود می‌بودند هرگاه بدذاتی در پایه بلند باشد و بدمستی چنین روی نماید ارباب صحبت
اگر گروه خوش‌آمدگوی خانه‌برانداز باشند ظاهر است که دین و دنیای آن شخص خراب گردد و حال
و مال او بخسران انجامد چنانچه مصداق این احوال خباثت مآل علیقلیخان است و چون
بی‌آزرمی و بیحیایی این بخت برگشته بمسامع اقبال رسید برلیغ مرحمت مشعور
حکمت فرستاده بنصایح والا و لوازم بزرگی بجای آوردند و حکم عالی شد که
درگاه ما دریای عفو و احسانست او را از فرمانبرداری از صحبت
داماان خوش‌آمدگوی و سلطان شهوت و غضب بوده مورد انواع عنایات
میشود اکنون از مردمی و حقیقت و نمک‌شناسی و عقیدت و اخلاص حرف
گفته نمی‌شود و دور شده حساب را که سرمایه نجات عموم مردم است از دست داده ازکرده
پشیمان شده به نیکو خدمتی تدارک کرده ناشایسته خودنمایی و آن ساربان پسر را
بدرگاه فرستد تا گرد بیرا انکار ده انگاشته بعواطف شهنشاهی سربلند گردانیم و از

واگر از بیخردی و بیشرمی پذیرای احکام پادشاهی نشوی سزای تو در کنار تو نهاده اند که
باعث کوته اندیشان زیست کرده در این اثنا که بدمستی و بدگوهری علیقلیخان مشتهر
از پیشتر بظهور آمدن گرفت رای جهان آرای اقتضا کرده که جمعی از بهادران نصرت
قرین را در نزدیک او جاگیر کرده شود تا از انفراد و استقلال بر آمده پرده ناموس
او دریده نگردد و ازین جهت تعصبه سند بلند را به سلطان حسین خان جلایر جاگیر
فرمودند و مذکور هر این قضیه را از پیش خود باسمعیل خان برادر ابراهیم خان اوزبک
که با او قرابت نزدیک داشت داده بود و هرگاه سرخاصت به عملی که حرام نمکی
موصوف باشد پروا ندارد گر از سعادت بی بهره میگردند و لهذا اسمعیل خان
پرگنه مذکور را نداده بمبارزت برخاست سلطان حسین مذکور نیست که پیش گرفته چنین
خدیو اقبال از و نزد در گرفته و او پناه بعلیقلیخان برده لشکر بسیار بر سر او آورد
و سلطان حسین خان بهمین دم خود بمدافعه آنها بر آمده و چون ارمغان این
دولت جاوید اقبال بود با وجود کثرت مخالف فیروزمندی یافت و جمعی کثیر به بدترین
که در حرام نمکی جان داده تن بجنگ ستیز بر ارشند [illegible] شاه بداغ بداقی که از خویشان
نزدیک علیقلی و از شجعان نامی زمانه بود بجهاد [illegible] علیقلیخان بمقتضای ارث
ذاتی و بد نهادی خود میخواست که آمده سلطان حسین خان روبرو شود و دیگر بار
از پرده از رزم بر آمده روسیاه ابد و ازل گردد و جمعی از خردپروران دوربین او را ازان
اندیشه نادرست باز داشته در تدارک و تلافی حرکات ناشایسته او اهتمام نمودند و او نیز
بنصیحت پذیرفته در چاره کار خود کوشش نمود و لیکن چون دولتمندی نداشت آن چاره بار
پسر از خود جدا نگردد و از بسیار امور رسید ولی باز نمیداشت بباطن در اندیشه تباه
و بظاهر شروع در ملاینت نمود و ناصر الملک پیوسته نکوهش احوال خسران مآل او
کردی و در فرستادن لشکر بر سر او و تنبیه کردن او اهتمام نمودی و بر انحیان خاطر علی
قلیخان نگاه داشته از بزرگ منشی خود کارهای ناهنجار او را نا کرده می انگاشت و دوستان در
خانه او را نصیحتهای گرانمایه کردند و آن نکوهیده اعمال چون از کردار خود باز نتوانست آمد

خود را بحیله

خود را بحیله و مکر از برج علی نام نوکری از معتمدان خود را بدرخانه فرستاد که شاید کاری
تواند ساخت و شورش درخانه را علاجی تواند انگیخت در آن ایام ناصر الملک رفته بنجشان
که از اندازه پرورش با در میان آورد چنانچه دل حقشناس ناصر الملک بغضب در آمده بقتل بود
که برج علی را خوابانده خوب زدند و از برج قلعه فیروزآباد دهلی او را زیر انداختند در خندق
نیستی فرستادند شگفت که این مردک اکنون منظور است چون کشته و بر اینجانب
از بیمعنی نهایت آزرده شده و کینه در دل داشته انتقام او را بوقت دیگر انداخت و
از سوانح دولت افزای که در دار الملک دهلی درین ایام روی نمود ببار رسیدن
مصاحب بیک پسر خواجه کلان بیک است که بسعی اخلاص کیشان ناصر الملک بوقوع آمد
و جهانیان از شرارت او آسوده شدند و حقیقت این حال بر سبیل اجمال آنست که بوجه
دل آکنده نفاق بود و در سرشت او خبث و خباثت آماده چه در زمان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی و چه در هنگام طلوع نیر جهان آرای حضرت شاهنشاهی
حرکات ناپسندیده از و بظهور آمدی حضرت جنت آشیانی او را مصاحب منافق
میفرمودند چنانچه سابقا گذارش یافته و درین ولا شطری از اوقات پریشانی
خود را در صحبت شاه ابو المعالی گذرانده در تربه رای می بود و لختی از اوقات
بجد و شرقیه بسر برده از مصاحبان مجلس خباثت علیقلیخان گشت و سر خود
را مهر دار او ساخت و چون پیمانه عمر او به پر شدن نزدیک رسیده بود شمشیر
تباه ازانجا بدهلی آمد و در این اثنا پر انخان او را منقید ساخته مسعود بیک معتمدان
روانه سفر حجاز ساخت از فتنگاه رام ده منوجه پیش بود که کار او ساخته شد
و قدمش بعدم فرو رفت و باعث این امر ناصر الملک بود با اهتمام نظام
پیر محمد خان از ایران داشت که در قطعه قرطاس یکی اسم قتل و بر دیگری نقش نجات
نوشته انداخته شود تا هر نقشی که از پرده غیب بظهور آید در واقعه انجا کرده
الهی دانسته کار بندیم و همچنانکه اندیشه بود نقش موافق تقدیر بر آمد و در ساعت
کسان فرستاده او را بسزا رسانیدند و از وقایع ناشایسته که درین سال بظهور آمد

پادشاه

کشته شدن خواجه جلال الدین محمود بجوق است و مجملی ازین سرگذشت آنست که او
قلی بود و تواضع بی تقریب بمردم میکرد و بزرگان و نیا نظر بر رواج کار خود داشته
همه را جلیس درگاه خود میخواستند بنابر آن اکثر رشیدهای این دودمان علیا
او را دوست نمیداشتند و با این حالت عیب و هزل و مزاح که بدترین عیب
بزرگان تواند بود داشت و بنابر آن زمانه مطایبه میکرد و بجرعهای دور از کار
در لباس ظرافت که نادانان او را خوش طبعی نام نهاده اند به بزرگان میبرد
هیچکس نبود که خلشی از خارستان ظرافت او در پهلو نداشت درین هنگام که غزنین
باستصواب محمد قلی خان برلاس باو مفوض شد ارباب غرض فرصت دانسته هم
خاطر منعم خان را شوراندند و اندیشه انتقام او را تازه ساختند و هم در هندوستان
باعث مزید برهمزدگی خاطر پسر او غنی خان شده او را در کشتن مجد ساختند و دوربینی
و نیک ذاتی کجاست که صلاح دولت صاحب را منظور داشته بندهای کار آمدنی را
بجهت اغراض نفسانی خود هدف تیر انتقام نسازند و سوده زبان خود را از ملاحظه
انداخته در آمد کار ارباب استعداد شوند خواجه چون فسخ عزیمت هندوستان نموده
منعم خان در مقام کینه کشی در آمدن او شوند و در اندیشه در از رفت زودی آمدن
هندوستان که خدیو زمان در نقاب بی پروایی پسر او غنی خان در نهایت استیلا هرگاه در
زمان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بخشه حرفی نا ملایم که از و رسانیده بود او را از
یافته در حمام شهادت آورده انواع اهانت رسانید و مغلوب غضب گشته ملاحظه
جهانبانی نکرد امروز که حال بدینجا رسیده تا خدیو زمان در نقاب بیتوجهی چگونه
پیش آید درستم پیشهای تیره درون چه سعایتها که نمایند و شدت منعم خان که
تعیین ملحوظ است بیشتر بودن کابل و دیدن او را اگر خود از دل بود او را
نکوهیده ترین عارها پیش او بود بخاطر آشکارا ترسانید که ازین بیدولت اندرون
روتافته با جمعی دیگر رود و منعم خان جمعی را بسلی او فرستاد و بعهد و پیمان او را
آورده منقید ساخت و بعد از آن باشارت او نشتری چند در چشم او زدند چون تقدیر

رفته بود در شبهای چشم اخلاص بین از تباه شد و پس از چندگاه که او را کور داشته دست ازو
باز داشته بودند بنگش رویه به سرگردگی یکی از نگشیان راه هندوستان پیش گرفت
تا به هر وضعی که باشد خود را بآستانه دولت رساند و هر ام ناگزیر کار از دشمنان روی دهد
باری بپای قدم صاحب با منعم خان آگاه شده چندی از تیز روان بتفحص او
فرستاده او را با برادر خود او جلال الدین مسعود بدست آورده گرفتار بند زندان
ساخت و در فکر و اندیشه این بود که چگونه دفع کند آخر شبی جمعی را بر سر آنها فرستاده و خون
آن دو دودمان خواه را برای عرض شیشم خود بریخت و پسر او غنی خان نیز فرمانی درست کرده بگشتن داد
فرستاده بود حضرت شاهنشاهی که برای عیار ارباب ثروت و چندین مصلحت دیگر در نقاب
بیتوجهی بوده اند از استماع این قضیه خروش باطنی فرموده مکافات آنرا چون پاره امور زمانه
هستی بخش جهان را تفویض فرموده بحوصله که داشتند بر زبان بیاوردند و بعد از
تعالی این مظهر پرده باری برای نظام صورت و معنی بر دارد

توجه حضرت شاهنشاهی بفیل و جنگ انداختن فیلان مست

خاطر دوربین پرده گزین حضرت
شاهنشاهی که همیشه در لباس بیتوجهی بوده بتماشای مالی و ملکی بعاشقان واگذاشته روز
پرده تازه بر روی احوال دولت ابد قرین خود انداخته و دنیا و دنیاییان خود آرای این
طرز بدیع عیار گرفتی درین هنگام که در کابل نقاب آرایی میفرمودند بسواری شتر و جنگ
آن متوجه بودند که در آنجا دو جان داری کلانتر ازو نبود و کامی برای تسخیر
خاطر جهان آرای سواری اسب و شکار رنگ اشغال داشتند درین ولا که ممالک
هندوستان بقدوم میمنت بخش آنحضرت رونق گرفت بفیل بیشتر توجه فرمودند که در
صورت و سیرت از جانوران بدیع است و اگر از روی کلانی بکوه تشبیه کرده گروهی را
که ندیده باشند شناسائی چشم کاری نساخته باحسن الخلق صورت گردانی رفتار کجا و اگر
سرعت و تندروی او را با باد نسبت دهم آن خشمگینی در وقت در هم زدن ثابت قدمان
عرصه نبرد چون گفته آید در دوربینی و دریافت زیرکی واقع شده انم بیان
نشده باشد شرح مستی و کینه کشی و کارهای شگرف فیل را کتابی علیحده باید که مرد دانائی بکلفات

انشا فراسم آورد و فصاحت و بلاغت شما درین کار غریب که از قرار واقع گفته آید گفتارت
نمیکند باخرد و راستی و عمری دراز صحبت با تجربه کاران ادب آموز این مربع منظر طلسم
شکل بلند دریافت که افکن سوار ربای فوج بر هم زن داشته پذیرای شناخت مربع
این خلقت غریب عبرت افزای تحیر بخش نموده باشد و با این همه خود از شنیدن به دیده باید
برای العین و قهر او در راه میند و کارنامهای او را از راه چشم بدل فرستد شاید که اندکی
از بسیار او را توانند نوشت که حرفی در دل او از کوتهی بیان نمایم که این شرایط
بواقعی دست نداده بعبارت آرای سخن را چرا دراز کنم و از مقصود که درین شگرف نامه
دارم چون باز مانم همان بهتر که بهمین قدر از عجایب تکلفات اکتفا نموده رونق
افزای کار خود باشم چون نظر مقدس حضرت شهنشاهی برین مهیب پیکر مربع شکل افتاد
سزاوار توجه دانسته پرورده تازه برای خود سرانجام فرمود و در معنی ایزد جهان آرا
آغاز جمال آرایی این یگانه عتبه کبریای خود فرموده و بنقد از آسمان زمین نظام چنان
خلق پست گردانید تا باین خوبی صورت و معنی سرگشته عنان و پریشان اندیشه بوده با
اندازه خود بیرون ننهند چه ماهران این فن و استادان این صنعت اینچنین ... را
رام خود نتوانند ساخت این پهلوان الهی باین دلیری و دلاوری زبون خود ساخته و دمانه
که از کم ملاحظه باید کرد و ارباب معنی خداپرست را از عنفوان دیده وری دریافت
عجایب این شیوه ایزدی شد چه این کارها که در کالبد گفت در نیاید و ترازوی
قیاس ظاهر نسنجد از نیرنگ آرای سلطنت بظهور آمده ان سوار بهای فیلان
مست دم کش فیلبانان ربای بدخو که آهنین جگران این فن را از تصور آن زهره
میگداز در ذات مقدس پیمان شیر آسیدن گرفت و در آن هنگام که فیل بدمست بدخوی
فیلبانان خود را گشته چندین خون کرده آشوب شهر شده باشد این تایید یافته الهی در
حمایت ایزدی در آمد چنانچه در میان چمن و صحن خانه خرامان آید پای عظمت آرای بر دند
آن فیل نهاده خندان خندان سوار گشته او را بجنگ فیلان مست عربده جوی
آورد و در عین جنگ انداختن فیلبانان فیل دیگر را طاقت طاق شده در نظر می در آید

آن شیر الهی از آن فیل برجسته بر آن فیل دیگر سوار میشدند کرده حق پرست بر آسمان رونق
افزای ازدید این حالات دست می افتد چه رسیدن بنزدیک این عفریت پیکر خصمانه
ایزدی میسر نشود و تکلیف سوار شدن بر آن و باز از ان تندی خود داشتن و با فیل دیگری
که مثل او باشد جنگ انداختن از ظهور این عجایب اصحاب ظاهر چون اهل معنی در نظام
حلقه بگوشی در آمدن گرفتند بخاطر کسی نگذرد که فیل از بن میکنند و الف و اسپانی چنبر
می نمایند تا سواری میشود و ریسمانی در گردن حلقه طور که باعث زیب و زینت او باشد
می بندند و نزدیک بگردن او رشته پارا به آن ریسمان اعتماد نمی بخشند مرحج میکنیم
سخن همانست که اول گفتیم بیان حالات از من نمی آید اگرچه در واقعه نویسی ظاهر
بین داند که از درازی شاهراه مقصود یکسو شده به بیراهه میروم اما کارشناس معنی
گزین در یابد که یکقدم از راه بیرون ننهاده از کم فرصتی ناخته کی شتابم از جمله
حمایات ایزدی که ارباب صورت و معنی را از خواب غفلت بیدار ساخته نظری را
در تعجب و تحیر را در حسرت نایافت ایام گذشته آورده طبقه را در افزونی
دانش خود دیده هوش افزای گشت آنست درین هنگام که در دار الملک دهلی
پرای خاطر اقدس بوده فیل سواری فرموده بجنگ انداختن آن اشتغال فرمودند
روزی بر فیل لکنه نام که مظهر قهر بان جلالی بود در عین بدمستی و بدخویی او در کی
او بدولت و اقبال سوار شده بفیلی مقابل او جنگ انداختند که کارا کهانرا بجز
افزود فیل لکنه که آنحضرت بر او سوار بودند غالب آمده حریف را شکست داده
مدهوشانه از پی او میدوید ناگهان پای او که سنگلاخ عظیم را ماند در کوی تنگ
مغاکی عمیق فرو رفت و در آن عربده بدمستی که دخان چشم در دماغ او پیچیده بود
حملهای عظیم و حرکتهای عنیف بنیاد کرده و در این اثنا پهلوانی که بر کفل فیل
سوار بود چنانچه قاعده است که بر دف این گروه پیکران یکی از شیر دلان کاردان
سوار میشود و او را از زبان هندی بهوی گویند تاب جنبشهای آسمانی او نیاورده
بر زمین افتاد درین وقت که غریو از کون و مکان برخاسته بود و دلهای ارباب

۷۴ اخلاص بگذار صرف ذات مقدس بر از جای خود جدا شده با پای آسمان فرسای حضرت
ریسمانی گردن فیل که بزبان هندی کلاوه خوانند محکم شده آنحضرت بدستی که کمند
همت بر فلک می انداخت و پنجه که تا سد بدامند در اصابع رحمانی ان بود ریسمان را
مضبوط گرفته و اعتصام بحبل متین حفظ الهی و عروه وثقی عنایت ازلی واثق
داشته قوی دل و مطمئن خاطر بودند و دران جوش و خروش که زلزله در زمین و غلغله
در زمان انداخته بود و فیل از غایت قوت و صلابت پای خود را از ان مغاک
میکشید و کوششهای غریب می نمود و از هر طرف پهلو بزمین میرسانید از یکطرف غرید
عالمیان و از یکطرف کششهای فیل در بر آمدن شخص قدسی نژاد آنحضرت در
چنین وقت که خاطر دور کار آشفته است جمعی از فراخ حوصلهای دست اخلاص
هوش جای آمده آنحضرت را از فیل جدا کردند و دل برهمزده عالم آسوده و جان از
جای رفته دوران قرار گرفت نمیدانم که این حال آرای در صورت قهر و بسط
ارادت این گزیده خود بظهور می آورد تا مدار از اندیشهای شاه کار را بدید چنین نگاه
بازی کوتاه دست ساز و با الخدیو ظاهر و باطن پادشاه صورت و معنی بتایید غیبی و
الهام ربانی دیده و دانسته چنین جلوه میکند تا کوری اقران عیان خلافت این و
نور افزای مخلصان ارادت گزین از یک کار شگرف از کمین بطون بیامن ظهور بشتافته
دریابد که فرصتی که آنحضرت خود را فراسم آوردند فیل با اهتمام خود از مغاک پای خود
بر آورد و شروع در بدمستی نمود و آنحضرت بهمان گشادگی پیشانی و شگفتگی خاطر باز بر
همان فیل سوار و دولت محفوظ بست حفظ و حمایت حضرت عزت منود و مستقر سریر خلافت
شدند پیر امتحان خانخانان از شنیدن این حال حیرت جهان آرمیده عاکفان عالم قدسی را در
کشاکش بی آرامی انداز و تا سلام بایه سریر والا رسیده و شکر سلامتی ذات اقدس و دفع
عین الکمال نثارهای گرامی بر فرق روزگار افشاند کرد و بیان ملا اعلی و مجلسیان انجمن
قدس دست دعا بر داشته خلود دولت و ظهور تجمل جهانبانان بوسیله تربیت این بزرگ
آفاق از ایزد بسیار بخش مسألت نمودند بر مستبصران آگاه پوشیده نماند اول

۷۵ فیلی که حضرت شاهنشاهی بدولت و اقبال بر ان سوار شده و سربلندی بخت سعادت داده اند
دل شکار نام داشته که پیر امتحان خانخانان از اتابا دیگر فیلان از جمله غنایم باجواره درگاه
گیتی پناه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ارسال داشته بود و حضرت ان فیل سعادتمند را در
لاهور بآنحضرت شاهنشاهی شفقت فرموده بودند و چون فیل سواری آنحضرت بان سرحد
نبود که شمار فیلان والا شکوه توانند سوار شد بران فیل که کمال اعتدال داشت سوار
میشدند و فیلی که در مرتبه اول بدست بازی فیلبانان شهار ان سوار شده اند فوج دار
نام داد و ان فیلی بود که حضرت جهانبانی جنت آشیانی فرموده بودند روزی که حضرت
جهانبانی جنت آشیانی فردوس مکانی از ماچواره بهر غزنه دل اجلال مستغرق بودند
حضرت شاهنشاهی بران فیل والا شکوه تا به شهر هند سوار بودند و چون رانه بکاد
حضرت شاه اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده اند و مودر نام داشت
که حضرت بپیر امتحان بخشیده بودند و چون بندگان حضرت شاهنشاهی ارتفاعات ولایت مالوی
دهلی سیر قلعه سلیم گده که بر کنار دریا جون واقع شده میرفتند ان فیل از میانه
راه دریا بیه زخمی گسسته بودند از بس که جوهر اصالت داشت در عین مستی فیلبانان دانه
بخته او را بدست گرفته بدهن ادمی نهادند که ان حضرت از خوش خوبی ان
فیل خوش آمده یاد توجه فرموده و ندو بر بار ده فیلی که پهلوی او بسته بودند سوار شده بر
گردن او سوار شده اند و اول فیل مستی که حضرت شاهنشاهی بران سوار شده
با فیل مست دیگر جنگ انداخته جهلپه نام داشته و ان در ایام محاصره قلعه مانکوت
بوده بعد از ان که جنگ در میان ان دو عفریت پیکر با متداد کشیده بود منصوبه
شطرنج هر دو را قایم داشته از یکدیگر جدا ساخته اند و دران هنگام سعادت انتظام
عمر گرامی آنحضرت بچهارده سال رسیده بود و بعد از ان زبردستی آنحضرت در سوار
فیلان مست بجای رسیده که بر فیل مست که فیلبانان کار کرده در سواری آن اشت
دست بر زمین عجز می نهادند مؤید لطف الهی بتحاشی سوار میشدند و بجنگ فیلان
میگذاشت و بی تکلف از صد متجاوز زیاده بر فیلان مست فیلبانان کش مردم ربای گرفته

شهری و آشوب لشکری پسند باشد سوار شده جنگ انداختند تا ایزد تعالی این تایید یافته ازلی را
در فزون روز بروز اورنگ کامرانی کامبخش جهانیان دارد و از سوانح دولت افزا
آنست که خواجه عبد الله بن خواجه محمد ذکریا پسر خواجه دوست خاوند که جوهر رشد در سیما
وارث ناصیه او پیدا است با بسیار خواجهای بزرگ منش که در قصبه ملوند جاگیر داشتند و بیرون از حسن ترمذی
دزدانها در کاشغر بر سر راجه کپورچند که در قلعه ... متحصن شده بود تعیین شدند و آن گروه
نیکو خدمت بایشان پیوسته رفته از فرط عقیدت و اخلاص اهتمام تمام نمودند و با اعدای
دولت قاهره جنگ عظیم کردند و سپاس مردی و سعادت سرنوشت نعمت خدا داده
فتح بزرگ روی نمود و غنایم بدست افتاد و جوهر نیکو خدمتی و حق گذاری را عیار
گرفته اند

نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بدار الخلافه آگره و دیگر سوانح اقبال

چون عرصه دلگشای لاهور بیمن نزول اجلال حضرت شاهنشاهی مدت شش ماه
مامن عدل و رافت بود و بحمد الله و در پرده جهی که ملهم دولت تلقین فرموده انتظام یافت
رای عالم آرا که پرتویست از شعشعه فروغ مهر عالم افروز نوریست بیقین از سرچشمه انوار
الهی چنان اقتضا نمود که رایات عالی بعزیمت دار الخلافت آگره که از رشک آب و هوا
آن بغداد از دجله و مصر از نیل در عرق خجالت نهضت فرماید و خاطر دریا بار
بنشستن کشتی و سیر دریای جون توجه فرمود صاحب اهتمامان مهمات دریا چندین
کشتی زرورق را زیب و رونق داده و نشیمنهای چمن نقاشیهای نگار بیرون و
درون گرفته روز آدینه بیست و ششم مهرماه الهی موافق روز یکشنبه بیست و ششم
ذی حجه آن شاهنشاه دریا دل و دریای بی ساحل بکشتی نشست و مختصر الی را قدر دریا
محیط بخشید و دیگر امرای عالیمقدار و مقربان سریر اکادر و بزرگان دولت
که سامان سفر دریا کرده بودند بامینی که کارنامه او دار احرام توانند بود و کشتی
گویا دریا را آیین بسته بودند بالا و زیرین را از سر برآورده بودند بهزاران عیش
و عشرت روی عزیمت بدار الخلافه آگره آوردند و کشتیها را دریایی ساختند و در آن راه
دلگشا روی انبساط بشکار ماهی و مرغابی داشتند و مجلس عالی که جدا دریاییست از جواهر

معانی لبالب بخشش کشتی تماشا موج خیز بذل و عطا بود تا آنکه هفدهم آبان ماه الهی
موافق یکشنبه سه ... محرم نهصد و شصت و شش هجری رایات ظفر طلوع نتایج
شاهنشاهی از مطالع آفاق گشای آگره طلوع نمود و آن مصر جامع دولت و سعادت
را مرکز دایره بخت و مطلع مهر بخت ساخت و حضرت شاهنشاهی ارک شهر را
که ببادلگده اشتهار داشت به نزول خاص پایه آسمانی بخشیدند و بزرگان دولت
و بیاران کان سعادت را جابجا منازل تقسیم یافت در آن ساخت راحت
منزل گرفت و سعادت در آن گل زمین طرح اقامت انداخت در اندک فرصتی
برکات توجه عالی این شهر دولت اساس گلگونه رخسار هفت اقلیم شد شهری در
گرمی و سردی معتدل آب و هوایش با طبیعت سازگار زمینش با اشجار و فواکه خراسان و
عراق موافق دریای جون که آتش دلتنگی کوراانی کم نظریست از میانه شهر روان
از دو جانب ملازمان عتبه اقبال منازل دلگشا و بساتین دلکش ترتیب داده
که نقاش گفت در سایه دیوار کاخ شرافت و جلالت طرازی دار الخلافه و مرکز
السلطنت شد و چون کوکب سعد بنظرات سعادت بطالع مسعود حضرت شاهنشاهی
ناظر است و ظهور تاثیرات بموجب اقتضای آن لازم به این فتوحات مقدره
غیبی پرده گشای مخدرات مقصود و بتدریج در ترتیب هر کدام از آنها بهر وقتی که تعلق
یافته لا محاله همان وقت صورت گرفتنی است دهر امید که بواسطت سعی و کد
یا بی واسطه جد و جهد موعود و جه دوشته با مطلوب منقر بحصول پیوستی و از این قبیل است
سانحه دولت انتما که بعد از آمدن رایات جلال بدار الخلافه آگره پرتو ظهور یافت
و فتح قلعه گوالیار با بسانی روی داد و شرح آن برسم اجمال آنکه پیشتر از این گزارش
یافته که این قلعه را قیا خان و فوجی از بهادران نصرت قرین رفته محاصره کرده
بودند لیکن چون آن قلعه متین که در استواری و محکمی کارنامه ایست از فرمان
دهان زمان بیش از ثریا بدیع از کارآگهان قدیم که گرفتن آن به نیروی بازوی
صورت صورت نه بندد و جز بقدرت اقبال روز افزون چنین خدیو صاحب اقبال

مبارزان

کار بستان نگشاید با وجود سعی جهان‌کشا کاری از پیش رفته بود چنین که دار الخلافه اگره
مستقر رایات فتح آیات گشت حبیب علیخان و یعقوب و علی سلطان و جمعی دیگر را
بکومک قلیچ‌خان تعیین فرمودند بهبل‌خان در اداب قلعه‌داری دقیقه نامرعی نگذاشت
جمعی از راه نمایان دولتمند که با رتبت خیرخواهی داشتند نصایح ارجمند در میان
آوردند که هرچند قلعه بحکم استحکام قلعه‌داری مهیا اما با تایید الهی و اقبال آسمانی چه کار
کرده‌ها بخصوص وقتی که بنایی نمانده باشد که پشت گرمی آن کاری توان کرد
دست و پای توان زد چون سخن بغایت درست بود و پایه راستی بلند داشت بهجت
پذیر گشت و در بهمن ماه الهی موافق ربیع الآخر حاجی محمدخان سیستانی بموجب التماس
قلعه‌نشینان رفته خاطر متفرقه او را استمالت ساخته بملازمت حضرت شاهنشاهی
آورد و آن سعادت‌منش کلید قلعه را با ولیای دولت سپرد و مفتاح ابواب
مقاصد خود دانست آن حصن در تصرف مجاهدان اقبال در آمد آنحضرت او را
بتفقدات گرامی امتیاز بخشیده بانعام و خلعت و جایگیر سرافراز گردانیدند
والحق با بقای وعده الطاف چندین کار بزرگ را سامان بدید آید بر راستی و درستی
آن معدن نیکی عموم خلایق را عقیده دیگر پیدا شد گردان با دیر جبیرت اغتضاضی
تازه بهم رسیده بر همگنان یقین شد که هرچه درین درگاه عالم‌پناه قرار یابد
بی‌شایبه تفکر و غایله تغیر بسمت ظهور خواهد یافت و هیچ تنگ‌حوصله کوته‌اندیش را
راه بدکرداری نخواهد بود و وحشیان بیابان ناجنسیت پشت قوی گشته
راهبری تربیت سرای هوا نشست کرد که در کاه هیبت جبین و غیر جبین در برکشیدن
و برگزیدن منظور نشده‌اند هر که به پیمان درست با دلی اخلاص گزین و خاطر
نمک‌شناس باطنی نمانده در آن قدر تربیت دانند و در گذارش قهرمان سیاست
نجات یافته بنوازش خسروانی امتیاز می‌یابد در آثار اقبال روز افزون که درین
سال فرخنده فال سانح شد کارزار نمودن کال‌خان لنگر و ظفر یافتن اولیای دولت شرح
این داستان بهجت مشحون آنکه درین هنگام که دار الخلافه اگره مخیم شاه در دولت سلطنت

بمسامع علیه رسید که قومی از افغانان که از ایشانه گویند در حدود شرح که در صوبه مالوه
داخل است سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش دارند آنحضرت کال‌خان
لنگر را که آثار جرات و شجاعت از پیشانی احوال او هویدا بود و لیاقت این خدمت داشت
باین کار فرستاده عیار سعادت او را گرفتند او بجمعیتی لایق رفته بر زد و مردانه
و مظفر و منصور بآستان سلام عتبه علیه مشرف شد و باصناف عاطفت خسروانی خلعت امتیاز
یافت و قصبه گره و فتحپور و بعضی محال دیگر بجایگیر او مکرمت شد و از سوانح
کنا دسیم خان و جمعی را بر سرکاتب فرستادند و شرح این اجمال آنست که ملکات پیگر
نزدیکی دار الخلافه اگره از مستحکم ترجایی جبت و رفتن و از آن الجا از طایفه هندو و زنه وغیراه
بسیاری مردانگی و امتیاز دارند همواره با سلاطین هند سرکشی کردندی بیرامخان
چون همت ار دسیم خان منظور بود و دانسته که آن محال بجایگیر او مقرر شد تا باین وسیله از
در خانه دور کرده و دسیم خان نیز در آن نواحی بر آبا بند و بیک خیال در کار شکرف تقدیم
اید بنابرین اندیشه از آنجا بگیری او مقرر داشته رخصت دادند و بهادرخان
و جان جهان و سید محمد باربه و شاه قلیخان محرم و صادق‌خان و اسمعیل
قلیخان و خرم خان و امیرخان و جمعی از بهادران را درین لشکر تعیین شدند و بنابر آنکه
الملک بعمل در آمد و ارباب تمرد سزای لایق یافتند و از وقایع آنکه شاه محمد قلاتی
که حکومت قندهار از جانب بیرامخان با و مفوض بود آمده بسعادت آستان‌بوس
سربلندی یافت سابقاً بقلم وقایع گذارگذارش یافت که چون بهادرخان
برادر خانزمان را شاه محمد قلاتی به پیمان بستن بوالی ایران و لشکر آوردن مغلوب
ساخت و پیمان خود را شکست و بنابر آن حاکم ایران برادرزاده خود را سلطان
حسین میرزا پسر بهرام میرزا و حسین بیک ساینجک علی استاجلو و ولی میرزا و ولی خلیفه
شاملو را بگرفتن قندهار تعیین کرد شاه محمد بپشت گرمی اقبال شاهنشاهی در لوازم قلعه
داری اهتمام نموده محاصره قلعه با متداد کشید تا آنکه شبی از دروازه نوخجی بی
مبارزان رستم‌بین برآمده بر مورچال ولی خلیفه شاملو تاخته و داد زد و خمی ساخته جمعی کثیر

ورسیتاد تا هر نوع که باشد قلعه قندهار را در تصرف درآورند و سلطان که لاف این کار
زده بود داده کوششهای سخت در گرفتن قلعه به تقدیم رسانید و مسافر ملک عدم و تفرقه در
لشکر ایران افتاد هر چند کومک ظاهری از خدیو زمان نرسید اما زمان تایید ایزدی
دستگیری میکرد و چنین لشکرها بر هم زد و سلطان حسین میرزا از روی بازگشتن و
نه روی بودن بود بهر حال سراسیمه در گرد قلعه نشسته روزگار میگذرانید در این سال شاه محمد
قلاتی عرضداشتی بدرگاه معلی فرستاده التماس کرد که بپایه سریر دارا را حقیقت کار
آگاه ساخت برلیغ مطاع در جواب او صادر شد که حضرت جهانبانی جنت آشیانی
میفرمودند که چون فتح هندوستان فرمایم قندهار را بشاه میدهیم خوب واقع شد
که او بر این مردم جنگ کرده و کار را باین جا رسانیده مناسب آن است که قلعه را
بکسان شاه سپرده و خود خواسته متوجه ملازمت شود و ما از مروت و مردمی
که سلوک از آن جانب در چه پایه و به او دانش حق نگاه داشت نسبت از جانب
درچه مرتبه بنا بر حکم عالی شاه محمد قندهار را بسلطان حسین میرزا سپرده متوجه
درگاه عالم پناه شد در این سال استسعاد ملازمت یافت و مشمول عواطف شاهی
آمده و از بدایع سوانح تجرد گزیدن و جوگی شدن شاه قلیخان محرم است چه قبول
خان نام پسری که فنون رقص در فضل داشت با وی می بود و او علاقه خاطری با وی داشت
حضرت شاهنشاهی بن طراز او ملازمان خود و از محبت بمجلس نمی پسندید و هر چند
پاکبازی با شمع چنین متضمن با خوشی چه دولت که اهل هوس بهتر دانند رای جهان آرای
مطلقا تجویز امثال این امور نمیفرمود بدان مغلوب طبیعت ازین کار باز نماندن
پسر را از وجدا فرموده بپایان پسر و ناشاه قلیخان از خواهش شرب تنگی حوصله
خود راه داده بکار دامان دانش برزد و لباس جوگیان پوشیده گوشه گرفت بیرم خان
در منزل او رفته بدلی گفت و در پندار که وه ملامی سعی کرد و بار شوخ چه شاهنشاهی بکمال خود آمده
دارکرده بخجالت شرمنده گشت و ملحوظ الطاف بیکران شد از عجایب سیاست این ذات
قدسی درین زمان عشرت افزا است که خدیو معدلت بحدود مندهاکه دهش کردی

دار الخلافه

دار الخلافه آگره است بنشاط شکار مشغول بودند که چیته قصد آهو بره کرده او را در همین گرفته
رهانش شد ماده آن آهو بره از مهر و محبت نظری بی تابانه خود را بران دشمن زد و چیته
که غرور صید افکنی در سر داشته بسخر امید بصید ما آن ماده آهو بظاهر و توجه عاطفت
سرشت شاهنشاهی آن خجسته حال تباه گشته گشت افتاد و آن غزالان بکمال الملک نجات
یافته بهم ای ها در صحرا نورد گشت اگر چه خاطر اقدس پرده آرای سخواب اما حکمت
الهی در اظهار جمال جهان آرای حضرت بوده در این ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی
در دار الخلافه آگره همواره در لباس منوجهی بوده عیار اهل روزگار میگرفتند و جنگ
چیته و آهو و فیل بسیار باشغال صوری که مرد ظاهر بین از آن از انسان پردانی
هوشمند دور بین از انشعاب جمال جهان آرا شناسد اشتغال میفرمودند و از بیچون
روز بروز در بند بخشایسته بر اقبال آن برگزیده خود بارا سمان ظهور لامع بر پیشانی ساخت
و آنچه آنحضرت از انقلاب جو اندیشید تو بود جمال آرای ابداع از آن انبساط ظهور جمال ساخته
روز بروز عظمت انجه تو بر زبان رود را از انیشان داده همواره شکوه سطوت پادشاهی بی
دورباش صوری پرده گشا بوده و شرح خصوصیات و جزئیات این امور را وفا نرد
اسفار متکفل نتواند شد و ذره خاکنشین ابوالفضل که در استعجال افتاد و مجملات
وقایع چند بوزنامه از قطعه قطعه در فور رفعه اذکار اکمهان برسیده فراهم می آورد نشتری
در تعجب سخن طرازان کاردان این دولت ابد قرین فرو میرود که آیا خداوند
جهان در نقاب بوده در راه تعلیم جمهور انام شرح طلایع احوال و غرایب سوانح خود را
نمی نوشته این کار دانان قدر شناس را چه غفلت روی داده بود که سوانح قدسیه این دودمان
خداداد را باهتمام لایق فراهم نیاورده اند و مع هذا این شوریده خاطر را که
سرو برگ نشا ظاهر ندارم ما مور انواع احکام پادشاهی بوده خدمت گذار پراهوضع
نسق عبادت شایسته خود داشته در مهمات مختلف الاوضاع بسر برم که فرصت
وکو وقت که بتفصیل آن پردازم اگر از دهر یاری شایسته در ملازمت آنحضرت گزارشت
فرمایم شرح بدایع احوال گرامی پادشاه صورت و معنی خود را بتفصیل ادا کرده در

کاس پرستار ایزد خرد باشم و بالجمله با آنکه فرمان روای ما ن در نقاب بی‌نیونی پیمبرد
روز بروز از اقطار عالم اهل فطرت از ارباب استعداد و از مبارزان اخلاص گزین
و بهادران عقیدت کیش و دانایان والا دانش و سایر صنعت گران هنر آفرین گروه
گروه آمده بمقاصد خود میرسیدند و درگاه پادشاهی ظل درگاه الهی شده بهر طایفه
بیش از آرزوی خود کامیاب صورت و معنی گشته ضمیمهٔ لشکر اقبال میشدند و باعث شان
دلهای جهانیان رنگارنگ شگفته خرمی و شادمانی در افزایش بود آغاز سال
چهارم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال بر ارد و ز اول شکر فیاض
بی همال مفضل بی اهمال که سال سیوم از تاریخ الهی بفرخی و فرخندگی سپری شد و نوبت
با غاز چهارم رسید روز یکشنبه دویم جمادی الآخری نهصد و شصت و شش نور اکبر
نیر اعظم به بیت الشرف پرتو سعادت انداخت عالم صورت را چون ملک معنی
نضارت بخشید ابواب نشاط بر روی اهل روزگار گشاده شد اسباب انبساط در خیم جهانبانان
جلوه داده آمد گویی که سلطان بهار جهانتاب عالم گیر شد طنطنه موکب خسرو گل
گوش زمین و زمان را پر کرد و فیض نوروزی روح نباتی را حیات دوقالب خاکیان در دمید
فصل ربیعی روایح و فواتح مغز پرور با فلاکیان تحفه فرستاد و نسیم بهاری نونهالان چمن را
جلوه کبک و خرام تذرو آموخت هوای عالم افروز دکان خاک را انتعاش و
اهتزاز بخشید نطع بسیط غبرا از فرش اطلس و اکسون بی تار و پود سبزه و گل مرتب
گلوی مرغان چمن را بی آتش نفس خورده گرفت منقار حنا دل گوشمال موسیقار
داد لاله بر منقار طوطی و سبزه بر دم طاوس خنده ریخت بنفشه سر مست از چشم
نظارگیان گشید نرگس در تماشای قدرت دیده باز نمانده شگوفه و سنبل پرده کشای
اسرار غیبی و صبا بی شد نه شقایق و ریاحین نکته گوی از حقایق کون الهی شده
بلاله زر در دست جام آمده ز رضوان گلشن سلام آمده شده جلوه گر نازنینان باغ
رخ آراسته هر یکی چون چراغ شده مشکبو غنچه در زیر پوست چو تعویذ مشکین بیازوی دوست
برون کرده سوسن زبان خموش سمنبر دهر دم تقاضای نوش هوا از سبزه عنبر بیخت نسیم

مرا غم نمیکرد در گل نسیم بهر چشمه منقار بط اکبر چو مقراض زرین نطع حریر
بهر شاخ مرغ ارغنون ساخته بهر نغمه گلبن سرافراخته غزلخوانی بلبل صبح خیز
تمنای میخوارگان کرده تیز شگفته در آرایش روزگار فزوده بهار و دگر نو بهار
درین سال فرخنده حال که عنوان صحیفه اقبال آمد سمت جهانگشای اقتضای آن نموده
که لشکری شایسته به بلاد شرقیه فرموده تعیین فرموده لکهنو و محال متعلقه علیقلیخان را
ازو گرفته از غفلت آگاه ساخته شود اگر از روش سعادت پیشه‌ای اخلاص مند سلوک
پیش گیرد محل عقیده و مقصد روا از نوازش ساربانان پسر را که سرمایه نخوت و
غفلت از دست مدر کاه فرستد یا از پیش خود آواره سازد و مطاوعت و
صاحب عالم دعا ملیان را سرمایه دولت خود گرداند بهرآیینه شمول عواطف شاهنشاهی
شود و بخت و اقبال این دودمان عالی بجو رسد و اگر خود و درفتن تادیب افغانان
که هنوز باد مخالفت در دماغ فاسد خود دارند نماید در هوای خود جا بجا اگر در خدمت
سیم مدعا شایسته سابق او منظور شود دوم بدو آنچه نهای او را در حق او هم گذرانیده
مدد و کومک داده شود و حکم عالی نفاذ یافت که افواج قاهره بر جاگیرهای خود متفرق شده
سرانجام و سامان خود نمایند و تسلیم مدد و معاون علیقلیخان باشند و اگر این بمنت شوره
بخت قدر این عنایت نداند بسزا دادن و دفع او نمودن سرمایه اسباب نظام جهان
دیرا به عبادت جهان آفرین دانسته شده و بنابرین اندیشه قیاخان گنگ و سلطان
حسین خان جلایر و محمد خان جلایر و شاه م خان جلایر و حاجی محمد خان سیستانی
و چلمه خان و کمال خان گکر و جمعی کثیر از بهادران اخلاص اندیش رخصت فرمودند
در فرمان مطاع جهان در شد که لکهنو و سایر محال را بملازمان عتبه اقبال سپرده متوجه
شوند و عبدالله خان اوزبک که سرکار کالپی با و مقرر بود و بمنشور عاطفت سرافراز گشت
که در امر مذکور شریک بوده لوازم دولتخواهی بتقدیم رساند چون هنوز برده بی ارزشی
علیقلیخان بیکبارگی دریده نشده بود در روزی چند دیگر با بیتی که پرده از کار او برداشته بود
سخن لکهنو و اگذرد و را بجلایران سایر لشکر فیروزی اثر سپرد و خود و کمر همت متبحر چو بود

ولایت پیش دست ابراهیم که در پیش ایما بایی از در فته درین هنگام که مبارز خان از در بت
و بیمونا بود شه ادهم که المقدر بودی نموده و در جونپور رسید و مشار الیه بی جنگ از جونپور
گریخت ملک وسیع مابین اقبال شاهنشهی بدست او در آمد و او را فر انجذه و مبارز خان
و نجار بار روی داد کاری که بصورت شایستگی از و بظهور آمد آنکه شاهم را از پیش خود
اگر این کار از صمیم خاطرش می بود بایستی هر گاه معلی فرستادی بهر نحو که بود آن سرمایه
فساد را از خود جدا ساخت و اظهار دولتخواهی نموده عرایض و پیشکش هر گاه معلی فرستاد
و از صوالح هدایت تماما که راه نمای سرگردانان بادیه انکار تواند بود و در پیش ظهور
آمد گرفتن سارنگان پسر مذکور باحین ازد جهان ازین متکفل نظام سلطنت این
خدیو آفاق است هر چند که مسند آرای خلافت خود در پرده متوجهی بسر برد کار فرمایان
ابداع در کار خود بود و ند مخالفان دولت ابد قرین را یک یک به مغاک هلاک برده هر گی
رنگی خاص بسزا اسید هند گاه اولیای دولت را قوت و اقبالی بخشند و این گروه عالی
شکوه را از اسباب آن بیگر دانند چنانکه از فتح به مود سخیر قلعه مانکوت و غیر آن معلوم میشود
و گاه اعدا را خجلت زده به صحرای ادبار می رسانند چنانچه از جانب گشتن میرزا سلیمان
معلوم میشود و گاه به مخالفان تیره رای مخالفت و منازعت می اندازند تا یکدیگر را
قصد کرده بفنا خانه ادبار رسانند چنانچه قضیه سارنگان پسر است و تفصیل فرو
رفتن او بخاک نیستی که مهین منصور بساط اقبال توانبود که چون علیقلیخان صورت
اطاعتی نموده بتلبیس او را از پیش خود برون چند روز دوروا ان سفله تهی دست بیابان
بیهودگی پیوسته در ان نواحی بیهده گذرانید تا آنکه روزی بقصد سیر بیورتی
که در جاگیر عبد الرحمن بیک پسر موید بیک و دلدی بود که در سلک مقربان حضرت
جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشت و آن سارنگان پسر از آغاز مستی با عبد الرحمن مکرم
علاقه معشوقی داشت آوردنشی که خباثت ماوراء النهر نسودنی و نه کداززی و بیمهری و نه
راه بیحیایی و بی آزرمی پسر و با هم زود رودی حتی ما این نسبت بخانه او آمده بیاد
آرام جان گردد چه اکه آرام جان را بازگردانیده بگیرد و قصه آرام جان بنانست که از

لولیان بود و علیقلیخان بشوقی تمام که مرهم آتش طغیان شهوت آن کوچه گرد را که
هم آغوش هم ارکین بود دل بر آن زن گرم بمعنی رابا و در سیه عقد بست و در سلک زنان خود
انتظام داده از حیاکی و بی آزرمی در مجلس خاص خود که با شاهم بیگ داشتی در بزم شراب
آن زنک را بر حاضر ساختی تا گوینده گی و نغمه سرایی کردی در سرمایه فساد و کشی رفته رفته
شاهم بیگ را با و تعلق خاطری حاشا رابطه نفسانی شهواتی بهم رسید و چون علیقلیخان
مغلوب هوا و هوس بود تو گرا نو او را با سلوک کردی تا آنکه ولایت وسیع خود را
سه حصه بخش کرده یک حصه در بابت خود صرف کردی و دو حصه بان [illegible] بر آنکه [illegible]
خدمت نمودی شبی آن سفله بدست [illegible] خود را در میان او و علیقلیخان
بهمت آن زن نکاحی خود را با و بخشید و شاهم بیگ مذاق شهوت انگیز نموده دل
گذشته از روی مستی و بیخردی این فاحشه طبع لی از اسلم گریزی برداشته بود در نهجی که خود
گرفته بود و عبد الرحمن بیگ بخشیده و از ان خود ساخته در پرده عز و احتجاب
میداشت در هنوز لاکه شاهم بیگ مهمان او بود در عین مستی و بیهوشی یاد آرام جان
نموده اظهار بی آرامی نمود که پس حال عبد الرحمن را بر حال علیقلیخان نموده
توقع آن داشت که آرام جان را با او باز دهد عبد الرحمن بیگ بواسطه جمعیتی که داشت
از قبول آن معنی سرباز زده در مقام امتناع آمد شاهم بیگ که باده بدرگی او را شفقت
دماغ داشت و تحکم و سرکشی معتاد بود در غضب آمد و حقوق آشنایی و دوستی
یکبارگی فراموش کرد رابطه گرنبای آن برهوا و هوس [illegible]
الفضه شاهم بیگ در شورش آمد عبد الرحمن بیگ را بر بست و لعلی را از خانه او
در باغی که نزدیک بخانه او بود برده مجلس شراب و نغمه گرم کرد درین اثنا مؤید بیگ
برادر عبد الرحمن بیگ ازین سرگذشت آگاهی یافت مسلح شده بر در باغی که
آن سفله بدمست بود رسید هم دم او در مقام مدافعه شده با هم جنگ
در پیوست ناگاه در آن زد و گیر [illegible] ابتر آن سفله خون گرفته رسید و مرغ
روح خبیثش از قفص تنگ جسمانی خلاص شده عبد الرحمن بیگ از بند نجات یافته

کیف

رو بگریز نهاد و با استعجال تمام خود را بدرگاه گیتی پناه رسانید و این کار شایسته را که
ما اتفق از و بظهور آمد بعنوان خدمتی لایق بعرض رخت داد و بهمین قدر که او سبب این
معنی شده آن دلنوازش یافته است امثال و اقران ممتاز گشت و علیقلیخان از شنیدن این
واقعه گریبان شکیبایی چاک زده خاک حسرت بر فرق سوگواری ریخت و بی اختیار عاقب
عبدالرحمن بیگ نموده تا کنار دریای گنگ آمد چون ظاهر شد که او نیز بگذشته است
ناامید برگشت و لاشه آن ساربان پسر را بجونپور برده در کنارهٔ کول آب دفن کرده
و بر مزار او عمارت عالی اساس نهاد و بی سعی فرمان پذیران اخلاص مند فرقه
چنین زود شکسته ای که بزرگ کردهٔ الهی و آنگاه چنین فرمان روای
عالمیان جهان صورت و معنی در فرمان پذیرای از تکاپوی وا زند آهنگ سرکشی
نمایند و دم مخالفت زنند بدست خود و کشته هلاک بر سینه خود زده باشند و بجان
کرد از ناهنجار او برای دفع او کافیست تا وقوع این سرمایه مزید آگاهی بخت
بیداران سعادت جوی شود و چنانچه از احوال سعادت اشتمال این خدیو جهانی
بظهور رسید و در جای خود اندکی از بسیار گفته شود و از سوانح عجیب همان
که در سال بسمت ظهور یافت کدخدا ساختن ادهم خانست و شرح آن بر سبیل اجمال
آنست که عاطفت شاهنشاهی که شامل حال عفت نقاب ماهم انگه و فرزندان
او بود و متوجه کدخدائی ادهم خان که پسر کلان ماهم انگه است شد و بتخصیص زنان اهل حرم
باقیخان بقلانی که از قدیم پرورده میرزا هندال بود دختر نامزد داد و بنا و در آنکه فرصتی
لوازم این جشن را در خور عاطفت خود بظهور آورده با بهجت این انعقاد
والا دست بهم داده و همت علیای شاهنشاهی که در اظهار مکرمت و ابراز
مرحمت تقریب طلبست آنچنین جشن دلکش را واسطه هزاران مکارم گردانید

متقبه ساختن بیرامخان ناصر الملک پیر محمد خان را چون سرای دنیا حیرت
بخش بهره وران در پیش آمد هرچه بظهور آید هزاران حکمت و مصلحت در آن
ودیعت نهاده را دست قدرت ودیعه باید کرد و که عیند و در دار العداله

داور حقیقی

داور حقیقی در چارسوی پرشور روزگار هیچ دولت سپری نمیشود و هیچکس را از آسمان عزت
بر زمین مذلت نمی زند تا دامن که از وی نیک خود در گذشته سالک راه انحراف
نمیگردد و لهذا درین هنگام که پیر محمد خان از پیمانه دولت نزدیک پر شدن رسیده بود
شوری در خوی او در رفت تا آنکه بوسیله فتنه اندوزان ناتوان بین و حسد پیشهای
بیسعادت که در معنی با قضا دلتنگ و با خدا در جنگ اند و از کوته خردی بشادی
دیگران اندوهگین میشوند و بغمگینی اندوه هر دم دیگر شادمانی میکنند خاطر بیرامخان
از ملا پیر محمد متنفر شد او از فرط عقیدت و اخلاص در اسم دولتخواهی و کارکشایی بوده
سرانجام مهمات مالی و ملکی نمودی و اعتضاد بر درستی و دلیری خود داشته بچین
پیشانی دل گو بکره اردی عنصری خدمت کند از وی و چون ناگزیر آنچنین کسی
پیوسته بمجمع خواص و عوام و محل ازدحام طوایف عالمیان می باشد و از مهمی
قلیل نجح صلهای حسد آلود کون میگردد و از تیره رایی مصدر افترا و بهتان
گشته کارشکنی مینمایند و خاطر بزرگان بواسطه افزونی شغله و عدم فرصت تفحص
بگفت و گوی کسی طبیعتان بر هم میخورد و پیر محمد خان نیز طلا در معاد جهانبانان شده
و حسد پیشها راخون در جوش آمده آن سخن سازی رفته اندوزی کم اهتمام شده بیرامخان
که روز انحطاط او نزدیک بود در رشته تدبیر که بر سامان آدمی همان کار آمد بود
از دست داد و خود را در سلسل پیر ده از کارهای مهم عالی همتانه او در نوم شد
و علامه ای که مشوب غرض آلوده با اغوای حسد پیشهانی تو آن بین و بحرف کتابه
نادرستان غرض گوی مخلص اعتبار داده خود را از پای انداخت و بتقریب اقدام
برین امر مجید و آنکه در آن هنگام ناصر الملک روزی چند بیمار شده خان جهان
بعیادت او رفت و غلام ترک که دربان بود از روی نادانستگی گفت خبر کنم
خان خانان از بیمعنی متغیر شده و ملا پیر محمد از این واقعه واقف شده از خانه بیرون
آمد و سلطه بهزاران تواضع و خجالت در مقام عذرخواهی ایستاده با وجود خان
خانان که بدرون خانه در آمد مراهان باوی بیکتر نداشتند رفت خان خانان

۹۹ زمانی بوده چنین در آرزوی بودن آمده در فکر ناصر الملک شد و عرض کرد باین توان واقفه
طلب فرصت یافته سخنان گفتند و عمده ایشان شیخ گدای بود و بعد از دو
روز خواجه معین الدین محمود و میر عبد الله بخشی و خواجه محمد حسین بخشی را با چندی از
ملازمان نزد ناصر الملک فرستاده پیغام داد که تو کسوت طالب علمی و فقیری
داشتی که در قندهار داشتی و رسیدی و چون در اداب اخلاص و در اصادق ظاهر
ساختی و بمواره خدمات پسندیده بظهور می اوردی بمراتب و مناصب بزرگ
گردانیده از پایه ملائی بمعارج سپه آرائی آوردیم و چون تنگ حوصله بودی از تنگ
شرابی بیک ساغر از دست رفتی و ملاحظه داریم که از تو مفاسد عظیمه سر زند که علاج
ان بدشواری توان نمود بهتر انست که چند گاه پای در گلیم نامرادی کشیده در گوشه
بنشینی و علم و نقاره و دیگر اسباب جاه و جلال و مواد تکبر و ترفع خود را بسپاری در اصلاح
مزاج خود کوشی صلاح دولت و هم مصلحت روزگار بر داری تا بعد ازین بهر چه
مصلحت اقتضای آن کند درباره تو قرار یابد بران عمل نموده شود پیر محمد خان بمجرد
شنیدن این بشارت چون آزاده مرد بود بگشاده پیشانی اسباب امارت سپرد
دلشکفتگی خاطر انزوا اختیار نمود و بعد از چند روزی بسعی بداندیشان رای بیرم خان
بران قرار گرفت که او را مقید ساخته بقلعه فرستند و برین اندیشه جمعی را همراه ساخته ملا را
بقلعه بیانه فرستاد و از انجا بوسیله مردم متوسط الاحوال در شرارت و خریت رخصت
سفر حجاز حاصل نموده متوجه گجرات شد و چون [illegible] را دهن پور آمد فتح خان
بلوچ او را چند گاه نگاه میدارد و در اخر ایام ادبیکو شده و درین اثنا نوشته میرزا
شرف الدین حسین و ادهم خان میرسد که هر جا که رسیده باشند توقف نمایند و انتظار لشکر
غیبی برند متنازالیه از انجا مراجعت نموده رتنبور رسیده جا[illegible] اقامت کردند
و ان تنگی را مضبوط ساخت چون این معنی معلوم بیرم خان شد شاه قلیخان محرم و [illegible] خان
و جمعی را فرستاد که او را دستگیر گردانند چون این فوج نزدیک رسید در میان
بهادران طرفین بعد جنگی درپیوست و چون شب در امد مولانا پیر محمد خان با معدودی

بدر رفت و اسباب و اشیای او دست این فرستادها در آمد
۸۹ القصه بیرم خان بواسطه
بی پروائی خود باغوای چند بیشها که تا اندیشان چنین مخلص کاردانی را از میان بر
کنار ساخت و بدست خود تیشه بر پای اقبال خود زد و حضرت شاهنشاهی چون
کاردبار و دارو گیر کارخانه سلطنت به بیرم خان سپرده و در خلوت سرای خاطر
مقدس معیار جهانبانان [illegible] سنوح این قضیه که مبنی بر اغراض فاسده بود ناپسندیده
مکافات از ابا زد کار بار گذاشتند و بافزونی خرد و فراوانی حوصله هیچ ظاهر
نفرموده نظارگی تماشا گاه عالم بودند و بعد از پیر محمد خان منصب وکالت
بیرم خان بحاجی محمد خان سیستانی که از نوکران قدیم او بود تفویض یافت
اگرچه این اسم بر و اطلاق یافت اما شیخ گدای بصدارت امتیاز داشت و وکیل
معنوی بود جمیع مهمات مالی و ملکی را بیرم خان بی استصواب او نمیکرد و ادهم
خان از باده مرد افگن دنیا از جای رفته با حوال مساکین و ضعفا نمی پرداخت
و نمک را بنیاد افگن قدیم خود جفا نمود و در نتایج چه رسید پیش گرفته اسباب زوال خود در
مربی خود سرانجام مینمود و باندک فرصتی اثار آن بظهور رسید چنانچه نگاشته قلم
وقایع رقم خواهد شد و از سوانح فرستادن حبیب علیخانست بتسخیر قلعه [illegible] که از قلعهای
نامی ممالک هندوستان در رفعت و رصانت ممتاز است و در ایام تغلب و استیلای
افغانان سلیمخان این قلعه را بحکومت جهار خان نام غلامی اختصاص داده بود
و چون کوس اقبال شاهنشاهی بجهانگیری بلند آوازه شد این غلام سیه بخت بیدولت
نگاهداشت قلعه را اندازه قوت خود دور [illegible] و باین اندیشه نادرست که بدست
اولیای دولت قاهره بیفتد بدست رای سورجن که از ملازمان رانا اودی سنگ
بود و دران نواحی تمکن و توطن داشت فروخت و سورجن دران قلعه پایها
اساس نهاده پای ثبات محکم کرده و مواضع و قربات اطراف را بضبط و حکم
از هم در گرفت درینولا خاطر اقدس بتسخیر ان توجه نمود و حبیب علیخان را با دیگر
سرداران کاردان و بهادران جنگجوی فرستادند بدین شکر اقبال رفته رفته

تسخیر آن بست و باین شایسته محاصره کرد همواره آتش پیکار در ارتفاع بود و
زهره مخالفان از بیم سطوت اقبال آب میشد چون ایزد تعالی فتح این قلعه بمیامن
توجه اقدس شهنشاهی بوقت دیگر بازبسته بود در قرب اینحال تفرقه بر انجماعت تطهیر راه
دکارا گهان دولت بمهمات ضروری بهتر از ان بال پرداختند و از سوانح انست که
شهریار پرده آرا ابسیر گوالیار تشریف برده از آنجا که همت والای حضرت شهنشاهی
مجبول بر صید ممالک و شکار قلوبست در خلال این احوال پیوسته خاطر مبارک
برای شکار چیته میل فرمودی و از آفتاب جمال جهان آرای خود گرد آمدید
درین ایام عنان عزیمت جنوب رویه بقصد شکار منعطف داشته عرصه گوالیار را
از قدوم موکب خاص سعادت اجلال دادند درآثنای شکار بعضی آهوبانان تقربیان
بساط شکار بعرض اقدس رسانیدند که همراه شیخ محمد که از مشایخ مشهور است درینولا
از گجرات گاوان چیته کلانی که از گاو بادشاهی شده آورده اند بنابرین حکم معلی
نفاذ پیوست که سوداگران را بهای دلخواه داده گاوان مذکور را باید گرفت
درین اثنا معروض بساط عشرت گشت که شیخ محمد غوث خان از بهتر این گاوان
اگر در وقت مراجعت از منزل او عبور فرمایند هرآینه شیخ برای افتخار روزگار خود گاوان را
پیشکش خواهد بنابران نظام یافت این چوان و بساط عیار گرفتن خویش انساخت
شیخ بصوب منزل او عبور فرمودند شیخ گرد موکب عالی را سرمه دیده افتخار
خود ساخته قدوم اقدس را خرافت برامتحان دانست و جمیع کارد ازاکه بر دم
شیخ منسوب بود با سایر تحف و هدایا و نوادر گجرات پیشکش کرده و اقسام طیبات
و عطریات حاضر ساخت و در آخر مجلس از حضرت شاهنشاهی پرسید که حضرت
دست ارادت بکسی داده اند بزبان حضرت که دست شوق بید الله داده گنجور
گنجینه اسرار صوری و معنوی بوده در اخفای حالات و واردات خود کوشیده
دست همت از تهی دستان باز داشته تماشائی رنگ آمیزی عالم بوده جسم
ظاهر در جواب فرمودند که شیخ دست خود را دراز کرده دست اقدس آنحضرت را در دست

الهی گرفت و گفت با دست شما را گرفتم حضرت شاهنشاهی از فرط مروت و جوهری
بهای آن نداده بهم تبسم کنان برخاستند بندگان حضرت شاهنشاهی مکرر در محافل
عالیه فرمودند که همان شب بمخیم اقبال آمده بزم جام و باده ترتیب داده سرگرم نشاه
نشاط بودیم و بر طریق گرفتن گاو آن دستور درازدستی شیخ خنده ها داشتیم
بزرگ دلق طمع کنند تا دارند درازدستی این کوته استینان بین سجاده نشین مرد
سجاده جود برای در آن باید قدر دانی و مروت حضرت شاهنشاهی ذرات
کرباد جود آنکه مکرر از عوام الناس بمسامع علیه رسید که آن شیخ در هنگام عوام از عمل
ناشایسته خود پشیمان نشده باین پرورش مباهات میکند گوش نفرموده در انداز
آن توجه نمودند این شیخ را در خرد شیخ بهول است که سابقا مذکور شد که میرزا
هندال او را بقتل رسانید این دو برادر اگرچه از فضایل و کمالات علمی عاری بودند
اما بعضی اوقات ~~در خلوت بتحصیل~~ در زوایای خیال نشسته دعوات اسما استعمال
می نمودند و از ادست اوج جاه و اعتبار خود میساختند و بصحبت سلاطین و امرا
توسل ساده لوحان زود قریب رسیده متاع ولایت بنفروختند بمطابقه الحیل
مواضع و قریات میگرفتند و برادر کلانش که ملازم رکاب نصرت قباب حضرت
جهانبانی جنت آشیانی می بود چون آنحضرت را توجه ضمیر بدعوات بود شیخ را باد علمی
رکاب حضرت قباب نصرت جهانبانی عزت میداشتند و شیخ نیز در خلوت
خود با ساده لوحی نسبت بحضرت جهانبانی گاه واسطه عقیدت و گاه رابطه
ارادت انتساب داده دعفات نمودی و در هنگام فتنه شیرخان چون برادر کلانش
او در دولتخواهی حضرت جهانبانی عمر خود در کار کرده بود و اهل رزق کار را جانفزا
از منسوبان این دولت بدترین میدانستند شیخ محمد از توهم آسیب افغانان
بگجرات رفته بود و چون سواد اعظم هندوستان از شعشعه نیر اقبال شاهی
روشنائی گرفته دایره امن و امان شد شیخ با اولاد و احفاد خود در دار الخلافه

اگره بمجلس اقدس شرف قدس و اعزاز در غایت یافت شیخ گدائی که با وجود عداوت
قدیمی داشت نازکی کمر دشمنی ربست و رساله او را که در گجرات نوشته بود و برای
خود معراجی نسبت داده بدعویهای غریب جذب خواطر ساده لوحان طلب
سرانجام میداد بخانخانان رسانده خاطر او را بر و متغیر گردانید و او بوسیلهٔ بعضی
مردم از آسیب خانخانان نجات یافته بگوالیار نزد بهشت تا آنکه در سوم اردی بهشت
ماه الهی سال ششم موافق دوشنبه هفدهم رمضان نهصد و هفتاد و سه از ملک
نیستی شده از قضایای که در این سال بظهور آمد فرستادن بهادرخان است برادر
علیقلیخان با عساکر فراوان بتسخیر مالوه پوشیده نماند که مالوه ولایتیست خوش هوا
و بسیار چشمه و پر حاصل بحکومت شجاعت که بزبان عوام اهل هند بشجاول خان
مشهور است استحکام داشت و بعد از و پسر او باز بهادر در آن ملک متصرف
شد در ایام تسلط سلیمخان کی نوبتی شجاولخان بدرگاه سلیمخان رفت و بعد از چند گاه
توهمی بخاطر خود راه داده بی وداع خود را بمالوه کشید و سلیمخان با لشکر گران بآنجا
رفت که شجاولخان پشت آورد و راه پناه براجه دونگرپور برد و سلیمخان از مالوه
کسان باستمالت او فرستاده بعهد و پیمان پیش خود آورد و تمام سرکار مالوه را
بمردم اعتباری خود سپرده و جاگیر کرده شجاولخان را همراه آورده و چند پرگنه از آن
ولایت با او داده بود و بعد از آنکه نوبت حکومت بمحمدخان عدلی رسید او
تمامی حکومت بشجاولخان داد تا آخر عمر خود حاکم مالوه بود و بعد از وی پسرش
باز بهادر بجای او حاکم شد و در شغل خاطر جهانگشای او فراهم آوردن پراگندگیهای
روزگار بود و بانتظام ممالک مالوه پرداخت و در باطن منکس قرار گرفت
که باز بهادر از سعادت دانش احراز دولت آستانبوس که اکسیر حصول
مقاصد است خواهد نمود در آن استخلاص چنین ملکی از دست هوس پرستان
بیدادگر لازم این سروری آمد باین اندیشه جهان آرای بهادرخان را با جمعی از

سرداران

سرداران نامور و دلاوران ملکگشای فرستادند که این امنیت سعادت پیوند
از قوت بفعل آید و غمخواری و غمگساری زیردستان ستمدیده که بر ذمت همت
سلطنت واجبست بتقدیم رسد بهادرخان روی بان تسخیر ولایت نهاده
و چون قصبه سیری مورد لشکر فیروزی گشت رسم هر روزگی کار پیرمحمدخان که تفصیل
رقم پذیر خواهد شد روی داد و بهمت احوال خود کسان فرستاده بهادرخان
و آن لشکر را باز گردانید و تسخیر آن ولایت ترتوقت دیگر افتاد چنانچه در محل
خود رقم پذیر گردد آغاز سال پنجم الهی از جلوس شاهنشاهی یعنی سال امرداد
از دور اول باز بهار دلگشا بانهزاران جهان آرائی آمده و سال پنجم الهی از جلوس
سعادت پیوند شاهنشاهی که سال امرداد است بمجد و جلال آغاز شد که آفتاب
عالمتاب در شب دوشنبه عرفی بعد از چهار ساعت و نه دقیقه سیزدهم جمادی الآخر
نهصد و شصت و هفت پرتو محاذات ببرج حمل انداخته برای راتبه خواران
سماط عنصری صلاح روز نوروزی نو در داد گلهای اقبال تازه بتازه شگفتن
گرفت و از هر برگی منشور دولت تازه بچشم نظارگیان حدائق سلطنت در آمد
نوروز سال سرانجام جوانی را روز بازار افزایش پیرایش شد و سوداهای مزاجان و اداهای جنون را
جوهر دماغ روی نشو و پرورش نهاد شعر بساط از گل و سبزه بهشت شده چراغ گل از باد صبح گشته
بنفشه سر زلف را خم زده گره در دل غنچه محکم شده گشاده گل لعل جلباب نور
نظارگان چون نرگس دو رو زاواز دراج در رقص نوروز بلبل گشته در خاستن پای کوب
شد فرش گل منظر بوستان گون بصحرا برون آمده دوستان
نهضت موکب معلی شاهنشاهی بشکار مجوده از روی کار پیرمحمدخان برداشتن در این سال
فرخنده که عنوان جمال آرائی و عنوان پرده برانداز این مجموعه نقش بندان
ازل و ابد بود باغ عقل سرسبز گردیده و غنچه تدبیر شگفت جهان منتظر را امسال آغاز برام
کام شد و آسمان گردنده دام و درفزوده نتایج تکاپوی خود دریافته آرام گرفت
آسمانگیان را مراد در کنار نهادن شروع شد زمینیان از کل مقصود اخط ابده

برآمدن بنیاد کرد از انجمله پیرامخان که خود را در مردانگی و در معامله‌دانی و عقیدت
و اخلاص یگانهٔ روزگار می‌دانست و از هجوم خوش‌آمدگویان او را با خود این
عقیدت بود که بوجود او انتظام مهمات هندوستان صورت ندارد و از تیره
رائی هم‌صحبتان کوتاه‌بین بیراهه رفت و خجلت‌زدهٔ اعمال گرازدنبالستی برزد
گشت سلطنت باستانی که هر گاه داد از بدایع از انجمنهای که او داند مصلحتهای
که اندکی با آن دانا برمی‌برد یکی را در اندوه در انداز دیگری نخستین او را مصدر
امری چند کرده اند که فروغ رضامندی الهی نداشته باشد پس آدمی که در عالم آب
جمال خود جلوه دهد خرد را که بهترین عطیهٔ ایزدیست بهره نداشته پیروی
او را سرمایهٔ استرضای الهی دانند و اول چیزی که هر دم فراوان شغل را اهتمام
باید نمود دانست که در صحبت خود خوش‌آمدگو بازار راه کمتر دهند و اگر احتراز کلی
بوضع روزگار دشوار باشد تا گزیر از دیدهٔ بصیرت دیده بصارت بگدودی را از ملازمان
داستان‌آیان برگزینند تا در خلوات کلمهٔ حق را که تلخ می‌باشد در امزجه طبایع
اکثری ناگوار می‌آید برسانند تا شاید که خوش‌آمدگویان زیاده از صد و افزون مشغله را
فرصت تمیز حق از باطل و صواب از خطا کمتر و بادهٔ کامروائی هوش‌ربا از صد
هزاران کامروائی می‌باشد که بفراخ حوصلگی پایهٔ هوش کم جا دارد و چنانچه این عطیهٔ
عظمی و مائدهٔ ازلی نصیب خدیو خداپرور زمان مسعود ماست که هرچند کامروائی
بیشتر و جهانگیری افزون‌تر پایهٔ آگاهی برتر در کاب تمکین گرانتر و خوش‌آمدگویان
اگرچه درین درگاه والا بکام خویش برسند اما شهریار دانش‌پژوه سررشتهٔ تمیز را
محکم گرفته هشیار می‌گذرانند تا پردهٔ ناموس این گروه گرده دریده نمی‌شود
هم خوش‌آمدگویی را اثری پدید نمی‌آید بلیغ مبدانی که در باستانی زمانه از بی‌توجهی فرمان
روایان خوش‌آمدگویان چه خانه‌ها و چه خاندانها خراب ساختند و خراب شدند
آری بموجب حکم ازلی در کارخانهٔ انتظام از خوش‌آمد ناگزیر است لیکن بهمان قدر
که پیش خرد مستحسن باشد و آن منحصر در نسبت که در اصل فرو گذاشتی نرود و عقل کرده

کشتی را

کشتی را که سلطان ملک بدان و فرمان‌روای عالم اشباح است
ندهد تا خواهش غضب اگر فرمان‌بران او نبیند از بی‌پروائی فرمان
چاهست راه و دیده بنیاد افتاب تا دمی نگاه کند پیش پای خویش و اشود
و پراه ببرد و بگذارد تا بسپند و بینند سرای بجوش دشمن بدشمن آن رسد جندین چراغ دارد
با نفس خود کند بمراد هوای خویش و از امور نالایق که بمباشر مصاحبی ازین دیگر بخرد
بظهور رامد کشتن فیلبان خاصهٔ شاهنشاهی بود و مجملی ازین قضیهٔ عبرت‌بخش
در مستیهای خود نافرمانی فیلبان کرده یکی از فیلان پیرامخان متوجه شد و انجمن
زد که رودهای فیل پیرامخان برامد پیرامخان مغلوب غضب شده آن فیلبان را
بیاسا رسانید و در چنین کار که پیرامخان از حساب آداب اخلاص بود خود را
مورد نفرین ارباب خبرت ساخت و ازین بدیع‌تر آنکه روزی یکی از فیلان
خاصهٔ شاهنشاهی بدمستی کرده خود را در دریای جون انداخت پیرامخان بر کشتی
سوار بوده سیر میکرد و این فیل از اطاعت فیلبان بدر آمده بود در روی
کشتی پیرامخان آورد و حالتی غریب بر خانخانان گذشت عاقبت فیلبان
بر فیل غالب آمد پیرامخان از آسیب آن حیوان بی‌اعتدال مصون ماند چون
این معنی بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسید با وجود شناسی فیلبان برای دلجوی
دولت‌خواهی فیلبان از آن کشش پیرامخان فرستادند خان که ایام ادبارش نزدیک
رسیده بود او را بیاسا رسانید هیچ ملاحظه نکرد که این فیلبان از قبلهٔ دین و دولت
اوست و باز آنحضرت از روی مردمی بگرمش او فرستاده اند قطع نظر از
اندیشهٔ سعادت‌افزای ندانست که بدست چه گرفت خصوصا بر حیوان هم
منت و آنگاه بر چنین حیوان عظیم که بیشتری بدمستی از فرمان سر بپیچد حضرت
شاهنشاهی که معدن مردمی و آگاهی اند امثال این امور ناشایسته که اندکی از
بسیار نوشته آمد بهمان دستور خود در نقاب بی‌پروائی بسر برده بخاطر اقدس
نمی‌آوردند و مملکی همت والا متوجه آنکه بنا بر این هر دم چنان انصاف بدست گرفته

اگر راه اخلاص نتوانند قدم نهاد و سالک راه معامله دانی شوند و این گروه سرمست
سری و سروری شده توفیق اندیشه درست نیافته روز بروز در پی میشدند تا زمانیکه
بدبختی این ستم اندیشان طغیان نداشت از تنگی معیشت صوری که ملک خدیو
زمانرا از دو سه بازداشته بخویش آمد گویان خود بخشش کرده بودند و امثال آن بخاطر اقدس
نمیرسید و چون حضرت جهانبانی جنت آشیانی بیرم خان را بسم اتالیقی برده
بودند بارها بر زبان مبارک آنحضرت چنانچه رسم است که کسی سالار از اجرا آنان
دولتمند بابا گویند خان بابا میگذشت آن جهان بزرگی باین معنی و اشتهار امور
ناشایست او را ابیکه رانیده بودند و بسیر و شکار سرگرم بوده و تسلیم رزمی رضا
داشتند و بجهت خود رای برستیدند تا آنکه کار از اندازه بیرون برده باتفاق
شورنجان خوش آمد معامله نافهم مثل ولی بیگ ذوالقدر و شیخ گدای کنبو اینها
تباه بخاطر آورده خیالات خام بخشیدن گرفتند چون باطن نورانی حضرت شاهنشاهی
بر خدایع این گروه کافر نعمت آگاهی یافت پیش از آنکه آن گروه گمراه بدکردار
خیال فاسد ظاهر سازند و از رتبه خود در میان اخلاص منشهای بیکجهت
مثل ماهم انگه بتعقل و تدبیر آیتی بود و ادهم خان و میرزا شرف الدین حسین و جمعی
دیگر از آستان نشینان بارگاه قرب در میان آورده بخاطر خورده
و آن رسانیدند که نقابی چند از جمال جهان آرا بر داشته فکر اورنگ آرای
فرمائیم و بیرم خان و خوش آمد گویان مجلس او را از برای لایق در کنار نهیم تا از خواب
غفلت بیدار شده زمانی دراز در حسرت کار خود باشند سبحان الله با آن
استیلای بیرم خان و افزونی لشکر او و تغلب و لشکر تسلط ارباب خلاف
کی بخاطر بشری امثال این اندیشها او می یافت اما چون ایزد جهان آرا
میخواهد که از صد هزاران پرده جمال این برگزیده خود یک دو سه پرده برداشته
پرده جهان افروز او کشیده و او را بسریر فرمان دهی و فرمان روای
و اورنگ کشورستانی و عالم آرای استقلال بر کمال مکرمت فرمایند ناگزیر

درچنین هنگام بامثال این خواطر قدسیه واردات الهامیه بر دل حق گزین آن حق
حق پرست حقیقت آئین راه یافتند و دفع این کنکاش دولت افزا در بیانه که
بر سم شکار تشریف عبور نموده بودند اتفاق افتاد و ملازمان عتبه اقبال چه از روی
ضیق معیشت ظاهر که از ستم ترکی بیرم خان کار این پادشاه قلیلان چون
حال پادشاه زمان بعسرت میگذشت و چه بفروغ اندک اخلاص هنگام پادشاهم
بی اخلاصی اندکسان بسیار نموده در اندیشه صواب پیوند اهتمام نموده و ماهم
انگه این آرزو را بشهاب الدین احمد خان که حاکم دهلی بود و براهی و تدبیر و حق
شناسی و حقیقت ورزی ممتاز در میان آورد تا آنکه در تاریخ هشتم فروردین ماه
الهی موافق دوشنبه بیستم ماه جمادی الاخر نهصد و شصت و هفت که بعزم استقلال
که مستلزم نظام جهان و مستوجب امن و امان انام است از دار الخلافه
آگره نهضت فرمودند و شکار گول انگه از ظاهر ساخته از آب جون عبور فرمود
مقدس اتفاق افتاد و دوران شب چون بیگاه شده بود و در منزل حکیم زنبیل سرت
آرای خاطر اقدس بودند و چون پیوسته بیرم خان اظهار تعلق خاطری و توجه
باطنی با میرزا ابو القاسم پسر میرزا کامران مینمودند همواره بد اندیشان آن مجلس او را
در پیش نظر داشتند بموجب استشاره عقل دوربین میرزا را از آن روی آب
طلب داشته درین شکار که صید مقصود بدست آمده همراه گرفتند تا عصای
کور باطنان مرحله عدوان دعنا و دست آویز راه کوپان بادیه فتنه و فساد
نشود و الحق تدبیری شایسته بود همان طور که بخاطر الهام پذیر الغا نموده بودند
بعمل در آمد و صباح آن بدرقه اقبال روز افزون بقصبه جلیسر نزول اجلال فرمودند
و از آنجا بقصبه سکندره نهضت واقع شد محمد باقی خسرو ادهم خان انکی بود
ماهم انگه او را طلب داشته محرم راز گردانیده آن فرومایه بی سعادت از بد
اتفاقی حرمان جنت و باین هم اکتفا نکرده محرم ~~منظور~~ این خبر را به بیرم خان

فرستاد و چون وقت سپری شدن استیلای بیرامخان نزدیک بود مداران
کارآگاه اقبال شاهنشاهی نقشبندان این منصوبه الهی بودند بیرامخان این سخن
را مثل سخنان دیگر بی عمق دانسته اندیشه را مان راه نداد در ابواب عالی
از اینجا سکارکنان دانجهان الکخان بر ساخت گول ظل اقبال انداخت و چون
حضرت مریم مکانی در دار الملک دهلی تشریف داشتند از اینجا رسیدن ایشان را
که بفقد زنگی تر طاری مزاج اقدس ایشان بود تقریب ساخته پیش تقدیم در
میان قصبه جرجه شده برای تجلیل درود و سعادت ارزانی داشتند و درین
منزل شهاب الدین احمد خان با سایر برادران و خویشان آمده دولت
استقبال دریافت و مورد التفات شاهی شده و از آنجا بقاید دولت ابد
پیوند در ساعت مسعود بتاریخ شانزدهم فروردین ماه الهی موافق شنبه بیست
و هفتم جمادی الآخری عرصه دار الملک دهلی بقدوم شاهنشاهی فر اسمانی یافت
و جهانیان کامیاب دولت شده غلغل شادی بعالم بالا رسانیدند آنحضرت
بفروغ خرد خداداد و رهنمونی مخلصان درگاه نموده برکارهای شایسته داشتند
بخصوصان عتبه اقبال و قدیمیان این دودمان عالی مناشیر مطاع شرف
صدور یافت که بیرامخان از هجوم مشاغل دنیوی از راه سداد انحراف نموده
روز او را از نظر انداخته به بلی نزول اقبال فرمودیم هر که بحضرت ما روی اخلاص
دارد با معامله فهم و نجات خود میخواهد و وصول بمقصد اراده دارد
برسیدن یرلیغ گیتی مطاع متوجه درگاه خلایق پناه گردد که هر کدام را
بمراتب والامناصب گرامی سرافراز فرماییم که آغاز زمان ظهور دولت ابد
قرین است خوشا بخت بلندی که خود را باین دولت روزافزون اتصال بخشد
از آنجمله شمس الدین خان اتکه در بهره بود منشور عاطفت شرف صدور یافت
که چون بمضمون فرمان اطلاع یابد شهر الامور را آمده متصرف شود و شهر را

بمیر محمدخان

بمیر محمد خان کلان سپرده برودی متوجه بارگاه حضور گردد و مهدی قاسم
خان از ملازمت دور که صورت حال حضرت قرین بر همین والست او بر همین اخلاص
کامل انجه شده بود بجای آورده بملازمت شتافت و همچنین فرمان عنایت
عنوان درباب طلب منعم خان بدار العیش کابل نفاذ یافت و اولیای دولت
از اطراف و اکناف احرام این کعبه اقبال بستند چون شمس الدین خان اتکه
بشرف ملازمت مشرف شد بنوازش خسروانی بپایه رفعت او از اندازه امید
گذشت و درخور اخلاص والا مراتب علیه که در ساخت و هم تمکید رسید بنیج
و علم و نقاره بهمن طوغ بیرامخان را با وعنایت فرمودند و حراست
بجای سپرای رزین او معوض گشت تونیاز آن درست نیت و کهن سالان
راست عقیدت و تجربه کاران معامله دان از اطراف ممالک جوق جوق
روی بدرگاه معلی آورده کامیاب دولت میشدند شهاب الدین احمد خان
بجهت رعایت حزم و احتیاط شروع در استحکام قلعه دهلی و مرمت برج و باره
نمودند تدبیر مهمات ملکی و مالی از پیش خود گرفت و در اندک مایی آوازه تغیر
مزاج اشرف اقدس از بیرامخان بنزدیک و دور رسید و در هنگام او فتور راه
یافت مردم از و جدا شدن گرفتند اول کسی که از خانخانان جدا شده
در دی توجه از رنگ خلافت آورده از پیش قدمان شاهراه استقامت
گردید قیاخان گنگ بود که در امرای کاروان و جانسپاران قدیم انتظام
داشت و بعد از هر دم یکیک ده ده و سرکرده متواتر و متوالی باستان
معلا میرسیدند و ماهم انکه باتفاق شهاب الدین احمد خان مهمات را بعرض
اقدس رسانیده متکفل وکالت بود و هر کس را بی اخلاص بعتبه سعادت
اختصاص میآورد باستصواب اینها بمناصب و القاب و جاگیرهای لایق
و رعایتهای مناسب سربلند میشد بیدار شدن بیرامخان از خواب
غفلت و چاره کار اندیشیدن و راه صلاح گم کردن از آن هنگام سعادت

١٠٠ پیوند که رایات عالی از دار الخلافه اگره بشکار اقبال ارتفاع نمود و نزول
اجلال بدار الملک دهلی بیرامخان با ان همه دانش و فطانت غافل ازین
که فرهم آتش بر عکس مراد گشته و منصوبه روزگار بظهور دیگر بر آمده بیخبران
با دلی فارغ و خاطری آزاد کوس استقلال میزد و از کال نشاه غرور اگر بحقیقی
قسم بگوشش و میرسید اثرا باور نمیکرد و اگر صدق این معنی در خاطرش پرتو
می انداخت چون باد پندار در سر داشت اثرا دفعی نمی نهاد تا از زبان
گرمناشیر استمالت از درگاه معلی بامرا رسیدن گرفت و غلغله تغییر مزاج اقدس
بکاخ صماخ نزدیک و دور بلندی یافت و بیقین او شد که شکار حضرت شهنشاهی
این بار بطرز دیگر نیست و دریافت که او را از نظر انداخته خود بسعادت متوجه
انتظام کارخانه سلطنت شده اند تیر از دست داده سراسیمه شده و خواجه
میرزا ابوالقاسم گرفت و امری بغیر از حیرت و ندامت بدست نیامد ناگزیر
دست در حیله زده برهنمون محمد خان سیستانی و خواجه معین الدین محمود را
که بجبین خدمت از درگاه شاهنشاهی بخطاب خواجه جهانی سربلندی یافته
بود بعتبه اقبال فرستاده لوازم فروتنی و نیازمندی با انواع تقصیر معذرت
پیغام داد که با فنون حرب کاردانی تواند ساخت و نمیدانست که کار
فرمای ابداع در اظهار این خدیو زمانست تا از پرده بر آمده جمال آرای
خود را در لباس نظام عالم و عالمیان بظهور آورد و منتظران ملاء اعلی
قدرت بوده در افزایش پرستش اهتمام نمایند و رهبنیان امید را از کام
روای صورت و معنی گردانند و هر گاه معامله چنین باشد افسون و افسانه چه
دهد جز خسران دین و دنیا چه بار آورد سخن کوتاه چون فرستاده بدرگاه
معلی رسیدند از شنیدن سخنان هوش افزای شرمنده و سر افگنده گشتند چنانچه
مصلحت خود را از جواب بیرون میدانستند رخصت یافتم از درگاه عالی
حقیقت احوال او نوشته اینها از متفرق شدن متعلقان خود دریافته

الحکم

١٠١ سراسیمه و سر رشته از دست او بیخبر گشته کار بران بیشه که هنوز که عام نشده
بسرعت خود را بر سانم و علاج واقعه نمایم و باز چون تامل میکرد و ملاحظه حروف اخلاص
و عقیدت که بارها بر زبان رانده بود پیش راه او میگرفت و نقش رفتن بملازمت
دولتخواهی نیکو نمی نشست که دیگر امثال این امور را گنجایش نمانده بود دغا
همین اراده که طلبیان هواخواهی بر دوش افگنده گریبان و دامان بدر
و کیدا خود در الصف نعال بارگاه عزت جای دهد چون حقیقت حال بیرامخان
هوشمند بمسامع اقبال رسانیدند جمعی را چنان دادند که بیرامخان هر وقتی
که بیاید خدشه فریبی را ان همین مطوب است بیشتر از آنکه بیاید بجانب لاهور نهضت
باید فرمود و قرار ملاقات نداده دو جا جنگ ظاهر را اسباب فراهم نمائیده و بعد ازین
ملاقات خود چه صورت دارد اگر بیرامخان بلاهور آید بکابل باید رفت و جمعی
آماده جنگ بوده رفتن حضرت شاهنشاهی را بجای صلاح نمیدیدند و بعد از بر
گذشت بسیاران شیر بیشه دولت و اقبال و آن خدیو عالم صورت و معنی پای وقار
استحکام داده و قرار فرموده کار زار دادند و برهنمون ملحی خان و میر حبیب الله
را فرستادند که بیرامخان از آمدن ممانعت نمایند و نگذارند که ملکیان دو دستی پیش ما
آید که درین مرتبه او را نخواهیم دید بیرامخان چون این را که پیش گرفته بود رسید و دریافت
در اندیشه دراز فرو رفت که بطرز انگار رفتن منافی و مخالف آنکه بود دانسته اگر
چه ولی بیک و شیخ گدای که سر سبد و نشان بودند گوشش این کار نباه می بودند
و درین مید استند که زودتر باید رفت و پیش از آنکه بعموم عام شود کار را او بخواه
خود باید ساخت لیکن بهمان ملاحظه و بموجب سعادتی که داشت بجنگ قرار نداده
در معنی بهم از دو در با اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی بود و نیز بخاطر خود در
او را نمی یافت که در انتظام ممالک هندوستان بی او کار از پیش رود پس بهمان
بهتر که در لباس کار دشمنی که از ابتدا تا بجا رگی رقم بد نامی جاودانی بر صحیفه احوال خود
نکشد جمال جهان آرای معنوی حضرت را ملیدید و حاشیه گردان بساط عزت

شت
راز رونق افزای هوا دهند دستان نمیدانست بناران بر ده از کار خود در بنیدا
بلکه از چهره مردم در رفتن دریافته و در مقام رخصت میشد و وای بمکن خیال کرده
بود درگاه بخاطر خود این بساندی که چون بهادر خان از تسخیر ولایت مالوه فرستاده ام
هنوز بان ولایت در نیامده من با جمعی از ملازمان خود در آنجا در خان رسانیده
وان ولایت فتح کرده و انجا آرام گرفته فرصت کار طلبیم و بعضی از اوقات
اندیشه را چنان جولان میداد که بعهد دار الخلافه آگره راکد شکسته از راه سنبل
علیقلیخان را بجز و متفق سازد و بولایت افغانان در آمده روزی چند در الحدود
اسباب جمعیت سرانجام ده هر کاه اسم تجرد و انتساب کرده میکفت همه
داعیه ترک تجرد بدر گریبان گیر من بود که بقیه عمر در اماکن شریفه و عتبات علیه
بسر برم در منولا که بندگان حضرت خود بدولت و اقبال متوجه انتظام ملک شده
باشند هر کدام توفیق این بالاتر که نیت صمیمی قدیمی خود را از قوت بفعل آورم
داز درگاه عالی استدعای رخصت نمایم و بمکی مقصود آنکه شاید درین
صورت بر حال من بخشیند و مرا بر کردانند آخر مصلحت خود در این عزیمت
قرار داده بهادر خان که متوجه مالوه شده بود بر کردانید و او را نیز رخصت
رفتن کوس کاه والا داد و رخصت مردم این همه اندیشه مبکر دکه اگر مخلص
یکجهت من خواهند بود پس امثال این مردم در لشکر بادشاهی بودن مناسب
و اگر سر جدا شدن دارند قطع نظر از آنکه همراه داشتن این قسم مردم بکاری نمی
آید در رخصت اینها شرط یکتایی سرانجام کردن و آهنگ تجرد خود را اخاطر
نشان همکنان نمودن نیست باری بعد از درازی سخن و کوتاهی آن بظاهر نیت
حج را کفته و بباطن اندیشهای کج بخود راه داده اول ابراهیم سکندر افغانان را
با غازیخان تنور رخصت داد که رفته در ممالک محروسه شورش کنند با طراف
مکاتبات نهانی فرستاده بحدود دالکور شتافت که از آنجا اهل و عیال را گرفته
بجانب پنجاب رود و اگر کار نخواهد پیر کند زند و با کر نیز بجهت رعایت سامانی

شایسته

شایسته وقت منازعت ترتیب نماید چون این اندیشه نادرست بعرض اقدس رسید
از آنجا که شیمه کریمه این بزرگ آفاق رافت عظمی و مروت کبری است رسوائی او را
راضی نشده فرمان مشتمل بر فنون مردمی و اقسام مهربانی روانه ساختند در آن
بنده نامه هوش افزا که بمجلس در نظر آمده از جمله عبارات آن بود دشما بجمعی سبب
این تجرش در ازار شده اند مشورت نموده و بمال و حال ملاحظه کرده با غواء
اضلال آنها پیرون آمده باعث رسم خوردگی و لا تنها شده اند و لهذا اسکندر
و غازیخان را رخصت کرده اند که در نواحی شورش نمایند و بهمدی قاسم خان
مکتوب نوشته مصحوب مبارک ربو انان او فرستاده اید که متوجه لاهور
میشویم قلعه را نگاه داشته بکر بمدی و بر تتار خان نیز بهمین پیغام نموده اید باطراف
و جوانب خبرها فرستاده اید که از هر طرف خلل انداز نه وجود نموده جنگ او رشید اید
که از آنجا بلاهور آمده اگر چه یقین ما از آنجا که کمال اخلاص ثبات بخودی خود مطلع اند
یکی از این امور راضی نبوده باری بشنیده اید در جمعی باعث غوایت و ضلالت شده
مهمات را باینجا رسانیده اند اما شما خود گوبند که این چه صورت دارد که بعد از چهل
سال خدمت با این همه اخلاص و ارادت و در یافت انواع رعایت و عنایت رسیدن
بمنتهای عزت و دولت شاهی که بواسطه اکرام و امتنان این دودمان عالیشان
در اکثر معموره عالم بکمال صدق و اخلاص اشتهار و اشتهار یافته درین آخر عمر بنی برای
فا رضای خود درین معامله شرم ندارید چون ما با وجود آن تجرش از دو امور نامناسب
با نمودار هنوز خاطر شما را عزیز میدانیم و خیریت شما را میخواهیم مناسب چنان می نمایم
که چون حالا ملاقات ما و شما در عقده تاخیر و توقف است اگر شما در بعد و دوری حد
و ولایتی ارزانی داریم که آنجا رو به ارباب اغراض باز بما نتخان خواهند رسانید که
سبب زیادتی آزار خاطر اقدس خواهد شد بنوعی که عرضه داشت فرستاده بمانش
رخصت طواف حرمین شریفین نموده اند و بدین نیت عازم حجاز شده متوجه شود
و کسان فرستید که وجوه نذر که در سهرند و لاهور که نشسته اید بار کرده با اینان رسانند بعد از آنکه

بهدایات و توفیق ربانی این سعادت دریافته باشید و باحرام ملازمت متوجه شوید و در آن
صورت بروجه احسن ملاقات نموده بدانچه خاطر شما خواهد و اراده نمایید ضیافه نخواهیم نمود
سوابق خدمات شما را ملاحظه نموده بیشتر از پیشتر خاطرجویی بکلی خواهیم نمود و چون لیاقت
انجماعت هم باینجا رسید که نام نیک شما در میان خلق بدی شنیده با ناجمعی که باعثی بیشتر اسم
کنشما بد نام شوند زنهار که قدم در راه بهاده از طریق صواب سخن اهل غرض بشنوید
چون بدولت به نهایت مغالطه دنیوی رسیده اید بدلالت ما از سعادت اخروی نیز
بهره ور گردید بیرامخان که با ساده لوحی و نامرادی عقل معاش کم داشت و اغماد از حد بیش
داشت و از باده کامروایی مدهوش بافریب خورده خوشامدگویان بود و باین شور
بزرگانه که نعوذ بالله روی هوشمندان و تغییر کردن دولت منشان تواند شد راه بیافت
چون گوییم در پیرایه روی بزرگشت و ماهم انکه با فزونی اخلاص و فراوانی عقل نظام
مهمات را از پیش گرفته شهاب خان و خواجه جهان را دست افزار خود کرده اند
در دلاساهای ایشان و دلدهی جمهور خلایق اهتمام می نمود و در روز رو از اطراف
مملکت امرا و دیگر جویانان ضمیمه موکب معلی میشدند و از سوانح انست که ماهم انکه بجهت
مصلحت ملکی و انتظام ظاهر پرستان معامله نافهم بهادرخان برادر علی قلی خان را
خانزا منصب بزرگ وکالت التماس نموده از درگاه پادشاهی التماس نمود و انحضرت بمقتضای
وقت را پاس داشته این خلعت فاخره که بر هر قد است نباید بعاریت پوشانیدند اگرچه فهم
پیشهای معامله دان برکنه کار نارسیده سخن در از گرد ند و بظاهر خوش نکابت انها
بود که برای این مهم خطیر و امر عظیم وقوف کامل و تجربه تام و ربانت وافر و حوصله
فراخ و کد فراوان در کار است و بااین صفات کمال ارزودگی باید که از سود و زیان
خود گذشته همگی همت در برآمد کار صاحب خود معروف دارد و گذشته بر
خود در آنکه کار روی تمت می آمد نباید اندیشی نمود و در رواج کار او کوشد و باین
همه حالت که قطعه عظمی با جهانیان صلح کل آشنه تا چه پادشاه زمان کرا از د
جهان آرا او را از میان هزاران هزار آدمی برآورده و چندین عالمیان را

بادی بسیار و زیر تیب چندین طوایف متلونه و طبقات ملل و نحل برای رزین معوض
میکرد اند اگر ویکل آن خدیو عالم را نشان چنین باشد نظام عالم چگونه صورت یابم
و مذاهب مختلف و ادیان متنوعه را که بحکمت بالغه الهی در اختلاف و افتراق انها
رفته رفاهیت حال دست دهد لیکن در نفس الامر چنین ابلهم دم از نافهمیدگی بود چون این
امر بواسطه استعار برای مصلحت ظاهربینان و قطع نظر از آن دفع شورش مقصود
بود که جمعی از ارکان ساده لوح مثل قباخان کنگ و سلطان حسین جلایر و محمد امین
دیوانه با او اتفاق نموده در قصد شهاب الدین احمد خان و خواجه جهان و اتالیک
ابهم دم شده بود در رای جهان آرای طغای باز اشوب این فتنه انداز دادو را
منصب وکالت سرافرازی بخشید و قباخان را بواسطه خدمات مستحسن قدیم از دهراج
دانگه و داده رخصت فرمودند و سلطان حسین خان و جمعی دیگر از روزی چند مقید
ساخته و سزای اعمال شان داده بگذاشتند و محمد امین دیوانه فرار نموده بصحرا
آوارگی نهاده چون سنگ تفرقه در هنگامه این بداندیشان افتاد دیهادرخان را
اتاده جاگیر کرده رخصت فرمودند در این ایام بهم که ماستم وکالت بر بهادرخان
اطلاق یافته بود در معنی خدمت وکالت ماهم انکه میکرد و ای صورت پرست ظاهر
چه می مبنی این کار شگرف خرد باید و حوصله و الحق این دو صفت ماهم انکه را
بروجه کمال بود ای بسا زن که نهد گام خرد مردانه

نهضت موکب اقبال شهنشاهی از دهلی بر دفع فتنه بیرامخان و دیگر سوانح دولت افزای

داد ار جهان آرای چون میخواهد که خدیو زمانه را از نقاب احتقاد و احتجاب برآورد
جمال آرایی در مایه بیراسته عقلای زمانه را در مسالک مخالفت بخنین والا شکوهی
رای تیره بخت خیره گردد و لهذا بیرامخان با هجوم خرد بینشا هر کاری که نباید
صورت بست ناچار بتاریخ روز بهزان سیم فروردین ماه الهی موافق بیست
دارد و هم رجب ارد از اخلاق اکره برآمد متوجه الور گشته و چون بشهر بیانه منزل
گرد شاه ابوالمعالی محمد امین دیوانه که بجهت دفع فتنه و فساد در قلعه بیانه مقید بودند

بندار ازنهار بردراشته رهائی داد اگرچه بظاهر گفت که شما بدرگاه معلی بروید اما مقصود
از رهائی دادن امثال شورانگیزان آزموده جز سر دادن فتنه امری نبود و چون بیرون
رفتن بیرامخان از دار الخلافه آگره بسمع اقبال رسید و چنان نمودند که اراده آن دارد
که از راه ملطان انداز متوجه پنجاب شود رای عالم آرا چنان اقتضا فرمود که رایات جهان
نورد از دار الملک دهلی نهضت نصرت فرموده عرصه حدود ناگور و آن نواحی را
مخیم بارگاه اقبال گردانند تا بیرامخان راه نجات در انجا مسدود دانسته اگر [illegible] آمده
ممالک پنجاب داشته باشد سر راه برو گرفته نگذارند که این خیال باطل صورت بندد و هم
بتاریخ روز آذر بهمن از دی بهشت ماه الهی موافق جمعه بیست و دوم رجب موکب [illegible]
از دار الملک دهلی نهضت اقبال فرمود و از انجا که عزم و احتیاط مسلک مستقیم [illegible]
والا شکوهست با چنان نصایح بخت اورکه سابقا ابرا دیافت اکتفا نفرموده
در منزل اول میر عبد اللطیف قزوینی را که بدرگاه اقدس و عقیدت ممتاز بود فرستاده
تا بیرامخان از الحقایق مواعظ و هدایت نماید خلاصه سخن آنکه حقوق خدمت و حقایق
عقیدت تو درین دودمان عالی قدر معلوم عالمیانست چون بمقتضای
صداقت سن توجه اقدس [illegible] بمهمات ملکی و مالی
اداختیم و جمیع مهمات سلطنت بحسن کفایت و درایت تو تفویض فرموده
بودیم [illegible] بنفس اقدس خود بکار و بار جهانبانی [illegible] متوجه
شده ایم لایق آن خردمند هواخواه که [illegible] لاف عقیدت و اخلاص میزد
انست که [illegible] عطیات الهی دانسته شکر آن بجای آورد و چند وقتی دامن از
شغل مهمات فراهم چیده بسعادت حج که همیشه ادراک آن دولت را طالب
بود همواره در خلا و ملا اظهار کامل شوق احراز این سعادت میفرمود متوجه گردد از
ولایات هندوستان هر جا و هر قدر که خواهد بامقرر میفرمائیم که کسان تو حال او
حاصل ازو فصل بفصل و سال بسال بسرکار او رسانند بتاریخ سیزدهم
اردی بهشت ماه الهی سنه مذکوره موافق پنجشنبه بیست و ششم رجب رایات عالیات

نقص

بقصبه جهجر نزول فرمود درین اثنا شاه ابو المعالی که سرمایه فتنه و فساد بود و با [illegible]
تباه خود را بدرگاه معلی رسانید که چون بیرون کاری نتوانست ساخت در لباس
خدمت و ملازمت کاری بسازد و لیکن هرکه بار گزیده خدای اندیشه تباه کننده خود را
بدخواه با او کارش روز بروز خراب سرایی سخن آرا بنده ای گر بخش شاه ابو المعالی را
پهلوان کل گز کوتوال لاهور چنانچه پیشتر مذکور شد تا حال برسم احتیاط نگاهداشته شود
که چون شاه ابو المعالی بر رنگ [illegible] بود و مغز [illegible] پر خود و بی پروائی و بدعملی [illegible] چشمی نگاه
و در سال اول الهی از لاهور گریخت و بوسیله کشمیری که بخدمت او میبود خود را [illegible]
گکران رسانید کمالخان [illegible] از انجا [illegible] ساخت از جمله [illegible] که داشت گریخته
بشهر که قطب الدین میان بهیره و [illegible] رفت و کشمیریان که از غازیخان حاکم کشمیر بود
انجا امدن گرفته و بعضی از عقلا ان دیار [illegible] به تحقیق [illegible] دائم کارشان [illegible]
طلبی و [illegible] است تا [illegible] کس جمع و کشمیریان هم تا [illegible] نظر داد
[illegible] سرمایه نخوت [illegible] ملک [illegible] و [illegible] که پیشتر در
ملازمت حضرت جنت آشیانی [illegible] بود [illegible] رسیده [illegible] این [illegible] گرم
ساخته دولتچک حاکم کشمیر که غازیخان مذکور او را [illegible] ساخته بود با جمعی از
سرداران کشمیر مثل فتح چک [illegible] را در راه های دولتچک
مذکور [illegible] دولت چک یوسف چک که غازیخان مذکور او را
[illegible] لیکن [illegible] کشمیریان سلامت مانده بود و محمد خان ماکری [illegible]
علی شیر که الحال در ملازمت [illegible] مجتمع شدند و از راه پنج [illegible] کهاویره [illegible]
تخمینی که [illegible] از زبان کشمیری [illegible] باره موله رفت و از انجا بسوی پور
[illegible] در بلندی موضع [illegible] غازیخان مذکور جنگ شد و چون از قبل اقبال
[illegible] آمده بود [illegible] بنجال شاه [illegible] از راهی [illegible] آمده
بود برگشته بهندوستان آمده نزدیک بود که بدست کشمیریان درآید که یکی
از بهادران جغتائی که همراه او بود از اسپ فرود آمده [illegible] گرفت [illegible] اندازی

تردید

۱۰۸ (?)

میکرد باز مانیکه بزرگش او خالی شد کشمیریان رسیده از نیم کذرانیدند و ابوالمعالی فرصت یافته
خلاص شده و دامنه کوه گرفته بسیالکوت رسید و آشفته و پریشان تغیر وضع کرده
بقریه میکشت و شورش طلبکاری بود تا آنکه بدیپالپور که درانوقت بجاگیر بهادر
خان برادر علیقلیخان مقرر بود در رفت و تونک نام [illegible] ان بهادرخان که
سابقه آشنایی با او داشت پناه برده و مدتی بخانه او پنهان بود و آن آشفته سر را
سرانجام میداد تا آنکه زن تونک از دلبری که از شوهر خود داشت پیش بهادرخان
رفت گفت که شوهر من شاه ابوالمعالی را در خانه خود پنهان دارد و واقعه پیش تو
دارد بهادرخان در ساعت سوار شده بمنزل او آمد و آنخانه را محاصره کرده
ابوالمعالی را بدست آورد و تونک را بهمانجا بقتل رسانید و شاه ابوالمعالی را مقید ساخته
پیش بیرامخان فرستاد و بیرامخان او را بولی بیک سپرد که از راه دیگر بگجرات
رساند ولی بیک او را از آن راه بگجرات فرستاد که از انجا بسفر حجاز رود و شاه
ابوالمعالی چون بگجرات رسید از ناهمواری که داشت و دیوانگی که در سرش بود
حرکت ناشایسته را مقصد شده و خونی کرد تا آنکه از انجا باز گریخته بدریای شرقیه (?)
گذار کرد و بعلیقلیخان پیوست شاید که بوسیله آن بدرون فتنه اندوزی کاری تواند
ساخت چون ان کار فرصت در خودکان سری و سردری پیر و شاه ابوالمعالی را
نزد خود راه نداد و او را پیش بیرامخان فرستاده و در زبان تذبذب حال بیرامخان
بیرامخان برای ظهور دولتخواهی خود او را مقید ساخته ببیانه فرستاد تا آنکه در بولی (?)
کج طالع واژگونه بجانب الور برفت او را از قلعه بیانه بند گسل کرده سر بصحرا داد
چنانکه گذارش یافت و رایت فتح آیات شاهنشاهی بجهجیره رسیده بود که آن بد
بی ادب از بید ولی سواره امده کورنش کرد آنحضرت آن دیوانه را زنجیر فرموده
بشهاب الدین احمدخان سپردند تا او را بسفر حجاز روانه سازد و آنخان فتنه
اندوزی را درین فرصت [illegible] بصورت و معنی [illegible] کهنه علف زودکار
برای مراعات وقت خلاص فرمودند با بیتی که جان معطل او را از زندان

۱۰۹

بیرامخان دل بیکار بسته بجایی پراکنده شد عساکر نصرت اعتصام تعاقب بوده
لشکر ادبار نموده بسیاری را طعمه تیغ خون آشام ساخت و گروهی زخمی و کشته
بخاک و خون یکسان کرد تا دو گروه مجاهدان اقبال تعاقب آن گروه نموده
و اسمعیل قلیخان را زنده گرفته آوردند مقارن آن خبر رسید که ولی بیک
زخمی در لشکر زاری مخفی است و آنرا دستان هوشمند گرفتار ساخته
و حسین خان بزخم تیر کور شد و یعقوب [illegible] و احمد بیک و بسی از اعیان
مخالف گرفتار گشته بمکافات شدند و غنیمت فراوان بدست اولیای قاهره
افتاد و آنکه خان فرط دوراندیشی بکار برده از پس رفتنهای بسیار نشتافت
و بمحض تاییدات غیبی اینچنین فتحی که عنوان فتوحات تواند بود از کمین اقبال
بظهور رسید حضرت شاهنشاهی بعزمی درست و رای راسخ و خاطر خرسند توسل
بدرگاه ایزدی و باطن با خدا و ظاهر صید کنان و شکار افکنان نهضت میفرمودند
در نواحی سرهند مبشران اقبال بشارت ظفر و فیروزی و نوید دولت و بهروزی
بمسامع علیه رسانیدند و جهان رنج خورده تازگی آرام یافت و لوازم
شکر و سپاس بوقوع پیوست و مراسم نشاط و شادمانی بتقدیم رسید جهان
سلطنت انتظام تازه یافت کوته حوصلهها را فراخی مشرب پدید آمد بساده
دلان هیچ مدار از [illegible] دانش پرستان افتاد و دولت از دست مغروران
خلاص شد پادشاه وقت از رسم شریکی ناحق شناسان نجات یافت خرد پسندان را
آرایش ریافت نصیب گشت دولت روی نمود اقبال چهره کشاد عالم
طراوت تازه یافت زمین و زمان نضارت گرفت کور باطنان حسد پیشه
در مغاک خاکساری فرورفته خاک ادبار بر فرق ایشان ریخته آمد جهان پر
جوان شد انصاف را معدلت انکار انگشت یک پرده که از جمال جهان آرای
خود خدیو زمان دور انداخت دیدی آید که چه ساخت حال بزرگان جهان
و پایه بزرگی در چه مرتبه ازین فتابها بدیگر اگر پرده چند لطیف تر ازین

از چهرهٔ مقصود بر دارد و جلوهٔ چندی خاص نماید چه کارها که نشود و چه آثار
که بظهور نیاید اما نماند که رخصت اظهار نداده اند با نظار رکی در نظر و در بین او
در نمی آید عمر نامهٔ دولت و اقبال نماید که جهان از چنین خدیو پس کمتر بهره افتاده
محرر این دیباچهٔ اقبال ابو الفضل بقیهٔ مقصد و بر آورده و معروض میدارد
که اگر تعلقی نبودی و لباس نوکری نداشتی حرفی چند از دریافت خود گفتی
لیکن چون در ریسمان محکوم گمگو با طاعت ناگزیران چنین این حرف را از
نسیم خوش آمد و آنند بیشتر ازین حرف برای نمیگیم و این اندیشه در نظرت
خانه بین نیست چه انجام ریسمان آلوده راه نمی یابند از طبیعت میگویم از فطرت
کی گذارد و انگه رشک ریزشی است تا بگویم انچه بر زبان گفتنی است چون عرصه
سهرند مخیم سرادقات اقبال شد منعم خان که بموجب منشور دولت از کابل متوجه
آستان بوسی بود با دیگر امرا مثل منعم خان خوش تردی بیگ خان و قاسم خان
میر بر و خواجگی محمد حسین برادر او و خواجه عبد المنعم مشهور بخواجه پادشاه مرلطف
و مولانا عبد الباقی صدر و ملا خرد زرگر و پاینده محمد شکون و فریدون طغانی
میرزا محمد حکیم ابو الفتح پسر فضیل بیگ و میر محمد نیشابوری با جمعیت فراوان
و سپاهی بسیار بتاریخ بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق دوشنبه هجدهم
ذی الحجه بشرف بساط بوسی سرافراز گشتند و مشمول تربیت شاهنشهی گردیدند و منصب
عالی وکالت و شرف خطاب خان خانان خلعت افتخار در بر کرده باقی امرا
و سرداران هر یک فراخور مرتبه و مقدار خود بمراحم بیدریغ سربلند گشتند
و در همین قول منزل دلکشا شمس الدین محمد خان نیکو خدمت که بفتح و ظفر مراجعت
نموده بود بدر زمین بوسی اخلاص سرافراز گشته بتفقدات شاهنشاهی کمال
امتیاز یافتند و جامه واقر و جامهٔ خاصگی بیرامخان را با کمر خان مرحمت نمودند
و بخطاب اعظم خانی شرف امتیاز بخشیدند و بعد ولی چند که در عرصهٔ سهرند بسیم
قهرمان اقبال شده بودند چون ولی بیک و پسرش اسماعیل قلی بیک و حسین خان

عنصری خلاصی میدادند حاشا کهان بدگوهر نکوهیده ذات را از بار گران نجات
بخشیدند برای انکه هر چند نفس خبیث را علاقهٔ جسمانی باشد او هم کشد از اعمال
ناشایسته بسیار بظهور آید موجب عقوبت ابدی بیشتر گردد دیگر ازین گفتگو باز آمده
بسر مقصود میرود بر هوشمندان عبرت گزین مخفی نماند که چون بیرام خان را
روز برگشتن آمده بود دولت از و روی گردانیده بود موعظت و نصیحت اگر
چه بظاهر قبول میکرد اما بباطن فعل و اثر نکرد و درین روز که عرصهٔ جهجهر
مخیم سرادقات اقبال شد ناصر الملک پیر محمد خان شروانی آمده خاک آستانه
اقبال را توتیای چشم عبرت بین خود ساخت مشار الیه هنوز بگجرات نرسیده
بود که رنجوری دولت بیرامخان شنود و چون هواخواه این درگاه بود رسم
استعجال بجا آورده شده اجراز زمین بوس نمود و آنحضرت بنوازش خسروانی
امتیاز فرموده بخطاب خانی و تشریف علم و نقاره پایهٔ عزت او را
ارتفاع بخشیدند بمقتضای حسن نیت که مجبول او بود کامیاب صورت و معنی
ساختند **مراجعت موکب مقدس شاهنشاهی بقصبهٔ جهجهر و فرستادن عساکر
اقبال بر سر راه بیرامخان** چون از تمرد بیرامخان خاطر اولیای دولت
انتظام ندید و بجهت این کار نهضت موکب عالی مناسب ملک شاهنشاهی
رای جهان آرای اقتضای آن کرد که ادهم خان و شرف الدین حسین میرزا و محمد
خان و شاه بداغ خان و مجنون خان و جمعی کثیر را بسمت ناگور فرستادند
که اگر واقع چنین باشد که او قصد سفر حجاز ندارد و میخواهد باد زده این سفر
غفلت آراده خود را بپنجاب که معدن نمود است رساند سر راه شورش
گردد هم ایشان ازان اخلاص پیشه بشرای او را در کنار راه نهد داگر
نا اهتمام نموده از ممالک محروسه بیرون کشند و اکثر بجا نکو میرزا شرف الدین
حسین نفر شد امرای عظام باین شایسته خدمت سعادت انجام
شدند و محمد صادق خان از انجهت دفع فتنه روانه گشتند و غازیخان تنوری که

۱۱۴

بیرامخان در برآمدن از خود جدا کرده فرستاده بود و این هندوستان باتفاق میرزا حسین
در صوب پیل فتنه انگیز شده فرستادند و بعد از عزیمت شتافته باعث بازدید این
کرده گشت و عساکر فیروزی مآثر را بجهت آرامش رفتن رخصت داده و موکب عالی
بدولت و اقبال مراجعت فرمود و بیت و شش از دی ماه الهی موافق
چهارشنبه یازدهم شهر شعبان عرصه دهلی از فروغ بهجت رایات آسمانی ارتفاع نورانی
ساختند و ابواب جمعیت و مکرمت بر روز کار گشاده او رنگ آرای سعادت
و اقبال گشته بیرامخان در سر کار سیواث بود که خبر آمدن افواج قاهره در لشکر
او انتشار یافت یکبارگی رونق هنگامه او فرو نشسته مردم از او جدا شده بغیر از
ولی بیگ و دو پسر او حسین قلی بیگ و اسماعیل قلی بیگ که خویشی بیرامخان داشتند
و شاه قلیخان محرم و حسین خان و چندی دیگر کسی از آنان نماند و جمع سپاه جدا
فوج فوج رو بدرگاه گیتی پناه آوردند و چون لشکر اقبال سوی بیکو کوچ بکوچ منصور متوجه
شدند بیرامخان را یقین پیوست که دیگر مجال توقف صورت ندارد و در اراده
وا پرداخته عرصه داشتی مشتمل بر فنون نیازمندی و اقسام عذرخواهی فرستاده در صوبی
جدایی را اظهار ساخته طلب رخصت زیارت حرمین شریفین نمود و چند فیل و
طوغ و علم و نقاره و سایر ادوات امارت را مصحوب حسین قلی بیگ که بعد
از این بالتقابات شاهنشاهی بخطاب خان جهانی ممتاز شد فرستاد و نا شاید از
راه نیازمندی کاری تواند ساخت و با مرا که کارسازی او بامر دوستی شده بود
نوشته فرستاده که برای چه تصدیع خود میدهید من خود از دنیا و کار و بار آن
دل برداشته ام و اسباب ریاست را بدرگاه معلی فرستاده ام امرا فریب خورده
بازگشتند و حسین قلی در دهلی بسعادت زمین بوس مشرف شد و در جهانبان
کال ظهور یافت که بیرامخان بسفر حجاز روانه گشت و در همین زمان شیخ گدای
فتنه انگیز خطیب دهلی سر گشته بدرگاه عالم پناه آمد هر چند مسبوق سابقه
بود بعنایت پیش آمدند و دو رپنان بساط عزت کوش آوازه داشتند که مبادا

رو فریبی داد از بیگ باجی سر بار کنند که بدارک آن مشکل باشد و درین میان ناگاه
ادله راه انحراف او بصوب پنجاب در افواه افتاده و گرد شورش بر خواست و
و اثر طلبان بهیئت نذری خوش وقت شدند یارب هرگز این کرها ان بمقصود

**بغی صریح در ورزیدن بیرامخان و پرده از روی کار خود برداشتن و به
پنجاب آوردن** خان خانان بواسطه رسیدن افواج منصوره از ممالک محروسه
برآمده و بیکانیر رفت و رای کلیان مل که کلانتران سرزمین بود پسر او رای رای سنگ
که امروز در سلک خدایگان درگاه انتظام دارد و در جرگه امرای کلانست آمده
بیرامخان را دید بیرامخان که جای توقف نداشت مقامی دلپذیر یافته چند
روز در آن گلزمین گذرانید و در کمین فرصت بود که شاید از جای فتنه سر کند و چون
باقبال پادشاهی هر تدبیری که اندوخته بود در خلاف آن ظاهر شد با نیتی که ابلهای
مراحل سعادت شده بعتبات مقدسه اماکن شریفه رفته روی خجلت بر زمین عذر
می نهاد لیکن چون در نفس امر ساده مرد بود و فریب بعضی بی دولتان شده
مغلوب غم و غصه گشت و باد غرور پندار در سر افزود و باتفاق شوره بختان
تیره درون بسمت پنجاب متوجه شده و دست از جمیع تدبیرات کشیده و پرده از
روی کار خود برداشته اظهار بغی نمود و بامرا که هر چند نوشته فرستاد که متوجه سفر حجاز
بودم لیکن معلوم شد که در تغییر مزاج اشرف جمعی سخنان گفته مرا اراده کرده اند علی
الخصوص باسم آنکه گر دم استقلال میزنند و در او رونق مرا انجو و منسوب میکرداند اکنون
تمکین همت آنست که یک دفعه آمده سزای بدکرداران داده و بتازگی رخصت
گرفته باین سفر مبارک متوجه شوم امثال این مقدمات و بی گوشه مردم را طلب داشته
خواجه مظفر علی را که بعاطفت والای شاهنشاهی بخطاب مظفرخانی اختصاص
یافت پیش درویش بیگ اوزبک که از امرای عظام پنجاب بود و تربیت
کرده او فرستاده که او را بامیدواری تمام آورد چون این اخبار بمسامع
اقبال رسید از عطوفت والا که داشتند نصیحت نامه نوشته پیش بیرامخان فرستادند

سعادت

کرا کر بخت ور دو دولتمند خواهد بود و بد پرای این نصایح ارجمند گشته در حصول ۱۱۴
خود خواهد کوشید بجهت مزید آگاهی و تنبه پذیری هوشمندان حال و آینده نقل آن
منشور دولت را بجنس می‌نویسد فرمان جلال الدین والدنیا اکبر پادشاه غازی
خان خانان بداند که چون او پرورده نعمت و تربیت کرده عنایت و عاطفت
این دودمان عالیشان است و حقوق خدمات شایسته او درین درگاه ثابت در
حضرت پادشاه جنت دستگاه طیب الله ثراه و بواسطه صدق نیت و اخلاصی که ازو
مشاهده نموده بودند او را بمنتهای رعایت و تربیت رسانیده و امر عظیم
القدر اتالیقی ما را با و تفویض فرموده بودند بعد از آن که آنحضرت از تنگنای
جهان فانی بفضای عالم جاودانی رحلت فرمودند او از روی اخلاص و دولتخواهی کمر
صدق و جان سپاری در میان بسته متعهد مهمات وکالت شد ما نیز بملاحظه سوابق آن
خدمات و نیک اندیشیها که بظهور رسانیده زمام حل و عقد و رتق و فتق امور را بجانب
بقبضه اختیار او گذاشته بودیم که مرهمی بر آن منظور نتواند بود چنانکه از نیک و بد
هرچه خواست و اراده کرد بعمل آورد و با آنکه در پنج سال چندین امور ناشایسته ازو
بظهور آمد که سبب نفور خاطر جمهور بود مثل ترتیب شیخ گدایی که با وجود دعوی
آن همه زیرکی که دانایان از میان این همه مردم فاضل و قابل با جهت او نصب
او در اصاحب و آشنایی خود انتخاب نمود با آنکه متعهد منصب صدارت
شده بود و در نظر مشایخ در یکی او را از تسلیم معاف داشته بود و بکمال
جهل و نادانی در محافل جنت مماثل او را بر جمیع سادات صحیح النسب و علمای
جلیل الحسب که بنابر ملاحظه عظمت ایشان و حالت مراسم احترام و تعظیم
بجای می‌آوردیم تقدیم داده با وجود لاف محبت و دوستداری که بجانب
این طیبین و طاهرین بیرون و دولت و جراری این فرقه شریفه را عمداً تجویز می
نمود و تربیت کرده خود را که مردود دلها و منظور نظرهاست برین طایفه
که تربیت الهی دارند ترجیح داده از ارواح مقدسه این همه بزرگان هیچگونه بیم

دارزم

۱۱۵ دارزم نداشت و او را بمرتبه رسانیده بود که سواره پیش آمده با ما مصافحه می‌نمود
و نوکران فرود خود را که حالت و لیاقت ایشان معلوم بود بخطاب سلطانی
و خانی و علم و نقاره و جایگیرهای معموره و ولایتهای پرحاصل امتیاز داده همچنین
و سلاطین و امرا و معتمدان حضرت جهانبانی جنت آشیانی را که اصالت و حالت
و استحقاق ایشان بهمه کس روشن است از کمال بی‌اعتباری بر ترخان محتاج ساخته بود بد
چه قصد خون و ناموس انها داشت و از ملازمان و خدمتکاران بابری که سالها
بامیدواری خدمت کرده مستعد رعایت و عنایت شده بودند تجویز نمیکرد
که اقل مرتبه و بر معیشتی داشته باشند و جمعی که در شکارها و سواریها در ملازمت بوده‌اند
خود را از انواع محنت و مشقت قرار بخدمت داده بودند در هر چند روز بتقیصها ساخته
بجون انها نشسته بود و انواع بی اعتدالی بی‌اندامی می‌نمودند و اگر از نوکران او صد
گونه گناه مثل خون و دزدی و راه‌زنی و تاراج و انواع فسق و فجور بظهور می‌آمد
بواسطه میل و مداهنه همه را در میگذرانید و اگر از ملازمان درگاه والا اندک جرمی
واقع می‌شد با کسی پنهان میکرد و در قتل و حبس و تاراج ایشان تاخیر نمی‌نمود و تا جبر
انواع جفا و بی آبرویی میرسانید و بعضی از کمال دنائت و دنایت خود را بخدمت او قرار
داده بودند و نوکرش آمده میگفتند مثل شاه قلی بیک و محمد طاهر و لنگ ساربان و
او از سادگی آن طایفه را راست گو دانسته تربیت می‌نمودند و تقویت ایشان
میکرد چنانچه شاه قلی بی‌اندامیها کرده در بالا شنید و محمد طاهر این نوع جواب درشت
داد که مستوجب زبان بریدن بلکه کشتن شده بود و او شنیده تغافل مینمود و لنگ ساربان
در پیش جمعی بحضور او بچنان لفظ درشتی گفته که او مستحق سیاست بود و لی بیک با خود
میدانند که در میان قزلباش چه مقدار حالت و اعتبار داشته بی شایبه خدمتی و اصالتی
و حالتی بهمه نسبت کرد و اما دا دوست دارد و بر جمیع امرای عظام گذرانید حسین
قلی میرزا که بعلو درجه سیادت و انتساب سلطنت ممتاز بود تقدیم داد و حسین قلی
را که نا غایت بمرغی پنجه نزده در برابر اسکندرخان و عبدالله خان که تنها در خان زمان

خرسند
رعایت نمود و جایگیرهای آباد ان داد و خوانین عظام را جایگیرهای ویران
ساخت و درین اوقات در اکثر مجالس از و چندین امور سر بر میزد که باعث رنجش
و آزار خاطر فیض مآثر می شد چون خاطر او پیش ما عزیز بود او را دولتخواه این
دودمان میدانستیم و بر قول و فعل او اعتماد تمام داشتیم این همه اعمال و کردار او را
همواره او را عین خیر خواهی و محض نیک اندیشی تصور نموده دیده و دانسته بکرم عمیم در
میگذرانیدیم تا درین اوقات بعرض رسید که او بسخن جماعه باغیه قصد دارد او
که بعد دو سه جیده که همراه بود و مجدا ساخته ما را اشتها گذارد و بملاحظه دفع این آزار
از دار الخلافه آگره متوجه دار الملک دهلی شدیم و باو نوشتیم که بعضی امور بظهور رسیده و در
سخنان بعرض اقدس رسیده که بخاطر اشرف گرانی مینماید او درین اوقات ملازمت
تواند نمود اگر چه از و آزار بسیار یافته ایم ما او را هنوز بهمان دستور خانخانان میدانیم
و میگوییم و بجهت تسلی خاطر او سوگندهای غلیظ یاد کردیم که قصد جان و مال و ناموس
او نداریم چون از مشیت مهمات جهانبانی بنفس نفیس خود متوجه شده ایم او بحال خود
بوده و مطلبی که داشته باشد عرضه داشت نماید بنوعی که لایق دانیم حکم فرماییم
چون در بعضی اوقات عرض نمود که وقت شده است که مدد دولت و سعادت بمهمات
سلطنت بردارید تصور چنان بود که بشنودن این خبر خیر اثر مسرور گشته در مقام
تسلیم و رضا راسخ دم و ثابت قدم باشد و چنان بموقف عرض رسید که از کمال
میل توجه که بدین امور داشته و دارد حقوق نعمت و تربیت خاندان والای ما
که چهل سالست که در ورزه اوست و من المهد الی العهد پرورش یافته بالکلیه فراموش
کرده گوش بسخن این جماعت مفسد فتنه دارد که بواسطه اغراض نفسانی میخواهند
که او را در جریده اهل بغی در آرند و درین آخر عمر از سعادت اخروی محروم گردانند
و بشقاوت ابدی مبتلا سازند چنانچه از کمال شیطنت و خباثت و خود پسندی
که دارند معقول او ساخته او را از راه برده اند و بولد اسکندر پیغام کرده که بنیت
منازعت پیش آید و ستار خان پنج بهیه را بر کس فرستاده که او در دامن کوه آمده

آهنگ خرابی و دست اندازی کرده او را اخذ و در آید و خود خیال لاهور کرده که دواد
بنیاد فتنه و فساد نموده طریق مخالفت سپرده و از اطراف ممالک محروسه خلل اندازد
چراغ دولت این خاندان را که برافروخته فروغ ازلی و برافراخته دست قدرت بوم
سرو منطفی سازد و سمانا که پرده غرور پندار دیده اعتبار او را کور ساخته غنده اند
چراغی را که ایزد برفروزد هر آنکس پف کند ریشش بسوزد و چون نظر بان همه اخلاص
و اعتقادی که از چهره احوال و جبهه اعمال او واضح و لایح بود این امور بسی بر ما دشوار
و دور مینمود و مینماید و ما درین امر چه او که پرورده نعمت و تربیت این دودمان عظیم
الشانست و اطاعت حکم ما بر و واجب و لازم بر سبیل حجت فرمودیم که خود را ازین
افعال و اعمال قبیحه گذرانیده این جماعت مخذول العاقبه را که باعث نقض دولت
و عزت او شده و بجهت اغراض خود در پی سعی و مدد او بند مقید ساخته بدرگاه
معلی فرستد و چون ما درین مجال بملاحظه خاطر او کرده هیچ چیز مناقشه نموده ایم
و بهر چه عرض کرده خواه معقول و خواه نامعقول از صواب و خطا در گذرانیده ایم او هم
این حکم ما را استماع و اطاعت انقیاد نموده تخلف نورزد که هرگاه باین حکم عمل نماید
خاطر اشرف بر وصاف ساخته جرایم و تقصیرات او را بالکلیه عفو فرماییم هر وقت
میل ملازمت داشته باشد و وقت اقتضا نماید بملازمت اشرف طلبیم که رفع احجاب
او شود و چون هنوز خدمات او ملحوظ و منظور است با آنکه هزار برابر ان خدمات
رعایت یافته میخواهیم که نام او که سالها باخلاص و ارادت و اعتقاد در جمیع امصار
و بلاد منتشر است به بغی و عنا و افسا مشهور نشود و در آخر عمر در زمره
تیره بختان محشور نگردد و بنا بر حقوق عبودیت او را آگاه ساختیم زنهار که جای
دیگر نکند و یقین خود داند که اگر از روی جهل و کوته اندیشی از راه رود و نخوت
پندار دماغ او را پریشان ساخته در سلک اهل ادبار در آرد بدولت و
اقبال با عساکر نصرت اعتصام بعزیمت رفع و دفع او متوجه شده بفضل
بعنایت الهی دمار از روزگار او بر آوردن خواهیم او را بدست دریحالت که

عنفوان اقبال خلافت با ما غازاد و بار او ست فتحی عظمی روی دهد و او مغلوب عساکر
اقبال گشته بسیار و گرفتار گردید ولی ما را از نمعنی استدلال می نماید که او درین
پیچ سال مردم خود را چگونه رها نها کرد که بروز واقعه بکار آیند و اینکه ته اندیشی
و دنیا دانی نیست که دولت وابسته بعنایت الهی است هر گاه که آن عنایت
نباشد نوکر بید دولت بکار نمی آید چنانچه برای العین دیده میشود که انها را که فرزند
و برادر میگفت هرگز با ایشان گمان جدایی نداشت برهنمونی سعادت ازلی
از و جدا شده اند و آنانکه مانده اند بکمک [illegible] گاه معلی آمده اند در
رفته او را تنها گذاشت درین مقام غیر تسلیم و رضا چه چیزی فایده
ندارد سر نیاز بباید نهاد و گردن طمع اکنون هر چه حاکم عادل کند نباید اوست
خانخانان که روزی داد و بار او نزد یک سجده بود بلکه در رنگ او نیاز بسر برد
ازین کلمات موعظت که دستور العمل سعادت تواند بود پند پذیرفت و چون
گویم که باعث مزید شورش او گشت لیکن دانا داند که بسعی خود در مهلکه بی پا مدی
شتافت و بالجمله از پرگنه بکار متوجه پنجاب گردید در اثنا و قلعه تبرنده
که بجهانگیر شیر محمد دیوانه بود رسید عبد الرحیم پسر خود را با اهل و عیال و احمال و اثقال
در آن قلعه نزد شیر محمد که از مخصوصان او بود گذاشته از آنجا گذشت و شیر محمد حق
ولی نعمت اصلی را بهنر وانسته از و فرار نمود و تمام اسباب و اشیا را که در تبرنده
گذاشته بود متصرف شده اهل و عیال را بملازمت او در درویش محمد ازبک
مظفر علی را که بطلب او آمده بود مقید ساخته بدرگاه معلی فرستاده خود را
هم کمر همت بدولتخواهی نفس الامری بست بمیامن توفیق صاحب حقیقی خود را
فهمیده از ولی نعمت مجازی سر باز زد و چون نزدیکی تهاره رسید میرزا عبد الله
مغول تهاره را مضبوط کرده آماده جنگ شده ولی یک تهاره آمده شکست
یافت آری شمع افروخته الهی ابر کسی خواهد که فرو نشاند خرمن دولت و
کامرانی خود را آتش زند و چون هنگام ادبار بیرامخان بود در هر چه سود خود

می اندیشید و زیان میدید و چون غرض زده دیده مصلحت بین اصلاح کار
خود نداشت اسباب آگاهی را ابواب غفلت شمرده بجانب پرگنه جالندهان
روان شد چون غرض آمد هنر پوشیده شد صد حجاب از دل بسوی دیده شد
فرستادن خان اعظم شمس الدین محمد خان اتکه با عساکر دولت بدفع بیرامخان
و نهضت موکب مقدس شاهنشاهی جهان بسمت استقلال [illegible] بجانب پنجاب
لشکر اقبال بر بیرامخان و فتح اولیای دولت در آن هنگام سعادت انتظام
که دار الملک دهلی نشیمن موکب دولت و معسکر جنود اقبال بود خبر عزیمت
بیرامخان از پرگنه بجانب پنجاب معروض ایستادگان بساط جلال گشت
عزایم پادشاهانه که توام آثار قضا و احکام قدر است بران قرار گرفت
که لشکری شایسته فرستاده سر راه بیرامخان را بگیرند تا در نواحی لاهور غبار
فتنه نتواند انگیخت جمعی از کوته اندیشان برین بودند که حضرت خود بدولت
و اقبال متوجه شده آماده جنگ شوند و جمعی میگفتند که لشکر اقبال قرین
باید که حضرت شهنشاهی بمقتضای وقت قبول هر دو رای فرموده قرار
بران دادند که افواج قاهره پیشتر رود بعد از آن آنحضرت نیز متوجه شوند
بعد از درازی سخن با بیم آنکه شفقت مادری منظور داشته ادهم خان [illegible]
داشت و شمس الدین محمد خان اتکه و پسرش یوسف محمد خان کوکلتاش و مهدی
قاسم خان و محمد قاسم خان نیشابوری و علیقلیخان و میر لطیف و حسن خان
و [illegible] شهاب خان و جمعی کثیر را بجانب پنجاب نامزد فرمودند تا خانخانان را
مانع نگذارند که به پنجاب درآید شمس الدین محمد خان با این امرای عظام
تکیه بر اقبال روز افزون حضرت شاهنشاهی نموده بصوب پنجاب روان
شد و بعد از روان ساختن امرای مملکت کشای خود بنفس نفیس بجهت
مزید احتیاط و سامان یورش پنجاب فرمودند چون از کمال دور بینی
واعیه یورش بنصرت پیوند که تکمون ضمیر الهام اندیش بود و جهت علیا

شده بجهت انتظام مهمات ممالک خواجه عبدالمجید را که بشرف نشو و نمای سرکار
اعلی سربلند بود و پایه اعتبار افزوده بخطاب آصفخانی سرافراز ساخت و حکومت
دار الملک دهلی را ضمیمه منصب گرامی وزارت فرموده گوش هوش خواجه را
بنصایح پادشاهانه که مشتمل بر صلاح حال و مصالح ملک تواند بود و بار گران گوش
و فرمودند که مغرور خرد و جاه خود نشوی و پایان خدمت رسید که را بیهوش شده [illegible]
سربلندی خود را در فروتنی خود منحصر دانی و مرا در خدمت رعایت و زینت
نادانسته چشم و دل و زبان را از مال مردم کوتاه داری خواجه پذیرای نصایح
ارجمند شده پیشانی سعادت خود در السجده آستان عالی نورانی ساخت
و دل در خدمت بست و با این اخلاص و عقیدت سرگرم کار شد و چون سپرش
بغی بیرامخان در میان آمد بنابر مصلحت و احتیاط حکم قضا امضا بگرفتن
حسین قلی بیگ صادر شده چند روزی او را با ادهم خان سپردند و از
کمال مرحمت شاهانه باطنی که بکال او مخصوص بود با ادهم خان فرمودند که اگر گزندی
بحسین قلی بیگ رسید باز خواست از تو خواهد بود تا تاریخ سی و یکم امرداد
ماه الهی موافق سه شنبه بیستم ذی قعده خاطر مقدس از مهمات ضروری
جمع فرموده از دار الملک دهلی متوجه این فتنه شدند و چون بمقتضای
نیت حق بحر و توجهی کارهای شگرف که در اندیشه روزگار نگذرد در نسبت
می باید هر گاه خیر نفس نفیس متوجه شوند پیداست که حال چون خواهد بود
و مصداق این مقال تبارزی انکه فرستادهای اخلاص مند که رخصت یافته متوجه
خدمت شده بودند بهیچ امر دیگر که لوازم واقعه طلبان کهنه عمله باشد نپرداخته
و تا بر کنده و کدارا از نواحی پرگنه جالندر که میان دریای ستلج و بیاه است پای
همت در رکاب داشتند عنان سرعت باز نکشیدند و در ظاهر کوناچور که از
متعلقات ولد [illegible] است سر راه بیرامخان نگشیدند بیرامخان در گرفتن جالندر
اهتمام داشت که خبر آمدن انگه خان با عساکر اقبال شنید از غروری که داشت

انگه خان را

انگه خان از نظر بیباک در ده گرم بکار شد و از رزی خود نخوت مردم خود را
دو فوج ساخته ولی بیگ و شاه قلی خان محرم را در آن ولی بیگ و اسماعیل قلی خان
و حسین خان و یعقوب سلطان تبریزی و گروهی از مقهوران را منقلا ساخت
و فوجی دیگر را بسر کردگی خویش ترتیب داده قریب پنجاه فیل نامی در پیش
خود داشت و از آنجانب شمس الدین خان بپشت گرمی اقبال روز افزون
شاهنشاهی صفوف نبرد را با مردان کار دیده در آن کارزار بیاراست و
دلاوران جنگجوی پردلان پرخاش خواه را دلداری داده روان شد
قول با خلاص و اهتمام او رونق یافت و برانغار بشجاعت محمد قاسم خان نیشاپوری
استحکام گرفت و جوانغار بشهامت مهدی قاسم خان انتظام پذیرفت
و علیقلیخان اندرابی و قیا خان صاحب حسن و بعضی از کار طلبان تعینات
کیش هراول بوده صف آرای این معرکه شگرف گشتند و فرخ خان با برخی
از دلاوران در التمش آماده نبرد گشت و یوسف محمد خان کوکلتاش
با جوقی از مبارزان میان قول و التمش ایستاد و چون انگه خان از مردم همراه
خاطر جمع نداشت سوگند و پیمان در میان آورده بیشتر از شروع پیکار بجای
دل جمعی بهم رسانید با بیرامخان اگرچه مردم بسیار همراه بود اما از روی
کیفیت افزونی داشت و نیز اعتماد بیشتر بر این لشکر پادشاهی بود که اکثری
از بدنهادی و بد دلی و دو زبانی نوشتها میفرستادند و چون این دو
لشکر در موضع کوناچور مذکور در اواسط شهریور ماه الهی موافق اوایل
ذی الحجه بهم نزدیک رسید کوششهای دلیرانه از جانبین بتقدیم پیوست
اگرچه در اول کارزار فوجی پیش غنیم خان روی تهور بجنگ آورده که اکثر
فوجهای لشکر اقبال راه فرار پیش گرفت انگه خان با بسیاری از فوج
خود و یوسف محمد خان با معدودی در میدان نبرد ایستاده از نفاق
و بیدلی مردم حیرت افزای بوده استمداد همت از باطن اقدس شاهنشاهی

مینمودند درین هنگام که مردم بیرامخان اکثر مردم را بر داشته تعاقب نموده‌اند
و بیرامخان با فوج خود بجبال نصرت تحرزی آمد فوج اتکه خان که در پناه پشته
ایستاده بود پیدا میشود و بیرامخان بمدافعه پیش می‌آید اول فیلان را که بر
گرده آن فیل تخت روان بود پیش انداخته و خود از عقب روان میشود ناگاه
اقبال پادشاهی و تایید آسمانی نقاب حجاب از چهره مراد کشوده میان این
دو فوج شالی پایه بود فیلان مذکور در آن جمجمه در آبنده می‌نجود و در میمانند و
مبارزان لشکر نصرت قرین به تیر زدن فیلبانان متوجه میشوند و بمحض
امدادات غیبی تیری بر فیلبان آن سرگروه فیلان میرسد و او از گردن
فیل بدران میشود و بیرامخان چون می‌بیند که حال فیلان که اعتضاد او بوده
چنین شده اراده میکند که از عقب فیلان برآمده شالی پایه را دست
راست داده از جانب خشکی بیاید و بتازد اتکه خان ارد و ریمنی و در دلی
داعیه بیرامخان دانسته در مقام آن شد که پیشتر از ظهور عزیمت او خود بتازد
یوسف محمد خان گفت که اگر مرکوم خاک بی‌ناموسی بر فرق روزگار خود ریخته
رفته اند چه وقت تاختن است اتکه خان جواب داد که اگر چه مردم کم اند
اما اقبال روزافزون شاهنشهی بجانب ماست و تیر حادثه‌ای که از نیت امروز
روز جان فشانی است با جان همتانی و یوسف محمد خان را با جمعی از بهادران
بجانب دل پیش ساخته خود با دیگر دلاوران بیکجهت آماده نبرد شده در زمانیکه بیرامخان
منحرف شده بود که آن خراش کور را بعمل درآرد این ناموس طلبان نیز دست
تیغ انتقام بر آخته بر فوج بیرامخان تاختند مردمی که همراه بیرامخان بوده
این انحراف را اندیشیده برهم خوردند بیرامخان ناچار بازگشت و خجلت
زده ادبار شده و بنابر آن وجوه عدم اتفاق و کارشکنی مردم دل
پای دادن چنان چنین نصرتی که طراز فتوحات تواند شد روی داد و هر
کدام از مخالفان تیره بخت چنانکه تعاقب کرده بجهات شتافته بودند جمعی

درآورد
و احمد بیگ ترکمان و دیگرانرا زنجیر در پای و غل در گردن با غنایم فراوان بنظر اشرف
و علمی که برای روضهٔ رضویه بمشهد اقدس مکلل بجواهر ترتیب داده توفیق ترکشاندن
نیافته بود انا بجمله بود و ورود علم و سعادت از فواتح تفالات شاهنشاهی شمرده
و محمد قاسم نیشابوری و ابوالقاسم برادر مولانا عبدالقادر آخوند و جمعی دیگر را که
پیشتر از خبر طغیان بیرامخان رخصت ملتان کرده بودند ملتان از محمد قلی خان
برلاس تغیر یافته بجایگیر این مردم مقرر شده بود درین هنگام که شمس الدین
محمد خان اتکه متوجه استلام عتبهٔ عالی شد بموجب قرارداد انجماعه را بملتان
روانه ساخت و از گرفتاران گذرهیجا ولی بیک که زخمهای کاری داشت از
زندان فوت کرد و سر او را بجهة عبرت خلایق بجانب ممالک شرقیه فرستادند و
دیگران همچنان در بند بودند تا هنگامی که بوسیلهٔ مقربان بساط عزت نجات
یافته دیگر باره بتقدیم مآثر عبودیت و اخلاص بدرجات ترقی تصاعد نمودند
چنانچه خصوصیات احوال هر یکی بجای خود که ارقام خواهد یافت سبحان الله هر که
بدخواه تر بود و فتنه انگیزتر بیشتر از دست قدرت چیده چیده مکافات رسانید
علی الخصوص ولی بیک که سرمایهٔ فتنه و فساد بود چنین سزا یافت که باعث افزونی
عقیدهٔ دولت خواهان درست کردار شد بهادر خان از بخت برگشتگی انچه سرمایهٔ دولت
و سعادت است موجب مزید غوایت و گمراهی او شد و چون بر سمیع ولی بیک تواجی به
پرگنهٔ اتاوه که جاگیر او بود رسانید فساد و درونی و بدی و دلی باطنی آن کافر نعمت
بظاهر آمده آن تواجی را بشهادت رسانید و از آن بد دولت چنین حرکتی ناشایسته
بظهور آمد روزی چند همراه مهر کرده او را دیوانگی بهم رسانیده حاشا حاشا دیوانگی اصلی
آن بود که مصدر آن عمل شنیع گشت پس ما او را از دیوانگی به هوشیاری آورد
چاره کار او ساختند و او بپای دولت که بی شایبه مداهنه و مسامحه بودند الحق بمعامله
ناحق شناسانه او رسانیدند اگر چه بعضی از تیره خاطر امثال این امور از قسم دو تمراهی
می‌اندیشند اما در دیدهٔ تحقیق این قسم اعمال از تنادی تمراهی عظیمت چنانچه باندک تاملی

معامله نمایانه مخلصانه سر این کار بظهور می پیوندد **ورود موکب مقدس**
شاهی بلاهور و دیگر سوانح اقبال چون موهبتی عظیم روی داد و استیصال
بیرامخان متحقق شد و اتکه خان بشرف بساط بوس عزت استسعاد یافت رای جهان آرای
اقتضا فرمود که لشکر را گذاشته برسم شکار متوجه لاهور شوند که هم شکار دلخواه بدست
می آید و هم شهر لاهور مجدد از مقدم گرامی آنحضرت رونق و بهای دیگر پذیرد و بنابرین
اندیشه صواب انتما عساکر فیروزی مآثر را بسرکردگی منعم خان در انجا گذاشته
نهضت عالی فرمودند بتاریخ چهارم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیست و ششم ذی الحجه
نهصد و شصت و هفت در دار الملک لاهور نزول اجلال اتفاق افتاد و اتکه خان شرایف
ضیافت و جلایل جشن پرداخته بزم آرای لطف گشت و حضرت شاهنشاهی بمقتضای عواطف
خسروانی پایه قدر و اعتبار او را افزوده بمزید تقرب و عنایت سرافراز گردانیدند و
خلاصه پنجاب را دو داران مرحمت فرمودند و درین ایام که عرصه لاهور مخیم اقبال بود و جهان
اعظم را عارضه روی داد و عاطفت شاهنشاهی او را در لاهور گذاشته و گیتی خدیو بنفاذ اقبال
متوجه لشکر گاه که بسرکردگی منعم خان گذاشته بودند شدند **نهضت موکب مقدس**
شهنشاهی بصوب کوه سوالک و اتمام کار بیرامخان چون بیقین پیوست که بیرامخان
پیش راجه گنبد تلواره که درمیان کوه سوالک جای مستحکم است پناه جسته در آن جبال
متحصن است بنابران خدیو صورت و معنی بیست و دوم مهر ماه الهی موافق پنجشنبه دهم محرم
نهصد و شصت و هشت هلالی بعنایت توفیق ایزدی متوجه آن صوب شدند که بی در اغلب
مکر و تزویر ارباب اغراض آن مهم بانجام رسد و جهان بیامن دولت ابد پیوند
آسوده گی پذیرد و در ماچهواره انتظار موکب عالی می برد گیتی خدیو بعزم
خاص آساس کوچ بکوچ سایه عاطفت بران حدود انداخت منعم خان و سایر بزرگان
لشکر مراسم استقبال بجای آورده بدولت کورنش سربلند گشتند و از انجا بنفاذ توفیق
ایزدی متوجه انجام مقصود شدند در اثنای راه میر منشی و خواجه سلطان علی که در
قضیه تردی بیگ خان فرار نموده سفر حجاز اختیار کرده بودند بشرف آستانبوسی استسعاد یافتند

و چون در حوالی سوالک مقر رایات فیروزی گردید فوجی از دلاوران عساکر نصرت
قرین چون اقبال پیش دستی نموده بی تحاشی به تنگنای کوهستان درآمده داد دست برد
دادند و بسیاری از جنود و رؤسای ایشان از رایان و راجهای کوهی علم مدافعه
افراختند میان این مردم و عساکر ظفر اعتصام هنگامه نبرد گرم شد و از جانبین
حملهای عظیم بظهور رسید سلطان حسین خان جلایر از لشکر منصور سعادت شهادت
دریافت و بنا بر تائید الهی شکست بر راجها افتاده بتقدم ادبار راه فرار پیش گرفتند و بسیاری
ازین تیره بختان گوش شکن حلقه تیغ عساکر اقبال گشتند و چون خطه ورود رایات
ظفر آیات بنواحی کوهستان به بیرامخان رسید عاقبت اندیشی نموده سر انفعال
در گریبان خجالت و ندامت برده جمال خان نام غلام معتمد خود را بالتماس عفو
تقصیرات و صفح جرایم خود فرستاده بزبان عذرخواهی در آمده که از رجوع بعضی امور
که بطریق اضطرار نه بر طریق اختیار بوقوع آمده عرق انفعال بر جبین و روی
زرین دارم که بدامان اقبال ایشان از عفو پاک فرمایند و این افتاده را از خاک عجز بر دار
تارک نیاز بنسبت خاک آن آستان جمال خان ببارگاه شاهنشاهی رسیده عرض اظهار را
گذرانیده و بزبانی نیز خلاصه مقصد را معروض داشت آنحضرت شهنشاهی بمقتضای رأفت
عام و عطوفت خاص شکرانه چنین موهبتی عظمی عذر را مسموع و ورا اصغا فرمودند
از آنجا که فطرت عالی از عفو التذاذ می یابد گشاده پیشانی و شگفته خاطر تمامی جرایم
او رقم عفو کشیدند و برای تسلی خاطر او مولانا عبد الله سلطانپوری را با جمعی
از مقربان بساط اقبال بمصحوب جمال خان فرستادند که خاطر بیرامخان را بنوید
عفو و مژده التفات مطمئن ساخته بعتبه بوسی در آورند و فرستادگان شرایط خوش خدمت
بجای آوردند لیکن تسلی بیرامخان نشد و گفت که من از کرده خود خجلت زده ام
و سر افگنده ام و مستوجب هر گونه سیاست گشته ام مرا از مکارم اخلاق و جلایل الطاف
خدیو زمان خاطر جمع است اما از بزرگان چغتای که ایرا دلهای دولت قاهره
هراسانم اگر منعم خان آمده تسلی من نماید و پیمان درست و عهد موکد بمحمد درمیان

آرد که بسیار او میتوانم از عصیان بغی بر آمده بسجده آستان اقبال بمایم و رخصت حاصل
کرده بتغبیه عم را در آنکه شریفه کذرانم و بدست او بر تضرع و تخشع در تدارک ما فات
جرایم و آثام خود بکوشم چون بحر احسان در جوش بود این ملتمس او نیز بقبول موصول
رایات اقبال که در حدود قصبه حاجی پور که نزدیک به اسعد کوبند رند کور را در میان
بتلخ و سپاه آثار نزول اجلال داشت که منعم خان و خواجه جهان و اشرف خان و
حاجی محمد خان سیستانی را فرستادند که خاطر بیرام خان را بمواعید عنایت و مواثیق الطاف
مطمئن ساخته بملازمت عالی آورند فرستادها با چندین در آن تنگنای حشمت که بناه برده
بودند رفته بنجوم تفرقه اران شده بود و جمعیتی که در سیاق رفیق داران ممالک
هندوستان متفرق گشته شدن را اقرار داده ایستاده بودند فرستادها مصادیق مارا
طی کرده در قلعه که بیرام خان بود در رفتند چون نظر بیرام خان بر منعم خان افتاد دلش مجال
دانست که انچه از زبان حضرت شهنشاهی برسانید بیان واقع بوده از روی
امیدواری بیشتر آمده دریافت و از فرط خجالت فت نمود منعم خان بمواثیق بلیغ
استمالت نموده بیرام خان را متوجه عتبه عالی ساخت بابای بنور و شاه قلی محرم دست
در دامن بیرام خان از جنت بنیاد گریه و زاری کردند که غدرست زنهار شما از روید
منعم خان و دیگر فرستادها هر چند دلاسا نمودند سود مند نشان نیاید و شما که ایشان را اشنا اند
از خود بود نهند اجون منعم خان گفت که شما امشب در همینجا بوده منتظر خبر باشید و بعد از انکه خاطر
شما جمع کرده متوجه ملازمت خواهید شد این هر دو کس تا بیرام خان را گذاشته و از ترس این تخلف نموده
ماندند و بیرام خان متوجه عتبه اقبال شد و لشکر پادشاهی که در حدود آن کوه مستعد
بوده انتظاری برده و در واقعه طلبان حرفها گفتند که این اغره پیدا شدند و غرور
لشکر پادشاهی بر خواست و حرف شنحانی نمود و فتنه انداز از اردو بازار آمده بروی سپاه گشت
و از آنجا روی بدرگاه معلی آوردند و در آبان ماه الهی موافق محرم نهصد و شصت و
هشت رو با کم در گردن انداخته بسجده ندامت و خجالت بجای آورد و سر
خاکساری در پای فلک پیمای حضرت شهنشاهی نهاده چه از سر درد و چه از شرم که

چه از شوق عفو بها بهای تربیت حضرت شهنشاهی عذر او پذیرفته بدست اقدس سر
بیرام خان را از زمین عجز بر داشته در آغوش مکرمت گرفتند و قطره از گردون او برداشته
اشک ملامت و گرد خجالت از چهره او پاک ساختند و بزبان عذر پذیر پرسش احوال
فرموده بقانونی که در ایام وکالت جای بیرام خان بر دست راست معین بود بهمان
قانون نشستن بجانب دست اشارت فرمودند و منعم خان را در پهلوی بیرام خان
فرمودند و دیگر امرا و ارکان دولت و اعیان مملکت باندازه قدر و منزلت
مقام گرفتند و بزبان مرحمت و مکرمت چندان انبساط و التفات فرمودند که
گرد حجاب و غبار خجالت از صفحه پیشانی او بکلی زایل گشت تا تمام سخن است
اگر گناه بخشند شرمساری هست آنگاه از بارگاه مقدس بر خواسته خلعت فاخره
در بر کرامت پرور داشتند بیرام خان التفات فرمودند و از روی خشنودی باطن
اقدس او را رخصت سفر حجاز دادند و بمقتضای پاس قواعد حرم و در انداختن
کاساس هر کار خاصه مدار دار الملک سلطنت بر انت ترسون محمد خان و حاجی
محمد خان سیستانی را همراه دادند که تا اقصای ممالک محروسه بدرقه شده از مسالک
مخوفه بسلامت گذرانند ترسون محمد خان و حاجی محمد خان سیستانی از حدود ناگور
مراجعت نمودند در یکی از روزها که بیرام خان زبان طعن گشوده بحاجی محمد خان سیستانی
گفته باشد که مرا از مخالفت دیو فایی بیکس گونت نکرده که از تو با این همه حقوق قدیم را
فراموش کردی حاجی محمد خان در جواب گفت شما با وجود این همه دعوی اخلاص فرزندی
تربیت حضرت جهانبانی جنت آشیانی و این همه مراحم و اشفاق حضرت شهنشاهی
بغی نموده شمشیر کشیده روی داد انجه روی داد من اگر ترک صحبت شما کرده باشم
چه دور باشد چه کرده باشم بیرام خان شرمنده شده هیچ سخن نگفت و از ثقات
شنیدم که بیرام خان پیوسته درین راه این سخن بی الامری اظهار در دمندی میکرد
لله الحمد که جوهر بزرگ نهادی و عاطفت ذاتی حضرت شاهنشاهی خاطر
جمهور عالمیان گشت و این باده مردمغز در شجاعت و کاردانی از خواب غفلت

بیدار گشته از گرداب بغی بر آمد بهم کار اصحاب اخلاص اعتلا یافت و بهم بازار
فتنه اندوزان کساد گرفت بهم رنگ بازار رونق بدید آمد و بهم زمانیان از مسرت
روی داد و عریضه از خان اعظم اتکه خان بنظر در آمد چون خبر از بعضی سوانح
مبداد بخش از درین اقبال نامه در آورد تا سرمایه عبرت اهل هوش شود عرضه
داشت کمترین بندگان دولتخواه شمس الدین محمد اتکه بعد از دعا و بندگی بذروه
عرض میرساند که چون این دولتخواه در دهلی بشرف استانبوسی رسید و بندگان عنایت
والتفات بیدریغ پادشاهی را درباره این دولتخواه مبذول داشته بعلم و نقاره
وطومان طوغ بیرامخان سرافرازی داده و حکومت و حراست سرکار پنجاب
را عنایت فرمودند واجب نمود که این دولتخواه نیز فراخور عنایت و سرافرازی
خدمت متقدم رساند که هیچ یک از دولتخواهان را در رعایت بنده بحثی نباشد
و خبر رسید که حرامخوران و فتنه جویان بخط و خبر بیرامخان را در نواحی فیروز
پور آورده اند حکم شد که ارکان دولت جمع شده در آنچه صلاح دولت باشد مصلحت را
قرار داده بعرض رسانند در ان مجلس کتابت بیرامخان که بدرویش محمد خان
فرستاده رسیده و در کتابت مذکور بود من غلام و بنده آنحضرتم اما میخواهم که انتقام خود را
از وکلای آنحضرت بگیرم هر یک از دولتخواهان را در مجلس آنچه بخاطر رسید جهت دفع بیرامخان
میگفتند چون در ان دو روز احسان حشمت خان مذکور باین دولتخواه عنایت شده
بود بخود قرار داد که مصدر خدمتی لایقی گردد در مجلس بحضور ارکان دولت که خورد
وکلان حاضر بودند دراز نفسی و فضولی کرده داو طلبید که مهم بیرامخان بعون عنایت
الهی و توجه ناشناسی پادشاهی خبر رسید که هر جا در برد شود اگر پای کم آورد ازین ان
و داخش کمتر باشد ارکان دولت فرمودند که دفع بیرامخان مهم کلانست
مادام که بندگان حضرت خود بدولت متوجه نشوند صورت گرفتن آن محالست
چون ارکان دولت چنین مصلحت دیدند بنده زیاده بران دراز نفسی نکرده
بمخادیم عرض نمود که محمد خان قاسم و مهدی قاسم خان رخصت یافته بجانب

ملتان و لاهور متوجه اند می توانند بود که بنده هم در ملازمت مخادیم بطریق
قراولی پیشتر رود و هر چیزی که ظهور یابد روز بروز عرضه داشت نماید واجب العرض
بنده دولتخواه درجه قبول یافت حکم شد که باتفاق امرای عظام متوجه بیرامخان
شود و نیز حکم شد که هزار کس کومکی نویسند از ملازمت رخصت یافته چهار روز
در نواحی رهتک پرگنه مهم توقف نمود از کومک اثری ظاهر نشد چون کیفیت
را بمخادیم عرضه داشت نمود از جمله هزار کس کومکی پانزده کس فرستاد چون اکثری
از کهنه سواران در میان بودند از آنجا که خیالات سپاهیانه هر یک را اندیشه نیز
بخاطر میرسید چون آب و لای موسم باران نیز در میان بود چند روز در رفتن
توقف شده مردم والده را واسطه صد هزار حکایت بعرض رسانند که اتکه
هر روز دو کروه کوچ کرده از ترس پیش نمیرود و از دست او کاری بجا نمی آید علوفه
او را تغیر باید داد والده بسخن مردم عمل نموده ملاحظه خاطر و حق خدمت قدیم
منظور نداشته هر چه میگفتند بعرض رسانیدند چنانچه بحضرت واضح است فرزند عزیز
محمد کمال را بسخن مردم را آب بنیاورده باین دولتخواه نوشت که ای داده بنجات
مردم مارا هلاک کرد هر چه نصیب شما بوده باشد همان خواهد شد بهر حال بتعجیل متوجه
دفع بیرامخان شوید این دولتخواه دانست که غرض چیست توکل بعون عنایت
الهی و تکبیر دولت پادشاهی کرده متوجه بیرامخان شد اکنون که مهم بیرامخان بدولت
آنحضرت ساخته جمعی از ملازمان و سلطانان که همراه او بودند نقل رسانیده
اقربای او را بتمام دستگیر کرده بدرگاه آورد عیاذا بالله اگر مهمات برعکس میشد
معلوم بود که کار بکجا می انجامید و حقیقت مهم بیرامخان خود نیز بعرض رسانیده
باشند و بعد از فتح بیرامخان هر یک از دولتخواهان که در ان معرکه بوده اند و
خدمت هر یک معلوم آنحضرت شده چندان بعنایت والتفات پادشاهی
سرافرازی یافته هنوز دولتخواهان که در جنگ بودند یک کس را رسیده نشد که
جان محمد سلطان بهسودی را که دو روز در قلعه جالندر بود سفارش نمود خطاب

خانی گرفته بغیر از همه ده چندار نزد و وجود سرافرازی یافته بود و بمزید عنایات
و علوفه سرافراز شدند چون بعد از همه نوبت باین دو دولتخواه ذو فرزند یوسف
محمد که در چنین معرکه کلانی شمشیر زده رسید مهربانی که کرده ماندان بود که روز
اول جنگ کردند که نام آنکه را در فرمان نویسند عالم پناها این دو دولتخواه
ازینکه چشم داشت ها در سلک داره غیبت نمیکنند خدا روا دارد که این دو دولتخواه
برود دولتخواهی آنحضرت جان برکف دست نهاده فرزند دوازده ساله
خود را همراه داشته در برابر پرامخان ده بیست هزار از اقربا و ملازمان و
سلطانان او در آمده شمشیر زنند و هیچ یک از امرای عظام از برگزیده خود
بکمک نیایند و مردم که همراه بودند آن نوع حرکات کنند که کار هر یک را
پرامخان عرض کرده باشد انچنین سلک باین پسر غلام کنند و جماعه قورچیان
پرامخان که بجا پلوری بملازمت حضرت گذاشته بودند بدولت آنحضرت
خطاب یافته و دو کس که در علوفه بیایند و یوسف محمد خان در برابر پرامخان
و سلطان او در آمده شمشیر رسانیدند و آنحضرت خطاب خانی عنایت کردند
فحائم علوفه او را یک کرور پروانه برادر وندو او راسم تن نمودند و بنده را
که بخطاب خان اعظمی سرافراز ساختند یک کرور جلدوی عنایت فرمودیم آن جمله
چهل یک نفر در بور دارند عالم پناها همه مردم این دو دولتخواه عبرت یابند و در آن کار
فرزندان امیدواری خدمت میکنند والحال بدولت آنحضرت هر یک بخطاب
خانی و سلطانی سرافراز شده اند چون علم و نقاره و طومان توغ پرامخان را
باین کمینه عنایت فرمودند بعد از فتح پرامخان جامه وافر و خلعت قتاحی که آنحضرت
حشمت را عنایت کرده مرتبه داده اند امیدوارست که منصب او نیز
تعلق باین کمینه داشته باشد نهضت موکب اقبال شهنشاهی از حدود پنجاب بدار
الخلافه آگره ظل اقبال بدهلی انداختن و از آنجا براه دریا بمستقر خلافت نزول
اجلال فرمودن چون حضرت شهنشاهی به نیروی بخت بلند از فروغ رای ممالک
آرای

یک پرده از روی کار خود برداشته انتظام مهمات ملکی و مالی پیش نهاد همت والای
خود ساختند کوته اندیشان تیره خاطر رادگان برهم زده اند هر یک سرشکسته
و سر افکنده بگوشه رفتند و بتایید آسمانی خاطر مقدس ازین مهم فارغ شد
بدولت و اقبال عنان موکب عالی بدار الخلافه آگره منعطف فرمودند که در مراسم
معدلت توجه افزوده عالم افسرده را طراوتی تازه بخشیده اید و قوانین چند قرار
داده شود که دستور العمل ناظمان حال آینده تواند شد و چون رایات اقبال بفرخ
نزول اجلال فرمود حکم اشرف نفاذ پیوست که اردوی معلی را از راه راست
بسمت دهلی روان سازند و موکب عالی بعزیمت شکار متوجه حصار فیروزه
شده و چون فیروزه مستقر رایات فیروزی مآثر گشت چابک روان عرصه
شکار بعرض رسانیدند که درین نواحی بیشهای یوز است که از اربابان هندی
چیته میگویند و طریق صید کردن آن جانور درنده بدیع ترین شکارست بنابران
ضمیر اقدس که نگارین سرای لعبتان صوری و معنوی است متوجه تماشاگری
این نشاط شد و حکم گیتی مطاع از بساط گاه باطن بترتیب این کار
بشرف اصدار یافت فرمان بران خدمت در اندک فرصتی آلات و ادوات
آن سرانجام داده گوی چند که از اربابان هندی اودی گویند بطرز خاص
کنند و چیته قلاده چیته آنجا شکار کرده موکب اقبال بجانب دهلی منصرف
ساختند اگر چه در سرکار والا پیش ازین چیته بسیار جمع آمده بود اما آنکه چیته را
بحضور اقدس صید فرمودند درین مرتبه بود در روز پانزدهم آذر ماه الهی موافق
شنبه چهارم ربیع الاول نهصد و شصت و هشت هلالی دار الملک دهلی
مستقر رایات دولت گشت دار و دوی بزرگ پیشتر بان ساحت دلگشا
نزول سعادت فرموده سرمایه آسایش جهانیان شده نو و ارشونا نحی که در بتولا
بظهور پیوست فرستادن جمعیست بسرکردگی ابو الفتح برادرزاده
منعم خان بصوب کابل و شرح این سخن اجمال آنست که در آن هنگام که بتقاضای

۱۴۳ فرمان شهنشاهی منعم خان متوجه پایه سریر اعلی شد کابل را بغنی خان پسر خود
سپرده او را بجای خود نصب کرده و در تقویت و تمشیت مهمات او حیدر محمد
اخته بیگی را آنجا گذاشت که مساعد و معاون او بوده مهمات آنجا و انتظام
دهد و از کوته حوصلگی طرفین و طفل مشربی جانبین سازگاری بدین نیاید در خلال
که موکب عالی بدهلی نزول اجلال فرموده عرضه داشت غنی خان بدرگاه
گیتی پناه آمده نارضایی حیدر محمد اخته بظهور پیوست بنابران باستصواب
منعم خان حیدر محمد را منشور طلب صادر شد و بجهت کومک غنی خان و
اعانت او شکون پسر خود را اقراجه و درویش محمد و خواجگی و خواجه دوست
محمد حسین برادر محمد قاسم خان و جمعی کثیر اسپرگذکی ابوالفتح برادرزاده
منعم خان بکابل روان ساخته شد و فرستاده رفتند روزی چند در معاونت و موافقت
کامیاب امن و امان شدند القصه حضرت شهنشاهی چند روزی در خطه دلگشای
دهلی اقامت فرموده روز آذر نهم دی ماه الهی موافق روز جمعه دویم ربیع
الثانی تصمیم عزیمت دار الخلافه آگره نموده و از راه دریای جون بر کشتی سوار
دولت شده توجه فرمودند اعیان سلطنت و ارکان دولت بمقدار گنجایش
کشتیها و زورقها سامان آرایش داده متوجه گشتند وارد دی بزرگ از راه خشکی
متوجه آن سمت گشت و روز فروردین نوزدهم دی ماه الهی موافق دو شنبه
دوازدهم ربیع الثانی دار الخلافه آگره مستقر رایات جلال و ریاض آمال
ارباب اخلاص نضارت یافت و جراحت یافتگان روزگار را مرهم ساخته
پدید آمد روز بازار عدالت گرم شد زا نشانرا بخت در کنار گرفت شگفته ترا
وقت خوش شد نهال دولت ببالیدن آمد غنچه اقبال شگفتن آغاز کرد در آن
عالم آرای شهنشاهی در ترتیب ملک صوری و معنوی در نقاب متوجهی توجه
فرمودن گرفت و در قلعه که بهترین منازل آن شهر سبب اقامت و اندیشه
و بنا زکی طرح منازل دلکش صورت بست عمارات عالی اساس یافت و

خانهای برای امیران بمنعم خان خانان عنایت شد و هر یک از مقربان بارگاه سلطنت ۱۴۴
و منظوران عتبه خلافت و سایر ملازمان درگاه بر کنار آب جون دو طرفه
عمارات خاطرکشا اساس نهاده زینت آرای شهر شدند و در حال منعم خان
جشنی پادشاهانه ترتیب التماس قدوم برکات ورود آنحضرت نمود ملتمس منعم خان
درجه قبول یافته وثاق او از پرتو مقدم حضرت شهنشاهی پایه آسمانی یافت خان
خانان در مقام خدمت نقد جان بر کف آکنده شرایف و نفایس
پیشکش از روی اخلاص بنظر اقدس در آورده مجلس آرای شده و از سوانح
عبرت افزای که درین ایام سمت ظهور یافته سعادت منشان بخت او را
سرتنه دیده وری گشته اند آن میرزا سلیمان و الیجاد درون او بدرگاه
جهان پناه دست از آنجا که منت حق شناس شهنشاهی میثاق ذرهء اقبال
پیوسته هر که دم منازعت و مخالفت زند با آنکه آنحضرت بمدارا گذرانیده
نظاهر در دیگران نشوند کار فرمایان ابداع سزای او را در کنارش نهاده
او را محتاج این درگاه سازند پیشه سرشوری سر داشتن و علم تکبر برافراختن آنست
که او را سزای لایق داده در مذلت اما و احتیاج آورده تا از خواب غفلت
بیدار شده تکاپوی خدمت نماید مصداق این حال مقال میرزا سلیمانست چون
در مبادی سلطنت آن طور حرکتی نالایم بظهور آورد که پیشتر گذارش یافت
ایزد جهان آرای سزای او را در کنارش نهاد و چنین شکستی عظیم پیش او آورد
دار رو شد این درگاه ساخت و عرضه داشتی مصحوب یکی از معتمدان خود
که بمزید کاردانی امتیاز داشت فرستاده درین ایام ایلچی مذکور بدار الخلافه
آگره رسیده منتظر کورنش بود بعد از نزول اجلال در منزل منعم خان بالتماس او بار
یافته بشرف زمین بوس بلند شد عرضه داشت میرزا سلیمان با پیشکشهای
لایق بنظر اقدس در آورد و خلاصه مضمون عرضه داشت شرح خجالت و
ندامت از تقصیرات سابق در گذشتن میرزا ابراهیم و التماس امداد

واعانت در انتقام اعادی بود و کیفیت این ماجری برسبیل اجمال آنست که
میرزا سلیمان و میرزا ابراهیم در عنفوان دولت ابد قرین می‌اعلی رفته و تخم
ادبار خود کاشتند اگرچه ایشان را در محاربات از بندگان خدمت غلبه روی داد که
باعث مزید غرور ایشان شد از انجمله به سبب افتادن پسر عباس سلطان
که پیوسته از حصار محمد زمان خان بترخان حاکم آنجا که ابن عم او بود آمده تاخت
نمودی تا آنکه پیش ازین سانحه واداده آمد لشکر بر سر حصار برده قلعه
بیرونی را منصرف شدند و ترخان در ارک متحصن شده روزگاری
بتعجیل میگذرانید که از اطراف و جوانب طلب داشته بود و میرزایان
آمدن کمک را قریب دانسته از حصار مراجعت نموده ببدخشان آمدند
و درین سال پنجم الهی موافق نهصد و شصت و هفت قمری میرزایان لشکری
از نوکر و ایماقات فراهم آورده متوجه بلخ شدند کارآگهان دوربین
باین لشکر راضی نبودند که بر سر بلخ از حساب بیرونست چه از لشکر
بلخ و چه از لشکر بدخشان زیاده و سرداران ایشان پیش از سرداران
ما کارشناس لشکر اندک با لشکر بسیار در صورتی تجویز کرده اند
که سردار در لشکر کم بسیار باشد و هرگاه در بدخشان آن دو کس بیش
نیست یکی میرزا سلیمان و یکی میرزا ابراهیم و در لشکر غنیم پیر محمد خان چندین
سلاطین نژادان دیگر مناسب نیست که یورش این لشکر شود هر چند
حساب دانان سخندان موجه گفتند به هوش باده پندار بودند
بگوش هوش در نرفت بلکه مزید رعونت گشته در رفتن اهتمام بیشتر کردند
و حقیقت معامله آنست که کاربرداران ابداع میخواهند که سزای
اعمال ناشایسته اینها که نسبت بحضرت شهنشاهی بظهور آورده بودند
بدهند تا آنکه بدست غفلت گشته بدست خود خود را در کوره هلاکت
انداختند و چون خبر عزیمت میرزایان بجهت به پیر محمد خان رسید هم

درساعت یک کس بطلب کمک خود روان کرد و هم ایلچی معامله‌دان پیش
میرزایان فرستاده دم مصالحت زد و گفته فرستاد که خلم و ایبک را
پیر محمد خان بمیرزایان گذارد و میرزایان میرزا ایبک برلاس را که
که از معتبران قدیم بود برسالت فرستادند که اگر خلم و ایبک پیر محمد
خان بدهد اساس صلح را اصل نهد قطع خصومت نموده آید و خود
چون از ولایات بدخشان برآمده قرار دادند که بر سر بلخ رفتن
بدو وجه مناسب نیست یکی آنکه ایلچی فرستاده هم دیگر آنکه اویماق
بلخ را که بالا رویه او بجانب خراسانست رفته بجنود همراه سازیم
و بدست خود در آریم از زمان کار بلخ بآسانی صورت خواهد گرفت
و اگر چنین نشود پیر محمد خان قلعه را مضبوط ساخته لشکرها از اطراف
فراهم خواهد آورد و آخر این مهم و آنکه گروه گرفته بلخ را بسر گذاشته و
بسهولتی چنین نظام خراسان رو به راه رفته اویماق صحرانشین انجا و
را بدست آورند و درین اثنا خبر رسید که میرزا ایبک کشته شد و پیر محمد
خان لشکر فراهم آورده آماده نبرد داشت و شرح این قضیه آنست که
میرزایان خراسان رویه قریب بجون رزدک کنعان چاریک
موسوم است از چشمه کاران گذشته و پیش رفته بودند و هنوز عزیمت
مشترک داشتند که خبر رسید که میرزا ایبک از منزل پیر محمد خان بهمسازی
کونه کرده برآمده بود که باشارت پیر محمد خان خسرو شمشیر کشیده گردن
او میزنند که چه ربوبی داریم که ولایت خود میداده باشیم و همگی معضود
پیر محمد خان از حرکت مصالحت روزگذرانیدن و جمعیت خود فراهم آوردن
و اکنون که کمک رسید چنین بی‌راهه رفته سر راه میرزایان گرفتند
چون میرزایان این خبر می‌شنوند کنگاش در میان می‌آید مردم کار
دیده میگویند که مناسب آنست که از بیشه بالغار بر باطمیر روز دار

فرود ایم او زنک عقب می ماند اگر جنگ شود هم خوبست و روبرو رفتن
مناسب نمی نماید میرزایان قبول این رای نکرده روبرو آمده اند او زنک
با ستعداد تمام کنار چشمه کازران که ماربیج افتاده است فرود
آمده پیش خود دلاخند قهار بیده و دیوارها کرده به تفنگچی و تیر اندازی
مستحکم کرده آماده جنگ میشود و میرزایان بسرعت فوج راست کرده
غافل ازین استحکام میرزا سلیمان از پایان رود این آب و میرزا ابراهیم
از بالا رود نزدیک بسر چشمه میرسند میرزا سلیمان بغنیم رسیده کارها
نمیسازد و چون جا بجا کار نمیدانند بر میگردد و در ملاحظه میکنند که پیش ولایت
خراسان دانخند و در فتن باین نمط جز گرفتاری چه نتیجه دهد باز برگشته بتمام
تمام از جو یا پیش آمده از ارقه غنیم گذاشته بجانب دشت جمل که بدخشان
رو به لشکر روانه میشود و مردم بسیار ضایع میشوند و میرزا ابراهیم
نزدیک بچشمه رسیده می تازد اما کاری نمی تواند ساخت عنان گرفته می ایستد
و تیر و تفنگ بسیاری از مردم او هم ضایع میشود و محمد قلیخان شغالی
میرسد که چون وقت ایستادن نیست بدر نمیارامده رفت میرزا از مردم خود
می پرسید که اکنون مصلحت چیست جمعی از آنها در آن میگویند که برآمدن بیک
دشوار است مناسب است که همین جا جنگ کنیم تا هر چه پیش آید محمد قلی درشتی
میکند و میگوید که مغز سپاهیان است که هرگاه سپاه از غنیم تفنگ کاری جدا
شود دیگر دست آمدن او دشوار است برای چه بی تقریب میرزا را در
هلاکت می اندازید بعد از گفت وگوی بسیار میرزا از آنجا برآمده مراجعت مینماید
و در ولایت غنیم می افتند مردم را از خود جدا نمیسازد و سر و پس برگشته با
معدودی راه پیش میگیرد که شاید به هر طریق تواند بدر رفت چون قدری را
راه میروند اسپان از راه می مانند پیاده شده در روز دیگر قطع مسافت
نمی نماید و بار یا بوی همراه سانیده بموضعی میرسند که فکر خورد و نمی کنند درین

ازان بعد [illegible] میرزا [illegible]
و با تفاق تمام [illegible] چند روز
پیش [illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] نمایست
[illegible]
[illegible] محمد خان [illegible]
[illegible] اسمعیل [illegible]
[illegible] میرزا سلیمان [illegible]
تاریخ [illegible]
[illegible] میرزا ابراهیم [illegible]
[illegible]

واز غرایب

واز غرایب آنکه پیش ازین سفر میرزا ابراهیم بواسطه خوابی که دیده بود پیوسته ترک
زندگی بوده در امید و بیم می بود و صورت این واقعه آنست که میرزا ابراهیم
میگفت که شبی در ملازمت حضرت جهانبانی جنت آشیانی رسیدم و آن حضرت مرا
بمطالعه کردم در حیرت شده مستغرق آن فرایز دبی شدم کای از زندی آن صورت نظر
میرسید یعنی در عالم مثال که تابع عالم خیال است دیدم خود را بان صورت یافته شگفتگی
میکنم چون دست بر روی محاسن خود می بردم همه را پوشیده می یافتم که از سر بخت
تا آنکه در اندک فرصتی همه محاسن دار در درده بخت ازین غم بیدار شدم و مانده آن از خطی
نمیرود تا که زندگی بمن خواهد رسید و میرزا سلیمان چون ازین خبر نمیکند در جوش بیابان
محمود [illegible] بدخشان شهر مبارزه احتشام [illegible] ارجاعات بابعد و دافتاده تردد های نمایان
میکند و داد شجاعت داده شمشیر ها میزد چنانکه [illegible] مردم [illegible] میرزا راه گرفته اند
خود را ساخته بجانب خود راجسته و چون بدخشان رسید خبر مصیبت میرزا شنیده
بر روی روزگار او گشته علی الخصوص حرم بیگم که دختر سلطان ویس قبچاق و مادر میرزا
بود در ماتم در ازافتاده جامه های کبود پوشیده و تا بود آن لباس گذرانیده و یکی از فضلا
این رباعی گفته بود ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتی از سایه خورشید درخشان دردم
چو خاتم سلیمان بودی افسوس که از دست سلیمان رفتی ای هر که قدر صاحب [illegible]
نشناسد [illegible] از باده ناگوار دنیی چنین مست شود او را چنین [illegible] که
[illegible] آورده اند گوش من وارکه در مواضع وقایع ادبار میرزا سلیمان را خواهیم نگاشت تا مایه
عبرت ارباب هوش شود خلاصه سخن آنکه در آن روز که منعمی خان خانان بزم نشاط آراسته بود
[illegible] از نظر گذرانیده و چون الحاح و زاری بعذر تقصیرات گذشته میرزا معلوم شد خاطر
مقدس [illegible] دریای کرم مغفرت پذیرفته امید ها را بعطوفت پرسیده در رواید
کار میرزا را [illegible] فرمودند [illegible] بلند ظهور آمده تمام آن روز بهجت افروز بنشاط
و عشرت گذشت و درین سال خجسته صیت [illegible] زمان استشنیده و جمعی کثیر
از مستعدان ترک اوطان نموده روی توجه با ستلام عتبه اقبال نهاده و بمقاصد خود کامروا گشتند

ثنای حضرت شهنشاهی را حرز دین و دنیای خود ساخته از انجمله قدوم برکت لزوم معارف آثار
حقایق نصاب خواجه عبد الشهید است و پسر خواجه عبد الله که بخواجکان خواجه اشتهار دارد و ایشان
پسر خواجه ناصر الدین عبید الله اند که بخواجه احرار مشهور اند خواجه عبد الشهید بآراستگی ظاهر آراسته
باطن و امین کرامت حق شناس بود و شرف وصول مجلس اشرف اعلی که اکسیر سعادات صوری
و معنوی است دریافتند و حضرت شهنشاهی که باطن اقدس آنحضرت درین امور گنجخانه الهی
باحترام پیش آمده تعظیمات فرمودند و افادت مآب مولانا سعید ترکستانی سردفتر
موالی ماوراء النهر که عمری در صحبت مولانا احمد جند استفاده نموده از اکابر علمای آن دیار بود
نیز بادراک صحبت علیای حضرت شاهنشاهی مشرف شد مولانا از علم باطن نیز بهره مند بود اگرچه در دقایق
حکمت الهی و اسرار طبیعی و ریاضی چندانی خوض ننموده بود اما علومی که در ماوراء النهر متعارف
است بعالی رسیده علم را وسیله شور و شغب نگردانیده بود درین ایام خجسته که زمام حل
و عقد امور ملکی و عنان قبض و بسط مهام سلطنت پرتو التفات حضرت شهنشاهی انتظام
یافته در قبضه اقتدار و شوکت آنحضرت باستقلال درآمده بود و اقسام ملتمسات انام و مهمات
دیار آمده هم کامروای صوری و معنوی گشته شد و بمیامن توجهات ظل الهی کار و بار سلطنت علیا
گرفت و کارپردازان را بازار رایج گشت و بنای اساس بلند نهاده و بهار دنیا را آب
تر شد ارباب ملل را اعتضاد بهم رسید و اصحاب نحل اکسار درخواست خلق بر ستار ازخم
پناه درست افتاد خدا پرستان از صبح سعادت و سعید عالم معنی ظهور یافت و ملک صورت رونق
گرفت و از سوانح قصه ازدواج میرزا شرف الدین حسین است شاهنشاه خجسته نیت که از
نقوش ظاهر اسرار باطن می دریابند پیوسته گروهی کمربند خدمت و ارادت و عقیده بنظر اقدس
می دریابند و بزرگی است ظاهری ضمیمه علو رتبت معنوی میشود بمضمون مراحم خسروانی ایشان را کشیده
پایه اعتبار بلند میسازد و بدوام حضور مشرف گردانیده مطالعه مستبصر از احوال میفرمایند
چه نیت حق شناس شهنشاهی است که مبادا امروزی لباس درویشان پوشیده در صف ظاهر جاهلان
درآمده و تشبیه باهی و ارکان سلطنت قصور و فتور رو بهمان طور که رسم کاردانان باستانی
کار هر کس خواهند بر دگاه از دل کردند باده عقل باد کام هر شاه و بر یخته و مست داشته اند یا آن تنگ حوصله

از مستی هر چه از مکنونات خاطر خود دارد بیرون اندازد که گفته اند مصرع
مردان بباده تجربه کردند مرد را و چون اندیشه حقانی باشد چنین باده دادن
بفتوی دانشوران دوربین محض ثواب و چنین عقل مزدور را از پای انداختن
عیار او گرفتن لازم دین جهان آرایی است همان طور دیدن و آیین آنحضرت شاهنشاه
جهان است که چون بخواهند مدارج احوال و اخلاق کسی بدانند باده دنیای مردافگن
سرشار داده او را دیوانه دنیای ستمکاره میسازند و بدیده بصیرت مطالعه
صحایف احوال او می نمایند کوته نظران که نظرشان بر مقصود نیفتاده و در کوی آباد
غفلت سرگردان شده اند زبان طعن دراز میسازند که بی تجربه چندین اعتبار
دادن برای چیست و آنها که شناسای مراتب تکمیل اند بمعنی مراتب احوال
دانسته شاکر این عیار گرفتن اند از انجمله میرزا شرف الدین حسین را که بشرف صوری
از اشراف کبار بود آنحضرت بنظر ترقی بخش دیده بلند مرتبه ساخته بودند
با اعتضاد سلطنت کرده و از آنجا که فرط تقرب و اعتبار میرزا شاهد عالمیان بود
بعضی از اولیای دولت قاهره که نظرشان جز بر علوم مراتب ظاهر نیفتد
از درون بیرون صلاح دانسته عفت قباب دولت پرده نشین عصمت
ثمره قدسیه سلطنت بخشی بانو بیگم را که همشیره قدسیه غیرت شاهنشاهی بود
با این بزرگان در حباله ازدواج میرزا درآوردند و بدین نسبت علیا پایه اعتبار
میرزا را زیاده از اندازه افزودند و در آن نزدیکی او را رخصت سرکار
ناگور واجمیر دادند که بجاگیر او نامزد شده بود و فرمودند از وقایعی که درین سال
سمت ظهور یافت فرستادن میرزا قراباها در خانت که برادر میرزا حیدر
گورکان بود به تسخیر کشمیر جنت در آیین معدلت گستری و قانون کشورگشایی
امریست لازم که هر کارخانی مملکتی و حاکم ناحیتی بعیش و عشرت خود مشغول گردد
و بکامروای نفس و هوا وقت گرامی مصروف سازد و در رعیت پروری
و غمخواری ستم رسیدگان و برانداختن جور پیشگان نپردازد و خدیو زمانه که

ایزد توانا قدرت تصرف داده کارفرمای جهان و جهانبانان گردانیده است
لازم است که بجهت سپاسگزاری از دی در استیصال متسلط متغلب کوشیده
ساکنان آن مرز و بوم را امداد منشیان خرد پرور رسانیده و از او دیباچه عبادات
گزینده تصور نماید بنابرین مقدمهٔ حق اساس درین سال فرخنده چون شور و شر
کشمیریان شور انگیز آشوب پیشه و بیدادی غازیخان حاکم کشمیر بمسامع
اقبال رسید حکم معلی شرف نفاذ یافت که بسرکردگی میرزا قرابهادر
خویش میرزا حیدر که عارف احمد دوست لشکری آراسته متوجه تسخیر کشمیر
گردد و جمعی کثیر بکومک او نامزد شدند درین ایام غازیخان پسر کاجی چک
فرمان روای کشمیر بود که بعد از پدر بریاست کشمیر بار رسید هوا و هوس با
از جهت انتظام دنیا زن حامله او را بعقد خود در آورد و بعد از دو سه ماه از
انعقاد غازیخان متولد شد القصه قرابهادر چون کاردان و کارطلب بود
پس از مکث طویل متوجه این خدمت شد در شدت گرما راجوری رسیده
نصرت خان و فتح چک برادرزاده دولت چک و لوهر و انگری بخی
ربا برادر عیدی رینا و یوسف چک پسر یکی چک و خواجه حاجی آمده ملحق
شدند و چون حال این لشکر را منتظم دیدند نصرت خان و فتح چک
و لوهر و انگری بصوب کشمیر گریختند و سه ماه بجهت کومک در موضع لالی
کهو کهر نزدیک بهمبر توقف افتاد و چون سران این لشکر کهنه عمل بودند
دیرتر رسیدند در آمدن کشمیر ازین قسم نیست که باین آهستگی و گرانپایی
میسر شود چه مسالک این ملک از آن قبل است اگرچه دو سه روز پیشتر از در آمدن
بیگانه والی آنجا واقف شده تنگیهای راه بگیرد اگرچه لشکری از هزاران
رستم آراسته باشد گرفتن آن مشکل بلکه محال خواهد بود و غازیخان که آمدن
لشکر شنید و چند ماه برین گذشت آنچنان طرق و مضایق را استحکام
دادند که هر مدبری را آن متصور نباشد و پیادهای خود را از گریوهای مستحکم

شتر و شتا و میرزا قرابهادر در نزدیک راجوری بعد از مقابله و محاربه چند
روزه شکست یافته برگشت تنها استیلا و استحکام کشمیریان این کار نکرد
موسم تب لرزه و آغاز باران و نارسیدن کومک عمده اسباب این شکست
شد و درین روز جنگ غریب در پیوست از یکطرف بند و قچیان و از دیگر
طرف تیراندازان دست بردی نمودند و مردم پادشاهی اگرچه کم بودند اما
بجنود تایید آسمانی پیش گردیده مردانگی دادند و کومک بهادر نام رستم دلی
ازین جانب زد و های نمایان که کارنامهٔ دلاوری از آن نمود بتقدیم رسانید
آخر چون امری مقدر نبود و کارفرمایان کارگاه اقبال فتح این ملک را کشادن وقت
زمان دیگر داشته بودند که شهنشاه جهان پرور پرده از جمال عالم آرای
خود بر داشته انتظام مهمات را بی شرکت ارباب تعنت و غلو نماید درین
هنگام اسباب فتح و فیروزی چنانکه باید فراهم بیاید قرابهادر لوازم اهتمام
بجای آورده از روی اضطرار از ناحیه دایره نزدیک راجوری در آمده و کومک
بهادر را تیری رسید او را زخمی گرفته پیش غازیخان بردند چون رستمی او را
مشاهده کشمیریان شده بود غازیخان او را استمالت کرده دانیده بارباب
علاج سپرده علاج سودمند نیامده بعلاج آه فی نفسی پیش گرفت و روز دیگر
قرابهادر از آنجا برآمده بنوشهره رسید درین ایام دولت افزای حضرت شاهنشاهی
بمقتضای صلاح دار الخلافه آگره در لباس بی توجهی از شغل سلطنت مشغول
سپاس جلایل نعم الهی بودند که روز بروز مآثر اقبال و مبانی دولت بظهور می آمد
هر طرف گشایش ملک می شد و نوید فتوحات می رسید و از اطراف و جوانب
ارباب اخلاص فوج فوج بهم می رسیدند دولت در افزایش و بخت در ارادت
و عقل در دوربینی و مردم در عقیده گزینی استماع امثال این امور که قرا
بهادر را چنین روی نماید در ان بزم مقدس پایه داشته باشد در ان حریم
معلی چه غبار گزند انگیز نداز همه انسب که خبر در گذشتن پیر الحان بمسامع

اقبال رسید چون ذات مقدس منبع فتوت و مروت است و چون از سر گذشتها که از کسی
از بسیار گذارش یافت از ظهور این سانحه عبرت بخش تاسف فرمودند و میدانیم
که این واقعه پاداش اعمال گذشته اوست با هنوز باطن او غبار آلود و اندیشهای
تباه بود و با دعای او باجابت پیوست یا آنکه نیک هم در رعایت از وی
از بار گران خجالت خلاص ساخت و آنچه بیرامخان در اصل نیک ذات و حمیده
صفات بود بواسطه مصاحبی که بدترین آفت آدمی زاد است اول احسانات او
بنظرش افتاد و از قروتی خوش آمد مستی افزود و چه هر که نظر برنیکیها و سرمایهای
خود دارد در پیشگاه خاطر او بار از خوش آمدگویان گرم گردد و هر خوش آمدی
که باو رسد از اسباب واقع اندیشیده خود پرست خودآرای شود و لهذا
بیرامخان را چون این روز پیش چنین معنوی خدیو زمان که در پرده صغر سن و عدم
اشتغال بمهمات ملکی بود پوشیده ماند و از جست و جوی عیب دیگران مطالعه
عیوب نفسانی خود نپرداخت و از خوش آمدگویان خانه او آنقدر خراب
نشد که از راست کرداران معامله نافهم که در دستان کوته عقل او بودند باید
بعد از درازی سخن چون در اصل از گروه سعادتمندان بخت بیدار بود
بقلاوزی دولتمندی کارش از بغی و طغیان بسری نشد و در همین زندگانی
او را پشیمانی حاصل گشت و بسعادت ملازمت بدولت بخشش و بخشایش
استسعاد یافت و پادشاه جهان از وی درگذشت و با عرض
و ناموس و اهل و عیال و اسباب و اموال متوجه زیارت اماکن شریفه شد و
چون بشهر پتن که نخستین شهر گجرات است و پیش ازین بنهروالا موسوم بود
رسید چند روز در آن ساحت دلکشا بجهت آسایش محمل اقامت گشاده
در آن ایام حکومت شهر بموسی خان فولادخان بطریق استقلال تعلق
داشت از طوایف افغان بر سر او فراهم آمده شورافزای آن دیار بودند
از آن جمله مبارکخان لوحانی که پدر او در جنگ ماچواره بسر کردگی بیرامخان

بقتل رسیده بود و آن دیوانه افغان از آن وقت انتقامی بخاطر رسیده و قصد
بیرامخان کرد و تبر زن کشمیری سلیم خان پسر شیر خان با دختری که از او بود درین
قافله همراه بیرامخان عزیمت سفر حجاز داشت و قرار یافته بود که بیرامخان
آن دختر را به پسر خود بگیرد و ازین رهگذر نیز افغانان سر شورش داشتند بیرامخان
درین ایام که در پتن بار اقامت گشوده بود همراه پسر بسیاحت و تماشای آن
شهر میرفت روزی بسیر کولابی بزرگ که سیرگاه دلکش آن شهرست
و نشیمنی در میان دارد که بکشتی آنجا میروند رفته بود در هنگامی که از کشتی برآمده
سوار میشد آن جاهل ناحق اساس با سی چهل افغان بد دولت بقصد بیرامخان
بر کنار کولاب آمد و چنان نمود که بدیدن آمده بیرامخان آن جماعه را که
طلبید چون آن بی سعادت پیش رفت بی محابا خنجر از میان برآورده چنان
بر پشت بیرامخان زد که از سینه اش برآمد و بعد ولی دیگر شمشیری بر سر انداخته
کار او تمام ساخت در آن حالت کلمه الله اکبر بر زبان آن عاقبت بخیر رسیده
ازین عالم درگذشت و بسعادت شهادت که همیشه در آرزوی آن می بود
و بدعای سحری میخواست و از اهل الله استدعا مینمود فایز شد روزی در
عین ایام حکومت او یکی از سادات ساده لوح در مجلس او درخواسته
گفته بود که بنیت شهادت نواب فاتحه بخوانیم بیرامخان تبسم کرده گفت
میر این چه اضطرابست و چه غمخواریست ما شهادت میخواهیم اما نه باین
زودی القصه همراهان از وقوع این واقعه ناپسندیده متحیر و مشوش شده
هر کدام بجایی شتافت و بیرامخان در خاک و خون افتاده بود تا آنکه جمعی از
فقرا و مساکین قالب خونین او را برداشته حوالی بقعه شیخ حسام که از مشایخ
وقت خود بود بخاک سپردند و در روز باد بیست و دوم بهمن ماه الهی موافق
روز جمعه چهاردهم جمادی الاول نهصد و شصت و هشت این قضیه روی داد
و قاسم ارسلان در تاریخ این واقعه گفت   بیرام بطواف کعبه چون بست احرام

در راه شد از شهادتش کار تمام در واقعه هاتفی پی تاریخش گفتا که شهید شد
محمد بیرام و بعد [illegible] حسین قلیخان خان جهان بمشهد مقدس مدفون گشت
و دران حادثه غریب اوباشان بتن ولی اعتدالان فتن دست تاراج باردوی
بیرامخان دراز کرده در تطاول چیزی فرو نگذاشتند و از هول این حادثه آشوب
عظیم درهم و مرام آن مرحوم روی داد محمد امین دیوانه و بابای زنبور و خواجه ملک
عبدالرحیم را که خلف صدق بیرامخانست در آن هنگام چهار ساله بود و با [illegible]
و بعضی خدمتکاران از آن حادثه جانکاه برکنار برده باحمداباد روان شدند
جماعهٔ افغانان بیدولت از دنبال شتافتند و مصیبت زدگان تمام از راه
جنگ کنان باحمداباد رسیدند مدت چهار ماه در احمداباد توقف نمودند
محمد امین دیوانه و بعضی خدمتکاران بموجب صلاح وقت عبدالرحیم را گرفته
بدرگاه خلایق پناه روان شدند پیش از ان که باستانبوس برسند خبر حادثه
بیرامخان بعرض اقدس حضرت شاهنشاهی رسیده فرمان التفات بطلب
عبدالرحیم از ممکن اعزاز عز ورود یافته بود در هنگام میوای ماتمزدگی در
بیکسی درحد و جالور فرمان رحمت و غمگساری نموده گشته امیدوار از اجاره
گرامد و حاصل منشور عاطفت انکه از روی امیدواری بدرگاه معلی باید
که بتربیت شاهنشهی شرف اختصاص یافت و چندی از حقیقت کیشان چون
بابا زنبور و یادگار حسین ان نوباوهٔ اخلاص را در اواسط سال ششم الهی موافق
اوایل نهصد و شصت و نه در دار الخلافه اگره بنظر کیمیا اثر آنحضرت آورده
بزمین بوس والا سربلند ساختند و حضرت شاهنشهی ان طفل روشن پیشانی را
که آثار نجابت و حقیقت از سطور ناصیهٔ او پیدا بود با هجوم بدگویان بد
اندیشان بمحض عاطفت ذاتی در سایهٔ تربیت خود پرورش گرفتند و باندک
فرصتی بخطاب میرزاخانی اختصاص بخشیده روز بروز آداب ادب
ورزی و بزرگ منشی از نشست و خواست او بظهور آمدن گرفت و تربیت
درین ایام

بمدارج عالی رسیده و بپایهٔ اتابیی خان خانانی اعلا یافت چنانچه در محل خود
گذارش یابد و در اواخر سال دولت آغاز عشرت انجام عصمت قباب
ماهم انکه کمال رابطهٔ صوری و معنوی بحضرت شاهنشاهی داشت درین ایام برکات
توجه عالی زمام حل و عقد جمیع مهمات ملکی و [illegible]ش و بینش او مفوض
بود عظمت کدخدای پسر کلان خود باقی محمد خان نمود و چون یک دختر باقی
خان بغلانی را با ادهم خان نسبت کرده بود دلخواست که دختر دیگر را به پسر
کلان منسوب گرداند و بزمی دلکش بجهت قدوم اشرف اقدس ترتیب
دهد برین داعیه از درگاه معلی رخصت حاصل کرده بانتظام این جشن مسرت
آرای پرداخت و چنانچه این بزرگ همتان والا فطرت باشد سامان این طوی
داده و هنرمندان چابک دست آستین خدمت بالا گرفته در ترتیب منازل
و تزیین مجالس چابکدستی و هنرهای بجای آوردند و بموجب التماس این دولتمند
پسندیده خدمت حضرت شاهنشاهی از فرط سرور و انبساط بنور حضور
خود آن نگارستان عشرت را ضیا و بها بخشیدند لوازم و مراسم این
جشن دل افروز هر روز بطرزی خاص مرتب میشد و مواد بهجت و
خرمی بخاص و عام مهیا میگشت و از سوانح غم افزا انست که درین ایام
چند از جدری طاری بدن مقدس حضرت شاهنشاهی شد و مخلصان
حقیقی و معامله دانان مجازی آبله خاطر گشتند بر بالغ نظران دوربین
پوشیده نماند که حکیم قدیر گزند رستی و بیماری مآثر مشیت اوست و اندوه و
شادی مظاهر عدل و سوبت او بمقتضای مصالح و حکم بندهٔ را که خواهد بپایه
والای بزرگی رساند و بگلشن سرای سرور جاودانی کامرانی صورت
و معنی گرداند بیشتر از ان بجهت مزید آگاهی و بجهت دفع چشم بد او را
امری منافر طبیعت سازد و تا بیاد آتش ان نقاهت بر مدارج آمال و مرده
بمسرت ابدی فایز گردد و بنابرین مقدمه خردپسند درین ایام بدن

اعتدال برگشت حضرت شاهنشهی قدری گرم شد و مزاج مقدس از مرکز اعتدال
میل نمود و اهل اخلاص را چه گوییم که چون دلها خون شد و جگرها گداخت سودا
گر طبیعتان معامله فهم را خاطر پریشان و باطن آزرده گشت و بعد از چند
روز آبله چند که سبب گزند درآمد بر سطح جلد برآمد و از دقیقه عالی جراحت
آن بزرگ ساخته خود چنانچه باید فرمود و در اندک فرصتی آن جوشش
فرو نشست و آن نقاط گزند محو شد و صحت کامل روی داد و عالم بیمار
تندرستی یافت خاطر افسرده نیک‌اندیشان جهان از طراوت پدید آمد بجهت
سپاس‌گزاری عطایای الهی لوازم بخشش و بخشایش بتقدیم رسید
احتیاج از ملک درویشان برخاست آرزو دلهای نیازمند آن فرو
اولیای دولت ابد پیوند بقدر حالت و عقیدت نثارها نثار کرده نشاط
بخش عالمیان شدند **فتح ولایت مالوه بشمشیر همت عساکر اقبال**
هر طبقه از افراد بنی آدم نوعی را عبادتی لازم و طاعتی را جبلت و عبادتی
که بر ذمت گرامی خانوادهٔ سلطنت لازم است و شکری که فرمان روایان
دادگر آن مامور بدانست که پیوسته در اندیشهٔ آسودگی رعایا بوده همگی
همت خسروانی را صرف ترفیه حال زیردستان و شکسته‌بالان سازند
و بارگران سایهٔ ستمکاران و فتنه‌سازان از سر این سوختگان بردارند
اولا تعیین برات لایقه تعیین منهیات درست‌گفتار نیک‌اندیش
نمودن و اگر چنین گروه در بهم رسند انفراد و مختلف رای تعارف
یکدیگر به بیرونی خرد و دوربین مقرر داشتن و بانظر تحقیق احوال
خرد و بزرگ جهانیان داشتن و دنیا بنظر تفرس را که فروغ الهی دارد
بکار بردن و دیگر لطف و قهر ملاحظه درست فرمودن و تا تنها به بیرونی
که خود و الای شان فرماید به بیرونی نظر دوربین و حوصله فراخ بعمل
آوردن و ارباب استعداد را که از مشرب عذب اخلاص بهره‌مند

باشد قوت و قدرت دادن و پایهٔ اعتبارشان افزودن و پاسبانی اعتبار
خود کردن و در هنگام بزرگی بچشم خردی ندیدن و نیکوکاره بی اخلاق در خور
حالت هر کدام پیش آمدن ارباب فتنه و فساد را که سر آشوب برداشته
بمقتضای هوا و هوس خود در فساد اصلاح آنند بعد از نصیحت تادیب
وقت فرمودن و فرمان دمان و الا چنانچه این سپهر عالی اساس در معموری
الکای خود متصرف دارند همان طور در ولایت دیگر همت معدلت زده
کارند و بنای تسخیر ملک جهانگشایی را برین بساط اکابر اساس نهند
تا روز بروز از تاریخ این ملکات والاقدر در عمر و دولت و نشاط و فراخی
مملکت افزونی بهم رساند و چون این صفات جهان‌آرای در ذات مقدس
حضرت شاهنشهی فطری است نه کسبی درین ایام سعادت انوار که صحت مزاج
روی داد و در ابتهاج عالمیان کشود قدرتی روی توجه بانتظام کارگاه
سلطنت آوردند بداد و دیده عالم تیره را روشنی بخشیدن گرفتند و چون
حقیقت ستم رسیدگان ممالک مالوه و بیداد گوهر بهادر بهادر که
حقیقت احوال او مجملی پیشتر گذارش یافت بعرض رسید معدلت شاهنشهی
مقتضی آن شد که لشکری آراسته بر سر آن بدمست حق‌ناشناس فرستاده
شود و طبقات خلایق آن دیار را که ودایع بدایع الهی اند از آسیب
حوادث روزگار استخلاص نموده آید متکلفان اشغال سلطنت بر لیغ
مطاع نفاذ یافت که لشکری گران از امرای ارادت کیش شجاعت
پیوند بآن خدمت علیا کمر همت بربندند و در اندک فرصتی بمقتضای
اندیشه صواب اساس کار پرداز آن سلطنت سرانجام این لشکر
اقبال نمودند و در آخر سال پنجم الهی مطابق نهصد و شصت مهمت پیر محمد
خان و عبدالله خان و قیاخان گنگ و شاه محمد خان قندهاری و عادل
خان پسرش و صادق خان و حبیب علیخان و حیدر قلیخان و محمد قلی توقبائی

و قیا خان صاحب حسن و برگ بها در دسماچی و محمد خان مغل و محمد خواجه
کف کبر و مهر علی سلدوز و میرم ارغوانی و شاه قبالی و دیگر بهادران
اخلاص اندیش و یکجهای عقیدت گزین ببرکردگی ادهم خان تعین نموده
که بجانب جنوب یورش نموده افاغنه داود دین نمایند و مراسم جراحات
ستم رسیدگان مالوه شوند اگر والی انجا از خواب گران بیخبری بیدار شده
در نظام طاعت و تدارک ایام بیهوشی شود ادرا امیدوارم آخر خسروانی
ساخته بآستان بوسی عالی سربلندی یابد زنهار نا بد انجلا بیق حال او مابشد
مخصوص گردد و اگر بالغر باده بیخبری او را انگذارد کشاهراه طاعت
و خدمت نشتابد سزای او را درکنار او نهاده حال او را سرمایه عبرت
سایر گردن کشان خود سر گردانند عساکر منصوره نظاره سمت باد و اب
خدمت تنک بسته متوجه فتح و نصرت شدند و با هین شایسته قدم درین
شاه راه نهادند چنان تیز بیرفتند که دو بار راری نتوانند رسید و
چنان تکث سم میکردند که کسی را در حق این طایفه گمان خوشتن داری بخاطر
رسید **بیت** ره رو آن نیست که گه تند و گه آهسته رود * ره روانست
که آهسته و پیوسته رود * **آغاز سال ششم از جلوس تقدس شاهنشاهی**
نوی سال شهریور الهی از دور اول درین ایام دولت ابتسام کوکبه
نوروزی روشنی افزای صورت و معنی شد علم صبح نوبهاری آیینه نمای چهره
دولت و اقبال گشت و بعد از نه ساعت و پنجاه و نه دقیقه از شب یکشنبه
عرفی دوشنبه حقیقی بیست و چهارم جمادی الاخر سال نهصد و شصت و هشت
قمری نیر اعظم و منور عالم پرتو شرف بدولت سرای حمل انداخته در مملکت افزای
شاهنشاهی در آمد و سال ششم از جلوس اقدس یعنی سال شهریور الهی آغاز شد
عساکر ریاحین جلوه انبساط نمود و شمامه بساتین در دماغ عشرت نکهت
بیت باد شبگیری نسیم آورد باد از جویبار * ابر نوروزی علم افراخت باز از کوهسار *

مرحبا بوی که عطارش نباشد درمیان خنده نقشی که نقاشش نباشد آشکار
اجرام علوی کون و مکان را بامینا و ظلال سلطنت روز افزونی بشارت
امن و امان دادند دادار آسمان و زمین و زمان را بفتح ممالک جدید نوید
اقبال آرای رسانیدند و عساکر منصوره که بتسخیر ممالک مالوه کمر اهتمام بسته
بودند چون نزدیک بان ولایت رسیدند و بهادر مست باده باز بهادر که
بتغلب و تسلط هنگامه حکومت گرم کرده بتحقیق پیوست ترتیب صفوف
نبرد و تزیین افواج و غبار منطلا بق قرار یافت ادهم خان و پیر محمد خان هنگامه آرای
قتال شدند برانغار بمردانگی عبدالله خان و جمعی دیگر آراسته شد جرانغار بهمت
قیا خان کنک و دیگر بهادران کارکرده رونق گرفت هراول شاه محمد خان قندهاری
و صادق خان استحکام پذیرفت و این باز بهادر از بیخردی ذاتی و بیجهری فطری بمهمات
ملکی و مالی نپرداختی و باده را که حکمت اساسان قدری معین و زمانی مشخص قرار داده
بملاحظه ترتیب ترکیب عنصری نسبت به بعضی طبایع و امزجه تجویز فرموده اند
مستغرق لذات بهیمی از اسباب مزید غفلت ساخته و شب از روز و روز از شب
نشناخته پیوسته باین اشتغال نمودی و بنغمه و اسباب طرب که موجب
پروران دوربین در هنگام کلالت طبع و ملالت ضمیر که از فرط مشغولی بکار و بار
خلایق بهم رسد بجهت کسب انتعاش طبیعت و انبساط حال توجه فرموده اند
این مفسده مدبر از از مقاصد عظمی اندیشیده همواره اوقات گرامی که بدل
ندارد بان گذراندی و نخوت مستی و تکبر مستانه اسباب بی سعادتی را سر
انجام میدادی غافل ازین که گفته اند **بیت** درین مجلس جهان کن پرده سازی
که ناید تخته شطرنج بازی * و چون مراکب اقبال در حوالی سارنگپور که غفلت
سرای آن مدبر بود رسید از زمان ازخواب گردن مدهوشی قدری بیدار
گشته با خار آلودگی و سیه رویی از سارنگپور برآمده سه کروهی شهر منزل کرد
و لشکر فراهم آورده در مقام پیکار گشت قلب ایمن ناسره وجود خود را از

اندو ساخت سلیمان خاصه خیل که حاکم رای سین و چندیری بود کار زومای دست
راست را باو مقرر کرد آدم راسر دار دست چپ کردانید و تاج خان خاصه
خیل و صوفی را که دود تهور در دماغ داشتند هراول کرد لشکرها از طرفین
بمفاصله دو سه کروه آمده برابر هم نشستند و پیوسته دلاوران رزم آزموده
از جانبین برآمده لوازم نبرد بجای آوردند و مراسم احتیاط بر ذمت خرد کاردان
لازم ساخته آداب مبارزت بتقدیم میرسانیدند هر روز جوقی از بهادران
کارشناس باهتمام یکی از طرز دانان اخلاص منه که بفزونی عقل و فراوانی تجربت
داشت باطراف لشکر مخالف رفته راه آمد شد مترددان علی الخصوص
نعمه که بزبان هندوستان این طبقه بنجاره گویند بستی و کار بر لشکری تنگ
ساختی روزی نوبت شاه محمد خان قندهاری و صادق خان و پاینده محمد
خان مغل و شاه قبالی و مهر علی سلدوز و سمانجی خان و محمد خواجه کف گیر بود
پاسی از شب گذشته متوجه این درگاه بودند که راه غلط کرده عبور را بر گروه
نزدیک منازل مخالف افتاد بالضروره جنگ در پیوست و چپقلش عظیم دست
داد و چون خبر باردوی بزرگ رسید عبدالله خان و قیا خان گنگ با جمعی کثیر
جلوریز رسیده شریک جنگ شده اگرچه اول بار ادهم بر آمده جنگ رستمانه
کرد و لشکر منصور را برداشت اما صادق خان و جمعی بمقتضای کاردانی
و فراخ حوصلگی جری را گرفته پای ثبات افشردند و افواج نصرت پی بهم رسیده
هنگامه مخالفان را بر هم زدند و میان قیا خان و سلیم خان چپقلش شد
قیا خان مظفر و منصور گشت و صادق خان بقیا خان باهم ملحق گشته
باز بهادر را که روی بروی خود برداشته صف آرایی میکرد برداشتند
هکمایم چیزی از روز گذشته بود که نسیم فتح از مهب اقبال وزیدن گرفت
و غنچه نصرت از گلبن امید شکفتن آغاز نهاد و باقبال شاهنشاهی چنین فتح
هنوز در زمان چنین فتح شگرف که طراز فتوحات گرامی تواند شد بظهور آمد

و باز بهادر

و باز بهادر غبار آلود مذلت روی بجانب خاندیس آورده بطرف راه غور شتافت
و جمیع اسباب و اموال و حرمخانه او با اکثر لولی زنان و پاتران که سرمایه
نشاط و پیرایه حیات او بودند دست مردان کارزار افتاد و آن بیدولت
در حین عزم مقابله عساکر نصرت چنانچه رسم هندوستانست چند کس اعتمادی
خود را بر سر زنان و پاتران داشته بود و قرار داده که اگر خبر شکست من
شما را تحقیق شود شما زنان و پاتران مرا به تیغ بیدریغ بگذرانید تا بدست بیگانها
اسیر نشوند و چون صورت هزیمت باز بهادر در آینه مراد نمود و ارکشت
آن دیو نژادان بموجب قرار داد نقش چندی از آن لعبتان پری پیکر
تیغ از صفحه هستی پاک شستند و رقم وجود آن بیگناهان از ورق جهان بکلک
بیداد محو ساختند و چندی زخمی شده رمقی از حیات بردند جمعی را نوبت نرسیده
بود که افواج قاهره شتافته بشهر در رسید و آن تیره بختان را آن قدر فرصت
نشد که بر آن بیگناهان دست توانند یافت و سر دفتر آن زنان روپ
متی نام نازنینی بود که بحسن و دلال انگشت نمای عالم نظر بوده و باز بهادر
باو علاقه غریب داشت اشعار هندی پیوسته در عشق او گفته دل خالی
کردی و بیدادگری که بر روپ متی گذاشته بود تیغ بیداد علم کرده بر
آن جمیله آمده زخمی چند کاری بر وزد و در آن وقت عساکر اقبال درآمد
و آن طاوس نیم بسمل نیم جانی بدر برد و بعد از فرار نمودن باز بهادر ادهم
خان بقصد دفاین و خزاین و حرم خانه و پاتران و لولی زنان که نغمه حسن
و حسن نغمه ایشان در آفاق انتشار داشت و داستانها ناز و کرشمه
این دلربایان را در کوچه و بازار بدستان میگفتند خود را سراسیمه
و شتابان بشهر سارنگپور رسانید و بر تمامی اموال و اسباب باز بهادر
و لولی زنان و پاتران و کنیزان متصرف شد و کسان بجست و جوی روپ
متی فرستاد و چون این نغمه بگوش او رسیده خون وفا بجوش آمد پیاله

زهر هلاهل دوستکامی بازپسها در مردانه درکشید و ناموس او را به نهانخانهٔ
عدم همراه برد و ادهم خان چون باقبال شاهنشهی کامیاب فتح شد نشاء منی
ذاتی او افزود و از باد غرور کم منشا آن نادانی و بیخردیت کلاه نخوت او
کج شد و دماغ او روی به پریشانی آورد و پیر محمد خان که واعظ بلغزاو بوده چند
در مقام نصیحت شد سودمند نیفتاد و خود را در پاداش این چنین فتح بزرگ
در مقام سپاس داری در آمد و لوازم شکر گذاری باندازهٔ قدرت بتقدیم
آوردن گرفت و بجهت نشاط خاطر اولیای دولت جشنی دلکش ترتیب داد
و بمقتضای همت خود بجمیع ملازمان عتبهٔ اقبال که همراه بودند بخششها کرد
انگاه جمیع این ولایت مفتوح شده قسمت یافت سارنگپور با چندی پرگنه
گزین بادهم خان که سرداری صوری داشت اختصاص یافت و مندو و چنین
به پیر محمد خان که سردار معنوی او بود مقرر شد و سرکار هندیه بقیا خان
مفوض گشت و سواد آنجا بصادق خان نامزد کردند و عبد الله خان
بکالی که جایگیر او بود مراجعت نمود ادهم خان جمیع شرایف و نفایس اشیا و
ذخایر و دفاین این ولایت را که گرد کردهٔ روزگاران بود و چندین پاتران
و لولیان مشهور که دمدمهٔ گیتی گرد آن آوازهٔ خوبی و صیت رقاصی آن
لعبتان پری طلعت پیچیده بود و چندین سازنده و نوازندهٔ نادره کار را
پیش خود نگاه داشته بعیش و عشرت مشغول گشت و چند زنجیر فیل از
غنایم اقبال جدا کرده با عرایض فتح بدرگاه گیتی پناه فرستاده و از
جلایل فتوحات که درین سال شرف ظهور یافت نصرت یافتن خان زمان
و منهزم شدن افغانانست اگرچه علی قلیخان زمان از شرب عذب اخلاص
بی نصیب بود بلکه از معامله دانی هم فهمیدن این سود و زیان ظاهری
آگاهی نداشت و پیوسته از قدر عنایت و عاطفت شاهنشاهی غافل بوده
از کم روان گروه پراهی بود و لیکن چون پرده از کار او بر نداشته بود

خود را از منسوبان این دولت ابد قرین ظاهر میساخت بمیامن اقبال روز
افزون بهر ناحیتی که عزیمت مصمم میداشت کام روا میشد و درین ولا که بیرام خان
از میان رفت افغانان تیره رای کوته اندیش فرصت خیال کرده پسر
مبارز خان را که بعدلی اشتهار داشت بلشکری و سروری برداشته شیر خان نام
نهادند و باهم اتفاق نموده قرار دادند که بر سر خان زمان رفته او را از میان
بردارند خان زمان ارادهٔ مخالفان وخیم العاقبه را دانسته در سرانجام
استحکام قلعه جونپور شد و امرای آنجا را از حقیقت کار آگاهی بخشید
غیر از اسکندر خان اوزبک جمیع امرای آن ناحیه را مثل بهادر خان و
ابراهیم خان اوزبک و مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و میر علی اکبر
و کمال خان گکر و دیگر جایگیرداران آنجا را فراهم آورد و چون غنیم بسیار
زور بود و قریب بیست هزار سوار و پنجاه هزار پیاده و پانصد فیل همراه داشت
پیش رفتن و جنگ انداختن مصلحت وقت ندیدند افغانان تیره بخت
فرصت را غنیمت دانسته با لشکری گران باستعدادی تمام بر سر جونپور آمده
برکنار دریای گودی که شهر بر ساحل آن واقع شده منزل گرفته و در روز سیوم
مدهوش بادهٔ غرور شده با فوجهای آراسته از آب گذشتند شیر خان
و فتح خان و جمعی کثیر بجانب مسجد سلطان حسین شرقی روان شدند و بدست
راست خود یعقوب خان و قتو و سید سلیمان و سلیخان کهرو از
وجوه هر خان و جمعی کثیر را مقرر ساخته بجانب دروازهٔ لعل فرستادند و
حسن خان بچکوتی را با دم پسر قتحان را با بسیاری از اوباشان پیاده
بر دست چپ جانب بند شیخ بهلول نامزد کرده روانه ساختند خان
زمان توزک و یاسامیشی لشکر منصور پرداخته آمادهٔ پیکار شده
و مانند شایستهٔ هنگامهٔ رزم آراسته کرده جوانان دل بر کف جان
بر ناموس ده از هر طرف بر آمده جپقلشهای مردانه بجای آوردن گرفته

بهادران دالاشکوه پیش دستی نموده بر سر حسن خان بجکوتی رسیدند و داد صدمات
تیراندازان موشکاف عار گریختن را بر خود پسندیده و درین اثنا شیرخان
با جمعی از دلیران جنگجوی در رسیدند بزدی مردانه نمود و این گروه نصرت
یافته بر داشته تا بکوچهای شهر در آورد و نند و افغانان تیره رای از فتح نموده
روی گردان متوجه طرف دیگر شدند که درین میان خان زمان جمعی از نجیبان
کارزار را پیش گرفته کار بر دست شده راه پیش برد و از عقب غنیم نیز
زده در آمد و هنگامهٔ بطلان افغانان را پریشان ساخت و بتائید
الهی که موید این دولت ابد قرینست در اندک فرصتی فتحی بزرگ روی داد
و غنایم فراوان و فیلان نامی بدست اولیای دولت در آمد و هر گاه چهره بان
دولت ارجمند که بپاک باطنی و درست بینی مشرف میشنند محض اخلاص
چنین لوای فیروزی مرتفع گردانید اندازهٔ فتوحات اخلاص نهادان
عقیدت گزین که شناسد که تا بچه درجه خواهد بود

انتقال نمودن موکب مقدس شاهنشاهی بولایت مالوه و ظل معدلت گستردن بران ساحت نشاط و رجوع بمستقر جلال

ایزد جهان آرا هرگاه
قوایم دولتی را بتایید آسمانی استحکام دهد بداندیشان او را بهر طریقی از پای
در آورند و نخستین کندم نمایان جو فروش را باعدای ظاهر و باطن در اندازند
تا قاعدهٔ الاسم فلاسم مرعی گردد و اول بی سعادتان صورت و معنی را پایمال
خاک مذلت ساختهٔ آوازهٔ خراب آباد عدم گردانند و ثانیا سپیدکاران
معنوی که از روباه بازی در لباس درویشان اخلاص مند در آمده کار
دشمنی سرانجام دهند در غارستان مغاک خسران فرستاده عالم را صفا
بخشد و بالجمله چون ایزد تعالی چنین فتحی روزی گرد علی قلیخان را سرمایهٔ بندگی
افزود و غنایم این فتح آسمانی را که هدیهٔ الهی بود بدرگاه معلی فرستاد خاطر
جهانگشای شاهنشاهی میخواست که موکب عالی بدیار شرقیه نهضت فرماید

ناممکن اوبدیر انگی نگشت لیکن صلاح احوال ادهم خان که از فتح مالوه روی در فساد
داشت ادهم خان دانسته یورش ان ممالک و انتظام ان دیار که از
مواهب جلیلهٔ ایزدی بود بخاطر مقدس مضمر شده و حسن تدبیر پادشاهانه که
در مبادی حال نظر بر خواتیم کار میدارد و نظر دور بین که در بدایت فکرت حسن
خاتمت و نقش نهایت کار می اندیشد اقتضای آن فرمود که نخستین بکران
عزیمت بسمت مالوه جولان باید داد تا کاران تباه رای از جاره
نگذرد و لختی درین اندیشهٔ صواب نمای بودند که صادق خان خود را بعتبهٔ دولت
پناه رسانید از حقیقت کار اگاهی بخشید آن عزم مسعود مضمر گشت و تکفل
اشغال سلطنت بسرانجام این یورش اقبال مامور شده و خاطر جهان آرای بمقتضای
عطوفت ذاتی باصلاح احوال ادهم خان توجه فرمود و تماشای آن ملک دلگشا
و انتظام مهمات انجدود و دل نشین ان بخت بلند دور بین گشت و منعم
خان خانان و خواجه جهان و جمعی را در دار الخلافه اگره گذاشته بی اکثر امرای
کبار و اعیان خلافت خبر در یابند با جمعی از خواص بساط اقبال در ساعت سعادت
اساس روز سروش بتقدیم اردی بهشت ماه الهی موافق روز یکشنبه
یازدهم شعبان نهصد و شصت و هشت قمری از نشیمن اجلال و تخت گاه
خلافت پای اقبال در رکاب کشورگشایی نهاده این یورش دلکش اپیش نهاده
همت علیا ساختند چون نزدیک قلعه نغهور که رای سرجن حاکم انجا بود عبور
مواکب گیتی نورد اتفاق افتاد و نظر جهانگشای متخیر ان نیفتاده بیشتر نهضت
فرمودند رای سرجن قرب موکب نصرت قرین شنیده پیشکشهای لایق
مصحوب هر دم کاردان فرستاده و اداب بندگی بجای آورد و چون ساحت
حواشی قلعه کاکرون که از قلاع حصینهٔ ملک مالوه است محل ورود موکب
عالی شد بظهور پیوست که بازبهادر ان را بیکی از معتمدان خود سپرده و عساکر
اقبال هنوز دست متخیر آن نکرده اند و چنان بعرض مقدس رسید که ادهم خان

خود قصد فتح آن دارد روزی که موکب سعادت محیط آن قلعه شده وبهادران
ملک کشای فرمان پذیر گشته آن بکمین متانت را حلقه شدند چون حاکم قلعه دانست
که رایات شاهنشاهی اقبال روز افزون ظلال جلال بر تسخیر آن انداخته از
انجاکه کاردان دوربین بود بدستیاری سعادت کلید قلعه را دست آویز
سلامت حال خود ساخته بزمین بوسی عالی سربلند دولت شد و بنوازش شاهنشاهی
افتخار یافت وانحضرت خالدین را بحراست آن حصن حصین گذاشته در
آخر همان روز پیش شدند شب همه شب قطره مه فرموده صبح گاه که هنگام کشایش
دلها و افزایش جانهاست بنواحی سارنگپور نزول اجلال فرمودند و چنین راه
دور و دراز با چنین نشیب و فراز با لشکر اقبال در شانزده روز قطع فرموده روز
دوم بهمن خرداد ماه الهی موافق سه شنبه بیست و هفتم شعبان همین سال خجسته رایات
اقبال ظلمت زدای سواد سارنگپور شد و از غرایب آنکه در همین روز ادهم
خان بعزیمت تسخیر قلعه کارکردن از سارنگپور بر آمده دو سه کروهی راه
قطع کرده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی اطلاعی نداشت هر چند
ماهم انگه قاصدان تیزرو فرستاده بود که از نهضت اعلام ظفر ارتسام شاهنشاهی
خبردار ساخته آماده خدمات شایسته گردانند اما القای آن حضرت الجای
نمود که سرعت جبال همت نتوانند گشت تا بقاصدان چابک رفتار
رسد ادهم خان فوج آراسته بخاطر جمع کارکردن رو به می آمد که از دور
کوکبه جهانتاب موکب اقبال نمایان شد با آنکه معدودی از عساکر اقبال
در رکاب ظفر اعتصام رسیده بودند اما در تمام آن دشت و صحرا بمقتضای
جنود الطاف ایزدی از لشکر عالم غیب و سواران ملک تقدس چندان
جمعیت و انبوهی رو داده بود که در نظر مردمان از اندازه و شمار بیرون
می نمود و چندی از لشکریان ادهم خان که پیش می آمدند ناگاه بموکب
والا نزدیک رسیدند چون نظر ایشان بجانب حضرت افتاد بی اختیار

خود را

خود را از اسپ انداخته روی ادب بر زمین خاکبوسی نهاده ادهم خان که مردم
چنان دست و پا گم کرده دید که سراسیمه خود را از اسپ انداختند حیران شد که
یارب چندین اعزاز و اکرام ملازمان از کجاست و درین تعجب اسپ تیزتر راند
تا قدری قریب شد و نظرش در اشعه جمال عالم افروز حضرت شاهنشاهی خیره
گشته و خود را ذره مثال مضطرب یافته از مرکب بر زمین ادب فرود آمد
و روی بندگی بر خاک نیاز نهاده برکاب عالی سربلند شد و از آنجا که آیین
بنده نوازی و پرده پوشی مجبول عنصر اقدس است او را بنوازشهای گرامی خصوصی
بخشیده ساعتی بهمانجا بدولت و اقبال فرود آمدند تا ماهم و استعمالات تمام
یادهم و دیگر مقربان بساط اقدس که با او شریک خدمت بودند سعادت
زمین بوسی دریابند و از انجا بر رخش اقبال سوار دولت شده روی توجه
بسارنگپور آوردند و در آن مصر بر در منزل ادهم خان را بسعادت ورود اقدس
غیرت نه طاق سپهر ساختند ادهم خان بر بساط بندگی ایستاده اجناس
نفایس و لطایف بنظر اقدس می آورد و لیکن چون قدر ترقیت و عنایت شناخته
پا از اندازه حال بیرون نهاده بود و ندانست که جام حقایق نمای الهی است
با او نگفت آیین اخلاص انست که زمان غیبت صوری حافظ معنوی و حالی بوده
در اکرام و احترام صاحب خود اهتمام لازم شمارد و خواهش خود در ارضای ولی
نعمت محو سازد و سخن چه میگویم اخلاص گوهر بیت بی بها بهر سر باشد و بهر دل
نسپار و حساب دانی کجا رفت و طرز سود آگری چه شد در برابر چندین
تربیت و عاطفت و کالنجه زر و زر و تلبیس ارآستن آیین کدام معامله گذار آن
است هر که از رتبه رای زرد دغا در بساط پاکبازان باخت هر آینه خاک ادبار
در کار عرض و ناموس خود کرد چون ادهم خان ملقعات مرابیانه میکرد
خاطر نکته دان شاهنشاهی انبساط نمی یافت و هر کاری که میکرد پسندیده خاطر
اقدس نمی آمد از انجمله لباسها حاضر ساخته بود که آنحضرت چون از گرد راه

رهگذر
رسیده اند لباس تازه بپوشند و چون اندک غباری بر دامن ضمیر مقدس مصفی از
او نشسته بود و بر لباس تلبیس او پرتو توجه نمی افتاد ادهم خان ازین فهم در دام اضطراب
و اضطراب مطیه و از فرط بیقراری بهر یک از منظوران بساط قرب توسل جسته
تضرع و تذلل می نمود آخر کار آنحضرت که معدن مردمی و ارزم اند پریشانی حال او
بخشوده و بزرگی خود کار فرموده از روی بنده نوازی لباسهائی تازه که آورده
بود پوشیدند و اظهار شگفتگی فرمودند و چون در آن روز بیشتر کیان سرادق عفت
عقب مانده قرین مواکب اقدس نرسیده بودند آنحضرت در آن نیم شب بر
بام خانه ادهم خان تکیه فرمودند و آن بی سعادت بدنیت در کمین بوده منتظر
فرصت می بود که شاید انقدسی نظر را نظری بر حرم خانه او افتد و آن مدبر این
معنی را بهانه ساخته قصد نماید و خاطر مقدس حضرت که گلشن سرای معنی است از
خیال خالی چون راه دور قطع فرموده بودند بر بستر راحت استراحت ممتد فرموده
و آن خیره درعقب سرشت را چیزی که بخاطر راه نمی یافت حرم خانه شوم او بود
و چون حراست و حمایت ایزدی همواره نگاهبان آن قبله گاه صورت و معنی است
آن برگشته بخت تیره رای قدرت و فرصت نیافت و دورباش سلطنت صوری
و معنوی از آن تنهائی محافظت فرمود و روز دیگر ماهم انگه محل قدسی را که عقب
مانده بود آورده بشرف حضور استسعاد یافت و جشنی بزرگانه ترتیب داد
و ادهم خان برهنمونی انگه بازی کار دان از خواب غفلت بیدار شده قدوم
خدیو جهان از شرف روزگار دانسته در اداب پیشکش و لوازم ضیافت
اهتمام نمود و مجموع آنچه از سرکار باز بهادر بدست آورده بود از صامت و ناطق
با تمام حرمها و پاتران و لولیان نظر اشرف گذرانیده آنحضرت بموجب
مرحمت عامه قبول نموده بعضی را باز عنایت فرمودند و چهار روز در سارنگپور
توقف نموده روز خرداد ماه الهی موافق شنبه دوم رمضان روی توجه
بمراجعت آورده علم نهضت بجانب دار الخلافه آگره بر افراختند و در منزل

اول که

اول که ظاهر سارنگپور مخیم سرادقات اقبال شده بود و بنابر چه در موسم بود ادهم
خان اندیشه ناصواب بخود راه داده خجلت زده ازل و ابد گشت و چون
خاطر ماهم انگه پیش آن قدردان خدمت و جوهر شناس عقیدت عزیز بود اغماض
عین فرموده چیزی بر زبان مقدس نگذرانیدند و تفصیل این اجمال آنست
که از آنجا که نادانی و کور باطنی ادهم خان مقرر بود با جمعی از خدمتگاران
والده خود که خدمت حرم سرای پادشاهی میکردند در ساخته وقت کوچ
دو جمیله نادره از حرمهای باز بهادر که تازه بنظر اقدس گذرانیده بود از سرا
پرده شاهنشاهی گریزانید چنین نقش بر آب زد که در چنین وقتی که هرکس بر دار
و کوچ سرگرم است هیچ یکی پی بسر رشته این کار نخواهد برد و باین خیال بخردانه
چنین حال خیانتی بر ناصیه دولت خود پسندیده و داغ لعنت ابدی بوده
شرمنده جاودانی گشت چون این حرکت شنیع بسمع اقدس رسید حکم عالی
شد که امروز کوچ موقوف داشته چابک روان بجست و جوی گم شدگان
شتابند طرز دانان بساط اخلاص متوجه این خدمت شدند و نیز روان
خدمت دوست تکاپوی شایسته نموده هر دو را گرفته آوردند و ماهم انگه
بملاحظه انکه هرگاه آن دو عورت را بخدمت بندگان حضرت رسانیده
از روی کار او پرده برداشته خواهد شد و نفاق او پیش از پیش ارزده برون خواهد
افتاد بفرمود که آن دو بیگناه را کشتند که سر بریده آواز نخیزد و خدیو زمان
که نقاب از روی جهان افروز خود هنوز بر نداشته بود و طور حریم عظیم تغافل
فرموده کرده را ناکرده انگاشت بنازم حوصله دریا اشتمام را که موجب فراوانی
عطوفت و بسیاری دانش چنین خطاهای فاحش را ناکرده انگارد و از آن
وقت که نوید نزول موکب عالی بامرای ممالک مالوه رسیده بود هر یکی
از محل خود روی اخلاص باستان سلاطین مطاف آورده درین روز که
عرصه بیرون سارنگپور مضرب خیام اقبال بود پیر محمد خان و قیا خان و حبیب

علی خان و دیگر امرا و سرداران رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافتند
و حضرت شاهنشاهی همه را تشریف مراحم و جلایل الطاف اختصاص بخشیده
پایه سعادت ایشانرا بلندی دادند و ادهم خان و پیر محمد خان با سایر امرای
مالوه بزمین بوس رخصت سرافراز گشته بجاگیرهای خود متوجه شدند و موکب
شاهنشاهی بدولت و اقبال بسمت مرکز سلطنت و مستقر خلافت مراجعت نموده
گیتی نورد بکوچ بکوچ صید کنان و شکار افکنان برسم ایلغار نهضت عالی
فرموده و چون ماهچه رایات عالیات پرتو جلال بر ساحت حوالی قلعه نرور
انداخت در اثنای راه ببری که پلنگ کردن از مهابت آن در هراس بوده اند
با پنج بچه از بیشه خود برآمده سر راه بر راه نوردان موکب والا گرفت حضرت
شاهنشاهی که قوت اسدی در بازو و درع حراست ربانی در بر دارند بی محابا
شهامت شتافته بآن سبع آهنین موی آتشین خوی مقابل شدند و از مشاهده
این حال موی از تن نظارگیان برخاسته بود و عرق از مسام مینمودگان روان
شد و آنحضرت بچابک پای و سبک دستی برابر او رفته بیک حمله شیر شکارانه شمشیر
آبدار کار او تمام ساختند بیت کسی را که ایزد کند یاوری ⁂ که یارد که با
او کند داوری ⁂ اگر حمله بر شیر درد آورد ⁂ باسانیش پوست برتن درد ⁂
و سبعی بآن شدت و صولت و درنده بآن عظمت و هیبت بقوت دل و
نیروی بازو بچنگ خون افتاد و غریو از چهار طرف برخاست و آن اول
سباع بود که آنحضرت بنفس نفیس بجنگ آن توجه فرمودند و بچهای آن برا
جمعی از جوانان و دلاوران که قرین رکاب عالی بودند به تیغ و تیر از هم
گذرانیدند و از جمله سوانح افضال پادشاهی که در آن راه بظهور رسید
آن بود که محمد اصغر میر منشی را بخطاب اشرف خانی پایه قدر افزودند
القصه جهان آرای دادگر که بعد از طی منازل و قطع مسالک روز دی با
دین بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق سه شنبه نوزدهم ماه رمضان نهضت

بظفر

و شصت شش کامیاب دولت و اقبال دار الخلافت آگره را ورود موکب
سعادت عشرت سرای مراد ساخته ابواب کام بخشی بر روی روزگار
گشادند و این یورش عالی در یک ماه هفت روز بانجام رسید شانزده روز
در رفتن و چهار روز در سارنگپور توقف فرمودند و هفده روز در بازگشتن
بنگاه و درین یورش مقدس هم مراتب شجاعت بجای آمد و هم مدارج عقل به
ظهور رسید و هم لوازم مهربانی و مردمی فرمودند و هم فراخ حوصلگی و
بزرگ منشی ظاهر ساختند شرح قصه بدیع و سانحه منیع که بحضرت
شاهنشاهی روی نمود چون خلافت کبری اقتضای آن میکند که زمان روایان
را در هر قدر که قدرت بشری وفا کند بی مداخله ریا و اغراض نفس خود
متکفل مهمات شده بدیگری نگذارند خرد و خورده بین تجویز نیابت و توکیل در
مهمات خلایق جایی میفرماید که بآن کار خود نتواند رسید بیشتری از بزرگان
معامله نظر بمحض تجویز نیابت فرموده خود عیش دوست گشته کار و بار
جهانیان را بدیگران گذاشته اند حضرت شاهنشاهی از وفور دانائی و عموم
عاطفت و شمول مهربانی زیاده از آنچه در حوصله بشری گنجایش داشته
باشد خرسندی خویش را در آسایش عالمیان دانسته در اکثر معاملات خود بذات
مقدس میرسند و چون یکی از عمده مهمات سلطنت خبرداری و آگاهی از
از احوال خلایق است و حال آنکه از جمیع کارهای جهان درین صورت
فساد بیشتر ظهور دارد و چه این شغل اکثری بارذال و اسافل و ادانی که پیشه
خیانت و طمع و کذب سرشته اند قرار یافته و راستی و درستی و بی طمعی
که امروز در بزرگان زمانه کمتر بهم میرسد درین خبرداران دون همت
کجا چشم داشت اید آنحضرت درین کار بیشتر همت عالی مصروف داشته
خود توجه میفرمایند و با وجود آنکه سلطنت مقتضی آنست که ذات اقدس
فرمان روایان جهان آرای در هزار حصار آهنین بوده ناظم معاملات

باشند خدیو زمان تکیه بر حفظ الهی کرده رحمت از تجرد گزینان خداپرست خواسته
بساط اوقات بطرزی که احدی نشناسد و بلباسی که کس نداند برآمده بیرون سفر باید
در خیابانهای احوال کامیاب گشته در انتظام مهمات عالمیان اهتمام دارند در توجه
خداشناسان صحرانورد که نشان حمایت الهی است از خطرهای این راه چون پیش
موانع خوف محفوظ و مصون میباشند **بیت** حمایت را کهن دانان
درویش ز صد سد سکندر قوتش پیش ❁ و چون این مقدمه تمهید یافت اکنون
بخاطر ما غبار آلود اعراض کشش این دارد که در قصبهٔ بهرایچ مرقد سالار مسعود
غازی که از شهدای عساکر غزنویه است واقع شده رسمیست در هندوستان
که خلایق از اطراف و اکناف علمهای گوناگون ساخته باشند و رفراوان
بموطن می برند و همچنان خلق کثیر از دار الخلافه آگره در آن موعد برآمده
نزد آن شهر احیای چند شب میکنند و ازدحام عظیم میشود و مردم از
صالح و طالح فراهم می آیند محرر این دفتر سعادت ابوالفضل روزی از
زبان اقدس حضرت شاهنشاهی شنید شبی که در نواحی دار الخلافه آگره این
هنگامه گرم بوده موجب تتمه کریمه بطرز خاص عبور را بجای اتفاق افتاده در
شیون الحوال مردم خاطر تماشائی بوده که ناگاه یکی از اوباش مرا شناخته
بدیگری گفت چون من بر نیمعنی مطلع شدم بی شائبه تکلف ربانی چشم خود را
گردانیده کاج نما ساختم و تغیر روی بوضعی غریب کردم و بطوری که ایشان
نعمه تماشائی بوده نظارگی فنون تقادر بوده چون آنفر دم بیک من
نگاه کردند بجهت آن تغیر مرا نشناخته باکدیگر گفتند که این چشم
روی پادشاه را نیست و من باستگی از آن معرکه برآمده بمحل مخدم
مقدس آمدم و آن طرز را در حین نقل این حکایت غریب نقل بالفعل فرموده
تعجب افزای شدند و الحق چنین کار شگرف بغایت بدیع بوده و از
برکات خدیو معلی آنکه درین ایام در نواحی آگره بعشرت شکار مشغول

بودند ناگاه

مشغول بودند ناگاه شغالی غزالی را قصد کرده نزدیک بود که قوی ضعیف را
آسیب رساند ما در اهوبره بتحقیق کار آگاهی یافته در شکار اضطراب دراهم
و همت کاشته بجانب او دویده و بکرات حملهای شیرانه برد او را و شغال را
روز تیره شده و خود را در گول ابی انداخت ابراحصار نجات خود ساخت چون
پرتو توجه مقدس بر آن تافته بود غریو از حاضران بارگاه حضور برآمده و درین ولا
که رایات اقبال شاهنشاهی بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرموده اگرچه بظاهر قیام
شکار خصوصا شکار چیته که از بدایع الهی است میل فرمودی و از پرده جلال
خود ساختی اما پیوسته در سرانجام ملک و تسخیر ولایت و برادرون دل بند
ساختن مستعدان اخلاص منش و برانداختن بدگوهران نفاق پیشه و عیار
هر یکی گرفتن و افزودن و کاستن قدر مردم فراخور حال همت کاشتی و دقیقه
از دقایق کلیات معامله فرو گذاشت نشدی تا آنکه خبر بدمستی خان زمان رسیدن
گرفت عنان عزیمت لشکار آن دیار منعطف داشته توجه بانجدود
صلاح دولت نمود **یورش موکب شاهنشاهی بجانب ممالک شرقیه و**
زمین بوس نمودن خان زمان و مراجعت بدار الخلافه آگره بر دیده
دوران دوربین که نبض زمانه دریافته و شناسای مزاج روزگار منقلب شده
تماشای این رزم دلکش سمانید پوشیده نیست که کامروائی و نصرت
بر مخالفان و فراهم آمدن سعادتمندان کار دان و جمع شدن اسباب
دنیوی و ذاتی که با صالت معنوی انصاف دارد و به نیک ذاتی و خرد نیکی
موصوف بوده پیوسته روزنامچه احوال خود مطالعه مینماید باعث افزونی
نیازمندی میشود و سرمایه مزید آگاهی گشته در لوازم شکر ولی نعمت بوده
حسن عقیدت و لطف خدمت را از تتمات شکر دانسته در مراتم
یکجهتی می افزاید هم با خالق متضرع تر میگردد و هم با خلق متواضع تر میشود
هم با صاحب در بندگی و اخلاص می افزاید و هم با نوکران ازردی قدر

وانی حسن سلوک بیشتر می نماید اما شخصی که از آدمیت جز صورت بهره ندارد
از اصالت جز اسم نصیبه او نیست خلاف این همه متحقق میشود و باندک
اعتبار و برآمد کار پایه خود را بر طاق نسیان نهاده اول روش سلوک خود را
با هستی بخش خود فراموش میکند و دویم با ولی نعمت و صاحب خود که خدای مجازی صحبت
طرز تکبر و ترفع پیش گرفته اندیشهای تباه بخاطر میگذراند و سیوم با همراهان
و هم نشینان خود راه تعظیم پیش گرفته مستانه میخرامد و چهارم با جمهور انام
از روی ستم و عنف سلوک میکند آن بیدولت برغم باطل خود اسباب
بزرگی خود را ترتیب میدهد و دانا داند که برای ادبار و هلاک خود معرکه
می آراید و مصداق این معنی مجدداً حال علیقلیخان است که بخطاب خان زمانی
اشتهار دارد و چه شجاعت صوری که بهزار درجه دوران شریک غالب انداز
سرمایه ترفع و استکبار خود گردانیده نخوت افزای شد استیلای خود را
پرتوی از اقبال خدیو زمان بود بخود منسوب داشته از اسباب مزید غفلت
ساخت چنانچه سابقاً ایمایی از بد مستیهای او رفته است درینولا بر علی
راکه جمعی از کنگرا و باش افغان بر و گرد آمده بودند جنگ کرده شکست داد
غرور آن بدگوهر افزوده نزدیک شد که پرده از روی کار او یکبارگی برداشته ر
اید عقل کامل و عطوفت والای شاهنشاهی مقتضی آن شد که برسم شکار بان
حدود توجه فرمایند و بر زبان اقدس گذشت که اگر بهره از سعادت در آن
بد سرشت مانده باشد و از خواب غفلت بیدار شده بزمین بوس موکب
عالی مبادرت نماید رقم عفو بر جرایم او کشیده مراجعت فرمائیم که نهایت
کرمکاکشته ایم و گزیده ترین صفات بزرگان عذر پذیرفتن و گناه بخشیدن است
که آدمی زاد معجون نیست از مستی و هشیاری سرشته و اگر سعادت رهنمونی
او نکند و احراز دولت ملازمت نماید پیش از آنکه مرض فربه شود معالجه
او بدشواری کشد کار او ساخته آید و ساکنان آن مرز و بوم را از دست

مرداد
ستمکاری چند خلاص کرده شود و بنا برین اندیشه انتظام بخش روز شهریور چهارم
ماه الهی موافق پنجشنبه چهارم ذی قعده نهصد و شصت و هشت قمری بیدرقه
جنود تایید الهی موکب عالی متوجه بلاد شرقیه شد حراست دار الخلافه اگره
بمعین الدین احمد خان فرنخودی قرار یافت و منعم خان خانخانان و خواجه
جهان و اکثری از ملازمان عتبه اقبال در رکاب حضرت قباب نطاق خدمت
بر میان همت بسته بودند و آنحضرت بظاهر شکار و بباطن بکار افاضه
انوار معدلت فرموده باین شایسته منزل بمنزل نشاط افزا بودند چون حدود
کالپی مضرب خیام معلی گشت عبدالله خان اوزبک بوسیله مقربان بساط
اقبال التماس نمود که سرفراز آن ملک صورت و معنی پرتو التفات بحال او
انداخته کلبه این طایفه را بقدوم مقدم عالی ایمی و فخر ابدی کرامت فرموده اند اگر آنحضرت
مرا این سرافرازی بخشند از ذره پروری آن نیر اقبال چه دور باشد آن جهانبان مردمی
ملتمس او را بدرجه قبول رسانیده منزل او را بانوار قدسیه روشنایی بهره ور بخشیدند
و او آداب عبودیت بتقدیم آورد و تمام روز آنحضرت در منازل او که بر کنار
دریای جون واقع شده بود جشن آرای بخرمی و خوشدلی گذرانیدند و از آنجا
عنان توجه بشهر کره که کنار آب گنگ است منعطف ساختند و چون ساحت
بیرون آن شهر مخیم سرادقات عزت گشت شکار آن نواحی توجه فرمودند و
روزی چند در آن گل زمین طرح اقامت اتفاق افتاد و خان زمان و برادرش بهادر
خان چون هنوز زمان پرده دری ایشان نرسیده بود از خواب غفلت
بیدار شده متوجه استلام عتبه عرش ارتفاع شدند و در آن منزل بدولت آستانه
بوس سربلند گشته نفایس آن حدود را بطریق پیشکش نظر اقدس در آوردند
فیلان مست نامور مثل دل اسنکار و پلته و دیل سنبها و حکمون که هر یک
از آنها آسمانی بود در عالم خود از ضمایم پیشکش ساخته ندامت کشیده و خجلت
خاک آستانه اقبال را توتیای دیده سعادت خود ساختند و حضرت شاهنشاهی

بمقتضای غیبت حق اساس اعمال ناشایسته گذشته او را ناکرده انگاشته بعنایات خاص
تدارک فرمودند و بر زبان حقایق ترجمان گذشت که شجرهٔ بدیعهٔ انسانی نهال
برومند ایزدیست در بر انداختن اشجار ربانی چه ناخوشیهای که روی نمید و بعد
که از پا انداختن چنین درختی چه ثمره خواهد داد دهان ضراعه و خجالت نقد او را
تشفیع اعمال او دانسته عنان بخشش را بجوش آوردند و هم درین ولا عبد المجید آصفخان را
با بسیاری از مبارزان بصوب پته بر سر راجه رامچند فرستادند که اگر سعادت
یاری نماید و غازیخان تنوره و جمعی از ادبار پیشگان را که بان حدود رفته اند بدرگاه
والا فرستد و خود نطاق طاعت و نیکو بندگی ببندد و او را استمال ساخته معاودت
نمایند چون موسم برسات در میان در آمد راجه در مقام بخت نارسا دو
مجاهدان اقبال برگشته بجایگیرهای خود آمدند و بعد از انکه بیست روز دیگر سعادت
آرای بودند خاطر انتظام بخش از مهمات آنحدود جمع شد طنطنه رجوع بسر برکات
خلافت بلند ساخته شد داین دو برادر تا سه منزل در رکاب معلی سعادت افزای خود
بوده مشمول مراحم بی اندازه مرخص شدند و حضرت شاهنشاهی دولت و اقبال در
جمعه هفدهم ذی الحجهٔ نهصد و شصت هشت قمری بدار الخلافه آگره نزول اجلال
فرمودند و درانکه چهار ماه و ده روز این سفر خجسته اثر بانجام رسید در رفتن چهار روز و ده
بودن بیست روز آمدن ده روز چون سایه چتر والای حضرت شاهنشاهی بر عرصه
دار الخلافه مبسوط گشت عالی همتان عنایت طلب بعزم اظهار عقیدت
و استفاضه انوار اختصاص لوازم استقبال بتقدیم رسانیدند و هرکدام درخور
استعداد خود کامیاب سعادت گشت عدالت را از نو بازاری دیگر پیدا
شد جهان را بهاری تازه روی داد و زمان و زمانیان را نشاطی خاص در سر
افتاد و اولیای دولت را در اکناف و اقطار مملکت سر خدمت گذاری بود امد
از هر طرف احرام حریم عزت بسته متوجه استلام آستانهٔ اقبال شدند
و در اواخر آبان ماه الهی این سال موافق اوایل ربیع الاول سال نهصد و شصت و نهم

عالی شمس الدین محمد خان اتگه که بخطاب اعظم خانی شرف اختصاص یافته بود از پنجاب
آمده زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و عبادات قضا شده در ضمن
ملازمت خداوند صورت و معنی ادا کرد و شرایف پیشکش باندازه اخلاص خود
گذرانید و بجلایل تفقدات شاهنشاهی رفعت امتیاز یافت و تنظیم معاقد مالی
و ملکی و انصرام مهام سپاهی و رعیت برای رزین خود گرفته محفل آرای عتبهٔ اقبال
شد و ماهم انگه که بحسن خدمات و فرزونی خرد و فراوانی عقیدت خود را وکیل
السلطنه باستقلال می پنداشت از نیمعنی آزرده خاطر گشت و منعم خان خانخانان
خانان که بظاهر وکیل بوده آرایش مسند وکالت می نمود نیز برسم زیرکی باطن راه
یافت آن انصاف و فارغ خاطر با چیانی شاغل دنیوی کجاست که وجود
انچنین شخصی که بار مشاغل کمی را بر داشته بر سر خود نهند و متکفل اشغال مهمات
گردد و از اعظم عطیات الهی دانسته شکیبائی ارد تا درین هنگام که خان اعظم
برشد و اخلاص خود و خدمات شاهنشاهی از پیش گرفت منعم خان و ماهم انگه این
از بدایات غیبی دانسته از صمیم دل آداب شکر بجای می آوردند نه چنین افکار
درون وا آزرده دل میگشتند چه در پیشگاه انصاف حقیقت کار انست
که خود را مقید کار صورت داشتن تا همان درجه پسندیده و گزیده دانشوران
حق پرور است که دیگری که ناظم این کار تواند شد بظهور نیامده باشد و رضای
ولی نعمت در سر براهی مهمات بزبان حال نه بزبان قال مفوض باد و باشد و چون
بلسان معنوی دریابد که آن خدمت بدیگری مفوض شد و خدمت گذاری سرکار
کارها بهم رسید دیگر آزرده بودن بی راهه رفتن و خود را مغلوب هواجس
داشتن است بلکه خویشتن را از پای انداختن و بدست خود خراب ساختن و از
سوانح ارتفاع اعلام دولت شاهنشاهی که درین سال سرمه در چشم ساده لوحان
مستعد سعادت کشیده آنست که چنانچه حقیقت حسین منحرف اولیای دولت
در آمد و الحق فرمان دهان گیتی آرای را از در شکر و افزونی تدبیر گزیرنیست

افتد چه هر دو نیاز از ارتفاع و استحکام دست بدان نرسیده و در دو نیاز از بسیاری
تا کل مشارب احتیاج به بیرون نشود و مجملی ازین سانحه دولت افزا آنست که چون
پسر عدلی آواره بادیه ادبار شد قلعه جنادة که مسکن و مأوای او بود بدست
فتو نام از خاصه خیلان او در آمد و او آن حصار منیع را مأمن خود دانسته در
استحکام آن میکوشید درین ولا که رایات اقبال از دار قصبه آگره مراجعت فرموده
بدار الخلافه آگره نزول اجلال نمود خواجه عبد المجید آصف خان بتسخیر آن نامزد شد
فتو چون از سعادت بهره داشت و قدری بحساب و معامله میرسید دانست که
روز ادبار افغانان رسیده است ناگزیر جمعی را فرستاده اظهار عجز و انکسار نمود و از
روی ضراعت و ابتهال بدرگاه جهان پناه معروض داشت که اگر شیخ محمد دست
مرا گرفته بزمین بوس عتبه اقبال رساند هر آینه بدل قلعه جمعی را با ولیای دولت سپرده
خود را بسته فتراک تدبیر اعتصام دولت شاهنشاهی میگرداند ملتمس او بموقف
قبول پیوست و بموجب حکم معلی شیخ رفته او را بدستیاری مراحم خسروانی بملازمت
آورد و جبین نیاز سعادت او را بسجده درگاه گیتی ملاذ روشنایی بخشید آنحضرت
پایه او را بتفقدات گرامی افزوده مرتبه امارت کرامت فرمودند و بحراست
آن قلعه حسن علی خان ترکمان مقرر شد و از سوانح که درین ولا بظهور آمد سواری
حضرت شاهنشاهیست بر فیل هوائی و جنگ انداختن او با دارجان بخش
جهان آرا روز بروز برونقی نو و طرزی تازه ارتفاع مدارج علیای این دولت
ابد قرین میفزاید و مراتب کمال صوری و معنوی این یگانه بارگاه احدیت
را خاطرنشان ظاهربینان کوتاه نظر میسازد و خدیو زمان لشکر آرای معنوی
اکتفا فرموده پرده آرای صوری بکار میبرد چون مشیت ایزدی پرده از جمال
جهان آرای او بر داشته میشود و بفروغ تدبیر دور اندیش خود پرده چند لطیف
از وجه ترتیب میدهد هم تماشای فنون تقادیر ایزدی میفرماید و هم
انتظام جهان بخوبترین میدهد باطن عیار اخلاص و فراخی حوصله معامله دانی

جهانبانان میگردد و در ظاهر بشکار و جنگ فیل که نادان از اقسام بی توجهی بامور سلطنت
انگارد و دانا از دیده حکمت عملی شناسد متوجه میباشد در همان شان
غلط انداز ظاهربینان مقصد امری چند میشود که عادتیان صورت پرست را
بی اختیار براه عقیدت آورده سالک مسالک دریافت حقایق
معنوی میگرداند از آنجمله قضیه بدیعه مذکور است و شرح واقعه عبرت بخش گوش
هوش کشا آنست که هوائی نام فیلی والا شکوه که در فیلان خاصه انتظام داشت
در تیزگردی و تندروی و بدمستی و بدخویی برتر کارنامهای بود و فیلبانان زبر
دست تجربه کار که در سواری امثال این فیلان عمر دراز گذرانیده اند
بدشواری سوار شدند تا بجنگ انداختن چه رسد آن شهسوار عرصه دلیری
و شیر شکار بیشه دلاوری روزی در میدان چوگان که بیرون قلعه دار الخلافه
آگره برای نشاط خاطر مقدس ساخته بودند بر آن فیل مهیب پیکر در عین طغیان
مستی و غلیان آشوب بی محابا به نیروی قدرت معنوی سوار شده کاربردابهای
حیرت بخش بظهور آوردند و بعد از آن بفیل رن باگه که آن هم در صفات
تندی یگانه بان فیل بود جنگ انداخته و بر مخلصان و معامله دانان حالتی
گذشت که بر هیچکس نگذرد و چون ناظران بارگاه حضور از مبدا این حالت
جانگاه مضطرب شده مجال عرض نداشتند بی تابانه از روی حیرت زدگی چاره
این کار بجان داشتند که آنکه خان اکه صدرنشین بارگاه اقبال است آورده
بالتماس و استدعای او آنحضرت را ازین شغل هولناک که از تصور آن زهره
شیردلان آب میشد بگذرانند اتکه خان سراسیمه رسیده چون صورت
حال را مشاهده کرد سر رشته صبر از دست داده سر خود را برهنه ساخت
و چون دادخواهان بتم رسیده زاری و الحاح میکرد و خورد و بزرگ از اطراف
و جوانب دست دعا بر داشته سلامتی ذات مقدس را که سرمایه امن و
امان عالمیانست از جهان آفرین میخواستند و چون نظر مقدس شاهنشاهی بر اضطراب

انگه خان افتاد فرمودند که این همه تنگدلی نباید کرد اگر این طرز باز نمی ایستی
زمان خود را از بالای فیل می اندازیم انگه خان کمال توجه شاهنشاهی درین امر
دیده در ساعت فرمان پذیر گشت و از روی ملاحظه باطن شورش زده را بنظام
آرامیده فراهم آورد و شاهنشاه شیردل بتمکین دولت بان کار رغبت افزا
اشتغال داشتند تا آنکه بزور بازوی معنوی و نیروی اقبال الهی فیل هوائی بر غنیم
خود غالب آمد و زبان که حبل المتین تماسک را از دست داده روی بگریز
نهاد و هوای پس و پیش را در نظر نیاورده نشیب و فراز را ملاحظه نکرده پی گریخته را
گرفته تا دریا میرفت و آن کوه وقار بر سمان ثبات نشسته تماشا کنان از فنون
مشیت ایزدی بود آخر فیل رن کور راه دراز قطع نموده عبورش بکنار دریای
جون افتاد و بر سر آن دریای عظیم جسری کشتی سرانجام یافته بود رن باکه از
سراسیمگی بر آن جسر گذشت و فیل هوائی که آن شیر بیشه اقبال برو سوار بود
از پی او بر آن جسر رسیده دوید و کشتیهای جسر از گرانسنگی آن دو کوه
پیکر در آب فرو میرفت و گاه بالا میشد و از دو جانب جسر ملازمان عتبه اقبال خود را
در آب انداخته شناوری میکردند تا آنکه فیلان تمام آن جسر را گذشته آن
روی آب رسیدند درین زمان که امر غریب را ظاهر بینان تماشا کردند در
ساعت صد بو زمان فیل هوائی را که با آتش هم خوی و با باد هم تک بود نگاه داشتند
و فیل رن باکه جان خود را تنگ دیده بدر رد کو عالمی را جان نو بتن در آمد
و خاطرهای پریشان نیازکی جمع شد دلهای برهم زده اطمینان یافت بعضی
کوته اندیشان کم بین بخاطر میرسانیدند که فرمان روای زمان درین
را انگر نشاه درست و این کار از سوانح آن تواند بود در ساعت ازین
خیال دور از کار باز آمده دریافتند که از فنون عقل بدایع نگار آنحضرت
که نمونه از عجوبه نمایشهای نگارخانه باطن بظهور آورده پی راهبر روان
تیره نادانی را بشاهراه دانائی میخوانند تا بینا با بیناز ا چشم می بخشند و دیده وران

سر رجواهر در چشم میکشید بارها در خلوت انس که این رقم سعادت بار یافته بود لحظات
استسعاد داشت از زبان مقدس شاهنشاهی شنیده است که اینکه دیده و دانسته بر فیلان مست
خونخوار سوار میشویم با آنکه پیش از آن بسا مستی فیلبانان خود در اپایان آورده و باعث
خرابی بنای انسانی شده اند وجه و نیت قلبی همت است که اگر در رضای
ایزدی دانسته قدمی نهاده باشیم باید آن سنگین نقشی در آنچه مرضی او باشد بر آورده آن
فیل کار ما تمام سازد که در بی رضائی الهی هستی نمیخواهیم برداشت سبحان الله این چه دید
و چه محاسبه باخود میبرد و باری در جمیع اوقات چه هنگام خلوات مقدسه و چه در زمان
شاغل کثرات چه در وقت رزم و چه در زمان بزم پیوسته نگاهبان سر رشته معنوی
بوده بظاهر با خلق و باطن با خالق درنگ زمان ناظم اسباب صورت و معنی گشته هیچ گاهی
این دو گروه الاسیر باشند و عشرت گزین این دو سلک وارشده او ورنگ آرای عالم ظاهر و باطن
میگردند و از سوانح رسیدن ادهم خان است بزمین بوس درگاه مقدس درین هنگام که
دار الخلافه آگره بفروغ معدلت شاهنشاهی رونق و بها یافته بود در آینه رای جهان آرا
چنین صورت بست که ممالک مالوه به پیر محمد خان شروانی باستقلال باشد و ادهم خان
بخدمت حضور استسعاد یابد منشور عاطفت باین مضمون شرف نفاذ یافت
ادهم خان امتثال فرمان پادشاهی که ترجمان حکم الهی است نموده ممالک مالوه به پیر
محمد خان سپرده روی عظمت با آستان بوس آورده در اندک زمانی برسم استیجال رسیده
استلام عتبه علیه نموده و محفوف عواطف شاهنشاهی گشت هم خاطر ماهم انگه که از مفارقت
فرزند گرامی خود تفرقه شده بود فراهم آمده انبساط یافت و هم پیر محمد خان از تهمت شرکت خلاص
شده کامیاب امید گشت و هم جمهور رعایای صوبه مالوه از بیدادی نجات یافته کامروای
امن و امان گشتند و هم ادهم خان را از استبداد بخودی باز داشته اولا از چندین وبال نگاه
بالی فرمودند و ثانیا عزم اصلاح حال او منظور خاطر مقدس گشت و در ضمن لا خذ بو عالم مقتضای
همه گزند خود پیوسته بظاهر بکار پرداختی و بباطن با خدا بوده جبیه قلوب فرمودی و اساسهای
عالی همت در کار نهادی و آئینهای نیکو در ملک و دولت ترتیب دادی و با وجود خشونت

شباب که پیشتری از بزرگان سابق درین سن بر وی چه بیعت کرده و فرصت مصاحبه احوال
نفس یافته اند آنحضرت خلاف همه زمان شباب را از اسباب خداشناسی گردانیده و لحظه از آن ذیل
بیخودی و کامجویی و سرآرایی و درویش‌نوازی و دشمن‌گدازی که هر یکی در بزرگان گذشته سامع
هوش‌ربایی اهل حرفه بدستی بوده در ذات مقدس حضرت شاهنشاهی باعث مزید دریافت و ازدیاد
خردمندی و فزونی هشیاری و فراوانی خاطر دلی میشود و بجهت مصالح الهی و حکم پادشاهی
ایزد و چون بسیار از فنون جمال جهان‌آرای آن بزرگ صورت و معنی را از نظر دوربین خود
پوشیده میدارد چنانچه بارها اینمعنی در زمان خردی که بدرس علوم اشتغال داشتم از پدر بزرگوار خود
منبع برکات و جامع کمالات صوری و معنوی بود که او را از اختیار فرموده بر روی شنیده‌ام
و بدولتمندی که داشتم در زمان حصول دولت ملازمت که اکسیر اهلیت ارباب فطرتست خود نیز
دریافتم و بجهت اینمعنی که حسن جهان‌افروز معنوی این خدیو زمان بر ما پوشیده بوده و آنچه از خویش
بایستی بجهت بکار اهل عالم برده بهدایت سرگشتگان بادیه ضلالت نمود و از دیگران
طلب فرمودی و پیوسته در طلب الهی که صحبت کامل بهمان تواند بود و پیرامون خاطر مقدس
گشته باطن اقدس بیقرار داشتی و شکار را که پیرایه بند ساعد نشاط است از اسباب در طلب
شمارا داشته شهر و صحرا گرفتی و از افزونی احتیاط چنانچه حق را درگرد آلودگان صحرای بی‌تمیزی که
بیشتری ازین بزرگان معنوی درین لباس تماشایی انجمنی و با هر ژنده‌پوشی از جوگی و سناسی و
قلندر و سایر مفردان خاک‌نشین و مجردان بی‌تعین صحبت داشتی و از پیشانی اطوار
و ناصیه کلمات و مغز معامله حال او دریافتی همان طور از اصحاب عمایم و ارباب تقدم
که پای بند آن سلسله علم و جاه و دکانداران مدرسه و خانقاه اند طلب کار حق بودی
و با آنکه ناسرکی و قلبی مزوران این طبقات دانستی از آنجهت صلای فراخ خود بهر دو طبقه
این طلبیان را خاک پوش کرده آبروی این منتسبان حق را بر زدی و با وجود این صور
هرگز دهنی و فتوری در طلب آن شهریار بلکه در تکاپوی افزوده در جستجوی طبیبان
نفوس که راه‌نمایان طریق یافت مقصود اند بیقرار از رشدی سالها دل
طلب جام جم از ما میکرد آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد اگر شرح همین باب کرده

کتابی علیحده باید نوشت تا آنچه من از ابتدای ملازمت دریافته ام بنگارش آید پس همان
بهتر که ازین عالم باز آمده بشرح احوال آن بزرگ وقت پردازم شبی موکب مقدس بقصد
شکار از دار الخلافه آگره عزیمت فتحپور رو به نشست و یک منزلی آگره رحبت درمیان راه
آگره و فتحپور عبور اشرف اتفاق افتاد و جمعی از نغمه پردازان هندی اشعار دلفریب در
مفاخر و مناقب خواجه بزرگ خواجه معین الدین قدس سره العزیز که در حضرت اجمیر آسوده اند
و بارها ذکر جلایل کمالات و خوارق عادات ایشان مذکور مجلس مقدس شده بود خواندن گرفتند
آنحضرت را که جویای حق و حقیقت اند از فرط طلب بسیار از آن ملک مقدس تیر توسل
جستی و اتحاد ادمت نمودی شوق زیارت مرقد خواجه در باطن مقدس جوش زد و جاذبه
توجه گریبان گیر شد خواجه از سیستان است و در المجری گویند که معرب سنجری است در پانزده
سالگی پدر بزرگوارش که خواجه حسن نام داشت و بزراعت و قناعت مشغول بود درگذشت
شیخ ابراهیم مجذوب قندوزی گذر بر او افتاد و از میامن نظر او درد طلب دامن گیر همت
خواجه شد قطع تعلقات صوری نموده بهم زده بکار شتافت و قدری بعلوم کسبی اشتغال
فرموده و از آنجا بخراسان رفت نشو و نما در آنجا یافت و در هارون که از توابع نشابور است
ادراک صحبت شیخ عثمان هرونی نموده و دست ارادت باو زده و بیست سال در صحبت شیخ ریاضات
شاقه کشید و سفرها در خدمت او پیش گرفت و بسیاری از بزرگان وقت مثل شیخ نجم الدین کبری
دریافت و بالجمله آغاز کار سلسله چشتیه است بدو و واسطه بخواجه مودود چشتی میرسد و بواسطه
واسطه با ابراهیم ادهم می پیوندد و پیشتر از آمدن سلطان معز الدین سام از غزنی بهندوستان
برخصت مرشد خود بهند آمده و در اجمیر که دارای پتهورا فرمانروای هندوستان بود اقامت داشت
منزل گرفت الحق خواجه ارباب ریاضت و مجاهده بوده و با نفس ایشان از مجاهدات عظیم
روی داده بود اگرچه خوارق عادات از ایشان بسیار منقولست اما کدام خارق عادت
روشنتر از مخالفت خواهش این نفس فضول خواهد بود و خواجه قطب الدین اوشی اند
جائی در بغداد در ماه رجب سال پانصد و بیست و دو در مسجد امام ابو اللیث سمرقندی بحضور
شیخ شهاب الدین سهروردی و شیخ اوحد کرمانی و جمعی از بزرگان بارادت خواجه

معین الدین استمداد یافت و شیخ فرید شکرگنج که در این آسوده اند مرید خواجه قطب الدین مذکور اند
و شیخ نظام اولیا که پیر میر خسرو اند دست ارادت بشیخ فرید داده اند مختصر کوتاه که بسیاری از
صاحب کمالان از زیر دامن تربیت خواجه برخاسته اند قدس الله اسرارهم و بالجمله چون باطن
قدسی مواطن شاهنشاهی جویای مراتب حق شناسان طلبکار مدارج حقیقت اساسان در عین
گرمگاه عزیمت صید معنوی مصمم شده هرچند معتمدان رکاب اقبال در نارفتن بجد و ابا
آگنده و دعیه فراوانی ارباب نجوم وند کور ساخته چون شوق قاید راه بود گوش قبول این
نغمه ناخته پیشتر توجه عالی مرعی داشتند روز شهریور چهارم بهمن ماه الهی موافق چهارشنبه ششم
جمادی الاولی معدودی از مقربان بساط حضور که در شکار همعنان بودند متوجه اجمیر شدند
حکم مقدس نفاذ یافت که سرادقات عفت را از راه میوات ها بیم اکبر کرده باجمیر آورده
موجب فرمان معلی ها بیم انگه بطرز مامور بجانب اجمیر شتافت چون موضع کلادی مخیم موکب
اقبال شد جعفر خان که در بساط قرب راه سخن داشت حقیقت دولتخواهی راجه بهارمل که
در اوس گوالیه که گردی عظیم از راجپوتان مندر یاشت داشت بعرض اقدس رسانید که راجه
بوفور عقل و شجاعت ممتاز و ملکت و پیوسته در اداب دولتخواهی این دودمان عالی بوده خدمات
شایسته بتقدیم رسانیده است و در دهلی ادراک آستانه بوس نموده خود را از پابستگان حرم
علو اعتصام سپرده اند و مدتیست که از بدسلوکی شرف الدین حسین میرزا متوهم شده و شعاب
جبال متحصن است اگر پرتو التفات شاهنشاهی بر ساحت احوال او افتد و او را از خاک
برداشته از شد امید روزگار رنجات بخشیده شاید خدمات او بنظر اقدس که اکسیر سعادت
پسندیده آید و مجملی از قصه ستمزدگی او آنکه چون میوات و الخده و دیگر بکیر میرزا شرف الدین
حسین مقرر شد میرزا قصبه اجمیر را که در ولایت ماروار که جای بود و بن بزرگان راجه بار
مل بود و جواب است بتصرف خود در آورد و در این نشا سوجا پسر بوره غل را در کلان راجه
بهارمل از شرارت ذاتی و طلب ریاست خود میرزا را دیده متقدمات شورانگیز در میان
آورده میرزا بر سر ایشان لشکر کشیده چون قوت مقتضی نبود جمعیت چندانی نداشت
صلح گونه کرده متقبلی بر سر ایشان مقرر ساخته پسر راجه بارمل جگناث در اجنگ سر

اسکرن و کنگار پسر جگمال را برادرزادهای راجه را گرو گرفته که بزبان هند اول گویند از آنجا
متوجه اجمیر و ناگوار شده است و در این سال عزم مصمم داشت که لشکرها فراهم آورده استیصال
این جماعت نماید چون حکایت دولتخواهی این گروه که دیم الایام بموقف عرض مقدس رسید
عاطفت علیای شاهنشاهی رخصت ورود راجه داد و چون مسیح کوکب اقبال بر ساحت نزول اجلال
فرمود از صیت موکب جهانگشای شاهنشاهی اکثر دو من قصبه طرز اختیار نموده بودند آنحضرت
فرمودند که مارا بجز عنایت و رافت نسبت بجمهور عالمیان امری دیگر منظور نیست با رعیت
و پیرانی این گروه چه خواند بود شما که این صحرانشینان وادی تعیش را از آزار کی میرزا شرف الدین
حسین کشیده بودند ازان قیاس نموده هراسان شده اند آخرهای دو خیل سرود بی او در راجه
بهارمل که کلانتر این سرزمین استاده بوسیله مقربان بارگاه علی دولت زمین بوس دریافت
و بعرض اشرف رسید که پسر کلانتر این قصبه سعادت ملازمت در دهلی بحضرت فرمودند که آمدن
او مخصوص نیست باید که روبی مقدم گرامی بار اعطیه عظمی الهی دانسته خود را احراز استلام عتبه
عالیه نماید ناچار رو بسیخ داآمده خاک آستانه اقبال را توتیای چشم سعادت خود کرده دیده بخت
پادشاهی سربلندی یافت و روز دیگر چون قصبه جاز کا مضرب خیام اجلال شد جعفر خان راجه
را با اکثری از خویشان و اعیان قوم بغیر راجه بکونت داس پسر بزرگ اش که بر سر عیال
گذاشته بود او را در بساط بوس عالی سرافراز گردانید و آنحضرت مراتب جوهر عقیدت و اخلاص
از چهره احوال او راجه و اقربای او بنظر باریک بین جوهر شناس مشاهده فرموده بلطایف
الطاف صبغه خاطر او کرده پایه قدرش افزودند و در راجه از دست بیدینی خود و سربلندی
بخت چنان اندیشید که خود را از زمره زمینداران بر آورده از مخصوصان این درگاه
سازد و برای تمهید تمیمی نسبتی خاص بخاطر او رسید که صبیه بزرگ خود را که فروغ عفت
و دانش از ناصیه او پیدا بود بوسیله محرمان عتبه خلافت داخل پرستاران سرادقات اقبال گرداند
و از آنجا که عزیمت نوازی شیمه کریمه حضرت شاهنشاهیست ملتمس او بموقف قبول رسید
و آنحضرت او را از همان منزل باجعفر خان رخصت فرمودند که رفته سرانجام این نسبت
کرده مایه مباهات جاودانی خاندان اوست نموده در دهلی ملازمت آورد یکی از سوانح

دولت افزا و آثار معدلت ور افزون شاهنشاهی که باعث آسودگی و آرمیدگی جمهور
متوطنان آن دیار شد سزا داد و آنچه باعث شرح آن بر سبیل اجمال آنکه چون حضرت
شاهنشاهی شکار چیته را یکی از تماشاهای جهان آرای خود ساخته و میل خاطر اشرف بشکار چیته
و اکثر نشاط شکار انبساط فرمودی یکی از چیته بانان از نادانی مغرور شده پای افزار دزد
کشیده گرفته بود و صاحب آن فریاد میکرد اتفاقا آواز بگوش مبارک آن حضرت رسید و حقیقت
حال ظهور یافت آن دزد گرفته آورده از شناعت این ظلم در ساعت حکم فرمودند که او را گرفته آورده
و حکم بریدن پای او نمودند و باین باعث عبرت جهانیان گشت و دست تعدی نهادن
صحرای غفلت را سرمایه هوش [illegible] افتاده و این معنی در آن دیار شهرت گرفت و دیگر
کسی را [illegible] شدن بخاطر نرسید و آسایش و آرامش در آن مملکت پدید آمد و چون
قصبه سانبهر مقر رایات اقبال شد شرف الدین حسین میرزا دولت ملازمت دریافت
و پیشکشهای لایق گذرانید حضرت شاهنشاهی بخانات و راجه بسنگه گنکار که میرزا بگروگان نگاه
داشته بود طلبیدن که [illegible] خاطر راجه بهارمل از [illegible] میرزا قبول آن معنی
نمود اما وقت بهانه میکذرانید و حضرت [illegible] نشسته مترصد آمدن آنها
بودند و هم درین منزل ادهم خان از عقب [illegible] باردوی معلی ملحق شده و از آنجا موکب
عالی بسرعت هرچه تمامتر متوجه اجمیر گشت و بساعت سعد در آن شهر فیض بخش نزول رحمت
فرمودند و زیارت روضه منوره حضرت خواجه [illegible] آمده و منسوبان آن شهر متبرک
کامیاب دولت گشتند و [illegible] لایق [illegible] صوبات در اجمیر آورده تحسین
خدمت گرامت توفیق یافت و برای جهان آرا [illegible] آن فرمودند که باستعجال [illegible] مذکور
واقع شود و شرف الدین حسین میرزا که خدمت تسخیر میرته با او منسوب شده بود و برای تصرف ایشان
نامزد [illegible] استدعای آن نمود که حضرت بشکار [illegible] نهضت فرمایند و چون تا
[illegible] اندیشه خاطر نشان او شده درین خیال افتاد که روزی چند عرصه اجمیر مخیم رایات
اجلال باشد و چون خاطر قدسی میل رجوع بمستقر خلافت داشت جمعی از امرا که در الکه
جایگیر داشتند مثل ترسون محمد خان و شاه بداغ خان و عبدالمطلب خان پسر [illegible]

و محمد حسین شیخ و جمعی کثیر را بکومک او مقرر ساخته متوجه دارالخلافه آگره شدند و حکم عالی بنام
تمام صادر شد که میرزا شرف الدین حسین [illegible] فتنها مذکور را حاضر سازد و چون رایات اقبال
بمعسکر سانبهر نزول اقبال فرمود میرزا بخانات و راجه بسنگه گنکار را بملازمت اقدس آورده
و راجه بارمل تصدیق نیتی که داشت سرانجام اسباب ازدواج دختر بزرگ خود [illegible] سامان نموده آن
صبیه سعادت سرشت را محقوق سرادقات عفاف در منزل گرامی دولت سرای عالی بعقد افتخار
روزگار خود داشتن بزرگان رسانید و بجهت اهتمام مراسم این جشن دلکش یکروزه در سانبهر توقف
موکب عالی اتفاق افتاده و هم آنجا میرزا شرف الدین حسین را بشرف رخصت ارزانی داشته خود دولت
و اقبال از راه پای سبک خرام [illegible] سوار شده ایلغار فرمودند و چون عبور موکب عالی نزدیک
بسواد رتن بور افتاد راجه بارمل با جمیع فرزندان و خویشان بسعادت زمین بوس سربلند شده و تا
پسر راجه بهگونت داس خلف راجه بارمل درین مرتبه [illegible] سعادت از سرافرازی یافته بود
بارمل آرزوی آن داشت که حضرت شاهنشاهی منزل در [illegible]
افتخار خاندان او [illegible] انجام یابد چون آنحضرت عزیمت
وصول دار الخلافه [illegible] داشتند و کمال [illegible] خاطر اقدس بود افاضه این سعادت
را بوقت دیگر حواله فرموده و راجه را مشمول اصناف عنایت ساخته رخصت دادند
و راجه بهگونت داس و مان سنگه و جمعی کثیر از اعزه و اقربای او را در رکاب دولت اعتصام
ساخته روی توجه بمستقر خلافت آوردند و بقاعده اقبال آن راه دور و دراز را بکمتر از
روز قطع فرموده منزل در روز اسفندارمذ از ماه الهی موافق روز جمعه ششم
جمادی الآخر بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرمودند ساحت شهر بفر مقدم عالی ارتفاع
آسمانی گرفت و دیدهای نظارگیان از پرتو ناصیه اقبال فروغ یافت و اردوی
معلی باین شایسته منزل منزل قطع نموده از پی رسید و جمهور خواص و عام تهنیت
قدوم موکب نموده سپاس گذاری الهی بجای آوردند و خدیو زمان بر مسند
فرمان روائی نشسته دقایق ملک آرائی بجای آوردند گرفت عالم را
دیگر بدیع ازآنجا که اقبال روزافزون رونق افزای سلطنت عظمی است

هر روز که نو میشود و ترقی جاه [illegible] میرسد به رونق تمامی مرتب می آید چون نیت فرمان فرمای
زمان نیک اندیشی است نتایج آن عاید روزگار پذیرش میشود و هر طبقه در خور قابلیت
رواج می یابد و مستعدان جهان کامیاب میگردند

درین اثنا که آغاز بهار ملک صنعت ابتدای

ربیع شد و صورت چون معنی بزم افروز شادمانی گشت و تحویل نیر اعظم منور عالم به بیت الشرف
هزاران میمنت و سعادت بعد از گذشتن سه ساعت و چهل و نه دقیقه از روز چهارشنبه نهم رجب
سال هشتصد و شصت اتفاق افتاد قوت نامیه را اهتزاز آمد و فیض بر عالم تازگی بارش شد
موکب خسرو گل از گرد راه رسید و بر تختگاه چمن جلوه نمود و مرغان باغ و زاغ نوای باربدی سرود
بلبلهای بلند ساخت ابر بهاری نورسیدگان عالم گیاه را چون اشتیاق تشنگی تازه داده
شکر عدل بهار پیش اله [illegible] کلاه داد بر زبان گیاه   در پی نقشهای جان آویز زاخران
نقش [illegible]
[illegible]
و دست قدرت از چهره اقبال پرده انداز گشت [illegible] جهان درست کرد [illegible]
ایجادات که از مستعدان ذات قدسی صفات شاهنشاهی بازمان در ارکام ولی صورت معنی
گرفته شده سال اقبال از روی عمر و دولت سرانجام بود تا عالم از تخالف و تنازع و نیابت تفرقه
روزگار مصون ماند بعدل او و داد این کانه آفاق و شایسته خلافت کل امارت و اضافه
و حقیقت انتظام اسباب سلسله کونی و الهی بظهور رابد و عبادت کبری که اثرات ربع مسکون در رشته
وحدت [illegible] نسبت بتقدیم رسید هم ملک بالد و هم معرفت افزاید تجهیزی روی به اخلاص رواج یابد
گردالود کاشن صحرای بی گنبزی که در اکناف عالم در نقاب اختفا اند بظهور عرصه تمیز بر دن آمدند
استعداد روزگار از گرم شو و مستعدان متاع عیش نقد مقصود بدست آرند و از جلائل
عواطف حضرت شاهنشاهی که درین سال سعادت پیرا مطلع ظهور را و منبع بند بود و دعا گو اقبال
که در سعتا باد و هندوستان در آمده بودند از روی تسلط و استیلای زنان و فرزندان و عیال

و اقارب اهل هند را اسیر کرده و بفروخت تصرف آن استقلال نموده حضرت شاهنشاهی از
کمال ایزدشناسی و یزدان پرستی و از فرط دوربینی و نیک اندیشی حکم فرمود که در تمام ممالک محروسه
هیچ کس از سپاه زادگان عساکر فیروزمندی پیرامون این معنی نگردد و هر چند جمعی از وحشی فراخان
معامله نافهم تحکمی جای خویش را ضمیمه نخوت خود ساخته بجنگ پیش آیند و بمقتضای اقبال
روز افزون شکست یابند اهل و عیال این گروه از صدمات افواج گیتی گشای محفوظ باشد و هیچ
کدام از سپاه از خورد و بزرگ بند نکنند و نگذارند که اینها بفراغ خاطر بخانه خویشان و اقربای
خود روند و از اجل بواعث برین معدلت آنکه خرد پژوهی سرورای فرمان دهی درین
معامله امعان نظر فرمود و نگاه ژرف انداخت که هر چند کشتن و بستن و زدن مستکبران
نخوت مند و نا ادب و تنبیه گردن کشان نافرمان شیوه از لوازم دار و گیر ملک تعلق است
و حکمای انصاف گزین و صاحبان ناموس آن اتفاق دارند لیکن تعدیات [illegible]
زنان و اطفال بیگناه را تادیب [illegible] آن سنگین [illegible] ارقانون معدلت
[illegible]
[illegible] طریق مخالف [illegible]   پدران
[illegible]
[illegible] حرص میدان کور دل محض جبلی و اینی بجز
افزای [illegible] اندیشی با سبب طمع خالص قصد مواضع و محال مردم اهل موده دست
تاراج میکشایند و در هنگام بازپرس هزار سخن در مقام اهمال و تعطیل میشود نیست گاه
علی الاطلاق برزگ این عمل نفاذ یافت دیگر اهل بکار سرکشی پامال ستم بد داتان
نمیشود و چون نیت والای شاهنشاهی محض حقانیت و معدلت بود میان درکات آن جمیع
وحشیان متمرد آن قصبای هندوستان حلقه ارادت در گوش انقیاد کشیده از جمله اسباب
نظام عالم گشت هم کار دین منتظم شد که خلاصه آن معدلت آرایی است و هم مهم دنیا
نظام یافت که عمده مال منقاد شدن جهانبانان است و از شرایف سوانح فتح قلعه میرته است
بیروی عساکر اقبال الحمد لله که اورنگ نشین خلافت را ایزد جهان آرا بتاریخ گرامی فرموده
که جز آن درگاه خیال نکند در مقابل قابلیت نیایت دولتمندی که نسبت معنوی را

که عبارت از اخلاص درست تقویت بخش هر کاری که پیش نهاد همت عقیدت گزین
خود سازد به خوبترین وجهی انجام یابد و کاری که فرمان دهان روزگار را بدشواری در
نظر آید او را باسانی میسر گردد و نظمی مبنی که منسوبان ظاهر که از دولت سرای خاص بهره دارند
چون بکاری قدم برمیدارند از دو توانا محافظت نسبت صوری این گزیده خود
فرموده ایشان را کامروا میگردانند و مصداق این حال قضیه فتح نمودن شرف الدین حسین مرزا
قلعه میرته را که در آغاز این سال فرخ فال صورت بست و صورت این واقعه دلکشا
آنکه سابقا رقمزده خامه وقایع نویس شده بود که حضرت شاهنشاهی وقتی که از جهت
بلده قدسیه اجمیر مرزا شرف الدین حسین را بفتح میرته و تسخیر آن ولایات فرستادند جمعی از امرا
عظام اکثر کومک او تعین ساختند و در آن هنگام قلعه میرته در تصرف مالدیو بود که
از راجهای عمده هندوستان بر بسیاری اعتبار و فور امتیاز داشت و او این قلعه را
بجیمال نامی که از سرداران بزرگ او بود سپرده بود و دیوداس نام چوتی را که در جرأت و
پیش دستی این طبقه بود با پانصد راجپوت چیده بکمک جیمال گذاشته بود و این
خدمت سپرده بود چون رایات عالی از دار البرکات اجمیر مراجعت نمود و ساحت دار الخلافه
آگره پایه نزول اجلال اندوخت میرزا شرف الدین حسین که مجددا در ... بطرف کانه
سعادت بر گشته بود در پشت همت و اقبال ابدپیوند شاهنشاهی گرم شده با امرای دیگر که بان
سمت لشکر کشیده تسخیر آن ولایت پیش نهاد همت خود ساخت افواج قاهره قریب بان
قصبه رسیده همچنان گرد راه بر جبین و باد پیمان در رکاب و آتش غرق سلاح تن زده بدون
و علم بتول بر افراخت بی محابا بپای قلعه رسیدند اهل قلعه در حصار بنیم خزنده مجال بیرون آمدن
نداشتند درین میان از دلیران کار طلب چهار سوار یکه تاز بجنبش همت پای جرأت
پیش نهاده تیری بر دروازه قلعه زدند ناگاه راجپوتان از صدمه بیدار شده برفراز دیوار
حصار بر آمدند کنگرها را سپر خود ساخته سراسیمه وار خشت و سنگ و تیر و تفنگ انداختند
و روغن جوشان از بالا ریختند از آن میانه دو سوار سعادت شهادت دریافتند
و دو سوار دیگر زخمی بازگشتند و بتقریر متصل میرزا شرف الدین حسین و دیگر امرا اصلاح

در تنگی دیده به شهر میرته مقام کردند و جا بجا منازل گرفتند و به تدبیر تامل در مقام استعداد مواد
قلعه گیری شدند و از روی حزم و احتیاط حصار را محاصره کردند و مورچلها را با یکدیگر
تقسیم نمودند و از اطراف قلعه نقبها زدند قلعه نشینان در مقام مدافعه بودند و هر روز هنگامه
پیکار را گرم داشتند و گاه گاه در کمین فرصت پای جلادت از دروازه بیرون می نهادند
و بعقد همت و تدبیر و نمود بازخود را درون می انداختند تا آنکه بعضی که تا نه برج رفته بود
از دارو ی تفنگ پر ساخته آتش دادند برج چون پنجه جلاد از هم ریخته شد و رخنه عظیم در حصار
افتاد و بهادران عساکر اقبال آثار کارزار کشا در رخنه پیش دویدند راجپوتان مستعد جوی
دست از جان شسته گرم قتال گشتند مصادمه عظیم و مقابله قوی اتفاق افتاد و تمام
آن روز بازار جنگ گرم بود و از دو جانب دلاوران داد شجاعت میدادند مجاهدان
غازی جرعه شهادت چشیده و جانها بدرباختند و جمعی کثیر از ارباب خلاف جون بابه ممات
چشیده بدست جام فنا گشتند و چون پرده شب میان آمد هر کس بمورچل خود باز گشت
و مخالفان شب تا سحر رخنه را محکم ساختند اما حصاری اگر بیزدی دولت کشاده باشند
بحیله مدبران نتوان بست دراندک فرصتی کار اهل قلعه تنگ شد و قلعه برایشان زندان گشت
هر چند جمعی بامان آمده از روی عجز زینهار خواسته و راه بیرون شدن می جستند میرزا شرف الدین
حسین راضی نمیشد و بعد از آمد و رفت بسیار و صلاح دید امرا قرار دادند که اسباب
و اشیای خود گذاشته تنها بدر روند چون قبول عجز زینهاریان از آداب ملک گیری است
بموجب قرار داد بهادران افواج قاهره از پیش راه برخاستند روز دیگر جیمال با تمام جمعیت
گرفته بدر رفت دیوداس از سیه بختی و تیره رائی دل بمردن خود نهاده از روی عناد
ضمیمی اسباب خود را سوخت و چون مار در خود پیچیده و از آتش درون پرداخته از قلعه
برآمد و منشور با پانصد سوار از پیش عساکر قاهره گذشت جمعی از راجپوتان مشعل
و لوکرن در سپاه منصور بودند که با اهل قلعه نزاع قدیم داشتند بمیرزا شرف الدین حسین گفتند
که این هم دم نقض عهد نموده اسباب خود را سوخته اند قرار داد آن بود که اسباب
را گذاشته بدر روند چون پیمان ثابت نمانده این طور به دروغان تیره کار نبلات

گذاشتن درچنین وقتی که مغلوب شده باشند از دوراندیشی دور است میرزا شرف الدین حسین را
این رای پسندیده افتاده صفها آراسته کرده در قول خود ایستاد و جوانغار شاه بداغ خان
و عبد المطلب پسرش و محمد شیخ مقرر شده و جوانغار رجبل و لونکرن و سوجه و دیگر
راجپوتان معین ساخته از عقب دیو داس در آمدند و دیو داس چون بر نهضت عساکر
اقبال مطلع شد از کمال تهور عنان گردانیده خود را بر قول زده جنگی بهم پیوست که از گرد
رستم نشانی در کار آورده بلکه آن کهنه اوراق را برهم پیچیده بر طاق نسیان نهاد
و با پایان کار از دست خطا شده بر زمین افتاد و گردی انبوه بر سر او ریخته او را پاره پاره
ساختند و عساکر منصوره بفتح و فیروزی مراجعت نمودند و بعضی گفتند که دیو داس
ازین جنگگاه زخمی بدر رفت و بعد از دوازده سال ازین واقعه شخصی بلباس جوکیان
ظاهر شده این نام بر خود بست بعضی او را قبول کردند و برخی قلم رد کشیدند مدتی در حیات
بوده در بعضی از حوادث کشته شد القصه باقی راجپوتان نیم جانی از آن معرکه بیرون
برده خود را بمالدیو رسانیدند قلعه میرته با تمامی آن ولایت بتصرف اولیای دولت
ابد پیوند در آمده و اکثر ممالک محروس شد
چشم فلک نه دیده و نبیند بعمر خویش
این فتحها که شاه جهان را میسر است
هر فتح کاسمان بهوس منتهای کار
چون بنگری مقدمهٔ فتح دیگر است

دادار داد گستر رای هر کردار بر اقتضای حکمت بالغه خود بوقتی خاص و تغییر مخصوص
موقوف ساخته جهان آراست دانا دل دور بین بسر انجمنی قدری رسیده در افزایش
دانایی بیاشد و نادان تیره خاطر در شورستان صحرای ضلالت افتاده و بجهالات باطل
سرگردان گشته با دان ترمیکرده چنانچه حال روز جهان افروز است که چشم صبح الطراح
را موروث مزید بینایی گشته اولا بانواع نعم ایزدی شناسایی می بخشد و ثانیا
بمراسم شکرگذاری شیفته گردانیده بوینده تر و جوینده تر میگرداند و بوم نهاد
شوم را که بیمار دیده باعث مزید نابینایی گشته گم نام خمول نادانی و نابینایی که
میسازد و شب که نقیض روز است مبین دیده وری بسته نظران کوتاه همت بوم صفت در پرده

گم می بیکرد و دیکوتهی نحس ستکه قریات قصبه بیکیش که از دار الخلافه آگره قریب [illegible] کروه باشد
دکم و دونا سیاهی جدل دارند علی الخصوص حشت موضع آن پرگنه که مشهور بهتکان اند [illegible] گردنکشی
و دزدی و آدم کشی و بی باکی و بی اعتدالی آنچه در کار رشل ایشان [illegible] که هم خود قلعه و جنگل
و مساکن غلب [illegible] اند و بیهوده گونه کمادان از امرد انگی بسیار در دست میکنند بلکه از [illegible] جنگل
الحمد و در ازمنه دیر هر فریاد داشتند تا آنکه در بیولا رایات جهانگشای شاهنشاهی برسم شکار متوجه
این قصبه شده و در آن هنگام آن پرگنه در جاگیر خواجه ابراهیم حسین مقرر بود و پاپه نام برهمنی بوسیله
قراولان باریافته شرح بیدادی متمردان بعرض مقدس رسانید که پنجاه هزار گوسفند و اسباب [illegible]
اموال بغارت برده اند پادشاه صورت معنی که شکار را برای دریافت امثال این
امور لازم گردانیده با استماع ناله مظلوم بعهرمان جلال بجوش آمده از فرط عدالت فرمودند
که صباح تنبیه آن فرقهٔ متمرد متوجه میشویم سحرگاه همین مردم معدود شکار توجه
فرمودند و جمعی را پیشتر روانه ساخته وقت دمیدن صبح اقبال موکب عالی بحوالی آن
قریه رسید جمعی که پیشتر متوجه شده بودند آمده بعرض اقدس رسانیدند که متمردان خبر آمدن
موکب شاهنشاهی شنیده فرار نموده اند آتش سطوت معدلت برافروخته و حکم مقدس
بنفاذ پیوست که جابجا یاران تعاقب نموده هر کرا که از متمردان بنجر آمدن موکب
شاهنشاهی پناه برند دست باز نداشته از پی شتابان باشند که ما نیز بتوفیق ایزدی میرسیم
و آنحضرت بیرقی نما گرفته رخش توجه بجولان در آوردند در اثنای راه قراتاق برنگار
رسید که من از پی ایشان رسیدم یکی که به پیکار من آمد بتیغ آبدار بر خاک هلاک انداختم
و دیگری را بفتراک دولت پادشاهی مقید ساخته آورده ام چون مراحم عالی بنود که
پیشتر روم برگشته بملازمت آمدم حضرت از آنجا کرتر رخش سعادت انداختند یک نیم پاس
روز گذشته بحوالی موضعی دیگر که پرونکه نام داشت رسیدند قراولان خبر آوردند که مردم
آن موضع فرار نموده پناه باین موضع آورده اند آنحضرت چون باین قریه نزدیک
رسیدند یکی از آن مردم آمده ملازمت نمود و آمدن آن متمردان را انکار کرد حضرت
شاهنشاهی بمقتضای بزرگی خود باز گشتن خواستند که این گروه تیره رای براه راست

رهنمونی نماید چون پیمانهٔ عمر این بدبختان انجام خودسری پرشده بود و در مکافات اعمال
چندین ساله در رسیده موضع خود را محکم ساخته بجنگ درآمدند اما بعضی مقربان
که از پیاده و سوار همراه موکب عالی در شکارها بیشتر از هزار کس نمی‌باشد و امشب که حکم برنقاب
ریختن شرف صدور یافته بود بهادران جان سپار بهر طرفی رفته متفرق بودند
و قریب دویست کس در رکاب دولت سعادت حضور داشتند و تا دویست فیل هم بسعادت
رسیده آمدند و جمعیت متمردان از چهار هزار کس بیشتر بود حضرت شاهنشاهی اشارت
فرمودند که مبارزان دولت داد جان سپاری و جان فشانی داده کامیاب صورت و معنی گردند
که معرکه زد و خورد گرم ~~شد لیکن چون مخالفان بسیار بودند~~ لیکن چون مخالفان بسیار بودند
و مخلصان حقیقی در رکاب نصرت کم سعادت حضور داشتند کار پیش نمی‌رفت ناگاه
بنظر اقدس درآمدند که از شدت هوا و آتشی که در اطراف موضع افتاده بود جمعی از سپاهیان
رکاب اقبال پناه بدرخانان برده طلبکار گوشهٔ عافیت اند قهر پادشاهی بجوش آمد جای که
آن گروه را شدت بایستی نمود بمقتضای عطوفت ذاتی اغماض نظر فرمودند و خود در آن
وقت که بدولت و اقبال بر فیل دلشکار نام سوار بودند متوجه شدند چون آن موضع
آتش بسیار بود درآمدن فیل دشوار از عقب آن موضع فیل کوه شکوه آمد از زبان مقدس
شاهنشاهی سامعه افروز گشتم که نقل این سرگذشت میفرمودند در تنگنای کوچه درآمده
بنظر درآمد که چه رزد بالای بام برآمده چون دشمن خان هم همان طور جبه داشت بخاطر
اقدس چنان گذشت که مبادا او باشد فیل را تیزتر راندم و خود را نزدیک بام رسانیدم
درین اثنا از اطراف تیر و چوب و سنگ می‌بارید و حمایت ایزدی که جوشن مبارک
شاهنشاهیست همواره نگاهبانی میفرماید بیشتر از همه محافظت میفرمود چون نزدیک
رسیدم ظاهر شد که این جبه پوش مقبل خان بود که بالا رفته بیکی از گردن کشان کشتی
میگرفت و میخواست که او را از بام بزیر انداز و جمعی از بی‌اعتدالان بمدد او دویده بودند
که کار مقبل خان را تمام سازند درین اثنا حضرت شاهنشاهی بسرعت در راندن فیل فرموده
و هر دم هم آواز داده که بالا برشوید بنده علی قورچی منعم خان را در آن کلان سلطان

علی خالد را بالا دویده بام برآمده آن بدبختان فرار نمودند و پیچگی کار غنیم را تمام کرد و درین
وقت دست فیل پادشاهی در چاه غله فرورفت چنانچه جهار خان فوجدار که عقب حضرت
بر فیل سوار بودند بر بالای حضرت افتاد آنحضرت بزور بازوی یداللهی فیل را از آن
مغاک برآورده سعی داشتند که خود را بان حویلی که متمردان مضبوط شده بودند رسانند
درین زمان هیچکس از ملازمان در رکاب نصرت نبود غیر از راجه بهگونت داس و راجه
بهجند در هنگام استیلای لشکری راجه بهگونت داس اسب خود را بملازمت در قضا
در همان کوچه که حضرت شاهنشاهی متوجه فتح بودند هندوی شمشیر کشیده انداخت صد و بر
حلقهٔ آهن که دندان فیل انداخته نموده و استحکام میپوشانند رسیده و از اصطکاک شمشیر
بر آهن شراره جست و فیل از روی خشم کبی شمشیر انداز را در هم کشیده پامال ساخت و درین
اثنا از بالای بام بی‌سر باز دو بار از اضطراب خود در ابر فیل پادشاهی انداخت
جهار خان مذکور میخواست که از هم گذراند حضرت بعطوفت ذاتی او را نگاه داشتند
چون نزدیکی حویلی رسیدند دیدند که فوجداران خاصه در آنجا در رسیده و از بسیاری
متحیر ایستاده اند از آنجا که نهضت فرمودند بقصد دیواری فیل راندند راجپوتی تیر
اندازی میکرد دهشت تیر بر سر خاصه شاهنشاهی میفرمود بقصد دیواری که تیر از سر گذشته
بیخ انگشت در انگشت و دو تیر در سربند شد و نگذشت جراحت ایزدی بیر دیگر بود
که نگاهبانی میکرد و عادل خان فوجدار حضرت را از شنیخ آرزو در تعریف کنان
فریاد میزد که تو کیستی که مجرای گوش حضرت روی خود را از نقاب برآورده او را نمودند او ن
سعادتمند را شکر که از آداب بندگی ساخته و متقارن آن ایخال نانار خان
فریاد و نظاره کشیده که پادشاهیم درین تیرباران کجا میروید جهار رباد اعراض کرد
که چه وقت فریاد کردن و نام بردنست که آخر حضرت شاهنشاهی همچنان
فیل سوار بود او را انداخته در آن حویلی درآمدند و سه چهار فیل دیگر نیز بآن حضرت
پیوستند و جمعی کثیر از آن سرکشان بی‌باک بقتل رسانیدند و بسیاری در خانه
مضبوط شدند و بموجب حکم قضا نفاذ سقف خانه را شکافته آتش در زدند

دو دوازده هزار آن تیره بختان برآورده و زنده و یک هزار کس بفروغ شعشعهٔ آتش قهر
الهی بعد مخانهٔ نیستی شتافتند و یک کس ازیشان بر نمانده بود که ازین عبادت کبری فراغ دست داد
و جمعی کثیر از ارباب بغی و فساد را دیدهٔ عبرت باز گشت

دادار جهان آفرین چون خواهد که جمال عالم

آرای یکی از برگزیدهای خود را خاطرنشان جمهور عالمیان سازد تتمیم اسباب دولت روز
افزون او را از ترتیب داده و تمیم مفیض رحمت عام شده کافهٔ خلایق آگه نه عقل دور
اندیش دارند و نه دیدهٔ دوربین براه راست آورد و بعضی از ناجیبا ممالک محروسه
تفرقه گونه بدید آرد و ازانجمن بهر لطف سرانجام و انتظام بخشد لاجرم جهانبانان را
رسم و عادت اتفاق محمول ساخته بر بدایع عقل دور اندیش اعتراف نمایند و مصداق
این معنی مجدد واعق شدن پیر محمد خان و استیلا یافتن بازبهادر و منتظم ساختن صوبه مالوه
بار دیگر و بشرح این سانحه اقبال آنست که چون ادهم خان بموجب اشارت شاهنشاهی
روی توجه بدار الخلافه آگره آورد مسرعان اقبال خبر آوردند که بازبهادر در حدود
اواسی آمده جمعیت سرانجام میدهد پیر محمد خان که نشاء تهور داشت و شجاعت بر عقل
و فکر او غالب بود فوجی آراسته روی بعزیمت آنجا آورد و بازبهادر پیر محمد خان را
کم خیال کرده دربرابر آمد و پیکار درگرفت و باندک زد و خورد شکست یافت و غنایم
فراوان بدست لشکر منصور افتاد و پیر محمد خان ازانجا متوجه قلعه بیجاگده شده در
آنجا اعتماد خان نامی از ملازمان بازبهادر بود و همت در استحکام قلعه گماشت
چون آن قلعه در حدود آخر و برفعت و متانت علم است محاصره آن بامتداد کشید
جوانان کارطلب مثل حسین دیوانه و بابر علی بلوچ و الم کلتاش و ملا نامحتشم و ملک محمد
و میرزا آفاق تهور نامی ورزیدند و خود را بدروازه رسانده داد جلادت
میدادند روزی محمد میرک ایشان هم جرات و چابکی ساخت و موجب تحسین همگنان
گشت تا آنکه سحری خسرو شاه که سرآمد ملازمان پیر محمد خان بود کمندی چند نصب
کرده بر قلعه فرا شده و دو بیست جوان دیگر بتدریج تا طلوع صبح صادق برآمدند

متحصنان قلعه را چون شام ادبار رسیده مست خواب غفلت بودند آغاز دمیدن
صبح اقبال بود که مخالفان حاضر شده روبجنگ آوردن و صحبت بهره در میان آمد
و جوانان بهردارهای او و برشهای شنیده بتقدیم رسانیدند چون کار بر اهل قلعه تنگ شد آواز
فریاد والامان برداشته متفرق شدند و درین اثنا اعتماد خان مذکور با یک کس دیگر
امان گویان می آمد که خود را به پیر محمد خان رساند تیری باو رسید و بعدم شتافت همراه
او چون حال اعتماد خان چنین دید بشمشیر کشته شد تا توانست جانبازی کرد و هر دانه در رفت
و جمعی کثیر علف تیغ شدند و بقیت السیف امان یافته ازان ورطه جان بدر آمدند
غنایم فراوان بدست اولیای دولت درآمد و پیر محمد خان در فتح چند بیجه سرانجام قلعه
اقامت نموده بجانب سلطان نوروزی عزیمت آورد و باندک جنگی از آن داخل ممالک
محروسه ساخت و ازانجا معاودت نموده باز بقلعه بیجاگده آمده و دران قلعه خبر یافت
بازبهادر در والی خاندان میران مبارکشاه پناه برده است و میران لشکر خود را باو
همراه ساز و پیر محمد خان دو ایند و اسباب لشکر را در قلعه مضبوط کرده تا هزار جوان
کارطلب همراه گرفته ایلغار نموده که ناگهانی بابیرون برهان پور رفت کار انجا عنایت انجام
رساند از آب نربده گذشته جمعی کرد و بیکشب رانده در دو گروهی اسیر قلعچه بوده در آنجا تنی
بسته بودند آن قلعچه را در ساعت بدست آورده و قبیل را از ضمایم غنایم کرد امیران
از قلعه اسیر جمعی ابجهت محافظت قلعچه فرستاده بودند در وقتی که پیر محمد خان قلعچه را
فتح کرده متوجه برهان پور بوده در خاندیس که جای نشستن حاکم است ناگاه لشکر غنیم از دور
سیاهی کرد و پیر محمد خان خسرو شاه و یادگار علی بلوچ را از خود جدا ساخته بدفع آن مردم
فرستاد و نام بردها باندک فرصتی آن جمعیت را پراگنده ساخته و بسیاری را از تیغ گذرانیدم
مراجعت نمودند صبح آن روز ببرهان پور درآمده دران شهر عظیم نهب و تاراج کردند
و نقد و جنس فراوان بدست لشکر افتاد و میران در قلعه اسیر متحصن بود و پیر محمد خان بموجب
صلاح وقت معاودت اختیار کرد و درین هنگام خبر رسید که بازبهادر با لشکر جانب
نزدیک رسید چه او لشکر را با خود همراه ساخته بقصد لشکر بیجاگده رفته بود و چون دران

حدود رسیده خبر یافت که پیر محمد خان با معدودی نزدیکی نموده تسخیر ایرج و باپور رفته است
در اندیشه دراز مانده تسخیر متوجه الصوب شده در چنین وقتی که مردم غنایم موفور بدست
آورده عادت نموده بودند جمعی متفرق شده و خبر قرب بازبهادر شایع گشت پیر محمد
خان ارباب خبرت طلب داشته مجلس آرای کنگاش شد اکثر مردم متفق شده گفتند در
اینوقت جنگ صلاح نیست چه قطره عظیم کرده ایم و فتوحات روی داده و مردم سپاه را غنیمت
شده است مناسب دولت قاهره آنست که جنگ را طرح داده از آب نرمده بگذریم و بهندیه
رفته نفسی راست کنیم و مردم تازه زور فراهم آورده متوجه کار شویم چون تقدیر رسیده بود
پیر محمد خان سخنان صدق آمیز ارباب خبرت را گوش نکرده اول در جنگ ثبات
همراهان لوازم مردانگی بجای نیاوردند و اندک جنگی که واقع شد پای ثبات بجای نماند بهادر
علی بلوچ جلو پیر محمد خان گرفته ازجنگاه بعقب برآورد که دیگر جای توقف چون بکنار
نرمده رسید نزدیک شام شده بود هر چند که همراهان گفتند که غنیم دور است امشب اینجا
باید بود اما چون وقت ناگزیر رسیده بود سرعنان اجل بقرار ساخته او را ابران داشتند
که از آب نرمده بگذریم و از اعیان تدبیر از دست رفت و هم سخن نیکخواهان بگوش
هوش او جا نگرفت همچنان سواره سراسیمگی خود را بعرصه آب نرمده انداخت اتفاق
در میان آب قطار اشتری نیز میگذشت نزدیک رسیده پا و پهلو زد اسپ نیز چون
عقل او از جای رفته پیر محمد خان از اسپ جدا شده در آب افتاد و جمعی که با او نزدیک رسیده
بودند از بد درونی در برآوردن او ازان ورطه هلاک دست و پایی نزدند بمجازات ستمهائی
که در یورش کرده بود و بمکافات اعمالی که در محاربه نزدیک کچه خان بظهور آورده بود با
لعری دیگر که هم غیبت انداز غرق بحر فنا شد و بسر نوشت آسمانی چنین مخلص کاردانی
جوانمردی عالی همتی را این واقعه پیش آمد
بجایی که تقدیر زور آور است — توانائی ناتوانائیست
چو ره آورد روز در تیرگی — دو چشم جهان بین کند خیرگی
و لهذا با وجود مکنت و اسباب شوکت بی راهنمی تدبیر رفته بپای خویش در گرداب هلاکت افتاد و قیا
خان گنگ و شاه محمد قلاتی و حبیب خان و جمعی از امرا که دران صوبه جایگیر داشتند دل از دست

داده متوجه درگاه گیتی پناه شدند و هر کدام جدا جدا افواج بتقصیر خود و سر آنجا رفته و بازبهادر
بر مالوه دست تصرف یافت اقبال جهانگشای شاهنشاهی چنان صلاح وقت دید که یکی از
امرای عالیقدر که با قورچی عشق حسن پیر با کمال شهامت شمول عدالت داشته ضبط
و ربط آن ولایت نامزد شد بنابران عبدالله خان اوزبک که در سلک خانان سپهسالار ازرگ
منش انسلاک داشت و پیشتر هم آنجا رفته بود و بطرز آنجا آشنا شده تسخیر مالوه مامور شده
بحکم عدالت برای قرار یافت که امور سپاه داری و کبر برای او مفوض باشد و خواجه معین
الدین احمد فرنخودی را که برشد و کاردانی از وزرای دیوان سمت امتیاز بود و بخطاب خانی
سرافراز نموده نیز همراه ساختند که نسق و نظام آن ولایت و تشخیص جایگیرداران و تعیین
محال خاصه شریفه نماید و جمعی کثیر همراه او ساخته این خدمت را الارخصت فرمودند و حکم
عالی شد بعد از آنکه عساکر اقبال عرصه دلگشای آن ولایت را از خس و خاشاک اغیار پاک ساخته
و عبدالله خان همانجا بوده در ملکگشائی کمر بندد و معین خان رعایا و دهاقین و دیار
ساکنان آن ملک را از وضیع و شریف بمستمالت عاطفت شاهانه قوی دل ساخته و بتلافی و بنوید که
از هم در ممالک جهان نورد در راه یافته باشد پرداخته باسم امرا و سایر ملازمان پادشاهی که باین
خدمت تعین یافته اند بنوعی که صلاح دولت ابد قرین باشد تقسیم جایگیر نماید و بعد از
فراغ این کار باستلام عتبه علیه متوجه شود و موجب حکم معلی عبدالله خان با امرای عظام دیگر
شایسته در اوایل این سال روی عزیمت تسخیر مالوه نهاده و بازبهادر از نهضت عساکر
اقبال آگاه شده پای ثبات از دست داده و تاب مقاومت از خود حاصل بیمت خود نیافت
پیش از آنکه لوای جنود دولت سایه امن و امان بران بلاد دالدلالت مالوه را بجنید بیرون جست
گذاشته بگریزگاه عافیت شتافت رعب دولت شاهنشاهی شوکت عساکر اقبال شهامت
مواکب عالی تبخاق بلند آوازه است که از نهیب آن سلاطین عظمت آیین در هراس
آمده بفرار نکرده از بی ثباتی امثال این حکام چه عجب بی آنکه تیغ صاعقه ریز طلا
گرده تیر باران فتنه بار دو لشکر ظفر قرین بولایت مالوه درآمد جمعی از جوانان
کارطلب از روی پیش بینی بازبهادر را تعاقب نموده بسیاری از لشکریان او را

بنقل آورده‌اند و بارها درخود را در پناه نخلهای پر درخت انداخته عمری بآوارگی
بسر برده چند گاه اینجا براناد و سنگ برده روزگاری میگذرانید چون حضرت
غریب پروری و صیت ترتیب خاندانهای بزرگ و شمول عاطفت شاهنشاهی
در اکناف ممالک انتشار یافت عاقبت کار برهنمونی سعادت از تفرقه بی‌سروپایی
سرگشتگی بجمعیت آباد آستان معلی رسید و بنوازشهای خسروانه سربلندی یافت چنانچه
در محل خود معروض مستمعان این روزنامچه اقبال خواهد شد و بالجمله ولایت مالوه بتازگی
در قبضه تصرف و حیطه اقتدار اولیای دولت ابد پیوند قرار گرفت و عبدالله خان ازبک
بحکم اقدس شهر مندو که پای تخت سلاطین مالوه بود و بر وساده حکومت بطریق استقلال
متمکن گشت و بلاد و قصبات و قریات آن ممالک فراخور رتبه و حالت بامرای عظام تقسیم یافت
و اولیای دولت باد چنین و سارنگپور و دیگر محال جاگیر فرموده حل آرام کشودند و معین خان
بعد از سرانجام ولایت و انقسام جاگیر روی توجه باستانبوس عالی آورد و دولتخواه
ارادت سرشت فتنه باد را کی ملازمت کامیاب سعادت شده و مورد مزید قدر و علو حال
گشت و از سوانح آنکه راجه کنبل زمین‌دار ... که از ولایت پنجاب در کوهستان
میان دریای بیاه و ستلج است بر سر جان محمد بهسودی که جاگیردار پرگنه پرگدار
نواحی بود از تیره رای آمد و او چون اصل بهیا بود توفیق نیکوکرداری نیافت بلکه مال
و ناموس خود درین کار بر باد داد و اسباب و اشیای او بتاراج رفت و زن او که بحسن
اشتهار داشت بدست آن تیره دم درآمد و چون حلی و حلل داشت اثری از و بدید نیامد
غالبا تنگ چشمان بی سعادت بطمع مال او را بنهانخانه عدم فرستاده باشند و همانا که ایزد
بیچون نزول نکبت مکافات اعمال آن تیره فرستاده چون امرای پنجاب این خبر
خان کلان و قطب الدین محمد خان و جمعی دیگر بر سر او رفته تنبیه لایق نمودند و او
آواره شده بوسیله راجه تودرمل بدار الخلافه شتافت و مشمول عاطفت گشت و در بیگو
قدسی گذارش پذیرفته و از سوانح آمدن ایلچی فرمان روای ایران شاه طهماسب صفوی است
چون رسمیست قدیم که بزرگان دولت منش از برای تحصیل میامن دینی و دنیوی و حصول

مقاصد صوری و معنوی با بزرگان اقبالمند بخت‌آور انتساب خجسته مبانی یکدلی و یکجهتی
را استحکام میدهند و اگر بحسب طالع خداداد انتسابی متحقق است در تشیید قواعد آن
انتساب میکوشند و سرمایه نظام دولت خود را باین طرز بدیع سرانجام میدهند و لهذا
شاه رفیع مکان شاه طهماسب که ایران مبنای معدلت از دول از روزگار است ارتباط
صمیمی که از زمان سابق درمیان این دو دودمان علوی ارکان بود ان طبقه قدسی نژاد
سعادت وثوق داشت سر عم خود سید بیگ ابن معصوم بیگ را که در بساط عزت او بمنصب
وکالت ممتاز بود بجهت پرسش واقعه ناگزیر حضرت جهانبانی جنت آشیانی و مبارکباد
جلوس اشرف اقدس شاهنشاهی برسم رسالت فرستاده تحف و هدایا از اسپان نهادی
عربی و بادپایان عراقی و رومی و نفایس اقمشه و بدایع اشیا مصحوب او ساخته بود و چون
ایلچی بحوالی مستقر خلافت رسید بحکم مقدس جمعی از امرای عالیشان باستقبال رفته او را
باعزاز و اکرام در منزل لایق فرود آوردند و مبلغ چهار ده لک دام نقد که موازی
هفتصد تومان عراق باشد با دیگر اجناس برسم اقامت فرستادند و بعد از چند
روز که از ماندگی راه برآسود و رخت بار و شرف کورنش یافته بفر بساط بوس معزز و محترم
شد آنگاه دعای شاه رسانیده مکتوبی که از فاتحه تا خاتمه بارقام محبت و اخلاص نگارش
یافته بود بدستور ادب پیش آورده بر گوشه تخت نهاد و تحف و هدایا بترتیب لایق
از نظر اقدس گذرانید حضرت شاهنشاهی از کمال مسرت و انبساط بزبان لطف
و تودد و احوال گرامی شاه پرسیدند و ایلچی را بنوازشهای بی‌اندازه مخصوص ساختند

ایزد جهان آرا چون خواهد که یکی از
یگانهای بساط عزت را بمراتب ارجمند بزرگی بخشیده بمنصب والای سلطنت علیا
رساند نخستین در اعقل دوربین کارشناس عطا میفرماید تا همواره ناصح ...
او باشد آنگاه حوصله فراخ که تاب برداشت چندین ناملایم روزگار داشته باشد ارزانی
میکند تا بمعاونت فراخ حوصلگی از دید ناملایم سررشته تدبیر از دست ندهد پس
گوهر بی‌بهای معدلت می‌بخشند تا آشنا و بیگانه را در یک میزان داشته بی اعتباری

اعراض نفسانی معاملات کارخانه ایجاد دریافت باطن مقدس دار التعلیم شد و عنان فکر از
دست داده مانده و در جولانگاه تمیز از پای افتاده چون حق شناسی در برداشت بوجه لایق صورت
بست آثار عدالت از قوت اعتدال که ودیعت نهاده دست قدرتست بی نکرد
تامل بظهور آمدن میسر نبود الحمد لله که این جلایل نعوت و شرایف صفات فطری و جبلی
حضرت شاهنشاهیست که بی آلایش تعلیم ظاهری آرایش استفاده بشری از دانش خانه
افاضه الهی فایض شده و بسبب آن دانای کنوز رموز مصالح و حکم خود را در نقاب
اختفا داشته بلباس بی معنی مینماید و چندین نقاب اکتفا نفرموده همواره در سرانجام
پرده چند دیگر است که دیده وران دوربین ما بین بی توانند برد اما مشیت الهی تعالی
چون خورشید ای خواهد که عالمیان را از حسن معنوی او آگاهی بخشد نقاب آرای چه
سود کند هر آینه او را چهره گشای اعمال عالم آرا گرداند تا دور ماندگان قرب گاه
سعادت بدولت سرای ارادت رسیده صدرنشین بارگاه قبول گردند و تمثال الیمینی اظهار
جلالت را افاضه عدالت حضرت شاهنشاهیست که باین عقل کامل و صلاح ملک و دولت
در دار الخلافه آگره بوقوع پیوست و شرح این واقعه آنکه ادهم خان پسر خورد عفت قباب
ماهم انکه که نه عقل درست داشت و نه بخت سعادتمند جوانی مدهوش دولت شده
همواره بر شمس الدین محمد اتکه خان حسد بردی و منعم خان خانخانان که نیز از بیماری
در مسند عظیم وکالت پیوسته تقدمات دور بطوری که کس گمتری برد در میان او و
ادهم خان را بر فتنه و غدر تحریک نمودی تا آنکه روز اسفندارمذ پنجم خرداد ماه
الهی موافق شنبه دوازدهم رمضان که هنوز اعتدال اردی بهشت در بسیط زمین بر پا بند
داشت غریب امری از اعتدال دور بروز روز دیوان در دولتخانه بادشاهی منعم
خان و اتکه خان و شهاب الدین احمد خان و بزرگان دیگر نشسته مشغول مهمات
کارگاه سلطنت بودند ادهم خان بی اعتدالانه با جمعی از بی اعتدالان ناگهان
دران بارگاه دولت در رسید و حاضران مجلس تعظیم او برخواستند و اتکه خان نیز
نیم قیامی نمود بمجرد رسیدن بی محابا دست بخنجر کرده متوجه اتکه خان شد و بخونشم اوزبک

گو از طارزبان

گو از طارزبان او بود و دیگری با کان که با این خیال گرفته جسته بودند خشم آلود اشارت
کرد که چه ایستاده اید خوشم سپه دولت خنجر کشیده زخم کاری بسینه آن صدرنشین وکالت و سعادت
رسانید اتکه خان از کمال اضطراب سراسیمه بجانب دروازه دولتسرای شاهنشاهی
متصل آن خدا مردی رسیده دو مرتبه شمشیر انداخت و آن بزرگ دولت در صحن
دولتخانه بدرجه شهادت رسید از این غایله هائله غوغای عظیم در بارگاه والا برخاست
و دهشتی غریب دران فضای آسمانی شکوه ظاهر گشت و آن مدبر خون گرفته باد وجود
بی باکی گستاخانه باندیشه تباه که بدستان از آن راه گذر نباشد متوجه حرم سرای مقدس
شد حضرت شاهنشاهی در قصر سعادت اساس بلند بیدار خواب کرده بودند آن
بخت تیره رای زود دولتخانه بیالای صفه که از بیرون قصر از چهار طرف بارتفاع یک و
نیم قد آدمی اساس یافته بود شمشیر در دست بر آمد و قصد درون نمود و نعمت
خواجه سرا که نزدیک در بار ایستاده بود در ساعت در را بسته مقفل ساخت و آن مغرور
دست مجل مردکی که هرچند بان خواجه سرا درشتی نمود که در بگشا صورت نبست
وایستادگان حواشی عتبه سلطنت را توفیق خدمت نشد که آن گستاخ بیست را
در مرتبه اول که با اتکه خان آن معامله کرد بجزای کار در کنار نهند و باز از بیهوشی و بد
دلی حاضران آن بساط چه گوییم درین هنگام که چنین خیال باطل اندیشیده قصد درون
سرادقات اقبال دارد چرا خس نفیر نزند و بخاک مذلت برابر ننشانند و اگر آن
همت در نهاد شان نیست چرا بهجوم عام ننموده نمیگیرند این خود چون گمان بهم
که حاضران بارگاه والا ارباب عقیدت کیشی بوده باشند همانا که حکمت در پیش توقفی
این کرده است که کمال شجاعت و عدالت حضرت شاهنشاهی خاطرنشان خرد و بزرگ و
دانا و نادان شود و بالجمله آنحضرت از این غوغای موحش بیدار شده استفسار نمودند
چون هیچ یکی از پرده گیان سراپرده دولت اطلاع نداشته آنحضرت از دیوار قصر سر برآورده
استکشاف احوال نمودند رفیق چهار منصب که از قدیمیان درگاه والا بود حقیقت
ماجرا معروض داشته حضرت این حرف موحش شنیده از فرط تعجب باز پرسیده اند

رفیق اشارت بقالب خون آلود آن مرحوم نموده بازنمان حرف مکرر ساخت
حضرت شاهنشاهی صورت حال مشاهده نموده بغضب آن جلال را فروختند اندر الهامات
ربانی اکه از جانب دروازه که آن بخت برگشته ایستاده خیالات فاسد بخود راه
میداد در نیامده از راه دیگر درآمده اند و در هنگام برون شدن بی آنکه طلب فرمایند
یکی از خدمتگاران سراپرده عزت شمشیر خاصه را بدست اقدس داد آنحضرت
شمشیر گرفته روان شدند چون ضلعی از آن صفه بیرون فرموده بوده بطرفی دیگر آورده اند آن
حق ناشناس نظر اقدس را بر در بر زبان مقدس گذشت که ای بچه لاده آنکه ما را چرا
کشتی آن گستاخ بیدولت استعجال نموده هر دو دست اشرف آنحضرت را گرفت و گفت
تفحص کنید دعوی رسی فرمایند و اندکی تلاش شد ناظران خرافت دریافته را چرکلوش
کرم که هیچ گونه هش در خور شان منت آخر حضرت شاهنشاهی دست از شمشیر خود باز داشته
و دست را از جنگ آن بدنهاد کشیده دست بشمشیر او دراز فرمودند درین اثنا آن
مردود ازل و ابد دست از آنحضرت باز داشته متوجه خود شد حضرت دست از شمشیر
باز داشته مشتی بر روی او زدند که آن عادی عفریت پیکر معلق زنان افتاده و از
هوش رفت در مولا فرحت خان و سنگرام هوسناک در آنجا ساعت در حضور داشتند حضرت
از روی غضب فرمودند که چه ایستاده تماشا میکنید این دیوانه سر را به بندید آن دو
کس و جمعی دیگر فرمان پذیر گشته او را ببستند حکم عدالت این شرف اجرا یافت که
آن پا از اندازه خود بیرون نهاده از بالای صفه سرنگون ساخته بیندازند این
مردم از کوته اندیشی و ملاحظه کوبی ملاحظگی از آن هزار بار بهتر چنانچه لایق باشد
بینداختند نیم جانی باقی بود باز حکم عالی شد که آن برگشته بخت را باز بالا آورند و درین
مرتبه چون موی کشان آورند باز بموجب امر نافذ باهتمام تمام سرنگون انداختند
چنانچه گردن آن خیره گشته و آن فاسده دماغ پریشان شد و بدین طرز آن
سفاک متاک از روی عدالت بقصاص مکافات یافت مشت آن جهان
پهلوان الهی چنان رسیده بود و جمعی که از آن آگاه نبودند برخم گرز اشتباه داشتند

منعم خان خانخانان و شهاب الدین احمد خان که در آنجا بودند از صولت غضب
شاهنشاهی یکسو راه شده فرار اختیار کردند و یوسف محمد خان که در آنجا بود
پسر بزرگ اتکه خان از واقعه پدر گرامی آگاه گشته با اتکه خیل مسلح بر راه ادهم
خان و ماهم انکه رفته از این غافل که خدیو صورت و معنی داد معدلت داده و بعد
ماهم انکه را منظور نداشته آن خون گرفته را در سیاستگاه قهرمان سلطنت بجزا
رسانیده است و چون حقیقت عدالت علیای شاهنشاهی که برتر از اندیشه بشری
بود خاطر نشان عالمیان شد جهانیان را اعتقاد عظیم بهم رسید ستم
پیشها در شبستان خمول پنهان شدند ستم رسیدها را روز بازار خوشی پدید آمد
نادان بادیه ضلالت را چراغ دانای پیش راه نهادند با بزرگی صوری و معنوی
صاحب عالمیان اعتراف کرده بشاهراه مهتدی شدند و اتکه خیل هم ورثت
ادهم خان و قرب و قرابت ماهم انکه در برابر داشته و این سخن را اسرار حقیقت
پنداشته در کمین انتقام بودند اما چون بر زبانها افتاده بود که بوسیله مقربان
بساط حضور التماس نمودند که چون این عدالت بظهور آمده آن سیه روی هم درگذشت
همچنان مرده بمانند تا خاطر بشری از دغدغه رامده مرهم پذیر جراحت گردد
آن دانای رموز آفرینش ملتمس ایشان را بموقف قبول داشتند و شیخ محمد غزنوی
از طرف ایشان رفته بچشم عبرت بین دیده و شورش خاطر این طبقه دولتخواه
وسیله سعادت منش گردیده گشت و هزاران هزار سپاس داری و شکرگذاری
بجای آوردند و عالمیان یکبارگی از شور شرارت انگیز آن کور باطن نجات
یافته در ماسن آسودگی و راحت رحل بی غمی گشادند الحق برای این معدلت عظمی
اگر آفرین آسمانیان بتحسین زمینیان پیوندد و اندکی از حقوق آن ادا نیابد
والا ذرات خانواده انسانی را کی توانایی که شکر این عدالت عظمی توانند
کرد هم سیاست کبری است که بوسیله آن عالم صورت طراوت خاص پیدا

میکند و هم روایت عامه که از برکات ظلمت آباد دلها بنور ارادت و شعشعه اخلاص نورانی
میگردد و هم کور باطنان سبل رسیده را داروی بینش است و هم تیره پیشانان دیده ور
را سرمه نور است لشکران عرصه عقیدت را پای طلب است و هم دست قدمان راه ارادت
را عصای همت است و هم لشکر شکسته دلان از احصار آهنین است و هم خاندان تاریکی را
پاسبان بیدار دولت بالجمله حضرت شاهنشاهی بعد از تقدیم چنین معدلتی درون
حرم سرا تشریف ارزانی داشتند ماهم انگه که در منزل خود در بستر بیماری افتاده
بود میشنود که ادهم خان چنین بی اعتدالی کرده است و حضرت او را مقید فرموده
مهر مادری او را بر داشته بملازمت اقدس آورد که شاید پسر خود را خلاص سازد
آنحضرت ماهم انگه را که دیدند فرمودند که ادهم انگه ما را کشت ما هم او را قصاص
فرمودیم آن عاقله روزگار معروض داشت که خوب کردید لیکن ماهم انگه را یقین نبود
که پسرش بسیاست رسیده باشد در آنحال تخته سکیها در دست تمام خان از خانه ادهم
خان آمده صورت واقعه را بماهم انگه گفت ماهم انگه پرسید که بچه طریق کشتند
گفتند آن زخم گرزی بر روی دیده است دیگر نمیدانم و آن از شست حضرت
شاهنشاهی بود که بقوت تایید غیبی در مرتبه اول بر روی او رسیده بود ماهم انگه را
چون تحقیق پیوست که پسر بسیاست رسیده اگرچه بمقتضای عقلی که داشت حفظ
آداب حضور اقدس نموده جزع و فزع نکرد اما درون او بهزاران زخم جانستان
مجروح شده و رنگ از رویش رفت و خواست که بر سر فرزند رود و حضرت شاهنشاهی
نظر بر دوام خدمت فرموده سخنان دلاویز تسلی بخش فرموده تسکین نموده اجازه
رفتن نفرمودند تا فرزند بی اعتدال خود را بان نمط نه بیند و بموجب حکم عالی همان
روز آن دو نعش را بدهلی روانه ساختند و حضرت شاهنشاهی در گذر داوری فاطران
عجوز را دلش برشت نصایح بلند و مواعظ دلنشین فرموده روز دیگر رخصت
خانه اش فرمودند آن عاقله ماتم رسیده بتسلیم و رضا گونه ظاهر ساخت بمقتضای ایزدی

درد او دیگخانه خود آمده بسوگواری نشست و بناله و شیون آغاز نهاد و مرضی که داشت
روی در تزاید آورد و دوار کان عافیت در تزلزل آمد و بعد ازین واقعه بچهل روز
در تیر ماه الهی موافق شهر شوال المعظم سرای فانی شتافت خاطر مهر پرور و مهربانی گزین
حضرت شاهنشاهی ازین قضیه آن عفت قباب بغایت اندوهگین شده و تعظیم رفت
فرمودند با آیین اعزاز و اکرام نعش او را نیز بدهلی فرستادند و بسعادت خود دلیم
قدمی چند بر وقت تمام مشایعت این نعش فرمودند و تمامی اعیان سلطنت
و بزرگان این دودمان عالی بلوازم تعزیت و آداب مصیبت پرداختند
بموجب اشاره اقدس عمارت عالی اساس بر سر مزار ماهم انگه و ادهم خان بنا کردند
و هم چنین در ماتم داری خان اعظم اتکه خان و تسکین خاطر فرزندان سعادت پیوند
او و برادران گرامی و التیام جراحات قلوب تمامی قبیله و ترغیب این طبقه طراز دار التفات
مدارج این سلسله اخلاص گزین توجهات عظیم فرمودند اگر زنبیان عزا
داری کسی را بمردن میل خواهد شد بسی را و روز دیگر از سنوح واقعه خان اعظم و
ادهم خان خبر فرار منعم خان و شهاب الدین احمد خان بمسامع جلال رسید
حضرت شاهنشاهی حمل بر سبکسری و کوته اندیشی اینها فرموده اشرف خان را
با شمایل عاطفت و منشور استمالت فرستادند تا این مغلوبان سلطان وهم را
مطمئن ساخته باستلام قوایم سریر عالی سربلند ساخت و بافاضه عنایت شاهنشاهی
عرق خجلت اینها بر روی گونین بدل شد

حضرت شاهنشاهی از آن هنگام که سنوح
سانحه ناگوار بحسب اقتضای حکمت ایزدی روی نمود و بموجب مناط طبیعت زمان
دریافت فراخ زمانیان با انتظام مهمات ملکی پرداخته عالم و عالمیان را
رواج دیگر بخشیدند اگرچه پیش آمدهای لخود مغرور را روز بازار کساد پدید آمد
اما مستعدان اخلاص منش که از بی انصافان بزرگان دنیا در کنج خمول بودند
بفروغ دریافت شاهنشاهی بظهور آمدن گرفتند ازانجمله اعتماد یافتن اعتماد خان

۱۹۸ خواجه سرا و شرح این عاطفت عظمی آنکه مقصدیان اشتغال سلطنت از بیوقوفی یا
بدمستی یا بدنیتی در معموری خانهٔ خود کوشش نموده کجهارای خوبان ان می نمودند و در
تحصیل خزانهٔ معموری شاهنشاهی یا به تعمیر و تکثیران چه رسد اهمال میکردند و حضرت شاهنشاهی
چه بواسطه آنکه در پرده پوشی بودند و چه بجهت آنکه مخاطب همت نمی افتاد از تمیقوله حرفی
نمیفرمودند و در ان باب قانونی انتظام نمی یافت و با وجود آنکه منسوبان بیوتات عالی
را منقصتها و شدتها میرسیده گشایش این کار در این وقت دیگر حواله فرموده با شادی پیشانی
و خاطر شگفته تماشای فنون تقادیر مینمودند در بیولا گسستگی شیشهٔ اعتبار بزرگان امد
و بعضی ارباب درایت و اصحاب خدمت پیش امدند و خواجه بهلول ملک خواجه سرا که در ایام
حکومت سلیم خان پسر شیرخان افغان بخوبه شدیکه داشت باسم محمد خان ممتاز گشته
بود و پیشتر از این واقعه در سلک ملازمان عتبهٔ اقبال انسلاک گشته از روی اخلاص خدمت شایسته
به تقدیم میرسانید بمقتضای کاردانی پرتو عنایت شاهنشاهی بحال او افتاده بود و مزاج اقدس
شاهنشاهی دریافته مکنونات ضمیر انتظام بخش را در باب تحصیل خزانه و تعمیران بعقد ممات
معروض داشت و آنحضرت پایهٔ تربیت او را دریافته کلمات هوش افزای فرمود و او را بخطاب
اعتماد خانی اختصاص داده جمیع خالصات شاهنشاهی که بدست ارباب تغلب بود بروی
مسلم داشتند چنانکه رای جهان ارای شاهنشاهی در بهم رسانیدن خزانه معموره اندیشیده بود
اعتماد خان بحسن تردد و لطف کفایت بجای آورد و آغاز این کار در اواسط این سال بظهور امد
نقد ربایان نادرست دست کوتاه کردند و تیره رایان خودخواه کناره گرفته پای در دامن
عزلت کشیدند و صافی ضمیران کفایت اندیش در میان امدند و خزانه که اساس سلطنت و
بنیاد دولت و قوت بازوی سپاه است بر وجهی که لایق دولت ابد پیوند باشد انتظام یافت
چه بدایع قوانین در تشخیص احکام که هر کدام دستور العمل فراهمیت عالمیان باشد روز
بروز از خدیو زمان بظهور می آمد که بسیاری که در رواج و رونق خزینهٔ عامره
بخاطر اقدس گذشته بود اعتماد خان بعمل اورد چه کارهای شگرف که بظهور رساند و چگونه
این مهم تمشیت یافت اگر چنین فرمان پذیران عتبهٔ خلافت بمقاصد علیای شهنشاهی در

۱۹۹ یافته در عمل آن بکوشند در اندک فرصتی ساحت این ربع مسکون رونق عبارت از معمورهٔ عالم
تصرف اولیای دولت میدادند لیکن عالم در پیش همت علیای شاهنشاهی جانب محقر شاهنشاهیه
کمال توجه بدان بسته همواره دل در مرضیات الهی بسته میدارند و مخاطبان فرمان پذیر را اگر اهم
حصه دریافت شاهنشاهی بودی هم این کار مختصر که در پیش ظاهربینان از اعاظم امور است باید که
توجه صورت دلخواه بستی و همانا که حکمت الهی برادرین کار نظرهاست و از سوانح که درین سال
خیانت و دستگیر کرده آوردن بدرگاه شاهنشاهی ادهم را و از امور غریب درنهاد
اول طبیعت که تمیز دارد دو چیز بود دوم عقل دوربین کارشناس و پیشتر آدمی از بی پروایی
گرفتار اندیشهٔ تباه شده خرد را که کارفرمای صلاح اندیش است معزول ساخته فرمان برداری
طبیعت میکنند و کاری که دشمن بجد تکاپوی نزد بر نتواند ساخت سامان داد و ادهمک بی بصر
فکری رای خود بهم رسانند و تمثال این تباه رایی خانخانان منعم خان است که با وجود
جلایل عنایات پادشاهی که پایه افزای منزلت او بود و از آنجمله طلب داد از کابل بعنوان
چندین اعزاز و احترام و تشریف خطاب خانخانانی و دیگر القاب عالی منصب وکالت
و حکومت کل قدر این همه نعمتهای گرامی نشناخته و از همه قطع نظر نموده بتجار حاراین هم
که از دواعی خان اعظم و ادهم خان و از اشتعال فروزی این آتش متهم میدانستند با خود قرار
بودن نمیتوانست داد چنانچه در ان روز هم فرار نموده بود اگرچه عمدهٔ آن بود که بعد از این
واقعه از معامله ناقهمی بخود داستمع اینست بود که حل و عقد کارگاه این دودمان عالی
و رتق و فتق جمیع مهمات ملکی بی شرکت احدی بحیطهٔ اختیار و اقتدار او باشد و بمعنی
صورت ملی نیست لاجرم همواره سودای خام می پخت و عزیمت ناصواب مصمم ساخت
که از درگاه گیتی پناه که وطنگاه سعادتمندان هفت اقلیم است گریخته خود را بعشرت
اباد کابل که پسرش غنی خان در انجا حاکم بود برساند و در ان بهارستان عافیت
باستقلال کامیاب فراغ باشد تا آنکه در رام داد و ماه الهی این نیت نادرست از
دار الخلافه فرار نموده راه دامن کوه پیش گرفت و محمد قاسم خان میر بحر همراه او بود
چون این قضیه بمسامع علیه رسید از وقع نداده فرموده که منعم خان جایی نمیرود

زود خواهد آمد و بیت، خاصه چند ساعیان فرصت جوی وقت یافته در ضبط اسباب و اموال او مبالغه
تصریح غرض ذات نمودند از بزرگ منشی و فراخ حوصلگی و قدردانی خدیو جهان
خواهش ارباب سعایت صورت نبست و بدولت فرمودند که اگر بغرض منعم
خان بکابل رود آن هم ملک ماست و او ملازم این درگاه تنگ دلی در این داستان
ننماید و تنخواهی اگر نباید اسباب و اموال او را از عقب او روانه خواهیم فرمود باید که
هیچ یکی پیرامون خانه او نگردد و قضا را بعد از تکاپوی شش روزه چنین کوه و بیابان
نوردیده در حوالی پرگنه سروت که در جاگیر میر محمد منشی بود اتفاق عبور ایشان
افتاد و قاسم علی سیستانی نوکر میر محمد که شقدار آن پرگنه بود خبر یافت که دو کس از امرای
پادشاهی میگذرند و آثار خوف از ناصیه حال ایشان پیداست باتفاق بعضی از اهل قصبه راه
گرفته ایشان را خواهی نخواهی مقید ساخت و سبب محمود باربهه که از میان خدمات پسندیده در
جرگه امرای عظام انتظام یافته از ارکان بساط عزت بود و در آن نواحی جاگیر داشت از این
قضیه آگاهی یافت آمد منعم خان را بخانه خود برد و وقت را غنیمت دانسته در اداب مردمی و
خیراندیشی کوشید و باعزاز و احترام همراه خود بشرف ملازمت حضرت شاهنشاهی
آورد و آنحضرت برخلاف اندیشه مختصر اهل روزگار و نقیض خواهش بداندیشان که هرگز
زمانه از آن تیره عقلان خالی نباشد او را بعواطف بیکران اختصاص بخشیده بهمان طریق
منصب والای وکالت و خطاب خانخانان اختصاص داده نوازشهای بی اندازه فرمودند
دل برسم خورده او را اطمینان حاصل شده و فتنه اندوزان بد اندیش کناره گرفته و عالمیان را
آرامش دیگر پدید آمد و چرا چنین نشود و بر تارک کسی که تیغ سیاست متوقع جهانیان
بود تاج ریاست نهادند و از سوانح آمدن تانسین است بدرگاه مقدس شاهنشاهی
و تفصیل این اجمال آنکه چون ذات مقدس حضرت شاهنشاهی جامع مراتب صوری
و معنوی و حاوی مدارج کونی و الهی است چنانچه در هنگام سخن و ظهور معامله صاحبان
هر فن را گمان آن میشود که ذات مقدس غیر این امری دیگر توجه نفرموده و همگی نظر
عالی صرف این کار شگرف شده آنحضرت در دقایق موسیقی چه بسیار فنون دانش

چه از اقسام نغمات و شعب فارس و چه از اصناف سرود هندوستان از روی علم و عمل یگانه
اند از همچون صیت نغمه پردازی تانسین که از کلاونتان گوالیار در شهرت عدیل فرد
زمان بود بمسامع علیه رسید و مذکور مجلس اقدس میشد که او از اوبه اسباب خیال کرده
در پیش رامچند راجه پته بسر میبرد خاطر اقدس توجه فرمود که او در سلک مغنیان عزت
سرای اقبال باشد جلال خان قورچی را که از مقبولان بساط قرب بود و بجهت آوردن
تانسین با منشور استمالت پیش راجه فرستاده راجه از التفات شاهنشاهی سر افتخار
باوج عزت رسانیده مقدم فرستاده را پیرایه سعادت خود دانست و مصحوب او
پیشکشهای شایسته از فیلان نامی و جواهر گرامی بدرگاه گیتی پناه روانه ساخت و با تانسین پسندیده
تانسین را استمالت لایق نموده خال رخسار پیشکش خود خیال کرده و در این سال سعادت قرین
نوبت افتخار یافته کامروا شد و حضرت شاهنشاهی خوش وقت شده نقود انعام در دامن
امید او ریختند و کلاه عزت او از همگنان برافراختند چون فطرت مستقیم و طبع قابل
داشت بدوام ملازمت و حضور بساط نشاط شاهنشاهی تربیت یافت و در نغمه سرائی
و مضامین نشستن ترقیات عظیم او را روی داد

درین ولا که خاطر همیشه بهار حضرت
شاهنشاهی بنشاط نغمه پرداخته و دوستداران این مشرب انبساط بخش بود و نغمه مقدم نوروزی
بملک شاهی و جان افروزی بلند آوازه شد و عشرت بزبان حال ترانه زن این مقال گشت

وقت است که بر بستان دم از نوروز زند ... صد نغمه تر بهار بر گوش زند
از آتش گل که باد صبح افروزد ... خون در رگ مرغان چمن جوش زند

طبایع مرکبات بقبض جان پرور بسط در اهتزار نشو و نما آمد سرود مرغان چمن در گوش گلهای بهار
بجیب ساقیان وقت جرعه شوق تازگی در کام روزگار ریختند عندلیبان نیز نیست
بمضراب منقار بربط نوازی آغاز نهاده اند

بر شاخ مرغ ارغنون ساخته ... بر نغمه گلبن سرافراخته
از آن نغمه که غارت هوش کرد ... مغنی زخم فرامش کرد

نیر اعظم بهزاران فیض و افضال بعد از انقضای ساعت و سی و هشت دقیقه از روز

بانزدهم رجب نهصد و هفتاد و یک شرف تحویل نموده آغاز سال الهی که سال هشتم از مبدا
تاریخ جلوس شاهنشاهی است بسعادت و اقبال اتفاق افتاده عالم و عالمیان را طراوتی
تازه و نضارتی بی اندازه پدید آمده و در مفتتح این سال فرخنده تایید ایزد جهان آفرین
که چراغ افروز دولت ابد قرین است خواجه عبد المجید آصفخان را در جنگ راجه رامچند
و غازیخان تنور نصرت روی داده و ملک پنه بدست تایید یافته او مفتوح گشت
و شرح این قضیه دلگشا آنست که خواجه عبد المجید دیوان را که از وفور کاردانی بخطاب
آصفخانی خلعت امتیاز یافته بود و از قلم بسیف تصاعد نموده در سلک عظام خانان
سیف و قلم و صاحبان طبل و علم انتظام داشت سرکار کره که ولایتی است وسیع جاگیر
فرموده بودند او بمقتضای کاردانی و کار طلبی خود در مقام آن شد که ملک پنه را که ملکی
بسر خود است بتصرف در آورد نخستین رامچند که از راجهای نامور ممالک هندوستانست
و پدر بر پدر فرمانروای آن ملک بوده ابواب نصایح ارجمند پیغام داد که کلاه جهل
سر برار از تارک نخوت نهاده حلقه عبودیت در گوش اطاعت افکنده و در سلک
خراج گذاران ممالک محروسه در آمده کاسباب امن و امان گردد و غازیخان
تنور را که برهنمونی ادبار مسلک بغی پیموده پناه باو برده آمده بدرگاه گیتی پناه
که مامن عالمیان است فرستد رامچند چون هنوز پرتو سعادت بر ناصیه بخت او نتافته بود
نصایح آصفخانرا که گوشوار گوش دولت و راشایستگی داشت بپنبه غفلت ساخت
و حرف اطاعت و عبودیت موجب مزید نخوت و غرور او گشت و از نخوت برزنگی
آماده جنگ شد آصفخان که تایید یافته سطوت دودمان این دولت بود با سپاهیان شایسته
بر سر او رفت و او باتفاق غازیخان تنور و لشکری انبوه از راجپوت و افغان
بجنگ پیش آمده و دلیران و بهادران ان جانبین دست از جان شسته دل بر ناموس
بسته هنگامه کارزار گرم کردند   دلیران بتیر و کمان تاختند   همه نیزه و
تیغ انداختند   جهان گشت پر زابر الماس ریز   شد از خاک و خون باد
شنگرف بیز   و بعد از دار و گیر بی اندازه آصفخان غالب آمد و غازیخان تنور را

با بسیاری از سرداران بزد و طعمه شمشیر خون آشام ساخت و راجه رامچند شکست یافته بقلعه
باندهو که مستحکم ترین قلاع آن ولایت بود متحصن گشت و غنایم بی پایان بدست اولیای
دولت قاهره در آمد و درین اثنا بوسیله استدعا و استشفاع راجهای نامور که بدوام خدمت
حضور پرنور در بساط قرب پایه قبول داشتند فرمان جهان مطاع از درگاه معلی صدور یافت
که راجه رامچند حلقه بندگی در گوش کرده قرار بدین یافت دولت زمین بوس دریافته
او را از زمره بندگان عتبه مقدسه شمرده پیرامون ولایت او نگردند بموجب منشور قضا
آصفخان از آنجا مراجعت نموده بجاگیر خود آمد

چون باطن جهان آرای شاهنشاهی

همواره توجه اقدس بانتظام کابل و آنچه در دو استخبار سوانح آن ولایت در پیوند لا بمسامع علیه
رسید که فضیل بیگ برادر منعم خان باتفاق امیر ابو سعید و ولی اتکه و علی محمد اسپ
و سبوح سبه کاهی و خواجه خاص ملک و جمعی دیگر عفت قباب ماه جوجک بیگم
والده میرزا محمد حکیم را بر بی اعتدالی غنی خان اطلاع بخشیده در بر آوردن او از شهر
سرای کابل کمال سعی بتقدیم رسانیده برادرده نه و منعم خانرا باتالیقی میرزا حکیم ساخته
بکابل رخصت فرمودند و تفصیل این سرگذشت آنکه فضیل بیگ اگرچه چشمش از بینش بهره
نداشت اما در کربزیت و شرارت همه تن چشم بود از حکومت برادرزاده خود دستبرد
پیچ و تاب بود غنی خان ولد منعم خان در اصل از هوشمندان و سعادتمندان بی
نصیب بود و با این همه سرمستی شراب است و را از پای اعتدال انداخته بود و مصاحبی
که بدترین آفات آدمیزاد است بکمند ادبار او را از فراز سعادت بنشیب
شقاوت بکشید از آنجمله میر امانی و کل بابا بهرزه گوی از جا بسنگ راه
سعادت او بودند تا آنکه ان جماعت مهد علیا بیگم را با خود متفق ساخته و در اوایل
شهریور ماه الهی سال هفتم غنی خان بسیر فالیز بجانب زمه رفته شهر را استحکام
نموده در حصار را بر روی او بستند و او سپاه آراسته در برابر حملی آمده برگشته
سیاه سنگ ایستاده کاری نتوانست کرد پهلوان عبدی کوتوال از رسالت فرستاد

شاهنشاهی

که شاید بمکری و تمدد ریکاری لب بازد نام برده جواب داد که تو از جانب حضرت
اکنون
بحکومت اینجا متعین نبودی هر دم از ستمکاری و بی اعتدالی تو بتنگ آمده بودند
مناسب انست که بسلامت بدر روی و از منجوامی که باز بر بابت این ولایت پرسش
درگاه جهان رفته عیار خود را درست کن و منشور والا از دیوان خلافت گرفته
بیا تا بموجب ان عمل نموده آید درین گفت و گوی بود که مردم از در
جدا شدن گرفتند و چون انبادن او با مندا دکشید و دانست که رفتن
درون شهر صورت نمی‌بندد و تیز و دلست گرفتار شود اخرهای روز بهمراهی
حمزه عرب و میر مغیث الدین نیشابوری بجانب جلال آباد رفت و تمام اسباب
و اموال او را در شهر غارت کردند و باعث دلیری کابلیان برین امر سرگذشت
تولک خان قوچین است و شرح آن قضیه برسبیل اجمال آنکه غنی خان که سستی جوانی و عنان اعتبار
او در ضمیمه شقاوت ذاتی شده بود و بصو دخود را در زبان دیگران داستانی و ستیزه
کاری و هرزه درائی سر بر بر وی پایه قدر مردم نهادی و بدمستانه سلوک کردی از انجمله
تولک خان قوچین را که از دلاوران نامور و از مقربان بساط اقدس حضرت جهانبانی
جنت آشیانی بودی بی سببی گرفته با جمعی از خویشان او در بند کرد بد با تو
نکرده بر که بدکرد ان بد بیقین بجای خود کرد تا آنکه بعضی از ارباب صلاح در میان
آمده خلاص کردند و تولک خان ازین بی‌آبرویی که روی داد بموضع ماما خاتون که جاگیر
او مقرر بود رفته و پای جرات در دامن صبر پیچیده فرصت انتقام می‌جست در خلال
این حال قافله از جانب بلخ می‌آمد غنی خان خبر قافله به جاریکاران شنیده با معدودی
باستقبال قافله و انتخاب اسباب پیر خواجه بسیار آن را که مرغ لیت خاطر فریب بهانه
ساخته از شهر بیرون رفت و انجا بزم بدمستی ترتیب داد و ترانه خودپرستی ساز کرد چون
تولک خان که گاه و بیگاه در کمین انتقام بود ازین اندام آگاه شد فرصت را غنیمت دانسته
با جمعی از خویشان و نوکران از پی شتافته نیم شبی بر سر غنی خان که خراب شراب افتاده تن بخواب
داده بود رسید بخت بکام و صید بدام یافته در راه شکون بسر قراچه خان را

دستگیر کرده در بند کشیده و سرزنش زبانی دل شوریده خود را که از آشوب غم و غصه ربوده خالی
ساخت بگمان آنکه چون حاکم را بقید در آورده شاید شهر هم تواند گرفت از آنجا عنان تاب نشده
واحشام کابل را با خود متفق ساخته در موضع خواجه رواش که در دو کروهی کابلست فرود آمد
فضیل بیگ و ابوالفتح بیگ پسر او و مردم غنی خان در استعداد جنگ شدند و تولک خان
دریافت که قصد او بجائی نمی‌رسد و دست او بشهر نمی‌رسد بحصه قانع شده حرف
صلح و تقسیم ولایت درمیان آورد و فضیل بیگ نیز بسبب استخلاص برادرزاده
خود این معنی را غنیمت شمرده اکابر شهر را فرستاد و از معموره های ننساز تا حد ضحاک
و بامیان که قریب نجس کابلست بتسلیم داشت و طفانی بر آشوب کرده غنی خان را
از جنگ او خلاص گردد در اندیشی الهی بحکم از کارایام که پاداش عمل بای سر
انجام سلامت باید کسی میازار ادب در عوض تربیت بازار غنی خان
بکابل جای گرم ناکرده و بر عهد و پیمان از اطراق بیا گذاشته بجمعیت تمام بقصد
انتقام بر سر او در روانه شد تولک خان صلاح وقت در بودن خود ندانسته با خویشان و مردم
خود بدرگاه جهان پناه نهاد و شاهراه هندوستان پیش گرفت غنی خان با لشکری گران
تعاقب نمود چون تولک خان تاب ستیزه نداشت راه گریز پیش گرفت و قریب
بموضع ژاله که از گذرهای آب غوربند است لشکر کابل باو رسیده جنگ در پیوست
اخر تولک خان تاب نیاورده با پسر خود بغند یار با معدودی از خویشان و نوکران
مردانه از میان چندین لشکر برآمد و بابای قوچین و مسکین قوچین و چندی دیگر از
ملازمان او بقتل رسیدند و از انجا غنی خان کامیاب برگشته بکابل آمد و بساط تحکم
و ترفع مبسوط ساخت و دست تطاول بر رعایا و سایر اهل شهر دراز کرده بخود درایی
پرداخت با آنکه حقیقت بیسامانی بیشتر کار میرزا محمد حکیم معلوم او بود پروای او نکرد
مردم میرزا و سایر اهل کابل ازین معنی تنگدل شده باتفاق فضیل بیگ و پسرش ابوالفتح
کمر همت بدفع او بستند اتفاقا در همان ایام در قریه معموره فالیزها بکمال رسیده
بود و هوای سیر فالیز از خاطر او سر برزد غافل ازین که گفته اند

ترا بغایت چکار چون هنگام ادبار او رسیده بود و سر فالیز روان شده و شب ایلچی توقف
کرد ابوالفتح بیگ و دیگر نامور ان شهر فرصت یافته میرزا محمد حکیم را بالای دروازهٔ
آهنین آورده نقاره و نفیر بلند آوازه کردند و غلغله از وضیع و شریف برخواست
غنی خان از استماع این خبر سراسیمه با معدودی که همراه او بودند بجانب شهر شتافت
چون بان حوالی رسیدند که منسوبه طوری دیگر نشسته ابواب موافقت مسدود
و مداخل مخالفت مفتوح و کاری از پیش نمی تواند برد و اگر زود دیگر آمده تحمل
که همراهان او که عیال در شهر داشت اورا تنها گذاشته بروند بلکه دستگیر کرده بهر بند
حیران و مضطرب بر تپه سیاه سنگ شامیانه زده نشسته اهل قلعه توپی بجانب
او انداختند بحسب اتفاق بر تیر ان شامیانه رسید غنی خان از نشانهٔ آن هراسان
شده بصد داغ حسرت و حرمان بهزاران درد و ارمان دل از خان و مان
و حکومت کابل برکنده روی بجانب هندوستان آورد و بعد از رفتن غنی خان عفت
قباب مهد علیا ماه چچک بیگم مهمات کابل را متمشی ساخته وکالت میرزا حکیم را نامزد
فضیل بیگ نمودند و چون نظر بینش از سرمه بینایی پرتوی نداشت ابوالفتح پسرش
بنیابت پدر مهمات معاملات فیصل میداد و اورا هم چون شایستگی و بزرگی نبود
عقل و دوراندیشی معامله ان نداشت در تقسیم جایگیر و قطع معاملات عدالت منظور نداشت
بیخردانه بسر می برد و از همه بدتر انکه جایگیرهای چند را برای خود و موافقان مقرر ساخت
و جاهای زبون برای سرکار میرزا نامزد کرده بظلم غریب برای خود سامان نمود
از انجمله غزنین را بمیرزا جعفر خان که از سروران هزاره است داد و باکوس بیگ را
مقید ساخته باو سپرده در تمام اموال و اسباب باقی مانده در اگرفته بناکامی گشت و هر
زعقل صلاح بین داشته باشد که بفروغ ان در مسالک اعمال رود و نه دیدهٔ بینا که
از دید احوال دیگران عبرت گزین شود و نه مصاحبی خیر اندیش و دور بین که سخن
او اقتدا نماید بهر انیه درین سرای مکافات سزای لایق در کنار او نهاده اند و لهذا
چون ماه ازین معامله گذشت والدهٔ ماجدهٔ میرزا و ملازمان قدیمی تاب این ستم ترکی

و ستیزه کاری بنیاد کرده کمر عزیمت بستند و جماعه از ان مردم مثل شاه ولی اتکه و علی محمد اسپ
و میرم خویش شاه ولی و معصوم کابلی و سوندک و عیدی سرمست و جمعی دیگر در قصد سر
فضیل بیگ هم داستان شده منتهز فرصت نشستند تا شبی همین داعیه در اندرخانه طلبیده
در خرگاهی که در صحن دیوانخانه چهل ستون نصب کرده بودند مجلس شراب منعقد ساختند
و پیاله را بگردش در اوردند از شام تا نیم شب بانگ نوشا نوش بود در این اثنا چند
نوبت ابوالفتح آهنگ بیرون رفتن کرد اهل مجلس بتملق و فسانه از مجلس بر امدن نگذاشتند
و این بیت خون گرفته بیخبر از سنگ اندازی دوران چون وقت بر دو شب کشید
و کیفیت شراب زور آورد و فرو رفتگی خواب بانم اغوش شد جمعی که خونریزی او بخود مقرر
ساخته بودند شمشیرها کشیده در خرگاه در امدند و بضربات تیغ جان ستان کار او در اتمام ساختند
و میرم بهادر خویش شاه ولی سر او را بریده بر سر نیزه علم کرده و جسد شرا از بالای حصار بیرون
انداختند و غلغله عظیم در کابل افتاد و چون سر گذشت ابوالفتح بفضیل بیگ رسید از
اضطراب اسباب و اموال خود بعهدهٔ میرزا سنجر پسر جعفر خان هزاره که پسر این سنجر سکندر
نام باو نسبت دامادی داشت بار کرده خواست که خود را باکوس بهزاره رساند
باین اندیشه بر آمد بعضی از ملازمان میرزا خبر فرار او شنیده از دنبال شتافته در
دستگیر کرده بقلعه آورده اورا بصحرای عدم ساختند و بعد ازین واقعه شاه ولی
اتکه کافل حل و عقد مهمات کابل گشت و خود را از بیخردی عادلشاه خان خطاب کرد
و حیدر قاسم خان کوهبر را منصب خانخانان داد و خواجه خاص ملک خواجه مراد را
اخلاص خان لقب کرد از خودسری و بیخردی لقبهای که پادشاهان به بندهای خود
مکرمت فرمایند دادن گرفت و بسعی خویش در قضای خود اهتمام نمود و در اندک
فرصتی بیگم قصد غدری از و فهمیده بعدم اباد فرستادند و برای رزین خود مهمات
کابل پیش گرفته بجهت مصلحت وقت حیدر قاسم کوهبر را که ابا و اجداد او در سلک
امرای حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی و حضرت جهانبانی جنت اشیانی انتظام داشتند
وکیل میرزا اندیشیده و برای انتظام مهمات مقرر ساخت بجهت سر انجام سخن بر آری -

وبالجمله چون شرح برآوردن غنی خان وکیفیت بی سر و سامانی مهمات کابل معروض بارگاه
معلی شد بخاطر نکته دان دوربین حضرت شاهنشاهی رسید که منعم خان بودن
کابل را بسیار بخواهد مناسب نیست که او را اتالیغ میرزا حکیم ساخته روانه کابل باید نمود
که هم انتقام پسر خود در انکشد و هم تدارک پریشانی احوال کامیاب نماید و هم قدر عنایات
و مرحمت شاهنشاهی بهتر ازین دریابد بنابرین اندیشه صواب انجا منعم خان را
که بر سر راجه مذکور تعیین فرموده بودند از اتاوه باز طلب داشته باین خدمت عالی رخصت
فرموده و چندی از امرا مثل محمد قلیخان برلاس و حیدر محمد خان آخته بیکی و شاه حسین
خان تکدری و حسن خان برادر شهاب الدین احمد خان و تیمور خان یکه و جمعی از بهادران دیگر
جوانان نیز تعیین شدند منعم خان چون از تربیت رای قدر دولت حضور نمی شناخت و مایه
عنایات شاهنشاهی را نیک در نمی یافت از کابلیان اعتباری میگرفت این معنی را فوزی عظیم
دانست و بمجرد رخصت بسرعت تمام متوجه کابل شد و از روی استعجال طی منازل
و قطع مراحل نموده بجلال آباد رسید و چندان توقف نکرد که امرای کومکی تمام با او ملحق
شوند و محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان که جمعیت تمام داشت گردی از وی پیدا نبود و بمجرد
استماع آمدن منعم خان با اعیان کابل کنکاش کرده قرار دادند که اهل کابل را از
سپاهی و رعایا فراهم آورده و میرزا را همراه گرفته متوجه پیش شویم که در ملاقات جنگ
صورت بندد و اگر در مصاف غالب شدیم از آنچه بهتر و اگر نه گریخته خود در استقبال
مهمند و خلیل می رسانیم و از انجا روی توجه بملازمت حضرت شاهنشاهی می آوریم و خود را
بحمایت درگاه والا می سپاریم و اگر نه خانخانان بسیاستهای گوناگون انتقام را در کرد
برادرزاده و پسر خود خواهد کشید چون منعم خان به غلامان خبر آمد که عبدی که تربیت
بجلال آباد داده در استحکام آنجا است تمر یکه و خواجه کلان و جمعی را بر سر عبدی
فرستاد عبدی قلعه را محکم کرده بجنگ پیش آمد روز دیگر خانخانان متوجه محاصره
جلال آباد شد و درین اثنا خبر رسید که میرزا حکیم و لشکر کابل رسید جبار بردی بیک را که از مردم
نامدار آن حضرت فردوس مکانی انتساب داشت و در درویشی عمری میگذرانده و درین سفر

همراه شده بود پیش میرزا فرستاد که شاید بی جنگ مهم صورت یابد. و اگر صورت نیابد قرار دهد
که جنگ روز دیگر باشد که ستاره در برابر بود تیمور یکه از فوج هراول جدا شده آمد که غنیمت
بفرار انید از نقد که شاید غنیم شب بجای دیگر برود و کار دراز شود و خانخانان بگوش خود
را تمام حیدر محمد خان که مرد عاشق کابل و مغرور شجاعت خود بود و ندا در جنگ
پیش گرفت درین اثنا خواجه کلان که سردار هراول بود کشته شد میر حسن که در جوانغار بود
از جای خود جنبید و قاقشالان و جمعی که در برانغار بودند نیز توفیق خدمت نیافته و الماس
توبچی که کابلیان او را خطاب میر خانی داده بودند در گرد اسب خود تعبیه آتش بازی کرده بود
تیری از آن بجلد حصاری رسید و از هم گذشت چون ازین کشته شدن خواجه کلان دل باخته
داده بودند درین مرتبه عنان از دست داده پای ثبات در رکاب نماندند و یکبار
چهار باغ در مقام خواجه رستم این مصاف روی داد و بجهت مجاز آنا داشتن قدر خان
نعمی با او افراد و غرور که نکوهیده ترین خصلت انسانیت شکست بر منعم خان افتاد
و جمعی بی حقیقتی نموده بکابلیان ملحق شدند و تمامی اموال و اسباب منعم خان بتاراج رفت
باز بید بیک که یکی از معتمدان منعم خان است تقریر میکرد که مقدار یک لک تنکه از جنس
و نقد همراه من بود که بغارت رفت و اکثر مردم بتاراج مشغول گشتند منعم خان هم
گرفتار میشد منعم خان بال و پر ریخته بکرام آمد و چند روز در انجا بوده صلاح کار خود
میجست آخر ماری کوا بیگ باشی را با عرضه داشت بدرگاه گیتی پناه فرستاده التماس نمود که
روی آمدن بعتبه علیه ندارم امید که رخصت مکه معظمه یابم که گرد تقصیرات خود را در آن خانه
مقدس پاک ساخته جبهه شکسته آستان بوس گردم و چون از نیک ذاتی قدر عنایات بادشاهی نشناختم
دیدم آنچه دیدم اگر از بندهای درگاه رخصت نشود امید دارم که چون درین پیشانی راه نیافته
چندگاه در پنجاب قدری جاگیر مرحمت شود تا سامان کرده توانم شرف زمین
بوس در یافت و چون عرضه داشت را روانه درگاه ساخت در بکرام نتوانست بود انجا نیکن
رسنه رسید و از اندیشناکی غنیم از سند عبور کرده در حدود بکران آمده نفس
راست کرد و روزی چند دران حدود توقف نمود سلطان آدم لوازم آدمی گری بجای آورد

خانخانان در منقام حضرت آمده روی رفتن و نه رای بودن داشت سرانجام روزگاری بسکند ماند
حضرت شاهنشاهی اکنون پرتو اطلاع حقیقت احوال او تافت برخلاف عقلهای کوتاه
اهل روزگار منشور عاطفت فرستاده بنصایح گرامی و مراحم گرانمایه او را از کلفت اندیشه برآوردند
و در جواب عرضه داشت او در باب جاگیر بیجاپ حکم مقدس نفاذ پیوست که از روی عواطف
پادشاهی جاگیرهای سابق که کم از جاگیر بیجاپ نیست از سر کار حصار فیروزه و دیگر
کارانا و وه و خیرآباد و شاه پور و کلانور و جلندر داده و غیر از تغییر نداده ایم
ذکر معامله یورش گران در میان نمی بود در لاهور بهیچ مضایقه نمی رفت اکنون
بمجرد رسیدن فرمان ملازمت کرده منعم خان بعنایات پادشاهی مستظهر شده متوجه
استلام درگاه معلی شد چنانچه در اواسط سال هشتم الهی در اواخر نهصد و هفتاد قمری
بشرف بساطبوس استسعاد یافت و عاطفت شاهنشاهی او را مغمور بحر مرحمت موفور
بر امتنان ساخت و از چهره حالش گرد خجالت و غبار ملالت پاک ساخته بنوازشهای
پادشاهانه اختصاص بخشید منعم خان بشناسای مدارج کمال شاهنشاهی شده اندیشه
خردانه رفتن کابل از سویدای دل برآورد و یکدل و یکرو گشته کمر همت بخدمت والای
شاهنشاهی بست خاطر مقدس شاهنشاهی بودن منعم خان را اینجا خواست و از بسیار شناسی
و نکسپاسی دل آنها دهانی نبیند اخر برای صلاح خود در آبادی بتصدی نیابت منتکف عتبه
اقبال شد و سعادت کوکب بخشش روز افزون گشت و بدرجات دولت عظمی ارتفاع نمود و از
سوانح آنست که خاطر عشرت برای حضرت شاهنشاهی متوجه شکار جانب شهر شد
با جمعی از خاصان بان صوب نهضت فرمودند و فنون شکار دلخواه شد از انجمله روزی
هفت شیر شکار شد پنج را به تیر و تفنگ بخاک و خون برابر ساختند و یکی را آن سرمایه
افتخار دلاوران و دیگران بدست خویش زنده گرفت و باعث هزاران تعجب گشت
و دیگری را جمعی از انها در آن روز دل اتفاق نموده پیش آوردند در همین شکار عباد را
بکرنگ ساخته معدلت آرائی بودند که بموقف عرض مقدس رسید که از دیار هندوستان
که در هندوستان رسم شده که ازین طبقه که در مقابله بجهت اقسام عبادات و تقربات

می باید احکام آن سرزمین باندازه حالت و ثروت مبلغی مخصوص بگیرند و کرهی مینامند بیغ
کاف و سکون ... شاهنشاهی خردپژوه از فراخ حوصلگی و دوربینی و حق اندیشی تمامی آن
نقود را که کرورها میشد بخشیدند و چنین اخذ اموال را ناستوده انگاشته بمنع
بلیغ مقدس ممالک محروسه اصدار فرمودند در زمان باستانی از نارسایی بعضی
و حرص اندوزی طایفه محض تقلید از داوران ستان خواهش بی عاملی نمودند
و بارها بر زبان اقدس گذشت که هر چند بطلان کردی شخص چون راه رفتن بدان
جماعه مشخص نیست در هر حال از او جهة توجه معبیه کبریای احدیت ساخته پرستش ایزد
جان آفرین مینمایند خیر خواستن و سنگ تفرقه انداختن ناستوده خرد و دانش است
که هر اینه آن نشان نارضامندی ایزدی خواهد بود و چون خاطر اقدس از شکار باز پرداخت
غریب آن شد که این مژده کرده مسافت پیاده شتافته در یکروز خود را بدار الخلافه
رسانند این عشرت بر درافتاد اما مخصوصان قدم همت را راه نهادند یوسف
محمد خان کوکلتاش و میرزا کوکه و سیف خان و شجاعت خان و میر علی اکبر و حکیم الملک
و رستم خان و شمال خان و مطلب خان و طبقه دیگر از ارباب اختصاص را امراه
گرفته ازین ره نوردان اخلاص گزین غیر از میر علی اکبر و حکیم الملک و شمال خان
کسی دیگر نتوانست کرد

چون عالم عنصری سفلی منتظم بصلاح عالم قدسی علویت و نمونه ازین بوالعجب کارخانه است
که انتظام مهمات ملکی و مالی پادشاهان والا شکوه به نیت درست و اندیشه راست که
نمو عالم علویست منوط و مربوط می باشد هر اقبال پناهی که از شوکت ظاهری و عظمت
صوری از جای نرفته در آبادانی دلها اهتمام نماید و همت بر رفاهیت خرد
و بزرگ گمارد همواره از دولتمندی ذاتی بقدر گنجایش مطابق نیت بعمل آورده خود را
پاسبان جهانیان داند ایزد دانا کارهای او را بر آورده خبر گزیده روز بروز آثار
افزونی دولت و عظمت او بر همگنان ظاهر سازد و مخالفان او هم از دبستان
خود از ارفا کشیده باقسام نکبت و انواع عیب گرفتار گشته سر در کتم عدم فرو برند

و بهر کرا شهرستان باطن که نمونه ملک سماویست بانده بنشهای تباه هوا و هوس خراب باشد
هر آینه بجلاء آن منتج بخشد چراغ دولت او چون شعله خس کم بقا ... و نهال اقبال او
چون بید درخت روز زوال یابد اگرچه هوشمندان دانا دل را در امثال این مقدمات خرد افزای
دولت بخش احتیاج بتمثیل نیست لیکن چون مقصود ازین محمدت نامه الهی رهنمونی
عامه است بجهت تربیت سرمه بینای غبار آلوده چشمان کوتاه بین که همیشه بحسب
مصالح گوناگون عالم از ایشان بر باشد بجایی در زمان گذشته تمیز و وقایع
قدسیه خدیو زمان خود را رقم زده کلک تمثیل میگرداند و مجددا آنچه درین سال مبارک
بظهور آمده موجب مزید آگاهی اهل دید و باعث دیده وری کوته نظران
تسخیر ملک بنگاله است که میان دریای سند و بهت در شعاب جبال و اطلال و
اغوار واقع است آنچه در زمان پیش سلاطین هند با لشکرهای وا مستعد او فراوان
زمانهای دراز صرف حصول این امنیت نموده اند چون خرطام آرای پیشه مدعا شناسانه
دنیات ایشان بصحت نه پیوسته بود مراد شان بر نیامد و این عقده باهتمام
گشوده نشد چنانچه ایمای بدین در پیش رقم رفته است و کنون که عالم بحسن نیت و صفای
عمل حضرت شاهنشاهی زیب و زینت یافته است و از وجود جهان آرای افلاکیان
مقدس و خاکیان نیاز مند کام روای صورت و معنی اند این کار بزرگ که از فرمان
فرمایان هند پیش نرفته بود بوسیله اهتمام اقبال شاهنشاهی بروجه دلخواه صورت
گرفت و آن ملک بتصرف اولیای دولت قاهره در آمد و شرح این عطیه آسمانی آنست
که چون الوس بنگر پیوسته لاف دولتخواهی و یکجهتی میزد و اهل سعادت مروت و فتوت
بر حشم التفات بر آن ملک نمی انداخت هرچند در آداب خدمت آنست که در بنگاه
دیار پیوسته اگر در طارمیت باشند گشته بسعادت زمین بوس استسعاد یابند
سلطان آدم گکهر کلانتر آن آن ملک که شمول مراحم شاهنشاهی شده بودند
اصلا لوازم خدمت بجای نمی آوردند لیکن آنحضرت پاس آن خدمتی که در وقتی
از سلطان آدم بظهور آمده بود داشته چندین تقصیرات ازین طوایف میگذرانیدند

و از ان باز که اورنگ جهانبانی بذات اقدس حضرت شاهنشاهی آرایش پذیرفت کمال
خان بمقتضای سبق خدمت و سابقه عبودیت این دودمان عالی که از نقش ضمیر این
مردم بوده روی ضراعت بدرگاه معلی آورده از ارکان عبودیت مورد التفات بوسیله زمین
بوس و الا مجد دامن بسته و در دامن اعتصام رکاب سلطنت قرین نموده و پرتو عنایت
بر تافته جایگیرهای لایق یافت هنگام محاربه خان زمان که باپر عدلی روی داد در
سرکار لکهنور که منسوبه تحویل و دیگر محال جایگیر او بود نیز بموجب حکم معلی جمعیت
شایسته همراه برده شریک خدمت شد و در آن جنگ ترددهای ازو کارنامها
بظهور آمده و چون حقیقت حال از راست گفتاران درست کردار بعرض اقدس
رسید موجب مزید توجه عالی و باعث تضاعف اعتبار او گشت چنانچه از
فرط التفات فرموده که کمال خان خود را انجا آورد اکنون وقت عاطفت تمامیت
هر مقصدی که داشته باشد کامیاب خواهد شد درین وقت سعادت پرتو بوسایل واقفان
بساط قرب معروض داشت که عاطفت حضرت شاهنشاهی درباره من زیاده از غایت
من بظهور آمده است اکنون از عواطف پادشاهی بمقتضای حب وطن امیدوارم که تا خود
دارم که با قضیه ناکامی مرادی پیش آمده و در بدبختی ناقافله ملک موروثی مرا که من
آدم متصرف است و ازین غم هزاران عقده غم در دل دارم و شرح این قضیه مجملی آنست
که سلطان سارنگ با شیر خان جنگهای مردانه کرد و آخر بمقتضای سرنوشت آسمانی
رو در شکست کمال خان بدست افتاد و سارنگ را بقتل رسانیده کمال خان را در قلعه
گوالیار محبوس ساخت و با وجود چنین فرصت ملک آنها را بدست نتوانست آورد و
حکومت الوس گکر اکنون سلطان آدم برادر سلطان سارنگ داشت و چون کار شیرخان
سپری شده نوبت بسلیم خان رسید او نیز سعیهای بلیغ در گرفتن این ملک نمود و سود
نیامد و از غرایب آنکه نوبتی سلیم خان زندانیان قلعه گوالیار را حکم نمود عام کرد
که آن زندان خانه را کاه و اکر ده و پر داروی تفنگ ساخته آتش دادند قوت آتش
باروت خط زور آورده که خانه را از جا کنده و باز زندانیان به هوا برد و جزو جزو و عضو عضو

پراکنده ساخت کمال‌خان در آن میان بود قضا در پی کمال او و ازین سبب محفوظ ماند و در گوشه
خانه که او بود دوی داد از آن آتش نرسید و چون سلیم‌خان برین جرات او ازدی آگاه شده عهد کرد و او را
خلاص ساخت و از آن وقت سلطان آدم عم او استیلای مطلق در ولایت چون یافت و او در زیر کار ساکاکی
بیکدز راند تا در اوایل اورنگ آرای حضرت شاهنشاهی چو در تسبیه قزاک دولت آمده بود ساخت
و عمری که اخلاص نسبت عرصه جان سپاری نمود و چون کشح ناکامی خود بعرض اشرف التماس مواطن
قدیم نمود و حکم گیتی مطاع از مطلع عدالت پرتو صعود یافت که ولایت گکران آنچه
سارنگ در تصرف خود داشته و اکنون سلطان آدم از او در تحت تسخیر ساخت بکمخش باو داد
و بر دیگری کمال‌خان متصرف گردد بابن مضمون مبارک سعادت بخان کلان میر محمدخان
و مهدی قاسم خان و قطب‌الدین محمدخان و شریف خان و جان محمدخان بهسود و راجه
کپور دیو و راجه امجند که جاگیر در پنجاب داشتند شرف ارتفاع یافت که اگر سلطان آدم درین
حکم بایستد افواج قاهره از پنجاب بر سر آن ولایت رفته پاداش نافرمانی در کنار آن بید دولت
نهند تا عبرت جمیع صحرانوردان خودپرست گردد و کمال‌خان نیز مشمول اعطای ازعتبه علیا
به پنجاب مدام امرای عظام بر طبق فرمان اقدس سلطان آدم که ارشد حکم عالی نموده آدم
در پرسش لشکری نام کرده عقده کار و بار بر و بود سر از اطاعت حکم جهان آرا پیچیده عذرها
بدتر از گناه در میان آوردند و [illegible] شدند که این تسلط مستعار را اندکی فزوده و کمال‌خان
نیز بملک موروثی خود کامیاب گردد امرا از فرط احتیاط صورت حال در درگاه گیتی پناه
معروض داشته مجدد امنشور عدالت معنون بطغرای جلال و جمال رسید که با آنکه آدم مرتبه
اول رابطه عبودیت گسسته انقیاد ننموده بود و ما وجود آن از آنجا که شمول عنایت پادشاهیت
اگر نیمی از ولایت را به برادرزاده خود گذارد و نیمه دیگر را باو گذارند و اگر هم چنین بر نافرمانی
ثابت قدم باشد تادیب او نموده کمال‌خان را بر تمامی آن ولایت متمکن سازند
چون سرکشی او بظهور رسیده بود افواج قاهره نهضت نموده بولایت گکران در آمدند آدم
بیچاره بر سر جهل ایستاده در مقام مدافعه عساکر اقبال شده در حوالی قصبه هیلان جنگ
عظیم در پیوست بیچاره که جرات و جلادت در سرشت طبقه گکران مذکور است قتال و

جدال در دادند اما از آنجا که همواره تاییدات آسمانی قرین موکب اولیای دولت ابد پیوند است شعشعه
تیغ نصرت نیام زنگ زدای معرکه ظلام گشت و آن وحشی نژادان سباع منش صحرای [illegible]
طی کردند و اقبال شاهنشاهی فتحی که طراز فتوحات عظیمه تواند بود روی داد و سلطان آدم
بدست بهادران عساکر والا دستگیر شد و لشکری بسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت و چند
از خیل گم گشتگان بود در اندک فرصتی او را نیز اسیر ساخته آوردند و تمامی ولایت گکر
هیچ یکی از فرمانروایان هندوستان تسخیر نموده بود بهمت والای قلیلی از اولیای دولت قاهره
مسخر شد و بموجب منشور اقبال که بنازکی رسیده بود امرای عظام تمامی ولایت گکران را
بکمال‌خان دادند و او را در تمامی آن ولایت باستقلال متمکن ساختند و سلطان آدم و پسرش را
باو سپرده برگشتند کمال‌خان از آنجا که در ثبات عقیده و رسوخ خدمت درگاه والا ثابت ارکان
بوده [illegible] که در خیال او [illegible] کامیاب شد لشکر را بجای گیر قدم پابوس آمدن نمود و [illegible]
سلطان آدم را مقید نگاه میداشت تا حیات طبیعی سپری کرد و اگر حکم پادشاهی اکبر الیه از اراده
سماویست کردن می نمایند باین روز به گرفتار می گشتند و اگر بعضی از ولایت قناعت
میکرد و ثبلای حرمان کل مبتلا نمیشدند از شامت آن نافرمانی و عدم انقیاد حکم پادشاهی
کرامات حکم الهیست اساس زندگانی خود و خانمان بر باد دادند از سوانح آنکه خواجه
معین برج اوج خاوند محمود از کاشغر آمده بساط بوس شاهنشاهی استسعاد یافت المنة لله
که بیمن و اقبال روز افزون شاهنشاهی سال بسال و ماه بماه و هفته بهفته و روز بروز
چنانچه آثار افزونی دولت و گشادن ملکها و معموری ولایتها و ایمنی راهها و ارزانی
نرخها بظهور می آید طبقات طوایف از ترک و تاجیک و سپاهی و سوداگر و علما و درویش
و سایر اقسام انام از هفت اقلیم جبین نیاز بدرگاه عالم پناه سوده کام دل
و معنی میگیرند از آنجا در سنه [illegible] از جد و د کاشغر سلالة الاصفیا خواجه معین آمده بوصول
بساط اقدس شرف شد خواجه پسر خواجه خاوند محمود است و خواجه خاوند محمود پسر خواجه
عبدالله که بخواجگان خواجه اشتهار دارند و پیر [illegible] و سلطه هدایت پناه ناصرالدین خواجه
عبیدالله اند و خواجه خاوند محمود برادر آن و سایر اقوام در مرتبه کمالات و تهذیب

اخلاق ممتاز بود و در ایام آن بعد از آشنایی علوم متعارفه قدم در غربت نهاده و بپای
همت سیر خراسان و عراق نموده بشیراز رفت و بعد از استفاضه علوم حکمیه در حوزه درس
علامه ازمانی مولانا جلال الدین محمد دوانی بسمرقند معاودت نمود و در فترات ماوراء
النهر بجانب ترکستان و مغلستان رفت و در زمان طلوع نیر اقبال حضرت گیتی ستانی
فردوس مکانی از طرفان بکاشغر امده از انجا بقصد دریافت مجالست آنحضرت بدار الخلافه
اگره رسید و بتوفیر و تعظیم پادشاهی صدر نشین محافل قدس گشت و در ایام تفرقه هندوستان بکابل
امده اقامت فرموده خواجه را دو پسر بوده است یکی خواجه قاسم و دیگری خواجه معین و خواجه
معین در ایام حیات پدر بزرگوار خود بکاشغر رفته معزز و موقر بوده و عبد الرشید خان
بن سلطان سعید خان رود خانیسنگ پشت کر لسنگ چشم مشهور است بخواجه تکلف نموده
بودند و خواجه خان چون اعتبار پسر خود را میرزا شرف الدین حسین از اندازه بیرون شنیده درین
سال عزیمت حج و بوسیله زیارت کعبه آستان مقدس حضرت متوجه ممالک هندوستان
شد و میرزا شرف الدین حسین از ناگور که از جمله جایگیر او بود باستقبال شتافت و همراه پدر بدرگاه
معلی متوجه گشت و چون بحوالی دار الخلافه رسید بموجب اشارت الاکرم امر استقبال
خواجه فرستند و چون بشهر نزدیک امد حضرت شاهنشاهی بنفس نفیس بقصد پیشواز امده
و خواجه را ازین اجلال و اکرام کامیاب سرور ابدی ساخته و بعزت تمام بدار الخلافه
آورده بورود منازل احترام فرمودند و بمکارم شاهنشاهی مراسم درویش نوازی بتقدیم رسانید
و خواجه را با امتعه خطا و کاشغر بنظر اقدس در اوردند و مدتی پدر و پسر بشمول عواطف
قرب کامران بودند و از سوانح عبرت افزا فرار نمودن میرزا شرف الدین حسین است
از درگاه گیتی پناه قاعده ایست قدیم که بزرگان الهی فرمان فرمایان دیده ور دل
درویشان و درویش نژادان را بانواع تفقدات بدستور دلها نوازند و این فرقه سلوک
کرسم هیچ نوش داروی مرد افکن است و سم نوش داروی اهلیت گاه بملاحظه انتساب بی
کرام این مردم دگاه بواسطه عیار گرفتن جوهر حقیقت خودشان نسبت با ینها بتظاهر
ساخته اند اگر بدیده انصاف نظاره کرده شود بر هوشمندان آگاه دل هویدا گردد که

عنایات و مراحم شاهنشاهی که بنسبت این پدر و پسر بظهور آمده بود دوام مذکور نظر دور بین
بوده است و لهذا در اندک فرصتی انجمن آرایان اقبال پرده از روی کار میرزا شرف الدین
حسین برداشته حقیقت تحقیقی و بجوهری او در عالمیان بظهور پیوست و چون ایزد
جهان پرور میخواهد که ساحت دولت ابد قرین از تیره درونان بدنیت پاک ساخته
بوجود مخلصان پاک عقیدت آرایش دهد نقشی که بهزار تدبیر نگاشته لوح وجود نشود
خود بآسانی صورت می بندد و اصحاب نفاق بپای کوشش خود از عتبه اقبال
رفته در وادی ادبار میرفتند از انجمله حال خسران مال میرزا شرف الدین حسین است که از باده مرد
افکن دنیا ثبات پای نور رنیده از جای رفت و خیالات جنون و اندیشهای مالیخولیا
در سرش افتاد و بتاریخ بیست و سوم مهر ماه الهی بتوهم محض و اقتضای خبث باطن که
طینتش بدان مجبول بود از عتبه قدسیه که ملاذ بزرگان هفت اقلیم است گریخته بجانب
اجمیر و ناگور که جایگیر او مقرر بود شتافت بعضی تاریخ این سانحه را آتش صغر یافته
بودند و چون این حرکت شنیع معروض بارگاه معلی شد کمال تعجب و استبعاد فرمودند
و هرچند منشاء این توحش و رعب از همرهان و همنشینان او استکشاف فرمودند
غیر از خبث درون و خبط دماغ امری دیگر از ده پرده بیرون نیامد مگر از زبان حقیقت
گذار گذشت که ما اراده تربیت او بیش ازین داشتیم اما حوصله تنگ او تاب برداشت
آن نیاورده زود از هم رفت و عیار جوهر خفیف او گرفته اند انگاه صلاح دید
ضمیر گیتی پیرای حضرت شاهنشاهی که یکی از خاصان بساط اعتماد در اثر آن کار ناگوار
یقین فرمایند که مبادا خواجه زاده بدست هجوم هجوم جوش آمده گویان خانه بر
انداز فتنه در ان ملک بر پا کند و غبار انگیز تفرقه خواطر سکنه ان ولایت گردد چون
پایه قدر مخلصان افزودن اعلام دولت بلند ساختن است و برانداختن سلسله کام نعمتان
فتنه اندوز پاس جمهور رعایا که ودایع بدایع ایزدی اند داشتن بلکه آن تیره درونان
تیره رای را بشمع هدایت در شاهراه گذاشتن حضرت شاهنشاهی حسین قلی بیک
ذو القدر را که در پیشگاه بساط قرب معزز بود و بدقایق مزاج دانی و اداب

امتیاز داشت پایهٔ اعتبار افزوده بمنصب خانی مفتخر ساخته جاگیر میرزا شرف الدین حسین را آباد
مرحمت فرموده گوش نصیحت نیوش را در ابضایح دولت آورده خرد و افزا ساخته بجانب ناگور
که مقر و مستقر میرزا بود وداع فرموده جمعی از مخلصان صفا کیش مثل اسمعیل قلیخان برادر او
و محمد صادق خان و محمد قلی توقبائی و بیرک بهادر و چندی دیگر از بهادران جان
سپار نیکو نمک و نام دوست ساخته و حکم معلی شرف نفاذ یافته که بسهو و خطا لازم شناسد اگر
میرزا از خواب غفلت بیدار شده اگر داد از ناهنجار خود خجلت زده باشد او را استمالت
الطاف شاهنشاهی ساخته بدرگاه معلی آرند و اگر داعیهای بیراهانه کافر نعمتانه
داشته در خیال افساد باشد سزای او در کنار او نهند تا انمعنی عبرت افزای بسیار کوته اندیشان
گردد حسین قلیخان اهل و عیال خود در قلعه حاجی پور فرستاده و آماده این خدمت عالی شده به
این مهم متوجه ناگور گشت چون لشکری موید باقبال رسیده آمد میرزای ادبار یافته از صحبت
سرانجام فتنه که اندیشیده بود دید نیافته ناگزیر قلعه اجمیر را ترخان دیوانه که از معتمدان
او بود سپرده بجانب جالور که در تصرف خود آورده بود در رفته انتهاض فرصت میجست جنود
دولت بنواحی اجمیر رسیده قلعه را محاصره کردند که راه پاک کرده بیشتر متوجه شوند ترخان
دیوانه عاقلانه پیش آمده و بعهد و قول داخل عساکر منصوره شده و حسین قلیخان قلعه را بمردم
معتمد خود سپرده بیشتر روان شد شرف الدین حسین میرزا که دین و دنیا را پشت داده بود در
برو بیابان در راه خود فرار نداده از ممالک محروسه بدر رفت و ساحت آن ولایت از غبار
اوصاف شده و قلعه میرته که از محکمترین قلاع آنجاست و جمیل منسوب آن میرزا التجای بود
نیز بدست حسین قلیخان افتاد و بموجب فرمان پادشاهی آن قلعه بحکام اجمیر و چون
خاطر اولیای دولت ابد پیوند بخوبی از کار میرزا شرف الدین حسین جمع شد همت در
تسخیر قلعه جوده پور که محکمترین قلاع آن مملکت بستند پوشیده نماند که رای مالدیو از
اعاظم راجهای هند بمرتبه جاه و افزونی زر و بسیاری ولایت ممتاز بود و جای نشست او
این قلعه بود و بعد از انتقال او از عرصهٔ هستی چندرسین پسر خورد جانشین او شده این
قلعه را داشت لم ارفته بمحاصره او پرداختند و رام رای پسر کلان رای مالدیو آمده

داخل معسکر اقبال شد و از آنجا باستلام عتبه عالیه که بوسه گاه سر افرازان آفاق است سر
بلندی یافت و معین الدین احمد خان فرنخودی و مظفر مغل و جمعی دیگر از امرا همراه ساخته
بکومک حسین قلیخان فرستادند بتایید غیبی در اندک فرصتی آن قلعه مفتوح شد و تاریخ
است که پایه قدر خواجه مظفر علی تربتی بخطاب مظفر خانی و خلعت وزارت دیوان
کل ارتفاع یافت تفصیلش آنکه چون بمبانی معدلت دولت افزای سعادت مقرون
و حسن توجه وزارت آرای و متانت تدبیر حضرت شاهنشاهی سلسله ابد پیوند سلطنت
سلطنت انتظام تازه گرفت و خلاصهٔ امور جهانبانی و نقاوهٔ مهام جهانگشای سامان
و سرانجام یافت با وجود کمال ارباب فراخ و کار و جامعیت مراتب کونی و الهی عدم طالع
در اشتغال بمهمات صوری و معنوی با احتیاج سندی بوزیر و وکیل بجهت پرهیز ده کرنگی و
اختیار رسم شبان که سرمشق عوام آمد و بجهت ورزش و مزید احتیاط رای جهانگشای
ممالک آرای مقتضی آن گشت که مسند والای دیوان توجه مردی خلاص نهاد و نقد
دوست معاملهدان مزین گردد تا ذات مقدس بجهان در نقاب بی توجهی گرد خطرات
عیار گرفتن جهانبانی بوده مهمات ملکی و مالی و تصرفات فعلی و قولی بر سیاق حق و نسق
صواب فیصل یابد و ساحت ریاض ممالک محروسه از رشحات کلک کفایت رقم طراوت
پذیرد و توجه اقبال اساس حضرت شهنشاهی در اوایل این سال الهی برای این کار بزرگ
بزرگ خواجه مظفر علی تربتی را برگزیده زنگ زدای جوهر استعداد او شد خواجه
بر جمیع این خدمات سربلندی یافت و تنگنای دیوان توجه داد و آرایش گرفت و خطاب
مظفر خانی نیز برای این منصب بالا گشت و از شکر این نعمت جلیل را در خور استعداد
خود آماده گشته در لوازم درایت و کفایت کارپردازیهای نمایان بظهور آورد
و در ترویج معمورآباد خزانه که رأس المال سلطنت است و ترفیه احوال رعیت و انتظام
سپاه چنانچه مکنون ضمیر قدسی بود اهتمام شایسته بتقدیم رسانید و از نیکو خدمتی مهم
وزارت و مرتبه امارت گشته دیو فور دولت و شجاعت صاحب سیف و قلم
شد خواجه ملازم میرزا محمدخان بود در هنگام تفرقه او درویشی ورزید خواجه را مقید ساخته

سایه سر را علی فرستاد و هرچند کوته بینان روزگار در نابود ساختن خواجه بدلایل درو
اهتمام داشتند اما آنحضرت که جوهرشناس نقود انسانی اند در خواجه استعداد کار در
یافته جانبخشی فرمودند و چندگاه عملداری پرگنه پسرور بان مفوض شد و از حسن کفایت
بمرتبه دیوان بیوتات رسید و ازان باین رتبه عالی استعفا دید بنازم جوهرشناسی
ناقد دوربین را که از خاکستان لعل و یاقوت بیرون می آورد و از ایراثه دولت می
سازند

آمدن شاه ابو

چون ایزد جهان آرا میخواهد که عظمت صوری و شوکت معنوی خدیو زمان از افاخم خرد
و بزرگ گردانند و پایه اعتلای اعلام دولت روزافزون ور از ارتفاع آسمانی بخشند
تا نیم نشانه ظاهر سرانجام دولت پذیرد باید که گمراهان بادیه ضلالت بهتدی گشته بسعادت
بیایند لاجرم بسیاری از ان بدخواهان این دولت را بگوناگون نشیب زبونی در آورد و چون
اقرار ای سلطنت که معدن مروت و مردمی گردانیده از استلزام عفو جرایم خویش
دارند تا گریز بمقتضای قدرت کامله بدانشان دولت خداداد را باهتمام خود ربان
در گرداب هلاکت و موج خیز شقاوت انداز د و مصداق این سر بدیع که جز دانایان
پی نبرد حال خسران مآل شاه ابوالمعالی است که نه مرتبه خود میشناخت و نه قدر عفو بادشاهی
میدانست نه دل اخلاص گزین داشت و نه عقل معامله دان در وقایع سابق گذارش یافت
که این بدبخت تیره رای مکرر مصدر اعمال ناشایسته شد و بمقتضای مکارم ذات
شاهنشاهی از کشتن نجات یافته مشمول عواطف گشته بجهت اصلاح حال او را ارشاد
خلایق در ایمکه معظمه فرستادند و در مولا از اماکن شریفه که بایستی حساب تفصیل کرده
شراره شرارات را در خرمن اعمال آن ذخیرت و مورد سیآت گشته تا زبان اندیشها نادرست
بممالک محروسه که بانوار عدالت حضرت شاهنشاهی منور بود روی آورد و بخیال فتنه
انگیزی و فساد طرازی در گجرات توقف نکرده بسمت آگره و دهلی روانه گشت
و چون بجالور رسید میرزا شرف الدین حسین را که او بار فته دین و دولت بود دریافت
در رفقای خود تیز تر شده و در تخیل باطل سبری و سرکشی پیشتر اهتمام نمود و شرف الدین حسین

میرزا با او هم عهد و پیمان گشته تا بمقصد رسیدن خوب خود را همراه او ساخت شل یار علی بلوچ
و میر علی کولابی که رفته در میان ولایت شورش و آشوب انداخته فتنه برپا کنند و قرار
داد که اگر در همین جا مهم پیش رفت من هم خود را بسر ساغم و اگر اینجا کاری از پیش نرود
خود را بکابل رسانند والحمد و در امان جوش داشته فرصت جوی شود شاه ابوالمعالی
ببطلان ذاتی و اغوای شرف الدین حسین میرزا متوجه حاجی پور شد که عیال حسین قلیخان
و سایر امرا آنجا بود و چون بحوالی حاجی پور رسید و بوی دست برد نیافت چه
احمد بیک و اسکندر بیک خویشان حسین قلیخان بموجب رخصت درگاه معلی از رغبت
آنجا رسیده بودند و این جوان پریشان بهوشه دماغ بخت برگشته چون از
حاجی پور مایوس شد عنان فتنه بجانب نارنول تافت و دران هنگام نارنول از
تغیر خالصه شریفه بشجاعت خان مقرر شده بود و قویم خان برادر حکومت آنجا داشت
و میرکیسو عامل خالصه در صدد آن بود که جزوی خزانه پادشاهی که آنجا بود در دادشته
بدرگاه معلی آمد و بواسطه اختلاف که اینکان معمول و معزول لوازم احتیاط از دست داده
بغفلت میگذرانیدند تا آنکه صبحی که ناظمان مهمات آنجا در خواب غفلت بودند آن
تیمت با چندی از اوباش رسیده آمد و قویم را سمت بادری نکرده و عار گریختن بر خود پسندید
و میرکیسو در فیق بجان نثاری یافته گرفتار گشته جزوی از نقود دیوان ان مدبران تلف
افتاد و شهر را نیز غارت کردند و حسین قلیخان چون از آمدن این بدبخت آگاه شد صادق
خان و اسمعیل قلیخان و جمعی را باستعجال از دنبال ساخت که سا دا السبی با غروف او که در
حاجی پور است رسیده فرستادند ما باهتمام خود را چون بجد در حاجی پور رسانیدند ظاهر شد
که آن بخت برگشته بجانب نارنول شتافته است بان صوب متوجه شدند احمد بیک
و اسکندر بیک خبر فتح منصور شنیده خود را بعسکر اقبال رسانیدند و چون بدروازه
کودی نارنول رسیدند خانزاده محمد برادر ابوالمعالی که او در ازبان عایشه لوند اف
میگفتند و از جاگیر خود برآمده بدین برادر برفت و دو چار شد و این طور صیدی در قید
اولیای دولت درآمد شاه ابوالمعالی رسیدن بهادران نصرت قرین شنیده از نارنول

فرار نمود دلاوران با صولت کوه صلابت تیز تر راندند چون بمقام دهر سوره رسیدند
دو شتر بار زر سفید که از عقب آن سیه‌بختان می‌بردند بدست مردم اسمعیل قلیخان
و احمد بیگ افتاد و میان قلیچیان زر دو دست بر سر آن نزاع و پرخاش کشید که میان
صاحبان ایشان گفت و گوی پدید آمد و چون این روز را بسیار رفته بودند در قصبه
دهر سوره فرود آمدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ بواسطه غبار خاطری که طاری شده بود
پیشتر رفته منزل گرفتند وقت سحر قدری پیشتر از کوچ کردن صادق خان و اسمعیل قلیخان
بهمراهی ایشان مقید شده الغار کردند بعضی از بدخشیان و جمعی از زمره الهزبان
عار تحقیق و ننگ بیوفائی از تیره رائی گزیده اندیشه عذری بخود راه دادند
و داغ قلعگام حرام نمکی جدا شده بتعجیل پیش رفت و خود را با بو المعالی رسانیده کیفیت
حال را خاطرنشان کرد و ابو المعالی در میان درخت زاری کمین نموده انتهاز فرصت
میجست بمجرد رسیدن این دلاوران حقیقت کمین از کمین گاه برآمده با جمعیت
و آن نفاق پیشهای بیوفا بموجب قرار داد خود بهم متفق شده بروی صاحبان
خود شمشیر کشیدند و احمد بیگ و اسکندر بیگ داد مردانگی داده جمعی کثیر از مخالفان
بداندیش بر خاک هلاک انداختند و خود نیز شربت واپسین شهادت کشیده نیکنام
ازل و ابد شدند و شاه ابو المعالی از ادای عساکر قاهره رو بگریز نهاده چون بپرگنه
جهنجهون رسید شقدار آنجا دروازه قلعه را بسته بمحاربه پیش آمد و فدای راه
نمک شناسی شد ابو المعالی از آنجا بحصار فیروزه آمد بایزید بیگ ملازم منعم خان
در حراست آن قلعه اهتمام مستحسن بجای آورد و آن سگ دیوانه از آنجا هم خایب
خاسر شده بیراهه کابل روبراه روان شد در این اثنا موکب عالی حضرت شاهنشاهی
برسم شکار در صحرای ستوره که در پانزده شانزده کروهی دار الخلافه آگره است
نشاط‌آرا بود که حقیقت آمدن شاه ابو المعالی و کجروی و بدکرداری او بعرض
مقدس رسید در ساعت جمعی از امرای عقیدتمند مثل شاه بداغ خان و تتار خان
و روپمجان را حکم فرمودند که سر در دنبال این بیدولت نهاده تا او را بدست

بیاورند پای از تکاپوی باز نداشته تا غبار فتنه یکبارگی نشیند و عالمیان بآسایش
گرایند نهضت موکب شاهنشاهی بصوب دهلی و بتجیر سعادت سایه انداختن
بر ساحت آن شهر و رسیدن خار چشم زخم کاک عنصر شاهنشاهی و بیمن سعادت
قران گذرانیدن و قرین صیانت ایزدی بودن چون در جمیع اطوار آرایش
عالم و آسایش عالمیان پیش بین ضمیر الهام پیوند حضرت شاهنشاهی است خلاصه نیت در
معاملات عزیمه شکار و غیره آنکه بر حقایق احوال خلایق بی اهل اصحاب اغراض و شوائب ارباب
کذب و ریا آگاهی یابند و بمقتضای وقت آنچه از لوازم پاسبانی جهانبانان بر وجه دلخواه
صورت بندد در این ولا که غبار انگیزی شاه ابو المعالی بمسامع اقبال رسید روز آسمان بیست
و هفتم دی ماه الهی موافق شنبه بیست و سیوم جمادی الاولی موکب گیتی گشای بجانب دار الملک
دهلی نهضت فرمود در روز ماراسفند بیست و نهم دی ماه مذکور موافق بیست و پنجم شهر مذکور
آن بلده فاخره بنور مقدم شاهنشاهی فروغ آسمانی یافت و ابو المعالی از فرط سطوت شاهنشاهی
و علو اقبال روزافزون این دودمان عالی در هندوستان زیاده برین قرار نتوانست
داد بار ادبار بکابل کشید و فتنه که در پیچیدن بیدار شده بخواب گران رفت و جهانیان
بدعای دوام دولت روزافزون دست بدامان فلک زدند چون روزگار را که چشم در
رواج باطل و رونق ناحق شناسان کمین جوی فرصت طلب است پیوسته روزگار پاک سرشت
و پاکان خداشناس را از آن بداندیشی چشم زخمی رسد بحفظ الهی از مکاره این محفوظ بوده
سعادت ازلی ترویج حق بر رغم بداندیشان اهتمام فرماید و سنت الهی بر آن رفته که هر گاه
خواهد یکی از ابنای جهانی بمزایای اختصاص برگزیند و دلهای بلند همتهای ارجمند ارتفاع بخشد
نخستین در امور دانندگی مظهر در یک گرد آیا شکر نعمتهای ایزدی بهتر ادا نماید و آن
عرصه جمال جهان آرای دیدبانی از ظلال این معانی آنکه موکب حضرت شاهنشاهی در دار الملک
دهلی نزول اجلال فرموده بسیر و پیرایی خاطر اقدس بود که روز بهمن دوم بهمن ماه الهی موافق
چهارشنبه بیست و هفتم جمادی الاولی بزیارت مرقد منور شیخ نظام اولیا قدس سره توجه
فرموده بودند از آنجا مراجعت نموده روی بخیم اقبال داشتند چون بچهارسوی شهر آن

شهسوار دولت رسید یکی از خون گرفتها که از نعمت نزدیک بسر بالین آنکه ایستاده بود چون
ازان بیخواه بر آمده بیشتر توجه فرمودند تیر غدر را از کمان فتنه گشاد کرده بجانب آن قبله عالم گذشت
و پناه دولت و اقبال انداخت چنانچه بر کتف آنحضرت رسید و قریب بیک وجب
و غیره از انها و زمین و آسمان برحمت خان بیاران بر سر آن خطا پیشه کج نظر ریختند و بقتل رسانیدند
که تشخیص حال او نموده آن پلید دولت را بخاک فنا انداختند اشارت عالی نفاذ پیوست که او را
زود از هم گذرانند که مبادا جمعی از خانوادهٔ اخلاص درین امر متهم گردانند در ساعت آن
خون گرفته را پاره پاره ساختند هرچند خاطر اصحاب اخلاص بلکه دلهای همه ملازمان ظاهر
بین شرحه شرحه شده در چاره سازی اضطراب داشتند اما آن پادشاه صورت و معنی بر مسند وقار
و تمکین بوده بلطف اخلاص نهاد امیر مودند و مقربان رکاب جاه و جلال را بشارت
معلی بر قرار آورند و از زبان اشرف شنیده ام که میفرمودند نخست چنان متخیل گشت که از بام
نادانسته شخصی ریزه سنگی انداخته باشد و با وجود چنین زخم کمال ثبات ورزیده بدستور
سابق بر همه گران رکاب سواره بدولتخانه توجه فرمودند و چون جراحت ابر دی بود و عا
مقبولان الهی فقط دکارس بود و زخم کارگر نیامد و جراحت فوق بیضا و جاه و فا علیهی دم
بچاره زی ام بمرهم پردازی متوجه شدند علی الخصوص حضرت خواجه جهان و حکیم عین الملک باهم
اتفاق نموده آن جراحت تازه را بخجسته بند قرار دادند هر روز فتیلهٔ تازه می نهادند
انکه در یک هفته روی باندمال و التیام نهاد و صحت کامل بعنصر قدسی روی نمود از غرایب
امور قصه سگ پادشاهی است و آن نام مکی بود و همه نام درین بر آمدن از دار الخلافه
آگره در محل مقدس می بود و از تاریخ سنوح این قضیه بلا آثار ملال و وحشت از وی بظهور
می آمد و هنوز از این قضیه خبر نرسیده بود که آگاهی یافته خود را تا هفت روز از خوردن
و آشامیدن باز داشته بود و مظهر چنین حقیقت و وفا گشته تا ری همگی انظار بر جمال جهان
آرای این برگزیده جهان افتاده باشد امثال این امور از و بدیع نیست علی الخصوص
از سگ که بحقیقت و وفا مشهور آفاق است چه دور باشد اگرچه حضرت شاهنشاهی
بمقتضای دوربینی دیده و پوشی فرصت آن ندادند که تشخیص حال این تیره کار نموده اند

اما این

اما این قدر مشخص شد که این بی باک اهمی دل از غلامان پدر شرف الدین حسین میرزا بود و قتلق فولاد
نام داشت و آن نمک بحرام او را از جالور باندیشه تباه همراه شاه ابو المعالی ساخته بود
و چون او از هندوستان فرار نموده روانه کابل گردید این بی سعادت را باین کار فرستاده
و برای هلاک خود ناوک فتنه بر کمان قضا نهاده اسباب شقاوت ابدی سرانجام داد
غافل از معنی که هر کرا ایزد بنده نواز نوازد اندیشه تباه بد سگالان را در سرادق حصانت
او چه مجال گذار باشد بلکه هرچه از بد اندیشی بخاطر شان راه یابد و بال آن نکال آنهم درین
با بهار رسد و چگونه رسد که نه اثری از ناموس عرض گذارد و نه قدری از جان و مال
و خان و مان از فرصت دهد چنانچه دران انصاف مند که روزنامچه سلطنت بلکه نیک گزند
این خدیو مقدس مستبصر اند مطالعه کرده اند حال مخالفان این دولت خدا داد را نیکو دانسته
که چگونه سور دم از گونه بلا گشته بمغاک هلاک فرو رفته اند اگر یک یک بشمار آرم در آن
باب کتابی علیحده باید پرداخت اگرچه درین شگرفنامه در هر جا ایمای بحال این گروه باطن
دگان از اعمال شان رفته چون صحت کامل دادند مزاج اقدس شد یازدهم بهمن ماه الهی
موافق جمعه ششم جمادی الآخر موکب عالی بدار الخلافه آگره نهضت فرمودند و با شگفتگی
منازل قطع میشد با آنکه جراحت اندمال یافته التیام تمام حاصل شده بود بملاحظه آنکه
هنوز قدری روی زخم تازه بود و تاب حرکت سواری اسب نداشت بر تختی در کشتی نشسته
کشتی برات رام گرفته طی مراحل میفرمودند و چون ظل چتر نور پرور در ساحت حدود
دار الخلافه آگره شعشعه افزای شد عالمیان بقدوم سعادت پیوند شاهنشاهی
جان تازه یافتند و فرق اخلاص شتافته بدولت استقبال فایز شده نثارها بر جلو
موکب عالی بخشند و بسلامت ذات معدلت سمات شکر مواهب الهی بتقدیم رسانیدند
و آنحضرت در بیستم بهمن ماه الهی موافق یکشنبه یازدهم جمادی الآخر بدولتخانه
مقدس نزول سعادت فرمودند و بداد و دهش اشتغال نموده در مبانی سلطنت
و رعیت پروری قوانین متقنه نهاده جهان آرای بودند و سفیدان مغتنم اقلیم
در نظر سعادت بخت شاهنشاهی از مکامن قوت بموارد فعل ظهور فرموده اسباب

دولت افزای گشته و سیه روزگاران مدبر سزای خود یافته بحکم قضا فتنه فرو نشسته و جهان از خس
و خاشاک بی اعتدالان پاک شده و اعتدال طبیعت بهار یافته بود آغاز سال نهم
الهی از جلوس سعادت قرین شاهنشاهی یعنی سال آذر از دور اول در قرب
این هنگام که از داد و دهش موکب اقبال شاهنشاهی مستقر خلافت گلستان روزگار رنگارنگ
برگ و نوا یافته بود و مزاج اقدس که مرکز اعتدال آمده در نشو و نمای بهارستان عدالت
توجه داشت بهار نشاط افزای در آمد بتهنیت صحت عنصر مقدس شتابید بعد از انقضای
در ساعت و بیست و هفت دقیقه از شب پنجشنبه بیست و هفتم رجب نهصد و هفتاد و یکم
نیر عالمتاب به بیت الشرف حمل با هزاران سعادت تحویل نموده و طبیعت عالم بطراوت
تازه گردانید. بیت دوران بهار رنگ بود داد ∴ گلدسته بدست آرزو داد
گل کرد بهار عشقبازان ∴ خورشید دماغ عشقبازان ∴ سیراب هوا چو مغز دانا
دوران چو مزاج دل توانا ∴ زانگونه در ابر در چکانی ∴ کز مغز خرد چکد معانی ∴
و از جلایل بخششهای والای حضرت که در عنفوان این سال دولت افزا بظهور آمد بخشیدن
جزیه است در وسعت آباد هندوستان اندازه مقدار این مبلغ را که تواند گرفت
چون نظر دوربین شاهنشاهی بنظام عالم بود و در مضای این حکم که سرمایه انتظام عالمیان
تواند بود توجه موفور فرمودند و با عدم خواهش اعیان روزگار بظهور چندین منافع
و گفتگوی بسیاری از نامعامله فهم این فرمان معلی تمشیت یافت و ازین عطیه کبری هزاران
بهار و کمند برگردن نگشان روزگار سرانجام پذیرفت در زمان پیش که سلاطین سلسله
صورت تجویز این نمودند بواسطه آن بوده که از معاودت جمعی دل در اهانت و قتل
کرده مخالف بسته بودند برای انتظام ظاهری و برآمد حاجات خویش معاوضه آن
مبلغی قرار داده جزیه نام نهادند تا کام روای مقصود خویش کردند تا منفعتی نیز حاصل
شود امروز که از میامن فرط خیراندیشی و وفور عاطفت والای فرمانروای زمان
آنانکه در کیش دیگر اند چون یکجهتان یکدین از ته دل کمر خدمت بر میان جان بسته
در ارتقای اوج علیای دولت اهتمام دارند چگونه این اصحاب تباین را که اساس

آن

آن بمحض تقلیدست و ارادت و عقیده در ایشان نقد جان کرده باشند که عداوت جانی
در میان بود قیاس نموده از قتل و اهانت این طایفه کوشیده اند و نیز باعث عمده
بر اخذ این وجه در زمان پیش فرط احتیاج سلطان دعاوزنان بمصالح و اسباب دنیوی
بوده درین روزگار سعی در معاش هیچ ابدا امر دیگر که هزاران گنج در خزینه انتظام بخش جهان
موجود است و هر یکی از ملازمان عتبه اقبال را غنای و دلیری عظیم حاصل چگونه منصف
دانای ضمیر دل بر گرفتن این مال نهد و بصلاح موهوم ارتشاد مجرد و هم اقدام نماید و از
جلایل وقایع سرانجام یافتن ابوالمعالی است شرح این واقعه بهجت بخش و دولت آرای آنست که
چون ابوالمعالی بدبخت تباه کابل دید رفت و عسکر منصور که بتعاقب اخراج او از ممالک
محروسه متعین بود از پنجاب گذرانیده مراجعت نمودند بی سعادت از راه الهی عزم
داشتی منتقمان بسبب توجهات قدسیه حضرت جهانبانی جنت آشیانی ماه جوجک بیگم
والده میرزا حکیم که رونق کابل برای رزین او تمشیت می یافت فرستاده و شرح خسران احوال
خود و اضمحلال بخت عریضه را باین بیت کرده اند. بیت یار بن در نه بی غرضت
بجا آمده ایم ∴ ابر حادثه انجا بپناه آمده ایم ∴ و ماه جوجک بیگم بعد از اطلاع بر فحوای
عریضه در واژه ای او نام دم اعتمادی خود کشاکش نموده جمعی کوته اندیشان ناقص تمیز
و صاحب غرضان بی دولت خاتانه در شورت نموده خاطر نشان بیگم کردند که شاه
ابوالمعالی ارشاد اکرام ترمداست و فرمان روایان غورستان و سلاطین کاشغر با ان
سلسله پیوند کرده اند لایق دولت آنست که چون او پناه باین دودمان عالی آورده است
اساس التجای او را استحکام تمام بخشند و سر تفنیش را به اوج عزت و احترام رسانند چندی که در نظرها
عزیز و گران قدر شود و صبیه شریفه خود را که همشیره میرزا حکیم است با و نسبت کنند تا او هم
خانه را از خود دانسته رونق و رواج بخشد و کارها را برو تیره خیراندیشی و مصلحت گزینی
از دغدغه تفرقه پرداخته بجانب جمعیت و رفاهیت در آورد دل ساده بیگم از انخداع فریبنده
این مردم بر این اندیشه نادرست مایل گشت و کلمات ملایمت ترجمان در جواب شاه
ابوالمعالی نوشته باعزاز و احترام تمام بکابل آوردند بی آنکه حقیقت حال آگاه

۲۲۸ شاهنشاهی عرضه داشت نماید از پیش خود با فخر النسا بیگم عقد نکاح صورت داد و بدان سلاله
دودمان دین و دولت را نادرست خوئی بداندیش پیوند کرد و بنتایج و ثمرات آن
در اندک فرصتی گرفتار شده و در کمتر زمانی بیگم از شآمت آن وصلت عاقبت بخیر
نقد حیات خود را از جیب تعالم گردند و تفصیل این مقالات آنست که ابو المعالی
که همواره آثار کوته خردی و تنک حوصلگی و سایر خصایل ناستوده از ناصیه شمایل او
ظاهر بود و چون در انخانه صاحب اختیار و قدرت گشت در پیرهن حوصله خود نگنجید
و از مصاحبت اهل اغوا بمقتضای طینت اصلی و فطرت جبلی خود در خبث افزود
از بیگم و منتسبان آن سلسله اصلاح حالی نمیگرفت و از فضایح کار او نمایه بیگم پند پذیر
نمیشد و را بجه حق ناشناسی حقیقت ورزی از و بظهور رسید و بعضی مفتنان تیره رای
مثل شوکون پسر قراجه خان و شاه ولی که سابقا از بیگم رنجش داشتند در سلک ابو المعالی
پیوستند و چنان وانمودند که تا بیگم در قید حیات باشد از امور ملک و تمشیت کار
استقلال صورت نخواهد بست و در اندک فرصتی مثل فضل بیک و پسرش ابو الفتح و شاه
شاه ولی انکه از اضایع خود میدانست که صلاح کار نتوانست که پای جرات در میان نهاده
پیش دستی کنی و میرزا حکیم را که هنوز خورد سالست موافق اراده خود نشو و نما دهی تا بهمه
کابلیان سر اطاعت بر خط متابعت تو نهند آن نکوهیده سرشت ناعاقبت اندیش
گوش بسخنان بد اموز داشته باچنین کاری اقدام نمود و کلید عقلی که نداشت در زنگ
جهالت گم کرده و حرمت حقوق این دودمان ابا و عقوق داده احسانهای تازه
بیگم را پشت پا زده بقصد خون که بدترین انواع عقوق است در کمین نشست الحاصل آن
بد دولت شوکون و قاضی لقب خشیه ماوراء النهر را باخود یار کرده روزی بمنزل بیگم
آورد ابو المعالی از راهی و آن دو بی سعادت از راهی دیگر بدرون خانه در آمدند
جامه از عورات در انجا بوده بغلطی بازوی بخون ناحق رنجیسنه و چون ظاهر شد که
خطا کرده اند و بیگم نبوده اند باز از پی تفحص بیگم شده خود را بجانب ابو المعالی
کشیدند و بقصد اتمام مقصود ساعی شدند بیگم بر حقیقت حال آگاهی یافته در جای دیگر ظالمان بر سبیت

ابو المعالی

۲۲۹ ابو المعالی باتفاق این دو بی سعادت در را شکسته باندرون در آمده بیگم را بشهادت
رسانید و باین تیره رائی رایت ظلم ظلمت برافراشت و این سانحه عبرت بخش در اواسط
فروردین ماه الهی موافق اواسط شهر شعبان بظهور آمد و بعد از خونریزی بیگم بتخصیص میرزا
حکیم شتافت و او را از میان خرد سالان آورده در دیوانخانه به پهلوی خود جا
داد و کم مردم در خانه میرزا خواهی نخواهی پیش او رفتند روز دیگر حیدر قاسم کوه بر که پدر
بر پدر در این دودمان عالی از امرای بزرگ بود و او در خلا بر در خانه میرزا منصب
وکالت یافته کار گذار مهمات ملکی بود و خواجه خاص ملک و بعضی دیگر را بقتل رسانید
و برادرش حیدر قاسم را مقید کرد و دیگری محمد سید ابی ربانی قاقشال و حسن خان
برادران شهاب الدین احمد خان با جمعی از ملازمان بیگم اتفاق بر کشتن ابو المعالی
کردند عبدی سرست از میان آنجماعه خبر بابو المعالی رسانید و او با موافقان و
ملازمان خود سلاح پوشیده آماده قتال شد و آن غیرت مندان از روی قدرت
و استیلای از راه راست بقلعه درآمدند و از نیجانب ابو المعالی پیش رفت و در میان
نقش جنگ نشسته کشش و کوشش بسیار شد و از جانبین خلقی بقتل رسیدند و چون
ابو المعالی غالب آمده بود همه را از قلعه بدر کردند و شب پرده ظلمت این فرقه را
فرو داشته هر کدام را بجائی متفرق ساخت قاقشالان بغوربند شتافتند و سید خان
طریق سیاه کوه سپردند و حسن خان و محسن خان روی بجلال آباد آوردند محمد قاسم
برادر حیدر قاسم که در بند بود نجات یافته راه بدخشان پیش گرفت و حادثه کابل و
انگیزش آن فتنه را بمیرزا سلیمان رسانید و در آمدن کابل برانگیخت و میرزا حکیم
باوجود خردسالی از واقعه والده خود سراسیمه و غمناک گشته بتعلیم دولتخواهان پنهانی
کسان پیش میرزا سلیمان فرستاده چاره جوی انتقام شد و استدعای آمدن او
کرد میرزا سلیمان بعد از اطلاع بر حادثه کابل عزیمت سرانجام آن
آن نشاط آباد که همواره گرد طمع آن را بادمیده و از روی حکومت آنجا لی بیر
دوام و خیالات او بود پیش بینی همت خود ساخته لشکر و حشر بدخشان جمع کرده

باتفاق حرم بیگم روی بکابل نهاد و ابو المعالی خبر عزیمت میرزا سلیمان شنیده از جای
رفت و لشکر و احشام کابل جمع ساخت میرزا حکیم را از بچگی بخود مشفق انگاشته در دست
آویز خود داشته تهیه جنگ پیش گرفت نمود و پیش از آنکه میرزا سلیمان بکابل رسد پیش دستی
از شهر برآمد و بکنار آب غوربند رفته و سر پل را گرفته بر ساحت انتظار نشست
از آنطرف میرزا سلیمان با لشکر بدخشان جلو ریز بر سر پل رسیده و فریقین مقابل
هم بکر فوجها ترتیب داده صفها آراسته شد در خلال اینحال فوجی از جماعه کولابی
از جانب میمنه سپاه ابو المعالی از سپاه کابل جمعی را بمدافعه آن فوج روان ساخت
و بعد از در آمیختن بسیار از آن طرفین خبر شکست کابلیان با بو المعالی رسید او میرزا حکیم را
در غول میرزا سلیمان نصب کرده خود بکومک هزیمتیان رفت درچنین قابو حرم
میرزا حکیم در وقت را غنیمت دانسته جلو اسپ میرزا را گرفته تاب زدند و گرم شتافته بمیرزا
سلیمان رسانیدند و تمامی سپاه کابل بوقوع این حال پراگنده شده هر کدام روی
بجانبی نهاد و ابو المعالی چون باز آمد بر حقیقت حال آگاهی یافت از غایت حیرت و
اضطراب دل از معامله جنگ برکنده راه هزیمت پیش گرفت و بدخشیان بپایمردی
همت تعاقب نموده در حوالی موضع چاریکاران بان مدبر بی باک پیوسته
او را دستگیر کرده پیش میرزا سلیمان بردند بشتاب تمام با حکیم میرزا بکابل درآمد و بعد از
دو روز آن بی اعتدال را مقید و مسلسل پیش میرزا فرستاد و میرزا فرمود تا آن حرام
حق ناشناس را روز ازدهم غره خرداد ماه الهی موافق عید رمضان بکمند مکافات
از حلق برکشیده قصاص نمودند **بیت** بچشم خویش دیدم در گذرگاه * که زد مرغی
بجان موری که راه * هنوز از صید منقارش نپرداخت * که مرغ دیگر آمد کار او ساخت
چو بد کردی مباش ایمن ز آفات * که واجب شد طبیعت را مکافات * در هنگام حلق
کشیدن چون ذات ناپاک او بظهور آمد عجز و زاری پیش آورده گشاید بهر آن
خواری و نگون ساری بچند روزه زندگانی که بدتر از مردن باشد کامیاب گردد
اما بغیر از ظهور رجوع بچه هیچ کاری دیگر بر آن مترتب نگشت و قالب ناپاک او را



بشفاعت بعضی عزیزان در حوالی مرقد غفران پناه فاخرزاده بیگم و مهدی خواجه مدفون ساختند
الحمد لله که عالم از وجود خبیث او پاک شد بپای سعی و اهتمام خود بکور هلاکت شتافت هر که قدر
نعمت نداند و کفران نعمت کند او را باین مذلت و هوان نیست و نابود گردانند
اگر از چنگال اولیای دولت بدر رود بدست مقصدیان اقبال مخالفان بر رو کارند تا نکته
عبرت هوشمندان دمار از روزگار او برآرند بعد از آن میرزا سلیمان در سرانجام
مهمات کابل و تربیت میرزا حکیم شده کسان به بدخشان فرستاده صبیه خود را بحباله نکاح
و بعقد ازدواج میرزا حکیم در آورد و در اکثر ولایات کابل ادم بدخشان جا بگیر کرد و امید
علی را که از اعیان امرای او بود بوکالت میرزا حکیم تعیین نموده محل اعتماد خود ساخت
خود متوجه به بدخشان مراجعت نمود و حرم بیگم مقید بود که میرزا حکیم با امراء
بدخشان بر در کابل بدخشیان بسپارد و میرزا سلیمان این معنی را قبول نکرد و [illegible]
الوقت صورت نیکنامی ندارد و دیگر در ایام صورت داده خواهد شد سه حصه ولایت
کابل را ادم خود جا بگیر کرد و جاهای جیده را بانها داد و یک حصه را بنوکران میرزا حکیم
و کابلیان مقرر ساخت و اینمعنی را توطیه گرفتن کابل دانست **فتح ولایات گدیه**
کتنکه بتیغ همت خواجه عبد المجید اصفهان خواجه عبد المجید اصفهانی
اگرچه تاجیک بود و از طبقه اهل قلم اما باعتضاد این دولت ابد قرین کارها از و بظهور آمد
که ترکان پیش او پشت دست نهادند دلهای هوشمندان آنها که بصحیح ذات سلسله نماید
بکار عامه اند خاصان از نسبت چشم پوشیده در جوهر حالی بنگرند و بمقتضای اعمال
شایسته نیک ذات میگویند و بالجمله آصف خان را از چنین خدمت و لطف عقیدت
و اعتماد بر دولت ابد قرین توفیقات الهی مساعد روزگار دولت گشته فتح ولایت گدهه
با نک جولان اهتمام او میسر شد و تفصیل این مجمل آنکه در ممالک فتح هندوستان
ملکیست که آنرا گوندوانه گویند یعنی جای آبادان شدن قوم گوند و آن گروه
بشمار زیاده بشتری در صحرا بسر می برند و بیم انجا توطن کرده در ماکول و مشارب و مناکح
سرگرم باشند و آن قوم بیت فرو زوا اهل هند انجماعت را از بون شمرند و بیرون

از قوانین و آداب و بنیای خود دانند مشرق آن ولایت متصل از رتن پور که داخل ولایت
جهارکند است و مغرب آن اتصال دارد برای سین که از مضافات صوبه مالوه است و طول آن صد و
پنجاه کروه باشد و شمال آن ولایت ملک پنه است و جنوب آن ولایت دکن است و عرض آن هشتاد کروه
باشد و این ملک را ولایت گده کتنکه گویند مملکتی است وسیع مشتمل بر حصون و قلاع منیع
محتوی بر بلاد و قصبات معمور خاصه با قلاع صحیح القول روایت کرده اند که مضافات هفتاد هزار قریه
در ولایت گده ابادان بوده ازانجمله گده شهر کلانست و کتنکه نام موضعیست در آن ملک و این
دو اسم مشهور است و دار الحکومه آن بلاد قلعه چوراگده است شهر کلانست و الی آن ولایت
در زمان باستانی یکی نبود بلکه چندین راجها در ایام آن بکار سر برده اند دوام ذکر آن ملک
بواسطه حوادث در کار آن زمان نظام و نسق نمانده چندین راجه گده و راجه گرولا
و راجه پهرباو و راجه پهلوانی و راجه وانگی و راجه کهنولا و راجه نگده و راجه منده لا و راجه دیوگا
و راجه لانجی مشهوری در این ملک پیاده جنگی بی سوار کثرت داد از اول ظهور اسلام که فرمان
روایان والا شکوه تسخیر هندوستان کرده اند تا وجود مدتها در عهد دولت ایشان طارق فتح
هیچ یکی این تخت نشینان بر کنگرات آن قلاع متین و حصون رصین نخوابید و حال
بمدد اقبال این جهان‌گشایان فضای آن ممالک بمجاهدات رسیدن سپاه شد در هر جا که
اصف خان جاگیردار سرکار گده گشت و فتح ولایت پنه نمود و با الیت ملک مدرکاه تمام
زنی که مشهور رانی بود رسیده بود در شجاعت و تدبیر و سخا پایه بلند داشت و بوسیله این صفات
گزیده تمام آن ملک یک قلم ساخته بود از مردم باوقوف که انجا بوده اند شنیده ام
که بیست هزار موضع اباد آن در تصرف او بود از انجمله شصت هزار و دوازده
هزار موضع بود و بقیه اهل و مطیع بودند و کلانتران اکثر عاشیه داری دیگر زده
او دختر راجه سالباهن راجه راهه و هو به از قوم چندیل است و راجه مذکور از ابا
پسر امن داس را پشت نام نسبت کرده هر چند او از قوم اصل نبود لیکن چون دولت
صوری داشت راجه سالباهن از روز به پیش امده بود و ناگزیر این نسبت تحقق گرفت این
امن داس را سلطان بهادر گجراتی چون از فتح رایسین معاونت شایسته نمای

اورده بود مرتبه اش افزوده بخطاب سنگرام شاه و شاهی امتیاز بخشیده بود و او پسر ارجن داس
و او پسر بانکس داس و او پسر کور کداس و او پسر گهرجی است اگرچه از قدیم بزرگی در خانه حاکم گده
بود لیکن چرا اعتباری نبود و این گهرجی بعقل و تدبیر از بزرگان و نگران ملک چنکش گوپال
چری میگرفت و تا صد سوار و ده هزار پیاده او را فراهم امده پسر او بانکس داس نیز
پدر را بکار برده رتبه خود افزوده بانصد سوار و شصت هزار پیاده او را جمع شده و از قوم
راجپوت بسیاری از سوار و پیاده جایگاه داشت و او را و مضافات کارگذار دانشور بهم رسیده یکی
از ذات گهرجی از نگاه ان بسر برده هم از ذات پرمار و بفروغ عقلشان رتبه تعظیم
آن ملک یافت و بعد از حکومت انجا به پسر او ارجن داس رسید چهل سالگی رسید و بعد
از و با امن داس پسر کلانی انجا قرار گرفت این امن داس بد ذات بدکردار خیره اندوز
بود همواره خلاف رضای پدر رفتی و برای خود خسران ابدی بهر انجام دادی پدر بمقتضای
جنس عطوفت او را چند گاه محبوس ساخته باز بعهد و پیمان برآورده اثر سعادت باز رعایا
خود فرستاد کارهای ناشایسته پیش گرفت و رنجیده پیش سنگ دیو بهدر راجه رامچند راجه پته
رفت و راجه او را برخواند و در سلک بو ملازمت سلطان سکندر لودی جا داد
او در پیش پر بهان پدر راجه رامچند که خرد سال بود دلگداخته متوجه شد او در انجا رتبه
ظاهری بهم رسانید پدر او ارجن داس چون ازین بیدولت ناخشنود بود ولی عهدی خود را
به پسر خوش خود که دلهپت داس نام داشت مقرر ساخت و او نسبت برادر کلان از امنظور داشته قبول انمعنی نمیکرد
و با وجود برادر کلان این مهم بنام این شایسته سعادت نمیشد امن داس بیدولت نیز برای
از شنیدن انکه پدر پسر سعادتمند را اعتبار می بخشد انکار کرده بدبختی در خانه مادر خود امده
پنهان شد و باتفاق یکی از خواص راجه که از قدیم با او نسبت داشت فرصت جسته بعقد
او کرد و دمار در تجوم کرده او را مقید ساختند و کس پیش ان پسر سعادت فرستادند
او قبول انمعنی نکرد و گفت جمعه را در کلان خود که بجای پدرست از من نمی اید و چون او
خسران ابدی برای خود سرانجام داد روی او را چه بینم هر چند مبالغه کردند سود مند
نیامد و تجرد گزیده راه صحرا گرفت و ان دو مصاحب حقیقت این بر جاده

۲۴۴

وفا ثابت بوده اختیار ملازمت او نکردند و نزد ملک حقیقت حال او را که سنک دیو نوشته تحریص
گرفتن این ملک کردند و راجه از سلطان سکندر رخصت گرفته بجمعیت تمام بان ملک رفت
و امین داس در شعاب جبال متحصن شده اگرچه تاب مقاومت نداشت اما چنان ظاهر ساخت
که از دستگیری و ضبط و مانع قصد یک پدر کردم اکنون به پدر دیگر چون محاربه نمایم چون
راجه آن ملک را مستخر نموده بمکان خود که گذاشته مراجعت نمود امین داس مذکور در اثنای
راه با معدودی چند ملازمت راجه کرد و بعد از زاری چه گناه او را بخشش نموده همان
ملک را باو سپرد و او همیشه راستی در کار خود نغز کردی و معلوم کرد که همیشه از انظار
او بود و بافی الواقع بر بدی خود آگاه شده پیش خود و خلق شرمنده کی ظاهر ساخت چون به
نسبتی خاکستا فت نوبت حکومت بدلیپ پسر او رسید او هفت سال فرمانروایی کرده
چهار امرد و کرد و چنان مسموع شد که سنکرام را بر منبعد از گوبند داس که خواهر کماز
ملازمان او بود خواهش نمود که زن تو چون حامله شود و وضع حمل درون حرم من
بکند اگر دختر شود از آن تو و اگر پسر شود از ان نام خود منسوب کردانم و کسی برین سر
اطلاع نیابد گوبند داس مذکور فرمان پذیر گشت و چون از زن او پسر بظهور امد راجه
راجه به پسری خود برداشت نام او را دلیپ نهاد و در انی در کار وی را باین دلیپ نسبت کردند
و چون دلیپ را عمر بسر رسید پسر او بزیار این بیچ که بود در انی بود کاردی با تفاق ارکان دولت
رکابیت دمان برهمن اسم راجگی برو بسته معنی بزرگی را خود متکفل شد در لوازم
شجاعت و تدبیر دقیقه مهمل نگذاشت و بعقل دور اندیش خود کارهای غریب کرد او را که نیها
در و میانها او را محاربات عظیم داشت و او و همه جا غالب آمد تا هیبت از اسوار
خوب در جنگها همراه داشتی و تمام از فیلهای پیش آورده و خزاین بر اجهای آن ملک
او افتاده و تیر و بندوق خوب انداختی و پیوسته بشکار رفتی و جانوران شکاری را
به بندوق زدی و عادت او بود که هر گاه شنیدی که شیری نمودار شده است
نخوردنی او را به بندوق نزدی و در بزم و رزم از دهمد و ستان داستانها
لیکن عیبی بزرگ داشت که از هجوم خوش آمد گویان کامروای صوری مغرور بوده توانم

اطاعت

۲۴۵

اطاعت عتبه شاهنشاهی بجای نیاوردی چون اصفخان ملک پته را فتح کرد در کار وقتی
مذکور در لشکر و شجاعت و عقل خود مفتون بوده از چنین همسایه اندیشه مند نبودی صفخان
در ایام قرب جوار ابواب ملایمت و موانست مفتوح داشته حریفان چاپلوس نهاد
و تاجران هوشمند بولایت الجی فرستاده استکشاف مداخل و مخارج او را واقعی نموده چون
بر حقیقت وفور جمعیت خزاین و دفاین آن عورت اطلاع یافت بهوای کدخدای آن
مملکت در خیالش افتاده و بمیل آن آغوش عروس آن بلاد در خاطرش خنده در بدایت
حال بلهو و لعب پیش آمده و بخط و خال شاهد ملک او از مبکر ده شروع در تاخت و تاراج
مواضع و قربات سرحد نموده تا در سال بحکم شاهنشاهی با ده هزار سوار و پیاده فراوان
بعزم تسخیر کده هه کمر عزیمت بست و محب علیخان و محمد مراد خان و قدوز برخان
و باقی عاقبت اندیش نظر بها درواق محمد و جمعی کثیر از جاگیرداران آن حدود بنام عالی
همراه او شدند و رانی مست باده غفلت بوده بکام رانی بسر می برد ناگهان خبر رسید
که عساکر قاهره پادشاهی بحوالی رسیده آن از شهرهای معتبر ولایت از دست شکن بغرفه
در هنگام غرور و افتاده و لشکر او بجهت کرد آوری و عیاشی ساندن عمال خود متفرق
شده و زیاده از پانصد کس پیش او نمانده بمجرد استماع این واقعه رانی از حیرانی که داشت کرد
متوسط عساکر منصور شده و از راه دهور که بیشتری از عوز رخ کارزار در استقبال
ادهار که متکفل اشغال حکومت او بوده از متفرق شدن لشکر پادشاهی چنانچه خبر
اندیش دولت کو بدرده از چهره سخن برداشته گفت رانی جواب داد که این بهر دکی لشکر
از پیو قدیمی تست و من که سالها ریاست این دیار کرده باشم در حوصله فطرت من نگنجد
که کنجد مردن بناموس خوشتر از زیستن به عار پادشاه را دکر اگر خودمی بود دیدن
من بصورتی داشت اکنون انمردم قدر مرا چه دانند همان بهتر که بمردانگی فرو شدم
تا چهار روزی پیش مضوره امده اصفخان که باتندی و تیزی برسید در رد مودم
توقف کرد و یاران تا ده هزار کس فراهم امد اعیان دولت او متفق شده گفتند
که قرار داد جنگ مستحسن است اما سر رشته تدبیر از دست دادن نه این شجاعه ورا

روز چند در جاهای محکم بسر برده چنان انتظار باشیم که تفرقه لشکر ما بجمعیت گراید رانی
این سخن را استماع نموده بموجب درخت زار شده مغرب رویه که همه را ابد و بجنس بهم
شمال رویه که همه درخت زار و دیگر در آنجا آهسته آهسته در آن مغاک زمین رفت تا انکه بعضی
بری که مشرق رویه کنده است رسیده و انجانب را اهمه آمد و در امداد پس شوار از چهار
طرف از کوه های سر بفلک کشیده و آبی در پیش خود دارد که گور نام دیگی خبر و دریای خونخوار
زنده میبرد دگر بوده که از گذشتن آن آب آفت است بجدار عبور از آن گریوه با موضع
رسیده میشود پس تنگه هولناک است اصفهان لشکر خبر آمدن رانی شنیده در دمدمه توقف
کرده بیچارگی از رانی بیخبر شد و هر چند بجست و جو ساز اوستاد و چون ملک غریب
بود و اطلاع بر احوال او نیافت آخر خود را بگذرها رسانیده مواضع و قربات را به
عمل در آورده گرفت چون از رانی اطلاع یافت جمعی را در گذر که گذاشته خود دنبال او
چون خبر رانی رسید که لشکر آمد سران لشکر خود را طلب کرده مشورت نمود که اگر جای
دیگر مصلحت بینند تا فراهم آمدن لشکر انجا بسر برده شود خاطر من خوشحال از جنگ است تا
چند پناه بدرخت خواهم برد مرگ بیخواسته باز رود جهت است که جنگ من شق ثالث ندارد
یا بعدم فرو رفتن است یا نصرت یافتن شدن آخر همه دل او که تا پنج هزار کس جمع بوده بودند
دل بر جنگ نهادند روز دیگر خبر رسید که سر گریوه را که محل در آمدن است نظر محمد واق محمد
جمعی کثیر از بهادران روز گرفته و از جنود آن بنی که فوجدار فیلان بود در انجا مرد و انکی
عدم پس گرفت رانی سلاح در بر و مغفر بر سر کرده بر فیل سوار شده تا بجا در آن مستقر جنگ
با مین لایق آهسته می آمد و دلیران و دلاوران نشانده خود بگفت که تیز جلوی کنند و نگذارند
که حریف از میان ابداند هر طرف ما جنگ او شده لشکر را برابر داریم بیچاره آمده
بود بظهور آمد و جنگ عظیم در پیوست و از طرفین بسیاری بخاک افتادند مقصد
خوشگوار شهادت دم در کشیدند و رانی حمله کرده تعاقب کرد انجا نمود و از گریوه برآمد
روز آخر شده بود و اعیان ملک خود را طلب داشته مشورت نمود که صلاح چیست
هر کس در خور دریافت و مقدار مردانگی خود سخن درمیان نهاد رانی گفت مناسب آنست که شب

بر آن لشکر شبیخون آوریم و کار او تمام داریم اگر این را قبول نکنند همین جا که آمده ایم شب بروز آورده آماده
جنگ باشیم و اگر صباح این سرگریوه را اصفهان خود آمده خواهد گرفت و به توپخانه استحکام خواهد داد
و کار ما بر ما مشکل خواهد شد رانی بهیچکس برابر از زبان گرفت آخر خواست نقبت جمهور گردید و از همان منزل
که آمده بود در گذشته رفت و پس ماتم رسیدهای خود برداد و چون توپخانه آمد بعضی از بیچارگان
خود را شبیخون در میان نهاد هیچکس را هم سر همت خود نیافت چون صبح شد
همان طور که رانی در رای صائب خود دریافته بود بظهور آمد و اصفهان با توپخانه خود آمده
سرگریوه را محکم کرد و عساکر منصوره در کوه در آمد رانی باستعداد جنگ بر فیل که اسم
… ساخته بود سوار شده بر آمد و بارانی صفوف
پرداخت و فیلان مست را هر جا در مقام خود بار داشته آماده پیکار گشت و بعد از التفات
افواج کار از تیر و تفنگ گذشته بخنجر و شمشیر کشید راجه سیاه پسر رانی که اسم را جکی بود
بود و حملهای مردانه نموده کارنامه‌های غریب بجای آورد و دو شمس خان میانه و
مبارک خان توع دست برده‌های دیرانه کردند تا سه پاس روز بازار جنگ و جدل
گرم بود که اگر بشرح وقوع آن پرداخته آید بمبالغه محمول شود دو سه بار راجه سیاه
فوج فیروزی ما از را برداشته در مرتبه سیوم زخمی شد رانی چون رجال اسپ کاری یافت
بمردم اعتمادی خود حکم نمود که او را از رزمگاه برآورده بمامنی رسانند فرمان پذیران
او انتقال امر نموده او را انگوشه بردند و بعد ازین جمعی کثیر از معرکه برآمدند و فتور عظیم
بلشکر رانی راه یافت و زیاده از سی چهل کس پیش او نماندند اما در عزیمت رانی وهنی راه
نیامده بیچارگان بهادران خود در آن جنگ سرگرم داشته اهتمام میکرد که تیری از کمان قضا
قضا بر شقیقه راست او آمد او از روی جرأت از ابرو کشیده بیانداخت و پیکان آن
در درون ماند و بر نیامد و متعاقب آن تیری دیگر بر گردن او رسید و او از آن رسید نعمت
کشیده و از افراط درد غشی بر او استیلا یافت چون رفته رفته بهوش آمد دیدار که از
قوم کهیلا بشجاعت و یکجهتی امتیاز یافت در پیش فیل او سوار بود و او را محافظت
ساخته گفت همگی نیت در تربیت و رعایت تو آن داشتم که یکروز بکار آیی امروز

آنرو دنت که مغلوب جنگ شده ام مبادا مغلوب ناموس و ننگ کردم و بدست مخالف درایم
چنان کو نمک بجای آرم و باین خنجر آبدار کار من بساز دل انجمنا درین سنگدل
فرازنما و دگفت مرا کجا توانائی آنست که باین کار پرداز دستی که عطاهای برادرانه
چنین کاری و دراز کار چون تواند کرد از من این قدر میشود که از معرکه جانگاه
بیرون برم چه برین فیل با در فنا را عنان دو افتادن دارم رانی از استماع این سخن که از مرد
دلی خبر در بر هم شده دشنام داد که بر من چنین عار پسندی و خنجر کشیده کار خود ساخت
و مردانه رخت هستی بربست و جمعی کثیر از انجمنان در وفا داری فدو شدند خصوصا
کنور کلیان بگیلاه جگر بابن که بعلی زخمان جهان را گذشت و بیارگ بر همن بو فادار
العدد ها را در کار صاحب خود صرف نموده بجهان عدم شتافتند و فتحی بزرگ که خاطر
از فتحهای شگرف تواند شد بظهور پیوست و تا نه زنجیر فیل با غنایم محصوره بدست اولیای دولت افتاد
بیم مال موفور بدست آمد و بیم ملک وسیع داخل ممالک محروسه شد حکومت رانی مذکور
شانزده سال بود چون برق حکومت رانی در گذشت و در عین حکومت رانی دست
ادبار خاک فنا بر سر آن عورت الاثر او بخت اصفخان بعد از دو ماه که خاطر
از میانه ولایت جمع نمود روی بتسخیر قلعه چوراگده آورد و آن حصار مملو شرایف
دفاین و نفایس جواهر بود که عمرهای دراز راجهای پیشین در جمع آن سعی نموده بودند
از اسرمایه اسند آخیال کرده و علت بلاکت ایشان شد سپاه نصرت
را بابت بعزم تسخیر آن حصار زرین مکر خدمت بست و در هوای آن خزاین دست از
جان نشسته در خدمت اصفخان شتافت پسر رانی که از جنگ گاه بر آمده بود و در آن قلعه
تمکن داشت با بدن عساکر اقبال انجنگ پیش آمده باندک جنگی قلعه مفتوح گشت و راجه در دام
زور رفت و بجهت انتظام مهم جوهر بهوج کایت میان بهبکاری رو بی را مقرر ساخته
بود چه بر رسم راجهای هند و ستانست که در چنین دقایق از چوب و پنبه و جنس و
روغن و امثال آن جای نغبیه میکنند و عورات را خواهی نخواهی در آن محبوس زنند
و از اجوهر نامند و این دو نوکر مخلص که پاسبان ناموس بودند این خدمت بتقدیم

رسانیدند و هر که از کوته عقلی تقاعد مینمود بموجب رسم ایشان بهوج مذکور از هم
میگذرانید و از عجایب قدرتست که بعد از چهار روز که در آن محوطه آتش زده بودند
و آن خرمن گل همه خاکستر شده بود چون در از گشادند دو کس زنده بر آمد که چوب بزرگ
حایل انهار گشته از آتش وقایت کرده بود یکی کملاوتی نام خواهر رانی دختر راجه پیراگده که
برای راجه آورده بودند و هنوز بار نرسیده بود و این دو زن که از طوفان آتش زنده
بر آمده بودند زمین بوسی عتبه شاهنشاهی بر روی دولت یافتند چون قلعه مفتوح شد از هم
طلا و نقره و زر مسکوک و غیر مسکوک و مرصع آلات و جواهر و لالی و هیاکل و تماثیل
و اصنام مرصع و مکلل و صور حیوان که تمام از زرساخته بودند و دیگر نفایس اجناس
خارج از اندازه حساب و قیاس بتصرف اصفخان و مردم او افتاد و از راویان
ثقات مسموع شده که از جمله اموال و خزاین چوراگده که اصفخان شهادت یافته بود
صد و یک دیگ پر اشرفی علائی بود و چندین اسباب و اشیای دیگر که از حیط احصار و حصار
بیرون بود و چون اصفخان را مساعدت بخت بلند که از پرتو نظر اقبال بخش حضرت
شاهنشاهی بود چنین دولتی روزی نمود و آن خان مکنی میسر آمد که صاحب خزاین
جواهر ... شد رتبه اعتبارش زیاده از آنچه در تصور گنجد بهم رسید چون عقل درست
نداشت این باده بهوش با حوصله او در اظهار ساخت بکار کی راه صواب سکذاشته
هیچ از آن نفایس جاهس و شرایف جواهر که لایق قبول نظر گوهر سنج شهنشاهی تواند
بود بمعرض ارسال نرسانید و ندانست که این جواهر و لالی را اقبالی و نثار تارک
دولت وافر سعادت که ساخته خود را در میان دیده غبار ادبار بر فرق عزت خود بیخت
و آن تیره بخت نادان که لوح خاطرش از نقش اخلاص ساده بود بلکه از رقوم
انصاف هم حرفی بلکه نقطه بر آن ننهاده از جمله یکهزار زنجیر فیل که بدستش افتاده بود
همین دو بیست فیل برسم پیشکش درگاه معلی فرستاده دیگر همه نفایس و لطایف خاک
بوس کرده بر وساده حکومت کرده و تکیه زده عمری بغفلت میگذرانید
و حضرت شهنشاهی بموجب همت جهانبخش نظر بر آن اسباب نفرمود از جنایات اغماض عین

فرمودند و چون نهضت رایات جلال مرتبهٔ سوم بقصد تادیب علیقلی خان زمان بصوب
جونپور اتفاق افتاد اصفهان را بحضور اقدس طلب فرمودند و او منشور عالی امتثال
نموده متوجه آستان بوس شده و در حینی که عرصهٔ جونپور مخیم موکب منصور بود بسعادت
استلام عتبهٔ مقدسه دریافت و تفصیل این سانحه بجای خود در قلم بیان خواهد شد ان شاء الله

اظهار انوار عدالت از قهرمان سلطنت شاهنشاهی نسبت بخواجه معظم

اقتضای منصب والای سلطنت در بازپرس معاملات آنست که دوست و دشمن
خویش و بیگانه منظور نداشته داد مظلوم دهند و پاداش ظالم در گریبان ظالم نهند
تا مخصوصان دولت عظمی و منسوبان بارگاه عظمت بخصوصیت نسبت خود در سرمایهٔ
ستم دلیر نگردند و اگر عیاذاً بالله از بدمستی چنین امری بظهور آید سزای کردار آن
درسانیدن آن مظلمه اندیشمند نبوده در عرض خواه ستم رسیدها دلیری نمایند
الحمد لله که این سجیهٔ علیا در فطرت ذات مقدس شاهنشاهی بمرتبه‌ای که قوت
بشری در تفصیل آن بعجز اعتراف نماید و این خصلت جهان پروری شاهنشاهی
و معدلت پیرا در نهاد اقدس ودیعت نهادهٔ دست قدرت است طبقات عالم
گرامی این شیمهٔ کریمه همواره عاطفت آباد مسرت بوده رعایا و عباد در قضایا
و معاملات خود کامیاب امن و امان اند در اوایل این سال الهی که واسطهٔ نهضت و انتقاد
ولکم که عنوان زمان عدالت ردای علو عنوان دیباچه داد و دهی بود خواجه معظم که برادر
اخیافی مهد مقدس حضرت مریم مکانی بود و چون از طینت مغنوی بجهت ذلت
با این نسبت صوری از روی بیهوشی آن بدست بی‌اعتدالی شده بارها خود در مصدر
حرکات ناشایسته میبایست در زمان سعادت این حضرت جهانبانی جنت آشیانی چون
مقتضای مزاج او بود آنحضرت مراعات مهد مقدس فرموده از و میگذرانیدند
چنانچه در سال یورش بدخشان قصد خواجه رشیدی دیوان آنحضرت کرده بتیغ بی‌اعتدالی
خون آن طور عزیزی بریخت و بعد از ارتکاب این حرکت شنیع فرار نموده بکابل
آمده بار شفاعت مقربان بساط قدس بار یافت و مجدداً مصدر اعمال ناپسندیده

شد تا آنکه او را اخراج کردند بسفر حجاز رفت و شرارت در شرارت افزوده باز بهندوستان آمد
و همان قبایح اخلاق بدکاری او در روزی در دولتسرای شهنشاهی که اعیان مملکت
و ارکان سلطنت جمع بودند با میرزا عبد الله مغل که در سلک امرای عظام منسلک بود
بجهتی جنگ کرد و بتقریب حکایتی بر سر او دوید و او را درشت و لگد زد مرتبهٔ
دیگر به پیر محمد خان بدرشتی پیش آمده دست بکار برد و باز او را اخراج کردند خواجه
بگجرات رفته بدست خود روز بروز کار بد میگذرانید و از بدخویی و پریشان خاطری
آنجا نتوانست بود و روی توجه بدرگاه گیتی پناه آورد و در اول مرتبه که دار الخلافه آگره
مستقر اورنگ خلافت شد دولت ملازمت سربلندی یافت و عنایت در حق
ممتاز آفاق شد و از آنجا که نهاد او به بی‌اعتدالی سرشته بود و بصفت بالکلی حمقی
سابق بر دوشی جوهر فطرت خود گشت پیر محمد خان درین مقام بود که او در ابوالمعالی بیک
بسیار دیگر از راه بگجرات روانه سازد و درین اثنا تفرقه‌ای در وی نمود و خواجه
بوسیلهٔ انتساب این دودمان قدسی عنایتهای عظیم یافت اما بدست خوی خود گرفتار
بود و بصفت بی‌اعتدالی هوش زینت میکرد تا آنکه روزی بی بی فاطمه که از دیگر حضرت
جهانبانی جنت آشیانی بود در سرادق آسمان مکان حضرت شهنشاهی نیز پایهٔ
اعتبار داشت و زهره آغا دختر او در خانهٔ خواجه بود و میگفت از ناجنسی و بدخویی
او در زندان بلا بوده از ازدیگ شده بهزاران اضطراب آمده استغاثه نمود که
خواجه میخواهد به پرگنه رود و دختر مرا همراه برده و از بدخویی بدگمانی که در طبیعت
اوست قصد آن عفیفه بجا کنده و مکرر این حرف بر زبان او رفته و در دار الخلافه
از معدلت شهنشاهی اندیشمند بوده مرتکب این امر نمیشد اکنون که او را
بجایی بگیر برد حال چه خواهد بود آنحضرت بر زاری آن عورت قدیم الخدمت
ترحم فرموده تسلی بخش خاطر بیقرار او شدند و بر زبان اقدس گذشت که ما
به دولت عزیمت شکار داریم بخاطر تو از راه خانهٔ خواجه خواهیم گذشت و چون
او بر سر راه آمده ملازمت کند نصیحت او کرده عاجز بردن از بردن مانع

خواهر کردو بعضی از زنان آنحضرت از رکشهر نهضت جلالی بر کشتی سوار شده از آب چون
عبور فرمودند بکارخانه خواجه معظم با مخصوصی چند که از پیش گذر پیاده میشد و روان شدند
از آنجمله رستم خان و طاهر محمد خان میر فراغت و قتلق خان و مقبل خان و شمال خان
و میشر دخان و حکیم الملک و جمعی دیگر از خاصان بساط قرب بود و چون ناهمواری خواجه معلوم
بود و میر فراغت و میشر را فرستادند که خواجه را از مقدم همایون آگاه ساخته شاهزاده را باستقبال در آمد
و رستم خان و مقبل خان نیز بعد از آن روان شدند که اگر خواجه در مقام دیوانگی باشد معاند
طاهر محمد خان شوند دیوانه بی اعتدال از طاهر محمد خان و میشر دخان شنوده که حضرت
بر روی ابلکد شته اینهار آورده اند بشورش در آمده میگوید که من پیش حضرت نمی آیم
و خشم آلوده متوجه حرم سرای خود میشود و همه آغاز حمام را بیرون کرده در جامه خانه لباس تازه
بپوشیده خنجر کشیده کار این عاجزه بیچاره را تمام میکند و سر با پیر [illegible] ابدی
خود سرانجام میدهد و سر از درون خانه بر آورده جایی که رستم خان ایستاده بود خنجر خون
آلود می اندازد و بآوازی بلند میگوید که من خون او بگردن گرفته بگو رستم خان خنجر خونین
را برداشته بحضور اشرف در حضرت شاهنشاهی چون بدین خبر آگاه شدند سطوت
قهر و صولت غضب بجوشیده بدرون خانه آن بی اعتدال در آمدند آن دیوانه شمشیر
حمایل کرده دست در قبضه شمشیر زده رو برو بدید ایستاده بود کان حضرت از قهرمان عتاب
فرمودند که این چه روش است که دست بر قبضه شمشیر داری اگر حرکت دهی دسته باش که جان
بر سر تو خواهم زد که بپرواز ابدان دیوانه صولت عظمت شاهنشاهی را دیده دست
بالکم کرده در سطوت پادشاهی فرو رفت حاضران بساط معلی آن دیوانه را مقید
ساختند و یکی از یکجا آیان شمشیری بر کمر عقب خواجه ایستاده در کمین قضه بود آنحضرت
از چشم در روی او دریافته بقتلق قدم خان فرمودند که بزن آن دقیقه شناس
بیک حرف مکنون ضمیر اقدس را دریافته به تیغی آسیب رسانی زد که سرش از تن جدا
شده بپای ادهم افتاده و آن قامت بی هنجار [illegible] بر سر پا ایستاده بود و خون
سیاه از عروق گردنش تیز بر دوا آنگاه از خواجه بی اعتدال رسیدند که خون این

عاجزه را بچه گناه ریختی آن سفاکی باک ناپاک زبان بسفاهت دهان بر کشاد تا آنکه بملکه دولت
او را خاموش گردانیده اند و موی کشان و لگد زنان در پا یک رو به روان کردند دریای
غضب آن محیط عدالت در جوشش آمده بموجب حکم معلی [illegible] اکه همواره در دیوانگی
و آشفته دماغی بسر کاسه بوده [illegible] دست و گردن بسته غرقه گرداب مجازات ساختند
و آن بدکردار بسید ولکت هر چند در آب غوطه داده می آمد بسخت جانی نمرده از تیره روی
بازمی آمد دست رزکان دین را سرمایه آزار خاطر پادشاهی دانسته در آن اهتمام نمود
هر چند یقین همه بود که درین [illegible] قهر الطبیعه موج فنا بهلاک خواهد شد اما او از سنگدلی
و سخت جانی زنده مانده بمقبل خان بساول سپردند آن آشفته مغز را بقلعه گوالیار
فرستاده محبوس ساختند و در آن محبس [illegible] بفساد دماغ از عالم رفت
و در ظاهر قلعه شیر ایستاده آنجا مدفون شد و از آنجا بدستی آورده [illegible] زیبی اقبال
فتنه سوز و عدالت آشوب که از انجا که شاهی بنبت حق اساس اجر ظهور انوار عدل
و نصفت و محو آثار ظلم و عدوان امری دیگر نیست بمیامن این معنی همواره دولت در روز
افزونی و بخت در دولت افزایی است و از سوانح دولت افزای این سال بود ظهور فتح
علیقلی خان زمانست بر فتح خان بتی و شرح این داستان آنست که فتح خان و حسن
خان برادر او دولو خان و جمعی کثیر با لشکر آراسته از قلعه رهتاس فرود آمده کنار
بهار و بعضی از محال متعلقه خان زمان را در تصرف در آورده و پسر سلیمخان را که اودا
خان نام داشت بسروری گزیده سر شوریده داشتند خان زمان و دیگر امرای آنحدود مثل
بهادر خان و مجنون خان و ابراهیم خان مشورت [illegible] فتنه شدند چون
افغانان پر زور بودند خان زمان جنگ اصطلاح ندیده کنار دریای سون محل آمده بیاری
باری قلعه اساس نهاده استحکام داده بود در بنیاد مولانا علاء الدین لاری و ملا
عبدالله سلطانپوری و شهاب الدین خان و وزیر خان از درگاه معلی آمدند چه رای جهان
آرای شاهنشاهی اقتضای آن نمود که بنصایح ارجمند رهنمونی خان زمان بشاهراه
سعادت نموده و بعواطف خسروانی اختصاص بخشیده در مسلک عقیدت راسخ گردانند

و سلیمان کررانی حاکم بنگاله که خود را از منسوبان این درگاه ساخته بخان زمان پیوسته بود
و خطبه بنام شاهنشاهی خوانده او را از استعمال الطاف سیر ربیع گردانند که مصلحت وقت
باشد بهستان نویس این درگاه که اکبر اهلیت صوری و معنوی رسانند این فرستادها
درین قلعه بخان زمان رفته بود عنایت رسانیدند و بصورت تقویت او
فرموده او را درچنین اضطرار از فتح و نصرت مغرور گردانند روزی این فرستاده
پیش خان زمان نشسته بودند افغانان تیره رای لشکر آراسته و فیلان مست معرکه برگزین
را الغضا خود ساخته متوجه قلعه خان زمان شدند و او فوجها آراسته معرکه آرای میکرد
که تهور نهادان درشت مذکور رسیدند و بمجرد آمدن افواج خان زمان را برداشته
در نوردیدند و لشکر تمام گریخت و افغانان بتاراج منازل و محال ایشان مشغول
درین هنگام که کار برین نخوت منشان دشوار گشته بود اقبال روز افزون شهنشاهی
حفظ انتساب صوری این گروه بدرگاه معلی فرموده در بدایع کاری درآمد و تجلی این
نادره کاری آنست که خان زمان معدودی در پناه دیوار قلعه خود در کمین فرصت
بود که کاری بسازد و با گوشه گیر و حسن تبتی بر فیل نجیب بلند سوار شده با جمعی رو برو شده
مردم نموده و با چندی که مانده بودند قرار مردن بخود داده یکی از بروج آن
قلعه رفت و یکی که در آن توپ تعبیه کرده بود چاق کرده پیش آن فوج مغرور که چون فیل مست
عربده کنان می آمد توپ را سر داد سر دادن توپ همان بود و در رسیدن بر سر
همان فیل را که دانه در رزمش هلاک انداخت و آن فوج رو بگریز نهاد و از تایید ایزدی
مقارن این عطیه الهی کوه پاره نام فیلی که پیر امتحان در جنگها دهقان را بجالو بخشیده
داده بود در آنکه دست طایفه مقید بسلاسل عربده خوی بود در اثنای انهزام فوج
خانزمان فیلبانی ازین طایفه افغان از بیکسی شاده سوار شده که او در مقام مستی در آمد
یکی از فیلان افغان را که در آن نزدیکی بود در خاک هلاک انداخت و شورش عجیب به پا شد
افواج افغانان این شور عساکر اقبال را شکسته قرار نموده و افغانانی که دست بتاراج
برده بودند یکبارگی سر رشته تدبیر از دست داده رو بگریز نهادند و با استماع این نامه غیبی

فرار نموده مالا از بی بیم رسیده تعاقب افغانان تیره بخت نموده و غنایم وافر و فیلان بی
بیست (?) افغان و بمحض اقبال شهنشاهی اینچنین فتحی عظیم روی داد و بعد از ظهور چنین فتحی
خانزمان مراجعت نموده روی بجونپور آورده مال از زمانیه فرستادهای شهنشاهی را
با احترام تمام روانه ملازمت ساخت و از سوانح قدوم گرامی امیر مرتضی چون درگاه جهان
پناه شاهنشاهی مجمع نادره کاران روی زمین است چنانکه تعالی ذات مقدس پادشاهی را
مستجمع جمیع کمالات و جامع فنون فضایل و حاوی اقسام فواضل ساخته است مفردان
هفت اقلیم ترک اطراف و بلدان کرده روی توجه باین درگاه معلی آورده
کامیاب سر دو عالم میگردند و از عجایب آنکه دانش اساس هر حکمتی و صنعتی از حکمت الهی با
درود گری که در کار خود یگانه عصر باشد چون بصحبت فیض منقبت حضرت شهنشاهی
میرسد چندان سخن دقیق در آن فن ازو بیشتر میشنود که از استادان این فن کمتر شنیده
رسیده باشد یقین خود میکند که پیوسته اوقات گرامی مصروف تمیت و [illegible]
حوصله نیروی کی حال در آن پایه که از مرتبه اعلی تا به درجه اسفل در خور مخاطبه بتکلفی معهود و نزول
فرموده مخاطب خویش را کامروای صورت و معنی میگردانند از آنجمله اجل امیر مرتضی
که از اسباط علامه جرجانی بود و در فنون معقول و منقول ید طولی داشت طواف حرمین
شریفین نموده محل اقامت به عتبه علیه که کعبه وفود برکات منشعر قوافل سعادات
کشود و باین لایق ادراک محل محفل عالی نموده سعادت پذیر شد و خدیو زمان
که قدر شناس جوهر انسانی اند آمدن میر را مغتنم دانسته بجلایل مراحم و جزایل
عطایا اختصاص بخشیدند **نهضت موکب مقدس شاهنشاهی بجانب مالوه و تسخیر**
فیل نمودن در سر عبدالله خان ایلغار فرمودن و دفع فتنه و نصرت یافته
بشکار فیل پرداختن و ظل مراجعت بر مستقر خلافه انداختن چون رای صواب
والای سلطنت فرض وقت که همواره از احوال ملک و اوضاع اعیان دولت
متخبر باشند بتخصیص خودسران تنگ حوصله که کامیاب دولت شده از حواشی سر بر زده در
باشند تا پیشتر از آنکه کار شان و عال الملک بفساد انجامد بفرو نشاندن تدبیر

رای جهان‌آرا نموده‌اند بحمد الله والمنة که این شیمه عظیمه در ذات مقدس شاهنشاهی بر وجه
اتم و اکمل شرف ظهور دارد چنانچه دانا در دریافت آن عاجز آید بپوشیده اشتغال
خدایان ملک سپهر مآب بهرچند شکار و امثال آن بظاهر اشتغال دارند اما از پرده
احوال ساخته لحظه وقت گرامی را از مهام دین و دولت فارغ نمیگذارند و همواره در لوازم
خداپرستی و مراسم رعیت پروری اهتمام میفرمایند و هذا چون درین ولا بمسامع
اقبال رسید که عبدالله خان ازبک که نمک پرورد این مائده افضالست در مالوه سر شورش
دارد و از فتنه طرف بار عاطفت کبری را میخواهد بر اندازد کفران نعمت ورزد
بنابران شکار فیل را پیش نهاد همت ساخته یورش مالوه بخاطر اقدس مصمم ساختند
و بتاییدات الهی روز بهرام سیوم تیر ماه الهی موافق روز شنبه بیست و یکم ذی قعده در محلی
که فیلان کج خرام از مستی و مدهوشی جوش و خروش در زمین و زمان انداخته بودند
و زمان زمان از مستی حمله و سیلاب بهار و ان ساحت نشیب از فراز نمیدانستند
دار سرکشی و گردن فرازی فرمان پذیر جنگ برق منش ند رایات عالی بجانب
برزو روپری که پیشهای فیل دار در نهضت فرمود و چون ساحل دریای چنبل مخیم اردوی
نصرت قرین گشت از کثرت بارندگی آب دریا در طغیان بود بجهت عبور اردوی
معلی قریب دو هفته سرادقات عظمت را اقامت ضرور شد تا تمامی خلایق
بکشتی گذشت و دران هنگام که حلقه‌های فیلان خاصه از آن دریای طوفان خیز
مستانه میگذشتند فیلی گلکنه نام از فیلان نامی در عین مستی بآب فرو رفت و از انجا
عرصه گوالیار مخیم موکب اقبال شد و از انجا فضای لجان پور در حوالی قلعه نروار مضرب
خیام فلک ارتسام گشت و چون بیشه فیل از ان مقام قریب بود ترتیب شکار
فیل نموده ملازمان عتبه اقبال را چند فوج انتشار نمودند و بر هر فوجی یکی از امرای
اولو الاقتدار ساخته چند زنجیر فیل مطیع منقاد را همراه کردند و طنابهای پر خطر
استوار که زور گسستن این کوه پیکران داشته باشد بلکه کمند فیلان افلاک تواند
شد تعبیه فرمودند و حکم اقدس نفاذ پیوست که هر جا فیل وحشی پیدا شود این فیل منقاد

اهلی را از دنبال او چندان رانند که فیل صحرا از ماندگی و بیستر بالکم گند انگاه از دو جانب
فیل وحشی فیلبانان سوار فیل اهلی بکمر طناب در گردن فیل وحشی اندازند و سر دوم طناب
بگردن فیل اهلی مضبوط سازند و باین دستور در قید آورده فیلبانان فیل خود را برابر آن
وان فیل را کشان کشان ببرند و هر روز بتدریج لایق بفیل صحرایی از راه ملایمت قریب
تر شوند و علف پیش او اندازند تا رفته رفته بران سوار شوند و در کم فرصتی باین اسلوب
رام سازند و منشأ اصلی اشتمال مهر وحشی ملایمت و احسان را انچه ملایم طبع اوست
از کاه و دانه و آب تواند بود از روی قیاس این قسم شکار سهل او ضاع شکار فیل
که فیل وحشی عظیم جثه قوی هیکل را بفیل قوی تر از و یا مثل او مامور و منقاد خود ساخته
وشر او را از خود دور دارند و باین تدبیر رم او را خاطر و کام دل ظفر یابند و مجملا
انحضرت بتوجه فیل بندی شیر شکار در بیشه نرور ترتیب این شکار فرموده مردم را
گروه گروه هر جایی وا نه ساختند و خود بنفس نفیس با خاصان بساط قرب سرانه از ان
بیشه نشاط افزای در امدند از روز بعد از تکاپوی عظیم و جستجوی تمام ماده فیلی از
دور سیاهی کرد از دنبال او شتافته و مانده و خسته بفیل دیگر بستند و هنگام بستن او
هم سر طنابی که بند ... در زیر دست و پای فیل آمده بقدر مالشی یافت اما آفتاب دختر آن
سلطنت ندر امد فردای آن روز عید قربان بود منعم خان خانخانان که درین شکار
دلکشا قراول و از قرین رکاب سعادت بود با اعیان دولت و ارکان خلافت
که دران نهضت حضرت ملازم موکب عالی بودند روی باین کعبه اقبال آورده
زمین بوس مبارکباد بجای آوردند حضرت شاهنشاهی جهان ابتهاج و التفات
عید بر عید افزوده بعزم شکار پای توجه در رکاب شوق آوردند و هر فوجی
که بهر ناحیه مقرر شده بود روانه شد از روز بعد از سعی تمام کله فیل ماده که دو سه
فیل نر همراه داشت نمودار گشت حضرت از نظاره آن عشرت عید را تازه کرده
باین معمور مجموع انراکه نه فیل بود صید اقبال فرمودند و روز دیگر سرادق
اجلال بوده بانتظام بخشی ملک که صید معنویست پرداخته صبح سیوم باشراق

باشراق صبح دوم سوار دولت شده دران بیشه که از تراکم اشجار رشک غصان نگا
بوی شمال و صبا از ان مشکل بود تا آخر روز سیر فرمودند تا کمان به کلافیل که از
هضا در زنجیر زیاده بود عبور اقدس اتفاق افتاد انبساط عظیم فرموده بتعادل رصید
مقاصد عظیمه گرفتند بموجب حکم اشرف مجموع فیلان را به بیشه در رخت رانده پای
هر فیلی به رخنی بستند و بر هر فیلی چند کس دیده بان داشتند و طنابها از اردوی
معلی طلبیدند و آن بیشه که هرگز سیر او میسر نشده بود و درجا یک روان او هم و خیال انسان
عبور ننموده بودند در انشب بورود موکب عالی عبرت فزای مصر جامع و بغداد
خلافت شده بود و فراشان کاروان با عانت نجاران رکاب سعادت
بجهت استراحت عنصر اقدس تختی بلند از چوب ساخته بسقرلاطهای نگارنگ در گرفتند
وانحضرت بدولت و اقبال بران مسند نشاط و سریر عشرت آرام گرفته و خاصان
بساط قرب مثل یوسف محمد خان کوکلتاش و عزیز محمد کوکلتاش و میر معز الملک
و میر علی اکبر و جله خان که بخان عالم مخاطب شده و میر غیاث الدین علی که اکنون
بخطاب خانی شرف افتخار دارد و دیگر مقربان و مخصوصان در حواشی آن
نشیمن قدس دوره زدند روز دیگر که خورشید جهانتاب بطلعت عالم افروز بر افق
جلوه نمود حضرت شهنشاهی صید مقصود بدام و ساغر مراد بکام بران تخت
سعادت بدولت نشسته و حاضران را از فرط التفات حکم نشستن فرموده بجهت
تنشیط ضمیر و تفریح باطن ساعتی چند قصه امیر حمزه از دربار خان استماع
نموده نشاط بخش انجمن اقبال شدند درین اثنا چند حلقه فیل با طناب بسیار
از اردوی معلی رسید اشارت عالی شرف نفاذ یافت که ازین فیلان هر چه که
شدت سرکشی و صولت زورآوری داشتند هر فیل را در میان دو فیل بادشاهی
بطنابهای محکم بستند و با مین شایسته رانده تا شامگاه بحوالی اردوی
معلی آوردند و طنابها چون کمند عیاری بران کلهٔ هیکلان انداخته بآیین
شایسته مقید ساخته و بجهت سامان این کار دو روز دیگر آن سر منزل مخیم موکب

عالی بود و چون صید بعضی وحشی نژادان دیگر در فضای ضمیر انور مرکوز بود عنان
توجه بجانب ولایت مالوه تافتند و از استداد برق و باران و شدت [illegible] و خلابها
سیلابها و فور گل و لای نرح و کثرت گرد مغاک که در زمین مالوه می باشد کار بر
گرم روان شاهراه اقبال دشوار شده بود و اسپان چون اسپان [illegible] و می
چون جهازهای عمان طوفان نوردی میکردند تا آنکه بصد دشواری ساحت
ظاهر قصبه رنود مخیم اردوی معلی گشت بسبب کثرت بارندگی دو روز متوالی دران
سرزمین که مهبط فیوض آسمانی بود مقام شد و از آن منزل براه سارنگپور نهضت
عالی اتفاق افتاد و در طی این راه از کثرت وحل و خلاب با دیا پایان آتش
خوی اباسینه در وحل فرو میشد و شتران سبکپای را سم مزیشان گرانی میکرد
و بهزار جرثقیل جنبش میکردند درین روز قیام مواکب منصور که بیابانها را از جام
تنگ ساخت دار عقب ماند بغیر از خیمه و سراپرده بادشاهی و یک خیمه خانخانان
و خیمه میرزا عزیز کوکلتاش و چندی دیگر از اعاظم امرا خیمه هیچ یکی از بندگان
درگاه نتوانست رسید لاجرم یک روز در آنجا مقام فرمودند و روز دیگر علم
عزیمت بجانب مندو افراختند و فضای ظاهر قصبه بکرار [illegible] منزل مخیم اردوی
جلال شد اگر چه درین مراحل چاردانه نیافته بود اما سبزهای تر و تازه که در
مرغزارهای روح پرور از فیض هوا کمال نشو و نما داشت از فرط طراوت و طلاوت
نعم البدل شده شوق دانه را از طبایع حیوانات زده بود و بهم سر در سبزه زار فرو
برده از ان علفهای خوشگوار سیر می شدند و دران سبزه زار شوق گسترستانه
کام میزدند حضرت شهنشاهی خاطر اقدس از شوق شکار پرداخته از اردوی معلی
در ان منزل نشاط ارای گذاشته و چندی دیگر از امرا ایران گماشته خود
همعنان دولت در رکاب اقبال بروش سبک خرام بصوب مندو که مقر
سریر دار الملک [illegible] فرمودند و در اثنای راه اشرف خان و اعتماد خان را بشیخ
فرستادند تا عبدالله خان ازبک که از اعمال ناشایسته خود مستوهم و خایف است نوید

عنایات بادشاهی داده بملازمت آورند و بگذارند که آوازهٔ صحرای بیدو شو و بحکم
تعجیل از قصبهٔ نکبیر ازبه بلده سارنگپور که نخستین شهر مالوه است و بیست و پنج کروهی که
از جهل کروه معموره علی زیاده مسافت دارد در چنین آب و گل یک منزل نهضت
والا فرموده و بعد که دو سارنگپور محمد قاسم خان نیشابوری که حکومت آن نواحی
باو تعلق داشت تدارک ادب شتافته دولت استقبال دریافت و از آنحضرت
التماس سعادت نزول بمنزل خود نموده بلوازم نثار و ایثار پرداخت و قریب بمقصد
اسپ و شتر از خود و ملازمان خود از نظر اشرف گذرانیده و از امرا و ملازمان
موکب والا درین یورش نصرت فرجام هرکه بی اسپ رسیده قسمت نموده سعادتمند
شد و هنگام ظهور سفیده صبح که محل اشراق نور و رفع حجاب ظلمت بدولت سوار شده
متوجه اجین که در سوالف ایام تختگاه ملوک مالوه بوده شدند و عرصهٔ آن شهر میامن
قدوم موکب عالی غیرت فزای آسمان شد و چون هوای دهار به بود و موکب والا
عطر بیز گردید اشرف خان و اعتماد خان از نزد عبدالله خان آمده ماجرای او معروض
داشتند و بظهور پیوست که هرچند این مخلصان دستور کرم تقریر کردند باطن
نفاق گرای او در نگرفت و بهیچ گونه تسلی نیافت و بنزد یار خود از قلعه بیرون
فرستاده تا شام توقف نموده از دنبال مردم خود شتافت و از روی ظاهر تحقیقات
داشی گفته اینها را از سر خود وا کرد و گفت که ضرر مالی و جانی باو نرسیده و دلکا
مند بدستور سابق باو مفوض باشد و بتنگری بیروی خان قلی و ابان یحیی را
باو همراه گذارند منعم خان خانخانان وثوق بر عفو شامل و حلم کامل نموده
التماس عفو تقصیرات او کرد حضرت شهنشاهی از فرط عاطفت رقم رحم بر
جرایم او کشیده ملتمسات او را بموقف قبول داشتند منشور عالی متضمن بخشایش
و عهد و انجاح مقاصد و مطالب او مصحوب اعتماد خان و دربار خان مقرر
ساختند و درین هنگام که ظلال اجلال بر متوطنان قصبهٔ دهار گستر دهد ظاهر
قصبهٔ معسکر آن والا گشت که یکی از عورات حرم رسیده بعرض رسانید که محمد حسین نوربیگی

عبدالله خان انواع ستم بر دختر نابالغ من کرده و خانهٔ مرا تاراج برده آنحضرت
بزبان قضا رجمان فرمودند که خاطر جمع داشته منتظر ظهور انوار معدلت باش
که عنقریب او را بسیاستی عظیم جزا خواهیم رسانید از غرایب و دوربینی حضرت شهنشاهی آنکه اول
کسی که گرفتار شد و بسیاستگاه عدالت سزای خود یافت او بود درین شهر بموقف عرض معلی رسید
که چون خبر ایلغار موکب عالی بعبدالله خان رسید از آنجا که خاین خایف میباشد هلاک خود را
یقین دانسته خود را مسلسل و مقید تخته فرمان غضب شهنشاهی دیده روی براه
ادبار نهاد و به جانب گجرات شتافت و حضرت خدایگانی بدولت و اقبال
توجه اقدس از صوب مندو مصروف فرموده بسمت تعاقب آن مدبر گماشته
جمعی از امرای اخلاص بنیاد مثل میر معزالملک و مقیم خان و محمد قاسم خان نیشابوری
و شاه فخرالدین و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم خان فرنخودی و قتلق
قدم خان و خرم خان و قلیج خان و اعتماد خان و حبشی خان و چندی دیگر را
هراول پیشتر روان کرده فرمودند تا سر راه آن گمراه بگیرند و خود بنفس
بذات اقدس با چندی از مقربان لشکر اعلی در ایلغار شتابنده بر گشتند و آخر
روز دوشنبه بیست و چهارم مرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و ششم ذی الحجه وقت شام
بموضع لوانی نزول اجلال فرمودند تخت برگشته پیشتر ازین گریخته رفته بود
بدولت و اقبال در آنجا توقف فرمودند و در اثنای راه اعتماد خان و دربار خان
که برای بهمرسانی آن گمراه نامزد شده بودند رخصت یافتند که آن گمشده بیابان
نادانی را بنصایح هوشافزا بمسالک مسلک شاهراه سعادت گردانند و صبح آن
از لوانی پیشتر نهضت واقع شد در اثنای راه فرستادها برگشته آمدند از آنجا
که روز ادبار او دست حرف موعظت را بر حدیث خیال کرده از اقبال روی
گردانیده است اتفاقا قاید فتح و نصرت نامبردها را که بر رسم منقلای نامزد شده
بودند بموضع بانع هدایت نموده از آنجا معلوم شد که آن شوریده بخت
دهار خود را پیشتر فرستاده و خود توقف نموده است قضا را مردم هراول

بواسطه شب نزار از پیش یکسو افتادند و بعد و دی مثل محمد قاسم خان نیشاپوری و خان عالم و شاه
قلیخان محرم و سمانجی خان و خواجه عبدالله و میرزاده علیخان و سید عبدالله پیش رفته جلوکاری
نبرد شدند و غنیم را بالشیبه تیر گرفتند و عبدالله خان تیره رای غافل از خود و مبنی و بخت برگشتگی
گشته بجنگ آمد و با کم آمادن خود گفت که موکب عالی درچنین وقتی از راه دور ایلغار کرده
و بکس کم رسیده است و مادم بسیار بیم و بر زور همت متوجه پیکار شوید و باین اندیشه ناسودمند
روی بجنگ آورده با جماعت تیره ستیزه و کارزار پیش گرفت و این موبدان اقبال داد
دلاوری و جانسپاری داده معرکه نبرد آراسته بودند که منهیان چابک دست حقیقت
حال بعرض اقدس رسانیدند و رایات اقبال نیز در نهضت تعجیل نمود و درین روز خاکسار سلطان
از نامعامله فهمی غرور و دوش ناقص خرد و حرف باز ایستادن از ایلغار بموقف عرض رسانید
قهر پادشاهی در جوش آمده دست به شمشیر کردند و از کمال غضب بکجانب متوجه شدند و آن مخذول
از اسپ پیاده شده در دست و پای اسپان لشکر اقبال پنهان شد حضرت نیز بدولت از اسپ
فرود آمده بادر رسیدند و شمشیر انداختند چنانکه آن تیغ کهنه هندی بود تا بدم
نارسیده و مهر پادشاهی چون او را بر خاک مذلت افتاده دیدند دیگر محافظت فرمودند و
از و باز داشت و التحاق این غضب لطف سرشت پادشاهی بر جای خود بود تا هر کس تیر خود را
دانسته در خور آن عرض نماید چه متقرر خرد دوراندیش است که نوکری شایسته باشد که حضور
را نیز دو بهر که ملازمت حضور در خور بود و لایق بساط عزت نباشد دهم که نیز او از بساط اقبال
شود در خور شست نتواند بود و دهم که بعد مجالست امتیاز یابد رخصت سخن ندارد و
انگاه بجد بود عالم دهم که رخصت حرف سرایی یافته باشد شایسته نیست که در مطالب والا چیزی
مخالفت نماید مجملا جرات در نقیض مقاصد ارجمند پادشاهان دولت آرای بزرگان
رفتن نا ستوده خرد و نا پسندیده خردمند است مگر وقتی که این بزرگان عالی نهاد که
از دوربینان بساط عزت را بدریافت حوصله این پایه عالی داده او را در ملازمان
خود پیش ممتاز فرموده باشند از زمان اگر حقیقت حال را در لباس نیازمندی بموقف عرض
رسانند هر آینه حق خدمت بجای آورده باشد بالجمله حضرت شهنشاهی رایات اقبال را از اطراف

فتح و نصرت بران معقود و مربوط بود و حکومت داده ظلال اقبال بر اقبال مبارزان اعلام جهانگشا
گستردند و خود بدولت و سعادت بجولانگاه نصرت در آمده بجائی رسیدند که تیر مخالف
از بالای سر حضرت میگذشت و محافظت ایزدی از بهام حوادث سپری میگردید و بدست راست
حضرت خانخانان منعم خان و دست دیگر اعتماد خان پای ثبات افشرده بودند و درین
هنگام که نایره پیکار اشتعال داشت بالهام غیبی حکم عالی شد که نقاره فتح بلند آوازه بنوازند
و حضرت خانخانان را مخاطب ساخته فرمودند که دیگر جای توقف نیست بر سر غنیم باید تاخت
و در مقام آن شدند که عنان رخش اقبال سبک بگذارند خانخانان بزبان عجز عرضه داشت
که خوب بخاطر اقدس رسیده است اما جای یکه تازی نیست اینک مجموع ملازمان
یکجا شده میتازیم درین اثنا حضرت خشم آلود در مقام تاختن شدند اعتماد خان از فرط اخلاص
جلو حضرت گرفت و حضرت بر او اعراض نموده پیشتر توجه فرمودند درین وقت غنیم شکوه پادشاهی
و حمله معرکه آرای شاهنشاهی که کوه تاب آن نیاورد و در رای العین دیده پای از جای
از دست داد و فر الهی و شکوه ایزدی که همعنان این شهسواران میدان همت بود آن سیه دل
کلیم برو داشته زیر و زبر کرد و چندی از مردم معتبر عبدالله خان بقتل رسیدند و بسیاری از آن
تیره بختان بهزاران خاری و نکونساری دستگیر قوی دستان معرکه اقبال شدند و فتحی که
کارنامه ازمان داود را محض جنبش اقبال بظهور پیوست درین روز فتح معلی انجام از ملازمان
عتبه اقبال و اعیان عقیدت گزین سمر بالی کرده همراه موکب منصور رسیده بودند از شصت
زیاده نبود مثل منعم خان خانخانان و میرزا عزیز کوکلتاش و سیف خان کوکلتاش و مقیم خان
و محمد قاسم خان نیشاپوری و میر معز الملک و میر علی اکبر و شاه فخرالدین و اشرف خان و
اعتماد خان و خان عالم و اصفخان و لشکر خان و شاه قلیخان محرم و رستم خان و معصوم
خان فرنخودی و قلیج خان و رحمان قلیخان و کوش بیگی و خرم خان و قتلق قدم خان و
خواجه عبدالله حاجی محمد خان سیستانی و عادل پسر شاه محمد قندهاری و مطلب خان
و جعفی خان و راجه تودرمل و رای برداس و خاک روز بر جمیل و مراد بیگ و بابا دوست
انکه لشکر منصور در غایت کمی چنان راه درچنین وقت قطع کرده بر سر مبارزت آمده

و لشکر غنیم انچه روبرو بود بتعداد تمام آمده بود از هزار سوار زیاده بود و بیرون از قیاس پیاده
دفتر و نسبت رزمی داد جایی که اقبال بکار خود در آید کثرت عدد را چه اعتبار ماند و
رعنائی که کارفرمایان ابداع را مدد باشند خاکیان خاک را چه یارا که در برابر توانند آمد
القصه بعد از انهزام آن منکوب الهی استعلای لوای فتح حضرت شاهنشاهی خود بدولت
دران منزل اقبال قرار گرفت چندی از سرداران جانسپار را پسر کوکی قاسم خان نیشاپوری
بتعاقب آن مدبر گمراه فرستادند و چون دران شب باران عظیم بارید جمعی نامرد این خبر
شده بودند بنوعی رسید که پیش از چهار پنج کروه راه قطع نمایند در هنگام ظهور نور صبحگاهی حدود
مروت کوچ فرموده بیان هم در پیش فرستادند بهر نوع که باشد دست جلادت از آستین
جرات کشیده بکار برند پیش انید جانسپاران کام سرعت زده روی همت بشاه راه اطاعت
آوردند و صباح روز شنبه بیست و ششم ماه امرداد موافق دوشنبه بیست و سیوم ذی حجه رایات
همایون در سیادی پهر سیوم بالی رسید حکیم عین الملک که براجه الی معرفتی داشت زحمت او را
بشرف ملازمت آورده و استمالت شده مبارزان حقیقت مند پیش ملحق شدند و درین روز
که زمان ظهور غبار کاردانی و مردانگی حقیقت منش مردم بود تیمور که شتر دلی نموده بود خدیو
جهان او را آب ... مرحمت فرموده بنخیر آوردن پیش تعیین کردند آن بیچه را سمت یاوری
نکرد و بیچاری دروغ را عذر نامسموع خویش گردانید پاسی از شب مانده خدیو جهان سوار شده
و چون هوا گرمی پذیرفت زمانی در زیر درختی نزول رحمت فرموده خوش خبر خان را تعیین
نمودند که بزودی رفته از مردم پیشتر آورده تا بجایه تشریف داشته که خوش خبر خان
مژده نصرت منتها و اولیای دولت رسانید و خلاصه سخن انکه زمینداران ان ناحیت از
روی دولتخواهی ضمیمهٔ لشکر فیروزمند شده دل در خدمت بستند و دلاوران افواج قاهره
سر در ان می انداختند و نزدیک بوده که جانها بر از ان مسموع برار و دی عبدالله خان سر زند
دان سیدی بجهت سراسیمه شده زنان خود را در صحرا بر تافت و پسر خود را همراه گرفته
از میان بیرون رفت امرای عظام بنا می بنه و بار خصوص صاحب جهاد فیلان او را که داده دران
منزل توقف نمودند و میر معز الملک باتفاق جمعی از امرا ازین فوج جدا شده تا پنج کروه دیگر

این سپه وران را تعاقب نمود و این مویدان اقبال جبهت دو جا با شتاب در رسیده بدو سپاهی فتح
از مردم او را جدا ساخت و میر معز الملک و چندی زخمی شده شرح رد کشته و آن بی دولت
خایب و خاسر نیم جانی از ان مهلکه مردانه بیرون برد و چون هنوز نفسی چند از ان
تیره بخت باقی بود برد و بر سیاه درزد کار تباه خود را بسرحد گجرات انداخت و چون بحکم
گیتی مطاع بود که ان عرصه جولانگاه جنود اقبال گردد لاجرم عسکر منصور بفتح و اقبال
دران نصرتگاه توقف نمود و چون این بشارت بمسامع علیه رسید بهم عنانی اقبال
و هم کابلی نصرت متوجه پیش شده بان سرزمین که مورد فتح بود در رسیده شکر الهی بجای آوردند
و امرای اخلاص اندیش بساط بوس حضور سربلندی یافتند و غنایم فراوان از خرم فیل
و اسپ و دیگر نقود و اجناس و نفایس اسباب و اشیا که بدست اولیای دولت قاهره افتاده
بود تمام و کمال از نظر اشرف گذشت از انجمله فیل ... و گنج ... دشمن بود که هر کدام
منشا کمال توجه عالی شده الحق یکی کارنامهٔ آفرینش بود حضرت شاهنشاهی شکر مواهب
ایزدی نموده از همان منزل بدولت و اقبال کوس مراجعت بجانب هند و بلند آوازه
کردند و ان مسافت را نه منزل کرده بتاریخ روز مار اسفندارمذ بیست و نهم امرداد ماه الهی موافق
روز پنجشنبه دوم محرم نهصد و هفتاد و دو هجری بمنازل دلکشای قلعهٔ مندو بیمن نزول
عالی مورد وفور سعادت ساختند و از انجا فتح نامها بممالک محروسه خصوص دار الملک
اگره که خواجه جهان و مظفر خان انجا بانتظام کارگاه سلطنت اشتغال داشتند فرستادند
قریب یکماه دران مصر سعادت دولت و استحکام بود و انتظام آن ممالک بر طبق ملهم اقبال نمودند
و ملازمان درگاه معلی را بقدر تردد و خدمت پایهٔ قدر افزوده کامیاب دولت ساختند از ان
جمله مقیم خان که درین یورش اقبال تردد های پسندیده کرده بود بخطاب شجاعت خانی
خلعت افتخار پوشیده و چون طنطنهٔ انتصاب آیات نصرت آیات در ولایت مالوه
بلند شد و صدای کوس اقبال گوش زمین و زمان را باز کرد تمامی سران و سروران آن
حدود جبین ضراعت بسجده گاه اطاعت در آوردند و جمیع رایان و زمینداران
بزمین بوسی آثار سعادت خود را افسر دولت دانسته دران مقر جلال معروض بارگاه

معلی بارگاه شد که عبد الله خان منهزم شده پیش چنگیز خان که درآن ولا در گجرات سر
بر بزرگی بر داشته بود رفت رای جهان آرای اقتضا آن نمود که یکی از کاردانان
بارگاه مقدس را پیش چنگیز خان فرستاده شود تا آن مدبر منکوب را بسته بدرگاه
معلی فرستند و بازان ملک نیز آواره سازند لاجرم حکیم عین الملک را با منشور جهان مطاع
فرستادند چنگیز خان منشور عالی را تا قریب جانپانیر استقبال نموده اقسام چاپلوسی
بجا آورد و پیشکش لایق با عرضه داشت ملتمس مصحوب بعضی از معتمدان خود بدرگاه والا ارسال
داشت مضمون آنکه من بنده بادشاهم و از فرمان پذیری گریز ندارم از آنجا که حضرت
خطاپوش عطاپاش اند اگر درین مرتبه گناه او را بخشیده نوازش فرمایند تا او را بدرگاه عالی
فرستم از بنده نوازی دور نیست و اگر این التماس پایه قبول نیابد از زمان ناگزیران بی سعادت
را ازین ولایت بدر خواهم کرد و بعد از کمروزی کرایات اقبال ازین سفر سعادت اثر بفتح و فیروزی
مراجعت فرموده اند بدار الخلافه آگره نزول اجلال فرموده حکیم عین الملک با پیشکش چنگیز
خان ادراک بساط بوس والا نمود و از جمله سوانح آنکه خان قلی نام یکی از معتمدان شجاع عبد الله
خان که او را در سرکار مندو به گذاشته بود معروض شد که هنوز همانجا در ورطه امید
و بیم مانده است اگر نوید جان بخشی سربلندی یافته در سلک غلامان درگاه در آید موجب
سعادت او است لاجرم فرمان استمالت از محکمه افضال اصدار یافت و او از منشور دولت حرز
حیات و تعویذ نجات ساخته با جمعیت خود متوجه آستان بوس شده سعادت پذیر
بندگی گشت و از جمله وقایع آنکه مقرب خان که یکی از امرای دکن بود از راه ولایت برار
کمر بندگی بر میان جان بسته و بعرق اخلاص شتافته سعادت زمین بوس دریافت
و بانواع عواطف شهنشاهی اختصاص گرفت و سرکار مندو به جاگیر او مقرر شد و از جمله
سوانح آنکه میران مبارک شاه والی ولایت خاندیس که از قدیم الایام باستناد سنین و
ادوار آبا و اجداد او ایالت و ریاست آن ولایت داشتند از کمال اطاعت و اخلاص
عرضه داشتی مصحوب ایلچیان کاردان فرستاده و شرایف پیشکش را نثار موکب عالی
ساخت و توسل مقربان بساط قدس معروض پایه سریر والا شد که غایت مطلب

مقصد

و مقصد میران آنست که صبیه رضیه خود را در سلک پرستاران حرم سرای اقدس در آورد و بسعادت
این نسبت ظل عنایات آنحضرت را مامن حوادث شادی سازد از آنجا که کام بخشی شیوه
حضرت شاهنشاهی است ملتمس میران را درجه قبول داده فرمان عنایت نشان نامزد فرموده بود
و اعتماد خان خواجه سرا را که از معتمدان بارگاه قرب بود همراه ایلچیان میران با خلعت
خاص نامزد فرموده با جلایل تشریف و شرایف انعام روانه ساختند و گردند اعتماد خان چون
قریب بقلعه اسیر که وطن میران بود فرود آمد میران تبارک آداب شتافته بسعادت
استقبال منشور عالی بیرون آمد و اعتماد خان را باعزاز و اکرام بدرون قلعه برد و این
عاطفت والا را از سرنوشت سعادت ازلی خود دانسته صبیه عفیفه خود را باین گزین و آرایش
شایسته روانه سرادق عظمت ساخت و جمعی از اکابر و اعیان ولایت را همراه کرده
اداب فرمان پذیری و لوازم خدمتگاری بتقدیم رسانید اعتماد خان در هنگامی که موکب
والا از مندو نهضت فرموده بیک منزل نزول اقدس نموده بود بزمین بوس عتبه
علیه سربلندی یافت و آن صبیه قدسیه را بسرادق عصمت رسانید و شرح اطاعت و عبودیت
میران معروض داشت و حسن نیت و صفای عقیدت او مستحسن بارگاه قبول افتاد و از جمله
سوانح آنکه از آنجا که عنصر اقدس حضرت شاهنشاهی مفطور بر جرم بخشی و غریب نوازیست
حسن خان خزانچی و باینده محمد پنج بهیه و خدا بردی یتیم را با منشور عاطفت بحدود
دونگرپور فرستادند که بازبهادر حاکم مالوه را که در آن نواحی سرگردان بادیه حسرت
و غربت است مستمال ساخته بدرگاه معلی آورند چون فرستادگان نوید بخشش نوازش بادشاهی
شدند بازبهادر این معنی را از بیداری بخت دانسته عزیمت ملازمت نمود و کمر سعادت
چست کرد که متوجه آستانبوس گردد درین اثنا خواجه سرای بی عقل او از دار الخلافه
آگره آمده و بعضی سخنان دور از کار که شعار هرزه گویان بیدولتست گفته او را از
شاهراه دولت دور باز داشت و چون سوابق کلمه هنوز از طالع او برنداشته بود دنبی اختیار
شده بمقتضای چند ما ممنوع ابتداء احرار از سعادت زمین بوس محروم می اختیار کرده
و سعی حصول این مقصد عالی را بوقت دیگر بازبست دوازده آن اقبال را باعرضه

داشتی مشتمل بر شرح خجلت و تقصیر روانه درگاه معلی ساخت و این فرستادها در دار الخلافه اگره
بشرف آستان بوسی استسعاد یافتند القصه قریب یکماه قلعه سند و در ظلال رایات عالی بسط
انوار جاه و والی گشت و چون ضمیر انتظام بخش شاهنشاهی از عمده ضوابط و روابط این ممالک
مطمئن شده و بیمن اقبال ابد پیوند مهمات این صوبه انتظام جدید پذیرفت در ساعت
مسعود که سعادت معاودت را موافق باشد اعنی اواسط شهریور ماه الهی موافق اواخر
محرم دولت و اقبال بجانب دار الخلافه اگره عنان توجه تافتند چون ساحت قصبه نعلچه
مخیم موکب عالی شد قراها درخان را با دیگر امرای عظام و ملازمان اخلاص پیوند درگاه حکومت
سند مقرر ساختند و فرمان اقبال مطاع شرف صدور یافت که از ملازمان
بارگاه والا حسن بن الیغار را از همراهی موکب اقدس محروم و متقاعد بوده عیار
تقصیر بر چهره خدمت پسندیده با مجازات و مکافات او همانست که در سند در همراه
قراها درخان بوده بخدمت اتحدوده قیام نماید و چند گاه از بساط حضور محروم
ماند و روز دیگر بتقریب انتظام این مهم در آن منزل توقف اتفاق افتاد و روز
سوم بعن بارندگی بدولت و اقبال کوس الحلت بسمت دار الخلافه بلند آوازه ساختند
و همان سیلابها هم موکب عالی شد و در اثنای راه بندگان حضرت شاهنشاهی اکثر بر فیلان
مست سوار می شدند و این کوه پیکران چرخ دست را مغلوب نیروی عظمت صوری و معنوی
میدانستند روزی بر فیل کهانڈی رای که در بدمستی و زبردستی و خودسری و بدخوئی سمیم عدیل
نداشت سوار شده عزیمت منزل پیش فرمودند آن فیل آسمان شکوه را اگر فیلبانان
قوی دست در هنگام سرکشی و گردن فرازی ادبای ثابت بر جای نمی ماند از زدن اجزای
عالی بجا که رسیده نوک آنرا در سر فرو بردند و دسته آنش بر پشت فیل استحکام
دادند و بجای که دیگر برود تا بیدست خود داشته در وقت سرکشی بر سر او میزدند
و این دو تعبیه صورت آورا از خلهای بدمستی باز داشته روی براه می آوردند و این
فیل شکوه قطع مسافت نموده بمنزل نزول اقبال فرمودند و حاضران صفوف
عزت که ناظر آن بدایع قدرت بودند در مقام حیرت افتاده یمیغی را تا بمید

محض الهی که آن فیل مامور فرمان پذیر تقدیر باد است دانستند زبان اخلاص بدعای دوام
دولت ابد قرین گشودند بعد از قطع چندین مراحل طوفان خیز جبال سیلاب ریز عرصه
چمن مخیم عساکر فتح شد و از آنجا چهار منزل کرده سیانکپور نزول اجلال فرمودند و یک
هفته در آن بساط نشاط بخش کامیاب عیش و عشرت از آنجا ساحت قصبه کهبرار را
مورد موکب گیتی نورد ساختند و در دو منزلی آن کوهستان غریب بیشه انبوه پیش آمد
و در روز آن بهر چانشگار در آن بیشه ماده فیلی چند در کمند مقصود درآمد و از آنجا
کوچ بکوچ تا حدود قصبه پسری نهضت موکب عالی زموده و در آن منزل شوق فرا
قراولان عرصه شکار خبر رسانیدند که درین نزدیکی بیشه ایست عظیم و در آن گله فیل میگردد
حضرت شاهنشاهی بشوق شکار در هنگامی که خسرو خاور از نخیط ابیض صبح در تجدید
سوی جیب ایچیبه شدند تا هم اسباب سلطنت افزون شود و هم بساط انبساط طبیعت حاصل
کرده چون نزدیک بان بیشه رسیدند ناه ها د فیل بنظر اقدس در آمدند از آنجمله یک
فیل کلان خوش نخی بدید آمد شیران عرصه شجاعت تمامی آن بیشه را احاطه کردند و
بدستور معهود و آیین معهود در راندن آن گله بجانب اردوی ظفر قرین اشارت
عالی رفت پاره راه رانده آمدند و ماده فیلی از آن میان از گله برامده روی
بسواران کرد و شاه فخر الدین رسیده او را از اسپ چند دست و متوجه اسپ شده میرزا
افتاده گذاشت درین اثنا بهادران تیز دست در رسیدند میرزا از غایت اضطراب سر
رشته عقل از دست داده انگشت بر دهان نهاد اشارت بخاموشی نموده و مدتی این
ادا میر موجب انبساط طبایع بود از روز گله فیل از میان بدر رفت همگی توجه مقدس
بگرفتن فیل مذکور شد تا آنکه او را بکمند در آوردند و همان زمان بعظمت خداداد شکوه
فیل را اعتبار نموده بران فیل سرکش تازه سوار شدند محرر این کارنامه قدرت ایزدی
ابو الفضل از زبان گوهر نثار آنحضرت شنیده که میفرمودند آن فیل صحرایی بود از
حکام آن ممالک گریخته برآمده بود و حضرت شاهنشاهی نام او را اکبری سنگ
نهادند روز دیگر همانجا اقامت فرموده در دنبال گله فیل تکاپو فرمودند تا گاه

پنج ماده فیل بود از شتر متوجه صید و قید آن شدند و متوجه عالی ماده فیل را از آن میان
بر دوش معهود به مسرت برای خاطر مقدس شدند چون ساحت قضیه سپری شد سنقر
اگر دو روی معلی شد حکم نافذ شرف صدور یافت که قراولان گرم رو لوازم تکاپو و دیده وری
بجای آورده دریابند اگر درین آن گله فیل که باین حدود پی آن گرفته اند کمال اهتمام بجا آرند
آخر روز بود که یکی از وحشی نژادان آن صحرا اگر زبان الجابهیل گویند نزدیک دولتخانه
مقدس آمده از آن گله فیل نشان داد و این کس راجه جگمن راجه وندیره بود و بجهت آنکه
اردوی جهان پیما را گذر بر ولایت او افتاده آن گله را از آنجا رانده بود و در نظر بیرون
ساخته که از عجب تقدیر که موکب عالی دران نزدیکی واقع شود تا گریز رفته گریخته
که حکمی از اردوی دولت قراولان بتقریب شکار گذشته است چون این خبر بجلت جهه
بخش رسید حضرت شهنشاهی در ساعت سوار و دلکشته اردوی بقطع مسافت محمود داوردند
تا آنکه آن کوه پیکران بنظر اقدس درآمدند قریب بشصت ماده فیل در رفتار بودند در آن میان
فیلی بود مست در غایت شوخی و رعنائی خرامان میرفت بهادران سحاب هجوم
برق کردار از اطراف درآمده راندن گرفتند و آن فیل از غایت مستی و غرور نگاه
نمیکرد و ماده فیلان از گله جدا جدا شده متفرق دلاوران اقبال مند میکردند درین اثنا
ماده فیلی دویده محمد طالب برادر کلان سعید بدخشی را از اسپ انداخت و زیر
دستان بزرگ ده بروی نشستند مالش داد نظاره گیان انجمن شده که استخوانش مرشده
باشد درین اثنا دیده که سواران رسیده اند آن ماده فیل او را از من و خرطوم گرفته دوید
چون سواران نزدیکتر شدند او را انداخته تیز تر شد انداختن همان بود و برخاستن و
دویدن او همان این معنی باعث تعجب همگنان شد اما چون نظر بر فنون قدرت الهی
انداخته شود تعجب را گنجایش نماند و بالجمله همت علیا در گرفتن فیل مذکور مصروف
بود حکم مقدس نفاذ پیوست که فیلی مست جنگی از فیلان خاصه شریفه آورده بان جنگ
اندازند او را از این سرکشی فرو دارند بهیرون نام فیلی که قرین آن فیل بود آورده
جنگ انداختند حملهای عظیم و صدمهای قوی در میان آمد بهیرون چون بر دو بسیار

کرده بود دری خود گردانید و بدین تدبیر آن فیل صحرای را از دو بازداشت و درین اثنا
بخاطر الهام پذیر طرزی عجیب طریق انیق رسید که با سهل وجه شکار فیل توان
نمود و آن چنین بود هرگاه که گله فیل نمایان شود سواران تیزدست از دور گرد گشته
نمایند فیلان را از آن رم دم نظر نیفتند و باد از طبل می اگاهانیده باشند که جمعی در عقب
اند و دو فیل انس گرفته را فیلبانان ایشان بطوری که نمایان نشوند سوار شده بحکم
کمیخته باشند برده آن فیلان را در قید او زمین آهسته آهسته میرانده باشند تا از تقلیدی که
در طبیعت جانداران سرشته اند همراهیه آن گله فیل آن دو فیل را دیده راهی شود
و سبی چون بیش دران جا درآمده پای بند میگردد چون چنین تدبیری ساخته که تا حال
بخاطر هیچ یکی از بزرگان نگذشته بود و مخطور باطن اقدس شد باعث انشراح
عظیم گشت و حکم اشرف سعادت نفاذ یافت که افواج عظمت اقتدار از اطراف
و جوانب درآیند و آن فیل صحرای را با آن گله در میان گرفته راه اردوی معلی پیش نهند
امرا فرمان پذیر گشته دامن خدمت بر زده چون بقلعه سپری رسیدند گله را اندرون
قلعه راندند چون تمامی گله با آن فیل بزرگ بقلعه درآمد آن فیل سرکشی باز نهاد و بم
ستی کردن گرفت آنحضرت بجهت تادیب آن فیل کهاندی رای را که عدیل او
بود آورده بان مست صحرای رو برو ساختند این دو کوه متحرک بصدمات
جنگ در هم آویختند زمانی یک پاس بهم بده و ستیزه سرگرم بودند و قریب بان رسید که
کهاندی رای غرور فیل وحشی را بشکند بموجب اشارت عالی مشاعل صواعق
کردار کهاندی رای را از جنگ باز داشتند و فیل صحرای بصدمه کوه شکن دیوار
سنگین حصار شکسته راه صحرا پیش گرفت آنحضرت یوسف خان برادر
بزرگ میرزا عزیز کوکلتاش را با جمعی فرستادند تا آن فیل را که مانده شده آنگیخته آید
و خود بنفس نفیس متوجه عالی رستن گله فیل گاشتند و فیلبانان قوی دست از هر جانب
فیل صحرای درآمدند و اشارت عالی بر آن تافت فیل بن بهیرون را که از فیلان
مست زبردست بوده در حلقه فیلان خاصه اختصاص آورده سر راه بر آن

فیل پیکر بند باز این دو کوه پیکر یکجا شده بهم در آویختند و چون فیل صحرای جنگ عظیم کرده بود
نزدیک باشد که مغلوب شود فیلبانان بهجوم آورده او را به پای درختی بزرگ کشانیده
و از هر طرف طنابهای بخیر قوت را بستونهای دست و پای او حلقه ساخته بستند و باندکی
رام کرده و رفته رفته در حلقه فیلان خاصه انتظام یافت و کجبنی (?) نام او شد و بعد از فراغ
خاطر از شغل شکار استیفای انبساط از لوازم آن کار نهضت رایات نصرت ایات به صوب
مستقر خلافت کرم (?) فرمودند و همه موکب برهمت فرو رو که الیار اتفاق افتاد و ثنای عظمای
دار الخلافه ... قرب موکب عالی که نوای ارغنون عشرت ابدیت شنیده مسرت
کنان بلوازم استقبال شتافتند و بقواعد اکرام اجلال ادراک ملازمت نمودند و بانظار
عواطف شاهنشاهی کامیاب سعادات صوری و معنوی گشتند روز زمیاد (?) ... هشتم مهر
الهی موافق شنبه سیوم ربیع الاول ظلال ورود بر دار الخلافه گسترده و از مقدم اقدس
اساعت انوار فضل و افضال بر عالمیان فرمودند و خلایق را بشکر این نعمت عظمی
ابتهاج و استبشار روی نمود و از سوانح انست که درین هنگام عشرت ارتسام که مقدم
سعادت توام حضرت شاهنشاهی بدار الخلافه اشاعت انوار عدالت فرمود و آنحضرت برو جناب
عیش و هنگامه حضور ... دولت و اقبال و انتظام بخش عالم صورت و معنی و پایه افزای دین و دولت
بودند از مآثر الطاف داور جان بخش جهان آفرین دو گوهر نایاب از یک منبع
ظهور کرد و دو اختر جهانتاب از یک مطلع طلوع نمود و دو چشم سرور جلا یافت و دو
گوشوار اقبال استقلال گرفت و دو عقد ثمین درخشید و دو بازوی قوت پدید گشت
و دو پاره مقصود ظهور نمود و دو ابروی حسن باشارت در آمد و دو گوش بشارت
بار شد یعنی دو شاهزاده قدسی پیکر روحانی منظر بطریق توامان سعادت ولادت
یافتند جهانیان شکوفه دولت شکفت و چمن چمن گل عشرت خندان شد بساط
انبساط از کران تا کران گسترده عالمیان را بصدای نشاط خواندند و آوازه کوس شادمانی
در گنبد گردون پیچید و نوای ارغنون کامرانی در شش جهت عالم افتاد بیت
چنان کلبانگ شادی شد بر افلاک :: که صبر از صبر و هوش از هوش برخاست :: و آنحضرت شکفتن این

دو گلبن

دو گلبن باغ عشرت را بفال (?) بر سعادت آن دو جهان گرفته آداب شکر گذاری بتقدیم رسانیدند
یکی را امیر حسن و دیگر را امیر حسین تسمیه فرمودند قاسم ارسلان در تاریخ ولادت این
دو گوهر شاهوار گفت بیت شد شاه یگانه را دو فرزند خلف :: آمد دو گهر
ز درج مقصود بکف :: دوران پی تاریخ ولادت بنوشت :: بنمود دو ماه روی از دو طرف ::
و این دو گوهر یکتای دریای قدس بعد یکماه از ولادت بتازه بعشرت سرای عالم قدس
و رحمت آباد و مقام غیب خرامیدند و نقد حیات خود را نثار ره والا گردانیدند و آن
حضرت از رحلت آن دو باکوره قدسی سرشت قدر قرین هموم و احزان گشته گل گشت
بهارستان رضا و تسلیم فرمودند چه در میان بارگاه کبریا را در فضای حرم
ربانی و احکام محکم یزدانی بغیر از تسلیم و رضا چاره دیگر متصور نیست و از سوانح طرح
معموره نگر چین [illegible] و چوگان نشاط بختیاری اقبال با تحقق معمار کارخانه
بدایع عظمی و مهندس نگارین سرای صنایع کبری وجود اقدس حضرت شاهنشاهی را
کامل قدرت جامع جهان خواسته است که در هر جا نشیمن کمال آسمانی کرده اند و در هر
مکانی خیال جمالی را سطرح ایجاد و آثار جمال آن را پای ساز و بنا برین مقدمه حقیقت اساس
خاطر جهان آرای آنحضرت به آراستن و پیراستن موضع عالی گلکرانی توجه فرمود
آن گل زمین در لطافت آب و هوا و طراوت زمین و صحرا نظر بسیاری از سرزمینهای
دلکش امتیاز دارد و از آن مقام تا دار الخلافه آگره یک فرسنگ راه است
و در سنوات پیشتر چنان بود که هرگاه موکب عالی برسم سیر و شکار از شهر بصحرای راحت
دل صفا منزل آنحضرت اکثری بآن ناحیه دلکشا میکشید و در آن سر زمین طرب (?)
بساط شکار گسترده میشد و بتقیید وحش و طیر در آن مرغزار فیض بخش خاطر اشرف
می پرداخت درین هنگام که رایات اقبال از سیر ممالک هند مراجعت فرموده
بمستقر خلافت متمکن شد معمار همت عالی اساس اقتضای آن فرمود که در آن
فضای دولت فزا عمارات دلکش و بساتین جان پرور طرح اندازد و بنا را آن
در ساعت مسعود طالع ثابت که اساس عشرت و بنیان نشاط را زیبد نهند

شوق
سحر کار و طراحان جادو خیال منازل دلپذیر و عمارات خاطر نشین که قوالب ارواح
توانند شد طرح انداختند و در اندک فرصتی بنایان چابک دست و معماران کار
گذار بطوری که مصور نگارخانهٔ ضمیر انوار بود تمام کردند و هم چنین جمیع اعیان مملکت
و ارکان خلافت و سایر ملازمان عتبهٔ علیه بمقدار حال و فراخور مرتبه منازل و بساتین زیب
داده عشرت آرای گشتند و در ایام معدود معموره جلوه نمود که رخسار شهرهای آفاق
تواند شد و حضرت شهنشاهی آن معموره قدیمی با کوره عجیب انگرچین نام نهادند یعنی شهر
آرامش و آسودگی و بیشتری در ان ایام بچوگان بازی گوی عشرت از اقبال می ربودند
و بسیر و شکار داد خوشدلی و کام ستانی میدادند و درین سال ایلچی فرمان روای ایران
شاه طهماسب با گلدستهٔ تهنیتی درسید و تنسوقات ان دیار برسم ارمغانی آورد و سلطان
محمود بکری که همواره اظهار بندگی کردی و آرزوی آن افتاد که منصب خان خانانی
که خانخانانی باشد از درگاه معلی یابد چون امرای کلان تر ازو بودند که از قرب شناسایی
عالیشان قدمان خود ارزوی این پایه را بخاطر رسانیدندی کامروای این امنیت
مبلغها از زر برسم پیشکش شاه غفران پناه فرستاد که شاید بوسیلهٔ سفارش شریف این
این دولت روزی گردد و شاه ملتمس او را قبول فرموده اشارت کرده بدان رقم پذیر
کلک محبت ساخته بودند لیکن چون خدیو عالم برسند مرتبه دانی و معدلت
آرای بودند روای استحقاق بودند رواج سفارش خصوصا که مثل منعم خان این
منصب فی الاخصاص داشت بنا بر ان استدعای سامی را معذور داشته تحفه فرمودند
آمده را باین بزرگان رخصت فرمودند **التجای میرزا حکیم بدرگاه گیتی پناه**
شهنشاهی در استخلاص کابل از میرزا سلیمان و دیگر سوانح اقبال و نظام دولت
احوال فرخنده پیکر بیشتر صورت گذارش یافت که میرزا حکیم ابوالمعالی تیره بخت
خسران عاقبت را بانجام رسانده بدخشیان را در کابل گذاشته رفت و قدر
حقوق نعمت این دودمان ندانسته در لباس دوستی کار دشمنی را تمام ترتیب میداد و
همواره در مقام آن بود که کابل را بتصرف خود در آورد و میرزا حکیم را دیگی از محال

بدخشان داشته باشد کابلیان حقیقت شناس اگرچه تقدیری پی را اراده میرزا سلیمان
میبردند اما چون نامی دور از کار بود دیگر شان نمی شد تا آنکه میرزا سلیمان پنهان هم دم
بیش اتفاق کرده برخی دیگر را بتدریج فرستادن گرفت و نو عبد الرحمان بیک
پسر میر تولک قدمی را با جمعی فرستاد و نوشکری برادر کوکش بیکی را با جماعتی روان
ساخت کابلیان کار خود را یقین دانسته در معالجه کار اهتمام نمودند و عمده ارباب اهتمام
حسن نقشبندی و باقی قاقشال و سوندک و علی محمد اسپ و بنده علی میدانی با بابا رسید
و خواجه خضر بابان و بابا محمد اخوند و فیروزه و خلیفه عبد الله بودند حقیقت صحایف را
میرزا حکیم که بسن تمیز رسیده بود رسانیدند میرزا که از تنگی معاش و بدسلوکی بدخشیان
بود این اندیشه را تحسین داشته در اخراج بدخشیان اهتمام نمود و ولایت غزنین که میرزا
سلیمان بقراتیم و ابن حسین کابلی داده بود از ان تغیر داده بقاسم بیک پروانچی داده
ننکش و انگه را از مراد خواجه کشیده تنخواه ملازمان خود نمود و جلال اباد و انگه
را اگرنا انقلاب که میرزا سلیمان بقاضی خان و سفید خان و مبارز خان و بهاء الدین
خان داده بود گرفت بخاصهٔ خود مقرر ساخت و بتدریج کمند تسلط بدخشیان از
کابل گسسته همه را ازان ولایت بیرون آورد و اهل بدخشیان منکوب و مخذول رو بساحت
بدخشان میرزا سلیمان رفتند و قاریخان در کوتل هندوکوه بمیرزا سلیمان که متوجه
کار کابل بود ملاقات نمود بشرح و بسط آنچه گذشته بود گفت میرزا سلیمان عزیمت نموده
متوجه کابل شد و چون خبر آمدن میرزا سلیمان بمیرزا حکیم رسید قلعه کابل را بباقی قاقشال
سپرد و طایفه از مردم کار کرده تجربت یافته که محل اعتماد بودند همراه او ساخت و خود
با جمعی از هواخواهان بطرف جلال اباد و پشاور روی عزیمت نهاد و میرزا سلیمان
چون بر کنار آب باران رسید سه چهار روز دران منزل اقامت کرد که لشکر از زد و سفر
برآساید و چون معلوم او شد که میرزا بجلال اباد رفته فکر گرفتن کابل را بوقت دیگر
موقوف داشته از ده نهار بقصد دستگیر کردن میرزا بطرف جلال اباد حرکت
نمود چون میرزا حکیم به گرر رسید خبر غلط شهرت یافت که میرزا سلیمان از عقب می اید میرزا

میرزا حکیم برگشته بکوه پایان پشاور رفت و خبر سلیمان میرزا که در جلال آباد بود بمقتضای نقصان
عقل پشیمان شده متوجه همراهی میرزا حکیم شد و در حدود بهسود آمده ملاقات کرد و عذر تقصیر
خواست و در همین منزل بیقین پیوست که میرزا سلیمان منسوب این حدود را آن خبر غلط
بود میرزا بسرعت تمام بغربت خانه رسید و از آنجا بعلی مسجد و از آنجا به پشاور و در نواحی
قبیله جنجر فرود آمد و در همین روز ایلچی میرزا سلیمان پیش میرزا حکیم رسید که شاید دام
فریبی تواند سرانجام نمود و میرزا اسب سواری و در اداده و وداع کرد و خواجه حسن نقشبندی پیش
میرزا سلیمان فرستاده خود متوجه حدود بدخشان گشت و در این اثنا خانی کلابان که بجهت ادراک
حقیقت حال مانده بود آمده خبر رسانید که میرزا سلیمان چون بجلال آباد رسید حرم
بیگم را با جمعی در جلال آباد گذاشته خود متوجه این حدود است میرزا حکیم با تعجیل از آب
سند عبور نمود و عرضه داشتی مشتمل بر اظهار انکسار و افتقار مصحوب حاجی غالب بیگ
و طوفان او بیچ بدرگاه گیتی پناه حضرت شاهنشاهی فرستاده و سرگذشت کابل و تمردی
خود را معروض داشته استمداد و توجه هر گونه استشفاع و توقع نمود و بر کنار سند ساکن توقف
کرد و چون در این ایام حکومت صوبه پنجاب برای رزین و عهده اخلاص میر محمد
برادر کلان اتکه خان مفوض بود و میرزا خواجه بیگ محمود دیوان خود و مقصود
جوهری را پیش او فرستاده مدد طلبید میر محمد خان قاضی عماد را با تحف و هدایا
فرستاده دلدهی نمود و همچنین امرای پنجاب فراخور حالت خود هدایا فرستادند
میرزا سلیمان چون گذشتن میرزا حکیم را از آب سند شنود نا امید گشته از پشاور بر
گشت و از راه کر متوجه جلال آباد شد در اثنای راه افغانان شنواری جنگ روی نمود
جمعی از خویشان او بقتل رسیدند و بعضی اسباب از دوبار اری تاراج رفت و هارون
شنواری که کلانتر این قوم بود به عدم رسید و در جلال آباد ... و جمعی را گذاشته
متوجه کابل شد و از روی استیلا رفته بمحاصره کابل کرد متحصنان قلعه کابل از حقیقت
و مراسم کار آگهی بجای آورده در استحکام قلعه اهتمام تمام نمودند و در هنگامی که خبر
از فرود حضرت شاهنشاهی قبله گاه هفت اقلیم بود ایلچیان میرزا حکیم رسیده کسیله

و افغان

و افغانان با یه سریر سلطنت بسعادت آستان بوس سربلندی یافته و عرضه داشت میرزا بسامع
علیه رسید و بعد از اطلاع بر حقیقت حال گوشه نظر عنایت خسروانه شامل حال میرزا حکیم شد
و چون خلاصه اسباب تفرقه میرزا از نابودن اتالیغ خرد و بیش خیر اندیش بود حضرت
شاهنشاهی از فرط دانش نظام بخش که بهرستان مروت و مردمیت فکر اتالیغ فرمود
قطب الدین خان را که بعقل و تدبیر و اعتبار امتیاز تمام داشت باین منصب کلان اختصاص
بخشیدند و حکم مقدس بشرف نفاذ پیوست که خلاصه لشکر پنجاب بسرکردگی میر محمد خان بمیرزا
حکیم رسیده او را بکابل رسانند و برسند حکومت آن ممالک متمکن سازند و بعد از
تمکن و استقرار میرزا قطب الدین خان در کابل توقف نماید و امرا بجاگیرهای خود باز گردند
و مناشیر مطاعه بنام میر محمد خان و امرای کرام مثل محمد قلیخان برلاس حاکم ملتان و قطب الدین
خان و مهدی قاسم خان و حسن صوفی سلطان و جان محمد بهسودی و کمال خان گکر
و فاضل محمد خان و محمد قلیخان و کلانتران دیار عز اصدار یافت که از مشارالیه بر کنار آب
نیلاب بمیرزا ملحق شوند و همراه او بر سر میرزا سلیمان رفته مزاحمت او را از کابل
دفع نمایند و عاطفت شهنشاهی سرانجام لشکر بزرگ فرموده نقدی وافی از خزانه عامره
بجهت میرزا اسباب شوکت و اساس فراغت ترتیب نموده همراه ایلچیان روان ساخت
و چون مناشیر اقبال بامرا رسید کمر اطاعت بر میان اخلاص بسته با عساکر نصرت
قرین متوجه ملازمت میرزا شدند قطب الدین خان و کمال خان و فاضل خان و محمد قلیخان
و جمعی پیشتر آمده بمیرزا پیوستند و بوصول نقدات پادشاهی و مژده خسروانی احوال
میرزا زیب دیگر و دیگر یافت و از گذر آنکه نیلاب گذشته متوجه کابل شدند
و میر محمد خان و سایر امرا با سامان شایسته نزدیک دولت آباد در پشاور بمیرزا رسیدند
و هر یک از امرا فراخور حالت خود پیشکشهای مناسب بمیرزا گذرانیدند و از انوار
نقدات پادشاهانه که بر صفحات احوال میرزا تافته بود جهات میرزا رونق
و طراوت که هرگز میرزا را در خواب خیال در نیامده بود پذیرفت و از روی
قدرت و استقلال بعزم درست روی امید بجانب کابل آوردند تا جلال آباد

عنان مبادرت باز کشیده و چون میرزا سلیمان قلعه جلال آباد را بقنبر نامی از کسان خود
سپرده بود و میر محمد خان اولاد سانی برنامی و عارف بیک را بضبط فرستاده بود از
سیه دلی گردن از طوق اطاعت پیچیده و چون آن گروه کفته جاهل بر جان خود بخشوده
بنا بر آن لشکر منصور بتسخیر حصار متوجه شدند یلان قلعه گیر بفتح آن قلعه کمر بستند و
بقوت سپر نجم هر دی و زور بازوی مردانگی این عقده مشکل آسان بگشودند و از هر طرف
داد مردانگی داده و بنقدم همت و علم نهمت بر معارج قلعه گشایی طریقه عروج
گرفته بزد بانهای وسیع رفیع مرتب ساخته بر دیوار آن قلعه نصب نموده شروع
در برامدن کردند و اگرچه مخشیان بقدر قدرت و توانایی در مقام مدافعه دقیقه
از دقایق قلعه داری نامرعی نگذاشتند و بضرب تیر و تفنگ و دیگر ادوات آن کم
از پسنکان قلعه گشا حمله می اوردند و خاک و خار غبار دبیر صاعدان ذره فتح می بیختند اما
آن پردلان را غباری بر آیینه دل ننشست و احیانا اگر عارج آن معارج را زخمی
ساخته پا بان می انداختند انچنان شوق قلعه گشایی نداشتند که از ملاحظه حال آن متوهم
گشته تمیع شوند بلکه جرات بر عزیمت خود بیشتر ازاول نموده و پای همت بر سر آن
نهاده پا بالا میدویدند و باقبال شاهنشاهی آن قلعه در فرصت یکساعت بجوم مفتوح شد
و قنبر نکور با سیصد جوان که همراه او بودند هدف سهام سپاه و علف تیغ هلاک گشت
و دو نفر از آن اجل رسیده ها بر بلندی منفر سر داده تا واقعه احوال قنبر و تمام بلا
رسیدگان سید دولت بیکبیک چنانچه دیده اند بمیرزا سلیمان خاطر نشان کنند و سر
قنبر را با رمغانی کنگر قلعه کابل فرستادند و بباقی قاقشال و مردم کابل استمالت
نامها روانه ساخته نوید وصول لشکر اقبال خوش وقت گردانیدند و چون خبر عنایت و دستگیری
حضرت شاهنشاهی نسبت بمیرزا و مژده فتح حصار جلال آباد بکابل رسید غلغله
شادی بلند آوازه گشته و سر قنبر را زیب کنگره قلعه کابل ساخته آوازه فتح جلال آباد
و صیت طنطنه وصول سپاه ظفر این بمیرزا سلیمان را اگرچه پای قرار او از
جای رفت اما بتکذیب این خبر دهای برهم زده مردم خود را تسلی میداد که این

حرف و صولت کابلیان اصلی ندارد و تا آنکه آن دو دید خوشی آمده از حقیقت استیلای
افواج قاهره خاطر نشان نمودند میرزا سلیمان و حرم بیگم را از آن خبر رشته صبر از
دست رفت و سلک جمعیت از هم گسست پریشان و بد حال در باب جنگ با لشکر ظفر قرین
یا مراجعت بصوب بدخشان کنکاش نموده بعد از رد و بدل قرار داده روز دیگر
میرزا سلیمان نعل واژگون زده از گرد حصار کابل برخاست و بجانب قلعه جلال آباد
رو نهاده بخواجه رواج آمد و شهرت داد که بجنگ میرزا میروم و چون شب در آمد سراسیمه
بحال غریب روی عزیمت بدخشان نهاد و در هنگام گذشتن از آب پروان سیلی
عظیم آمد و بسیاری از اسباب و بنه تا آن شب از بارها ببرد و بهزاران محنت بحالی که کس
مبیناد خود را ببدخشان رسانید عساکر نصرت اعتصام بجلدی تمام رسیده بود که خبر گریختن
میرزا سلیمان آمد میرزا حکیم باتفاق امرای اقبال قرین بکابل در آمد و اهالی آن خطه
سعادت کامیاب دولت از ضیق قلعه بندی و محاصره خلاص گشته غلغله شادی و طنطنه
آزادی بسپهر والا رسانیدند و عموم خلایق و جمهور رعایا آیین شادی تازه کرده بدعای دوام
انتصار رایات اقبال که ظلال و لمعش بر دور و نزدیک سایه عدل گسترده است ترانه سنج عشرت
گشتند و امرای عظام در منازل و بساتین نزول نموده کام ستان عیش شدند
بعد از چند روز قطب الدین خان بسیر غزنین که وطن مالوف او بود رفت و کمالی را
همراه خود برده و در آن خطه که مولد و منشا او در تمام قبیله سعادت ترا داد و بحجبی
در حق سپر آورده و تمام اقوام و احباب دور و نزدیک را نفقه اکرام و اکرام از منزل و باغ
و دیگر نفایع خبر کرد انا مار سعادت و کسب ذکر جمیل اطرح انداخته برگشت و بعد از انتظام
مهمات کابل خان کلان از نبه رای و کالت میرزا را انجو و صلاح اندیشید در کابل
توقف نمود و باقی امرا وداع نموده بهندوستان معاودت نمودند و بیگم بانو
بیگم همشیره خرد میرزا حکیم بجهت ادای شکر الطاف تهنیت و استحقاق ملازمت اقدس
متوجه هندوستان شدند و که قطب الدین خان با سلام عنه علیه سعادت پذیر شد و چون
سعادت ذاتی در طبیعت میرزا حکیم نهاده بودند او را عقل مصلحت بین می

افروز دودمان ملازمان اخلاص مند سعادت منش بهم رسیدند در بنولا که بمیامن توجهات نظام
بخش شهنشاهی مهم کابل انتظام یافت و خان کلان که برای مهام الکانی اشتغال داشت
مفتنان کابل بمقتضای خوی بد خود در مقام فتنه اندوزی شدند و میرزا حکیم با وجود
سن از عقل معامله بهره وافر نداشت همواره گوش بر سخنان واهی میکرد و میر محمد خان
که بجودت مزاج و درستی اخلاص موصوف بود در راه مدار المهامی رفت و با آنکه حزمی
طبیعتش متغیر میشد و کار رشد نمیرسانیدند بنابر آن او را با میرزا و کابلیان نقش
سازگاری نشست و میرزا حکیم نیز اگرچه اظهار تبعیت گونه میکرد و اما بسیاری از
مهمات نزد بی استصواب خان کلان سرانجام میداد و ازین قسم یکی آن بود که خواجه
حسن نقشبندی در کابل رسید و میرزا همشیره خود را که سابقا والده اش در عقد
ازدواج شاه ابو المعالی آورده بود بی استصواب حضرت شهنشاهی و بی گفت
و بی مصلحت خان کلان بخواجه حسن نسبت کرد و خواجه چون بچنین نسبتی عالی اتحاد
یافت مهمات درخانه میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت و اموری
که نامناسب بود میساخت و اکثر مردم درخانه میرزا انحالی که ملایم طبع
خان کلان نبود میگفت و میر محمد خان که با وجود دستور منشی طبع مردی در آن وقت
نسج باریک غور بود و در روزنامچه امور فهرست روز آینده مطالعه میکرد
مساعدی بخت برای سایش خود خلاف حکم شهنشاهی را مصلحت ندید و دولت
دانست آنچنان روز پیش آمد و چون دانست که عاقبت با خوشی خواهد گرفت
نظر پیش بینی انداخته در شبی از شبها بی آنکه کسی وقوف یابد از کابل کوچ کرده
شاه راه هندوستان پیش گرفت و عرضه داشتی متضمن حالات دار و گیر
درخانه میرزا و وقایع هست رفت کابل بشرح و بسط در سلک تحریر کشیده
بدرگاه معلی ارسال داشت خان کلان اگر برای آسودگی خویش جانب راه
رفت یا بسی که از روی مزاج دانی روزگار و نبض شناسی عالم خواجه حسن و بابا
محمد خوند و فیروزه چندی دیگر را مصحوب امرا هندوستان بفرستاد و ناتمام کار

ناتمام کار میرزا به فساد میرسید و سیم خود بچنین حال عادت میکرد و لیکن چون مشیت الهی
امری میرود پیشتر ازان عقلای دوراندیش ابنا دانی منصوب میکردند اکنون
عالم مشیت در جلوه گاه ظهور می نشاند و الحق پیشخان ملک دانائی را در امثال
این امور جز تماشائی بودن و بر فنون قضا در الهی آگاه شدن چه کار باید کرد و از
سوانح فرستادن قلیچ خان به رهتاس بانتمام فتح خان محلش انکه در صوبه
بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان قلعه ایست از بدایع صنایع آفریدگار
نام مصون از وهم اختلال بر کوهی بغایت بلند واقع عرض و طول آن از پنج
زیاده وا از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع یافته و از غرایب آنکه
قلعه بالای آن بلندی هر جا که دو گز بکاوند آب شیرین بر می آید و از مبادی بنای
این قلعه هیچ فردی از فرمانروایان بر آن استیلای نیافته مگر شیر خان که
بتدبیر در لباس زنان جمعی را در آورده متصرف شد چنانچه مجملی پیش ازین گذارش
یافت و ازان باز بدست فتح خان تبنی که از سرداران بزرگ شیر خان
و سلیم خان بود افتاده بود و شکر گری آنچنان قلعه با سلیمان که حکومت بنگاله یافته بود
دم مسالمت و منازعت میزد و از دور بینی پیوسته بارسال عرایض خود را
از دولتخواهی این دولت می شمرد در بنولا که آثار بی سعادتی از احوال علیقلی خان زمان
بدور و نزدیک معلوم میشد آنحضرت قلیچ خان را پیش فتح خان که پیوسته بارسال
عرایض نیازمندی میکرد فرستادند که بر چگونگی احوال او آگاهی یافته او را بر جاده
اطاعت و خدمت راسخ گردانند و مقرر سازد که چون رایات اقبال بحدود
جونپور رسید ام از دولت ملازمت نمود و نقد عقیدت خود را عیار حضور
اشرف رساند هر کی چه بهر خود را خاطر نشان دور و نزدیک نماید قلیچ خان بر عزیمت
هر چه تمامتر به رهتاس رفت و او را بر جاده مستقیم بندگی راسخ گردانیده و حسن
خان تبنی را در حرم او را بملازمت آورد و دیگر رای العین جلال مراحم خسروانی
را دریابد در ان ایام که موکب مقدس از شکار فیل از کهره و نزور که شرح آن

عنقریب که ذکرش بیاید مراجعت نموده بمستقر سلطنت نزول اجلال فرموده بود درین
برس معلی سرافراز شدند حسن خان بشمول عواطف شهنشاهی گردید و در اوایل این سال
عفت قباب حاجی بیگم که از ازواج مطهره حضرت جهانبانی جنت آشیانی و دختر
طغای والده حضرت ایشان بودند و الامان میرزا از بطن مطهر مقدس ایشان بر
کنف ظهور آمده بود و بموجب رخصت شریفه متوجه طواف حرمین شریفین شدند
و آنحضرت بانواع احترام لوازم این سفر را بر وجه احسن ترتیب داده وداع فرمودند
هرچند خاطر اقدس مفارقت از آن قدسی سرشت نمیخواست اما اراده باطن گرامی
ایشان را مقدم داشته تجویز این معنی فرمودند و جمعی کثیر باین وسیله کامیاب این امنیت گشتند

نهضت موکب مقدس شهنشاهی بصوب نرور بعزیمت شکار فیل خود

عالم که همواره بمراسم شکار و انواع مستلذات اقسام مشاغل ظاهری پردازند مبنیده
چنان خیال میکنند که مگر جز این کار اندیشه دیگر پیرامون خاطر اقدس نمیگردد و آنحضرت
پیوسته بظاهر با خلق و بباطن با حق بوده منتظم سلسله ظاهر و باطن بهمت ظاهر را
چون ظاهر پرستان صورت بین و باطن را چون نظر دشمنان معنی قبله ارادت ساخته اند
در تحویل انقلاب برای خوشحالی رایات شکار فیل اندیشیده در اسفندارمذ ماه الهی موافق رایات
عالی بجانب نرور که بهره نهضت داده بجاذبه سلطان شوق بجانب جولانگاه
گشتند چون در آب هوا اعتدال بود و فیل سوار از دریای چنبل باموا کب جاه و سعادت
و اقبال عبور نمودند و رایات منصوره از راه گوالیار گذشت چون عرصه حوالی نرور
جولانگاه موا کب نصرت شد قراولان نوید عشرت آوردند که در بیشه نرور چند گله
فیل میگردد امر عالی شرف صدور یافت که اردوی معلی در همان ساحت دلگشا مقام نماید
و حضرت شهنشاهی با بعضی از ملازمان رکاب عزت بان بیشه در آمده و درونی
در آن بیشه سیر و تکاپو نموده به گله فیل رسیدند و از آیین سابق از اطراف و جوانب
احاطه نموده و فیلان وحشی را در میان گرفته باردوی عالی آوردند و از پیرایه شکار
قرین آنکه روزی در شکار نرور زنده و در شکار اشتغال داشتند که نظر مقدس براژدهای

که قریب بیست گز از کمر شاهی بود افتاد که بعضی از جنگل را گرد دیگر بماده اژدها شده بود فرو برده
و ما بقی را در فرو بردن بود این صورت بدیع نظاره کارگاه تقدیر فرموده آن
موذی را زخم گذرانیدند و در زمان آن شرارت سرشت نکال خود را باز یافت و دو روز
در آن عرصه دلگشا منتظم امور جهانبانی بوده لشکر خان میربخشی را بولایت گدهه پیش
آصفخان فرستادند تا از فیلان جنگی و دیگر نفایس امتعه که به نیروی اقبال پادشاهی
در جنگ رانی بدست افتاده بود آنچه لایق درگاه معلی باشد آورده و فرمان عالی
که خواجه غیاث الدین علی قزوینی با آمدن لشکر خان خدمت آصفخان را بتقدیم رساند و خود
بسعادت زمین بوس کرنش رسیده بساط شکارگاه را بورود نشاط برای این سنه

آغاز سال دهم از جلوس اقبال قرین یعنی سال دی از دور اول

درین شگفته زمان خجسته زمین که هوای شوق در مغز اقبال پیچیده بود نشاط بهاری در
دماغ روزگار افتاد و مقدم نوروز جهان افروز بجلگی فیض بخش عالم و عالمیان شد
خار چمن ببالیدن در آمد و گلهای صد برگ بنشاط شکفتن گرفت بیت
گل بر آن شد که برآرد زرگ برون گرد نیاز :: تا کند باز فغان همره بلبل پرواز :: غنچهای سحری هم
شگفتند از سر شاخ بهر دل مرغان چمن چنگل باز :: از تماشاگری سبزه و گل میبایند ::
کرده عشق هر کام شکیبت فراز :: بنده حوصله غنچه این باغ شوم :: صد زبان در یکه
انکه مجموع نتی دم ساز :: گویا مقدم بیت کرده انداخته اند :: از پرند گل و دیبای سمن پای
انداز :: بعد از گذشتن نه ساعت و بیست و یک دقیقه از شب یکشنبه ششم شعبان نهصد و
هفتاد و دو تحویل نیر اعظم و منور عالم به بیت الشرف روی نمود و آغاز سال دهم از
جلوس سعادت مانوس یعنی سال دی از دوره اول تجری و شگفتگی شد و بر بهار طبع عنداشیب آرای
شهنشاهی بهار دیگر افروزد و آنحضرت در همان روز در مرغزار دلگشا که نقش بند آن
بدایع نگار بهار آیین بسته اند کامیاب سرور حضور صوری و معنوی بودند که روز دیگر قراولان
بیشه نورد همایون سیاه مژده عشرت رسانیدند که در فلان جا بیشه ایست
بس انبوه پر از فیل حضرت شاهنشاهی از این خبر مسرت پیرای خوش وقت شده بهمان

این ودستور شاقه صید آرزو فرموده وفیلان اشکار کرده عسکر والا فرستادند خود
بدولت واقبال انشب در آن بیشه کام ستان شوق بودند وفردای ان روز باردوی
معلی نهضت فرمودند در اثنای راه قراولان باز نوید سرور آوردند که در دشت
کروهی موکب عالی بیشه ایست که زیاده بر دویست وپنجاه فیل بخود کامی دران بیشه
میگردند بندکان حضرت انبساط تمام فرموده بهمان وقت بجانب ان
صیدگاه عنان تاب گشته اخر روز بچراگاه ان کوه پیکران رسیدند بموجب اشارت
عالی جمیع ملازمان رکاب دولت ان فیلان را از دو سه سمت بجانب دره راندند
وبعد از شب گذشته بود که در درون حصار رسانیدند وبحکم اقدس که بطریق عموم
یافته عامه موکب عالی حوض بزرگ که این سحاب نهادان را سیراب تواند گردانید
از اب زلال مالامال ساختند وان گرم خویان دریا اشام را از چشمه سار فیض گستر
نافیل را افاضه او کفیلست شاداب گردانیدند واین وحشی نهادان را بطناب
رفق وکمند مدارا صید فرموده چندی را بطرف زور وچندی را بجانب کوه بار
وبسیاری را باردوی معلی ودان حشم ساختند وتقریب انتظام این کار دو روز ظاهر حصار
بیانوه مخیم بارگاه اقبال بود والحق ازین سوانح این سانحه نشاط افزا که درین عرصه
دلگشای هندوستان نزدیک بان نشان نمیدهند انواع شگفتگی وفنون تعجب
ربا ناظران این بزم مقدس روی داد چه نه پر دلان وچه رای عالی که خدیو عالم
این مقدار وحشیان کوه پیکر ایمان بیر را درقید اورد ... بجانب اردوی
مقدس که درحوالی ... بمقام داشت عنان تاب گشتند وقریب بیست روز ان سر
زمین جولانگاه موکب عالی بود وچون ایام اختلاج فصلین بوده هوا اعتدال
داشت وبالجمله اب وهوای ان ولایت گرم بر قبیل غیر موافق امزجه طبایع
ادمیان بود اکثر اهل اردو را قدری تغیر مزاج وتکسر طبیعت بهم رسید انحضرت
نظر بان مرحمت بر عموم خلایق انداخته کوس مراجعت بلند آوازه ساختند
بعضی از ملازمان عتبه اقبال را باشکار بقیه فیلان گذاشتند وبدولت واقبال

نگار

نگار انگیخان منزل بمنزل نهضت نموده بگوالیار نزول اجلال فرمودند انجا
بواسطه مخالفت مواد وکثرت قطره بقدر حرارتی طاری مزاج اقدس شد ودر
اندک زمانی انوار صحت وعافیت از مطلع عنصر قدسی پرتو تاب واعتدال
باعتدال مبدل شد ونبض اقبال باستقامت گرایید ومزاج نشاط بانتظام پیوست
بعد از پنج شش روز از حصول شفا موکب عالی متوجه دار الخلافه اگره شده وبرعت
سعادت پیرای اینی که زین انجم افلاک بود ظل ورود نور نزول بر این مستقر اقبال
انداخت واز سوانح اوایل این سال المیمنت افزای بنای قلعه رفعت اساس دار
الخلافه اگره بنا یابید معمار اقبال بر صحایر رقم پیمان بندشد ادراک جدول اساس
مقرنس افلاک مخفی نماند که چون ایزد جهان آرا وجود مقدس شهنشاهی را بجهت تکمیل
طبقات موجودات ابداع فرموده آرایش زمین وزمان میسر باید پیوسته همت خود را
دران اهتمام دارد که هر فردی از افراد موجودات از عکس قوت بنظام فعل
رنگ امیز دولت گردد دفعه برای حیات جانداران زمین را باصلاح ازار
وتخم ریزی واب دهی بکمال ان رسانده اسباب امیری سرانجام میدهد ودفعه
جهت حفظ احوال واقوات وحراست ناموس نگاهبانی بقای افراد انسانی
قلاع مستحکم ترتیب داده مواد دولت صوری ومعنوی تحصیل میفرماید بنا بران درین
ولا دار الخلافه اگره را که بمنزله مرکز هندوستانست بجهت مصالح ملکی ومالی اساس
قلعه عالی که درخور شان شاه ولایق حال ان سلطنت تواند بود اشارت فرمودند وامر
مطاع به نفاذ پیوست که قلعه پیشین که بر ساحل دریای جون درسمت شرقی شهر واقع
وبواسطه توالی نوایب زمان وتصادم حوادث روزگار ارکان ان باختلال
انجامیده بر دارند ودران محل منیع حصن حصین وحصار از سنگ تراشیده بنا
نهند که چون بنای دولت این دودمان عالی استوار وچون اساس رفعت این اقبال
مؤبد پایدار باشد بنا برین درساعتی که ثبات کار واساس حصار را مختار بود
وهندسان علوی قیاس ومعماران دانش اساس طرح این بنای اعظم کشیده وکار

محفر از هفت طبقهٔ زمین گذرانیده بنیاد نهادند عرض دیوار سی گز پادشاهی
مقرر شد و ارتفاع آن بشصت گز رسید مشتمل بر چهار دروازه که بمیامن آن
درهای دولت بر چهار رکن عالم گشاده شد و هر روز سه هزار و چهار هزار کس
از بنایان جابکدست و مزدوران قوی بازو و دیگر عمله و فعله عمارت بر دوام
کار میکردند و از اساس تا کنگره سنگهای تراشیده سرخ آگین که هر یکی در صفا
آینه گیتی نمای و در رنگ گلگونه رخسار اقبال تواند بود چنان باهم وصل یافت
که سر موئی را در درزان راه نبود و این حصار عالی که مثال آن مهندس خیال
ندیده در عرض هشت سال با کنگره و فصیل و سنگ انداز باهتمام مخلص حقیقت
پیوند قاسم خان میر بر و بحر بفرخی و فرخندگی صورت ارتفاع و نقش اختتام
گرفت و درین سال رای جهان آرای اقتضای آن فرمود که بمنصب جلیل القدر
صدارت شخصی که بدانش و بینش و راستی و درستی معامله و دانائی ممتاز و بعقیدت
و اخلاص و درافت مخصوص باشد نامزد گردد تا همواره بوسیلهٔ او اصحاب فقر و
فاقه و ارباب استحقاق و احتیاج باستلام عتبه علیه استسعاد یافته در خور حالت
و استعداد به وظایف و ادرارات شاهنشاهی کامیاب دولت شوند و باین طریق
خواطر این طبقه قناعت گزین که لشکر دعااند بجمعیت گرایند و بدل جمعی باطوار
عادات و عبادات خود ثابت قدم بوده جویای حقیقت کار باشند و در تحصیل
مطالب حقیقی فتوری در راه ایشان نیفتد اگر چه این گروه در هر ملکی باشند و
هیچ اقلیمی ازین طایفه خالی نباشد اما در بلاد هندوستان از همه جا بیشترند ناگزیر کسی
که متصدی مهمات این طبقه باشد اول باید که سیرچشم بود تا این منصب عالی را وسیلهٔ
اخذ و جر نسازد و در مال فقیران دل نبندد و اگر چه بر رونق بر کس نظر داشتن
خود را ذخیرهٔ عام و خاص گردانیده است و چه بی سعادتی که ازین جهت معدودی چند
خود را خواهد که سیر کند دوم باید که کاردان مردم شناس و شناسای مراتب دانش
باشد تا بگفتار ستمگران و شناطی مردم نافهمیده کی خود ترجیح مرجوح واقع

نشود

نشود و هر کدام در خور استعداد اعتبار یافته در مقام افزایش کار خود گردد سوم مربّا
طبیعت نشاناً تا اوقات شریف را به بطالت و کسالت نگذراند و مهمات فقرا در پردهٔ
توقف افتد بلکه جداوری باید که روز از شب نشناخته الحاح مهام مسکینان و محتاجان
را گزیده ترین عبادت شناسد چون این اندیشه حق اساس پیرامون خاطر مقدس
گذشت و جویای چنین شخصی که بصفات مذکوره آراسته باشد یا آهنگ آراستگی
داشته در تکاپوی اهلیت استقرار باشد شدند مظفرخان که حل و عقد مهمات سلطنت
باستصواب او میشد از سخنان مداحان نادرست و حرف سرایان ظاهربین
از جای رفته باین کار بزرگ شیخ عبدالنبی را مغفرت سرشت بموقف عرض مقدس رسانید
و آن خدمت شریف برای او التماس نمود و خدیو زمان از حسن نیت و نیک
ذاتی که در حق مردم ازگمان نیک میفرمایند بر دانش مظفرخان اعتماد فرموده
این خدمت را بنام او مقرر گردانیدند و دکان خود را به تلبیس و تزویر آراست و خدیو
زمان که بدار الامان حسن ظن اقامت داشته نشاط آرای بودند توجه فرمودند
و در اندک فرصتی به هجوم خوش آمدگویان غرض آلود داد استیلا داد و آن کوتاه بین
طالب علمی و ملای فرو رفته در علم ظاهر تبدیل یافت او بیک واسطه بر شیخ
عبدالقدوس است که از اهل هند را باد کان ولایت بود و چون از دیده جهان آرا
ذات مقدس شاهنشاهی امتحان گوهر عالمیان ساخته است عیار این مردم
گرفته آمد و پرده از کار ایشان برداشته شد چنانچه در جای خود گذارش یابد

نهضت موکب معلی شاهنشاهی بدفع فتنه بغی خانزمان علی قلیخان و دیگر سوانح اقبال که در آن یورش عالی روی نمود

بر دریاکشان خمخانه هوش پوشیده نیست که دنیا حکم باده دارد کم ظرفان را از جای
بر میکند اگر آدمی سعادتمند نیست فراهم آمدن امور دنیوی در وی موجب افزایش سعادت
و دولت است و اگر نه سبب آلایش ذات شده همواره اسباب دنیوی را سرمایه هزار رنگی میسازد و در ایام
حال و ذخیرهٔ سفر آخرت اسباب نحوست مهیا بود و اگر پیشانی بخت بی سیاه باشد و
در فطرت بدگوهر و تیره درون هرآینه دنیاداری او سبب هزار حسرت آن

نکرده آن بدنهاد مدتی پیوسته ذخایر دنیا را سرمایه بوار و وبال کرده اند و ترفع صوری
را باعث چنین آزار جهانیان ساز و روز بروز دل تیره اش تیره تر شده بادیه
ضلالتش افزوده نزد و نه قدر نعمت شناسد و نه حق ولی نعمت داند در خور حالت
گاه در مکر و تدبیر روزگار گذرانده و گاه پرده از روی کار برداشته بظاهر و باطن دم
بغی و طغیان زند و مصداق این حال احوال خسران مآل علیقلی خان زمان از آغاز
درآمدن هندوستان درنگ داعی این سواد اعظم که مورد اقبال حضرت شاهنشاهی وقوع
مباهات بمجد و اعتبار یافت صوری پیوسته مطمح حرکات شنیع گشتی و از رنگ
طرفی آثار بدمستی بظهور آوردی چنانچه شمه ای از آن رقم زده کلک وقایع نگار شده
و همواره حضرت شاهنشاهی بفراخی حوصله گذرانده از صفحات ذات رقم زلات
ضلالت او را باب عفو و صفح شستی و آن تیره بخت حق ناشناس قدر این مرحمت
ندانسته اسباب آشوب و شورش سرانجام دادی چون بمسامع اقبال رسید که اسکندر خان
ازبک سر همعنان بغی و طغیان از انحراف دارد ازان اغماض فرموده در هنگامی که رایات
منصور بتقریب شکار فیل سمت نزول نهضت والا می فرمود اشرف خان را مصحوب
فرمان قضا امضا مشتمل بر استمالت و تفقد نزد اسکندر خان فرستادند تا او را
بشرایف الطاف شاهنشاهی امیدوار ساخته با بستان بوس والا سر بلند سازد و از تباه
بازداشته سالک شاهراه سعادت گرداند اشرف خان چون بنواحی اوده که جاگیر اسکندر
خان بود رسید اسکندر خان باستقبال منشور مطاع مسارعت نموده اشرف خان را
بمراسم اکرام دریافت و بآداب تعظیم پیش آمده بمنزل خود برده چون بر فحوای
مثال عالی وقوف یافت در مقام فرمانبرداری آمده آرزوی ظاهر در استعداد
دریافت ملازمت شد و مدتی معتدبه بدین حیله گذرانید و در باطن باتفاق پنهان
خیال دیگری بخت عاقبت کار با اشرف خان چنان گفت که ابراهیم خان اق
سقال و بمعنی ریش سفید ماست و قرب جوار دارد در رفتن او رهی نیم و باتفاق او
بدرخانه متوجه میشوم بدین عزیمت از اوده بسرهرپور که جاگیر ابراهیم خان بود رسید

و از انجا پیش علیقلی خان شتافت و مجموع این جماعت تیره باطن خیالات دور از کار
پیش گرفته و عزیمت مخالفت مصمم ساخته و باعلان عصیان خفی و اظهار طغیان
ضمیر مبادرت نموده از حجاب حیا و پرده آزرم بیرون آمدند و باخود درمیان آوردند
که درین ایام که موکب معلی مسافت بعید طی کرده بشکار فیل توجه دارد در دو ماه دو جوق
میشویم اسکندر خان و ابراهیم خان از راه لکنو بفتوح شتافته درانجا دخل می کنند و علیقلی خان
و بهادر خان برادرش از جانب مانکپور بر سر مجنون خان قاقشال که جاگیردار انجاست
رفته نایره شرارت اشتعال میدهند و باین تدبیر شاید کاری از پیش رود و چون فکر نارسا
ورای علیل این بخت برگشتگان برین سودای فاسد قرار داد اشرف خان را درمیان خود
بااین مجرمان پاس سید اشرف بآیین راه درویش ابراهیم خان و اسکندر خان و علیقلی خان و بهادر
خان بجانب کره و مانکپور شتافتند و چون صیت عصیان حرام نمکان و اتفاق
این شوره بختان بیکدیگر بامرای آن سرحد مثل شاهم خان جلایر و شاه بداغ خان و
امیرخان و محمد امین دیوانه و سلطان قلیخان الدار و جلو نواحی شاه طاهر برادر
شاه خلیل الله و گدا علی تونکلچی و خان قلی ساربان و یوسف بلغای و دیگران
شنیدند سامان جمعیت نموده بر سر راه بر یاغیان گرفتند و میانه ایشان و اسکندر
خان و ابراهیم خان در نواحی قصبه نیمکار آتش کارزار بالا گرفت و محمد امین دیوانه
ز قول سپاه کمراه تاخته چندی را بر زمین ادبار انداخت و در عین تاختن
باخت اسپش سکندری خورد و او از پشت اسپ بر زمین افتاد و مخذولان ازدحام
نموده او را دستگیر کردند و شاهم خان و شاه بداغ خان اگرچه از معاینه حال محمد
امین قدری دل از پا داده بودند اما چاره کار آن بود که فدائیانه جلادت پیش
نهند و کوشش نمایند بی اختیار پیش آمده بزد و خورد تمامی نمودند چنانکه
دلاوران کارطلب از جانبین در جنگ گاه افتادند و چون نمک حرامان
در عدد زیاده بودند امرای عظام بموجب صلاح وقت متوجه قلعه نیمکار گشته
بدان متحصن گشتند و صورت ماجری را معروض داشتند و علیقلی خان و بهادر

خان عنان عناد بصوب مانکپور تافته دست فتنه در آن حدود بنهب و غارت
دراز کردند و مجنون خان قاقشال که مرد معرکه دیده تجربه کار بود و جنگ صف
با مخذولان لایق حال خود ندید به قلعه مانکپور متحصن شد و قاصدان نزد آصف خان فرستاده
او را طلب داشت و آصف خان بعد از اطلاع برین قضیه گرد سپاهیان خود را
بجراءت ولایت گدهه مانده و بسیاری از مردم کار دیده همراه گرفته در کره رسید و در
آنجا از اموال و اشیا که در چوراگده غنیمت یافته بود در سپاهیان بخشش کرد و مجنون
خان نیز بعد کرامند مساعدت نمود و چون مجنون خان با جماعت آصفی قوی دل
گشت بتشیر اوقات مردم جنگی را از قلعه بیرون فرستاد و تا با افواج علیقلی خان نبرد
مردانه میکردند و درین اثنا مجنون خان و آصف خان نیز حقیقت احوال بوسیله
قاصدان چابک رفتار معروض بساط اقدس گردانیدند و در هنگامی که موکب منصور
از شکار فیل مراجعت فرموده در مستقر سریر خلافت انتظام بخش بود عرایض دولتخواهان متواتر
و متوالی رسید چون دفع فتنه و فساد و شورش بختان موجب آسایش عموم برایا و باعث آرامش
کافه خلایق است همواره عزیمت این کار شگرف و از راه عمل سعادت درین داشتن برذمت والای
فرمانروایان عالی شکوه بموجب فرموده سلطان خرد که نایب دار القدرت الهی است امر
از جمیع فرایض مهم و فرض و مثوبات این عبادت کبری از جمیع ثوابها گزیده تر چون مضمون
عرایض متضمن بر طغیان و عصیان این سیه بختان بر شیان روزگار رسیده بود عرض مقدس
رسید رای عالم آرای حضرت شاهنشاهی که کلید جهان کشایی است چنان اقتضا فرمود که در
خار زار اهل بغی و عصیان را پیش از آنکه سر بهوا کشد و پای استحکام فرو برد تیشه تنبیه باد
عیش و صرصر طیش از بیخ و بن باید بر کند بنا برین حکم عالی مطیع با احضار و اجتماع عساکر
قاصد اربانت و بمقتضای التأخیر در امثال این امور نکبه پیش از آنکه سامان مقدس
شاهنشاهی انتظام یابد منعم خان خانخانان را با بسیاری از امرا در ان یورش بمنقلای تعین
فرمودند و خود بدولت و اقبال آنحضرت در ان چند روز از اول صبح تا آخر شب مقدس
سامان مهمات سپاه ظفر تایید داده تهیه چشم نصرت پیوند میفرمودند در اندک فرصت لشکری گران

آراسته شد که شیر بیشه کام اندیشه در میدان تعداد آن جولان میتواند کرد و چون خیل خیل
لشکر دریا تلاطم در سایه سنجق گردون سای فراهم آمد توجه اقدس چنان رو نمود که فیلان سر پنجه
و دیگر فیلان نامدار در عرصه عرض در آمدند و منظر دوربین از آنجمله ده هزار زنجیر فیل بجهت
همراهی موکب گزیدند و چون خاطر اقدس از مهمات ضروری فراغ یافت حکومت دار الخلافه
آگره به ترسون خان تفویض فرموده در روز سیزدهم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه
بیست سیوم شوال ایلچی دولت در رکاب سعادت آورده از دریای جون عبور فرموده
و چون موسم گرمای مفرط بود عساکر گیهان پوی شبها کوچ میکردند تا آنکه مراحل
طی نموده سرادق فتوح مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان که بطریق منقلای پیشتر رفت
در ان منزل رسیده بسعادت زمین بوس سربلندی یافت و قیا خان که از طالع نحسته در زمره
عاصیان در آمده بود درین هنگام چون دولت از ان سیه بختان روی گردانید بوسیله شفاعت
خان خانان به نشاط بوس پایه سریر دولت استسعاد یافت از آنجا که شیوه جان بخشی
فطرت آنحضرت است جرایم جرایم او بگرد آب عفو انداخته بر شستهای نفقه امیدوارش
فرمودند و از بارگاه تفضل دل داده بپایه اعتبار سابق رسانیدند و از آنجا بعد
ساحل گنگ فرود آمده دو روز بتقریب گذشتن اردوی معلی از آب مقام شد
درین وقت منهیان دولت خبر آوردند که اسکندر سیه بخت با آنکه طنطنه نهضت موکب
والا در گوش او پیچیده بمجان قدم شقاوت افشرده در لکهنو رحل بی جودت از استماع
این جرات و جسارت قهرمان شاهنشاهی و سطوع سطوت ظل الهی برین داشت که ایلغار
فرموده سزای آن خون گرفته را خود بنفس نفیس در کنار او نهند بنا برین اندیشه
صواب خواجه جهان مظفر خان و معین خان و جمعی دیگر از امرا را در دنبال
کوکبه نهضت بجولان اشهب جهان نورد سبک خرام ایلغار فرمودند و منکب بازوی
دولت و اقبال در راه نورد گشت و در روز اندیشه که سپیده صبح از افق شرقی زاید
غبار موکب والا در عرصه لکهنو رخ داد و بتماشای دیده اقبال شد و معظم الاشرف
ارتفاع یافت یوسف محمد خان کوکلتاش و شجاعت خان و برخی از بهادران در ان

گزین منزل اول بوده پیشتر مرقوم شده که اسکندرخان که از تهی مغزی پردلی در لکهنو پای
ثبات افشرده بود از خبر ایلغار پادشاهی دست و پا گم کرده از طلوع کوکبهٔ موکب والا
خاک ادبار بر فرق سعادت خود بیخته راه گریز پیش گرفت بندگان حضرت شهنشاهی
برسواد لکهنو ظلال اقبال انداخته سریر را بساط بهجت بیاراستند و چند بهادران کارطلب
بتکاپوی تمام در رسیدند و این شجاعت پیشگان از دنبال شتافته بهر کدام از ان مدبران
برگشته بخت می رسیدند بشمشیر آبدار خاک در کاسهٔ سر او میکردند و سکندرخان نیم
جانی بسلامت بدر برده رانده و ماندهٔ خود را به علیقلیخان و بهادرخان رسانید و بهادرانرا
ماندگی اسبان باعث در رسیدن نشد علیقلیخان و بهادرخان و آصفخان مقابله داشتند ازین
واقعه آگاه شده پای ثبات خود را متزلزل یافته از محاصرهٔ مانکپور دست کشیده از کمال
اضطراب و اضطرار خود را بجونپور رسانیدند و بار خود پیش انداخته از گذر زمنیه از
دریای گنگ عبور کردند و آن روی آب زمینهای قلب پناه بردند و موکب مؤید
درعرصهٔ لکهنو قرار گرفت که اردوی معلی رسید و جنبش موکب منصور متقارن آن
اتفاق افتاد و رایات نصرت طراز تا جونپور رسیده و پیوسته طی مراحل نمود
آصفخان و مجنون خان و دیگر امرا که با علیقلیخان و دیگر مخذولان مقابله و مقاتله
داشتند چون سنگ راه از میان برخاست در شاهراه ارادت تارک اخلاص
شتافته در دو منزلی جونپور بسجدهٔ درگاه سربلندی یافته پیشکشهای شایسته بنظر اقدس
در آوردند از انجمله پیشکش آصفخان که مشتمل بر نفایس آن ولایت بود با فیلان
مست و اسپان عراقی و ترکی منظور نظر قبول و استحسان شد و شعشعهٔ توجه شاهنشاهی
بر ساحت امید او تافت و از ان وقت که آصفخان به نیروی اقبال شهنشاهی تسخیر
ولایت گدهه کرده و بر خزاین و دفاین چوراگر متصرف شده سپاهی این ترقیات
داده بود که توجه اشرف شاید بجهت عرض خدمت التماس نمود که ان
سپاه زر بخواه بنظر اقدس در آورد و از انجا که اجابت ملتمسات ارباب ارادت
شیوهٔ مرضیهٔ حضرت بود مسند عالی و پایهٔ قبول گرفت و انوار افضال بر ساحت

حال او عرصهٔ آمال او بخوبترین صورتی تافت روز دیگر که خسرو خاور سر بر جام
نور افزای عرصهٔ غبرا شد و سپاه ظلمت شبها شب راه گریز گرفت آصفخان با لشکر
خود و قریب پنج هزار سوار در عرصهٔ چون کف همت صاحبدلان فراخ در جهانبانی ارباب
دولت کرم پیشگی شاه سپهر جاه جهان افروز جلوه داد و مورد الطاف شهنشاهی شد و روزی
از روز که سی و دوم تیر ماه الهی موافق روز جمعه چهاردهم ذی حجه بود لوای گیتی نورد الاعلام
سعادت بر ساحت جونپور انداخت و منازل دلکشای اساس درون ارگ بورود اقدس
دولتخانهای سعادت و اقبال شد و توجه عالی باصلاح آن ممالک که از دستبرد ظلم
مفسدان بی اعتدال خراب و بادیه نشین شده بود پرتو انداخت و چون علیقلیخان
و دیگر اهل بغی و عصیان از صدمات سطوت موکب والا اردوی بهزار اوره از آب
گنگ گذشته آصفخان را با بعضی از امرای نامدار و سپاه کارطلب چون مجنون خان و شاه
محمد خان قندهاری بتعاقب آن بخت برگشتگان فرستادند و بجهت مزید احتیاط و حفظ سطوت
سلطنت قور پادشاهی باهتمام وزیر جمیل مقرر گشت که تا تابین جنبش عساکر منصوره
باشند تا امرا لوازم کورنش و آداب تسلیم بتقدیم رسانده سرگرم خدمت باشند
علیقلیخان و امرای ادبار یافته نزدیک حاجی پور روی بروی آب جای قلب رفته
مستحکم شده و با افغانان سیه بخت چون سلیمان کررانی که حکومت بنگاله با او رسیده
بود و فتح خان تبتی و حسن خان برادر او که ایالت رهتاس داشتند استظهار نموده
و این طبقهٔ سیه روزگار در مقام استمداد شده بر گروه نخستین عناد و طغیان ساز دادند
رای دولت افزا مقتضی آن شد که یکی از معتمدان بساط عزت پیش سلیمان کررانی
به بنگاله فرستاده او را از معاضدت و مظاهرت علیقلیخان تخویف نمایند
لاجرم حاجی محمد خان سیستانی را باین خدمت روان کردند که بکاردانی و سخن
پردازی اتصاف داشت چون او بنواحی قلعهٔ رهتاس رسید جمعی از خودسران
افغان که باین طاغیان دم یکجهتی میزدند او را از رفتن بنگاله مانع آمده پیش
علیقلیخان روانه ساختند و چون حاجی محمدخان را با علیقلیخان سوابق روابط بود

بمقتضای رابطهٔ قدیم و بطمع آنکه از سوء افعال آن بد اندیش آثار
نومیدی از نقوش پیشانی او خوانده از آنجا که سید ولی دامن گیر او بود او را مقید بطور کرد[ه] سپه
و حاجی محمد خان که رشتهٔ حقیقت و بندگی از دست نداده بنصیحتهای سود[مند]
بگوش هوش او زده بود و انصاف آنکه توقف حاجی محمد خان در میان باغیان بجهت تحریف
و تحذیر از ارتکاب امور محظور بود و الا برجاده مستقیم اطاعت و نهج عظیم دولتخواهی چنانچه عاقبت
کار او را بوالده حود همراه ساخته عتبهٔ والا و دولتخانه ساخت چنانچه بعد ازین نگاشته خامهٔ عرض خواهد شد
و از سوانح فرستادن حسن خان خزانچی است بولایت اودیسه که در اقصی سمت شرقی و جنوبی
سواد اعظم هندوستان واقع شده از آن هنگام که هندوستان فتح شد بر تو لوای هیچ یکی از سلاطین
ایران سواد نشافته بود همواره فرمان روایان ولایت اودیسه باعتبار افتقار ممتاز بوده اند
خصوصا راجه که درین هنگام فرمان روای او بود و از آن مدت که فرقهٔ افغانان دست استیلا
بر بنگاله دراز کرده بودند پیوسته تکلف تمنای فتح اودیسه در باطن همت خود می نمودند لیکن در
امید ایشان بار و ثمر نمیگشت چه در حواشی آن عقبات خطرناک و کوههای بلند و پست و جنگلهای
بعید و مرو بیشهای سخت دشوار چنانست که وصول تصرف با وشاهان بان مملکت
رسیدن متعذر و خاک آن زمین پی سپر عساکر شدن متعسر است بلکه هرگاه که کسی از حکام
ولایت بنگاله پناه براجه جگنات میبرد و والی بنگاله را بر دو دستی نمی بود و ابراهیم سور که
در وقایع سابق نام او مذکور است براجه جگنات پناه آورده و آن راجه با حمایت او از دیه
را بطریق مساعدت داده و هر چند سلیمان کررانی را بآن تسلط جهد نمود و دفع آن نتوانست
کرد بلکه پیوسته از دهر اس منسوب می بود و درین هنگام که بلدهٔ جونپور محل نزول دولت والا گردید
ضمیر صواب نمای حضرت شاهنشاهی فهرست حساب فرد ارا از روزنامچه ام در
استخراج مبنا بدینسان اقتضا فرمود که یکی از طرز دانان بایه قرب پیش راجه اودیسه
فرستند تا بجلایل الطاف مستظهر گردانیده در سلک حلقه بگوشان درگاه والا
انتظام دهند حسن خان خزانچی که جوهر اخلاص از ناصیه احوال او پیدا بود و بمزید شرف
اختصاص یافته و مهاپاتر را که در فنون شعر هندی و موسیقی عدیل خود نداشت و در فهم نظیر

ساختند و این هر دو باتفاق عازم اودیسه شدند راجه بمجرد شنیدن الطاف شاهنشاهی تبارک
ادب سعادت استقبال بر نشانده ها دریافت و مراسم تعظیم و تکریم بدار وان دولت
بشهر ده بمنازل شایسته فرود آورده بجدمات لایقه اقدام نمود و ملکم بندگی ربانی
جان بسته معروض داشت که سلیمان از حلقه غلامی آن درگاه والا در گوش هوش کشید
و پایهٔ آداب عبودیت نگاهدارد و اساس ارتباط و اسعاد طلقنی در میان هند
من با جمعیت خود و ابراهیم را که خصم دعوی او است پیش کرده روی بنگاله آرم
کار پردازی بروز کار سلیمان میکنم که عبرت جمیع شورش جان فتنه انگیز شود در اطراف
بعد از سه ماه که با حسن خان و مهاپاتر آداب خدمتگاری و مهمانداری بتقدیم
رسانیده بود و فیلان نامور و دیگر پیشکشهای گرانمایه انتخاب کرده روانهٔ درگاه
معلی ساخت و در آن هنگام که موکب والا از جونپور معاودت فرموده در معمورهٔ پهکر
چمن معدلت آرای بود حسن خان و مهاپاتر همراه ایلچی راجه میکند دیو که رای رانند
نام داشت بسعادت زمین بوس سربلند شدند و از سوانح در هنگامی که رایات اقبال
در جونپور استقرار داشت گریختن خواجه عبدالمجید اصفخان است سبحان الله ستان
دنیا که خیر و صلاح بین ندارند بسعی خود در هلاک خود میکوشند و از آنده پیمانه
و یکی از اعاظم بلیات آنست که با وجود دستی دهد هوشی و قدر نعمت ناشناسی بر دولت
خود چون تیشه میزند و با ندک توهمی از جای رفته کاری که هزار دشمن بر ایشان
نتوانند اندیشید بیک چشم زدن برای خود بهم میرسانند چنانچه اصفخان از شتاب زدگی
و سبکسری واقعه پیش آمد که رفع خجالت آن تا آخر عمر او از آن روزگار نفعی نیابد در آن آگاه
شاهنشاهی عفو آن زلات رخسار خجالت او را از غبار جرایم پاک ساز[د] نشان آن
فعال باقی ماند غرض از تمهید این مقدمه صواب مشحون آنکه اصفخان که از درگاه والا
شاهنشاهی بمنصب ارجمند و پایه عالی اختصاص یافته محمد داد استیلای لشکر ظفر پیکر معزز
مقرر شده بود و از آنجا که خیانت کرده از اخوف امین گیری شد بحرف و حکایت
فتنه انگیزان از نهی معز از جای رفته و بی فطرت رتبه خود نموده بتوهمی واهی گریخت

بجانب گذشته رفت و مجمل این قضیه آنکه از آن هنگام که اصفهان ولایت گذشته مسخر
ساخته بر خزاین جور اکثر متصرف شده و از کوته خردی دست نفس کفران نعمت ارباب
دهر بی ولی نعمت که بدولت او از قلیه علم رسیده بود و پوشیده از ذخیره او بارجود
بود و همیشه بخود و تومی راه میداد و هر چند التعامله نافهم منتظر بایان اشغال سلطنت شهریار
فرستاد اما از آنجا که معده طمع این حریصان بر خاک سیر سازد و سود مند نیاید همواره
سخنان تباه معانی برمز و ایما میگفتند درینولا که لشکر شایسته بنظر اقدس آورده منظور
الطاف عاطفت شهنشاهی گشت حسد بزرگان بمعنی در حرکت آمده پیوسته در تسویلات و تزویرات
اهتمام میکردند و دو سه تن ناقص درک معامله نافهم فرستنده و از آن نحو سازد و روبه یکی را از
ساخته باصفهان سبیل میرسانیدند تا در شب یکشنبه دوم مهر ماه الهی موافق یکشنبه بیستم صفر
و هفتاد و سه بخیال فاسد در تهمتن مالیخولیا بار آورش در بر خان و بعضی از مردم موافق
بقصد گذشته که بنابیت نوبی حیمه و اسباب گذاشته فرار نمود و تکبیر تا بمقصد عنان باز
نتافت صباح دولتخواهان که همراه او نامزد بودند از صورت حال مطلع شده معروض درگاه
والا ساختند عرض داشت این مردم در صحرای دلگشای جونپور روزی که حضرت شهنشاهی
بانشراح شکارگاه گلستان بودند بوسیله ملازمان رکاب دولت بذروه عرض رسید حضرت
باقتضای رای جهانگشای منعم خان خانخانان اسباب تبلیغ آن لشکر نامزد ساختند
و شجاعت خان را با چندی از بهادران کار طلب بتعاقب اصفهان تعین فرمودند شجاعت
خان بمانکپور رسیده متفحص احوال اصفهان شد آنجا خبر یافت که بقصبه گذشته رسیده در
صدد آنست که خود را بگذر رساند شجاعت بگشتیها اگر دادورده خواهد که از آب
بگذرد سپاه منصور کشتیها آمد و از آنجانب اصفهان از آمدن شجاعت خان خبر دار
شده با لشکری که همراه داشت برگشت که بر لب آب سر راه شجاعت بگیرد کشتیها بدو
بساحل رسیده بودند اصفهان راه مخالفت پیش گرفت در میان او و جمعی که در کشتی بودند
هنگامه نبرد گرم شد و از روز تا شب سخن به تیر و تفنگ بود و چون حجاب ظلمانی
شب پرده کش عالمیان شد اصفهان فرصت هزیمت را غنیمت شمرده شبانه راه

گریز پیش گرفت و بامداد بنگاه که شجاعت خان خبر گریختن اصفهان شنید بسرعت تمام در
کشتی نشسته از آب عبور نمود و جلو ریز در پی او شتافت و بگروهی از عقب ماندهای اصفهان رسیده
دانست که رسیدن باو در کمال تعذر است عنان عزیمت مراجعت تافته بدرگاه
والا شد و در جونپور باستلام عتبه مقدسه سر بلندی یافت و از سوانح فرستادن
قلیج خانست بار دیگر برهتاس با تقاسمت تحریر یافته بود که بندگان حضرت
شهنشاهی بحسب التماس فتح خان قلیج خانرا فرستادند که او را از لوازم بندگی آگاه
کرده امیدوار ساخته چون رایات عالی بجد و جهد در جونپور نزول اقبال فرمود
کرده قبل بخت بلند همراه او در درینولا که جونپور مستقر رایات جلال شد بحسب ملتمس مذکور
باز قلیج خانرا فرستادند که او را بشاهراه سعادت رهنمونی نماید و باعث مجدد آنکه
قبل از آنکه رایات جاه و جلال دار الخلافه نهضت فرماید سلیمان فوجی بقلعه رهتاس
فرستاده بود تا بمعاضدت و مساعدت علیقلیخان تواند دست در دشکر
سلیمان بامید استظهار علیقلیخان کار بر فتح خان تنگ ساخته بود که درین اثنا خبر توجه
موکب اقبال لشکر سلیمان که بمحاصره مشغول بود رسید دست از محاصره باز داشته بکنار
داره قلعه گیری بار کشیدند فتح خان که خبر دور دستی در کاری نداشت چون حوالی قلعه
را از مزاحمت لشکر سلیمان خالی یافت در گرداوری ذخیره و آذوقه اهتمام
نموده کام روا شد و مخفی کسی پیش برادر خود حسن خان که همراه قلیج خان بملازمت آمده
بود فرستاده پیغام داد که من از ممر آذوقه و ذخیره دل بی غم ساخته ام اکنون
تو بهر روشی که میسر شود خود را بقلعه رسان که وقت حسن خان را چون بقلعه
رفتن دشوار بود خود را بحیله اندوزی انداخته بعرض و افغان بساط اقدس
رسانید که یکی از خاصان درگاه معلی بمن همراه سازند که انجا رفته تا استمالت داده
برادر را با کلیدهای قلعه بآستان عالی آورم بار دیگر قلیج خانرا باین خدمت اختصاص
بخشیدند قلیج خان بحکم والا روانه شده برهتاس رسید فتح خان اگر چه از
روی ظاهر ملاطفت و مدارا نمود و بتقدیم اوردا بمقتضای شقاوتی که در سر داشت

بمواعید کاذبه وقت میگذرانید قلیچ خان حرف ناصواب از پریشانی احوال او خوانده جهت
نمود چون فتح آن قلعه و جمیع ولایات شرقی تعلق بوقت دیگر داشت دران هنگام
توجه بتسخیر آن بر توقف انداخت از سوانح این یورش آنکه چون مدبر علیقلیخان حق
ناشناس در برابر لشکر فیروزی اثر نشست و خرخاک خذلان بر سر خود بیخت
درینوقت که زمان پشیمانی و شرمندگیست آن مدبر مخذول در بغی و غنا که سرمایه
بیدولتی است بیشتر اهتمام نمود سکندر خان و بهادر خان و جمعی را از خود جدا ساخت
بولایت سرور فرستاد که از آن طرف این شورنجتان فتنه اندوز در میان ولایت
در آمده بتاخت و تاراج غبار انگیز گردند چون این خبر بسمع اقدس رسید شاه بداغ خان
و سعید خان و حسین خان و باقی خان و مطلب خان و معصوم خان فرنخودی
و جلم خان و محمد امین دیوانه و بیگ نورین و سلیمان و فتوی و افغان اشپرکوکی و میر
معز الملک تعین فرمودند پرتو حکم معلی بر آن تافت که لشکر منصور سر راه
بر آن مایب عده گرفته نگذارد که گرد فتنه آن تبه کاران بر دامن الحدود
نشیند افواج قاهره بهمت دفع اعادی گماشته تا پرگنه خیرآباد عنان مسارعت
باز نکشیدند حضرت شهنشاهی سودای فاسد علیقلیخان را چنین علاج فرموده
بخاطر مطمئن متوجه الهاباس شدند علیقلیخان که در فرستادن و جدا گردن
آن مردم بخاطر آورده بود که فتوری در عساکر نصرت مآثر راه خواهد یافت ازان داعیه
واهیه ناامید گشت و بخیال ناصواب دست در مکر و تزویر زده ادلامی سر ... نام
نام عورتی را که در ملازمت حضرت فردوس مکانی بشرف خدمت امتیاز داشت
پیش منعم خان فرستاده فتنه کار آشنائی قدیم نمود و بعد ازان دیگر مردم کاردان
روان ساخته در مصالحت زد خان منعم خانخانان از ساده لوحی که نیش کهنه عملها
استیصال معاندان دست کشیده و سخنان مزور او را باور داشته بدرگاه جهان
پناه عرضه داشت فرستاده بفرط الحاح التماس قبول این داعیه نمود حضرت شهنشاهی
بمقتضای کمال مروت و فتوت هر چند بعین الیقین مدرور دنی و فتنه اندوزی علیقلیخان را

میدید ملتمس خانخانان را بتوقف قبول داشته خواجه غیاث الدین علی قزوینی را فرستادند
که مراحم خسروانی را خاطر نشان نماید و در حقیقت اسرار صحبت آگاهی یافته دقایق ازرا
معروض پایه سریر اعلی دارد چون منعم خان این عاطفت کبری اختصاص یافت بعلیقلیخان
نوشت که مناسب آنست که با یکدیگر بقاصد و پیغام صحبت داشته در اساس مبانی عهد
و استحکام مدارج خدمت اهتمام نموده آید چون دران ایام شهرت یافته بود که بعضی از
بیها دران اخلاص شهنشاهی چون عادل و جمال خان بلوچ قرار داده اند که این
بوده کاران مدبر را بانجام رسانند علیقلیخان در آمدن و دیدن منعم خان
ملاحظه داشت و میخواست که معامله مصالحت بمراسلت و مکاتبت بانجام رسد
منعم خان قبول این معنی نمیکرد تا آنکه مقرر شد که در میان دریا باد و کشتی فراهم آمده
قرار صلح نمایند بنابران علیقلیخان این مژده را فوز عظیم دانسته اهل و عیال خود را
در همان محکمه گذاشته با لشکر و کشتی متوجه گذر جوسا شده و مقام لشکر که از طرف
آب گنگ بود در اردوی خانخانان خیمه زد حسن خان تبتی و سلیمان منکلی و کالا
پهار از امرای افغان همراه او بودند و مراسل و رسایل تجدید لوازم یکجهتی
از طرفین بظهور آمده بمقتضای قرار داد روز دیگر از طرف علیقلیخان با سه کس
خود یکی شهریار گل که از طبقه گردان بمزید شجاعت اختصاص داشت دیگر سلطان محمد
میراب و بیک قورچی او که آهوی حرم نام کرده بود سوار شده متوجه اردوی خان
خانان شد و از طرف خان خانان بر کشتی سوار شده با سه کس میرزا غیاث
الدین علی و بازبهادر بیک و میر خان غلام سلطان محمد قلی که پیش منعم خان اعتبار
داشت متوجه ملاقات علیقلیخان شد و از دو طرف دریا عساکر فوج فوج و قشون
قشون ایستاده معرکه آرای بودند چون کشتیها در میان جریده آب نزدیک
بهم رسید علیقلیخان برخاست و گفت کیفیت تبلیغ سلام علیکم و جبه خود را
تها گشتی منعم خان انداخت و با یکدیگر مراسم معانقه بجای آورده شگفته زمانی
صحبت بعذر شیاندن گرشت و پاره از دگر خدمت فروتنی که اینند و لختی از عهود

وایلیان زبانی صرف شد بعد ازان قرار یافت که میرزا غیاث الدین علی بملازمت حضرت
شهنشاهی رفته حقیقت حال را عرضه داشت نماید که آنحضرت خواجه جهان را که مدار مهمات
سلطنت برای رزین او بود نیز فرستند تا خاطر علیقلیخان بالکلیه جمع شده پیمان و درین مهمات
از صمیم جان استحکام دهد و باین قرار داد از یکدیگر جدا شده هر کدام باردوی خود
آمدند و این واقعه در اوایل دی ماه الهی بظهور پیوست میرزا غیاث الدین بشرف ملازمت رسیده
سرگذشت بموقف عرض رسانید و نا بارگاه مقدس حضرت شهنشاهی بموجب
التماس منعم خان خواجه جهان را فرستادند بعد از ملاقات علیقلیخان روز دیگر منعم خان بجمعی
مخصوص از اتراک گذشته بخانه علیقلیخان رفت شاهم خان جلایر و میر منشی و حیدر محمد خان
آخته بیگی و کوچک علیخان و تیمور رکه و جمعی همراه بودند علیقلیخان جشن بزرگان داشت و مراسم
مهمانی بجای آورد و بعد از تقدیم لوازم ضیافت منعم خان بمنزل خود آمده بعد ازان
خواجه جهان آمد منعم خان که باتفاق خواجه جهان باز بمنزل علیقلیخان رود خواجه
جهان تقاعد نمود و صریح گفت که علیقلیخان جوان بی اعتدال است و من ناخوش
رفتن خود در منزل او مصلحت نمیدانم اگر بسیار بجد میگردد تحملی با هم برویم منعم خان
ابراهیم خان و زنبک(؟) اگر روی علیقلیخان طلبیده آورد و در روز دیگر منعم خان و خواجه
جهان رفته در منزل علیقلی صحبت داشتند روز دیگر در منزل ابراهیم خان صحبت داشتند
و مجنون خان قاقشال و بابا خان قاقشال و میرزا ایلیک(؟) نیز درین منزل حاضر شدند
و میان ایشان و علیقلی آشتی دادند هر چند سخن در رفتن علیقلی در اردو شد فایده نکرد
دار جمله تعلل کشی در سر داشت بهانه … قرار نتوانست داد و گفت چون از
من ناسپاسی اینچنین بظهور آمد یکبار که این دلیری اقدام نمیتوانم کرد در بر
والده خود را و ابراهیم خان را که ریش سفید ماست میفرستم و بعد از تقدیم خدمات
لایقه باستلام عتبه علیا مشرف خواهم شد بعد از گفتگوی بسیار همین معنی قرار
یافت روز دیگر علیقلیخان والده خود را و ابراهیم خان را با فیلهای نامی خود و شل(؟)
بال سندر و اجیله که از فیلان مست زبردست مشهور بودند با دیگر فیلان برسم
پیشکش

پیشکش همراه ببرادری و نظام اقا فرستاد و حاجی خان سیستانی که مقید طور بود نیز
فرستاد خان خانان این پیشکش همراه گرفته روی بدرگاه عالی نهادند و بپایه گاه مقدس
رسیدند خانخانان ابراهیم خان را تیغ و کفن در گردن انداخته و سر و پا برهنه ساخته در بساط
حضور آورد و بوسیله شفاعت و درج جرایم گوناگون این شوره بختان قلم عفو کشیده امید وزبان
اقدس گذشت که اگرچه ظاهرا … که این واژگون طالعان بعهد خود وفا نمایند اما چون
خاطر تو عزیز است تقصیرات ایشان بخشیده در جاگیرهای ایشان را بدستور بمرحمت باید که تا
زمانی که رایات اجلال شهنشاهی درینجا … بکار سرحد برای خاطر با علیقلیخان از آب گنگ
باین طرف عبور نکند و چون دار الخلافه آگره مستقر رایات اقبال شود و وکلای اینها آمده اسباب
استناد جاگیر خود در ادرست نمایند و بموجب ان مناشیر اقبال بحال جاگیر خود در متصرف
شوند خانخانان از ظهور عنایت پادشاهانه تارک مفاخرت باوج عزت رسانید و حکم شد
که تیغ و کفن را از گردن ابراهیم خان فرود آوردند و مژده عفو گناهان با وجه عزت
رسانید بوالده علیقلیخان که در حریم حرم سرای شهنشاهی رو بر خاک تضرع و زاری نهاده منتظر
نوید بخشایش بود رسانند و چون معامله این برخورداران … و چاپ(؟)
را کادولان معامله رس کوشیده اند از دو جهان را خواست که حقیقت بدرونی این
طایفه کافر نعمت … زمان خاطر نشان شود و بعد از چند روز که اینها
بسعادت زمین بوس عز امتیاز یافته بودند خبر جنگ میر معز الملک و امرای که بهار بالگان
درگاه معلی رسید و تفصیل این سرگذشت آنکه چون بهادرخان و اسکندرخان باعتماد صلاح
دید علیقلیخان که بر خلاف عنایات و بر کار سردار … و در مقام بغی و عصیان ایستاده
دست تعدی و فساد کشاده بودند ناگاه درین اثنا باین شائبه فوج بزرگ از موکب عالی
رسید و از استماع شکوه این فوج … پا کم کرده خود را مرد این میدان نیافتند و بی
اختیار شده در مکر و تزویر زدند از روی ظاهر بمیر معز الملک و امرا پیغام دادند که
چه صورت دارد که در مقابله عساکر منصور آمده خیال محال جنگ در خاطر آمیزند
آن که واسطه شفاعت … جرایم ما گردیده فیلان نامی که با فیلان پادشاهی

دست آمده طبع اقدس بدان رغبت دارد و روانه درگاه معلی میسازیم و چون بظهور رسید
که از دریای زلال عطف و مکرمت خلات با زلال عفو پاک شده است ما هم بدرگاه جهان پناه
رفته سجدات عذرخواهی تقدیم خواهیم رسانید میر معز الملک و سایر امرا چون رنگ
امیزی و تزویر این گروه دغا با محمود دیده داشتند داغ زد و بیتابی خواستند ان مدبران
نهاده جواب نوشتند که رفاهیت ایام و جرایم شما ازان قبیل نیست که جز بلطف خان خانی
شمشیر ابدار از جریده روزگار محو توان ساخت بهادرخان باز بمیر معز الملک پیغام داد و
درخواست کرد که اگر تجویز نمایند یکدیگر را دیده سخنی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود
میر معز الملک قبول این اراده نموده با معدودی از اردو بر آمده رفت و بهادرخان
ازانجانب با چندی پیش امده میر را دریافت و مقدمات از جانبین در میان آمد چون آثار
حیله در پیشانی سخنان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت لیکن بحرف و حکایت
روزگار میگذرانیدند چون سرگذشت حال بمسامع اجلال رسید حکم والا اشرف نفاذ
پیوست که لشکرخان و راجه تودرمل بایم دم خود در لشکر منصور رفته اگر اصلاح حال در
جنگ بینند خود نیز ضمیمه عساکر عالیه باشند و اگر صلاح در قبول التماس جماعت باشد
از فضل و رحمت بیقیاس کار تو میسازند و آن دو دولتخواه سپاه نصرت قرین پیوسته با آن
بیدولتان پیغام فرستادند که انچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما میرود و اگر
از لوامع صدق ضیایی دارد و بعزمی درست خاطر مطمئن متوجه آستان بوس گردند اگر
زودتر قدم گذاردن و دست در حیله زدن کار مردان نیست و چون دل ایشان با
زبان موافقت نداشت سعادت رهنمون ایشان نشد و دولت یاوری نکرد و از بدبختی خود در
نواحی خیرآباد پای ضلالت بیمای جرات در دلیری افشردند و عساکر دولت را
چون حقیقت الحاح علیقلی و عاطفت فرمودن شاهنشاهی معلوم نمود و لشکر پیش و مبارزت
ساعی ملت نمود و راجه و لشکرخان قرار جنگ داده بترتیب صفوف و تسویه افواج همت
گماشتند قول بمیر معز الملک و اعتماد خان خواجه سرا و میر علی اکبر و راجه تودرمل و لشکر
خان و دولت خان فوجدار و جمعی از بهادران مامور انتظام گرفت و برانغار بجلادت

قیاخان و حسن خزانچی و شیر سلطان و راجه پیرسین و کرسی و مهر علی ولد استاد یوسف و برخی
از جانسپاران دیگر ترتیب یافت و جوانغار بباقی خان و شاه بداغ خان و مطلب خان
رتنو و ناصر قلی اوزبک و چندی از دلیران نظام پذیرفت و هراول بمحمد امین دیوانه
و معصوم خان فرنخودی و قلقدم خان و شاه فنایی و صدرجهت اوزبک و قلیاق
بهادر و طایفه از مردان کارزار رونق گرفت و التمش بخان عالم و هندو مغل و دریای
درباری و درای بر ... و دادن خان فوجدار و طبقه دیگر از مبارزان استحکام یافت
ازانجانب باغیان سه فوج شده بودند فوجی باهتمام بهادرخان و فوجی بسرداری
اسکندرخان و فوجی بسرداری محمد یار برادرزاده اسکندر در هراول مقرر ساخته اماده
جنگ شدند و در میان هر دو هراول هنگامه جنگ گرم شد قدری هراول مخالف غلبه کرده
جسته بود که مردم التمش داد دلاوری داده بهراول برابر داشتند محمد یار که پیشانی
لشکر ظلمانی او بود بشمشیر برق لمعان بر خاک هلاک افتاد و بسیاری از مخالفان
پایمال شدند و اسکندر که با فوجی گزیده از دنبال این فوج اماده عربده بود گرد ادبار
بر روی دولت خود بیخته و پشت بر عساکر منصور داده رو بهزیمت در داد افواج
قاهره که آیات نصرت اقبال از دنبال هزیمتیان در آمده بهر کس از ان تیره روزگاران
بخت برگشته میرسیدند خونش بخاک میریختند تا بلب آبی رسیده اسکندر از بیم جان خود را آب
زده و از خاک سیاه سر بیرون کرد و بسیاری از سپاه کار امدنی او در ان ظلمت آباد غرق شدند
و افواج قاهره که اسکندر را منهزم ساخته بودند بقصد غارت و تاراج لشکر ادبار پراگنده شدند
بهادرخان که با جمعی در کمین بود و درین زود بر فوج جوانغار لشکر اقبال رسیده و جنگ در
پیوست شاه بداغ خان از اسپ جدا شد و بعید تخالف در امده و معز الملک پرسش توفیق
بنگر خدمتی نیافت و ناصر قلی از کار فرمایان تباه خرد و خاک بحقیقتی بر فرق روزگار
خود ریخته بغنیم پیوستند بهادرخان این فوج برداشته متوجه قول شده و قول الی جنگ
سر رشته تدبیر را از دست داده عار فرار اختیار نمود محمد باقی خان به بهانه حفظ اسباب
و ابقای اموال خود را برکنار کشیده و بعضی از روی نفاق و حرام نمکی جنگ ناکرده پشت

بمعرکه داده‌اند و ازین شومی انها لشکر فتح کرده شکست افغانان در راجه تودرمل و قیاخان و
خان و مردم الغمش جمع شده در میان ایستادند چون لشکر بهم خورده بود کاری انجام
نشده عذر در این نتیجه است این معامله نافهمان نمی بینند که خدیو زمان با علم یقینی چگونه مدارا
میفرماید بهر کار اگر دار چنین باشد آنچه بیند از خود بیند روز دیگر سپاه پراکنده فراهم آمده
بجانب قنوج متوجه شد سران لشکر عرضداشتی محتوی بر حقایق سرگذشت بآستان
روانه ساختند آنحضرت که معدن مروت و مردمی اند چون بر حقیقت حال مطلع شدند
ازانجا که مجد و الاجرایم ایشان گذشته بود جریمهٔ عظیمه چنین برپا شده انگاشته امرا را
طلب داشتند و جمعی که آثار نفاق از حرکات ناسزای ایشان ظهور یافته بود در حجاب
خجالت مانده از سعادت کورنش محروم گشتند و جمعی اخلاص مند با وجود ظهور چنین
حالتی بعنایات خاص مخصوص شده از سوانح آنست درین هنگام که رایات جلال در جونپور
انتظام بخش جهانیان بود شیر محمد دیوانه در حدود سامانه سر بشورش برداشته
در سفاک تاخت و تاراج شد و بزودی سزای کردار خود را یافت این بی سعادت از خدمتگاران
خان اعظم بود و بعد ازان به بیرام خان پیوست و بیرام خان بواسطهٔ حسن صورت
این بخرد را که از زمرهٔ ادانی بود مقرب خود ساخته امتیاز داده در زمان اقبال او اعتبار
یافت و در ایام ادبار سالک مسلک بحقیقی گشت چنانچه مجملی ازان در جای خود
گذارش یافته و چون ذات مقدس شاهنشاهی مصدر انواع عدالت بر چندان بتحقیقی
دولتخواهی آنحضرت بود اما چون این بخیه دنبه در ادمی نگرسیده ترین صفات آن
پسند طبع حق پسند نیامد و منظور رعایت نگشت چندی در قصبهٔ سامانه بسر برد درین
ایام که علیقلیخان و جمعی کافر نعمتی نموده بغی ورزیدند و رایات اقبال متوجه انطفای نائره
افساد شد این خون گرفته بدولت جمعی از اوباش فتنه اندوز را فراهم آورده دست
فتنه برگشاد ملا نورالدین محمد ترخان که فوجدار آنجا بود و میر دوست محمد نام شخصی را
در سامانه گذاشته بود که سرانجام مهمات آن پرگنه مینموده باشد روزی آن بخت برگشته
ناهموار این دوست محمد را برسم مهمانی بخانه خود آورده در اثنای صحبت بیکبار از سوهان

میکرد و مجلس میداشت که ناگهانی نیزه‌ای در کارخانه نهاده بر سینهٔ آن بیچاره زد و کار او تمام کرد
و اسباب و اموال او آنچه در آن پرگنه بود دست آورده بجانب پرگنهٔ مال شتافت و شقداران
پرگنه را که بخالصهٔ شریفه منسوب بود نیز کشته از اموال آنچه در آن پرگنه بود دست آورده
و اوباشان حادثه دوست که طالب آن بودند بیشتر شدند و در میان ولایت محروسه تاخت
میکرد تا آنکه ملا نورالدین جمعی را با خود متفق ساخته کمر همت بر دفع ادبار او بست و در موضع دهوری
که در حدود سامانه است آن دیوانه بیابان بعشرت مشغول بود رسیدن ملا نورالدین بشنوده
و ازان اعتباری نگرفته با معدودی متوجه او شد بفوج ملا تاخت در اثنای تاختن آسیبش
بزخمی رسیده و افغانان و جمعی پیاده رفته او را دستگیر کردند و ملا آن دیوانه بیدولت را بقتل رسانید
و حقیقت حال بعرض اقدس ارسال داشت و در جونپور عرضه داشت او بموقف عرض مقدس
رسید و مورد عنایات خسروانی شد از سوانح آنکه رایات همایون از جونپور بسیر قلعهٔ چنار نهضت
فرمود ازانجا که فطرت قدسی مآثر حضرت شاهنشاهی بر عفو جرایم و صفح زلات کوتاه بینان
مجبول است بوسیله الحاح و شفاعت منعم خان خانخانان قلم عفو و صفح بر ارقام جرایم
و آثام علیقلیخان و سایر ارباب عصیان کشیده هوای سیر بنارس و تماشای قلعهٔ چنار و دیگر
که از قلعه‌های مشهور هندوستان است از خاطر جهان کشای سر زد و بموجب این عزیمت
دولت افزا روز بهمن ایزد دهم بهمن ماه الهی موافق روز جمعه سیوم رجب اشرف فاز را
بحراست جونپور گذاشته موکب الانهضت فرمودند چون بمنزل شهر بنارس که بر ساحل
دریای گنگ جلوه نماست نزول اجلال پرتو انداخت فلاحت انوار عدالت
برخواص و عوام آن ناحیه سعادت ورود واقع شد و اردوی ظفر را اعلام توقف
در آنجا فرمودند با خاصان رکاب مقدس بسیر چنار توجه فرمودند و درون و
بیرون قلعه را بنظر اصلاح انداخته مسرت پیرای ظاهر و باطن گشتند و در همیان
قراولان نشاط نوید عشرت آورده از بیشه‌های فیل که در نواحی قلعه بود خبر دادند
حضرت شاهنشاهی عزیمت شکار را پیش نهاد همت اقبال صید ساخته با بعضی از ملازمان
رکاب دولت و مخصوصان موکب معلی در آن بیشه‌های انبوه شکار پیل فرمودند

دو قرب دو کروه جستجو کرده بجنگله فیل رسیدند و پرتو اشارت عالی بران تافت که ملازمان بساط
حضور از هر جانب درامده این کوه منظر از اکر دکر داند بدستوری که دستور العمل صیدگاه
اقبال بوده فیل والا شکوه را در میان گرفتند و گردنهای این وحشی طبیعتان را بطناب
مدارا بستند و با فیلان اهلی هم تنگ ساخته بحصار جباده مراجعت نمودند و از انجا که
بنارس کر عزیمت بلند کرده ماردوی معلی که منتخبی است از هفت اقلیم در دو سه جا
فرمودند و از سوانح الغار فرمودن حضرت شهنشاهی است بر سر خان زمان از انجا که
وجود مقدس حضرت شهنشاهی طلسم دوام اکامیت از مبدا فطرت لسان تقدیر
و بیان ثبت امده هرچه از حقایق کونی و الهی است پیش از انکه جلوه ظهور یابد بانواع اشارت
و ظلال عبارت بران پرتو می انداز و چنانچه در ان وقت که منعم خان زبان تضرع
کشوده شفاعت جرایم علیقلیخان میکرد بر زبان تقدیر بیان گذشت که ما خود
عفو میفرماییم اما عجب که ابر او اب عبودیت ثابت قدم ماند و همچنان در اندک
فرصتی بظهور امده چه در ان هنگام که بموجب استدعای خان خانخانان علیقلیخان و بهادر خان
جایگیر بکرمت بخشیده قبول التماس او مشروط باین بود که تا موکب اقدس درین حدود و دیار
خان زمان از اب عبور نکند و چون رایات اقبال بمرکز اورنگ خلافت رسد و پرگاه
معلی امد مناشیر دولت او فاز بگذرانند و بر جایگیرهای خود متصرف گردند در توقفگاه
رایات عالی بجانب بنارس و جباده ظلال ارتفاع رسمت معاودت انداخت علیقلیخان
خان زمان از اب گذشته بمحمدآباد رسیده و کسان از ابغار نپور و جونپور روانه کرد و موکب معلی از
شکار مراجعت نموده بساحت بنارس نزول اجلال فرموده بود و بعرض مقدس رسید که ان
بی سعادت بر خلاف شرط رفته عدول از جاده حکم اشرف نموده از اب گنگ گذشته
فرمان قهرمان که از شستهای غضب بجوش درامده و رقم سیاه روزی ان سیه بخت که از اغماض نظر اوتن
شده بود در پیشگاه باطن اقدس که اینه گیتی نمای دولت جلوه گر شده و در مقام
سطوت منعم خان را مخاطب ساخته ماجرای سیه بختی ان تیره روزگار را از
بر زبان اقدس اوردند خانخانان را از کمال انفعال سر در پیش انداخت و زبان گفتار

بسته در شرح جواب بسته یافت و خواجه جهان و مظفر خان در راه بهکونت واس
و جمعی دیگر از امرای حقیقت اساس برادر دی نصرت طراز گذاشته که از انجا بمنزل
بیایند و خود بنفس نفیس بعزیمت تادیب و تنبیه علیقلیخان شب دیبا دو هفت
و سیوم بهمن ماه الهی موافق شب شنبه یازدهم رجب پای توجه در رکاب دولت
اورده بطریق ایلغار راه نورد نصرت شدند و قرب گزینان بساط اقدس
و سایر فدائیان موکب معلی گروه پیش تر و الا بوده در یکدیگر مسابقت نموده گوی
سرعت از شمال و صبا ربوده بودند و جعفرخان تکلو و قاسم علی خان را بر سر غازی پور
تعین فرمودند این بهادران چون برد از قلعه غازیپور رسیدند دیدند و تا ان
انجا اگاه گشته از برخی که متصل بدریای گنگ بود خود را در اب انداختند و بمحمدآباد
رسیده علیقلیخان را ازین واقعه اگاه ساخت علیقلیخان دست و پا گم کرده از کمال سراسیمگی بخیمه
چون بر لب اب سرو ارسید کشتی چند بر کنار اب برای چنین روز اماده داشت با جمعی
که با او بودند در امده جان سراسیمه را بساحل سلامت برد و موکب مقدس است که رود اتش
از دریای جونپور بر فیل سواره عبور فرمودند و اخرهای شب بر فیل توقف نمودند
سحر باز گرم رفتن شدند قدری از روز گذشته بود که باردوی و پیوستند ان بهادر
خیمه و اسباب را گذاشته راه گریز پیش گرفته بود تا بهر سیوم را بر فیل تحت ادب بود
بدست درامد و از انجا مجنون خان قاقشال و میرزا نجابت خان و جمعی دیگر را بتعاقب
رخصت فرمودند روز بیگاه شده بود که از پیش فرستاده ها خبر رسید که علیقلی در تعاقب
گذشتن از اب سرو است چون اسپان بسیار آمده بودند و روز اندک مانده سواری موقوف
شد سحر به دولت شبدیز اقبال را تیز راندند درین روز اوازخان پسر اسلام خان و برادر
حسن خان از غنیم جدا شده بموکب اقبال پیوستند و فوج پیش از دنبال ان مدبر بساحل اب
کشتیها رانده بسیار اشیا و اموال که علیقلیخان و کسان او در روانه ساخته بودند از مغاکی فتح
دانسته گرفتند و از اهل کشتی سرگذشت علیقلیخان تحقیق کرده و موکب معلی از ساحل
سردار گرفته نهضت فرموده عساکر نصرت قرین بوادی و براری را در نورد دیده

گم گشتهٔ صحاری ادبار نشانی پیدا نشد و چنان از ثقات استماع افتاد که علیقلیخان بنجر در
محمدآباد بود و اکثر اوقات که رایات اقبال بانجا رسیده ترا ست راندهٔ بمحمدآباد در وقت
ان مدبر بصحت می افتاد و همانا که منعم خان این زده دغل باخت و از برای رواج بازار
خود بخواست که او وصیت افتد اول نگذاشت که همانا شب بر سر او بروند تا بیا
او را خبردار ساخته گریزانید و معلوم شد که علیقلیخان از راههای پر درخت به
قلعهٔ جلوپاره رفته فرود آمده بسبب شهرهای دانش پژوه اغماض نظر فرموده بردی
بنیاد رونده در روز دیگر موکب مقدس بواسطه آنکه کشتی پیدا نشد و گذرگاه معلوم نشد
که آن دریای زخار را عبور توانکرد از این روی آب در برابر جلوپاره نزول اجلال
فرموده بنده و قضا از طرفین بسیر داده چون علیقلی دانست که گیتی خدیو خود بدولت
پرتو اقبال انداخته اند بودن را بجو دقرار نداده پیشتر روان شد و روز دیگر موکب
اقبال از آن منزل کوچ نموده و کنار دریا گرفته بقصبه سورون نزول اجلال فرمودند و در راه
غریب درخت زاری بی پیر مواکب جهان نورد شد انواع سباع و وحوش از بر و بحر نمایان
می شدند و جوانان صاحب قبضه صید میکردند و اقسام جانوران بنظر اشرف درمی آمد و سپاهیان
سخت انداز انشار عالی می شدند که بخدنگ شدن از دزدستان شعله کردار از پای می انداختند
و در وقت عبور اردوی عالی شکوه جانوران دریایی مثل نهنگ از آب بیرون آمده
بر ساحل دریا نمایان می شدند و چون از دور گرد عساکر منصور نمایان است آب بگریختند
و بعضی جانوران از آن قسم بودند که تیر و تفنگ بر آنها کارگر نمی شد و بالجمله موکب معلی
در حدود آن قصبه بود که خبر آوردند که بهادرخان درین فرصت بجونپور رسیده مادر
خود را خلاص کرده است و اشرف خان را مقید ساخته است و قصد آن دارد که باردوی
معلی دست بردی نماید بنابران موکب مقدس از ساحل آب سرو از آنجا بجانب
معسکر اقبال عطف عنان فرموده تفصیل این مجمل آنکه چون طنطنهٔ ایلغار موکب
عالی بتعاقب علیقلیخان و سکندرخان و بهادرخان رسید و قضیهٔ گرفتاری
والدهٔ علیقلیخان در جونپور بدست اشرف خان معلوم کردند دانستند که اشرف

خان

خان لشکری چندان ندارد و گرفتن قلعهٔ جونپور بغایت آسانست از جای خود گرم روی کرده
بجونپور رسیدند و چون اشرف خان در استحکام مبانی قلعه داری اهتمام نموده بود و دروازه را
سوخته و درون شده طایفه زد و با نهار دیوار قلعه نهاده بر آمدند اشرف خان و دیگر خیرخواهان
که مخالفان بقلعه آمده بودند بهادرخان اشرف خان را گرفته مقید ساخت و والدهٔ خود را
خلاص کرده همراه برد و با وجود آنکه جونپور عمری در جایگیر او و برادرش بود و چندین
روابط با اهل شهر و حقوق خدمات ایشان را همه بپامال افتاد کرده دست انداز
غریب نموده و بسیاری از تاجران را تاراج کرده به بنارس شتافت و الجاسم بدری
دست بغارت برد و از آنجا بعد ازین بنارس که بزمانه مشهور بود رفت و در آن
حالت خبر رسید که رایات عالی از تعاقب علیقلی معاودت نموده و سکندر و بهادر راه
گذر نهضت معهود ایشان بود پیش گرفته از آب گنگ عبور کردند چون علیقلی از
صدمات عساکر اقبال بدر رفت و شورش سکندر و برادر او چنان گذارش یافت
بمسامع اقبال رسید موکب مقدس از کنار آب سرو عنان معاودت منعطف
گردانیده متوجه اردوی معلی شد که مبادا غبار آشوب این مفسدان بر حاشیه
بساط جمعیت آن سپه و شورنجیان باستماع توجه رایات اقبال فرار نموده بودند
اهل اردوی مقدس را اطمینان دیگر بهم رسید و از آنجا پرتو توجه بجانب جونپور
تافت و روزی که قصبهٔ نظام آباد مستقر موکب جلال بود محفل وزن اشرف
اقدس زیب یافت و جشن دلکش فراهم آمد و نقود گرامی بر دامن امید ریخته
شد و جهانیان از فیض عام شهنشاهی احتظاظ یافته بدعای مزید عمر و خلود دولت
سیراب زبان شدند و بعد از تقدیم مراسم جشن معلا از آن منزل نهضت
فرمودند و عرصهٔ جونپور از فر نزول موکب والا پایهٔ بلند یافت چون این شهر
فیض بهر از مقدم شهنشاهی زیب و زینت گرفت و تا مدتی عظیم از ملازمان
عتبهٔ اقبال در استیصال ارباب بغی ظهور آمد رای عالم آرای در یک شهر طرح
اقامت انداخت تا بنیاد طبقهٔ باغیه برآید و آسودگی در عالمیان شیوع به

و بموجب حکم مقدس اعیان مملکت و ارکان دولت طرح منازل رفیع اساس عمارات
عالی بنیان انداختند و بر زبان اقدس گذشت که تا غبار هستی این ظلمتیان از دامن
حدود و در تخیز دپای تخت اقبال همین شهر خواهد بود و جمعی از امرا که مرخص شده در محال
جاگیر خود بفراغت گذرانده اند جار رسانیدند که بیلغار معهود داخل موکب معلی
گردند و تبارزکی افواج تازه زور متعاقب مدبران تعین فرمودند و حکم معلی شد
که تا علیقلی را دستگیر نکنند از پای ننشینند چون حقیقت احوال علیقلی رسید
میرزا میرک رضوی را که از نشینان خاص او بود و با بستان معلی فرستاده
اظهار عجز و درماندگی خود نموده و برای هر کدام از تقصیرات معذرتی گونه گون
زبان و چاپلوسی منعم خان خانخانان را بران داشت که باز در مقام استشفاع
شد خانخانان که مزاج دان اقدس بساط بود و جرات برین امر عظیم نمیتوانست
کرد بنابرین جمعی از ارباب عزت را که حضرت شهنشاهی از فرط خداپرستی احترام
آن طبقه منظور میداشتند مثل امیر مرتضی شریفی و ملا عبدالله سلطانپوری و شیخ
عبدالنبی صدر بخود متفق ساخته پیش آورد و این جماعت بنا بر وثوق بر عاطفت
شهنشاهی در باب سر بر معلی زبان شفاعت گشاده بعرض مقدس رسانیدند
و در بخشش و بخشایش داستانها خواندند و آن معدن مروت میدانست که باطن
ایشان صاف نشده است و این مقدمات مفضو[illegible] اصلی این ارباب بغی
وقت گذرانیدنست خاطر این معامله نافهمان را رعایت فرموده بجد و اغراق تقصیرات
ایشان بخشش یافت بشرطی که از قبایح اعمال و ذمایم افعال خود توبه نصوح نموده
من بعد خلاف رضای اقدس را در خیال راه ندهند و همواره بر شاهراه دولتخواهی
و جانسپاری ثابت قدم باشند و چون آثار ان ظاهر گردد محال جاگیرهای ایشان
بدستور سابق مکرمت شود خانخانان و سایر اکابر را داب شکر معظم رسانیده
حکم معلی شد که میر مرتضی و مولانا عبدالله و معین خان فرنخودی نزد علیقلی
خان رفته ندامت او را اشتو به استحکام دهند و نوید بخشش و بخشایش

اطمینان بخشند و خود با نهام دولت و اقبال فسخ عزیمت اقامت جونپور
فرموده موکب دولت را به عزیمت معاودت مصمم گردانیدند در روز دوشنبه بیست
و چهارم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه یازدهم شعبان نهضت رایات دولت
از جونپور بدار الخلافه آگره اتفاق افتاد و دوی علی بیک حقه از جونپور بلده
مانکپور آمده ساحل دریای گنگ مخیم سرادقات اقبال ساخت کارگذاران بارگاه
سلطنت بحکم مقدس در یکروز بر آن جهان دریای عظیم پل بستند تا اردوی معلی
با ایمن لایق عبور نمود و درین ایام که رایات اقبال مراجعت فرموده متوجه دار
الخلافه بود جنید کررانی برادرزاده سلیمان پسر عماد بشرف عتبه بوسی استسعاد
یافت و مشمول عواطف خسروانی گشت آغاز سال یازدهم الهی از مبدا جلوس
مقدس شهنشاهی یعنی سال بهمن از دور اول هزار شکر که بهار دولت
تازه شد و کوکبه نوروز بلند آوازه گشت مزاج عالم بتازگی روی با عتدال آورد و طبیعت
عنصر قوت گرفت بیت خاک چمن شد ز ابر مشک تتاری ** آتش گل تیز کرد باد بهاری
فرصها قوت بشاخ شکوفه شد سنبل مشکین بسوخت عود قماری ** از پی دو سبزگان
حمله گلشن ** آب بصفت خاک کرد آینه داری ** در نظر طلعت حسن پرستی
وقت گل افشانیست و باده گساری ** غنچه و نرگس سپیده اند فراهم ** گوش که در ا
بدست دیده بسیاری ** نسیم بهار چون سروش غیب نوید بهار از حضرت
واقبال را در رها فیض ایزدانی بر زمان و زمانیان باز شد و بشر دهای فتح
آسمانی اولیای دولت ممتاز شدند و بعد از سه ساعت و پانزده دقیقه روز
دوشنبه بیست و دوم شعبان نهصد و هفتاد و سوم قمری تحویل نیر اعظم و مینو ز عالم
برج حمل سعادت ظهور یافت و آغاز سال بهمن یعنی سال یازدهم از مبدا جلوس شهنشاهی
از دور اول بوقوع پیوست و تا دو سه روز عرصه شهر گره جولانگاه موکب اقبال
بود و دران فضای جان فزا مراسم جشن نوروزی داد عشرت بهار
رنگ دای طبایع شد انجاخان خانخانان منعم خان و مظفر خان و دیگر اعیان

دولت و ارکان اقبال را بجهت اهتمام مهم خان زمان و آمدن جمعی که پیش خان زمان
رفته بودند گذاشته بکابل نهضت موکب اقبال اتفاق افتاد و از اینجا برهنمونی
عنایت الهی و عزیمت فر اقبال بمستقر جاه و جلال آوردند و بمجرد خوشحالی
روز فیروزی بود دهم فروردین ماه الهی موافق جمعه هفتم رمضان ظلال چتر
والا بر دار الخلافه آگره نزول اجلال گسترده پایه آن زمین سعادت رهین را
از آسمان گذرانیدند و چندگاه در آن مرکز عدل کامیاب عشرت گشته معموره
نگرچین که در آن ایام بتوجه نشاط اساس تعمیر یافته بود در روی توجه آوردند و آن
منازل عشرت بنیاد از پرتو نظر سعادت پیرای ظلال سپهر بخشیده زنگ زدای
روزگار گشتند و بالجمله چون حضرت شهنشاهی خاطر از تشییدهای خود منظور داشته
دار الخلافه توجه فرمودند منعم خان و مظفر خان در گره تا آمدن فرستاده بالتوقف
کردند الغرض چون نزدیک علیقلی رسیدند مراسم استقبال و لوازم تعظیم
بجای آورده بکریان تر زور پیش آمد و در روشنی مخلصان درست سرز و پیش گرفته
نسلی انبیا [illegible] ارباب نفاق نمودار دور دهان
سپاه در [illegible] رده مراجعت نمودند منعم
خان و مظفر [illegible] روان گشته کوچ بکوچ متوجه استلام
عتبه علیه شدند و [illegible] مظفر خان [illegible] که از جانب منعم
خان در دو راه یافته [illegible] پیش پیشان [illegible] سعادت یافت و منظور
نظر عاطفت گشت و شرح دوردوی این بزرگان زمان از بیانی واضح خاطر
نشان ساخت بعد از آن منعم خان و سایر امرا بدرگاه معلی پیوستند لشکر
خان را از بخشیگری معزول گردانیدند و خواجه جهان معاتب شده و مهر مقدس
کلان ازو گرفته رخصت سفر حجاز دادند و تنبیه ایشان که مکافات اعمال ایشان بود
سرمایه مزید هشیاری منعم خان شد و پایه اعتبار مظفر خان بلند گشت و وسیله
مقربان درگاه گناه خواجه جهان بخشیده آمد و حضرت شهنشاهی خود بذات اقدس

متوجه مهمات آن ملک و معاملات شدند و بمیامن توجه عالی و افاضت انوار عدالت
انوار عدالت عالم طراز رونق دیگر پدید کردند و از سوانح آنکه حضرت شهنشاهی
عاطفت جهان آرا را بتربیت ملازمان عتبه اقبال ظاهر ساخته توجه در جمیع
پرگنات انداختند و بحکم والا مظفر خان جمع رقمی قلمی را که در زمان بیرام خان
بواسطه کثرت مردم و قلت ولایات بنام افزوده برای مزید اعتبار
نیداشتند و آن همه در دفاتر علیا مثبت ساخته بود و دست افراز تقلب متغلبان
زربند بشده و بر طرف ساخت و قانون گویان و دانایان جمیع ممالک
محروسه برعم خود حاصل ولایات را خاطرنشان کرده جمعی دیگر قرار دادند
اگرچه در نفس الامر حاصل حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اکثر از اجمال حاصل تمام بهم رسید
دور نیست و چون سرشته داغ که در آخرین دفتر این دیباچه اقبال شرح سمت
تحریر یافته بظهور نیامده بود در این ولا بجمیع امرا و ملازمان عتبه اقبال تعیین
مقرر گردانیدند که هر کدام چند کس نگاه داشته مشغول خدمت باشند
و عوام سپاهی که با مرا مقرر شده قسمت بود [illegible] هزار دام سالی
و قسم دوم را [illegible] ده هزار دام [illegible] سوم [illegible] چهار هزار دام
مقرر گشت و از سوانح آنست که عبد الله خان [illegible] ادبار یافته بگجرات
رفته بود و چنگیز خان بمقتضای قرار [illegible] تعظیم عین الملک معروض
داشته بود عمل نموده او را از پیش خود [illegible] و کمی متنبه شده برگردان
بادیه ضلالت گشته و باز بحدود مالوه [illegible] سر خویش برداشت شهاب
الدین احمد خان که پیشتر از این بسر انجام مهام ولایت مالوه نامزد شده بود لشکری
شایسته سرانجام نموده بر سر او رفت و نزدیک بود که آن شوربخت برادر
ساز و هزار کلفت خود را بعلیقلی خان و اسکندر خان رسانیدند و از آنجا بسیار
ادبار نکوبختی فرو رفت و از سوانح فرار نمودن جلال خان قورچی است و شرح
این سرگذشت آنکه چون ذات مقدس شهنشاهی عفیف و پاک نهاد آمده است

جمیع طوایف عالم خصوصاً مقربان بساط عزت را میخواهد که ازین دولت
نصیبی داشته باشند چون بمسامع اقبال رسید که جلال خان جوانی صاحب حسن
نگاه داشته در مقام بی اعتدالیست این معنی بر مزاج اقدس گران امد او را ازو
جدا ساختند و ان سبک سر از جادهٔ خرد رفته بشبی ان جوان را همراه گرفته
فرار پیش گرفت میرزا یوسف خان و جمعی کثیر به تعاقب او نامزد شدند و ان
گرفتار هوا و هوس را باجوان مقید کرده بدرگاه معلی اوردند و تادیب لایق
بحال او فرمودند مدتی در جلوخانه افتاده بودند و لگدکوب خورد و بزرگ بود و باز
بمقتضای عواطف خسروانی ندیمی او را که در ان وادی بی بدل بود درگذرده بنوازش
سرافراز ساختند و از سوانح تعین نمودن مهدی قاسم خانست بحراست ملک
که پیش ازین در مطاوی احوال گذارش یافت که اصفخان در هنگام خدمت
و وقت کار کفران نعمت ورزیده مسالک مسالک تحقیقی شد و درین ایام
که موکب عالی از جونپور مراجعت نموده بسریر گاه خلافت رسید ضمیر ممالک
ارای اقتضای ان کرد که مهدی قاسم خان را که از کبرای امرا و قدیمان صاحب
اعتبار این دودمان عالی بود بحکومت ولایت گدهه فرستادند که انتظام
ان ولایت نموده اصفخان را که مرتکب چنان قباحتی گشته بود و مهدیست ارد
مهدی قاسم خان باین شایسته کمر عزیمت بسته قدم همت در راه نهاد و پیش
از انکه عسکر اقبال رسد اصفخان خبر دار شده بچندین تحسر و تاسف دل از ان
ولایت واداره صحرای بیدولتی شده چون حشبان پناه به بیشه برد و مهدی
قاسم خان بان ولایت معمور در امده باستقبال التصرف نموده بدنبال اصفخان
شتافت و علیقلیخان که همیشه در تدبیر موافق ساختن اصفخان بخود بود
این فرصت را غنیمت دانسته خطوط نوشت و شروع در نقض عهد نمود و
ان ساده لوح بخرد از راه رفته باتفاق برادر خود وزیر خان بجونپور شتافت و
علیقلی را دریافت و مهدی قاسم خان ناظم اسباب ولایت گدهه شده و از سوانح

انکه اگرچه حضرت شهنشاهی در پردهٔ منوچهری سپهر میفرمایند و هر زمان برای خود
پردهٔ لطیف سرانجام میدهند در سواد اکثر معمورهٔ نگرچین تخت نشین دولت
و اقبال شده هم بجهت مصالح ملکی که دانا داند و هم برای نشاط صوری که عامه
فهمند رای جهان ارای بچوگان بازی که در معنی مشق جهانگیری و اقلیم ستانیست
اشتغال فرموده و در هنگام انبساط خاطر گوی عشرت از عرصهٔ روزگار میربودند
بظاهر بزم نشاط و هنگامهٔ بازی اراستن بوده و بباطن مشغول حق بودن
و کار جهان ساختن و درین کار شگرف اختراعات بدیعه فرموده نشاط ارای
بوده اند از انجمله گوی آتشین بود که بوسیلهٔ لمعان انوار آن در شبهای تاریک هم اغراض
چوگان بازی درست میدادند و بچوگان هلالی گوی از کواکب میربودند نظام
اسباب بازی بکمال رسید و بعضی اسبان از دست و پا راست میشد و
مردم را توانایی قطره و تزد و که تا گزند اسپان گربت بهم میرسید و از
سوانح درگذشتن یوسف محمد خان کوکلتاش است برادر کلان میرزا
عزیز ازین جهان گذران از افراط باده پیمایی روز موافق پنجم ذی قعده و پنج
روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بعلاج تکدهٔ فنا شتافت و از غرایب
انکه روز دیگر که نعش او را از نگرچین بدار الخلافه اگره اوردند بدن او گرم بود
حضرت شاهنشاهی بمقتضای مراحم ذاتی و موجب مروت در دم دمی شتافته
شده بمضمون نصایح و اقسام مهربانیها چاره گر ناشکیبایی ماتمیان دل
پای داده شدند و لوازم رافت و عاطفت بظهور اوردند و از سوانح
رفتن مهدی قاسم خان بسفر حجاز است شرح این واقعه انکه چون بهمت
تحریر یافت که او بحراست و حکومت گدهه تعین شده بود و که اصفخانرا از ان
حدود برادر ده و بران دیار منصرف شود چون ان ملک بی ...
سعی همت او افتاده از درازی ملک و خرابی ان نتوانست سامان ان
کرد و وحشت بر مزاج او غالب امد تا انکه در اواسط این سال بر رضای پادشاهی

برخواسته از سرحد دکن عازم سفر حجاز شده هر گاه بی مناسبت معنوی قرب بزرگان
دین که صاحبان نفوس قدسیه اند سود مند نیامد نزدیکی اماکن شریفه که بنسبت
آن بزرگان معنی صورت عزت و اعتبار یافته اند چه گشاید سیما که با این بی
مناسبتیها رضامندی چنین صاحب اقبال همه جمال او باشد و چون
این معنی بموقف عرض مقدس رسید بر بیچارگی او بخشوده فکر آن ملک
فرمودند و شاه قلیخان نارنجی و کار علیخان را با جمعی از ایشان در آن اخلاص
گزین بالخند و یقین نمودند و فرستادند تا رفته پراکندگیهای املاک را انتظام
دادند و مورد مراحم خسروانی گشتند نهضت موکب والای شهنشاهی
بدفع فتنه میرزا حکیم و دیگر وقایع اقبال درینولا که لشکر چنین نشان درگاه
موکب شهنشاهی بود بمسامع اقبال رسید که حکیم میرزا با غوای کوته اندیشان
حقوق نعمت را بعقوق مبدل ساخته متوجه لاهور است و شرح آمدن او
برین نمط است که میرزا سلیمان از آن باز که از نهیب صدمه افواج شاهنشاهی
فرار اختیار کرده به بدخشان مراجعت نمود همیشه اندیشه آمدن کابل داشته
درینولا چون یقین میرزا شد که از امرای حضرت شاهنشاهی هیچکس در کابل
نیست قابو دانسته با حرم بیگم بار چهارم لشکرها را فراهم آورده روی آمد
بهمان ارزو بجانب کابل نهاد و چون خبر آمدن او بمیرزا حکیم رسید قلعه
کابل را بمعصوم که از معتمدان میرزا بود و اکثر فرزانگی ممتاز بود سپرده خود
باتفاق خواجه حسن نقشبندی که وکیل کل بود از کابل برآمده بنکو دره و غور
بند رفت و میرزا سلیمان بکابل آمده قلعه را محاصره کرد و بعد از چند روز
کمند قدرت خود را از کنگره تسخیر قلعه کوتاه دید و بر حال میرزا اطلاع یافت
که بغوربند رفته در آن نواحی خواست که بوسیله تلبیس حرم بیگم کاری تواند
ساخت بن درانی صواب حرم بیگم میرزا سلیمان را آنجا کابل گذاشته
خود بجانب غوربند متوجه شده و مردم سخن سنج را پیش میرزا حکیم برسالت

فرستاد

تعیین کرد و پیغام داد که همیشه ما را از فرزند صلبی عزیزتر بوده بخصوص که نسبت
وصلت ضمیمه آن شده باشد همگی خاطر متوجه آنست که کمال یگانگی و یکجهتی
ظهور یابد و اساس روابط اختصاص استحکام پذیرد و درین مرتبه عرض آمدن
ما آنست که ملاقات شما روی نماید و بنیان ارتباط استحکام یابد و عهد
و میثاق که از اختلال و انحلال مصون باشد در میان آید میرزا حکیم از
نیرنگ بیگم فریب خورده مقرر ساخت که در قریه قراباغ که در دروازه
گروهی کابلست او را دریابد و قواعد ارتباط محکم سازد و چون عزیمت
ملاقات مصمم گردانید معتمدان خود را پیشتر فرستاد که شرط و عهد و میثاقیه
بمکر و تزویر و اسباب ارند چون فرستادها تبلیغ رسالت نمودند
بیگم سوگندان غلاظ و شداد یاد کرد که در مقام فریب نباشد و زبان با دل
یکی دارد و عمل بقول موافق گرداند و مردم میرزا که از بیگم سوگندان شنیدند
از کوته اندیشی مقرر ساختند که میرزا را به قراباغ تخلیص نموده به بیگم ملاقات
دهند و عقد فرزندی و عهد یگانگی را بکمال وثوق بربندد و بیگم ثبات
خداع دانسته قاصدان را پیش میرزا سلیمان فرستاد که من یکباره میرزا
حکیم قرار داد و دن او بقراباغ داده ام صلاح آنست که شما اردو و بعضی
سپاه را در کنار قلعه گذاشته با معدودی از سپاه بایلغار خود را در حوالی
قراباغ رسانیده در کمینگاه وقت باشید که چون میرزا برسد شما از کمین
درآمده دستگیر کنید میرزا سلیمان از استماع این خبر محمد قلی شغالی را که
از امرای معتبر بود با جمعی بسر اردو بمحاصره کابل گذاشته شبا شب خود را
رسانید و قریب قراباغ در پشته در کمین کرده است و فرستادهای میرزا
حکیم از پیش بیگم سوگندان غلاظ شنیده بازگشتند نظر بر ظاهر انداخته و از
غدر باطن غافل شده احوال حسن عهد و ماجرا [redacted]
نشان میرزا نمودند و تمام کسان میرزا از فریب بیش بیگم بجد [redacted]

قاقشال که از رفتن مانع بود و این سوگند از ابکر و فریب حمل میکرد و صریح میگفت
که بیگم میخواهد که شما را باین بهانه بجنگ میرزا سلیمان در آورد و سوگندان
دروغ که دام فریبست درمکند دشمن انداز دو آنچه ان عذر اندیش اندیشیده بود
باقی قاقشال الحیت کنده میگفت و با وجود این حال میرزا حکیم غافل شده با چندی
از ملازمان معتمد روانه قرا باغ شد در اثنای راه یکی از کابلیان که باتفاق
بدخشیان در ایلغار میرزا سلیمان امده بود و ازایشان جدا شده خود را
بکسان میرزا حکیم رسانید و کیفیت واقع بیان کرد که میرزا با لشکر گزین در
پناه فلان پشته درکمین فرصت مترصد ایستاده است و من امشب بهمراهی
ایشان امده ام میرزا از شنیدن این سخن بدی توجه کردانیده راه کابل پیش
نهاده عزیمت ساخت و چون میرزا سلیمان خبر یافت که میرزا حکیم برین
حال مطلع شده خود را بکناره کشید تعاقب نموده بعضی از مردم میرزا را
رسید چندی را دستگیر کرد و ازانچه در دنبال بود گرفت باقی قاقشال با
برادران عقب میرزا داشته به تعجیل میراند و کار بجائی رسید که بعضی بدخشیان
بمیرزا نزدیک می شدند و ملاحظه ان بود که دست یابند باقی قاقشال و
برادران بپای مردی مردانگی دشمنان را به تیر و تیغ نگاه میداشتند که میرزا
پیش میرفت و باین طریق میرزا را از خطرگاه عذر بدر بردند و میرزا سلیمان
تا سر سنجد دره تعاقب کرد چون دانست که میرزا حکیم بدر رفت بناچار توقف نمود
و اسباب میرزا و مردم او بدست بدخشیان افتاد و میرزا حکیم چون شب
در آمد در یکی از درهای غوربند بسر برد و کسان بغوربند فرستاد تا بعضی
اسباب که در غوربند گذاشته بود پیش او اوردند و ازانجا کوچ کرده نزدیک
بکتل هندوکوه قرار گرفت روز دیگر ازکتل گذشته بمرغ وارف که بطرف
اوزبکان بود رسید و ازانجا یکدو منزل دیگر پیشتر رفت خواجه حسن و مردمی
که با و متفق بودند اراده کردند که میرزا را پیش پیر محمد خان حاکم بلخ برند

دارو کمک

دارو کمک طلبند لیکن باقی قاقشال که رایش درست بود راضی نشد گفت
من میرزا را بدرگاه معلی میبرم خواجه حسن با جماعت ببلخ رفته و باقی قاقشال
میرزا را با آن جمعی که با ایشان اتفاق داشتند ازانجا باز گشته میرزا را برگرفته
در غوربند امد و ازانجا براه اب و بخراد بجلال اباد عبور افتاد و ازانجا بپر
شاور و ازانجا بکنار آب نیلاب امده از اب گذشتند و عرضه داشت
تضرع طراز متضمن شرح تفرقه که روی نموده بود مصحوب معتمدان روانه
آستان اقبال ساخت و در معموره نگرچین که بنزول اجلال عبرت فزای
عالم قدس بود ایلچیان میرزا حکیم سعادت بساط بوس دریافته و عرضه
داشت میرزا بذروه عرض اقدس رسید و ازانجا که دولت بیدار پاسبان
اقبال این دودمان والاست خبر فتور کابل عرضه عرصه اجلال شده بود و دران
هنگام فریدون خال میرزا در ملازمت اقدس کامیاب سعادت بود انحضرت
او را از روی عواطف ذاتی رخصت کابل داده بودند که چون میرزا خرد
سال و بی پرواست او رفته منتظم مهمات باشد و میرزا را بر شاهراه خلوص
و ارادت ثابت قدم دارد و محافظت نماید که مردم فتنه انداز بمجلس میرزا
راه سخن پیدا نکنند و پیش از وصول میرزا آمدن میرزا سلیمان به کابل اتفاق
افتاده و ان وقایع پیش امد و درین وقت که ایلچیان میرزا حکیم امدند آن
حضرت بمقتضای عطوفت فطری و شفقت رحمی خوش خبر خان را که از
یساولان بارگاه قرب بود با نقود و از اجناس و اوانی و خلعت و اسب
خاص فرستادند و فرمان عاطفت طراز شرف صدور یافت که امرای
پنجاب سامان یورش کابل نموده دفع میرزا سلیمان نمایند و خوش خبر
خان چون قریب باردوی میرزا رسید میرزا بسعادت استقبال منشور
عالی که دیباچه اقبال جاودانی بود و دولت پذیر شده اداب تسلیم و ارکان
تعظیم بجای اورد بعد از چند روز فریدون که پیش از خوش خبر خان بموجب رخصت

عالی آمده بود رسیدن آن کوتاه فکر بمقدمات دور از کار که دران نیمه
هیچ خردمندی راه نیابد میرزا را اگر رانده و مانده بانجا آمده بود ممالک
کابل در چشم اعتبار بلباس غیر واقع جلوه داده و سبک رفتن لاهور بایمای
خاطرنشان کرده و باین قدر اکتفا ننموده میرزا را خردسال را بگرفتن خوشخبر خان
اغوا نموده و میرزا اگرچه از حرمان دولت و دانش خیال فاسد فریدون را داد
که رای بکاری دار دا مار ها بگرفتن خوشخبر خان نداد و رخصتی طلب داشته
وداع کرد دران هنگام یکی از نویسندهای بی دولت سلطان علی نام که از
مستقر خلافت مردود شده بکابل رفته بود و آن نام را در لشکر خطاب داده
بودند و حسن خان از برادران شهاب الدین احمد خان که قبل ازین فرار نموده
در کابل بسر میبردند و بی سعادت سخنان شورافزای فتنه انگیز گفته در فساد
و افساد و بفریدون شرکت بستند تا آنکه میرزا حکیم که نه عقل دوربین داشت
و نه دل حقیقت گزین از سخنان این گزاف گویان اگر انقلاب گذشته پای جرات
در وادی عصیان بسمت لاهور اورده مردم میرزا در بهره و آن نواحی دست
انداز کردند و چون این خبر بامرای پنجاب رسید میر محمد خان و قطب الدین
خان و شریف خان در لاهور اتفاق نموده در مدت حصار کمر همت
بسته شهر را استحکام دادند و صورت حال را بعتبه مقدس عرضه داشتند
و نایره غضب حضرت شاهنشاهی از استماع این سانحه زبانه زدن گرفت و
باجتماع بعضی از عساکر اقبال پرتو اشارت یافت و میرزا حکیم باندیشه ناصواب
که شاید بفریب و فسون امرای پنجاب توانند بجانب خود کشید از بهره روی
بلاهور اورده بیرون شهر در باغ مهدی قاسم خان فرود آمد و روز دیگر
بکنار قلعه رسیده صفوف ترتیب داد و امرای پنجاب اقبال ابد پیوند
شاهنشاهی حصار خود ساخته داد جلالت و جلادت داده از فرط پردلی
بضرب توپ و تفنگ هیچ متنفسی را پیرامون قلعه گشتن ندادند هر روز بهمین

نمط آیین قلعه داری استحکام داده کمال شجاعت و حقیقت بجای می آوردند
و حضرت شاهنشاهی منعم خان خانخانان را بحکومت دار الخلافه آگره که مرکز دایره
سلطنت بود تعیین فرموده خاطر خطیر را بانتظام مصالح دیوانی گذاشته و
در روز شهریور چهارم آذر ماه الهی موافق ششم جمادی الاول نهصد و هفتاد
و چهارم پای سعادت در رکاب نصرت اعتصام اورده عنان
اقبال را جولان دادند و تمامی ان راه به نشاط شکار پرداختند و انبساط بهار
می نمودند بعد از ده روز دار الملک دهلی بظلال رایات اقبال نورپذیر شد
و بطریق معتاد و آیین مسعود زیارت مراقد متبرکه فرو شدگان ملک
معنی فرموده مجاوران و معتکفان ان حواشی را با درارات گرامی و مکارم
ارجمند خوشوقت ساخته روی توجه بروضه فایض الانوار حضرت جنت
آشیانی آوردند و دران حریم مقدس مراعات اداب نموده عزیمت پیش
وجهه همت علیا ساختند میرزا حکیم که باغوای کوته اندیشان خیال خام
در سر می پخت و فکر بیهوده داشت بمجرد صیت طنطنه نهضت موکب معلی
بر سیمه روی بفرار اوردند تا ساحل نیلاب باز پس ندید و از روزی که معسکر
اقبال بکنار آب ستلج ورود اقبال فرمود منهیان دولت خبر گریز میرزا اوردند
و موکب عالی از دریا گذشته روی سعادت بلاهور اورد و امرای پنجاب تبارک
ادب شتافته دولت زمین بوس یافتند و بساعت سعادت اشاعت ششم
بهمن ماه الهی موافق اواسط رجب نزول اجلال دران شهر فیض ورود اتفاق افتاد
و منازل مهدی قاسم خان بظلال رایات شاهنشاهی مطارح انوار عزت
و مطالع کواکب افضال شد و فروغ امن و امان از کران تا بکران رسید
و دولتخواهان که در ایام محاصره و مقاومت با خود اصحاب طغیان اوان
جان سپاری بتقدیم رسانیده بودند و پیشگاه تحسین در آمده بسایر ترقی
تصاعد نمودند اگرچه اولیای دولت برین بودند که تعاقب کابلیان

نمود و بهرای لایق در کنار رشان نهاده آید اما از آنجا که ذات مقدس شهنشاهی معدن
عاطفت و رأفتست بر کوهی حرد و حکیم میرزا بخشوده تعاقب در توقف افتاد و
قطب الدین خان و کمال خان و دیگر جمعی از امرا نامزد فرمودند که بالقصای ممالک
محروسه رفته در آسایش و آسودگی عموم رعایا که از آشوب کابلیان آسیب یافته
بودند بپردازند که درینصورت اخراج میرزا بر وجه احسن میشود و این دولت اساسان
حکم عالی را کاربند شده متوجه خدمت شدند و آنحضرت در لاهور بانتظام مهمات
عالمیان پرداخته نشاط آرای بودند و عساکر اقبال بکنار سند رسیده مراعات
احوال رعایا نموده و از آنجا ظاهر شد که میرزا حکیم کابل را از میرزا سلیمان خالی یافته متوجه
شده است و سرگذشت میرزا سلیمان آنکه در آن هنگام که بقصد میرزا حکیم
ایلغار کرد محمد قلی شغالی را با جمعی کثیر بمحاصره قلعه کابل گذاشت معصوم خان
چندی از فارسان مضمار شجاعت را از قلعه بیرون فرستاد که کارنامه تهور
نمایند این دلیران عرصه نبرد با محمد قلی خان دست بردی نمایان نموده اورا
هزیمت دادند و اسبهای بدخشیان بغنیمت بردند و تفرقه عظیم در اهل محاصره
افتاد و محمد قلی دختران میرزا سلیمان را که درین یورش همراه برده بودند بچار دیوار
باغی که در آن نواحی بود در آورده خود را مضبوط ساخت و اهل کابل محمد قلی را
رو گردانیده خبر بمعصوم فرستادند که اگر بهم پشتبانی و مدد رسانی اینها را در
شکنجه کرده ایم و دستگیر کردن آسانست او در جواب نوشت که چون
دختران میرزا سلیمان اند این سلوک با ایشان از آئین ادب بعیدست و کسان
خود را طلب داشت میرزا سلیمان آزرده شده از عذری که بمیرزا حکیم اندیشیده بود
محروم و نا بوس باز بجوانب کابل آمده در مقام محاصره شد و معصوم هر روز
فوجی شایسته از قلعه بیرون میفرستاد و با بدخشیان از روی غلبه جنگ میکرد
و در میان بزد و سپاه برخاست و وبا گونه در مردم و اسپ نیز افتاد و ناگزیر
میرزا سلیمان در صلح زده بوسیله قاضی خان بدخشی محقر چیزی که دست آویز مراجعت

دروش معاودت باشد که خود را بملازمت مقر خود در بدخشان روانه سازد و عقب
را او خود هم بشتافت و بمقارن انحال میرزا حکیم از سند و هندوستان فرار نموده بکابل
آمد و گونه اندیشه نا انجام سر در گریبان فرو برده شرمسار خیالات فاسد شد
و موکب معلی که کوکبه ابهت و جلال در لاهور برافراخته سایه عدل و رأفت بر اطراف
ممالک انداخته و فروغ رایات نصرت ظلمت زدای انفس و آفاق شده جشن
والای وزن مقدس نوروزخان ایام مسعود ترتیب یافت و بزر و سیم و دیگر
نفایس بدستور معهود وزن عالی شده بخیرات و مبرات بخورد و بزرگ رسید
و فرمان روایان اطراف و اکناف خصوصا حکمرانان و زمین داران سمت
شمالی فرق ضراعت و جبهه اطاعت بر خاک آستان نهاده بقدر حالت
خود نثارهای گرامی می افشاندند و کسانی که در آن فرصت سعادت آستان
نهاده بوسی نتوانستند کرد فرزندان و خویشان با ایلچیان کاردان فرستاده
عرض اطاعت مینمودند و درین ایام محمد باقی ولد میرزا عیسی ترخان والی ته
عرضداشتی متضمن بر نود بندگی و فرمان برداری با پیشکش شایسته مصحوب
معتمدان ارسال داشته و خلاصه مضمون آنکه بدین از حلقه بگوشان درگاه معلی بوده
بر بساط اخلاص و اطاعت و جان سپاری و اکنون من برادرانم عبودیت
تارک ادب نهاده از ثابت قدمان ذروه انقیاد دم زدن و با سلطان محمود
بکری بخلاف توره و حکم معلی باستظهار میرزا باقی قندهار سپاه بجانب بنده
و بواسطه وثوق اعتصام بفتراک دولت ابد قرین دستی بر جد و ذ نیست
و پراکنده تر گردید امیدوارم که بمیامن عقیدت و اخلاص خود در خیل بندگان
هواخواه ممتاز باشم چنانچه غبار تفرقه بکار بر ساحت جمعیت من
نشیند عرضداشت او بواسطه مقربان بساط قدس بمسامع اجلال رسید و موافق
اراده و التماس او فرمان جهان مطاع بنام سلطان محمود خان از کمین
سطوت و اجلال صادر شد که قدم از حد خود بیرون نهد و از حدود متعلقه باقی خان

عنان خیال کشیده وارد و ایلچیان کامیاب عنایت شاهنشاهی شده قرین
رخصت گشتند و از سوانح آنست که چون همای چتر سپهر ظلال حضرت شاهنشاهی
بر ممالک شمالی سایه گستر بود عرضه داشت منعم خان خانخانان از دار الخلافه
آگره بدرگاه معلی رسید باین مضمون که پسران محمد سلطان میرزا الغ میرزا
که بنظر تربیت از سایر ملازمان عتبه اقبال ممتاز بودند در سرکار سنبل جاگیر داشتند
راه عصیان سپرده و پای طغیان فشرده بر قصبات و حوالی دهلی دراز
دراز دستی نموده بودند بقصد استیصال آن گروه تا دهلی راندند که آن
مدبران را بدست آورده کوتاه بینان این معنی را شنیده براه هندو
فرار اختیار کردند این محمد سلطان میرزا فرزند رشید سلطان ویس میرزا
ابن بایقرا ابن منصور بایقرا بن عمر شیخ بن حضرت صاحب قرانی امیر تیمور
گورگانست و والده محمد سلطان میرزا دختر حسین میرزا است و میرزا در
زمان فرمان روایی خود محمد سلطان میرزا که نبیره او بود در ظل تربیت
میداشت بعد از واقعه ناگزیر سلطان حسین میرزا چون تفرقه عظیم بخراسان
راه یافت محمد سلطان میرزا بملازمت حضرت گیتی ستانی فردوس مکانی
پیوست منظور نظر عنایت و رعایت شد و چون اکلیل سریر آرایی بحضرت
جهانبانی جنت آشیانی رسید آنحضرت نیز بدستور سابق در ظلال مراحم و عواطف
میداشتند و او را دو پسر بود یکی الغ میرزا و دیگری شاه میرزا هر دو در سلک ملازمان
آنحضرت کامیاب دولت بودند با وجود آن چندین روز آثار خلاف و عصیان ظاهر
کردند و آنحضرت بموجب مکارم ذاتی رقم اغماض کشیدند تا آنکه الغ میرزا را در
تاخت لشکر هزاره مکافات یافت و از وی دو پسر ماند سکندر میرزا و محمد سلطان
میرزا و بعد از کشته شدن الغ میرزا حضرت جهانبانی جنت آشیانی
سایه تربیت بر پسران او انداخته اسکندر میرزا را الغ میرزا و محمد سلطان میرزا
را شاه میرزا خطاب عنایت فرمودند و چون اورنگ خلافت بشکوه جلوس اعلی

پیوند حضرت شاهنشاهی مملکت آرایی شد آنحضرت بر محمد سلطان میرزا با نبایر
و عشایر نظر عنایت انداخته کام روایی فرمودند چون محمد سلطان میرزا را
پیری دریافته بود از سپاهیگری معاف داشته پرگنه اعظم پور از سرکار سنبل
وجه معیشت او مکرمت فرمودند که در همانجا آسوده بوده باشتغال دعا مشغول
باشد و از او در کبرسن چند پسر شد اول ابراهیم میرزا دوم محمد حسین میرزا سیوم مسعود
حسین میرزا چهارم عاقل حسین میرزا ازانجا که شمول الطاف حضرت شاهنشاهی
از بد و نظرت از دور و نزدیک کافل مهام طبقات عالمیانست هرکدام
ازین میرزایان را بقدر قابلیت جاگیرهای لایق مکرمت فرموده بودند در
جمیع یورشها قرین موکب معلی کامیاب سعادت میگشتند خصوصا در یورش
جونپور ملتزم رکاب مقدس بودند بعد از آنکه رجوع رایات [illegible] ازان
یورش اقبال واقع شد رخصت حاصل کرده بجاگیرهای خود که در سرکار سنبل بود
رفتند و درین هنگام که موکب معلی بجهت اطفای نایره شورافزایی میرزا حکیم
از دار الخلافه آگره بممالک پنجاب نهضت فرمود الغ میرزا و شاه میرزا
باتفاق ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا لوای بی‌وفایی و طغیان افراشتند و گروهی
از اوباش تیره بخت را با خود متفق کرده در ولایت سنبل و آن نواحی دست
بتاراج دراز کردند و جاگیرداران آن حدود جمعیت نموده بر سر ایشان رفتند
چون ایشانرا طاقت مقابله نبود روی گریز بجانب خان زمان و سکندر خان
نهادند و صحبت این خودسران کج رو با آن بدنهادان شورش طلب راست
نیامد چه از فساد جوهر عقل هرکدام را سری که سروری در دماغ بود از آنجا باز
قصد میان دو آب نمودند گذر شان بپرگنه نیم کار افتاد پادشاهی خواهر
زاده حاجی خان سیستانی که جاگیردار آنجا بود بمدافعه آن تیره بختان
پیش آمد قضای ایزدی چون در مقام تخت گیری ایشان بود بهلاکت آن گروه
از گرو وقت دیگر شد و پادشاهی جنگ مردانه کرده شکست یافت و اسباب

فراوان از زر و فیل و دیگر اشیا بدست این بیدولتان بیراهه رو افتاد و همچنان
تاراج کنان بحدود دهلی آمدند تاتارخان دهلی را مضبوط کرد و منعم خان از
آگره بمدافعه ایشان بدبخت برگشتگان مالوه را خالی دانسته بآن صوب
شتافتند در حدود قصبه سینت بمیر معز الملک که به پنجاب احرام ملازمت
میرفت دوچار شدند و اسباب او را غارت نمودند و منعم خان تعاقب را
صلاح وقت ندید برگشته بدار الخلافه آگره آمد و این جماعت رفته مالوه را متصرف
شدند و در آن وقت مالوه بمحمد قلیخان برلاس مقرر شده بود و او بجهت بعضی مهمات در
سلک ملتزمان رکاب دولت انتظام داشت و اما او خواجه هادی که بخواجه
کلان اشتهار داشت اجین را استحکام داد اما چون تحقیقی چند که همراه او بودند
براه میرزایان ملحق شدند و آنچه در بساط خواجه بود بغارت رفت و خواجه
بملاحظه بزرگزادگی بسلامت ماند در هندیه قدم خان برادر مقرب خان دکنی بود
محمد حسین میرزا او را رفته محاصره نمود و مقرب خان دکنی در قلعه سنتواس بود
و حسین خان خواهرزاده مهدی قاسم خان از شابیه مهدی قاسم خان که بسفر حجاز
میرفت برگشته می آمد بسنتواس رسیده بود که غوغای میرزایان بظهور آمد و نیز
در سنتواس پناه برد ابراهیم حسین میرزا بمحاصره آن پرداخت و درین اثنا محمد
حسین میرزا هندیه را متصرف شده قدم خان را کشت و چون سر او را در کنار قلعه
سنتواس آوردند مقرب خان بیدست و پا شده آمده دید و حسین خان نیز بر
آمد ابراهیم حسین میرزا هر چند تکلیف نوکری کرد حسین خان قبول ننمود و در ایامی
که حضرت شاهنشاهی بتوجه استیصال علیقلیخان بودند آمده بشرف ملازمت
استسعاد یافت القصه چون این خبر بمسامع اجلال رسید منشور عالی صادر شد
که محمد سلطان میرزا از اعظمپور به قلعه بیانه برده محافظت نمایند

آغاز سال دوازدهم الهی از جلوس مسعود شاهنشاهی یعنی سال اسفندارمذ
از دور اول درین ایام که عرصه لاهور بوجود موکب معلی گلستان اقبال بود

وحضرت شاهنشاهی بکر داوری خاطر اشتغال داشته صید قلوب میفرمودند
فیوض بهار احاطه روی زمین کرد و نسایم اعتدال از کران تا کران وزیدن
گرفت حدایق و بساتین جولانگاه نظارگیان بدایع صنع شد و شقایق و ریاحین
بجلوه های مستانه کمند بر انظار دیده وران انداختند بیت برخیز که جلوه
کرد طاوس بهار ❁ برخاست ز طرف باغ کلبانگ هزار ❁ بر سبزه ز تر فتاده
هر سو گل سرخ ❁ بال و پر خود نهاده طوطی منقار ❁ بعد از هشت ساعت و پانزده
دقیقه از روز سه شنبه بیست و نهم شعبان نهصد و هفتاد و چهارم تحویل نیر
اعظم و منور عالم روی نمود و سال دوازدهم الهی از مبدأ جلوس مقدس شاهی
یعنی سال اسفندارمذ الهی از دور اول آغاز شد و نهضت خاطر اعتدال سرشت
شاهنشاهی بشکار جرگه و صید قمرغه که دلکش ترین انواع شکار است ظهور
آمد حکم معلی نفاذ یافت که اطراف سواد لاهور یکطرف متصل کوه و دیگر جانب
بکنار دریای بهت وحوش و طیور برانند و هر ضلعی بیکی از امرای عظام سپردند
بخشیان و تواچیان سرداران اکثر از ده هزار لی بیکره و بیشتر از پنج
هزار پیاده قصبات و قریات لاهور بخدمت راندن شکار تعیین
ساخته شد و در پنج کروهی لاهور صحرای وسیع جهت ساحت دل شهریاران بجهت
آوردن شکار انتخاب کردند در مدت یکماه که امرای دولت و دیگر خلایق
از خواص و عوام سرگرم راندن شکار بودند آنحضرت در لاهور اکثر اوقات
گرامی بمعموری ظاهر و باطن اشتغال فرموده معدلت را بلند اساس میساختند
تا آنکه بر وجه دلخواه جمعیت شکاریان جرگه و انبوهی جانوران قمرغه بهم
و صیدگاه دست اجتماع فراهم داد اول حضرت شاهنشاهی با چندی از خاصه
شکارگاه رسیده بر دور جرگه گردیدند و بنظر شمول آن دایره انبساط را
از محیط تا مرکز نظاره فرمودند و هر کس از بزرگان دولت بیدار بر
ملازمان بساط عزت درین خدمت نشاط پیوند بقدم اهتمام شتافته بود

نوازش آفرین یافته یکایک به مباهات بر اوج اعزاز رسانید آنگاه پای دولت
در رکاب سعادت آورده توسن شیر صید آهو خرام را در نخجیرگاه جلوه
دادند و بزخم تیر و دم شمشیر و نوک سنان و ضرب بندوق بنیاد شکار کردند
در آغاز عزیمت شکار ده جرگه پنج گروه بوده دوره زیر و زبر قمرغه پیش آمده دایره
تنگ تر گشته در بیابان گاه بجولان رخش گرم رو شکاری را از زمین می
ربودند گاه بکمند اندازی آهوان برق پای را بند میکردند و از انبساط طبیعت
نشاط برای انواع شکار را که بظهور آوردند از خاصان بساط قرب میرزا
عزیز کوکلتاش در میان قمرغه درآمده در رکاب سعادت بود و امرا
در پیش مورچلهای خود سر ازدها کشیده روز بفروغ دیده و شب بمشعلهای
عالمتاب پاس شکار رسیده اشتند و از صبح تا شام و شام تا صبح محفل شوق و هنگامه
طرب گرم بود بعد از آنکه حضرت شاهنشاهی پنج روز متوالی خود بدولت
و اقبال باتمام شکار کامیاب عشرت گشتند امرای عظام و مقربان حریم
قدس را پرتو اشارت تافت که در صیدگاه درآمده شکار کنند و مرتبه
مرتبه ملازمان عتبه والا بموجب حکم اقدس در میان آمدند تا آنکه کار بجدی رسید
که احاد و افراد پیاده و سوار درآمده کام ستان عرصه شکار گشتند و از عجایب
سوانح که در ایام شکار بوقوع پیوست آن بود که حمید بکری از یساولان بارگاه
مقدس بی سببی گرده بیکی از ملازمان درگاه والا تیر در کمان نهاده برکش کرده
بود و آن کس در کمین فرصت بوده در شکارگاه معروض داشت سطوت
جلال پادشاهی اقتضای سیاست فرمود و از کمال غضب شمشیر خاصه را بقطع
دادند که این خودسرای بی اعتدال را از بار کردن نجات دهد مشار الیه
دو مرتبه آن الماس پاره را بر وانداخت و سر مویی آزرده نشد و بر زبان
تقدیر بیان گذشت بیت اگر تیغ عالم بجنبد ز جای ٭ نبرد رگی
تا نخواهد خدای ٭ و از بیمنی سر قضا در بافته جان بخشی فرمودند اما بجهت

تنبیه و عبرت بی اعتدالان سرش تراشیده خر سوار بر گرد صیدگاه گردانیدند
و از سوانح آنست که در ایام شکار رسیدن مظفر خانست و آوردن وزیرخان
برادر اصفخان را در بساط مقدس و درخواست گناهان او و برادرش نمودن و پذیره
قبول پیوستن و تفصیل این اجمال آنست که چون اصفخان باضلال بخت درکشید
خدعه و دام صحبت علیقلیخان و بهادرخان افتاد اصفخان از صحبت ایشان ناخوش
و از تکبر بیجا و ترفع بیمعنا خاطر او رنجیده شد و با اینحال علیقلی از حال او چشم طمعی داشت
منتهز وقت بوده بهجست که از وی جدا شود در این اثنا علیقلی اصفخان را همراه
بهادرخان فرستاد و وزیرخان را پیش خود نگاه داشت و وزیرخان حقیقت را
به برادر خود نوشته بوعده قرار قرار داد و اصفخان بموجب قرار داد از بهادرخان
جدا شده راه گریز و مانکپور پیش گرفت و وزیرخان نیز از جونپور بر آمده بهمان راه شتافته بود
بهادرخان از حال اصفخان آگاه شده تعاقب کرد و نزدیک بقلعه چنار باصفخان
رسید و میان ایشان جنگ درپیوست و اصفخان شکست یافته گرفتار شد بهادرخان
او را بر فیل عماری در انداخته روان شد مردم بهادرخان از پی غنیمت متفرق شده
بودند که وزیرخان و بهادرخان به پیرامون رسیده خبر گرفتاری اصفخان شنوده
کرده در این هنگام که مردم بهادرخان پراکنده شده بودند رسیده داد جلادت دادند
بهادرخان تاب مقاومت نیاورده فرار نمود و اشارت فرمود که اصفخان را بر فیل می
او زند از بیم بگذرانند نگاهبانان بکد و شمشیر حواله او کردند سر انگشت او جدا شد
و سر و بینی او را زخمی رسید که ناگاه مردم وزیرخان زور آورده اصفخان را
خلاص کردند و بجد و کره آمده آرام گرفتند و درین کار از بهادرخان پسر وزیرخان
داد مردانگی داده و باین لقب گرامی بهمین تقریب افتخار یافت اصفخان از زمان
گذشته ندامت کشیده و این همه حادثه و نکبات از ماثر حرمان آستان معلی دانسته
بار و خجالت عزیمت دولتخواهی درگاه والا از صمیم دل اختیار کرده و وزیرخان را در
خود را پیش مظفرخان فرستاده وقتی که بموجب اشارت عالی از دار الخلافه آگره متوجه جانب

میشد فرستاده و وزیرخان به دهلی آمده مظفرخان او را بعواطف خسروانی مستمال
گردانیده همراه خود آورده و در محلی که حضرت شهنشاهی بشغل صید افگنی منشرح و منبسط
بودند مجال عرض یافته درخواست تقصیرات آصفخان نمود آنحضرت ذیل عفو
بر زلات او و برادرش انداخته منشور عنایت بنام آصفخان اصدار فرمودند
که کمر استظهار بسته در حدود مانکپور باتفاق مجنون خان قاقشال در اداب دولتخواهی
ثابت قدم باشد و چون موکب اقبال بمستقر اورنگ سلطنت مراجعت فرمایند
دولت زمین بوس دریافته معمور عوارف بی شمار شهنشاهی گردد و بالجمله موکب معلی
بعد از انصرام مهم عشرت انجام شکار قمرغه معاودت فرموده بدریای راوی
که لاهور بر ساحل آن واقع است و بمهابت عمانی میگذرد رسید حضرت شهنشاهی
رخش هامون گرد جیحون نورد را عنان توکل بدست داشته بدریا سر دادند
و آن بادپای آتش خوی چون نسیم که بر آب بگذرد سبک بگذشت و ملازمان موکب
والا و ملازمان رکاب مقدس که بآثار زر حواشی رایات اقبال بودند اسپ سواره خود را
باب زدند و همه عبور نموده بساحل سلامت رسیدند مگر خوش خبرخان بساول و نور محمد
ولد شیر محمد که غریق گرداب فنا شدند و چون رایت کرامت آیت در عرصه لاهور
شرایف اوقات بانتظام مهام و ترویج قواعد معدلت که وجود اقدس با آن مفطور است
مصروف بود و از سوانح گریختن محمد امین دیوانه است و تفصیل این اجمال آنکه او از
یکه جوانان اردوی معلی بسیالت و تهور علم امتیاز می افراخت و پیمانه بدمستی بر داشته
بی اعتدالانه معاشرت میکرد درین ایام که عرصه لاهور معسکر اقبال بود بر عالم بیخودی
از فوج اراذل که بر فیل خاصه سوار بود دوچار شده تیری از کمانخانه بی اعتدالی برکشیده
بجانب او انداخت چون این جرات معروض بساط اقدس گشت از بارگاه عدالت حکم
قتل او صادر شد مقربان حریم قدس در موقف شفاعت در آمده زبان تضرع
برگشادند و حضرت شهنشاهی بموجب استدعای ارباب اخلاص جان بخشی فرموده
بچوب ادب تنبیه آن بیخرد فرمودند و او از ادبار بخت خویش پیرایه سعادت

همان شب فرار نموده پیش علیقلیخان که پیشوای فتنه اندوزان بود رفت و از سوانح
آنست چند گروهی که بسعادت ملازمت یافته مشمول مراحم خسروانی بوده از
هندوان که بجای کهر او مقرر بود بتوهمی باطل فرار نموده بگجرات رفت آنانکه از
نهاده بیدولتی آمده اند هر آینه از بارگاه دولت و اقبال دوری گزیده برغم خود
در اقامت خویش میکوشند و بعضی بکاهش خود افزوده خود را بچاه بیدولتی
انداختند درین هنگام که همت جهان گشای از تنظیم مهمات تسخیر پرداخته
پرتو توجه اقدس بمراجعت تافت عرایض دولتخواهان خصوصا عرضداشت
منعم خان خانخانان از دار الخلافه آگره ببارگاه معلی رسید و از مطاوی
فحوای آن بوضوح پیوست که علیقلیخان و بهادرخان و اسکندرخان باز
سر از خط بندگی پیچیده باعلا و اعلان بغی و طغیان گردن بر افراشته اند
و غبار انگیزی میرزا حکیم نامده از دیار دماغ خولیای آن فاسد مزاجان گشته از تجری
و بیدولتی خطبه که بنامی طراز انوار سید بنام میرزا خوانده اند این بیخبران بخت
برگشته از شواهد ضیا افزای اقبال شهنشاهی چشم پوشیده برای اغراض فاسده خود
میرزای ساده لوح را در گرداب ضلالت می اندازند پادشاهی عطیه ایست الهی که چندین
هزار شرط گرامی تا در فردی فراهم نیاید آن موهبت عظمی از درگاه ایزدی عطا نشود
محض نسب و جمع شدن مال فراهم آمدن اوباش ازین کار شگرف کفایت نکند
و بر هوشمندان پیداست که تنبدی از آن صفات قدسی فطرتی و الا عطوفتی عالی
حوصله فراخ و بردباشتی فراوان و دریافتی بلند و کرمی ذاتی و شجاعتی اصلی و عدلی
وافر و نیتی درست و جدی عظیم و عملی شایسته و فکری عمیق و تغافلی سخن و عذر
پذیری لایق است و باین مآثر کامل از بسیار اندکی در بهارستانی نامه های حکمت پرور
بالغ نظر بسیط مذکور است مادام که موصوف این نعوت جلال را دانش
بر خواهش پا بسته و غضب ناشایسته غالب نباشد سزاوار این منصب ارجمند
نتواند شد و بار سیدن این پایه بلند مادام که بصلح کل نگراید و عواطف نامتناهی

علما را مادر و مانند رسنو ده به یک نظر تربیت و عاطفت نگاه بکنند در خور این
ربابت عظمی گردد و لله الحمد که ذات مقدس شاهنشاهی منبع صفات کمال و معدن
ملکات قدسیت و شرح جلایل جذبه عالم را دفترها کفایت ذکر نقصر مبنی چگونه
ابقای آن تواند کرد و هرچه داری بده و دیده بکشا و شمایل جهان آرای پادشاه صورت
و معنی با نظاره کن تا بدانی که پادشاهی چیست و سلطنت چه معنی دارد و القصه
چون شرح چیده وقتی این گروه بعرض اقدس رسید بر ضمیر اعتدال گرای آمد میرزا
میرک رضوی را که در هنگام رجوع موکب مقدس بجهت مهمات حاجی کرهای
علیقلی و بهادر در بدرگاه معلی آمده بود بجان باقی خان سپردند و خاطر فیض مظاهر
اراده توجه دار الخلافه نمود و که سزای ارباب بغی و فساد فرماید بسرعت تمام در
نظم و نسق ولایت پنجاب که در میان بود اهتمام فرمودند و پرگنهای آن ممالک
را بامرای شایسته مثل میر محمد خان کلان و قطب الدین خان و دیگر
برادران و فرزندان سعادتمند و منتسبان آن سلسله حقیقت گزین و سایر سپاهیان
جانسپار تقسیم نمودند مهمات کلی و جزوی آن سرحد برای رزین میر محمد خان
مفوض داشتند و در روز ترسیز دهم فروردین ماه الهی موافق دوشنبه دوازدهم
رمضان رایت مراجعت بجانب دار الخلافه ارتفاع فرموده عرصه دوای ست
خان مخیم سرادقات اقبال شد که فیل گجگجن و فیل بخیایه که فیلان نامی بودند
در یکدیگر منغط شدند جمعی از ظاهر پرستان را دل آزرده شد آنحضرت بر زبان
مقدس گذرانیدند که ما ازین سانحه فال نیک گرفتیم کان دو برادر بخت برگشته درین
یورش بکور رفتنی خواهند شتافت سبحان الله چه حوصله و چه دریافت و چه دیدانست
و چون رایت اقبال بحدود سرهند نزول اجلال فرمود از مظفر خان بیحوصلگی
چکونیم بچرخی بظهور آمد که موجب حیرت تمکنان گشت و شرح این سرگذشت
آنست که حضرت شاهنشاهی پیوسته از احوال سپاهی و رعیت آگاه بوده
در اصلاح اطوار و اوضاع مردم برسند جهان آرای عطوفت پذیری در آنست

اتالیغی

اتالیغی بظهور می آرند و مردم را از امور ناشایسته نگاه داشته در ارتفاع مدارج
احوال جهانیان کوشش مبذول باید در بنولا بمسامع علیه رسید که مظفر خان
بساده روی قطب خان نام علاقه خاطر پیدا کرده عنان دانش از دست داده
آنحضرت بموجب عاطفت نظری او را طلب فرموده به نگاهبانان سپردند
که مبادا مظفر خان ازین دام فریب در بلیه عظیم افتد آنگه بنفته خرد از کوته حوصلگی
و معامله نافهمی لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت و قدر مرحمت و تربیت
پادشاهی ندانست و حضرت شهنشاهی که میزان تمیز و قدردانی بدست قدرت
کامله خود دارند این همه نادانی و بی تمیزی او منظور نداشته بتفقدات خسروانی
استبار بخشیدند و آن خدمتگار را پیش او فرستادند و بنصایح گرامی هدایت فرمودند
و تمامی این راه به نشاط شکار پرداخته مسرت برای عالمیان بودند و چون عرصه
قصبه تهانیسر مخیم موکب اقبال شد در آن منزل تنازعه و محادله طایفه سنیاسیان
بحضور پرنور انجامید و تفصیلش آنکه نزدیک این قصبه کول ابیست که در ناحیه تواند
گفت سابقا انجا دریایی بوده وسیع کورکیت نام که مرتاضان هندوستان از
زمان قدیم از ابزرگ میدانند و طوایف این طبقه از اقصای هند در اوقات
معین می آیند و تصدقات بظهور می آرند و مجمعی عظیم انتظام می یابد و درین
سال پیش از ورود رایات اقبال آن جمعیت فراهم آمده بود و در میان سنیاسیان
دو طایفه اند که یکی را کر نام است و دیگری پری بر سر جای نشستن در میان این دو
طبقه گفتگو شده بود و تجرد گزینی اکثر این مردم بواسطه آنست که دنیا از ایشان
پشت داده است نه ایشان از دل برگشته اند لهذا پیوسته آرزومند بوده
مغلوب شهوت و غضب و مقهور حرص و قهر میگردند و باعث نزاع آنکه طبقه
پری در کنار آن کول مکان معین داشته اند که درین مجمع نشسته دام گدایی
میگسترند و زایران اکناف ولایت هندوستان که بقصد غسل آن
کول می آمدند بآن گروه تصدق گویان چیزی میدادند درین روز گروه کر

درآمده جای پریان گرفته بودند و این جماعت را تاب مقاومت گرزان نبود که جای خود را
استخلاص توانند نمود و سرحلقهٔ ایشان کیسو پری نام در قصبهٔ بتاله تا بستان معامله
آمده دادخواهی نمود که طایفهٔ گرزان بتغلب آمده جای ما را گرفته اند اگرچه تاب
مقابله نداریم اما توکل کرده کمر همت بجنگ ایشان می بندیم خود را بر خاک
میریزیم یا این قطعه خاک از اینها میگیریم و گروه گرزان بعرض اقدس رسانیدند
که این جانور روئی اینهاست چندگاه آنها می شنیدند دیگر ما نشنیدیم تا جان
بتن متعلق است تعلق ما باین زمین خواهد بود و چون موکب معلی تا بنیر نزول
اجلال فرمود در معرکه اینها رفته هرچند جواهر نصایح و مواعظ بر این نفوس
معطله افشاندند حکم لآلی انداختن بر خاک داشت جوهر بطالت و ضلالت ایشان
بیشتر ظاهر شد و بیشتر در غوایت و هلاکت خود کوشیدند و بشدت الحاح
و تضرع استدعای قتال و جدال نمودند چون هر دو گروه بامیال نفس و هوا بوده سالک
مراحل شقاوت بودند رخصت مجادله یافتند تا باین روش سزای اعمال
نکوهیده خود یافته متنبه شوند و اتفاقا در آن روز از آن گروه همراه جمعی کثیر فراهم
آمده بودند و از جانبین صفها راست کرده اول از هر طرف یک مرد لاف زن
پیش آمده دو بدو جنگ شمشیر کرده باز تیر و کمان دست برده بر یکدیگر تیر
باران کردند بعد از آن گروه پریان بر گرزان بسنگ ودی پیش آمدند چون
پریان کم بودند حضرت چند نفر از مردمی که جنگ سنگ دانند و تیرهای توران
و چترهای هندوستان که همواره از آن طبقه چون سایر طبقات در حواشی
موکب معلی می باشند اشارت فرمودند که کومک پریان باشند در حمله پریان
بر گرزان موافقت نموده آنچنان زور آوردند که گرزان تاب مصادمه نیاورده
روی گردان شدند و پریان از دنبال در آمده جمعی کثیر از آن خاکساران را برباد
عدم دادند و بر سر سرحلقهٔ ایشان که آسند نام داشت رسیده آن سوخته را
بخاک تیره یکسان ساختند و دیگران پراکنده شدند و خاطر اقدس از گرد زنگ آمیز

متنبه

کارگاه

کارگاه تعدی پیراسته ازین تفرج انبساطی عظیم روی نمود و فردای آن روز از عرصهٔ
تهانیسر نهضت رایات عالی اتفاق افتاد و چون دار الملک دهلی مخیم اقبال گشت
انجا میرزا امیر کرد صفوی که در لاهور او را انجا بن باقی خان سپرده بودند و در
بکمین غفلت و فرصت می بود از حبس فرار نموده و جان باقی از دنبال او بتکامشی
و جستجو شتافت و چون بدست نیاورد و از بیم تقصیر بدرگاه معلی رسید متواری
شد و حضرت شهنشاهی بآیین مقرر زیارت مشاهد اولیای آن مقام فیض
انتما توجه فرموده بسمت خواستند و افاضهٔ خیرات بمستحقان حواشی آن بقاع
شریف فرمودند تاتار خان که حکومت شهر داشت معروض بساط اقدس
گردانید که محمد امین دیوانه که از لاهور فرار نموده بود در قصبهٔ بهوچپور رسیده و شهاب
الدین خان ترکمان جاگیردار آن قصبه چند روز بمنزل خود پنهان کرده مساعدت
بهبت و خرج پیش ارباب بغی و عصیان روانه ساخته آیت از استماع
این خبر وحشت اثر قهرمان جلال شاهنشاهی که نوایر سطوعش جز بر افق عدالت
نتابد بلندی گرفت و شاه فخر الدین مشهدی با احضار آن بیدولت در
بارگاه عدالت مامور امر عالی شد و روز دیگر از آنجا موکب معلی کوچ
فرموده و چون عرصهٔ پلول مخیم اجلال شد شاه فخر الدین بزمین بوس سر
بلندی یافته و آن بیسعادت را بموقف جلال آورده و او را بحسن چغتای
سپردند و در همان منزل اباپار رسید و چون طنطنهٔ نوید قدوم موکب معلی
در گوش منتظران دار الخلافه آگره پیچید و شعشعهٔ مهچهٔ رایات والا از حدود
تافت خان خانان با جمیع دولتخواهان استقبال نموده بدولت زمین بوس
سربلند شد و بآداب شکر دعا اقدام نموده سوانح احوال و وقایع حدود ممالک
محروسه معروض بساط اقدس ساخت و طومار عصیان علیقلی نام و بهادر خان
و دیگر مخالفان که بتازگی سر زده بودند فرو خواند کسی که در مبدا فطرت بد نهاد
و بجوهر افتاده او را مرحمت و نصیحت سود ندهد بیت چون گویم که زبان کار آید

و مدارا و موعظت را بر ضعف و وهن فرود آمده و شورش افزاید و لهذا بزرگان
دانش منش علاج مدرکان مدد ردن را حسن ضرب جاره ندیده اند و چون
این علاج هم دران خراب باطنان بی دولت کارگر نشد بعدم خانه دشمنان رحم
بر حال خلق بلکه مهربانی با حوال انها بیدا اند متکفلان اشغال سلطنت و بار
یافتگان حریم قرب بتر اشمیعی رسیده حد بد رمان را در مرتبه اول انکه اشتد
که چاره آن بی دولتان بظهور اید و باطن مقدس بر ابر سر مدارا اوردن بر
داشتن پرده کار را در نقاب توقف ماند و درین هنگام که موکب
معلی باطفای نائره فتنه محمد حکیم میرزا نهضت والا نمود و چون این خبر بعلی
قلیخان رسید این بی دولتان بخیال فاسد خود اینچنین وقتی را فرصت نگاه داشته
خیالات فاسد را برانگیختند علیقلیخان از جونپور روانه قصبه سرهرپور
که بجایگیر ابراهیم خان مقرر شده و اسکندر خان نیز بقصد همراهی این باغی
طاغی از شهر اوده برامد و جمیع فتنه سرشتان دران قصبه فراهم امده قرار
دادند که علیقلیخان با جمعیت خود از راه لکهنو تا ساحل گنگ تمامی ولایت
را متصرف نماید و بهادر خان بکره و مانکپور در برابر آصفخان و مجنون خان
رود و اسکندر خان و ابراهیم خان سرکار اوده را گرفته در انجا متصرف
گردد و بهمین قرار شوم از هم جدا شدند علیقلیخان بداعیه شورافزای بسرکار
قنوج روان شد چون جایگیرداران انجا در اسرداری که با او اتفاق نموده
مقاومت بان فتنه انگیز نتوانستند کرد و خود را بقنوج کشیدند و علیقلیخان
گرد حوادث انگیخته چون بقنوج رسید میرزا یوسف خان که جایگیردار قنوج
بود در قلعه شیرگره متحصن شد و خلایق غبار آلود تفرقه گشتند و عرایض
دولتخواهان متواتر و متوالی بدرگاه گیتی پناه رسید و اقبال کار خود در آمد

نهضت موکب اقبال شهنشاهی از دار الخلافه اگره بجونپور و قتل خان زمان
و بهادر خان در معرکه فتح چون منصب والای جهانبانی در منتهی پاسبانی

و نگاهبانی



و نگاهبانی است حضرت شهنشاهی بمقتضای نیت حق اساس برخلاف اکثری از
فرمانروایان گذشته آسودگی رعیت را آسایش خود خیال میفرمایند و شادمانی
خویش را در رفاهیت خلایق میدانند ازین گوهر یکتای خلافت سزاوار افسر دولت
چنین تاجداریست که با وجود این عظمت و ابهت خود را نیازمند درگاه صمدیت
دانسته در لوازم دادهش تکاپو نماید و راحت جهانیان را اسایش خویش
داند و هر که از فرمانبرداری چنین سرورای اقبال سر بازکشد هر اینه در
هلاک خود اهتمام نموده باشد خصوصا کسی که پرورده نعمت این دودمان والا
باشد و اسباب امیری و بزرگی ظاهرا بوسیله این خاندان فراهم اورده چه نا
مردی و نامردانگی و ناممعامله فهمی باشد که ان اسباب بزرگی را در بغی ولی نعمت
خود صرف نماید هرگاه فرمانروای روزگار چنین و مخالف دولت این
طرز لاجرم عنایت الهی مقارن و معاون گشته در هر نهضتی نصرتی کرامت
میفرماید و نمود و اراثمیعی و اقع علیقلیخان و بهادر خان است و استیصال این
مخذولان مغرور و تفصیل این مجمل انکه چون موکب معلی کامروای اقبال از یورش
پنجاب مراجعت نموده بمستقر سلطنت معدلت آرای شد و شرح بغی و عصیان
علیقلیخان و بهادر خان و سایر ارباب فتنه بعرض بساط اقدس پیوست
یورش ممالک شرقی و اطفای نوایر فتنه وجهت همت علیا شد و منعم خان
خانخانان بدار الخلافه اگره بحراست الخذ و مقرر فرمودند و هزار فیل جنگی
بهمراهی موکب معلی انتخاب نمودند پیشتر از انکه رایات مقدس نهضت
فرماید قیاخان و مظفر مغل و میرزا قلی و قلیج خان و سید محمد سوجی و حاجی یوسف
که در قنوج متحصن اند ممد نمانند و خود بدولت و اقبال روز شادبیت و ششم
اردی بهشت الهی موافق یکشنبه بیست و ششم شوال پای عزیمت در رکاب
دولت اوردند و بدست اقبال عنان نصرت گرفته سمند همت جهانگشای
جولان دادند شکوه عساکر والا زمین و زمان فرو گرفت و چون ساحت قصبه



انگیخته

۲۲۸ مخیم موکب نصرت شد علیقلیخان که بر ساحل گنگ نزدیک قنوج غبار بغی و عصیان
و شقاق و عدوان انگیخته بود باستماع صیت نهضت اقبال روی گریز بجانب
مانکپور که برادرش بهادرخان در برابر آصفخان و مجنون خان فتنه انگیز بود آورد
و موکب نصرت از سکیت بکنار گنگ پیوست و روز دیگر از آن دریای
زخار عبور کرده کوچ بر کوچ نهضت میفرمود و چون عرصه قصبه مومان مضرب
خیام ظفر پیکر گردید محمد قلیخان برلاس را سردار ساخته و مظفرخان و راجه تودرمل
و شاه بداغ خان و پسرش عبد المطلب خان و حسن خان و قیاخان و حاجی محمد خان
سیستانی و عادلخان و خواجه غیاث الدین علی بخشی و دیگر بهادران نامور و دلاوران
کارگذار همراه او کرده روز سه شنبه بیست و سیوم خرداد ماه الهی موافق شنبه
بیست و چهارم ذی قعده از همین منزل بر سر اسکندر خان که در اوده دست فتنه
گشاده بود فرستاده و خود بدولت و اقبال روی توجه بجانب کره و مانکپور
آوردند و چون قصبه رای بریلی مخیم اقبال شد عرایض آصفخان و مجنون خان
بعتبه مقدس رسید باین مضمون که علیقلیخان و برادرش عزیمت حدود گوالیار دارند
و میخواهند که از آب گنگ عبور کنند بمجرد استماع این خبر رای جهان آرای
بر ایلغار قرار گرفت و بیشتری از حاضران موکب معلی چه از روی پست طالعی
و چه از جهت کسالت و چه بواسطه تن پرستی و بجهت آنکه کار آن تیره رایان
بانجام نرسد تا بازار خود فروشی آن بی سعادتان گرم باشد باین ایلغار
راضی نبودند و شاهنشاه دانا دل پرده از کار هیچکس بر نداشته عنان
توجه بدست توکل سپرده شب زمیاد بیست و هشتم خرداد ماه الهی موافق
یکشنبه بیست و نهم ذی قعده از قصبه مذکوره ایلغار فرمودند از غرایب
آنکه از رای بریلی راه متعارف بواسطه بعد گذاشته راه میانه که بغایت
راه نزدیک بود با وجود آنکه آب نشان می دادند اختیار فرمودند و آنچه
ساز تاییدات غیبی که فیض بخش موکب شاهنشاهیست آب فراوان در

۲۲۹ در راه بهم پیش آمده پیشتر از آن باران رحمت باریده کوهها پر ساخته بود
تمام شب دو شنبه و نیم روز راه قطع نموده بمانکپور نزول اقبال فرمودند و مجنون قاقشال
خان جاگیردار آنجا بلوازم خدمت پرداخت و عساکر فیروزمند بواسطه آنکه
اول شب کوچ شد و کسی را از این ایلغار آگاهی نبود و درخت زار در میان آمده متفرق
شده از راه راست بر کرانه افتادند و قلیلی در رکاب نصرت اعتصام توانست
رسید آنکس را که از دنبال تایید بخشش باشد اورا از کمی ملازم چه اندیشه و در تنگنای کی
راه نزدیکی مانکپور آصفخان بسجده عبودیت نورانی ناصیه گشت و همانزمان
رخصت پیش یافت تا باردوی خود که در برابر خان زمان نشسته بود و زمانی
نگذشته بود که هنوز آمیوره که از قاصدان تیزرو و مسرعان اعتباری بود
خبر آورد که علیقلی و بهادر در حدود دیر کنه لشکر و در دریای گنگ را پل بسته گذشتند
چون این خبر بمسامع اجلال رسید در ساعت سوار دولت شده با آنکه معدودی ملازمت
رسیده بودند تکیه بر جنود الطاف ایزدی نموده بیشتر متوجه شدند راجه بهگونت
داس و خواجه جهان و جمعی را بر سر اردوی معلی گذاشتند که بعرصه قصبه کره
برده نگاه دارند و از ده سنجان که از مضافات مانکپور است آمده آخرهای
روز یکشنبه از دریای گنگ فیل سواره گذشتند و چون اوایل موسم باران
و فصل طغیان آب بود در آن هنگام که بندگان حضرت فیل در آب راندند
جوش و خروش غریب از عالمیان برخاست چه گذر از چنین آب خونخوار
از محالات بود و بمحض کرامت شاهنشاهی این بحر زخار آن معدن ولایت را
گذر داد و بیدغدغه از پایاب گذشتند و مستبصران این معنی را از دلایل نصرت
و مقدمات اقبال دانستند در آن زمان که موکب معلی از دریا عبور نمود
زیاده از یازده کس از مقربان بساط قدس در رکاب مقدس نبود میرزا کوکه
سیف خان کوکه و رستم خان شجاعت خان خان عالم خواجه عبد الله دربار خان
شهباز خان سید جمال الدین عادلخان دلاور خان و چند حلقه فیل همراه بود

نموده
ودرین روز که موکب مقدس از آب گنگ عبور فرمود و تعبر دریا باقدام فیلان
شد از فیلان نامی خدابخش و بالسندر با طوفان مستی در رکاب دولت بجنگ شان
و خروشان بودند و این دو فیل در بیدلی و تیزروی و جنگاوری وصف شگفتی
نمای دیده وران بودند و چون موکب معلی از آب گذاشته بچراغخواران نزدیک
رسید فیل خدابخش از مستی فرو داده روی بهشیاری نهاد و فیلبانان و فوجداران
ازین حالت ملول گشتند و حضرت شاهنشاهی بالهام اقبال فرمودند که هشیار شدن
چنین فیل مست مبشر فتح و نصرتست که فتح و نصرت همعنان هشیاران و کار
آگاهان وقتست و دیگر آنکه از هشیار شدن فیل اغما در فیل و مستی او نماید
منحصر شد توکل بر عون الهی و مهر که را توکل بر کرم و الطاف ایزدی منحصر شود
کار او بر فتح انحصار یابد و الحق از ان مظهر کرامات و نکته بلند بوجود آمد
که عنوان نامهٔ الهام تواند بود و چون شب در آمد بر کنار دریا با بخت بیدار
آسایش گرفته و مخالفان تیره رای بمباغت فتنه گرده و فتنه گستر بودند
آنحضرت تکیه بر تایید آسمانی فرمودند در همانجا توقف صلاح دیدند و همان
زمان مجنون خان و آصف خان بزمین کوس سعادت پذیر گشتند مجنون خان
و جمعی برین بودند که لختی توقف در همین شب بر سر اردوی آن بخت برگشتها
باید شتافت آصف خان معروض داشت که زمین محکم گرفته دایره کرده اند درین
هنگام رفتن لایق نیست و تیر در روز رزم و دم بشرم چشم و از رزم و روپیشتر کار
میکنند رای او پسندیدهٔ خسرو کامیاب شد و نصایح بلند فرموده اند ما را رخصت
دادند و حکم شد که در پاسی و بارجربها برسانند و در لوازم قراولی اهتمام
نمایند که مبادا مخالفان تیره رای را خبر رایات اقبال نزدیک شود و از انجا بدر
روند علیقلی و بهادر که مغرور خودکامی و مغلوب ادبار بودند در عین
غفلت بوده از خود خبر نداشتند و آن شب که موکب مقدس نزدیک رسیده
بود و باده پیمایی و شاهد پرستی و بازی شکن شکن سرگرم بودند و بابن لفظ

طرح بر شکست خود فال میزدند و عجبتر آنکه در آن شب مردی نزدیک جا در پای
این مستان رفته فریاد بر داشت که ای جمع مدبر انجام واقف شوید که حضرت
پادشاه بعزیمت استیصال شما از آب گذشته با لشکری بایان رسیده و چون
پیمانهٔ هستی انها پر شده بود و آوازهٔ رایات اقبال را از تزویرات آصف خان و مجنون
خان دانسته در غرور افزودند و همانا که این مخبر از مخلصان نادان بود و اندیشه
آن داشت که چون بندگان حضرت با مردم کم از آب گذشته اند و غنیم را
سه چهار هزار سوار مشخص است باین تدبیر سنگ تفرقه دران گروه انداز[د]
تا کار به پیکار نکشد و نمیدانست که جنود غیبی همرکاب گیتی خدیو است و نگاه
صبح روز مار اسفند بیست و نهم خرداد الهی موافق دوشنبه غرهٔ ذی الحجه
که در حقیقت غرهٔ نصرت پادشاهی و سلخ عمر سیه بختان بود آنحضرت
جیبه طلبیده در درع تایید غیبی در آمدند و مغفر اقبال آسمانی بر فرق عظمت
نهادند و تمامی بهادران رکاب معلی آماده جنگ شدند قول بوجود
اقدس شاهنشاهی رفعت آسمانی یافت و در برانغار مجنون خان قاقشال
مقرر گشت و در جرانغار آصف خان قرار گرفت و محب علی خان و طایفه
از بهادران از پیش قدمان قرار داده شدند آنحضرت بر فیل بالسندر نام
سوار شده نهضت فرمودند و میرزا کوکه را در عماری همین فیل جا
داده تارک عزت از آسمان گذرانیدند مبادی طلوع نیر اعظم رایات
اقبال محل اردوی خان زمان رسید ظاهر شد که مخالفان تیره رای
بخت برگشته کوچ کرده روان شده اند برلیغ مطاع عز نفاذ یافت
که مجنون خان با فوج خود پیشتر مبادرت نماید و نگذارد که این شوریده
بختان از میان بدر روند و این فوج باعتضاد چنین قوی پشتی ظفر
طلبکار بر گشت و همدم عقب بقصد جنگ شتافتن گرفت و بعد از
زمانی آصف خان نیز حکم شد که با جمعیت خود بسرعت متوجه پیش شود

و چون هوا بسیار گرم شد و فیلان در رفتن ماندگی نمودند شهریار جهانگیر از
فیل بر یاره نصرت سواری فرمودند و ان سیه دولتان باور نداشتند که حضرت
شاهنشاهی بنفس مقدس آن لشکر در ره اقبال دارند و مقدمات جنگ را
بر تهور اصفخان و مجنون خان فرود می آوردند چون محاربه بسیار شد
شکوه لشکر و هجوم فیلان در نظر آمدن گرفت دریافتند که موکب اقبال
شهنشاهی بهیبت و فخر و بدولت پای ظفر در رکاب نصرت آورده اند علیقلی
خان و بهادر خان دل بر مرگ نهاده در میدان عصیان ایستادند و
مخذولان ادبی فرار بجنگ دادند و باین خیال فاسد صفها راست کرده جمعی از
پر دلان معرکه را برابر مراد لاوقچی لشکر نصرت پیوند فرستادند
و درین اثنا از عساکر اقبال همگی قریب به پانصد کس همراه موکب شهنشاهی
شدند و تا پانصد فیل هم رسید و مفاصله در میان فوج پیش و موکب
مقدس کمتر ماند بابا خان قاقشال که سردار مردم اوقچی بود با جماعت
و معرکه تیغ و تیر گرم شد و بتایید اقبال شهنشاهی لشکر مخالفان را از
جا برداشته بردند افواج قاهره از پی درآمده این مدبران تا صف علیقلی خان
رسانیدند و اهل ادبار در گریختن سراسیمه گشته سر از تن و پیش از پس نمی‌شناختند
و از شواهد اقبال آنکه در آن گریختن اسپ یکی از مخذولان چنان بر اسپ علیقلی
خورد که دستار از سر شوریده او بر زمین افتاد علیقلی حیران کار شده بهادر
خان را در برابر بابا خان قاقشال فرستاد و بهادر خان خود را بسپاه
اوقچی رسانیده سرگرم کارزار شد و در آن زمان علیقلی از بهادر خبر
گرفته تازه بتازه کمک روانه میکرد و بابا خان غنیم را پر زور دیده عنان گردانید
و بهادر خان از دنبال شتافته خود را بمجنون خان رسانید و درین
میان اسپش تیری خورده چراغ پا شد و بهادر خان را بر زمین انداخت و دلاوران
عساکر اقبال بر سر او ریختند و زیر جمیل او را گرفت بد ذاتی و از مندی چیری

از فر

گرفته رها کرد درین اثنا نظر بهادر نام دولتمندی از ملازمان مجنون خان
خود را بر سر او انداخته دستگیر کرد و افواج قاهره همراه آن بهادر خان را در
میان گرفته تیر دوز کردند درین زمان ابتهاج که گیتی خدیو بر خنگ نصرت
سوار شده گرم رفتن و صمصام از آن دست گریبان رسانیده جان ستانی
میکردند علیقلی خان مغرور ادبار بر جای خود ایستاده از حال بهادر می‌پرسید
فیل مست خبر آنند نام از فیلان پادشاهی بر فیل کج نهبور از فیلان خاصه
که از مستی فرود آمده بودند دو بدو کج نهبور طاقت صدمه او نیاورده رو
بگریز نهاد و خبر آنند از دنبال درآمد فیلبانان کج نهبور فیل خود را در میان
صفوف مخالفان کشید و مخالفان فیلی او دبه نام را برابر خبر آنند دوانیدند
و خبر آنند کج نهبور را گذاشته بر او دبه دوید و بیک صدمه کوه شکن از ابر
خاک هلاکت انداخت و شکستی عظیم بر آن مدبران حرام نمک روی آورد نمک
اکثر امرا و اعیان و ارکان شرارت علف شمشیر خونخوار شده بر زمین ادبار
افتادند و خس و خاشاک هستی ایشان بآتش قهر الهی و برق سطوت شاهنشاهی
سوخته خاکستر آن بباد فنا رفت و گروهی که گریخته از آن نبردگاه اقبال بدر رفتند
و در راهها بدست رعایا زبون که بآتش تعدی این نمک حرامان جگر کباب
بودند بخاک و خون افتادند و باد بهار فتح بر نهال اقبال وزیدن گرفت و از
نیسان ظفر بر حدیقه دولت گوهر افشانی درآمد و عرصه ناورد از غبار
فتنه ارباب طغیان تصفیه یافت و از نسق عواطف الهی پیکر فتح
و نصرت بر ساحت اعلا جلوه گر گشت و حضرت شهنشاهی بدولت و اقبال
سواره از سر گذشت علیقلی و بهادر می‌پرسیدند درین هنگام نظر بهادر
بهادر خان را دستگیر کرده در ردیف خود سوار ساخته به بساط حضور اقدس
آورد حضرت شاهنشاهی زبان تفقد برگشادند که با شما چه بد کرده بودیم که باعث
این همه فساد و فتنه شده بد او از دهشت و خجالت فرو رفته بود و در

پیش انداخته بزبان عرض شتر دبان عذر خواه و بعد از پرسش بسیار بر زبان ناحق
شناس او گذشت که الحمد لله علی کل حال سیمای آن بدولت را در نفس آخر حقیقت
حرام نمکی و سیه بختی خود معلوم شده بود و الا بایستی حرف ندامت بر زبان او
گذشتی و بهر گاه از چنین بزرگ گرده خدا روی گردانید هر آینه دین و دنیا از دست
داده و خراب ظاهر و باطن کرده و حضرت شهنشاهی با وجود چنین فتنه و آشوب
او میخواستند که به تشبیث بیننی فرستند بعد از شدت التماس و کثرت الحاح
اولیای دولت قاهره شهباز خان و بینی واسی بجنو مامور شدند تا بدم
شمشیر گردنش از بار سر سبک ساختند و مفارز ناپیچال بهادران نصرت قرین
شهربار یکی را که از معتبران علیقلی بود گرفته آوردند و سبعی بهارزمان رکاب معلی
سر آشفته آدینه بکاک افتاد و حضرت شاهنشاهی از ماجرای علیقلی خان می
پرسیدند جمعی سکفشدار عرصه نبرد ابد رفته است و طایفه بر آن بودند که چون
هستی او سوخته شده درین اثنا یا تو فوج دار سر بخت را آوردند چون نگاه وش احوال
او شد بزبان آمد که من دیدم او را فیل یک دندان پادشاهی کشت و نشانهای فیل
و فیلبان را بیان کرد بموجب حکم معلی تمامی فیلان فوج هراول حاضر ساختند و آن
شخص فیل یک دندان نین سکه نام را دید و گفت این فیل است که علیقلی
را کشت آنگاه حکم متعدد شد که هر کس سر مغولی از حرام نمکان بیارد یک مهر طلا
بیابد و هر که سر هندوستانی آورد یک روپیه بکبیر و عوام از بی سرها می
آوردند و ذره ها میگرفتند و چهره شناسان ملاحظه میکردند تا آنکه یکی سر علی
قلی که در پای درختی افتاده بود آورد و با این طایفه شبهه و شک میکردند درین
میان ارزانی نام هندوی که صاحب اختیار علیقلی بود در خیل اسیران خیل
قهرمان اقبال سراسیمگی داشت چشمش که بر آن تیره بخت افتاد آهی بر داز
در کشید و پیش آمده آن سر را برگرفت و بخت بر سر خود زد و چنان
بوضوح پیوست که آن مدبر بخت برگشته بری از غیب رسید و میرزا بیک

قاقشال

قاقشال مدعی آن بود که من علیقلی را نیز سبب الغصه از رسیدن تیر آن مدبر بجان آمده
در جان کندن بود که سوهنات فیلبان فیل نین سکه را بقصد او دراند علیقلی
فیلبان را گفت که من از اعیان سپاهیم مرا زنده بحضور بندگان حضرت بر
که ترا رعایت خواهند کرد فیلبان حرف او را از اثر خفای دانسته فیل را بر و راند
و او را در زیر دست و پای فیل بلکه در زیر بار عصیان او و کفران نعمت پادشاهی
پایمال ساخت یکی از باجیان نکرفتن اشرفی سر او را جدا کرده می آورد در راه آن
سر را غلام خالب از گشیده خود منظر اقدس در آورد و انعام گرفت آنگاه حضرت
شهنشاه بدولت و سعادت از خانه زین فرود آمده روی نیاز بر زمین شکر نهادند
و امرای عظام و دیگر بندهای دلیران و دلاوران را که دران مصاف مردانگی
جان سپاری و حق گذاری کرده بودند بافزود مناصب و اعلای مراتب
بلند و کامیاب ساختند و سر علیقلی و بهادر را مصحوب عبدالله پسر خواجه
مراد بیک قزوینی که دفتر دیوان حضرت جهانبانی جنت آشیانی بود بکار
دار الخلافه اگره و دهلی و لاهور و دیگر ممالک محروسه با فتحنامها فرستادند
هم سرمایه مزید شکر اولیای دولت قاهره شد و هم پیرایه عبرت و هوشیاری
واقعه طلبان گمراه گشت و این فتح شگرف که کارنامه اقبال روز افزون
تواند بود در عرصه قریه سکراول از مضافات الهاباس روی داد و از
مصر جامع ساخته فتحپور نام نهادند و عبارت فتح اکبر مبارک تاریخ این
فتح دولت این است و از شرایف سوانح آنکه چون رایات اقبال بدفع این
حرام نمکان نهضت فرمود و منعم خان بحکومت دار الخلافه اگره که نشستند
باز از هرزه گویان تهی مغز گرم شد فتحی از این مفسدان خود در گشیدند منعم
خان که بعید ره راستاد و مرشد را اسم این شکرنامه ابوالفضل عقیدت را
آمده استمداد همت نمود و آن معدن شهود و نخان بلند در برزگی جدید
نعمان فرموده در باب استیصال مخالفان این دولت اشارات بدیع فرمودند

و بموجب استدعای او مقرر شد که امشب بطریق خاص صوفیه علیه توجه نموده شود
و آنچه نمودار گردد اشارت بدان کرده اند صبح آن بشاشت غریب در جبهه
شریف ایشان ظاهر بود و فرمودند که سر علیقلی و بهادر در برابر وی آوردند که
امشب چنان نموده اند منعم خان از استماع این مژده دلکشای خوش وقت
شده اداب شکر بجای آورد که اندک فرصتی نگذشته بود که سر این دو حرام نمک
شور انگیز آوردند داری از متوجهان درگاه ایزدی و مرتاضان این راه عجیب
ظهور امیمعنی چه دور و چون بمیامن تاییدات سماوی که در سفر و حضر قرین
جنود اقبال حضرت شاهنشاهی است چنین فتح دولت پیرای روی نمود
و بسماز و ز موکب معلی بصوب الهاباس که بعضی هندوستان در الحدود غبار
انگیز فتنه بودند نهضت والا فرمود و شامگاهان ساحت آن سرزمین بورود
مقدس گیتی خدیو صبح دولت دریافت شب در آن عرصه دلکشا نزول
فرمودند بعضی مطرودان دولت که گریخته بعلیقلی پیوسته بودند مثل یوسف
جولی و سنکر شده و در روز بعضی بمهمات انجا پرداخته روز سیوم روی توجه
بجانب بنارس آوردند و انجا بسیاری از لشکریان علیقلی و بهادر مثل
مرتضی قلی رسیدن پابوس والا نمودند و از فرط مکارم ذاتی جرایم اینجماعت را از
عفو یافت و زنان و بایزان بهادر خان بدست اولیای دولت در آمدند
و خواجه عالم خواجه سرا انجا اسیر قزاک سعادت شده بمدارج قرب ترقی
نمود و چون مردم بنارس از نادانی دیده و لتی دروازه بسته بودند از سطوت
غضب حکم ایلغار تاراج شد و بردوی بخشش فرمودند و شهاب خان و جمعی را
بحراست و حکومت جونپور فرستادند و قلیج خان و طایفه را بسر هر پور تعین
کردند که بنه و بار بعضی از اوزبکان انجا بود و بعد از انکه سه روز بنارس مخیم
سرادقات اقبال گشت عنان توجه بجونپور انعطاف دادند و در روز دوم
ساحت آن شهر مورد موکب معلی شد و مردم علیقلی که در آن بلده فراهم بودند

انوار سلامت بر ساحت احوال اینها تافت و در ظلال عاطفت شاهنشاهی در
آمدند و سه روز جونپور مهبط لمعات اقبال بود و رعایای الحدود که لگدکوب
آشوب بودند مشمول عواطف شاهنشاهی شده سر بغبار غبالی بر داشتند و از انجا
شهسوار رخش اقبال بطریق ایلغار ببلده اکره نهضت فرمودند و از دو دی بزرگ
انجا بود سه روز این راه طی فرموده بر ساحل گنگ بگذر کره رسیدند در آن هنگام پیش از
چهار پنج کس در رکاب نصرت اعتصام نرسیده بود بدولت و اقبال کشتی عبور
فرموده درون قلعه کره را بنزول اجلال رفعت آسمانی بخشیدند و یک ماه تمکین
خواجه عالم گریخته باز بدست افتاده و در آن شهر منشور طلب منعم خان خانخانان
از پیشگاه عاطفت اصدار یافت و جاگیرداران الحدود بجاگیرهای خود رخصت
یافتند در رعیت پروری نصیحت پذیر گشتند و چندی از بدنهادان فتنه سرشت
که از آستان مقدس گریخته پیش این مدبران نخوت منش رفته همواره در شورش
میزدند بکمند اقبال گرفتار شده بودند مثل خانقلی اوزبک یار علی و خوشخبان بیک
که گنجند در سلک نوکریان حضرت جهانبانی جنت آشیانی انتظام داشتند و علم
بدخشی و میر شاه بدخشی و بخشی بخشی و حاجی خان کوکه میرزا عسکری همه این فتنه جویان
عرضه عرصه قهر شدند و پایمال فیلان مست گشتند و میرزا میرک مشهدی که
در مخصوصان علیقلی انسلاک داشت و از اردوی مقدس گریخته در گرفتار
شده بود با مجرمان دیگر باکنده و دوشاخه در میدان معدلت آورده بتمامی آن
فتنه اندوز از الحضور را بسیاست فرمودند بعد از آن فیلی را باو سر دادند فیل او را
بخرطوم پیچیده باکنده و دوشاخه در زیر دست و پامالش کرده میداد و از این سو
بان سو می انداخت و چون اشارت صریح بسیاست او نرفته بود فیل مبالغه و ملاعبه
میگذرانید و تا پنج روز هر روز او را آورده در سیاست تعذیب میداشت آخر
بتقریب اثبات سیاست و شفاعت مقربان بساط عزت رقم جان بخشی
بر حال او کشیدند و در همان ایام حسین توابخی شاه ناصر خواجه را که سرآمد سید ولتان بود

درگاه معلی آورد و بشفاعت خانخانان بموجب حکم اقدس از دار الخلافه آگره بمخیم اقبال
که در حوالی قصبه کره بود رسیده بزمین بوس سربلند شد و از فرط عنایت تمامی محال
جاگیر علیقلی و بهادر از جونپور و بنارس و غازی پور تا کنار آب چوسا بدو تفویض
یافت و او کامیاب دولت گشته متوجه جونپور گردید و موکب معلی بدولت
و اقبال روز مهر شانزدهم تیرماه الهی موافق شنبه بیستم ذی الحجه بمستقر خلافت توجه
فرمود و کوچ بکوچ نهضت عالی میشد و آنحضرت شکار کنان گرد آورده همان قطع منازل
میفرمودند و هر شهر و ولایت که ممر موکب مقدس میشد بافاضت عدل جهانی
معمور و سرسبز میگشت و در قصبه کوره که در جاگیر فرحت خان بود بالتماس او جشن عالی
ترتیب یافت و در قصبه اناوه شجاعت خان را باین دولت کامیاب ساختند و
همچنین جابجا ارباب اخلاص باین مقصد ارجمند فایز میگشتند تا آنکه روز خورداد ششم
مرداد ماه الهی موافق شنبه یازدهم محرم نهصد و هفتاد و پنجم ظلال اقبال بدار الخلافه
آگره انداخته کام بخش عالمیان شدند و جهان طراوت خاص گرفت و جهانیان نشاط
مخصوص از سر گرفتند و عالم معمور امن و معدلت گشت و احوال افواج قاهره که بر سر
اسکندر بسرکردگی محمد قلیخان برلاس رفته بود در قنوج آنست که کوچ بکوچ رفته روز
اردی بهشت سوم تیرماه الهی موافق یکشنبه هفتم ذی حجه بساحت شهر اوده رسیده
اسکندر از استماع رسیدن عساکر اقبال در قلعه اوده متحصن شد امرا محاصره آن کرده
مورچلها تقسیم نمودند و بجنگ پیش آمدند در پهلوی شهر تلی بلند که سرکوب داری نام
و سرکوب شهر و قلعه است اسکندر جمعی از هواخواهان خود را باستواری تعیین نموده
بر آن بلندی داشته بود که بضرب تیر و تفنگ هیچکس پیرامون شهر نگذارند محمد قلیخان
برلاس نخستین همت بر گرفتن آن سرکوب بسته چندی از بهادران گرد که حملهای
مردانه بر آن بلندی دست یافتند و بپایمردی جلادت آن گروه خود سرکوب
گرفتند و بر شهر و قلعه استیلا و استعلای تمام حاصل شد چنانچه احدی را از روزن نگاه
بر آورد و از بیگانان خون گرفته سراسیمه دست و پای میزدند و درین اثنا خبر فتح

موکب عالی و قتل علیقلی و بهادر بیرون و درون فرو گرفت و اینمعنی موجب استظهار
اولیای دولت شد و کمر اعدا شکست اگرچه پیشتر از آنکه بجد و داد ده لشکر فیروزی
اثر رسد نوشته‌های تیرداس مشتمل بر اخبار فتح و فیروزی و کشته شدن علیقلی و بهادر
براجه تودرمل رسیده بود اما عموم خلق از بس که این بد دولتان را سرخی پیدا شده
این خبر را ساختگی می‌پنداشتند و چون درین تاریخ این خبر اشتهار یافت سکندرخان
متخفی گشته و از راه مکر و تزویر در آمده رحمان قلی خویش بیگی را طلب کرد و گفت بعضی
سخنان میخواهم بگویم اولیای دولت قبول اینمعنی نکردند آخر حاجی اوغلان را که از
معتبران او بود پیش امرا فرستاد اردی دل نموده دریافتند و قرار یافت که رحمان
قلی همراه حاجی اوغلان رفته قرار داد و اخاطر نشان کرده بیاید و همان
روز هر دو باتفاق رفته بازگشته آمدند و نمودند که اسکندر از گذشته ندامت دارد
و بر سر صداقت که بوسیله اولیای دولت از سعادت آستان بوس نماید و میگوید
که اول شما در جائی که قرار یابد یکدیگر را دیده سررشته پیمان استوار کنید محکم گردانید
قرار یافت که صباح روز عید قربان فست این امنیت بحصول انجامد و بالجمله اسکندر
فریب گشته اولیای دولت را از حرف و حکایت باز داشت و خود شبانگاه
از دروازه قلعه که بجانب دریا بود بدر رفته بکشتی چند که برای روز ادبار خود
آماده داشت از دریا عبور کرد و نیم جانی از آن گرداب خطر بیرون برد و چون
اولیای دولت از فرار اسکندر خبردار شدند فی الفور بشهر در آمده کوس نصرت
بلند آوازه کردند و چون کشتیها را اسکندر این طرف نگذاشته بود و بتقریب جمع
کردن کشتی از دیگر گذرها دو سه روز کار تعاقب در تعویق افتاد و درین اثنا
اسکندر از اهل و عیال خاطر جمع کرده پیغام فرستاد که من بر پیمان عهد استاده‌ام
و عبور من از آب بتقریب ترس هر دم بود اکنون استدعا آنست که محمد قلیخان
و مظفرخان و راجه تودرمل بکشتی نشسته میان آب آیند و من هم با ده کس آمده
در یابم و آنچه قرار یابد بعهد و سوگند خاطر خود را مطمئن ساخته روی بدرگاه عالم

بپایه آورم این سه بزرگ ملتمس او بقبول مقرون ساخته و از انجا اسکندرخان با
چهار پنج کس از معتمدان خود بکشتی درامده بصورت ملاقات را نقشی بر آب دکرمی
باد زده اولیای دولت سوکندان خورده و آنچه لوازم استمالت باشد
در میان آوردند اما اسکندر بر قول خود نایستاده گفت در مولا چون بمصدر تقصیرات
شده ام دلیری در بساط بوس درگاه معلی نمی توانم کرد مناسب انست که بوسیله
استغفای جرایم جاپکمر ا انجال خود گذارند و بخدمتی درین صوب نامزد سازند دل
نابدست اورند تا بکو خدمتی خود را مستعد سعادت حضور کردانم چون زبان او با دل
موافقت نداشت وقت را بحرف و حکایت گذرانده با وجود بازندگی براه ادبار
دو منزل دورتر رفت و عذر طغیان آب بر ساحل دریا در میان آورده پیغام
درست داد چون اولیای دولت دریافتند که بغیر از حیله سازی و روباه بازی از ین
بیدولت امری دیگر بوقوع نمی آید از دریا عبور نموده سر در دنبال ان بی سعادت
نهادند و او از خلاها و سیلابها گذشته خود را بقصبه گورکهپور رسانید و انجا سلیمان
قلی نامی از اوزبکان که از علیقلیخان گریخته پیش افغانان رفته بود و از قبل افغانان
حکومت ان کوز داشت گشتیها را فراهم آورده اسکندر را مردم او بسرعتی هر چه
تمامتر گذرانید و از موج خیز قهرمان اقبال شاهنشاهی او در انجات داد امرای عظام
بسرحد ولایت افغانان رسیده چون حکم در امدن بان ولایت از بارگاه مقدس
اصدار نیافته بود توقف نمودند و عرضه داشتی متضمن ظهور سواطع اقبال و التماس
در آمدن بان ولایت بدرگاه معلی ارسال نمودند و روزی که دار الخلافه آگره مهبط
انوار نزول اجلال شده بود عرضه داشت اولیای دولت رسیده بمسامع اقبال
پیوست و منشور سعادت پرتو ارتفاع یافت که چون ان بقیة السیف را
از ممالک محروسه بر آورده اند درین هنگام بر همین اکتفا کرده در انتظام پراکندگیهای
ان ولایت کوشند و سر کار اوده را انجا یکمر محمد قلیخان برلاس تفویض نموده
دیگر امرا متوجه آستانبوس گردند چون مثال عالی باولیای دولت محمد قلیخان را

بدارای آن سرکار نصب کردند و روی توجه بمستقر خلافت آوردند و در دار الخلافه
ادراک زمین بوس نموده کامیاب سعادت گشتند نهضت موکب گیتی
کشای شهنشاهی بفتح قلعه چیتور سرکشان گردن فراز را از پای در انداختن
و حدیث انتظامی را گرفته تزیین عبادات پیشگاه کثرت تواند بود در دقایق تشیید
و نقد آسودگی را ساییش ارواج داد نست و خدیو زمان را توفیق ایمنی
یافتن پایه خلافت الهی بظهور آمدن و سرمایه سعادت طبقات انام عطا
فرمودن و لله الحمد که حضرت شاهنشاهی بتوفیق عنایت ازلی و مساعدت
جنود غیبی راحت و رامش و آسایش عالمیان دانسته همواره در معالجه بالیخولیای برادر
گردن کشان فاسد دماغ اهتمام روز افزون دادند و تایید الهی قرین ذات
مقدس بوده باندازه حق پرستی و خدا اندیشی و رامش کامیاب صورت و معنی
میگردند در هنولا که ساحت دار الخلافه بنور عدالت شهنشاهی فروغ آگهی یافت هنوز
هنوز عساکر اقبال از گرد راه و رزد درگاه و پیشگاه نیاسوده بود که خبر طغیان
پسران محمد سلطان میرزا و غبار فساد برانگیختن در صوبه مالوه بمسامع اجلال
رسید از ان باز که سر از فرمان برداری پادشاه صورت و معنی خود پیچیده
آواره ملک ادبار شده اند بعد از درازی سرگردانی و کوتهی سخن مالوه را
خالی یافته بان حدود در رفته اند و از بانش کوته اندیشی اسباب حال دیده و در جمعیت
خود بتفرقه رعیت میکوشند خدیو زمان را که دانای اسرار نهانی و معدن
رافت و مهربانیست بخاطر اقدس گذشت که در دفع این فتنه اندوزان اگر بجهت ملاحظه
حال سپاهی اغماض نظر کرده اند خلاف رضای ایزدی باشد و اگر توجه با طفای این
نایره فتنه نموده شود و بذات اقدس عزیمت این یورش اتفاق افتد خلاف
قانون عقل بوقوع آید چه آن طبقه را ان حالت نیست که بدفع ایشان
آنحضرت را خود متوجه باید شد و در آیین سلطنت مبرهن است هر کاری که

بسخن ساخته شود به تیغ نباید پرداخت و بهرام روی که بدلاوری امرای اود
داوری کرده آنچه نوئینان بزرگ نباید حواله فرموده همواره در مدارج امور بابین
سلطنت نمودن که قاعده عبارت از قدردانی و پایه شناسی است از لوازم اقبال
و اگر بنابرین قانون خلافت این کار بملازمان عتبهٔ خلافت نامزد میشود هم ران
و سروران ملک که سعادت دو جهانی را در فرمان برداری پادشاه خود میدانند
در ساعت کمر اهتمام بسته متوجه این کار میگردند اما بجهت کرامدن نزهٔ سپاهی
که وجود این گروه ناگزیر این مقصد است دیرتر صورت می بندد و شکار اندک
بسیار میشود و این سلطنت تأخیر در امثال این امور برنتابد بنابر آن شهنشاهی
عالم و دانای روزگار بمقتضای بالغ نظری خود چارهٔ این کار فرموده اند و به توجهی
در ضمن متوجهی و پروای در پرده بی پروای صورت داده بظاهر اغماض نظر
نفرموده بباطن همت در دفع این شورش بستند و در روز شنبه دهم شهریور ماه الهی
موافق یکشنبه بیست و پنجم صفر بشکار پرگنه باری که اکثر اوقات بالخصوص شکار
چیته و آهو نشاط پیرای بیکسند روی توجه آوردند تا ارباب اخلاص خدمت و دوستان
یکجهت بعنوان طلب بطور خود حاضر شوند و سایر مردم جز ملازمان اینها و چه
مردم دیگر بدیدایشان چون منتی باشد همرا به با بانی جمع خواهند شد و چون مردم
برودی فراهم آیند جمعی از این گروه باین کار فرستاده خواهد شد باین اندیشهٔ صواب
نمای انجمن خلافت برانده و عرصهٔ باری مخیم اقبال ساخته بجانب دهول پور
و گوالیار که مالوه رو رایت نگارکنان عنان عظمت مصروف داشتند و امرا
و سایر ملازمان عتبهٔ اقبال روی امید بجانب مخیم نصرت نهاده فوج فوج رسیدند
گروه مخلصان درگاه که ملازمان عرصهٔ شکار زند فراهم آیند بتسخیر عالمی کفایت میکنند
و اگر بهادران پادشاه شناس جمع شوند احصای آن که تواند کرد و هرگاه نوکر
نوکر بسم گردانید اندازهٔ آن که تواند گرفت چون دهولپور مخیم سرادقات عزت گشت

سیکت سنگ بسر رانا و دیگر سنگ در رکاب آن حضرت قباب ایستاده بود آنحضرت
چه از روی انبساط و چه از آن رهگذر که مغروران فتنه اندوز مالوه بخواب غفلت رفته اند
خطاب کرده فرمودند رانا تا حال که اکثر زمینداران بزرگان هند بآستانبوس
سرافراز شده اند امده احراز این دولت نموده است میخواهیم که برسر او ایلغار
فرمائیم و سزای او را در کنار او نهیم تو جبه خدمت خواهی کرد زمانی امثال این تقصیرات
از روی شکفتگی به سر رانا میفرمودند و او صافقانه تقبلات مینمودند و آخر آن
کج فهم بی دولت بر معامله رسیده و هزل را جد فهمیده فرار اختیار نمود و از بی
دانشی از بدنامی ظاهری گریخت و در رسوائی حقیقی افتاد و چه آن نادان از این تقصیر رسیده
که بندگان حضرت در پرده داین شکار سزای رانا خواهند داد و من بدنام میشوم که
از رفتهٔ حضرت را بر سر پرخود آورده اند انست که جز صورت مطایبه نیست و این
دولتمند خداپرور درنگی در دفع امثال این زمینداران بی سعادت خود مصلحت شده
دریافت که بر تقدیر تحقیق این معنی گریختن از چنین اقبال خود را در هاویهٔ ادبار
انداختن و از بدنامی بید ذاتی شتافتن است و چون خبر گریختن این مدبر بمسامع اقبال
رسید غضب شهنشاهی در حرکت آمد و هزل صورت گرفت والحق چنین بایستی
که از آغاز جلوس برادرنگ شهنشاهی اکثری از سرافرازان هندوستان که کلاه
نخوت کج نهاده سر از طاعت هیچ یکی از سلاطین فرو دنیاورده بودند تارک عبودیت
بر زمین بوس انقیاد آوردند مگر رانا اودیسنگ که درین ممالک آبائی از دیگر رایان
برتر بوده و آن تهور رشته بی اعتدال کشور بهر کی آبای او ضمیمهٔ مستی او شده بود
بکوهستان محکم و قلاع متین مغرور گشته سر فرمانبرداری از درگاه معلی تافته
بغرور مال و ملک و بسیاری راجپوتان فدائی و سایر اسباب دنیا دماغ نخوت
و سنگبار گرم کرده راه سعادت گذاشت همت جهان کشا بتادیب او
مصمم شد و اوایل مهرماه الهی موافق اواسط ربیع الاول نهضت عالی اتفاق افتاد
و تاییدات اقبال روی توجه بتسخیر ولایت منده وار آورده بجولان نصرت

آورده اند چون عرصهٔ ظاهر قلعه سویه‌سو پر که صیت شهرت او دران ولایت
بلند است مخیم اقبال شد بظهور پیوست که قلعه خالیست و پیش از نزول اجلال ان
سورجن حاکم قلعه که تهور متوحش شده بارها یا خود در ابر کنار کشیده اند حضرت
شهنشاهی فتح قلعه را تفال بر فتوحات عظیمه گرفته دو روز دران ساحت دلکشا
نزول اجلال داشتند و از نواحی و حوالی ان رو قلعه بان قلعه سامان فرموده نظر بهادر را
بحکومت و حراست ان تعین فرمودند و از انجا بشش منزل قصبه کوته را که از
مواضع محکم انحدود است مخیم رایات فتح ساختند و حکومت ان قلعه و ولایت
بشاه محمد قندهاری مرحمت فرموده او را دران سرحد نگذاشتند و از انجا
بفتح و نصرت نهضت نموده بظاهر قلعه گکرون نزول فرمودند از سوانح اینکه
نکته طراز حکمت اندوز سحر پرداز بدایع نگار برادر بزرگ عنصری و معنوی شیخ
ابوالفیض فیضی از جلوه‌گاه غربت بباغ‌گاه خدمت کیهان خدیو ملبذی گرای
امده و فنون عواطف شهنشاهی اختصاص یافت ان نوباوهٔ گلستان دانش
پیوسته در ملازمت قافله سالار قوافل ملکوت نخلبند نگارستان کثرت
در وحدت پدر بزرگوار تحصیل مراتب دانایی کردی در اندک فرصتی در دبستان
حقیقت اموز او که مجمع بحرین نظر و اشراق و مرجع حکمت شناسان بارگاه
علم و عمل است بپایه دانای آگهی جلوه ظهور فرمود و از نتایج آن صحبت
زبان سحرکاری سخن طرازان نظم پرداز گشایش یافت و صیت کمالات او
در جهان صورت چون عالم معنی فرو گرفت و از انجا که سجیهٔ قدسی والد بزرگوار
آن بود که پای در دامن عزلت کشیده در پاس انفاس همت گماشتی و بجهت پرورد
نشینی درس علوم عقلی و نقلی گزیده راه اختلاط بطبقات مردم بسته دانشی همایان
نفس گرامی او در شهرستان باطن فرزندان سعادت پیوند خورش طبیعت
و تماشای رنگینی این عالم دانا فریب از وی نداشت و همگی اوقات گرامی بنفس
پرورش و دانش گزینی ما را تنگی کرد ار گذشتی و آن پرنورانی با آنکه زیکامن

مقدس صدر صورت و معنی پی برده از اعتقاد گزینان اخلاص گرای این بساط
فاخر و قمری شتری بجلوه‌گاه فرخت بنا در دی و بادبان همایی انشاء
کرم و کرم بازاری و از انجا که دیدن او و دیدن کثرت از روی وحدت بود
از کثرات وحشت گزیدی منتسبان این یگانه پرستار اوزی را ازین چشمه سار
حقیقت رسانیدی و ازین رو هرگز با اعیان دولت و ارکان درگاه
مقدس راه امد شد نبود و با آنکه بسیاری از بیم پیشیان و بو سیلان گروه انبوه
از ثروت مندان صورت حسد برده افتراها کردی و شورشها انداختی و از خون
دریافت شهریار حقیقت نژاده در گونا کامی فرو شدی اصلاح خاطر او با اختلاط
نیک اندیشان بارگاه تعلق نشدی و در چاره این کار راه استنباط رفتی و درین ولا
که خدیو جهان تسخیر جیتور عزیمت داشت ذکر نورافزای چراغ پیش اشرف
برادران بمسامع همایون رسید اشارت عالی باحضار ان گلدستهٔ مهر مهدی
شد طبقه از بدنهادان کوته اندیش حقیقت حال آگهی نیافته این طلب عاطفت
را بعنوان مطالبت عتابی وا نموده برلیغ مطاع بحاکم دار الخلافه ارسال
داشتند شب آبان دهم مهرماه الهی موافق چهارشنبه نوزدهم ربیع الاول
برخی از آن بلی قبای سری شده بود و آن دیده در تماشای نوخواستگان
بزم چمن تشریف برده جمعی از زرکان امده حوالی منزلگاه را فیل کردند و بما
طایفه از بدگوهران فرومایه که قضیه و دلان ریگستان حسد نخجیر شده
شده ان عنوان را داز ابران داشته باشند که شیخ فرزند خود را پنهان خواهد
ساخت و در فرستادن معذرت خواهد جست و همگی اندیشه این فرومایگان
آنکه زمانی آزار رسید چون معلوم شد و از حقیقت کار آگهی بهم رسید حیرت افزود
از دیر حاضر شدن ان فیض پذیر باید و فیاض علی الاطلاق نزدیک
بود که حیله اندوزی و شرارت افزای صورت راستی کم داده و به دیده برخی ارزی
آورد درین اثنا آن برادر گرامی رسید و شورش تسکین پذیرفته دان کرده

غرق خجالت شده چون ابواب بکام بسته بود در انجام سفر دشوار شده
وسبقی لازده و اهل ارادت این دشوار نیز اسان گشت در همان دامن شب
سنگ تفرقه اتفاق منسوبان این دودمان عموماً و خصوصاً درگرداب غم فرو
و بیدل وی ان رموز دان افرینش چاره ناشکیبایی دست داده فرمودند که نخستین
چهره خاطر من بمقتضای نشاه بشریه سخن سازان بگوهر غبار الوده گشت اگر
نه خاطر حقیقت اسود شکفتگی دارد و جز فرخندگی و نشاط چیزی ازین سانحه
غم نما متفرع و مترتب نخواهد شد عنقریب نوید سربلندی اید و قفل شادمانی
گشاده گردد نخستین جرعه دردی که بکام این نادان محفل داشتی رسید این بود
و پس از سپری شدن روزی چند مژده غریب نوازی خسرو افاق رسید و سرمایه
نشاط جاوید بدست امد این قصیده در ان درد دلی ر ستایش نعمت رسید که انتظام داده

سحر نوید رسان قاصد سلیمانی
بی چو دست کریمان بگوهر افشانی
هجوم کرده برو اشنا و بیگانه
که دور منطقه گردد سپهر دورانی
بفرق بسته دولت تحجب بیشوری
زقهرمان خلافت خطاب فرمانی
مرا نظاره اتش زده و بیقراری داد
چو از نگرک نادوس روح نصرانی
بذوق من طلب تا کمان او نمود
سفینه دلم از موج خرطوفانی
گهی چو وهم سراسیمه گرگداز دل
چرا بود متشابه بحروف فرقانی
اگر حقیقت اسلام جهان است

رسید همچو سعادت گشاده پیشانی
بسر گرفته چو همت بلند پروازی
چو میزبان توانگر بروز مهمانی
نموده شهپر والای او ظرف کلا
که همچو عقل تارک نموده چو
مبشران سعادت ز اکنان که بجز ان
چه بیقراری با صد قرار ارزانی
بجو سرگردم باشی نگار زعافل
چو بهر سالک توفیق جذب حقانی
حدایق سخنم را بهار افزونی
برم ظنون تشکک علوم ایقانی
زبان کشیده جار القضا عجب دریا
هزار خنده کفرست بر مسلمانی

رخی چو خلق عزیزان بخاطر ازدی
بپا زید چو دو لب فراخ
کمر بچستی چابک دی سه جانی
مژده داد ز عنایات بال جانی
خطی که یافته ز بارگاه جلالی
بجانب نامه خود داد حزین
دلم ز جنبش نکش را اهتزاز آمد
که کار کرد دو دشوار در قدم
از آن زمان چو نسیم که بود
شقایق نفسم را صباح ریحانی
چرا بود متخالف سموم اسلامی
شد و کذب دعوی ایمانی
کنی چو عقل فرو رفته گرچه در عالم

رموز حکمت دانا دلان یونانی
چه حکمت است الهی که هم رسانم
دلم گشته بمشکوه قدس نورانی
چه سان شناخته دانا بکنه
شوم دقیقه شناس سپهر گردانی
گهی گرفته بسنجیدن جواهر نظم
سماع فهم شرف بیعت خاقانی
گهی بفکر معما باریکان کر بکر
سرم تهی ز نور ما خولیای پنهانی
نظر طلا یافت جناح مجنونی
نسایم گل دانش بصبح گردانی
خلید در جگرم همچو موی شیر بیان
نمیگذاشت مرا از سبق جوانی
نصیحتش بمکی گشتای صبح وجود
زبان ز روی نور وید جناح
چه حالت دلت زکی وعشق
کلیسه کعبه بگو بی صلیب رهبانی
ز خواب غفلتم اورد رو به بیدار
دلم ز سنت اندیشهای نادانی
بسوخت این همه گلزار وحش هواهوس
که کردی ز سر دانش سپهر کانی
ز رفظ شوق چنان بی نشاتم که بکر
زبان ل گسلانده بخندانی

چه کرده است تخیل معلم اول
ازو بطرحه باطن نقوش عرفانی
کدام ره بطبیعی که طبع دریابد
مزاج جوهر ازل اعروفی سربانی
چراست گنبد انجم سر بر بهرامی
ز لفظ و معنی رکفلین برانی
گهی تامل افشای نثر فرقت فرود
کند بجوهر فولاد طبع سوهانی
نمود حیله مرا عقل زبد طیفوری
خرد سعد مرا ز قیاس برهانی
زجان چگویم که جان صد گرفتار
که کرد چشم غزالان کند مرکانی
در انتقام گر از اهتمام ترتیبش
بکیم لقمه حکمت ز خوان لقمانی
خوی ز جبین مغشان دمید هم
جفا مکن که نباید بشیشه سندانی
میان عقل وجنون بود برم القصه
سماع صیت قدوم سلطانی
تبارک الله از ان جذبه که
ز نسیم لا موج بارقات سبحانی
چو نوح گشتم طوفان نورد دلی
سدم چو روح مجرد ز ثقل جسمانی
دریغ نابچه صورت قرار کرد

چه گفته است معنی مترجم ثانی
دلی فروغ حقیقت چگونه برتابد
زکردم سر در خشک دستی دکانی
کدام رو ریاضی که از ریاضت ان
چراست منظر معنی رواق کیوانی
دماغ طبع معطر بعطر فرو دنی
بمغز جان زده کلاه گیلانی
زبان پر از سخن معرفت ولی بکوم
نهاد مهر داغ عشق صنعانی
بوارق نظر عشق در درون سوزی
ز دل حلاوتم بکعشق صد پریشانی
چه کو دریا ز ظل عاطفتش
چو اوشنوم نکرار عالمان ربانی
مکن هوای پی پیکران حسن
بنای بنیه دانش
ز عشق شد نژاد ان کل
که بود دو انیم آمیخته ناد
چه حور بود ندانم که از نتیجه
ز سنگ لاخ الحمد دریا
شدم سوار سبک کام موی
چو خضر بود مرا در شمار ربانی
روان تخلص تنها زاهد
همی نصور نضید بعون ربانی

بنوک خامه اندیشه ام آن رو نما رفت
که گشت دیده بینان سواد نورانی
خطاب شد که ز لطف کمان بسازندش
بسوی بارگه حضرت جهانبانی
جبین سجده بشکرانه بر زمین بنهادم
نمونه عجب از بارگاه یزدانی
مجاوران حرم آن رفیع مقام
نشسته خسرو دار التخت یونانی
تبارک الله ازان ملک کز لطافت طبع
شکفته دل ز نشینی و شوق بنشانی
فتاده گوهر جنت بر سر سخنم
که سنگ بخشش لولوی و مرجانی
کدام مرغ نوا گر بیاض زیر جناب
که داشت کاخ ضمیرم بلند بنیانی
بگو که بر نغمه شنشنم لحن نوخاست
ریاض لطف ازو گرد بود و بستانی
پس از ادای سپاس بندگی گفتم
که لوح ابجد آداب دست طولانی
زبان بذوق سخن نام الجنید است
بدردهای درون هم نمود درمانی
کدام لب بره آب بر دست از نظم
که بینیش بتحریر نیز همتانی
سخنوران که ازین پیش سخن کردند

نسیم صبح شنشه طراز سبحانی
خبر بیار که شهریار شد کاینگ
بآسمان سعادت ز رتبه ظل سبحانی
نجات بوسه زدم خاک آستان تو را
بمیمن یاد وضوی تن بغسل روحانی
ز بارگاه جهانی که بود در شهرش
بعاکفان سموات کرده حیرانی
فروغ بخش شبستان هند اکبر شاه
درخت باغ دو گیتی وجود ربانی
بپیش پایه اورنگ شاه نشستم
سخنوران چه عراقی و چه خراسانی
یکی بی تعجب که این شگرف گهر
که تازه کرد صفیر هزار دستانی
طراوت نفس او که می جواب نرفت
که پایه پایه فرو داد حیرانی
سواد شهر خیال ترا گرد زمانی
که ای سپهر طبیعت بامر از تقانی
ورکسب طلبی دستادمن
بنعمت حرم بود نیز دردانی
در بکعبت گزین ناظمان معنی
که رفت در دست خطرهای حرمانی
بعرض شاه رساندم گرای شاه سخن
که مرز دانش بان نکته‌های معانی

سواد موکبش از دور تا کیهان عمود
رسید بر در فردوس مرغ بستانی
کشید قاید دولت زمام طالع من
بجمیم شیار رسانم شفا علی خاقانی
چگونه ام از دود دولت سرای فانش
متاع لطف و ثنا بعید ازو
ز اهل سخن بیش ساده گرد
چراغ بارگه دولت عمر خانی
اشاره رفت که در پیشگاه مجلس انس
زبان ناطقه لب بر ز ثنا خوانی
یکی ز وی تحریر کیفیت ساحر
بدیهه شد گوی سحاب نیسانی
زبان بیت سیالان در از بندگی
که بود در لب فیضی زلال ریحانی
زبان بپرسش من برگشود گاهی
اساس نظم بلند ترا که بنهادی
زمان زمینه تو گستاد و دهرهای
چه خوش گفت بعین آن بزرگ خاقانی
ز مبدا مرض جهل تا نقاهت
به بذله که نهاد حنیس رحجی
کدام راه نوردد فلک معنی را
حدیث طایفه شعر نیست پایانی
همه بحکم خدا جان پاک دل بود

وجود داد بهارت ز جوی عصیانی
همه بمشهد جان حاضر و ز بین تخاب
که در ریاض سخن بود پیر دهقانی
از جزایر بستان یافت پنج بقصر کوه
به تیرگی شدی روز او بستانی
پیر سازان چمن آرای گلشن معنی
بصد بهار گلی زان حدیقه سبحانی
نقاد و بخش تحفة العراقین
که داشت گلشن بر گنج غیب عمانی
ز انوری چه گویم که تا بچرخ رسید
فراخ مدعیان از بخشش بحرانی
مگر بود هوا دقیقهای کمال
ببین که معنی والاش نیست جلائی
تبارک الله ازان زر و دان کوثر
نمود در شکر طبع او مگس رانی
ز خسرو امانی بنی معانی جلادت
که ملک گیرش ابرابیت دیورانی
دماغ سوخته را روح تازه داده
سخن سرای خجسته ی و او مانی
پسند طبع حریفان حزین شیخ
که محو بود بخشش نقوش کوثرانی
بجامعیت او بعد از وکی نکته
بود حکاکش بدین ذکا و بالانی

کشیده نقش حقایق مدور اندیشی
سموات قدا باقی و زخود فانی
قبای کار زشمشاد آش پیکر بخت
برور کار غلامان نوح ساسانی
دگر قصیده غزلی که مید پچجا از
که در حدیقه و نقط کرده ربانی
سرابو دسبوه ی دل ز قم کردن
سپرد که دست به سینش چو گل بگریانی
بنظم او رسد نظم غیر اگر برسد
ز برق فکرت و شعله‌های بی رانی
ظهیر حرب زبان از آنکه بود از در
که شهره شد بجهان سر به سپاهانی
دوای درد دل عاشقان عطارش
بعلم منطق طیرش رسد سلیمانی
نشاط خیز بود بلبلان معنی
که برارایک معنی نمود سلطانی
نکات حافظ معجز بیان چه پرکویم
طراوت سخن بخلند کرمانی
غرض شمار سلاطین بیت بازده
بجود بی که بود در حدیث سلمانی
زبس لطافت الفاظ نکته آمیزش
ز نظم و نثر برد ختم شد سخن رانی
یکا و یکان همه بر بستر فنا خفتند

نمود در که دقایق به بهزاد مانی
علی الخصوص سخن آفرین خطه طوس
بزور بازوی او رستم سخندانی
اگر بدور شهنشاه بخت بودندی
شراب شعر نقش های دمانی
حدیقات بلون گرگر بود اینچنان
لطیفهای حقایق نگار شهر ارانی
ز سحر کاری گنجور گنجه خبر پرس
تخیل حسنی بیض قرآنی
رسانده گرمی معنی حکمت ابن بش
سماط عالم معنی بتازه الوانی
سخن شناسان خلاق معنیش حوانب
کز دست وقوع بیت شکسته دکانی
شکر فشانی سعدی ببین بر سر
بوستان گلستان ذخیره لقمانی
ستوده صاحب صاحبقران ملک سخن
لسان غیب سنده انسی دکانی
ز رتبه بیت کم از اسفر مکی و طبسی
گذشته اند بسی چون رفیع لنبانی
خوشا نوای معارف طراز عارف جام
بود معانی صورت عبارت حسنانی
با وحدت حریفان برابر
کشید بر سر خود طیلسان گیلانی

و گر نظام جهان پادشاه ملک سخن
دقیقه دان حقیقت شناس جرجانی
اوردن و

دران جهان که این نکته‌های زرفشانی
گزیده بر علکی گهر و دار استخوانی
بچشم خیره و سیه کار نقش مطروکی
نهاده قیمت هر ذره هم درخشانی
چو ریگ غازکه شان بجهان برابر یکی
که در شمار نیاید متاع ناتوانی
بکلک آهن نی نی بخانه الماس
زخم رسان طلبه لالهای نعمانی
چو پس نماند بعالم من آنکه امروز
نگارد آن سخن با کلام سبحانی
بهشتیان لطافت سرای فکرت را
زبان کلک مرا از صریر ریحانی
بگفت خیره علم از قلم بکش کام و
فرود فی تو از زر انی است جاودانی
رسید حکم که از نکته سنجی شعرا
سر دولت و دهر گردش بجهانی
چگویم آنکه چرا از خاک برگشته ام
سفینه شرح چرا ماند و سخن جهانی
دو دولت از در اقبال امروز
که بر جهان ادب نکند اعصانی
دگر طراز بزم امید شاه مراد
کواکب شرف سکندر اغرانی
زمین فلک منشان از کمال عقل

چه جای شعر فلانی و نظم بهمانی
بجوع کلب ز رو مانده و گرسنه
بنفس تیره کل اند و رد جاه خندانی
چنان درشت که هرگز دل ببوید
بهفت دریا ز نظم شان بجنبانی
سواد نسخه گفتارشان بچشم خیال
گشته و ورق چو خطوط نقلانی
بردی شان در کله ارسته گیرن قوم
که تازه کرد سخن را بتازه دیوانی
کنون کلبه سخن آسمان سپر دوتین
معاییم همه حور کسند و غلمانی
حدیث من شهنشاه بند و پرور بود
مسلمت را کشور سخن دانی
چه جا دو صد برشحه رشاشه قلت
بعرض ما برسان انقدر که بتوانی
چگویم آنکه بر زین لباس دارا
سرم بلند شد از باد و بای چو کانی
چگویم آنکه لطفش چه طرف بر بستم
گشته طالع اکسیر بیجهانی
نخست حضرت سلطان سلیم دریا
گرو امین فلکش بسکندر بیانی
ولی بروی حقیقت بنزد شان بودم
در انتظام جهان با سپهر افزانی

کنون سر از شعرا بشماره آمدنی
بخاک ریخته صد ابرو بی تابی
بخار سوی بلات که خاک دهر
حدیث شان بسر بسیم الکحبانی
بحر عبارت استاد گر دو صد
بکلکی چرپ ستان بملتانی
دلی که رنگ حقیقت نظم شان
بخاک ریخته گلهار چاک دامانی
عروس ملک معانی در بهار بهم
زدل گشایش و از من کلبه خیانی
نگاه داشته صورت نگار ایم
چو با خدای کلام کلیم عمرا
زبان بسته بجهان که دلمایع
که رنگ می بر دار کارنامه مانی
زبان دری که دگر باتو در سخن چید
برز گرفت سراپای من زرمانی
چگویم آنکه ز گنجینهای انعامش
زهر چه کار نه خانست در زمانی
یکی ستلی شاهزادهای عظامی
که جلوه چرخ دشمن موجب عمانی
دگر جهان ادب انیال که سقف
چو پیش پیر ادب کودک دبستانی
بلوح عقل کشی که چشم دل با زار

خطاب دیده ور روی چرخ نورانی
دو دم بجود اراد که از نیاس ران
بفرق طالع من سنی است سنانی
سخن دراز بگویم که منت قالب را
زهر چه عقل نیز هزار چند را
درانعام که اختیار منت مرا
بفرق منت بار ارادش سیمانی
بانجای که در ذات شاه بخیه گرد
بچشم نظر گیر دوش حیوانی
بانتظام عناصر که صحیفه نگون
نمیکند بهم افتراع و لدا
بگو میعنی جا دهان که نمود
کوهی کسند ریاض شان لبنانی
بنکته سنجی توحید بود اعرابی
بحضرت تو بانجت بخت سلطانی
عبادتیت بروی تو سجده او دون
که قبله گاه امید خداشناسانی
چراز قبله اقبال من شود درست
حدیث که مرا به که حرف کفرانی
بدو و عمل کند در پس مصلانی
بی خلیدن دلهای حاسدان از ده
چو نخله قلم شکفد ربانی
بنکته نمکین از قلم فروزنم

چرا بجای سویدا نهد سواد هوا
بانحطاط کشیدم قوای جسمانی
جهان پناه شها آفتاب تدبیر
همین بجان جهانی که جان جانانی
برود عید ظهور ولایت ز عبد
ز آفتاب چراید بهر درخشانی
گران نیاید اگر بر سامع اجلال
لطافت ملکی با کمال انسانی
بار تمام کواکب ز ثابت و سیار
نمیکند بنظم وجود ارکانی
بهیکل تن آدم که عالمیست صغیر
بعهد روز ازل تا درست پیمانی
بگرد راه سلامت روان منزل
بخرقه پوشی تجرید پر خرقانی
خدای عز و جل در رخت تجلی کرد
که در نجود ادب قبله گاه کیهانی
بجو دهیت بر جهانیان تا بیخ
که روی دل نشود از رند قامتی
دقایق نعمت شرح کی توان
ز شام تا سحر بجلد سبیه من
خدنگ کلک مرا حرف تیر کمانی
بجنبش قلم کلک همگنان
رسد دوات مرا دعوی نمکدانی

دلی که از لمعات هدایت لمعانی
با سمان کرم هر یکی از آن دو
که جان عالمی الم ورد عالم جانی
بفرق بخت شکوه نهاد و ذهب با قدر
که مجتبیان فلک اکند دربانی
زمامن درت انکس که بار گجل
حدیث تازه کنم با وثوق ایمانی
با سمان که زروی ارادت
همه بجز فلک قطرهای انسانی
باجتماع موالید از تعلق جان
گران حوادث فروی از رسید بلد
بخاک نا صیه آرای سجده‌های نیاز
مسد قوان سلوک طریق القانی
که منکشف شدم زبرای تال وصال
که قبله من درویش از بی ثانی
خدا شناس کمال تو بی شناس
درین سخن بود اختلاف آدمانی
بشکر نعمت تو هر مو بوی من
بقیه حرف بیاید امور وجدانی
عروس حمله خاطر باب بستانی
صغیر کند بس اند ز طاران حالی
لوای نیاه که عصای جوانی
بس رسید فیض نوال

بروح لخجه رسد از شراب یکجانی زمنهای اهل صدف نهم ریز عنایت و کرمت گر کنند اعوانی
زبان خود بستن از ادب می چنید بیار ارز و بیم الحنان که خود دانی
کی بود دم شادانی سخن برای کی آورد والقصه چون کهیان جذبورا درین یورش بنیت
حق اساس کشتی رعموم عاطفت بود بی آنکه استمام جمیع لشکرها شود امرای والا
شکوه که خدمت دارالملک عبادات خود دانسته اند در ملازمت جمیع آمده بودند وارد وی
معلی از هجوم عساکر فیروزی مند عالمی دیگر گشت غیرت ذاتی مقتضی آن شد که آنحضرت
بنفس اقدس نهضت فرموده متوجه منبه و تادیب رانا شوند و گروهی از امرای ظفر
اعتصام را روانه ملک مالوه ساخته عرصه آنرا از غبار بغی و عناد فرزندان محمد سلطان
میرزا پاک گردانند فرمان بخدمت نظام شهاب الدین احمد خان افغان و شاه بداغ
خان و مراد خان و حاجی محمد خان سیستانی و امثال ایشان از درصوبه مالوه جاگیر کرده
این کار بر ذمه همت این سعادت اساسان مرجوع داشتند و این مردم از حوالی قلعه
کاکرون رخصت یافته از معسکر والا روی بمقصد آوردند بجولان همت شتافته تا حوالی
اجین عنان کشش عزیمت نگشتند و میرزایان پیشتر از آنکه عساکر فیروزی مند بحدود
آید فرار اختیار نموده راه گجرات پیش گرفتند تفصیلش آنکه در وقتی که خبر نهضت
موکب عالی با ایشان رسید که از مستقر خلافت منزل بمنزل پیش می آید الغ میرزا
که برادر مهین بود و سر بخبر میخارید بر خواسته پیش ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین
میرزا که در اجین بود رفت که یکی شده در ذیر او بار خود گذشت نمایند و چون
بان شوربختان خبر وصول موکب مقدس بحوالی قلعه کاکرون رسید از راه
سراسیمگی در آمده روی بمندو آوردند و در آنجا الغ میرزا از ارتفاع آوازه کوس
اقبال قالب تهی کرده و دیگران را در آن طاقت مقابله و مقاومه با عساکر منصور
از جا به سمت خود بر نزدیده بقدم ادبار بجانب گجرات فرار نموده و چنگیز
خان که از غلامان سلطان محمود گجراتی بود و بعد از واقعه محمود دست استیلا
بر بعضی از قلاع گجرات مثل چانپانیر و بروچ و سورت یافته حکومت رانی میکرد

متوسل شده و انجام سلوک بی هنجار نموده ادبار ذکر شد بهر وند تا آنکه بعد از
فتح گجرات خاک بلاکت بر فرق خود بیختند چنانچه شرح این کارنامه اقبال بموقع خود
نگارش خواهد یافت و بالجمله افواج قاهره عرصه مالوه را از غبار این سیاه روزگاران
مصفا یافته بجاگیرهای خود رحل اقامت انداختند و عرایض نصرت طراز متضمن
ادبار اهل بغی و آوارگی آن طبقه از ممالک محروسه بدرگاه مقدس ارسال داشتند

محاصره نمودن حضرت شهنشاهی قلعه چیتور را و در آن هنگام که موکب مقدس
را بتقریب سامان لشکر مالوه در ظاهر کاکرون توقف افتاد آصف خان و وزیر خان
که در بحدود جاگیر داشتند بموجب حکم معلی پیش رفته قلعه ماندل که از قلاع مستحکم
رانا بود و بشجاعت اودت بلوی سولنکی استحکام داشت بسطوت قاهره مستخلص
فتح کردند مقدس بعد از سامان مالوه با آنکه بحسب ظاهر از عساکر منصوره کمتر همراه بود
سر تایید الهی را یافته و جنود معنوی اکتفا نموده پیشتر نهضت فرمود که
شاید رانا با کمک عساکر اقبال شنیده از شعاب جبال بیرون آید و کار او با سانی
ساخته گردد و آن بی بخت چون دانسته بود که از اسباب قلعه گیری همراه موکب
معلی کم است بخیال آنکه پرتو توجه مقدس تسخیر قلاع نخواهد تافت بر این خیال
فاسد اساس نهاده قلعه چیتور را که بگمان کوتاه بینان کمند استیلا بکنگره رفعت
او نتواند رسید مضبوط ساخته از قرار چندین ساله ترتیب داده و پنج هزار راجپوت
شجاعت سرشت را از ناموران ناموس پرست در آن قلعه گذاشت و اطراف
و نواحی را ویران کرد تا آنکه گیاه در صحرا نماند و خود در تنگنای کوهستان
کشید چون موکب معلی بنواحی قلعه چیتور نزول اقبال فرمود درای جهان کشا این
که سر جبال آن خون گرفته نهند و بکوهستان قلب در آیند صلاح دولت ندیده
بالهام اقبال تسخیر قلعه چیتور را که اساس قوت و مدار دولت او بود پیش نهاد
همت والا ساختند و روز آبان ماه الهی موافق پنجشنبه نوزدهم ربیع الآخر
بحدود قلعه رسیده سرادقات نصرت نصب فرموده و در بین ذکر شد

عواصف ریاح وصدمات بوارق وصواعق زمین و زمان را متزلزل ساخته
بود و غبار در عهد جوش و خروش در کون و مکان انداخته و بعد از ساعتی عواصف
شد و عالم انکشاف یافت و قلعه از دور نمودار گشت یکی قلعه بر روی
آن کوهسار بر آورده سر تا بچرخ چهار برو مرغ اندیشه را راه نی کمین از کار
گذارش آگاه نی رای گیتی کشا بر محاصره آن قلعه آسمانی ارتفاع و حصول مواد تضییق
متحصنان قرار گرفت بنا برین اندیشه بلند روز دیگر از آن منزل دولت و اقبال
کوچ فرموده در فضائی ایمن کوه که این قلعه والاشکوه بر قله آن اساس یافته نزول اجلال
فرمودند و با چندین از مقربان بساط عزت سوار دولت شده و در کوه سایر ... نظر
بلندی چون که از (?) افلاک را احاطه نموده نظاره گی گشتند و ارباب مساحت که همیشه در کار
نصرت اعتصام می باشند از زیاده از دو گروه پیمودند از ما بین کوه که آبادی
خلایق میشد به پنج گروه میکشید توجه تسخیر آن گماشتند بخشیان عظام را حکم ترقیم
مورچلها فرمودند جمعی که در رکاب دولت رسیده بودند بمورچلهای خود فرود
آمدند و از عساکر اقبال آنکه در دنبال میرسیدند مورچل جدا جدا یافت و بدین اسلوب در
مدت یکماه تمامی دور قلعه را جنود نصرت فرو گرفت و در همین هنگام برخی از
امرا بنهب زیارت ولایت اودفره (؟) دیب و تخریب سرکشان آن حدود و روانه ساختند
اصفخان را با جمعی از امرا بالحجی (؟) سرشهر رامپور تعیین فرمودند و ازین فتح
بکلید تیغ بگشودند و مورد آفرین شاهنشاهی گشت و چون رانا را بجانب ادیپور روی
نشان میدادند حسین قلیخان را با لشکری گران بدستگیر کردن او فرستادند حسین
قلیخان بشهر ادیپور که دارالایالت رانا بود رسیده بقتل و نهب و دمار از روزگار
کشان بر آورده و بهر جا هندوی از متمردان در نواحی ادیپور و کوهستان کوبلمیر
شنیدند بصاعقه شمشیر آتشبار سوخت و غنیمت فراوان بدست آورده و در جست
وجوی رانا تکاپوی عظیم نمود و چون از آن گمگشته تیه ادبار نام و نشان نیافت بموجب
حکم معلی مراجعت نموده بدولت بساط بوس سربلند شد و در همین ولا که موکب والا بمحاصره

قلعه اهتمام داشت بمسامع عز رسید که اعتماد خان گجراتی از چنگیز خان و میرزایان
شکست یافته بود و بکر پور آمده و بمفارقت انجال غصه داشت اعتماد خان با پیشکشهای
لایق با پسر بر اعلی رسید از انجمله فیل دریایی بود که گوشهای دراز مفرط داشت
و حرکات عجیب از و سر میزد حضرت شاهنشاهی امید او را بنوازش ملتفی نموده
و حسین خان خزانچی را با منشور استمالت همراه آن جماعت ساخته رخصت دادند
و در همین وقت او را سعادت راهبری نکرده بدولت آستان بوس کامیاب گردد حسین خان
در دارالخلافه فتحپور که از گجرات رسیده بزمین بوس سعادت پذیر شد چون عزیمت
خسروانی در گرفتن آن قلعه که در رفعت و استحکام انگشت نمای دوران است
پیشتر شده بهادران عساکر اقبال پیوسته از راه ها بجلوی بان قلعه آسمانی شکوه رسیده
می تاختند و داد دلیری میدادند چون عالم و عادلی خان نیکی همان طور که از سپاه را
دست یا سماجیان نمیرسید سود مند نمی آمد و آنحضرت پیوسته بقدغن تمام بهادران
نیز جلو را منع میفرمودند که تاختن چنین را شجاعت نگویند بلکه داخل تهور است
که ارباب دانش آنرا از اعتدال بر کران داشته از اخلاف ذمیمه می شمارند لیکن این
مردم که مغلوب تهور بودند گوش بر نصایح خرد افزای نکرده پیوسته بر گرد قلعه
میدویدند و بسیاری از مردان بزد گلوله زخم بر چساره شجاعت میزدند و
بسیاری درین انجمن مرد از دماء جام خوشگوار شهادت بچشیدند چه تیر و تفنگ که
این صفدران می انداختند سطح باره و کنگره خراشیده میگذشت آنچه از آن سپه
تحتانی می آمد باسپ دم دم میرسیدند و کاری ساخته نمی شد بنا بر آن حکم معلی شرف
نفاذ یافت که جاهای مناسب اندیشیده قلعه را از ته برج و دیوار مجوف سازند
و پر از باروت ساخته آتش در زنند و برج و دیوار را بر باد هوا داده مردان
کار طلب در آیند و از یکطرف به ثبات تدبیر اساس ساباط نهند فرمان دیوان
بارگاه سلطنت باین دوام مربع که تمکن (؟) گشتند اگرچه مورچل بسیار بود چنانچه دور را
غازیان عقیدت مند جدا جدا پناهی برای خود ساخته احاطه کرده بودند لیکن

سه مورچل عمده بود اول مورچل خاصه حضرت شهنشاهی که محاذی دروازه لاکهوته بود
و صاحب اهتمامان این حسن خان چینه و رای پرداس و قاضی علی بغدادی و اختیار
خان فوجدار و کبیر خان بودند و نقابان خارا تراش ازینطرف بازوی همت
بنقب قوی ساختند و مورچل دیگر بار کاردانی شجاعت خان و راجه تودرمل
و قاسم خان میر بر و بحر بود و درین مورچل از یک تیر انداز مسافت در عین بلندی
از کمر کوه که قلعه بر قله آن بود اساس ساباط نهادند و مورچل سیوم بعهده اهتمام
خواجه عبد المجید آصف خان و وزیر خان و جمعی دیگر از بهادران سعادت
منش لازم بود و چون در آوردن دیگهای بزرگ از محال خود کار بطول کشید
دیگی بزرگ که دهن علوله او بود بحضور اشرف ریختند چون اهل قلعه برین عمل که هرگز
در وهم و خیال ایشان نگذشته بود مطلع شدند دود حیرت در دماغ آشفته ایشان
پیچید و دانستند که اساس استیصال ایشانست که روز بروز سامان می‌پذیرد و بناچار دست
در حیله و تذویر زدند و خود ساختند اسلاح دار و خرب صاحب خانرا فرستاده این
تضرع و زاری پیش گرفتند که خود را در سلک فرمان برداران درگاه معلی منسلک ساخته پیشکش هر
ساله قرار میدهیم بعضی اولیای دولت را این سخن مستحسن آمده بعرض اقدس رسانیدند و
باین قرار داد طغیان ازین شغل ناآمن صلاح دیدند لیکن غیرت سلطنت قبول
اینمعنی نفرموده خلاصی را منحصر در آمدن رانا ساخت هر چند بزرگان اردوی
معلی از تردد دایمی به تنگ آمده در برخاستن ازین مهلکه کوشش نمودند فایده
مند نیفتاد و اینها دان قدر دو ده نداشته با تمامی امیران نجن قلعه بر بالای
برج دباره جمع شده و هنگامه بزرگ گرم ساختند و بچنان چابک دست در میان ایشان
فراوان بود همواره بر سر کلکاران و مزدوران تیر باران میکردند و کارکنان
سپرها از چرم خام تعبیه نماکرده در ساختن ساباط بزودستی و پخته کاری سعی مینمودند و با این همه
احتیاط هر روز قریب دویست نفر بخاک می‌افتادند و روز بروز ساباط پیشتر میرفتند
و نقب سرانجام میدادند و فعله و عمله این اساس را حضرت نقود و انعام در دامن امید

میریختند و در دو سیم خاک بهاشده بود و دیوار دو طرف بطوری که توپ کارکند دیوار
کلین عریض بارسیج براورده برای ابلاک ان افاعی منشان عقارب سرشت
می‌پوشیدند و از طرف دیگر نقبچیان فولاد چنگ کار پیش برده از دو جانب نقبها
بپای حصار رسانیدند در قلعه دو چار استقبال با سمع مجوف ساختند در یک مجوفه
صد و بیست من دارو تفنگ انداختند و در مجوفه دیگر هشتاد من و حکم مقدس
نفاذ پیوست که مجاهدان خدمت گزین و بهادران کار طلب مسلح و مکمل مستعد
بایستند که چون آتش در دهند و دیوار منهدم باشد تیز دستی نموده قلعه را متصرف دارند
روز اسفندارمذ پنجم دی ماه الهی موافق چهارشنبه یازدهم جمادی الآخر بار جهانرا
آتش دادند آن برج از بیخ و بنه هوکنده با تمامی سپاه آن سیه بختان که بر سر ان
بجنگ سرگرم بودند هوا گرفته متفرق و متلاشی شده و فتیله مجوفه دوم آتش نگرفته
بود که افواج ظفر پناه دیوار قلعه را پراگنده دیدند بی تشخیص و ملاحظه از پیش روی رو بر
برشگافها دویدند که خود را اندرون اندازند یکبار دو مجوفه دوم آتش در گرفت
و آن فوج سعادت پیوند که روی همت در آمدن قلعه داشت و گروهی از مخالفان تیره
رای که ایستاده مدافعه بودند همه یکبار رخنه در آن صدمات در آمدند و از تندباد حادثه
تفرقه در جمعیت ابدان ارواح و ابدان ایشان افتاد و در سر رشته انتظام اعضا از یکدیگر
گسیخته روی در پراگندگی آوردند و سنگهای بزرگ سنگها رفت و او از این قلعه تا یکجا
کروه و بیشتر رسید و موجب تعجب سمعان شد و منشا این خطا آن بود که را قبل ازین
دو جای مجوف یکی ساخته از یکی آتش دادند قرار داده بودند و همچنان کرده یکی دیر
تر آتش بود و بهادران بر سر رشته ملاحظه از دست داده تاختند و پیش از آن
حقیقت مهیا شدن نقب بمسامع علیه حضرت شهنشاهی رسیده بر زبان اقدس
گذشت مناسب آن بود که جای آتش دادن هر دو یکی ساخته شود مبادا فتیله یکی
دیرتر رسد و آسیبی روی نماید و همین قضیه مستقبله را بچشم دوربین دیده بودند
کبیرخان و سایر متصدیان این مهم اندیشه خود را تصویر نمودند و بسرعت از انجا

بود محل آتش و دود لیکن در رفتن کار چون تقدیر بر این رفته بود که بر سو وند بنیاد وروی
واد انکه روی داد قریب دویست کس از لشکر منصور عروج بملک تقدس نمودند از انجمله
صد کس نامی بوده باشند و ازین صد کس دیگر بیش کسان پادشاه شناس و از نامداران این
مردم سید جلال الدین پسر سید احمد از سادات بارهه بود که از منظوران نظر عاطفت
اثر آنحضرت امتیاز داشت دیگر میرک بهادر محمد صالح پسر میرک خان کولابی
که در عنفوان جوانی در جرات شعله آتش بود دیگر حیات سلطان و شاه علی اتکه آقا
وبردی قلی و میرزا بلوچ و جان بیگ و یار بیگ برادران شیر بیگ یساول باشی
و میرک بهادر و جمعی قریب چهل کس که در درهای کوه برای خود پناه اندیشیده زحمت
جوی بودند خاک خشت بسیار از قلعه جدا شده آن تنگنای را گرفت و بعد از فتح قلعه
ظاهر شد که این بهادران چنین از هم گذشتند از جانب مخالف باتش قهر
ایزدی سوخته نزدیک چهل کس بنجاکستان عدم رهگرا شدند و چون بدیگر یساول ان
نبرد آرای این نخچه معلوم شد خود را رسانده در زد و خورد دیگر کشته شدند و مخالفان تیره
رای از برای یکطرف جان می سپردند و از راه دیگر در برادرون دیوار چه مسدود نمودند
تا آنکه در اندک فرصتی عوض همان ارتفاع بر آوردند و در همین روز در مورچل دلاری
اصفهان نقب او دخشند آتش خوب در نگرفت و تا سی کس از مخالفان بر باد
فنا رفتند بهادران لشکر اقبال اگرچه آسیبی رسید اما کاری هم ساخته شد از پیش ردم چند
جای آن بود که قلعه نشینان ادبار چشم عبرت گشوده توسل بعجز و زاری نمایند
لیکن چون در لشکر اقبال امری که بظاهر سرمایه شماتت کوتاه بینان تواند شد
بوجود آمده بود ایمعنی را دست آویز نخوت و استکبار ساخته همت خسروانی
این را باعث این مزید توجه دانسته بیشتر از بیشتر توجه فرمود و این طبقه اگرچه در نفس
امر با جل خود در و شدند و پیمانه هستی این گروه پر شده بود اما پایه اخلاص و در رتبه
سعادت ایشان افزوده و اگرچه اهل قلعه تمام شیها بظهور آوردند اما توجه حضرت
شهنشاهی که در گرفتن این قلعه نه بتدبیر و تدریج بود اطمینان پذیرفت و بزیور جلوه ان

معسکران اقبال را بدایتی شد که تیز دستی در امثال این امور بر نتابد و صبری و
سرانجامی باید چه منصوبه طی این کوه و الا یکطرف و محکمی قلعه یکجانب و از ذوق یکبو و درد ان
جنگی صد ارای شاهنشاهی بانتظام مهام سا باط که بهترین روشهای قلعه گیری است
قرار گرفت و بیشتر از بیشتر در اتمام آن کار شگرف اهتمام رفت و آنحضرت بساباط
و نزدیک نقلعه تشریف فرموده تفنگ اندازی فرمودی و نمایان نمایان زدی
از انجمله روزی آن شیر بیشه عظمت گرد حصار میگشت چون نزدیک مورچل لاکوه
عبور اقدس افتاد و غازیان نصرت اعتصام پناهها ساخته لوازم محاصره
بتقدیم میرسانیدند آنحضرت در پناه دیواری ایستاده از روزنهای دیوار
بندوق اندازی میفرمودند و ملازمان عتبه دولت کمر خدمت بسته شرف
حضور داشتند و بندوق واسط جلال خان ایستاده بود و سپر خود را بر دیوار پناه داده
از زیر سپر نگاه قدر اندازان قلعه میکرد و فدائیان درگاه که در ان
مورچل اهتمام داشتند از قدر اندازی و کم خطای یکی از توپچیان قلعه که در
مقابل دلیران او سرگرم کار خود بود شکوه میکردند که بسی از غازیان این
مورچال آسیب رسانده است ناگاه همان بندوقچی کم خطا سپر جلال خان را نشان نظر
داشته بندوق انداخت و از میان گوش تکل او گذشت و چندان آسیبی نرسید
بر زبان مقدس حضرت شهنشاهی گذشت که جلالخان آن قدر انداز خود نظر
در نمی آید اگر خود را بنماید انتقام ترا از او میکشیم و بجانب بندوقچی که از روزنه
ظاهر بود بندوق نشانه راست کرده انداختند و فرمودند که عجالة الوقت انتقام
ترا از بندوقچی او میگیریم انداختن همان بود و از آن روزنه گذشته بادریسید همان
اگرچه در آن وقت بیقین نه پیوست که آن بندوق با آن بندوقچی رسید لیکن از
طرز فرو نشستن بندوقچی دیدن نصاحبان قیاس میکردند و بعد از کشایش
احوال بظهور پیوست که بندوقچی بادشاهی کار آن مدبر را ساخته بود و آن
بندوقچی اسمعیل نام سردار بندوقچیان بود و باقبال روز افزون اهل آن مورچل ازین

کارنامهٔ پادشاهی آسوده‌اند و همچنین همواره آنحضرت بسیاری از نامداران حصار را
از پای انداخته بخراب آباد هلاکت میفرستادند و روزی در مرچل جانب چتوری که
کوچه است نزدیک بقلعه بنفس مقدس آمده اهتمام کار داشتند و در ملی
کربندوق و توپ کلان می انداختند چون الحکما و خان بر محافظت
و معاونت حضرت ارزی بود غبار اندیشه بخاطر اقدس راه نمی یافت ناگاه توپی
بزرگ نزدیک آنحضرت افتاد که بان توپ بیست کس از مجاهدان صفوف اقبال
بشهادت رسیدند و روزی بندوقی بجان عالم که نزدیک آنحضرت ایستاده بود
و از جبهه جابجا او گذشته چون بجابه پایان رسید بصیانت الهی از رطوبت عرق
شده و موجب تقویت بواطن ارباب جهاد گشت و روزی بندوقی بمظفر
خان رسید و بخیر انجامید و درین شغل دولت برای بسیاری از امثال این حمایات
داور جهان آفرین بظهور آمد که باعث هدایت ساده لوحان انجمن ظاهر شد
و سرمایهٔ مزید عقیدت اصحاب اخلاص گشت چون همت عالی مفتاح معاقد
مقصود و مصباح مکامن تقدیر است علی الخصوص هرگاه چنین صاحب اقبال
دل در کاری دشوار بندد هرچند از اندیشه اهل روزگار بیرون باشد بمیامن
بدایع قضا و قدر آن کار بآسانی برآید از انجمله بمقتضای همت والای شاهنشاهی
ترجمان تایید ازلیست کار ساباط باهتمام راجه تودرمل و قاسم خان میر برو بحر
بخوبترین وجهی اتمام یافت و بر بالای ساباط منازل و مواقف دلگشای
ساخته شد آنحضرت پیش از اتمام آن ساباط و دیگر روز در همان جا بوده بتوجهات
عالی اهتمام میفرمودند و مجاهدان اقبال مند دل بر قلعه گشایی بسته دیوار قلعه را
ویران میکردند و از انجانب نیز دلیران دلاور بهاینمودند و آنحضرت بنفس
مقدس دل بر پیکار بسته داد بندوق اندازی میدادند و بنشیمن سطح ساباط
جا کرده تماشای دلیران پر دل و شیران زنجیر گسل میفرمودند و درین دو شب
دیگر روز این شجاعتمندان بتماشه مشغول پیکار بودند که خواب و خور بر ایشان فراموش گشت

وطاقت

و طاقت سرزده آن طرفین طاق شده بود تا آنکه سحرگاه دی مهر پانزدهم اسفندارمذ ماه
الهی موافق صبح سه شنبه بیست و پنجم شعبان آن قلعهٔ فلک اساس مفتوح شد شرح این
سانحه بهجت بخش دولت افزا که فتحنامهٔ اقبال تواند بود در شب گذشته که صبح نصرت
در پی داشت از اطراف و جوانب قلعه هجوم آورده جنگ انداختند و چند جا
در دیوار قلعه افتاده علامات شکست حصار ظاهر شدن گرفت و نزدیک دلیران
صف شکن از لشکر منصور پیش دستی کرده بسیاری از دیوار استوار قلعه ویران
ساختند و داد جان فشانی و جانستانی دادند و نصفی از شب گذشته بود
که متحصنان قلعه در شکاف دیوار هجوم آورده یکطرف جان بباد فنا میدادند
و یکطرف کرباس و پنبه و هیزم و روغن آورده پر میساختند که درچین رسیدن
غازیان تند خوی آتش زده نگذارند که کسی عبور تواند کرد و درین اثنا بنظر اقدس
آمد شخصی چهره ارنجی در بر که علامات سرداری با وی بود در آن شکافگاه
آمده اهتمام می نمود اما معلوم نمیشد که کیست در آن هنگام حضرت شاهنشاهی
بندوق سنگرام نام که از بندوقهای خاصه است گرفته بجانب او انداختند
و بشجاعت خان و راجه بهگونت داس فرمودند که من از شادی و سبکی دست
که در چنین زدن تجربه ظهور می یابد درمی یابم که غالبا بندوق من باین مرد رسیده
باشد خان جهان بعرض اشرف رسانید که این مرد امشب مکرر اینجا آمده
اهتمام میکند اگر بار امشب نیاید ظاهر میشود که از هم گذشته است ساعتی از این
واقعه نگذشته بود که جبار قلی دیوانه خبر آورد که در آن فرجه از مخالفان کسی
نمانده است و منقاران بنجال از درون قلعه از چند جا آتش برخاست
پایهٔ سریر اعلی در آن باب خیالها میکردند راجه بهگونت داس معروض داشت
که این آتش جوهر است چه رسمیت در هندوستان که چون کاری چنین پیش می آید
حرمی از صندل و عود و عنبر آن در جوهر بکنند سرانجام میدهند و افسام هیمه
خشک و روغن مهیا میسازند و معتقدان سخن شنو و سنگدلان دل بر جا را

بر عورات خود میگذارند بهمین که شکست متیقن می شود مرد آن شده میشوند و آن
سنگین جانان این بچهامان را در آتش آن اشکر جاکر میبازند و الحق
آن صبح که نسیم فتح و دولت وزیدن مشخص شد که بندوق شاهنشاهی بجمیل سردار
قلعه رسیده کار او و قلعه ساخته بود و آن آتش جوهر بود و در خانه تبار از
قوم سیسودیه از خواصان رانا و در خانه راتهوران که سردار صاحب خان
بود و در منزل چهارمان سر گرده که ایسر داس جوهر عظیم شده و با سیسودیه زن
در آتش ادبار آن سرکشان سوخت و هر چند انشب در شکافگاه کسی حمله نمود و از
کشته شدن جمیل هر یک دل از دست داده خود را بکنج ادبار کشیدند اما لوازم احتیاط
مرعی داشته بهادران صف شکن و غازیان جان نثار مرد و هر دو را از هر طرف
اماده ساخته فرمودند که هنگام ظهور نور براق صبح با عنصا جنود اقبال درون
قلعه در ایند و چون سپیده سحر دولت دمید از اطراف مرچلهای جنود جوانان
کار طلب و دلیران برد دست درون قلعه درآمده در گشتن و بستن کوشش نمودند
و راجپوتان سررشته تدبیر از دست داده جنگ کرده کشته میشدند و حکم
معلی نفاذ پیوست که از مقابل سابا طفیلان چابک دست از نموده در آورند
اول که دباز دمور کار ناسر دیوار امده ایستاده و بعد از آن بدیگر امده در امد
و پس از آن فیل جنگی و سیدلیه و کادره در امدند و هر کدام کاری چند کردند که از
خیال بیرون باشد دو لشکر سنانهای ناوک آراسته کمینها گرفته و صف
ساختند همه آهنین چنگ فولادخای همه ناهداران آهن قبای یلان از خون
لعل تیغ سبز یکی جان سپار و یکی در گریز بپاشید خرطوم فیلان به تیغ تیز
کفتی همی مار بار از زمین سیه دار برزنده پیل دمان همی تاخت او رو دو برزد کمان
بتیغ و سنانها یکی کینه توخت کهی دل درید و کهی سینه سوخت ز خنجر جوش لاله گون زنده
بود زره یلان حلقه بار زده بود و هنگام سفیده سحری که صبح اقبال اولیای
دولت و شام ادبار اعدا بود حضرت شهنشاهی بر فیل آسمان شکوه سوار شده

موجب قلعه شدند و چندین هزار کس از جانفشانان و دلاوران در رکاب عزت پیاده
بودند و از غرایب آنکه ایسر داس جوهامان که از دلیران قلعه بود فیل مکرر از دید
رسید که این چه نام دارد و چون نامش گفتند در ساعت متهورانه نیزه دستی نموده
بکدست دندان او گرفت و دست دیگر جمدهر زد و گفت مهرای من انقد در آن
جهان آرای خواهید کرد و از فیل جنگی کارنامها بظهور آمد از انجمله راجپوتی
دو بیده شمشیر بخرطوم او انداخته فیل گرد و او را با وجود خرطوم بریده که زندگی
دشوار اعضاهای آسمانی بر انگیخته در گذشت تا یک کس مردانه نامی را پیشتر از
شمشیر رسیدن انداخته بود و یازده کس بعد از زخم رسیدن و از فیل به نگری تیز
کاری شکرف بدید آمد و مردانگیهای غریب کرده از غرایب امور آنکه فیل
کادره چون از درون قلعه در آمد اضطراب نموده از شور و غوغا گریخته و از
اتفاقات حسنه آنکه روی بر روی جمعی کثیر از خرگاه و از هلاک داده بجای
شکافگاه می آمدند و بیه کوچه تنگ بود همه را بحال تباه پامال کرده متفرق
ساخت و تایید غیبی چنین موهبتی عظیم روی داد و عظمت خان که سردار
بود زخمی شده و بعد از چند روز از آن زخم درگذشت و حضرت میفرمودند که
در آن هنگام بالای دیوار قلعه ایستاده نظاره گی بیدات ایزدی بودیم فیل
سیدلیه درون قلعه درآمده در گشتن و انداختن راجپوتان مشغول شد راجپوتی
بجانب او دویده شمشیر انداخت اندکی بر دی رسید و او پروا نکرده او را
بخرطوم کشیده انداخت در همین اثنا دیگری روی برو شد و سیدلیه باو روی
آورده شخص اول از چنگال او خلاص شده باز از روی تهور شمشیری از عقب او
انداخت و الحق بسیار خوب جنبید و آنحضرت میفرمودند که در عین زد و
کیر یکی از بهادران من که او را می شناسم نظر در آمد که راجپوتی از شکافه
دیوار حز داد و را بجنگ خود طلبید و او نیز کشاده پیشانی متوجه او شد یکی از
دلاوران لشکر منصور که او را اسم نمی شناختم بمعاونت او آمد و آن بهادر

دیگر روان شده او را باهتمام منع کرد که رسم دلاوری و آیین مروت نیست که ادم را
بهیکار خواسته باشد و توجه دکاری بسپاهی بصید اهتمام او را از امدن باز داشت
و خود کارزار نموده کار او تمام کرد و معین شد که هر چند این مردانه مروت جسیم
بهدین بنیاد نما کار مردان غیب بود که بنا بید این بزرگ صورت و معنی پیکر
جسمانی پوشیده بخدمت قیام داشت و اول فتح تا پنجاه فیل و اواخر تا
سیصد فیل درون حصار در امده اعدا را پایمال ساخت میفرمودند که نزدیک
به بتخانه گوبند سیام رسیده بودیم که فیلبانی فیل سوار شخصی را پایمال فیل ساخته و
در خرطوم پیچیده بحضور اقدس اورد و بعرض اقدس رسانید که نام این شخص نمیدانیم اما
سران این حصار سیاست جمعی کثیر در گرد او جانفشانیها کردند اخر ظاهر شد که پتا
بوده که پایمال مذلت و هلاکت گشت درین هنگام که بملازمت آورده بودند
رمقی باقی بود و بعد از زمانی درگذشت راجپوتان جنگجوی که در آن قلعه
فراهم امده بودند قریب هشت هزار کس بودند اما از رعایا که انها هم در مراسم نگاهبانی
و خدمتگذاری دقیقه فرو گذاشت نمیکردند از چهل هزار کس زیاده بودند زمانی
که رایات اقبال بالای قلعه در آمد اهل قلعه بعضی در بتکده ها بخیال شرافت
مقام و تایید اصنام قدم فشرده منتظر جان فشانی بودند و در بعضی مساکن و
منازل خود در سر جهل ایستاده بر صدد هلاک می بودند و جمعی شمشیرهای برهنه علم کرده
و تیرهای کوتاه گرفته روی بغازیان نصرت پیوند می اوردند و این بهادران
غازی بناوک دلدوز و تیغ معرکه سوز دستان صف شکاف کار این بیچارگان را
میساختند و جمعی که بتکده ها و خانها قدم جهل باثبات داده بودند غازیان
اقبالمند را دیده بپای تهور بیرون می دویدند و بهادران بار سیده بصدمات
قهر بخاک و خون برابر می شدند چنین رزمها در جهان کس ندید
نه از کاروانان گیتی شنید چگویم از آن جنگ آن کارزار که یکشمه نتوانم از
صد هزار و از اول صبح تا نصف النهار وقت زوال این بر اختران بود و سطوت

قهرمان کبریا بارواح و اشباح این مدبران میسوخت و قریب سی هزار کس بخاک
هلاک افتادند و سبب بسیار کشته شدن ان بود که در زمان پیش بتاریخ سیوم محرم
هفتصد و سیم هلالی که سلطان علاء الدین درین شش ماه و هفت روز گرفته بود چون
رعایا بجنگ نمی پرداختند از قتل امین مانده بودند و درین ولا نهایت ستیزه و دیر جوشی
بتقدیم رسانیدند بعد از ظهور تباشیر استیلا و غلبه بعذرستان کرده فایده
نیافته حکم قتل عام شده جمعی کثیر در نسیم افتادند و از غرایب انکه فرمان شهنشاهی شده بود چون
قدر انداز کم خطائی قلعه فراوان بود هر چند تفحص بسیار شد از انها نشانی نیافتند
اخر چنان روشن گشت که ان بکاران لباس بکر دند و در از قلعه جان بسلامت بردند
و طریق برامدن چنان بود که چون عساکر نصرت اعتصام بسبب غارت کشاده از بستن
و تاراج کردن اهل حصار گرم شدند و قیچیان که تا هزار کس بودند اهل و عیال
خود را چون اسیران مقید ساخته روانه شدند و برجویندگان انها حقیقت حال
پوشیده ماند چنان دانستند که پیادهای عساکر اقبال بند کرده جمعی را می برند و در
چنان هنگام چنین تدبیری شایسته کرده نجات یافتند اگر چه دران روز هیچ خانه
و هیچ کوچه و هیچ رهگذری نبود که از کشته ها پشته ها نداشت اما در سه جا مخالفان بیشتر
کشته شدند جمعی کثیر از راجپوتان در خانه رانا که دران قلعه بود گرد امده گرد شدند
و این بهادران دفعه دفعه دو دو کس را امده جانفشانی میکردند و جمعی
انبوه در بتخانه مهادیو که معبد و مقصد بزرگ ایشان بود اجتماع نموده تن بشمشیر
سپردند و در دروازه رامپوره نیز گروهی انبوه شده گروهی خود بر باد دادند
و فتحی که طراز فتحهای دولت افلاک توانند شد از نمک اقبال بظهور امد و گردن کشی
هندوستان را سنگبارگی سودای نخوت از سر بدر رفت و بر دوشی خاضعی بندگی
از سر گرفتند و از عساکر اقبال درین روز بغیر از ضرب علی نواجی هیچ کس جام شهادت
نکشید و حضرت شاهنشاهی ادای سجدات شکر نموده همعنان نصرت و دولت
رکاب فتح بعد از سیم روز باردوی معلی مقدس متوجه شدند و تا سه روز بتقریب انتظام مهمات

امور توقف نموده مهمات سرکار را بخواجه عبدالمجید آصفخان مکرمت فرموده چون
در مبادی این عزیمت والا نذر فرموده بودند که بعد از حصول فتح پیاده متوجه روضه
منوره خواجه معین الدین چشتی قدس سره که در اجمیر نورگستر است توجه فرمایند زمانی
که از قلعه چیتور مراجعت فرمودند پرتو ضمیر آن شاهسوار دولت با ایفای نذری که از
صدق عقیده مذکور خاطر اقدس بود تافت رایات ظفر قرین پیاده آمدند
و روز فروردین نوزدهم اسفندارمذ الهی موافق سه شنبه بیست و نهم شعبان کوس
مراجعت بلند آوازه ساخته از اردوی معلی بچپان پیاده قدم صدق در راه نهادند
و منزل بمنزل در شدت حرارت هوا و تفسیدگی ریگ بیابان شوق راه قطع می‌شد
با آنکه حکم عالی بود که عساکر اقبال همواره می آمده باشند اما مقربان بساط اخلاص
از سعادت موافقت گزیر نبود و چندی از خاصان حریم عزت در سایه حضرت پیاده
می‌رفتند چون قصبه اول مضرب خیام اقبال شد شکوه قراول که پیشتر با جمیر رفته
نوید آمدن رایات اقبال رسانده بود بسرعت آمد و از مژده‌یابان تجرد گزین
آن روضه مقدسه عرایض درگاه جهان پناه آورد که حضرت خواجه در خواب در
آمده فرموده‌اند که پادشاه صورت و معنی از حق اندیشی و خدا پرستی حسن ظن
بمن پیش کرده پیاده عزیمت زیارت دارد و بهر روشی که دانند آن قافله سالار
راه حقیقت را ازین اندیشه بازدارند که اگر او قدر بزرگی خود دانستی بجای نظر من
خاک نشین کوی طلب انداختی چون این عرایض بمسامع اقبال رسید آنحضرت از
آن منزل سوار دولت شدند و روز آسمان بیست و هفتم اسفندارمذ الهی موافق شنبه
هفتم رمضان خطه اجمیر از ورود اقدس مطلع اقبال گشت و از یک منزلی پیاده
بدستور معهود متوجه زیارت شدند و بی آنکه بدولتسرای مخیم اقبال گشت نزول
فرمایند از گرد راه بطواف روضه قدسیه توجه فرموده آداب زیارت بتقدیم
رسانیدند و جمیع مجاوران و معتکفان آن حواشی قدس را بمراسم اشفاق و افضال
کامیاب ساختند و تا ده روز در آن خطه فیض انتما متوجه مبداء فیاض بوده باستفاضه

انوار صوری و معنوی استسعاد اندوخته شدند و از جمله سوانح اقبال که در ایام محاصره قلعه چیتور
روی نموده آن بود که سلیمان حاکم بنگاله بتازگی خطبه بنام نامی حضرت خوانده
بمنعم خان خانخانان ملاقات نموده گرگ آشتی کرد و شرح این سرگذشت آنکه از آن
باز که مبارزخان که بعدلی نام در زبان شهرتست کافر نعمتی نموده مدعی فرمانروایی شد
تاج خان کررانی با برادران گریخته بهار آمد چه در آن ایام که محمد خان حاکم
بنگاله سر شورش داشت و چه بعد از وی در زمان بهادر پسرش گرم تر شد و نفاق را
رواج بخشیدی تا آنکه بعد از کشته شدن عدلی در جنگ بهادر بعد از مدتی بهادر
نیز بمرگ طبیعی درگذشت برادر خورد او جلال الدین دعوی ریاست بنگاله و بهار
کرد و تاج خان و برادر او گاه در مخالفت و گاه در موافقت بسر می‌بردند و طرح
آشتی و آشنایی بخان زمان انداخته نفاق آرای بودند و بعد از سرگذشت بسیار
جلال الدین نیز درگذشت و ریاست بنگاله و بهار بتاج خان قرار گرفت و بعد از اندک
فرصتی که نقد زندگی ربود تاج خان بر ولایت بنگ و بهار استیلا یافته بود
رخت هستی بربست سلیمان برادر خرد او بحکومت بنگاله و بهار و اخذ دولت استقلال
یافت و با خان زمان طرح دوستی انداخته در ثبات کار خود کوشید و استقلال عجب
بهم رسانید افغانان بی سر به گرد او فراهم آمدند و خزینه جمع کرده فیلان بدست
آورد و چون خان زمان بکردارهای ناهموار گرفتار آمده بسزا رسید حضرت شهنشاهی
حکومت جونپور و آن نواحی بمنعم خان خانخانان مکرمت نموده معاودت فرمودند
چنانچه پیش ازین نگاشته قلم واقع نویس شده زمانیه که اساس نهاده خان زمان بود
و اسدالله خان حراست آن از جانب خان زمان داشت درین ولا که ربقه حیات او گسسته
شد اسدالله از سخافت رای کسی پیش سلیمان فرستاده حاکمی طلب داشت
که زمانیه را باو سپرده خود در حرام نمکی فرو شود خانخانان چون بر این معنی اطلاع یافت
کسان فرستاده او را استمالت کرد آنچه و چون از سعادت ذاتی بهره داشت
نصیحت پذیرفته آنجا را بقایم مونسی گماشته خانخانان سپرد و خود پیش خانخانان

اندو لشکر افغانان که بجبال زمانیه آمده بود بی بهره بازگشت نمودی که بعقل و
تدبیر نمودی و سعادت در زمرهٔ افغانان مذکور امتیاز داشت و وکیل مطلق
سلیمان در کنار آب سون بود چون خانخانان را مرد آراستهٔ صلاح جوی
مصالحه طلب یافت طرح دوستی افکنده ایمنی ملک خود را از آسیب صدمات
افواج شاهنشاهی باین رنگ اندیشید و میان او و منعم خان تحف و هدایا و رسل
مبانی رابطهٔ یکجهتی استحکام گونه یافت درینوقت که رایات جهانگشای بتسخیر جیتور
نهضت فرمود و سلیمان در مقام استیصال اجاذ بیرو ابراهیم شد و چون از
منعم خان خانخانان خاطر جمع نداشت درچنین هنگام فرصتی که رایات
جهانی بتسخیر قلعهٔ جیتور متوجه بود بوسیلهٔ لودی محرک سلسلهٔ یکجهتی که خاطر از و
جمع سازد و طرح مصافات انداخت و بعد از مراسلات اتحاد و منقاد
بکجا دلی قرار داد که خان خانان بدین او آید تا در مواجه اساس رابطه را استحکام
دهد و خطبه و سکه را بالقاب گرامی شاهنشاهی مزین گرداند خانخانان رای این
قرار گرفت که پیش سلیمان رفته سررشتهٔ ظاهر را انتظام بخشد هر چند خیرخواهان
دوربین ازین اندیشهٔ ناصواب ممانعت نمودند گوش نکرده با سیصد کس گزیده
خود و مصحوب علیخان و ابراهیم خان اوزبک و لعل خان بدخشی و کوچک علیخان
پسر بیرسلطان و حسین قپچاق و طاهر هاشم برادر ابو المعالی و هاشم خان منعلقان
این مردم که مجموع هزار کس باشند به تیپه روان شد لودی آمده مراسم تعظیم و احترام
بجای آورد و بعد از آن بایزید پسر کلان سلیمان باستقبال آمده باحترام تمام در بار
اول خانخانان جشن داشته سلیمان را بمنزل خود طلبید و محفلی آراسته ترتیب داد
روز دیگر سلیمان لوازم مهمانی بجای آورده و منبر را بنام مقدس سربلند گردانید
و نقود در اسکهٔ اقدس انتظام بخشیده پیشکشهای لایق داد و جمعی از اعیان
او شورانگیز بوده تحریک گرفتن منعم خان کردند که رایات عالی بتسخیر
جیتور مشغولست و اکثر امرای بزرگ در خدمت حضور خانخانان را که کارش



بانجام رسانید تا بای بخت کسی که مدافعه نماید بیت لودی چون ازین غدر آگاهی
یافت سخنان هوش افزا در میان آورده گفت که با چنین صاحب اقبالی که سال
سال لمعات دولت افزای او بر ممالک می تابد در مخالفت زدن از عقل دور
اندیشی و دراست و دیگر آنکه خان خانان یکی از بندهای تربیت کردهٔ اوست بدرگاه
تایید یافته ایزدی امروز بر سر تمکین که نظر عاطفت انداخته خانخانان بیشتر از
قصد این مردم معدود چه گشاید دیگر مثل ابراهیم مخالفی از کمین وا کنیم چگونه
این راه تمشیت خواهد یافت اگرچه سلیمان پذیرای نصیحت شده بود اما سایر
افغانان که مدهوش باده جهل بودند این سخن گوش نکرده در فتنه می زدند
منعم خان این خبر شنیده بلطایف حیل از ورطهٔ خود در اگذاشته بکنکش لودی با
معدودی جریده بر آمد بعد از آنکه بسیاری از راه طی شد افغانان تیره رای
اطلاع یافتند و چون کار از دست رفته بود بغیر از طریق ملایمت کاری دیگر
پیش نگرفتند بایزید و لودی جریده پیش خانخانان آمده آداب اعزاز و اکرام بجای آورده
برگشتند و منعم خان از آب گنگ گذشته در سه منزل آمده بود که فتحنامهٔ جیتور رسید
و موجب هزار گونه تقویت اولیای دولت شد و سلیمان با دل جمع روی به بنگاله
آورده در انصرام مهمات خود اشتغال نمود و ملک اودیسه که تا حال حکام در
آنجاست بضرب گرفت و راجهٔ آنجا را ابد عهد بگشت و ابراهیم مذکور که نه عقل
درست داشت و نه بخت بلند سرگردان حیرت گشته براجهٔ مذکور پناه برده امید
سروری بخود می برد بقسم وزن و زر او را بجنگ آورده بقدم خانه فرستاد و منعم
خان نیز بخاطر مطمئن بانتظام معاملات خود پرداخت **آغاز در دوم از**
جلوس اقبال از موبد شاهنشاهی یعنی سال فروردین سیزدهم سنین الهی
ای دیده گشای دوربینان ❊ سرمایه ده تهی نشینان ❊ دستی که فنا و نقص خود را
در مطرح سبل سپر و پای ❊ بیاوری اقبال روز افزون سخن بدینجا رسید که دلخی
بار دل آسبکی روی آورد امید که بفروغ افزای صبح سعادت دل را روشنی تازه

٢٧٠ وز بازِ ابروی نو بدید آمد و نفس نفس فضا وار دشوار از آبی آسمانی و ثنا بسنگی می پرید
بیت مرا چون نایف دل دیده دم زد ؛ برآورد از رواق همت دارد ؛ بهار نوبرار
از چشمه نوشش سخن را دست ناف تازه در نوش ؛ درین هنگام عشرت ابتسام که
موکب مقدس شهنشاهی بعد از فتح قلعه چیتور در عرصه اجمیر فیض بخش عالمیان بود
موکب نوروز سعادت افروز رسید و رایت جهان آرای نیر اعظم در شرف خانه
حمل ارتفاع گرفت و چون غنچه تنگ دستی نسیم بهار گشوده شده عساکر نباتات
چمن آرای روضه اعتدال گشتند ؛ بیت بگسترده فرشی ز دیبای چین ؛ برو پیکر
هفت کشور زمین ؛ دران بزمگه شادی آراستند ؛ بهار انجمن انداختند و می خواستند
نمودند مهر و فروزنده کام ؛ گزیدند یاران گرفتند جام ؛ و بعد از گذشتن سه
ساعت و نه دقیقه از شب پنجشنبه یازدهم رمضان نهصد و هفتاد و پنج هلالی
تحویل الکبیل روی نمود آغاز سال سیزدهم الهی یعنی سال فروردین که سال
اولست از دوره دوم شد امید که هزاران دور در قرن این خدیو صورت
و معنی خاصیت بهار داشته باشد آنحضرت بدولت و اقبال بعد از اتمام
لوازم طوف و انصرام جشن نوروزی روز اسفندارمذ پنجم فروردین ماه
الهی موافق روز دوشنبه پانزدهم رمضان لوای مراجعت از خطه اجمیر مستقر اورنگ
سلطنت ارتفاع دادند و از راه میوات با انبساط شکار نهضت فرمودند
در اثنای شکار قراولان رکاب اقبال نشان بیشه شیر دادند سلسله شوق
حضرت شاهنشاهی بشکار آن شیر در جنبش در آمد شیر شکار را توجه فرمودند
چون نزدیک نیستان رسیدند ناگاه شیری مهیب بیرون دوید منقربان
بساط عزت عنان اختیار از دست داده بخدنگ خان سنان بر زمین دوختند
حضرت شاهنشاهی این تیز دستی را پسندیدند و حکم فرمودند که دیگر هر درنده
که از بیشه بر آید بحکم مقدس کسی کار او نکند و حضرت درین حرف بودند که
شیری دیگر بهزار سهمگینی از نیستان بر آمده روبروی حضرت خرامنده گشت

٢٧١ ملازمان رکاب دولت از مشاهده این حال موی بر تن علم شد اما بموجب حکم مقدس
هیچکس یارای اقدام بر دفع او نداشت و آنحضرت سواره بچشم شیر شکار نگریسته
تیری بر وزدند و شیر از فرط تهور زخمی شده همچنان بصلابت خرامان خرامان
بر بلندی بر آمده خشمگین نشست آنحضرت از اسپ فرود آمده ایستادند و دلاوران
شیرافگن بر دور او دایره کشیدند حضرت بندوقی سر راست کرده بجای او انداختند
که بکنج دهان خورده از بناگوشش او بیرون رفت درین وقت شیر خشمگین شده
پیش آمد آنحضرت در صدد آن شدند که تیری دیگر حواله کنند و قابو می طلبیدند
و بهر جانب که آنحضرت توجه می فرمودند شیر بهمان جانب نگاه میکرد و قابوی
چنانچه باید دست نمیداد و از زبان مقدس شاهنشاهی شنیدم که آنحضرت
جهانبانی جنت آشیانی نقل میفرمودند که عادت شیر این چنان رفته جمعی که
شکار شیر را بوده اند هر کس که تقدیر بر آن رفته است که از دست او شیر شکار
شود پیوسته نگاه شیر بجانب او می بوده میفرمودند چندین مرتبه که با نفس مقدس
متوجه شکار شدیم این معنی مشاهده شد و بتجربه پیوست القصه چون قابو دست
نمی افتاد رستم خان فرمودند که پیشتر رو تا نگاه کردن بجانب تو قابو دست افتد
عادل پسر شاه محمد قندهاری که معاتب شده بود دانست که همانا حکم پیش رفتن
ملازمان رکاب معلی شده از غضب حضرت ادهم تیر و کمان در دست دوان
شده شیر متوجه عادل گشت چون نزدیک رسید عادل تیر از آن در آمده بمقتضای
سرنوشت خطا کرد شیر آمده دو پنجه خود بر او انداخت از زبر دست توانا هم
حمله کرده بشیر در آویخت و دست چپ خود را در دهن او انداخت دست دیگر
بخنجر برد چون تقدیر در امری دیگر رفته بود خنجر بند بنام مستحکم شده بود
تا کشیدن بند شیر دست عادل خایید بعد از آن خنجر کشیده دو زخم بر همین
شیر انداخت پاره دهم دست راست او را بدهن گرفت درین اثنا بهادران
بساط حضور از هر جانب شتافته بشمشیر کار شیر تمام ساختند درین میان

بعادل بیگ زخم شمشیری رسید و آن بیچاره در شهر دهلی مدت چهار ماه بر بستر رنجوری
افتاده در جان کندن بود عاقبت بهمان زخمهای عنیف و سرایت سمیت
باعضای رئیسه در دار الخلافه آگره درگذشت و همانا که این مکافات بی ادبیست
که با پدر خود کرده بود و مجملی این سرگذشت آنکه آن بحفاظ ناز زن و بوالی پدر سر
کار رواشت و آن عفت منش دل بمرگ نهاده تن باو در نمی داد و پدر او را
ازین کار ناشایسته باز میداشت روزی آن بی اعتدال از نصیحت پدر بشورش در آمده
شمشیری باو حواله کرد فی الواقع اگر در بازپرس الهی در انصاف کار ذی عادل
بهمین سزا از وبال آن کردار ناپسند بر داشته باشند آنچنان جریمه عظیمه را
کی امثال این امور پاداش تواند شد القصه بعد فراغ از انبساط شکار اردوی
معلی را که در نواحی الور نزول سعادت فرموده بود روانه ساختند و خود بدولت
و اقبال از راه نارنول جولان اقبال فرموده بمعسکر اقبال پیوستند و از ابتدای شکار
کنان روز اسفندارمذ بیستم اردی بهشت ماه الهی موافق چهارشنبه پانزدهم
شوال ظلال اجلال بر دار الخلافه آگره انداختند و جهانیان بنشاط ابد و عشرت
پاینده کامیاب صورت و معنی گشتند و درین سال فرخنده قدسی القاب
حاجی بیگم بعد از زیارت حرمین الشریفین و ایصال خیرات و مبرات
عظیمه بمستحقان آن امکنه گرامی رجوع بممالک محروسه نموده بدیدار مقدس
قبله جان و دل پادشاه صورت و معنی مسرت افزای شدند و از سوانح
ایلغار عساکر منصوره آن شهریار بتسخیر قلعه رنتهنبور که در رصانت و استحکام ثانی
اثنین قلعه چیتور تواند بود و بموجب حکم مقدس از جانب راه عنان تاب
شدن و دفع فتنه میرزایان در ولایت مالوه اوردگند و تفصیل این
سرگذشت اقبال طراز آنکه چون موکب جهانگشای بعد از فتح قلعه چیتور
بمرکز خلافت رجوع فرمود در ضمیر مقدس شاهنشاهی باهتمام دولت چنان
پرتو انداخت که بعضی از امرا و سرداران را که در یورش چیتور بسعادت

خدمت دولت پذیر شوند با دیگر رسیده بتسخیر رنتهنبور که سنگ راه موکب امین
بود نامزد فرمایند بمقتضای این اندیشه صایب صادق خان و باباخان
قاقشال و مجنون خان و صدر خان و بهادر خان و دوست خان بهاری و
دیگر امرای عظام را بسرگردگی اشرف خان باین خدمت دولت برای رخصت
فرمودند عساکر اقبال قرین راه طی کرده پیش پیش میرفت مرغان جهان پیما
خبر آوردند که ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا جمعی کثیر از اوباشان پراگنده
فراهم آورده از دیار گجرات بمملکت مالوه رسیده اند و حصار اجین که معظم
حصارهای آن ولایتست در محاصره دارند و ازین مهم غبار تفرقه از ساحت جمعیت
آن بلاد سر بر کرده و سرگذشت این مشتی شرارت انگیز آنکه چون در هنگام
نهضت موکب مقدس بتسخیر قلعه چیتور از نواحی قلعه کاکرون قطب الدین محمد
خان و اتالیق بسیاری از امرای عظام مثل مراد خان و شاه بداغ خان بر سر میرزایان
فرستادند میرزایان نهیب کوکبه اقبال شاهنشاهی شنیده مصاف افواج قاهره
از حوصله طاعت خود بیرون دیده بصوب گجرات شتافتند و بچنگیز خان
غلام سلطان محمود گجراتی که بعد از شهادت سلطان بر قلعه جانپانیر و سورت
و بهروچ کوس سلطنت و استقلال میزد پیوستند و او در آن وقت قصد گرفتن احمداباد
کرده بود و بر سر اعتماد خان میخواست لشکر کشد آمدن میرزایان را مغتنم
دانسته بجمعیت تمام بر سر او رفت و در حوالی شهر معرکه نبرد گرم کرد و اعتماد
خان را شکست داده احمداباد در تصرف شد و چون از میرزایان درین
بکار کارهای نمایان سر بر زد چنگیز خان تفقد نموده در حوالی بروچ ایشان را
بجایگیرهای مناسب ممتاز ساخت و چون آب و گل اینها بعناد و فتنه سرشته
بود در آنجا نیز دست تطاول دراز کردند و از خودسری بعضی محال و مواضع را تصرف
نموده آن عرصه را بقدم بی اعتدالی پیمودن گرفتند چنگیز خان بدفع اینها
لشکری گران فرستاد و در مصاف بر لشکر غلبه نمودند و چون تاب مقابله

بچنگیز خان نداشتند که حوادث انگیخته بولایت خاندیس رسیدند و از انجا بساط
امنیت نوردیده بقصد مالوه بر امده در حوالی اجین نطع فتنه گستردند مراد خان
جاگیردار اجین و میرزایان عزیز الله دیوان سرکار مالوه پیش از ان بدو روز بر
مفاسد خیال ارباب فتنه اطلاع یافته در تعمیر و تاسیس قلعه اجین اهتمام نموده
پای ثبات محکم کردند چون خبر این فتنه و فساد بموقف عرض رسید بمقتضای
شکوه سلطنت و قانون عدالت منشور اقبال از محکمه عظمت اصدار یافت که افواج قاهره
که متوجه تسخیر قلعه رنتهنبور پیشتر شتافته اند دفع این فتنه را مقدم داشته متوجه مالوه شوند امرا
کاربند حکم پادشاهی شده بصوب مالوه عنان تاب گشتند و در عین این شتاب بدان
عرصه بهمای همت شدند حضرت شاهنشاهی چندی از امرای گرامی مثل قلیج خان و
خواجه غیاث الدین علی قزوینی که بخشیگری جنود اقبال اختصاص یافته بود از بساط
حضور جدا ساخته ضمیمه عساکر نصرت قرین فرمودند چون افواج قاهره بسرونج
رسید شهاب الدین احمد خان که جاگیردار انجا بوده بسامان شایسته با مرا پیوست و در
سارنگپور شاه بداغ خان که حکومت انجا داشت ملحق شده میرزایان از استماع
سطوت افواج قاهره پای تمکین از دست داده و دست از پای نشناخته در روز
روزگار سیاه شدند و ره فرار نمودند مراد خان و میر عزیز الله دیوان و سایر
امرای عظام عنان همت بتعاقب مصروف داشتند میرزایان از صیت قدوم
لشکر منصور از منده بر امده و سراسیمه خود را باب نربده زدند و جمعی کثیر از
همراهان ان گروه ادبار منش رخت زندگانی بموج خیز فنا دادند و در آن نواحی
خبر قتل چنگیز خان بعد جهجهار خان حبشی و تفرقه گجرات شنیده از اندیشهای عظیم
خیال کرده روی ادبار بان سمت اوردند امرای حضرت بتعاقب نموده تا
بساحل نربده رسیدند و چون تسخیر گجرات در گرو وقت دیگر بود بی حکم مقدس
زیاده برین اقدام نموده طریق مراجعت پیمودند جاگیرداران مالوه بجاگیر خود
ماندند و دیگر امرا مثل اشرف خان و قلیج خان و صادق خان و خواجه غیاث

الدین

الدین علی بعنان نصرت و اقبال متوجه آستانبوس مقدس شدند و در دار الخلافه
اگره بزمین بوس معلی سربلندی یافتند و بواسطه آنکه بمسامع علیه رسانیده بودند که در
رفتن و تعاقب نمودن مخالفان تکاسل و تساهل نموده اند روزی چند معاتب
گشتند و چون پرتو ظهور یافت که سخن سازان فتنه انداز خبر غیر واقع اشتهار داده بودند
مشمول مراحم خسروانی شدند و میرزایان رانده و مانده بمعنیان جوقی اوباش بگجرات
رسیده ولایتی از حاکم خالی یافته قلعه چانپانیر و سورت را بی جنگ و جدل گرفتند و
ابراهیم حسین میرزا بقلعه بهروچ رسید رستم خان غلام ترک که خواهر چنگیز خان در خانه
او بود قلعه را مضبوط ساخته متحصن شد و اهل فتنه محاصره کرده تا دو سال بر دور او
نشستند و رستم خان همواره از قلعه برامده می تاخت و کارنامهای رستمی بجای آورد
چون بی سر بود و از امداد و اعانت نا امید در صلح زده قلعه داد و بعد بمکر
ارباب شرارت جانش نیز از حصار بدن بر آمد انچه ماجرای میرزایان و عاقبت
کار این هرزه درایان قافله اقبال بجای خود رقم توشیح و نقش توضیح خواهد پذیرفت
و از سوانح آنست که امرای اتکه خیل را از حدود پنجاب تغییر داده ولایت آن دیار بحسین قلی
خان که از نیکو خدمتی بخان جهانی ممتاز شده بود تفویض فرمودند بر خرد بیننده
دوران دوربین مختفی نماند که عمل بدان معانی پادشاهی را با باغبانی نسبت
داده اند چنانچه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت و برداشتن آن از
جای و نشاندن بجای دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال
و کوشیدن نشو و نما بمقدار صالحه و استیصال اشجار بد رشت و قطع اغصان
ناراست و تفریق دوحات عظیمه و پیوند کردن بعضی ببعضی و تمتع گرفتن میوهای
گوناگون و گلهای رنگارنگ و استظلال نمودن در هنگام حاجت و امثال آن که
در عالم فلاحت مقرر شده انتظام می بخشد جهانبان پادشاهان دوربین دادگر
بتهذیب و تادیب و سیاست و مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت
می افروزند و لوای هدایت می افرازند هر گاه جمعی با هم یکدل و یکزبان بوده

فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود و لا بجهت اصلاح خود شان
و ثانیا بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق می سازند هر چند امری
ناملایم از آن کثرت معلوم و مظنون نباشد این تفرقه سرمایهٔ جمعیت است چه از آشوب
بادهٔ مرد افکن دنیا و بدمستی گرگ شرابان این خمخانه بهوش باایمن متوارثان
خصوصا و فتنی گرفته اند و از این سخن بیداران دیده کاران فراوان
دغفلت در نهاد بشریت مرکوز است بنابرین تمهید دانش پاید رای مملکت آرای
شاهنشاهی اقتضای آن فرمود که امرای اخلاص منش الگ جبل را که مدتی مدید در پنجاب
فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند تغییر محال نموده در دولت بساط بوس
سربلند ساخته بانتظام ولایتی دیگر کامیاب سازند هر چند در سوابق ایام
دران وقت که خان کلان بکابل رفته بود و چه در آن زمان که میرزا حکیم
با معدودی محاصرهٔ لاهور نمود این جماعت غریب در بارهٔ این عقیدت منشان مذکور ساختند
در پیشگاه باطن مقدس که جام جهان نمای اسرار کونی و الهی است همگی آن سخنان
بفروغ صدق روشنایی پذیرفت لیکن بمقتضای همان قانون که
واجب دین سلطنت است قرار یافت که مجموع امرای پنجاب و جاگیرداران
آن سرکار را طلبیده دارایی آن ولایت را بعهدهٔ بعضی دیگر از مخصوصان
بساط قرب تفویض فرمایند دران هنگام که موکب مقدس فتح قلعهٔ چیتور
کرده مستقر اورنگ سلطنت رسید منشور الجلال بطلب امرای پنجاب شرف
اصدار یافت و این سعادت سامان تبارک ادب بشتافته در شهریور
ماه الهی موافق ربیع الاول نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافت آگره بسعادت
زمین بوس کامیاب شدند و بعد از اندک فرصتی سرکار سنبل بجاگیر میر محمد
خان اختصاص گرفت و سرکار مالوه بقطب الدین محمد خان مکرمت شد و سرکار
قنوج بشریف خان مخصوص گشت و جمیع فرزندان رفعت پیوند و منتسبان
این قبیلهٔ جلیله را بجاگیرهای شایسته ممتاز ساختند و چون میرزا کوکه پیوسته ملازم

ملازم بارگاه حضور بود جاگیر او را در پنجاب بحال خود گذاشته آن ولایت را
بحکومت حسین قلی خان مقرر ساخت از سرکار ناگور طلب فرمودند و در آن هنگام
که موکب جهانگشای بعزیمت فتح قلعهٔ رنتهبور داعیهٔ نهضت داشت از گرد راه
رسیده غبار آستان معلی را سرمهٔ دیدهٔ اقبال خود ساخت و در این یورش دولت
افزای بدوام خدمت همعنان سعادت بود و چون موکب مقدس بعد از فتح قلعه
و تسخیر آن ولایت بمستقر سریر خلافت ورود اقبال فرمود او را با برادرش اسمعیل
قلی خان بانتظام بخشی پنجاب رخصت فرمودند و درین سال اقبال پیرای شهاب
الدین احمد خان بموجب حکم مقدس از سرکار مالوه رسیده دولت زمین بوس
دریافت و رای جهان آرای چنان اقتضا فرمود که چون مظفر خان را اشتغال
مهمات ملکی و مالی از اندازه افتاده ازین روش بخالصات شریفه چنانچه باید
نمی تواند رسید لایق دولت آنست که یکی از کاردانان رعیت پرور دیانت
مند جدا او را بخصوص این خدمت عالی گردانند که همگی همت را مصروف این
کار ساخته انتظام شایسته نماید بنابرین اندیشهٔ دولت افزا شهاب الدین احمد
خان را که از صفات مذکور بهرهٔ عظیم داشت بخدمت خالصه نامزد فرمودند
و او بسعی شایسته این خدمت را دلخواه انتظام داد و چون خالصات بسیار و دیانت
کیشان بی عنان گرفتاری کم تصرف کم پیدا میشوند او ضبط هر ساله را که مشتمل
اخراجات فراوان و مشتمل تصرفات مردم بود برطرف ساخته نسقی قرارداد
و بحد اعتبار رسیده منقلبان از پای انداخت نهضت موکب مقدس
شاهنشاهی بتسخیر قلعهٔ رنتهبور و مالش کردن کشان عصیان سرشت که کلاه
گوشهٔ استکبار کج نهاده دماغ شوریدگی در سر دارند چون ترتیب فرمان برداران
اطاعت منش که زیر بار انقیاد خمیدهٔ قامت کمر رفتار ندبر دست اقتدار سلطان
والا شکوه که در انتظام عالم کمر اجتهاد بسته اند گزیده ترین عبادات است لله الحمد
والمنة لله که خاطر ملک آرای مملکت پیرای شاهنشاهی این دیدن را بستوده همواره

پیش نهاد همت جهان کشای دارد چنانچه بیمن اقبال روز افزون آنحضرت
زمان زمان عرصه دلگشای هندوستان از خس و خاشاک مفسدان متمرد
پیشه صافتر جلوه می نماید چون قلعه رفعت اساس جیتور بسطوت سلطنت
مفتوح شد و سرکشان فتنه سرشت فیل مال عساکر اقبال گشتند توجه اشرف بتسخیر
قلعه رنتهنبور که عدیل اوست پرتو انداخت و چون مکرر امرای نصرت اعتصام
بفتح آن تعیین شده بودند و هر مرتبه امری که سبب توقف این کار شگرف باشد
پیش آمده بود تا که منتسبان کارگاه تقدیر عطیه فتح از ابه نهضت موکب مقدس
شهنشاهی بازبسته بودند لاجرم بالهام دولت زوال این مطلب رحمه درین هنگام
سعادت پیوند از مطلع توجه آنحضرت سر برزد و در روز اورمزد دی ماه الهی موافق
دوشنبه غره رجب نهضت رایات عالیه بتسخیر آن حصار والا شکوه اتفاق افتاد
و بجهت استمداد همت از بواطن خلوتیان حظایر قدس مرور از راه دار
الملک دهلی روی نمود و در آن امکنه متبرکه استفاضه انوار فرمودند خصوصاً
بمرقد معطر سریر نشین سلطنت صوری و معنوی حضرت جهانبانی جنت آشیانی
مشرف شده معتکفان حواشی آن مکان معلی را تفقدات خسروانه فرمودند
و همچنین بمجاوران جمیع مراقد و بقاع رفیعه را که از اهل خیرات و مبرات امتیاز
بخشیدند و دامان امید تهی دستان شهر را بعطایای جلیله گرانبار ساختند
و در حوالی قصبه پالم که در نواحی شهر واقعست طرح شکار قمرغه فرموده بصید عشرت
پرداختند و در آن عرصه نشاط معمور و انواع انبساط گشته داد شکار صوری
و معنوی دادند و از آنجا شکارکنان براه ولایت میوات نهضت فرمودند
و در شهر الور ظلال معدلت گسترده بسمند نهضت متین جولان دادند و از قضایای
عبرت بخش آنکه در حدود قصبه لالسوت فیل مست که از فیلان نامی حلقه خاصه
بود در فیل شیخ محمد بخاری از روی مستی دوید و آن فیل را بدندان خود چنان
برداشت که موجب تعجب نظارگیان شد و اثر زور بر سینه آن فیل نامی

و بعد از دو روز رخت هستی بربست ماده فیل او تا سه روز ازین روی گرد آب و دانه
و علف گشت هرچند سعی بیشتر شد میل او کمتر یافتند تا آنکه روز سیوم از فرط
اندوه جدایی مصاحب خود جان داد و در رابطه راه گاه در چنین حیوانات این تاثیر
باشد از آدمی خود چه کارها که بظهور نیاید اما کسی را سلسله قیاس در صورت آن
همعنی باشد که این گروه را پایه از جمادات فزون تر است و بالجمله ارباب
معنی را از دید این سانحه چراغ هوش افروخته شد و ساده لوحان بگنجایه اخلاص
را لوح تعلیم عقیدت بدست افتاد و حضرت شاهنشاهی بعد از طی منازل و
قطع مراحل روز بیرام سیوم بهمن ماه الهی موافق سه شنبه بیست و یکم شعبان
ساحت ظاهر قلعه رنتهنبور را مخیم سرادقات اقبال ساختند و این قلعه در میان
کوهستان واقع شده و باین تقریب میگویند که همه قلعها برهنه اند و این جوشن پوش
و نام اصل این قلعه رنتهپور است و در آن نام کوهچه ایست بلند بر کوب آن د-
باین ترکیب نام در زبانها شهرت گشته و این از قلاع ایست در غایت رفعت و
رصانت که کمند اندیشه بکنگر ارتفاع او نرسیده و منجنیق وهم بدیوار تصاعد
او کار نکشاده **بیت** یکی کوه دیده سر بر سماک ∴ نه از رنج دولت کشش و آب
و خاک ∴ بر در حصاری که از روزگار ∴ نکرده برو مرغ فکرت گذار ∴ ثریا
در و پایه ادنی ∴ ندیده بگیتی حصاری چنین ∴ و در آن ایام رای سرجن های راو
قلعه در دست تسلط داشت و بانواع وجوه و جهات استحکام آن نموده و سامان
و سر انجام آن داده و از تبه رای آماده جنگ شده بود از نخوت خود را بر آن
سنگ پاره نهاده بود و حضرت شهنشاهی روز دیگر از نزول اجلال از بیرون ننگی
که مضرب خیام اقبال بود بر آمده با معدودی از مقربان بساط قدس بتماشای
کوهستان توجه فرمودند و بر بالای آن شتافته فراز و نشیب قلعه را بچشم دور
بین نظاره کردند و صورت فتح آن را در آیینه خیال در آورده نطاق همت
بر تسخیر آن بستند **بیت** چنین گفت خاقان روشن روان ∴ گر ای نام دریا دکار جهان

بتوفیق یزدان جان آفرین ⁂ در انداز این حصن با برزمن ⁂ و بموجب حکم گیتی
کشای بخشیان کارآگاه دوره آن کوه را که قلعه بر قله آن اساس یافته
مورچال مورچال بر عساکر فتح تقسیم نمودند و دریای لشکر محیط دامان دوره را گرد
گرده موج خیزی و سیلاب ریزی نمودن گرفت راه درآمد و برآمد بر اهل قلعه بکلی
بسته شد که مادر ادران تنگنا مجال گذر نبود و متحصنان سرگرم توپ اندازی شدند
هنگامه آتش بازی گرمی پذیرفت و صواعق قهر خرمن هستی مخالفان سیه بخت
اشتعال گرفت و از سوانح ایام محاصره آمدن مهدی قاسم خان است بدرگاه
معلی از سفر حجاز و او از شورش و مالشی که پدید آورده بود بی رخصت عالی از ولایت گده
که حکومت آنجا داشت این سفر اختیار کرده و خجلت زده از راه عراق بقندهار
آمد و از آنجا در حوالی رنتهنبور بدولت بساط بوس استسعاد یافت و اسپان عراقی
و دیگر نفایس متعدد بنظر اقدس درآورد و از آنجا که شیمهٔ کریمهٔ حضرت شهنشاهی
است که در برابر گناهکاران خود شرمگین می باشند آثار مروت و فتوت بظهور آورده
بتفقدات گرامی خلعت امتیاز بخشیدند و سرکار لکنو را که در جاگیر او مقرر
ساخته بازمرتبهٔ امارت باو مفوض داشتند

آغاز سال چهاردهم الهی از جلوس اقدس شاهنشاهی یعنی سال اردی بهشت از دور دوم

درین هنگام
که رایات اشراق پذیر شاهنشاهی در محاصرهٔ قلعهٔ رنتهنبور بود کوکبهٔ لشکر بهار بلند
شد و عطر نوروز عالم را فرو گرفت و دهن غنچه باز شد و آتش گل شعله فشان گشت
بیت
نوبهاری چو طبع ربانیان ⁂ تازه تر از دماغ دانایان ⁂ آتش افشان ز گل حصار چمن ⁂
تازه جولان سپاه سرو و سمن ⁂ سنبلستان ز هر طرف انبوه ⁂ طرب انگیز تر ز سایهٔ کوه ⁂
لاله در دشت چون می بی نوا ⁂ رعد در ابر چون نکو صدا ⁂ تا دلیر ز فیض صبح گمان ⁂
عطر بخشیده در دماغ جهان ⁂ از یمن شاهنشاهی ملک ظاهر طراوت و نزاهت
عالم باطن گرفت و نیر اعظم عطیه بخش عالم بعد از هفت ساعت و نه دقیقه از
شب جمعه بیست و دوم رمضان نهصد و هفتاد و ششم شعشعهٔ شگفتگی بر فرگاه

انداخت و سال چهاردهم که سال اردی بهشت الهی است از دور دوم بخرمی
و خجستگی آغاز شد و نسیم بهار از شگفتن گل اشارت بنوید فتح عالمیان در
داد مرغان چمن بر غوغای نشاط فتحنامهٔ اقبال برخواندند چون بعد از تعمق
و امعان نظر بیقین پیوست که صعود در مدارج فتح و عروج بر معارج نصرت جز
بتوسل ساباط که سرکوب گردن کشان باشد امکان پذیر نیست با اندیشهٔ اقبال
اساس قاسم خان میر بر و بحر بتاسیس مبانی آن عمارت مامور شده و راجه تو
درمل که حل و عقد وزارت بود نیز بجهت مزید اهتمام این امر خطیر بحکم حکم
معلی گشت کارپردازان کارگاه دولت ساباطی رفیع نزدیک دروازه رن
بنیاد نهادند بنایان چابک دست و حجاران آشنا صنعت بازو و حدادان
و نجاران و سایر عمله و فعله عمارت کمر همت درین کار بستند و در اندک
فرصتی بیاری همت این دو اخلاص پیشهٔ سعادت گزین کار بسیار پیش
رفت و رفعتش بحصار دست و گریبان شد و ضرب زنبورکهای بزرگ که هر یکی
را از زمین مسطح دو بیست جفت گاو بهزار جر ثقیل کشیدن مشکل بود و هر کدام
سنگ شصت منی و علوله هفت جوش می بی میخورد و در چنین کوهستانی با
نشیب و فراز بالای راههای مارپیچ کوه پرپیچ و تاب سخن تغیر نپذیرد و بهمت عالی
حضرت شاهنشاهی که عقده کشای صوری و معنویست کهاران آهنین بازو
و حمالان سنگین دل او دوش برده بر بالای کوه ران که مورچال پادشاهی بود
محاذی قلعه نگاه داشتند و بموجب حکم معلی آغاز انداختن کردند و غربت
بنیاد درانداختن نمودند در هر انداختن صدا در کوه پیچیده صخرهٔ صمّا را کوفت
باز گردانید و در هر مرتبه سه چهار رخنه در دیوار قلعه می افتاد و دو خانها بگرد
سوختن را از ضرورت این حال دود و حیرت از دماغ برخاست و گرد و از دمار او
سربر زد و آبروی غرور را در بخته شد و آتش پندار او فرو نشست در سلخ ماه
رمضان که غره فتح بود بر زبان مقدس شاهنشاهی گذشت که اگر اهل قلعه امروز

زمین بوس نمایند فردا که عیدست فتح قلعه خواهد بود و سورجن از سطوت عظمت
دل باخته و توسل بشفاعت مقربان بساط قدس جسته پسران خود دوده
و بهوج را بدرگاه معلی فرستاد و ایشان بوساطت بعضی از اعیان بارگاهی
بسعادت زمین بوس کامیاب گشته جبهه ضراعت بر آستان صدق گذاشته
جبهه ضراعت بر آستان استدعای عفو جرایم پدر کرده التماس سجده درگاه
نمودند از آنجا که محیط بخشش شاهی همواره در جوش است گوهر امید ایشان بجواهر
مکارم گران گشته و خلعت عفو پوشیده کامیاب آمال پیش پدر شتافتند و از عجایب
امور که دران روز بظهور آمد انست که چون پسران سورجن را خلعت پوشانیدن
از پرده سرای بادشاهی برون آوردند یکی از راجپوتان جنون گرفته که همراه ایشان بود
بنابر تهیمه سودای ذاتی او شده باندیشه باطل خیال چنان دریافت که مگر پسران را
حکم گرفتن نفاذ یافته است از هواخواهی بشورش آمده در مقام کشیدن شمشیر شد یا کدام
سگ اول نوکر راجه بهگونت داس که نزدیک بود در مقام منع و نصیحت شان آمد بسبب
شمشیر با جوالگردان سره مردار بجای ترفت و بموعظت درآمد که کار سلطنت شاهی
بلکه یکم از این شورش بگذر که غلط دانسته و کج رفته آن عربده کار درین مرتبه بار تفقید
نشده بجانب دولتخانه پادشاهی دوید و پورنمل سرکانه شجاعت را شمشیر رسانید و
یکدو کس دیگر را نیز زخمی ساخت و شیخ بهاء الدین مجذوب بدوانی را که دران جوانی
از نظارگیان جمال اقدس بود بزخم شمشیر دو نیم کرد و درین اثنا یکی از نوکران مظفر
خان رسیده او را از هم گذرانید حضرت شاهنشاهی را سنوح این قضیه موجب تعجب
شد پسران سرجن اگرچه تقصیری نداشتند معاتب شدند اما تجلی در بار گران خجالت
فرو رفتند و همان شمول عواطف شاهنشاهی شده منبع و مسرور پیش پدر شتافتند
و به بشارت اقبال هوش افزا شاه راه توافق بر در ساختند سورجن حوصله هراس
خود را فراخ دیده برای آنکه گرانبار عزت گردد معروض داشت که اگر یکی از خاصان
بساط دست اطمینان بر فرق عبودیت نهاده مرا بدولت آستانبوس سربلند سازد

وکلاه

و کلاه گوشه سعادت مرا از حضیض مذلت باوج عزت رساند موجب افتخار روزگار
من خواهد بود حضرت شاهنشاهی نظر بر عواطف ذاتی فرموده ملتمس او را بموقف قبول
بلند جا بخشیدند و حسین قلیخان را باین خدمت مامور ساختند حسین قلیخان چون
نزدیک بقلعه رسید سورجن باستقبال شتافته دریافته و بآیین آداب بجا آورده بخود
برده لوازم اکرام بجای آورد و بالتفات شاهنشاهی استمالت یافته روز ماه
دوازدهم خرداد ماه الهی موافق یکشنبه سیوم از قلعه برآمده با صید نیاز بر آستان
معلی آورد و پیشکش گران و کلید قلعه از زر و سیم ساخته بودند نثار درگاه معلی ساخت
و بشمول اجلال و الطاف شاهنشاهی شده در حصار امن و امان درآمد و بوسیله
خاصان بساط عزت التماس نمود که سه روز در قلعه بوده بنه و بار خود را برآورد و
انگاه حصار بملازمان درگاه سپرده بسامان و سر انجام لایق تارک امید براه
دار الخلافه گذارد و درین مرتبه فرزندان او ملازم رکاب نصرت شدند آنحضرت
بنده نوازی فرموده او را بسمع رضا مقرون ساختند و بانواع تفقدات دامن
آرزوی او را گران ساخته رخصت فرمودند و حکم معلی بر خواستن عساکر نصرت
اعتصام نفاذ یافت سرجن لب بدعا و ثنا بقلعه درآمده تا سه روز اموال و اجناس خود را
برون کشیده قلعه را با انبارها وارد و جمیع آلات و ادوات قلعه داری بموجب حکم معلی
بمهتر خان که از خاصان عتبه عبودیت است و در سلک امرای عظام انتظام دارد
سپرد و تسخیر چنین قلعه سپهر ارتفاع که فرمانروایان والا شکوه بامتداد ایام
شهور سنین شده بود و سلطان علاء الدین بکمال شقت عظیم بتقدیم رسانیده بدست
تصرف برآن نیافت حضرت شاهنشاهی را بتاییدات اقبال در عرض یک ماه مفتوح شد
روز دیگر آنحضرت سوار دولت بران قلعه تماشا فرموده بچتر اقبال سایه گستر شدند
و غلغل الله اکبر دران کوه فلک شکوه پیچیده و نوای مبارکبادی از ساکنان عالم علوی
بلند شد

در هر طرف که چشم نهی نشان فتح — در هر طرف که گوش نهی مژده ظفر

چون بدستیاری اقبال ارتفاع علم فتح در رایت ظفر باوج عیوق رسید و انتظام مهمات

٤٨٧
نهضت قلعهٔ رنتهنبور وانتساق آن نمود و بر طبق مراد صورت بست بموجب حکم گیتی مطاع
خواجه جهان و مظفرخان با اردوی بزرگ از راه راست روانهٔ مستقر خلافت شدند و حضرت
شاهنشاهی خود بدولت و اقبال با خاصان رکاب قدسی بدوی توجه بخطهٔ اجمیر و زیارت روضهٔ
منوره فیض بخش معینیه آوردند و هر روز بنشاط شکار پرداخته نهضت میفرمودند تا
آنکه عرصهٔ دلکشای آن شهر متبرک بمیامن نزول اجلال مقرر فرموده برکات شد و آنحضرت
با داب انکسار زیارت مرقد مقدس نموده استفاضهٔ انوار فرمودند و نقود گرامی در
دامن احتیاج مجاوران آن بقعهٔ شریفه ریختند و همچنین تا یک هفته موکب علی در آن
دار الکرامه بوده هر روز بزیارت و استمداد همت توجه می نمودند و در ین ایام
غایت تعظیم و اکرام بتقدیم میرسانیدند و بعد از ادای مراسم زیارت و لوازم داد
دهش عنان مراجعت بسمت دار الخلافه آگره تافتند چون عرصهٔ قصبهٔ انبیر مهبط انوار
جلال شد راجه بهگونتداس که آن قصبه موطن او بود بقدم اخلاص پیش آمده بقواعد ضیافت
پرداخت و بجلایل پیشکش سربلند سعادت گشت و موکب معلی از آن منزل کوچ کوچ
نهضت اقبال فرموده در اثنای راه خبر بدبود کردن دربار خان جهان کذرایرا
بمسامع جلال رسید در هنگام توجه بصوب اجمیر از اشتداد بیماری رخصت دار الخلافه
گرفته بود و پیر نوشت آسمانی در آن مصر اقبال درگذشت از آنجا که باطن اقدس آن
حضرت معدن مروت و مردمی است و فطرت اشرف بقدردانی مراتب اخلاص مجبول از این
سانحه بغایت اندوهگین شدند و بر خاطر مهربان گران آمد چنانچه در عالم تجرد و تفرد
و صبر و سکون در امثال این امور شایسته است همچنین ناشکیبایی و بیقراری در عالم تعلق
پسندیده انگاه از چنین پادشاه بسیار مخلص راسته معنی نیکو رای جوهر عقیدت آن شده
و آن مخلص وفا کیش نزدیک بپای سنگ پادشاهی که ما بقا گنبدی بر تر آن جا یافته بود
بموجب وصیتش مدفون شد و فرزندان او مشمول عواطف شاهی گشتند ایزد سبحانه
این شهنشاه مخلص نواز اخلاص دوستی را بقرون و دهور برسند دولت و اقبال
داشته غبار ملال پیرامون ضمیر همیشه بهار او نگذاراد خدایا تا مراد است امام

٤٨٨ مکن زین پادشه خالی جهان را ❊ فلک چون خاتمش بر نگین باد ❊ کلید عالمش در آستین باد
و بالجمله بعد از طی منازل و قطع مراحل روز یکشنبه اردی بهشت ماه الهی موافق چهار
بیست و چهارم ذی قعده بر دار الخلافه آگره ظلال اجلال گستردند و در مرکز ارک شهر در
بنگالی محل که مجدد الاساس عمارات همت سر بفلک کشیده و از کاخش مهندس حکم علی
مرصوص البنا گشته بود نزول اقبال فرمودند و ابواب معدلت و مکرمت بر عالمیان
گشوده بعبادت اداکاه شدند

تسخیر قلعهٔ کالنجر بدستیاری اولیای دولت قاهره

نسایم نصرت که از مهب اقبال وزیدن گیرد گلهای مراد در چمن امید و اغصان
فتح باثمار افضال گران بار شود و اذواق عشرت کامیاب گردد و از چهار رکن دولت
شادی گشتند و از تیش جهت اقبال نوید شادی رسانند و مصداق این معنی آنکه در روز
کی دو دوم امرداد ماه الهی موافق شنبه بیست و نهم صفر نهصد و هفتاد و هفت
نشانان اقبال نوید فتح قلعهٔ کالنجر بمسامع اجلال رسانیدند و آن قلعه ایست که بر
کوه اساس یافته در رفعت و متانت با نیکی حصار سپهر همسنگ **بیت**
راه جو یا اجابت از پی آن ❊ بر فرازش اگر کشند دعا ❊ تا بیالا ز رفعتش نرسند
همرام ادبار در وقت پس فرداد ❊ و این قلعه را راجه رامچند والی پته منصرف بود و در ایام
افغانان از بجلی خان پسر خوانده بهار خان بنقدی گرانمند دست آورده در تحت
تسلط خود داشت در ین ولا که افواج ظفر لوا بتسخیر قلعهٔ رنتهنبور نهضت میفرمود فرمان
گیتی مطاع بنام مجنون خان قاقشال و شاهم خان جلایر و دیگر امرا که بسمت شرق
جایگیردار بودند رفت نفاذ یافت که باستظهار اقبال جهانگشای شاهنشاهی
بهمتی عالی و خاطری خرسند بتسخیر قلعهٔ کالنجر نمایند امرای دولت امیدوار منشور
مقدس نموده باهتمام عظیم قلعه را محاصره کردند و کار بر قلعهٔ کالنجر نشینان تنگ
گرفتند چنانچه هیچ کس از قلعه بیرون نمی توانست آمد و چون صیت فتح قلعهٔ رنتهنبور
در گوش گردنکشان آفاق پیچیده بود و هر کرا دیده و در بین بود
هوش قلعهٔ ... بنای دولت بغیر از آنکه سر استکبار بر زمین طاعت نهد گریز نبود راجه

را مجند که پرتوی از جوهر شعور داشت خبر وصول موکب مقدس بمستقر خلافت شنیده امان
طلبید و قلعه را بملازمان عتبه اقبال سپرد و مقالید قلعه را با جلایل پیشکش مصحوب
وکلای معتمد خود باستان معلی ارسال داشته اداب مبارکباد فتوحات عالیه که بتازگی
از مکمن غیب روی نموده بود بتقدیم رسانید و این دوراندیشی او بموقع استحسان
پیوست و وکلای او مشمول الطاف گشته و حکومت و حراست ان قلعه بمجنون خان
قاقشال مقرر شد و بیامن اقبال شاهنشاهی چنین قلعه که عقاب اندیشه فرمان روایان
پیش هرگز بر فراز کنگره علو ان نشسته بسهولت مسخر اولیای دولت شد
و از سوانح انکه رسول راجه کجلی که در اقصای هندوستان است بتقبیل عتبه علیه بار
بزمین بوس درگاه والا سربلند شد و انواع اخلاص مندی از اموقف عرض مقدس
شاهنشاهی رسانید این راجه با مال و ملک در میان زمینداران ان ناحیت علم تفرد
افراشته و بواسطه انکه وقتی از تجرد و وزراوان عالم انفراد یکی از فرقه جوکیان سعادت
یافته است در شان یکبار بلباس ان گروه در امده در انظار این طبقه اهتمام میکند این راجه
در عالم مثال شکوه صوری و معنوی حضرت شاهنشاهی را مشاهده نموده در سلک
مخلصان و معتقدان در امده پیوسته از ساقران احوال گرامی پرسیدی و همواره ایستاده
در مقام ان بود که نفایس امتعه ان دیار و خلاصه اموال خویش را بدرگاه معلی اورده
عرض عقیدت نماید لیکن بواسطه بعد مسافت و توسط جزایر و جبال و سنگ راه شدن
مدعیان و اعدا او را این امنیت دست نمادی و کسی از مردم او این سفر دور را
در میان دشمنان براه انزار رود اختیار نکردی درینولا وزیرزاده او از درست منی
بی تعلقی بستی موهوم خویش این خدمت را متکفل شد که اگر چه سامان برانجام
ما سباب و اموال قطع این راه بالفعل صورت نمی باید اما مجرد از همه درین کار
میکارم و بتکاپوی هرچه تمامتر خود را باین درگاه برسانم تا هم حق خدمت
صاحب خود گذارده سررشته ارادت او بسلکم و هم خود را بنظر حقیقت اساس
شاهنشاهی رسانده اسباب سعادت جاوید سرانجام میدهم چون وزیرزاده پیش پدر و با در

عزیز بود رخصت غربت نمیداد و اخر کار رضا جویی آن سعادتمند بهزار گونه
سعی رخصت گرفته متوجه شد راجه گفت که اگرچه بهترین متاع عالم که اخلاص و حقیقت
بان درگاه بیهمال است لیکن ادای حق مقام تعلق با کثرت دارد که تمام جواهر و اموال مرا
بان درگاه برند چه نماید و چه قدر داشته باشد خصوصا انچه تو درین صورت
تحفه توانی برد و از مهالک اخطار طریق محفوظ ماند و چه مقدار خواهد بود لیکن
پیش من کار و بیت ساخته حکمای پیشین یادگار که طلسمات و نیرنجات کار پرداز بها
کرده از ا بانجام رسانده اند اگرچه بحسب ظاهر نمودی ولیکن مقدار و اما خاصیت او
انست که هر کاه او را با ماهی مماس نمایند رفع شود این با درهم دفت با تو می سپارم
که در جوف عصا مخفی کرده همراه می بری و وسیله یاد کردن گردد ان ایلچی حق
گذار بان راه امد تنها دور دور بساط عزت می بود و در اه عرض نمی یافت تا انکه
بوسیله راجه بیر بر حقیقت و بعرض اقدس رسید و ان مسکین نواز غریب پرور داد طلب
داده کام روا ساخت داد و بعد از زمین بوس عبودیت و عرض اخلاص خود ان تحفه را
بنظر اقدس در اورد و محفوف عاطفت گشت و بعد از ان رخصت گرفته متوجه
موطن شد و ان کار امروز در خزینه عامره موجود است و بارها از زبان اقدس حضرت
شاهی شنیده ام که مسافر بودند و از دویست کس متجاوز اند که کارشان بمردن افتاده
بود بسبب این کار صحت یافتند و مبدع جهان را چنین قدرت کاملی را مایه
ظهور بخشیده کسی که زیت الا دمت عالی باشد ازد جهان بجان آفرین آرزوی
که در باطن فیض باثر او نرسد بمیمنت کسی در کنار دولت او نهد چه جای دولتی که
خواهان ان باشند دانا داند که چگونه ان مر در دار ا بستان بزرگ صورت و معنی
روزی کرد انند چنانچه وجود سعادت افزای فرزندی امیست که شهریار گیتی را همواره
بنعت نیازمندی از درگاه الهی دریوزه می نمود و درین سال ان فرخنده امنیت بظهور
امد و فیض جهان و جهانیان کامیاب حرمی کامل شد

ولادت سعادت پرتو دری جهان افروز برج دولت و اقبال گوهر شب تاب درج عظمت و اجلال شاهزاده عالمیان سلطان سلیم

شاه آمده و دوستکام بنشست ∴ در بزم بنقل و جام بنشست ∴ هم تاج بر آسمان بیفکند ∴
هم نامه بر گرد و برزمین بنهاد ∴ در داد صلای کامرانی ∴ برخواند جهان بمهمانی ∴
سالی بر انجمن بگشاد ∴ گنجور سر خزینه بگشاد ∴ از بس که فشاند زر جهان در
شد دامن و جیب آسمان پر ∴ از جمله مآثر شکر این نعمت آنچه پیوند که در روز تهنیت نظم بوده
آن بود که جمیع زندانیان ممالک محروسه که بجلایل جرایم بحبس ابدی بیچون قلاع بوده
رات اطلاق از سلاسل قیود یافته عشرت باز و بازار دیگر دیده اند اقبال را جشنی چراغ
تازه برافروخت و دانش بزرگانست که با طبقات انام و طوایف عالم در خور فهم و ادراک
هر کس سلوک واقع شود تا عالم منتظم اند و بلاغت که رعایت مقتضای حال مخاطب است
ظهور بگیرد و هر گه بر باستانی نهها آگاهی نیافته مبتدا اند که بیشتر باعث شورش جهان
آن بوده است که فرمان روایان عالم و بزرگان روزگار اندازه دانش مخاطب را فراموش کرده
فراخور عقل دوربین خود با جمهور عالم سلوک فرموده اند و عامه از نتایج عقل بزرگ
این بزرگ منشان خبری نداشته اند والحق آن مدایح را کسی کمتر در می یابد و از این جهت
در نکال و وبال اند گرفتار میگردد و بحمد المنه که حضرت شاهنشاهی بمحض تایید الهی در
هجوم کوته اندیشان ظاهربین بوده بمدرقه توفیق ازلی بر مقتضای دانش خدا داد
خود نرفته با هر طایفه بل با هر فردی درخور خود دریافت او داد سخن داده نشاطی می ارایند
چنانچه برتیز فهمی فهما بر طبقه اشتباه میشود و چون گویم بلکه یقین آن گروه گردد
که خسرو جهان ما جز این دریافتی و معرفتی نیست و لهذا در بیولا که ایزد متعال جل
عطیه والا کرامت فرماید که بسرعت هر چه تمامتر رفته با نوار دیدار فیض بخش چون شهزاد
مولود مسعود را پذیرای نورانیت فطری کرده و دیعت نهاده دست عنایت کرده اند
لیکن چون عموم خلایق این دیار را رسمیت قدیم که هرگاه ایزد جان بخش بعد از تمنای
انتظار چنین فرزندی سعادت پیوند کرامت فرماید اورا در دیر نظر گرامی پدر بزرگوار
می آرند آنحضرت اندازه موافقت عامه را منظور داشته از توجه بتعجیل توقف
فرمودند و آن نوباوه چمن اقبال را دران مولد شریف داشته بزرگان با عقل

و حوصله ابسر براهی نهمات آن تمام محمود کنند از تقسیمات اسباب معنوی و صوری این گوهر والای
بحر سعادت را سلطان سلیم نام نهادند امید که سلامت صوری و معنوی در کنف
حضور اشرف شاهنشاهی بهره صوری و معنوی رسیده در بهارستان دولت سرسبز
و شاداب شوند و بموجب اشارت عالی اختر شناسان حکمت گزین و دانایان صناعت
تنجیم قوای آبای علوی و مواد امهات سفلی بر وجه احتیاط ارتباط داده زایچه طالع
همایون را بموقف عرض مقدس رسانیدند و چون در میان منجمان یونان و هندوستان
بقدر اختلافی در اصول و فروع نجوم موافقت بهم دور دو نسخه زایچه سعادت استخراج را
رقم زده کلک سخن را امتیاز داکرونکت و فا کنند و در روزگار رحلت داده و خاطر
منجمان کرم نشاه تعلق باشند بفرمان مقدس شاهی بمقدرت دریافت خود از
استخراج زایچه مذکوره نموده بموجب قوانین یونانی و هندی احکام این دو باج
سعادت را سال بسال مرقوم سازند تا دستور العمل زایچه نوبان روزگار شود و چون
که بفرض وقت و واجب فطرت که خدمت حضرت شاهیست با آنکه شبانروزی اوقات
خود مصروف آن دارد چنانچه دل میخواهد نمیتواند پرداخت کجا فرصت آنست که بتامل
دیگر پردازد و چون زایچه مولانا خواند منجم موافق قوانین یونانی استخراج نموده است اعتماد را
شایسته تر بود او را اینجا ایراد نمود زایچه طالع مسعود بطور اهل یونان

زایچه طالع مسعود بروش اهل هند

و در تهنیت این عیش ابدی شعرا قصاید پرداخته صلات ارزنی یافته یکی از درر
منشیان ورشعو ارنجه اکبر تاریخ این ولادت بسمت اقسام یافت و تخصص از فضلا
دری برج شهنشاهی را موافق این تاریخ بهجت بخش اندیشید و عزیزی گوهر درج
اکبرشاهی را مطابق این عطیه دولت بخش گردانید و خواجه حسین مروی قصیده
بنظر اقدس در آورد که مصراع اول هر بیت آن گرامی بخش انتظام تاریخ جلوس
شاهی است و مصراع آخر تاریخ ولادت این گوهر درج سعادت و با وجود
التزام چنین دو تاریخ غریب سلک نظمش خالی از جودتی نبود و بیتی چند از آن نوشته آمد
الله الحمد از پی جاه و جلال شهریار :: گوهر مجد از محیط عدل آمد در کنار :: طایری
از آشیان جاه و جود آمد فرود :: گوهری از اوج عز و ناز کرد دید آشکار :: گلبنی این
گونه نمو و ندبرد در چمن :: لاله زین گونه نکشود از میان لاله زار :: شاه شد دهاکه باز
آسمان عدل و داد :: باز دنیا زنده شد کز مهر ایام بهار :: آن هلال برج قدر و جود
و جاه آمد برون :: وان نهال آرزوی جان شاه آمد ببار :: شاه اقلیم وفا سلطان ایوان
صفا :: شمع جمع بیدلان کام دل امیدوار :: عادل کامل محمد اکبر صاحبقران
پادشاه نامدار و کامجوی کامکار :: کامل دانای قابل اعدل شاهان بهر عادل
اعلی عاقل سعید یل روزکار :: سایه لطف اله آن لایق تاج و نگین :: پادشاه دین پناه آن
عادل عالم مدار :: مجلس آرای جهان بر سین وآن عود سوز :: کوکب برج سماک رامح آمد نیزه دار

نیز برج وجودی گوهر دریای جود :: از هوای اوج دلها شاه باز جان شکار ::
پادشاها سلک لولو نفیس آورده ایم :: هدیه از کان گرامی باز جوی و گوش دار ::
گر نیارد هدیه زین به اگر دارد کسی :: هر که دارد گو بیا چیزی که دارد گو بیار ::
مصرع اول ز دوی سال جلوس پادشاه :: از دوم مولود نور دیده عالم برار :: تا بود
باقی حساب روزهای ماه و سال :: وان حساب از سال و ماه و روز دوران پایدار
شاه تا پاینده باد و باقی شهزاده هم :: روزهای بحساب و سالهای بیشمار ::
و از سوانح بهجت افزای توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی بشکار چیته است گیتی خدیو
همواره مدارج مختلف و مشارب متنوع اگرچه بظاهر مسرت برای خاطر اقدس
خود می باشند لیکن باطن پرستش ایزد ورا الاسباب را انجام میفرمایند هم عیار جوهر
مردم گرفته میشود و هم خبایای فلک منکشف میگردد و بجهت این نیت شکار را
وسیله چندین شناساسای ساخته بعبادت حقیقی اشتغال میفرمایند و از انجمله شکار
چیته پیش خاطر اقدس توجه دارد و بجهت صید کردن او او دیها ترتیب یافت
و روش چنان بود که چون خبر افتادن چیته در اردوی میرسید در ساعت بر کلکوده
با سرعت سوار شده بان سر منزل شوق میرسیدند و باین مناسب چیته را
از آن مغاک بر آورده بهمراه آن این فن میسپردند در شوال به بساط شاه
خبر رسانیدند که او دیئی که در حدود گوالیار است چیته از دست در آن
افتاده روز اورمزد غره از ماه الهی موافق روز یکشنبه چهارم جمادی الاخری
برهمت دولت سوار شده تا گوالیار عنان توجه باز کشیدند و بر سر چاه داودی
رفته خود بنفس نفیس آن چیته را بسته بیرون آوردند و هم در شوال خبر رسید که
در حرم سرای مقدس دختری والا گهر خجسته اختر روز رام د دهم تیر از ماه الهی
موافق یکشنبه یازدهم جمادی الاخری از بارگاه کمون بنزهتگاه ظهور آمد
نام آن خجسته دره خانم نهاده مسرتهای شادیها فرمودند امید که آثار
سعادت او روز افزون باشد و موجب زیادتی عمر و دولت خدیو عالم گردد

بمستقر

و بعد از چند روزی که احتیاط شکار فرموده نشاط برای خواص و عوام شد رایات معاودت
سلطنت افراشته چون موکب مقدس بحوالی دار الخلافه آگره رسید بعرض اقدس رسانیدند
که سلطان پسر دربار خان که چون دیو و دد بخونریزی و فتنه انگیزی انگشت نما بود
و همواره بامور شرارت و فساد گشته بنصیحت و تادیب صلاح پذیر نشد از حد و تمرد
خود که همراه رایات عالی بود و سلیح و مکمل در کمین نشسته اندیشه در سر دارد بموجب حکم مطاع در همان
نواحی گرفتار ساخته بچنگال بنوار سپردند و در مجلس بعد جهنم شتافت و عالمیان از شر او
نجات یافتند و بساعت مسعود بدار الخلافه آگره معمور در نزول مقدس گشت و اورنگ آرای
جهان صورت و معنی بداد و دهش اشتغال نموده در لوازم جهانبانی و آداب جهاندار
اهتمام فرمودند توجه فرمودن حضرت شاهنشاهی پناه از دار الخلافه باجمیر کامیاب
آن شهسوار عرصه اقبال صوری و معنوی چون شعار اقدس پادشاهی استمداد همت از
بزرگان آن دران هنگام که جهانیان فرزندار جمند بودند معامله با ایزد خود فرموده بود که چون
این نسبت بحصول انجامد از ابواب شکر عمل که بنفس مقدس متعلق شود آن بوده باشد
که از دار الخلافه آگره پیاده بزیارت روضه منوره خواجه معین الدین چشتی که از مقربان
درگاه الهی اند رفته لوازم طاعت ایزدی بتقدیم رسانند و مقرر بود در رجب
که ماه عرس گرامی ایشان است این نیت از مکافات قوت بفعل آید و چون آنچنان
گوهر شب تاب درج خلافت بساحل امید امداد ابقا مانده و در از شرایط حق گذاری و
وفا بعهد از لوازم سپاسداری شناخته در روز آبان دهم بهمن ماه الهی موافق
جمعه دوازدهم ماه شعبان از دار الخلافه آگره پیاده قدم در وادی مرحله پیمایی و
بیابان نوردی نهادند و بادیه شوق بارادوزی ده و دوازده کروه کم و زیاده قطع
میفرمودند و تفصیل منازل آن سفر شاهنشاهی این تحقیق و ترتیب بود از دار
الخلافه آگره که کوچ رایات اقبال شد در ساحت موضع مندآکر نزول اجلال
فرمودند و از آنجا بموضع اتفاق منزل اقبال و از آنجا از جاتوه گذشته نزدیک
بموضع مضرب خیام اقبال گشت و از آنجا بمنزل کروهه نزول رایات دولت شد و از آنجا

بقصبه باور ورود موکب جلال روی نمود و از آنجا بمنزل توده فرمودند و از آنجا بموضع
کلاولی محل اردوی معلا گشت و از آنجا کهارندی اتفاق نزول افتاد و از آنجا برانده
و از آنجا از منش محل گذشته نزدیک پهول محل مهبط رایات اجلال شد و از آنجا تکانیر
سانگانیر مورد خیام ظفر ارتسام شده نزدیک نوته نزول موکب شد و از آنجا بموضع
جهاک نزدیک مغرابا د عساکر فیروزی ماثر آسایش گزیده و از آنجا ساکهون مخیم
سرادقات اقبال شد و از آنجا بموضع مجل ورود موکب اقبال گشت و از آنجا بقعه
قدسیه خواجه که در اجمیر واقعست توجه فرموده هم از گرد راه بمرقد منور رسیده و جبین اخلاص
بران سرزمین اکانی رفعت رسانیده استمداد همت فرمودند و روزی چند در آن مقام
کرامت شرایط اوقات بعبادات و مبرات معمور داشته بتفحص و اشتباه معترن بودند
و زمره عاکفان زوایای آن مرقد اطهر بالصلات و ادرارات بهره مند میگردانیدند و چون همواره
در اوقات تقسیم نذورات که مبلغ وافر بود جمعی که دعوی فرزندی خواجه داشتند و عهده تولیت بر
ایشان مفوض بود در باب این طایفه شیخ حسین نام ذات تمام زرهای نذر را متصرف
میگشت میان او و مجاوران آن رفیع مقام مناقشه و نزاع بهم رسید و منجر بآن میشد که
مشایخ مزار را که متصدی تولیت روضه و اوقات بودند و در دعوی فرزندی تکذیب کردند
و این گفت و شنید مدتی در میان بود و آنحضرت خاطر اشرف را بر تحقیق حق و استکشاف
احوال نفس الامر گماشته ثقات و عدول ایران داشته که از قرار واقع تحقیق نموده
بعرض اشرف رسانند بعد از پرسش بسیار ظاهر شد که دعوی فرزندی اصلی ندارند بنابران تولیت
آن محل مقدس بشیخ محمد بخاری که از اکابر سادات هندوستانست بدانش و عقیدت ممتاز
بود تفویض فرمودند و در تنسیق مناظر بقعه متبرکه و ترویج مآثر مراعات انده رونده و
اهتمام تمام فرمودند و عمارات عالی بنا از مسجد و خانقاه و در آن حواشی طرح انداخته اساس
عبادات نهادند و بالجمله بعد از فراغ خاطر از مستودعات نذر و در قدم عزیمت در مسالک
مراجعت نهاده بعزم طواف مرقد اولیای دهلی رایت نهضت افراخته و عنان توجه
بصوب آن دار الملک معطوف گردانیدند و در اسفندارمذ ماه الهی موافق رمضان المبارک

ظاهر دهلی مخیم سرادقات از دوی عالی گردید و چند روز در آن خطه دلکشا زیارات اولیا و داد
و دهش شغل فرموده مسرت پرای خاطر خویش و بیگانه شد

آغاز سال پانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشهی یعنی سال خورداد ماه از دور دوم

درین هنگام فیض ارتسام
که موکب مقدس شاهنشاهی در عرصه دهلی استفاضه انوار غیبی و استفاده فیوض سماوی مینمود
بهار جان پرور در رسید و نوروز فیض گستر پرده از چهره بر انداخت اعتدال هوا روح
تازه بکالبد خاک در دمید قوت نامیه نو رسیدگان عالم نباتات را ابالش را ورد
باد صبحگاهی چون دم روشن ضمیران بدایت اثر گره کشایی لهاجید ابر بهاری چون سینه دریا
دلان والا گوهر تر شحی فیض علوی غبار ساحت جابجا فرونشاند کدام گل
شکفت چه مرغ نالد کشید که جان بجسم در دید و نظر بگوش آمد ابر نشاط غم که در نظاره
گل دمی بهوش نیافت در دمی بهوش آمد معاشران چمن را چه جای پیغام آمد که با هزار
زبان در خروش آمد و با انوار سعادت بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه از
روز سه شنبه سیوم شوال نهصد و هفتاد و هفتم سلطان جهان آرای خاور ظل تحویل
بر برج حمل انداخت و سال پانزدهم الهی از مبدا جلوس شاهنشاهی که سال خورداد است از
دور دوم آغاز شد و اقبال از روز بازار دیگر تازگی بود از گشت و درین هنگام عنفوان بهار
بجهت تقدیم حق گذاری ادای سپاس واری تفرج و نظاره منازل و مبانی که در سه الف
از خشت اساس نهاده فرمان روایان خبر اندیشت توجه فرموده عبرت پذیر گشته و بر
نشیمنان آن اطلال زر افشانی کردند و از آنجا زیارت مرقد معطر حضرت جهانبانی
جنت آشیانی که قبله گاه ارواح و اشباح با کافت عنان توجه تافته استفاضه انوار
ملک و ملکوت نمودند و از سمان منظر قدسی عزیمت دار الخلافه آگره نموده از دریای چون
عبور دولت فرمودند و ساحت قریات و قصبات از روی آب جولانگاه موکب معلی
و چندین مرتبه در آن راه نشاط پرای در صحبت شکار راه فرمودند و به اراق شوق
و انبساط قطع منازل می شد تا آنکه روز پانزدهم بیست و دوم اردی بهشت ماه الهی موافق
روز سه شنبه بیست و ششم ذی قعده دار الخلافه آگره مورد سریر اقبال گشت و اهل شهر

بظلال دولت بساط عشرت گستردند و در مفتح این سال فرخنده آثار شجاع خان که از اعاظم
امرای شریف فراختصاص دولت و سابل دولت انجمنه داعیه ضیافت شاهی نمود و بآیین طریق
طلبکار این بزرگی شده پایه اعتبار خود افزود و چون امنیت و لمسامع اجلال رسید از
آنجا که بنده نوازی و کام بخشی سجیه علیه شاهی است قبول مسئول فرموده در زمان مسعود بمنزل او را
مطرح انوار اقبال ساختند و او سجدات اخلاص بتقدیم رسانیده در اداب انجمن آرای
نهایت اهتمام نمود و از فرط عقیدت و اخلاص جشن دلپذیر ترتیب داده و آنحضرت بهجت
دیگر روز در آن مجلس بهار آیین بعیش و عشرت صوری و معنوی کام ستان بودند و بخشش
پرداختند

ولادت سعادت افزای واسطه عقد دولت و رابطه ملک اقبال شاهزاده شاه مراد

از آنجا که آبای علوی امهات سفلی در کام روای حضرت شهنشاهی اند در هر بهاری گلی تازه
از چمن اقبال بشکفد و در هر دوری اختری سعادت گستر از افق خلافت طلوع میکند و چون
شاهنشاهی مفضل که ابو الاباء دولت و اقبال است خواهش فرزندان رفعت پیوند داشت ایزد
بیچون در این عطیه را گشود و رافت خاص بظهور آوردن گرفت و توالی و تواتر این نعمت
روز افزون که اعظم عبادات آسمانیست بهجت پرای باطن اقدس شد و تازه و نازه
اعتضادی قوی و استظهاری عالی که معین سلطنت و ظهیر خلافت تواند بود از منظر قدس
ارتفاع فرموده و در چهار رکن عالم درخشش جهت کون اشعه این معنی یافت که ایزد بیچون شاهنشاه
ممالک اختیاری را بجمیع عادات و صنوف عطیات شرف اختصاص بخشیده که هیچ فردی از افراد و محل طاعتها
در خواطر طوار و اوضاع از غرور در حقایق دنیا و دین و مراتب حق پرستی و خدا شناسی
مشارکت و مشابهت نیست از آنجمله درین سال فجسته بعد از گذشتن پنج ماه و دو پل از شب
آسمان پنجشنبه هفتم خورداد ماه الهی موافق پنجشنبه سیوم محرم نهصد و هفتاد و هشت هلالی
مطابق پنجم بهمن خورداد ماه سال چهارصد و نود و دو جلالی ملکی مصادف غره آبان ماه
سال نهصد و سی و نه قدیمی یزدجردی مرابطه هشتم حزیران سال یکهزار و هشتصد و هشتاد و
و یک رومی بطالع جدی بطرز حکمای یونان و دلو بطور دانایان هند فرزندی فرخنده
اختر گوهر که انوار بخت بلندی از لوح پیشانی او هویدا بود در منازل اقبال او رود جوار

فتح بعد
سرامی ولادت [illegible] شاه پنج سپهر بان
شرف [illegible] و دریا عنف سعادت [illegible]
خلاف [illegible] شکفت و مراد او بلند اقبال [illegible]
نامزد [illegible] از [illegible] شد و شاد [illegible]
بهجه دولت [illegible] اقبال [illegible]
طالع [illegible] نگار [illegible] عالم
و [illegible] خیال [illegible] و نشاط [illegible] عالم
ترتیب یافت [illegible] و دامن [illegible]
و درو [illegible] و نقد [illegible] دور [illegible]
[illegible] عشرت [illegible] دیگر شد
باغ [illegible] روز و بازار [illegible]
بهار [illegible] پای کوبان
بهار آمد [illegible] جای رودبان
[illegible] اسعد [illegible]
نیر [illegible] نور [illegible] علی نور
جهان [illegible]

صبا به مبارکباد در نغمات	که از جیب چمن شمشاد در نغمات	بهار شادمانی ار رو بافت
که آب از چشمه سار آرزو یافت	امل از هفت دریا آب میخورد	که قفل گنج گوهر تاب میخورد
ز عطرافشان که هوش از دماغ معتقد	طرب مجلس ز عشرت مست شد	سخن او بیان نکته سنج است

تهنیت و تاریخ این مولود مسعود و تعلیم دلگشا که فهم مورد و صلات گشته شد و زایچه سعادت ارقام
این خبر اقبال برسم یونانی و هندی رقم پذیر میگردد زایچه طالع شاهزاده بنام او بطور یونانیان

زایچه طالع بطور اهل هند

دلو

و بجهت تقدیم آداب تهنیت و انصرام مهمات ممالک شرقیه در این ایام منعم خان خانخانان از
جونپور بطریق ایلغار دولت آستانبوس دریافت و بلوازم عبودیت پرداخت

نهضت موکب شاهنشاهی بصوب اجمیر و دیگر سوانح اقبال از

چون در اواخر ایام بهار که هنوز روایح ریاحین در گریبان روزگار پیچیده بود و نسایم بساتین ارادهای
سپهر از نخچه کلبن نو از سرابستان سلطنت شگفت و سرو بن تازه از بهارستان خلافت
بردمید و بجهت اتمام مراسم شکرگذاری این عطیه عظمی زیارت روضه مقدسه خواجه معین الدین
قدس سره مصمم ضمیر مقدس شاهنشاهی شد و روز ابان دهم مهر ماه الهی موافق شنبه بیست
و دوم ربیع الثانی بعزم دریافت این کرامت نهضت موکب معلی روی نمود و موضع
منداکر مخیم اقبال شد و منعم خان خانخانان برای انتظام مهمات دیار شرقی رخصت یافت
و حضرت معلی از آن منزل تا اجمیر کامیاب بدایع نشاط خصوصا عشرت پیاده شکار
بوده منزل بمنزل بوادی مدد مراحل بقدم شوق طی میفرمودند چون عرصه اجمیر بظل چتر اقبال
شاهنشاهی نورپذیر شد روزی چند آداب زیارت تقدیم رسانیده متکفان آن حرم
و منتسبان آن دیار را بجلایل ادرار و انعام توانگر ساختند و صلای افضال چنان عام
که هیچ فردی ازین سماط احسان محروم نماند و درهمین ایام سعادت انتظام حکم رفعت
اساس باحداث حصار شهر اجمیر از لمعان الهام شرف ارتفاع یافت بنایان
کاردان و معماران دانشور طرح عالی کشیده بنظر سپهر صعود در آوردند و تمام
منازل و مساکن خواص و عوام شهر را احاطه نموده در اندک فرصتی کار بسیار پیش برده
مورد آفرین شاهنشاهی گشته و بجانب شرقی شهر دولتخانهای فلک اساس بدایع یافت
و در سال آینده که درین شهر نزول اجلال فرمودند آن منازل رفعت پیوند
بورود مسعود شاهنشاهی مطارح انوار قدسی شد و همچنین بموجب حکم معلی جمیع اعیان
دولت و ارکان خلافت و سایر ملازمان رکاب نصرت اعتصام بقدر اندازه
و دستگاه منازل و بساتین ساختند و از میامن قدوم اشرف در اندک فرصتی قلیل
چنان شهری عظیم صورت نمود و پیدا گردید که در آیینه خیال جادوگران تمثال آن صورت

نتوانند بست و حضرت شاهنشاهی بعد از طرح و اساس این عمارت شگرف بجهت مصلحت ملک
و زینت معدلت و دریافت حقایق احوال و مالش ستمکاران و غمخواری مظلومان
و برآوردن مستعدان و معموری عالم که خلاصه عبادات است انشا تعلق اثر و شکار را برده
این کار ساخته روز آرام بیست و یکم آبان ماه الهی موافق جمعه چهارم جمادی الاخری بدولت
و اقبال نهضت والا فرموده متوجه صوب ناگور گشته و روز اردی بهشت سیوم
آذر ماه الهی موافق چهارشنبه شانزدهم جمادی الاخری عرصه شهر ناگور را مخیم ساختند
و خان کلان حاکم آن ناحیه مقدم شاهنشاهی را سرمایه سعادت دانسته بلوازم خدمت
و مراسم ضیافت پرداخت و آنحضرت نوازش فرموده منزل او را بورود مقدس
سربلندی دادند و گنجینه مباهات دایمی در دامن آرزوی او نهادند و درهمان روز
نظر دریا کشای حضرت شاهنشاهی بر کول آبی افتاد و بعضی از اعیان شهر که بدولت
استقبال را آمده بودند وقت یافته بموقف عرض رسانیدند که معموری این شهر به کول آبدار
بسته است یکی گیدانی نام دارد و دیگری شمس تلاو و این کوکرتلاو مشهور است و چون هم در گذر
بخاک انباشته شده در هنگام کمی آب بسیاری از اهل شهر ساکن خود گذاشته باطراف
میروند بنابر عموم شفقت حکم مقدس بحفر کوکرتلاو که در اصل فسحت تمام داشت شرف
نفاذ یافت و بخشیان سعادت اساس باتفاق کاردانان دولت پیوند مساحت آن
نموده بامرا و سایر ملازمان درگاه قسمت نموده اند و انشوران حد او را باهتمام این کار
تعیین شد و ببرکت توجه خاطر در اندک زمان آن چشمه سراب دریاچه شده که اردوی عظیم را آب
تواند کرد و آن منبع عذب را کوکرتلاو نام نهادند وجه تسمیه او آنست که کوکر بزبان
هندی سگ است و این حوض را باو نسبت کنند و سرگذشت او چنین گویند که سوداگری
از تنگنای معیشت آن سگ را که پیکر هوش بود پیش یکی از دولتمندان گرو گذاشت و قدم
بغربت نهاد تا به تکاپوی همت اسباب بروزی آماده و ابواب روزی گشاده گردد
و فرصتی دراز بر آن گذشت روزی آن سگ از مردی که داشت بر سر راه رفت و
از اتفاقات حسنه آنکه آن تاجر کامیاب ثروت گشته بدان سرزمین رسیده بود و آن سگ

آگاهی یافته بلابه کنان در قدم صاحبقران خود آمده و از غایت شوق جانفشانی نمود و
بحقیقت وفا مشهور آفاق گشت و این سوداگر از حقیقت مندی در آن حین
حوضی اساس نهاده بآن منسوب گردانید و چون موکب معلای شهنشاهی نظام بخش و
معدلت آرای این نواحی گشت بزرگان و زمینداران این حدود بفرق ادب شتافته
بسجده درگاه مقدس سربلندی یافتند از انجمله چندرسین پسر مالدیو که از اعاظم زمینداران
هندوستانست باین دولت والا رسیده مورد الطاف خسروانی گشت و رای کلیانمل رای
بیکانیر با پسر خود رای سنگ نیز از سعادتمندی که داشت ادراک این عطیه کبری
نمود و در ظلال عاطفت شاهی آسودگی و بزرگی یافت و از بختوری که وسیله باریافتها
سخن معروض داشت که نظر بعموم عاطفت شاهنشاهی و عقیدت مندی خویش آرزو آنست که
صبیه برادر من کهان داخل پرستاران عصمت سرای بادشاهی گردد و بجهت سلطنت برای
انبساط خاطر او و اطمینان گروهی انبوه ملتمس او بمحل قبول پیوست و آن مهد نشین
عفت را باین بزرگان بسرادقات عصمت درآوردند و از سوانح مسرت افزا آنکه
بازبهادر بتارک اقبال شکافته زمین بوس عبودیت بتقدیم رسانید و بتوجهات
شاهنشاهی از گرد آلودگی ادبار برآمده پرتو سعادت یافت بلکه او را ولادت تازه
روی نموده از آن باز که از مالوه برآمد چون روی از اقبال برتافته بود و از روی
او بخت رمیده عمری در بدبختی اول پیش بهارجیو زمیندار بکلانه رفت و از آنجا پیش
چنگیزخان شد بعد از آن پیش خان فولادی توسل جست و از پیش او بنظام الملک دکنی
روی امید آورد و از همه جا خسران زده بر آنها پناه برد و چون سرگردانی خاکساری
این خار آلود بادیه دنیا بمسامع شاهنشاهی رسید عاطفت ذاتی بر آن داشت
که یکی از ملازمان عتبه حضور را فرستاده او را طلب فرمایند بنابر آن حسن خان
خزانچی باین خدمت مامور شد و بنوید عواطف پادشاهی امیدوار ساخته بدرگاه
مقدس آورد و محفوف انواع مراحم خسروانی گشت و از سوانح آنکه یکی از باریافتهای
محفل مقدس بموقف عرض همایون رسانید که راول هراری بزرگ جیسلمیر التماس

نطاق ارادت بر میان جان بسته و نقوش آن دارد که دختر او که پرده نشین عفت
است در سلک خدمت کنیزان مشکوی اقبال سربلندی یابد و چون خود بواسطه
موانع سعادت حضور را احراز نتوانستند نمود خاطر عقیدت پیوند او آن بود که به
یکی از منظوران بارگاه معلی رخصت یابد تا بان دیار رسیده او را بموکب
والتفات کامروا بدولت گرداند و آن خلوت گزین عصمت را با این بزرگی
سرای تقدس آورده فرهنگ افزای اورنگ نشین را از آنجا که کامروایی حاجتمندان
و گره گشایی بسته کاران خوی دعا وقت این ملتمس درجه قبول رسید و در اندک وقت
داغ کمی از ارباب قدمای بزم عقیدت بمزید عاطفت خسروانی اختصاص
یافته بدین خدمت رخصت یافت و در هنگام مراجعت از پنجاب آن کار را بانجام
رسانده ناصیه سای عتبه دولت گشت و آن قدسیه نسب اختر در حرم سرای
عزت افتخار دایمی پذیرفت و چون خاطر جهان آرای خدیو معدلت آیین
حدود و فراسیم آمد از فرط ایزدشناسی و حقایق جمال جهان آرای خویش عزیمت
زیارت روضه فیض بخش شیخ فرید شکر گنج که در تبین پنجاب مصمم شد صادق
خان و بیک نور خان و جمعی کثیر از ملازمان درگاه را رخصت بودن بخیر دود
نموده با بتصوب نهضت فرمودند شیخ از مرتاضان روزگار و متمنان تسخیر
نفس اماره بودند گویند از اولاد فرخ شاه کابلیست که او شاه کابل گشته در زمان
خان بزرگ وفات یافت و از نبیره چنگیز خان از نیکی اجداد ایشان قاضی شعیب نام ملاحظه
دور قصبه قصور اقامت کرد و سلطان بلبن مقدم ایشان را گرامی داشته
احترام نمود شیخ بملتان شتافته بعلوم متعارفه دیار هند اشتغال داشت
خواجه قطب الدین اوشی خلیفه خواجه معین الدین را که از کتابت بمکتوب و از
نقش بنقاش روی آورده بود که زبردار افتاده نصایح ارجمند در نکوهش علوم
رسمی و نمایش معارف حقیقی فرموده روبراه ساخت شعله طلب افروخته
دست از همه بازداشته دل در ملازمت خواجه بست از صیام اخلاص دوام

خدمت مظهر غرایب کرامات و مصدر خوارق عادات شتافته و خدیو خداشناسان بظاهر
نشاط شکار در سر و بباطن شوق خداشناسی در دل متوجه مقصد شدند و در اثنای آن دو روز
تلوندی رای علاء الدین نزدیک دریای ستلج که آن را در آن سرزمین سرمایه نامند
سانحه عبرت بخش روی داد و تجلی آن قضا آنست که قراولان خبر گله گورخر آوردند
شهریار شیر شکار با معدودی چند از شکاریان خاص متوجه صید افکنی شد چون بآن صحرا
نزدیک رسید پیاده شده توجه نمودند و بی خطا در آن دل باریک گورخر از دو تا صید
صید تفنگ در آن گله رسیده بدور دست شتافت آن چهار پهلوان الهی بندوق
در دست پیاده با همان سه چهار قراول در صحرای تفسیده رکاب رفتن شده
با قدام همت در اندک فرصتی آن افروخته ریگستان را طی فرموده خود را بان گله
رسانیدند و یکی به بندوق از هم بسکه درانیدند و در پی آن می شتافتند تا
سیزده گورخر از آن شکار فرمودند در هر مرتبه که یکی شکار می شد دیگران دور
تر می شدند درین هنگام عطش بر مزاج مقدس غالب آمد آفتاب نشان می
بود و چون پیاده غریب نخجیر افکنی داشتند نزدیکان شکار حضرت را فریب
خیال کرده از ملاحظه صیدگاه قدم از جایگاه خود برنداشته بودند و خدیو جهان
چندین گروه راه آمده بارها فقدان حضور هر چند نگاه می نمودند نه از آب و از آن
خاصه شاهنشاهی خبری یافتند و نه از اصحاب ایشان غریب حالتی پدید آمد ضعف
تشنگی بجایی رسید که ذات مقدس را یارای گفتار نماند و در چنین هنگام که زهره مخلصان
آب می شد راه نمایان بارگاه تقدس آبداران خاصه را در بیابان حیرت راهنمونی
کردند و سپاس ایزدی بتقدیم رسید و دل مخلصان نشاط آمد و به مثل پیغام
الهی بزبان حال خاطر آن خدیو آگاهی ساخت که شناسای مراتب تقدس
پاسبانی خویش بهتر ازین نماید که آن در معنی نگاهبانی عموم خلایق بلکه سپاس عموم
ایزدی و محافظت عطایای الهی است   نخستین فطرت شکستین شمار شتوی
خویشتن را بیاری مدار   و از سوانح آنکه قبول خاطر اجلال زمین دار ملیر اردوی

۲۰۴

بدطینتی از سم گذرانید ندا و بضرب شمشیر ستم دوران آن ناحیت را ایل ساخت ترک کرده بود
واین زمین را از حیله اندوزی که داشت خود را دولتخواه وانمود و دران
ساده لوحی با آنکه نگاشتی ژرف در معامله او نماید و نفرس و را از خطوط پیشانی
او کند بمجرد حرفهای زرانده و دستگاههای اشتیار و از راه نرفت و بصلاح دید
آن زمین را سپاهیان او بجاهای دور فرستاد و باد بکار حسین سپرد بجد و دستور بیرون رفت
و هر چند دوربینان پیش بین گفتند که همه مردم را از خود جدا نباید کرد چون امری مقدر
بود و سودمند نیامد پسر او را از راه گریز از نوشهر به تنگنای برد و بخاطر تنگی گرفته
بسیاری از مردم را عرضه تلف گردانید و باد بکار حسین زخمی در حسام مردها افتاد
زمینداری مهربانی کرده او را در خانه خود پرورش داد و همان زمان که آن مردم درین بلیه
گرفتار شدند جلال مذکور بر سر قبولخان آمد و از شجاعتی که داشت و تدبیری نمود و کثرت
غنیم و قلت جمعیت خویش را منظور نداشته روز ارم بیست و یکم بهمن ماه الهی موافق چهارم شهر
رمضان از جای خود برآمد و مردانه فرو شد و چون این معنی بموقف عرض مقدس رسید بحکم گیتی
جهان منشور والا بعز اصدار یافت که بسمت در استیصال آن بدنهاد انتهاض نمایند فوجی از
بهادران کاردان نیز در دو سه تعیین نماید بموجب حکم معلی پیکار گزینان چابکدست
ناحیه شتافته در خرابی این تمرد نهادان نخوت سرشت کوشش نمودند و آن گل زمین را از خس
و خاشاک اهل فساد پاک کردند **آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس مقدس شاهی**
یعنی سال تیر از دور دوم درین هنگام وقت اقبال پیرای موکب بهار در رسید و نوید
بالش بطبایع و امزجه در داد فیوض علوی بارواح و اشباح تازه بتازه روی آورد و مزاج زمانه
شگفتن گرفت طبیعت روزگار باعتدال گرایید سحاب افضال چون دیده مشتاقان باریدن
درآمد ینابیع حیات چون دل عارفان جوشیدن گرفت سبزه بساط مینایی گسترد و چمن با طیلسان
ریحانی جلوه نمود غنچهای مردین رنگ گلهای سبدین فام برون داد ❁ ابر بارق
چنانکه سبید ❁ سبزه را تا کمر آب رسید ❁ سرو با رایت گلگون نمود ❁ لاله با
افسر و اورنگ رسید ❁ گل بباغ آتش کوکر داو خست ❁ آب لغزنده چو سیماب رسید

و بعد از

۲۰۵

وبعد از سپری شدن هشت ساعت و دوازده دقیقه از روز یکشنبه چهاردهم شوال نهصد
هفتاد و هشتم عطیه بخش کون و مکان نورافزای سپهر و زمان پرتو مجازات ببرج حمل
انداخت جهان از چون باطن عشرت گزینان شاهنشاهی طراوت بخشید و چون فلک اخلاق طبیعی گیتی
خدیو عطرآگین گشت آغاز سال شانزدهم الهی از جلوس اقدس ابد پیوند یعنی سال تیر از دور دوم
و در اوایل این سال بهجت افزا ظاهر بین بخیم سرادقات اقبال گشت و خدیو خداپرست آیین
بزرگان بروضه مقدسه شیخ فرید در آمده و سعادت فرموده استمداد همت نمودند و بمفیدان
آن مبارز نفس اماره و ساکنان آن خوانقاه افضال و احسان تقدیم نمودند و چند روز
برای افاضات صوری و معنوی و استفاضات ظاهری و باطنی ساحت این قصبه فیض بخش معدلت
آرای بودند و از اموری که درین ولا موجب انبساط خاطر مقدس شد دیدن شکار ماهی آن
که ماهی گیران آنجا بوده از تیز دستی بآب فرو شدند و بدست و دهن گرفتی و از این معنی
ترغیب داده بودند که از انجا تماشای بدیع از آب بر آوردی و از سوانح رخصت گرفتن
محب علیخان میر خلیفه بتسخیر رهتاس است بسعی ناهید بیگم و شرح این رسم اختیار آنست که پیشتر
از وصول او میرزا علی رخت هستی بسته بود و محمد باقی بجای او انتظام ده آن دیار از
غفلت فطری که قدرشناسی از نتایج اوست قدوم بیگم را مغتنم ندانست بلکه بجای حکم
سلوک ایمانا ملایم کرد و بیگم آزرده شده و بدگوهران آن دیار که عمده آنها جان بابا دین
ترخان باشند باتفاق بیگم در مقام گرفتن محمد باقی شدند و او ازین کار آگاهی یافته در استیصال
این طایفه کوشید جان بابا در حاجی بیگم پناه آورده بودند جان بابا را تکوینی فرستاد و حاجی
بیگم محبوس گشت تا درگذشت و ناهید بیگم ولادری دختر برادر انجا آمده به برکت سلطان
محمد دیگری نخان گهچی در میان آورد و گفت که محب علیخان و مجاهد خان پسر او مانده کس
بانجه ودواینده من همراه شوم و ته مسخر او بپای دولت بیگم نخان مدارای دفع الوقت
را راست نگاشته درگاه والا آمده التماس رخصت این تسخیر نمود و چون التماس را
رخصت یافته متوجه شدند و ناهید بیگم دختر قاسم کوکه است که از درستی اخلاص فدای کنجی نستالی
در دولت نکالی شدند تمامی که از تبار بعبدالله خان که از زمان ظهور مطلوب در جلوه گاه باقی بود

بظاهر برای امری بزرگ آینده در زمان مساعدت نمود حضرت فردوس مکانی دست عزیمت
درانیده این مرد از حقیقت سند پیش آمده میگوید که پادشاه منم این کار را که تقرب گرفته اید
باین بزرگ فا پادشاه را از این خطرگاه جانکاه خلاص میباید و چون کار به پاسبانان او را رازم
گذرانیدند آنحضرت اهل و عیال او را در ظل عاطفت خود در آوردند جای بیگم که دختر مقیم میرزا
پسر میرزا ذوالنون است بمیرزا حسن بخشیدند و بعد از آن بمیرزا عیسی دختر او را با بعد الطیف بزرگانه
ترتیب فرمودند و محب علیخان میر خلیفه که مخلصانه آداب خدمت بجای آوردی عقد
بکانکی بسته القصه چون نزدیک بکر رسیدند سلطان محمود بخانه فرستاد که حرفی بود بر زبان
رفته در این کار رهنمای نمیتوانم کرد و معاون و نمایندگان بجد که به تته روانه از راه جیسلمیر متوجه
شوند محب علیخان را حال دگرگون گشته نه روی برگشتن و نه یارای پیش رفتن چون سعادت در نهاد ان
بود و اعتضاد چنین بزرگ سلی بخش همت در تسخیر کرد و دل در محاربه با سلطان محمود بسته
و در حد دو قلعه باتیله هر دو لشکر بهم پیوسته که ام دو لشکر محب علیخان و مجاهد خان زیاده از دویست
کس همراه نداشتند و سلطان محمود ده دوازده هزار کس را انجام نموده فرستاده بود دینا باید ایزدی
کافل مهمات مشهوریان این دولت ابد پیوند است این گروه اندک بعد از گرمی هنگامه پیکار نصرت یافتند
و انکشت بافیتار رفته بقلعه مذکور متحصن شدند و این بهادران فیروز رسیدند بمحاصره آن
پرداختند و درین ... از سطوت عظمت این دولت والامان گرفته برآمدند و چون آن قلعه
بنیروی شجاعت بهادران اخلاص منش بدست آمده و اسباب جمعیت منتظم گشت کمر همت بسته
متوجه تسخیر بکر شدند اقبال شاهنشاهی تفرقه در جمعیت مخالفان انداخت از آنجمله مبارک خان
خاصه خیل سلطان محمود که مدار معامله او بود با هزار و پانصد سپاهی محب علیخان را آمده دید
و باعث صوری این بود که بدنژادان آن دیار بیک اوغلی پسر او را بیکی از خلوتیان
حرم سرای سلطان محمود متهم گردانیدند و آن ده لوح بی تشخیص معامله در مقام استیصال
خاندان او شد او را اخلاص درست نبود از غرض و ناموس اندیشیده مفارقت جست و محب
علیخان بطمع مال و منال او را از بیم گذرانید و مردم او را که سک ملکان الاقشن بود دست تسلی
نموده بمحاصره بکر پرداخت و بمحض اکتساب این دولت روز افزون آن قلعه مفتوح گشت

چنانچه در جای خود مجملی نگاشته آید و چون قدری مزاج مقدس شاهزاده شاه مراد از نهج
اعتدال انحراف داشت چند روزی در آن شهر فیض اساس توقف فرمودند و چون میامن
توجهات شاهنشاهی صحت روی داد روز خرداد ششم اردی بهشت ماه الهی موافق دوشنبه شانزدهم ذی قعده
کوس مراجعت بلند آوازه گردید و هر روز طرزی خاص طرح شکار میشد و بروش مخصوص نقش دلکش
مسرت این عبادت بجای می آوردند و روز در اثنای راه قراولان خبر چیته چند آوردند که خاطر
عشرت پیرای اعلی شاهنشاهی متوجه شکار آنها شد و هشت چیته را از روز طریق شکار کننده در دام
قید در آوردند از الجمله مدن کلی بود که از سرامد چیتهای شاهی گشت و چون رایات
اقبال بجد و دیبالپور نزول اقبال فرمود خان اعظم میرزا کوکه که این محال بجاگیر او مقرر بود
التماس قدوم عالی نمود و شهریار جهان آرای ملتمس آن پرورده چو بار عقیدت را بتوقیف
قبول داشته منزل او را مورد نور مخطر گردانیدند و او بمقتضای اخلاص پیشکش در
آرایش جشن و آرایش پیشکش تکاپوی نمود و از آنجا که درستی نیت از عقیدت او بود
که ضیافت بندهای معامله آن عبارت از آنست که اندکی از داده او پیش او آوردند این
بزم عشرت دلخواه انتظام یافت و مظفر حسین که در سلک ملازمان میرزا بود این مصراع تاریخ
این شکار نیست دی اوقات یافت میهمان عزیز اند مهر و شهزاده و از آنجا متوجه شده
و شکار کنان و معدلت آیات روز خرداد ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و دوم ذی حجه ظاهر
دار السلطنه لاهور مستقر رایات اقبال گشت حسین قلیخان لوازم بندگی مراسم اخلاص تقدیم
رسانید و بموجب التماس آنحضرت بمنازل او که بتازگی ساخته بود قدوم ارزانی داشتند
و سرمایه افتخار جاودانی او را ساختند و چون مهمات این ملک در پرده بیرا و شکار با منی
شایسته سرانجام یافت خاطر اشرف ماثر شاهنشاهی خواست که از راه حصار عزیمت فرماید
تا بذریعه ورود عساکر اقبال و عبور ضیور معدلت آن دیار معمور و آبادان شود و هم درین بر
حقیقت مناط طوف روضه منیعه تقدم رسد بنابرین داعیه حق اساس اواخر خرداد ماه
الهی موافق اوایل محرم سال نهصد و هفتاد و نه بجانب متوجه الصوب شدند روز ماه دوازدهم
تیر ماه الهی یکشنبه غره صفر حوالی حصار فیروزه مضرب خیام مقدس گشت و از سوانح اکه

شاهنشاهی سیاست لشکرخان فرمود و با وجود منصب میربخشی و میرعرضی و دیگر مناصب
شهریار عدالت پژوه را بمحض خیانت ازان باز نداشت و مجملی ازین سانحه آنکه
بخشی‌الملک لشکرخان را مستی و نادانی از نهج اعتدال باز برده مصدر اعمال ناخوش
گشت و از بیخردی روز روشن مست بدرگاه عالی که ملاذ هوشیاران هفت اقلیم است
آمده عربده ناکی بظهور آورد و چون حقیقت حال بمسامع قدسی رسید خاقان عدالت
پژوه برای هدایت او و انتباه دیگران او را بدم اسپ بسته گردانیدند و چندین
نکوهش زندان فرستادند و شهباز خان نظر تربیت انداخته مناصب لشکرخان را بدو مرحمت
فرمودند و ازانجا که مدارج تربیت شاهنشاهی است در اندک فرصتی آن مسجون اعمال خویش از
دارالخلافه فتحپور بوسیله شفاعت مقبولان درگاه خلاصی یافت و خدیو عالم آنکه
موسم باران بود دهم روز بمقتضای عزایم پادشاهانه کوچ میفرمودند و شکارکنان بصوب [illegible]
اجمیر گرایش فرمودند روز خور یازدهم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه غره ربیع الاول [illegible]
نزول اقبال فرموده و از فرط حق طلبی و حق اندیشی بطواف روضه منوره توجه فرموده استمداد
همت نمودند و ابواب خود در آن پرستش خاص کرده نیازمندی را با سربلندی مقرون گردانیدند
مبدعان قضا و قدر چون نیک اختری را خواهند که دولت صوری و معنوی او را روزافزون
گردانند نظر دوربین او را از مراتب بزرگی باز دارند و تشنگی رضامندی الهی افزون
آید و از فراخی حوصله و فرط عطش معنوی دریای محیط او را سراب وانمود و چون پای
چشمه مقصود رسانند و باین طرز حق پسند از فیض همتهای مبدأ فیاض هر زمان او را بتازه
رسد چنانچه این حالت والا طراز حال گیتی خدیو زمان است و بعد از تقدیم مراسم داد و دهش
و کامروای منتظران این روضه روح افزا بصوب دارالخلافه توجه فرمودند و [illegible]
دولت و معانی اقبال روز اسمان بیست و هفتم امرداد ماه الهی موافق پنجشنبه هفدهم
ربیع الاول ظاهر فتحپور مهبط انوار ظل الهی گشت و آنحضرت خود در منازل شیخ سلیم نزول
برکات فرمودند و طبقات انام که تشنه انتظار دریافت آستانبوس بودند کامیاب
سعادت گشتند و از سوانح دولت افزا آنست که بسکری که از مضافات بیانه بود مصر جامع ساختند

خدیو جهان

خدیو جهان که معماران عالم صورت و معنیت چنانچه پیوسته از ارتقای مدارج افراد
انسانی فرموده اساس معدلت را استحکام می‌بخشند و مستعدان زمان را کامیاب دولت میگردانند
همچنان در افزونی رونق زمین کوشیده هر جا را باندازه حال آن ترتیب فرموده زمین
و زمان را آرایش میفرمایند ازان باز که فرزندان رفعت پیوند در سیکری سعادت ولادت
یافتند و نفس عارف بانی شیخ سلیم گرامی خاطر اقدس متوجه است که این سرزمین را که
میمنت معنوی دارد عزت صوری بخشند در بنگاله رایات جهانگشا درین مقام گرامی
رسید همان عزیمت سابق پیش نهاد همت والا شد و حکم مقدس نفاذ پیوست که کار
پردازان سلطنت عمارات عالی و منازل دلکش برای خاصه حضرت شاهنشاهی اساس
نهند و جمیع طبقات امرا و طوایف انام برای خود نشیمنها و منزلها ترتیب دهند و حصاری
آسمان ارتفاع بر دور آن از سنگ ابتدا کشند در اندک فرصتی شهری بزرگ شد و قصرهای
دلکش و خانهای نشاط افزای اساس یافت و بقاع خیر از خانقاه و مدرسه و حمام
انتظام گرفت و بازاری بزرگ سنگین احداث شد و باغهای نظرفریب در اطراف
شهر صورت ابداع پذیرفت و سوادی اعظم در هم آمد که رشک معموره عالم گشت آنحضرت
نام آن را فتحآباد خیال فرموده که بر زبان عالمیان بفتحپور اشتهار یافت و بسیج
شاهنشاهی بلند آوازه شد و از سوانح آنکه مظفرخان را این آرزوی بلند در سر افتاد
که حضرت شاهنشاهی بمنازل او که در آن نزدیکی اتمام یافته جبرت افزای [illegible]
بوده ورود دولت فرموده میمنت بخشند و او را باین عاطفت والا امتیاز مورد کرامت
فرمایند چون این داعیه دولت افزا بموقف عرض مقدس رسید ازانجا که کامبخشی و
بنده‌نوازی شیمه کریمه شاهنشاهی است ملتمس او رفعت قبول گرفت در روز دین بیست و سیوم
دی ماه الهی از فتحپور متوجه دارالخلافه آگره شدند منازل او بمیامن قدوم شاهنشاهی نور
افزای صورت و معنی گشت و مراسم پیشکش و نثار بتقدیم آمد و آرایش انبساط و نشاط در
و ازانجا معاودت فرموده بفتحپور معدلت آرای شدند و مستعدان هفت اقلیم در درگاه والا
رسیده [illegible] احدی کامیاب صوری و معنوی شدن گرفتند الحمد لله که دوربینی و ژرف نگاهی

وکالا گاهی خدیو بهمه عطیه بازار به گوهران طمع اندوز آورد و گاه دار و هم اینگروه به بهانها دیگر ولی
اعتبار از فرد میشوند و هم طایفه که بچرب زبانی راه سخن پیدا میکنند نوبت بسخن انها
نمیرسد بلکه نیک زادان سعادت سرشت که محض از برای ارتقای دولت سفارش ارباب
استعداد میکنند فرط بهره شناسی نیز بکار رود و از فروغ نورجهان افروز خاطر مقدس گیتی
خدیو کانچه زیاد بازار چه تزویر کساد یافته چه اکویم که آن گروه بچنین شغل هدایت بر
جمعیت بدکرداری خود آگاهی یافته در سلک سعادت منشان در آمده اند و طبقات
عالم از شریف و وضیع بپایه حالت خویش رسیده و به دعای دوام دولت روز افزون قیام
دارند و شهریار خرد پژوه به فراخی حوصله و وسعت دانش خود در هر مرتبه با اندازه
هر کس سلوک فرموده سلطنت صوری را با ولایت معنوی بهم از ساخته اند بیت همچو دان
تا کرز همچو خرد کام بخش همچو قضا کامران همچو قدر کامکار آغاز سال هفدهم الهی از
جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم درین وقت سعادت پرتو که
زمان افزایش معنی و اشت بالش صورت بیرون بود و کوکب گیتی بهار ارژنگ آرای
آیینه زمین و زمان شد و نور روز جهانتاب افروز اعتدال انجمن شب و روز گشت فیض ربیع در
رگ و ریشه حیات سرایت کرد نسیم صبح بال ارواح نباتی بهم آغوشی نمود سایه بان ابر در ار
طناب باد بسته پای از چهار طرف کشیده و انبر شکر ریاحین از گرد راه رسیده برج بهار
انفعال آبروی یافت هوای گلستان کیفیت باده طبایع انگیخت زمزمه مرغان چمن سامعه
را از جمله ریشم زنان آزاد ساخت بیت باد سحر مست وزیدن گرفت
غنچه لب صبح بخندیدن گرفت ؛ دایره بسته صبوحی کشان ؛ شیشه کش و ندشکر افشان
نکهت گل فتنه گلزار شد ؛ بلبل ازین رایحه بیدار شد ؛ جنبش سنبل شکن اندر شکن
جلوه سرین چمن اندر چمن ؛ بوی گل صد چمن انگیخته ؛ خمکده در کام قدح ریخته
میکده در میکده بستان عشق ؛ دایره در دایره دستان عشق ؛ زنگ زدای آسمان
و زمین و روشنی افزای شیب و فراز بعد از انقضای دو ساعت و سه دقیقه
از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور بر برج حمل انداخت و

دقیقه از شب شنبه بیست و پنجم شوال نهصد و هفتاد و نهم ظل نور برج حمل انداخت
آغاز سال هجدهم الهی از جلوس مقدس شاهنشاهی یعنی سال امرداد از دور دوم شد
امید که بمیامن عدالت شاهنشاهی این دور بقرون و دهور پیوند یابد از سوانحی
که در آغاز این سال خجسته بظهور آمد آوردن منعم خان خانخانان است سکندر
خان را بدرگاه والا بموجب التماس او تقصیرات او را بخشیدند در داستانهای پیشین
گذارش یافت که سکندر خان اوزبک از بی سعادتی و نادانی که طالع و اژگون بود
ازین دولت خداداد روی گردانید و با علیقلیخان بد نهاد دم داستان شده
سر بشورش برداشت چون علیقلی را آن پیش آمد که نگاشته شد و آن شورش فرو
نشست اسکندر خان از تبه رایی و بدبختی پیش سلیمان افغان رفت و چندگاه
در آنجا بود و بر سریر افغان کوته حوصله بودن او را در میان خویش مناسب ندانسته در
کمین او از آن بیش اند این گروه آگاهی یافته بمنعم خان خانخانان التجا آورد که ازین تبا
دلتنگی شد انحشت از آن خجلت زده ام افغانان نادرست پیمان سلیمان اوزبک
را از هم گذرانیدند اکنون در خیال من آمد که شفاعت این عالی بخت را بدرگاه
والا انمانید بسیم حیات زندگانی باقی بدست می افتد منعم خان نوشته او را با
عرضداشت خویش بپایه سریر اعلی ارسال داشته استخراج نمود حضرت جهانبان از فرط
عاطفت منشور امان فرستادند و او را امیدوار گردانیدند خانخانان که از
بزرگی گناه امید بخشش و بخشایش نداشت ازین رأفت عالی بسجود شکر ظهور آورده سکندر
خان را پیش خود طلب داشت سکندر خان ازین نوید سعادت یوسف ولد سلیمان
اوزبک را همراه گرفته بجز افغانان بالغار از میانه ایشان برآمد خانخانان لوازم
اکرام و احترام بجای آورد و برای تسلی خاطر این تباه با استظهار همراه گرفته عزیمت
درگاه مقدس نمود در اوایل تیرماه الهی بسجده عبودیت نورافزای ناصیه
سعادت و بذریعه شفاعت از جرایم او ارباب ندامت بخشیده و بنوازش شاهنشاهی
اختصاص گرفتند و در اندک زمانی خانخانان را بفنون عواطف مخفوف

ساخته رخصت ممالک شرقیه ارزانی داشتند و سکندر جاز اسر کار لکهنو کرامت
فرموده همراه او گردانیدند و از سوانح این ایام که بهار اقبال دولت است
آنکه فرمان روای توران عبدالله خان اوزبک از هیبت سطوت و شکوه این
سلطنت عظمی حاجی الحرمین را برسالت بدرگاه والا فرستاده و او با نامه ضراعت
محبت و تنسوقات آن دیار سعادت بار یافت و تمکی مضمون آن مفاد
آن که رابطه خویشی باستانی را بباد داده دوستی جدید پیرایه آن کرده تا بنقد
از استظهار چنین فرایدی سلاطین توران چهره دوستی روی دهد و ثانیا
از صدمات افواج گیتی کشا بر بام عافیت خراب کوار نتوانند کرد و برای مزید احتیاط
واهتمام بصحبت منعم خان خانخانان و خان اعظم میرزا کوکه تحف و هدایا نیز
ارسال داشته بود تا این منظوران درگاه خسروانی در تمکین مبانی مودت و ترخیص
آن توجه کار نمند شهریار هشیار حرام و رهین فرستاده را بنوازش فرموده کامروا
رخصت ارزانی داشت و از نفایس هندوستان برسم ارمغانی همراه کرد و از
وازسوانح از نظر افتادن مظفر خانست در هر زمانی با وجود طلوع نیر دولت
سلطنت بمقتضای شیم کریمه پرده بکاهی بر جمال جهان آرای خویش فرو می مالید
درین ایام مساجد پر بازی را نقاب حسن معنوی گردانیده معرکه نشاط را گرم
ساخته بودند و ابنیهای خاص درین بازی که صد حکمت در ضمن آن مندرج است
انتظام فرموده جمعی از ملازمان عتبه اقبال را پیوسته برای این کار حاضر
و جشنهای عالی و برخهای دلکش ترغیب می‌یافت اگرچه بظاهر بازی از بازی
کرم بود اما در معنی عیار مردم گرفته می‌شد و خدیو دانش در لباس لعب
هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم گشته روزی مظفرخان
از بدمستی دنیا و تنگ حوصلگی درین معرکه بازی که معابر حوصلها بود از بسیاری
پای دادن و دوام حضور مصدر حرکات ناشایسته شد آنحضرت او را از
پایه اعتبار انداخته رخصت سفر حجاز فرمودند تا در خارج بی‌اعتباری و خجالت

فسادیافته

فساد یافته او با صلاح انجامد **نهضت موکب جهانورد شاهنشاهی بتسخیر ولایت گجرات** گیتی خدیو خداپرست پیوسته نظام نشاه ظاهر را پیرایه ملک معنی داشته
بی غبار آلود اغراض بشری آسایش خود را در آسودگی جهانیان دیده اند و همواره اهتمام
از همت ساخته در فراهم آوردن برگزیدگان کیمیاکیش بهار روزگار توجه والا بکار داده در تسخیر
بلدان و تفتیح ممالک اندیشه نخستین غور رسی و غمخواری ستمزدهای روزگار سرمایه
و لهذا در هر ناحیه که فرمان روایان آن حدود هشیار دلی و رعیت پروری
همت گماشته اند با وجود حصول اسباب تسخیر اندیشه آن نمی بندد و هر چند پیشگاه
خاطر اقدس جلوه گاه حقیقت است که هر مقدار وسعت در ملک افزاید
هر آینه کثرات جهان روی در وحدت فرمان یکی از دلاوران دادگر
در آرد و عبادت گرامی این نشا بمنصه اعلان نشیند لیکن وجه همت حقیقت
اساس چون تیمار حال عموم رعایا و شمول حصول فلاح بیفتد که ودایع ایزدی اند
با این عبادت توجه نمیفرماید اما چون ایزد بیچون در افزایش دولت و ارتفاع
مبانی سلطنت ابد بنیت امر تبه مرتبه ولایات را از فرمان روایان بی عدالت دست خالی
میکرداند تا شهریار حقیقت پژوه بالضروره توجه پادشاهانه بکار رود آن حدود
را بفروغ معدلت خویش رونق بخشد تا تم تفسیدگان بادیه حوادث در ظلال عاطفت
در آینه و هم وحدت فری که توام وحدت ارادیست دلخواه صورت بندد و هم
در ظاهر همان که عالم از آن پرتو شعله اخلاص افروخته گردد در استعداد
طبقه انام تفاوت عظیم دست نهاده قدرت ایزد بیست جل جلاله طایفه از
دیدن فروغ خردمندی نظر گشته خواستار بخشش و بخشایش و اغماض نظر از
زلات مردم و آگاه دلی بی بهرگی خدیو جهان پرده او را یگانه درگاه الهی می‌شمارند
وخدمت او را العبادات ایزدی شمرده در عقیدت و اخلاص اقرار نموده گروهی
را که نظر برین کردار نهانی کافه از افزونی سطوت صوری و افزایش ملک ظاهری بر
بزرگی معنوی او که بوده کمند ارادت در گردن جان انداخته خود را از زمره

مخلصان جان سپار بیکر دانند ولهذا درین هنگام که ملک و ملی از نکس طینتان شورانگیز
پاک شد و کوردلان فتنه اندوز در کوشش ناکامی فرو شدند همت جهانکشای
شهنشاهی در تسخیر ملک گجرات و اصل فتراک تحدد مصمم شد که ستمزدگی عموم رعایای
ان دیار بکمال رسیده بود و از ان باز که سلطان محمود از بی پروایی دشمنان چرب
زبان هنگامه ارای رانده و ستی بر گرفت و از بدوردنی ملازمان بیتره رای که سود
خود را در زیان صاحب منعم میدانند رخت هستی بربست مجملی از ان در حال صوبه
گجرات نگاشته قلم تحقیق شد که امرای ان دیار خصوصا سید مبارک و اعتماد
خان و عماد الملک کفود کامی پیشه و برای انکه معنی حکومت ایشان باشد یکی از فرزندان
سلطان محمود و نیست گردد نام سری بر دو اطلاق کردند و چون او بشتن رسید ازیم کذرانیدند
و نتو نام پسری بیچه سرا کماز ارزال زادهای ان دیار بود در پرده نسبت فرزندی سلطان محمود
شهرت دادند و خطاب مظفر شاهی بنام او بسته در لوازم خواهش طبیعت اهتمام نمودند
احمد اباد که دار الملک ان طرز است و کنبات و بسیاری از ولایات بتصرف اعتماد خان
درامد و سرکار پتن بموسی خان و شیر خان فولادی قرار گرفت و سورت و بروچ
برود ه و چانپانیر بچنگیز خان پسر عماد الملک مقرر شد و دندوقه و دولقه و غیر ان
بسید حامد پسر سید مبارک رسید و چون کشده ولایت بسورته با مین خان غوری
معین گشت و اعتماد خان بکرت آن شغل خورد سال را پیش خود داشته روزی
میگذرانید و ان ملک از استیلای متغلبه مورد انواع ظلم گشت و با یکدیگر ایشان
بی سر سازها کردند و در بنولا که چنگیز خان درگذشت باغوای شیر خان فولادی
نتوان احمد اباد گرفت بپتن امد و شیر خان فولادی با جمعی از اوباش بگرفتن
احمد اباد لشکر کشید و اعتماد خان در احمد اباد متحصن شده میرزایان التجا اورد
هنگامه شورش گرم شد و بازار فتنه و فساد رواج گرفت خاطر مقدس شاهنشاهی بتسخیر
گجرات و سرانجام مهام ان ولایت و انتظام احوال این بورش توجه عالی گماشت میرزا یوسف
خان و قتو در اجه بیربر و جمعی کثیر را به پنجاب فرستادند که کمک حسین قلی بوده افاده

کار باشند که مبادا حکیم میرزا با غوای کوته اندیشان موکب مقدس را دور داشته از اندیشه
شورش جوهر دماغ خود را فاسد گرداند و فرمان مطاع بنام حسین قلیخان شرف
نفاذ یافت که نکرکوت را مستخلص ساخته براجه بیربر حواله نماید که راجه بچند زمین
دار انجا از بدخدمتی و بدبینی مقیاست داکرم دم او متانت قلعه و استحکام جا با به
نخوت خود گردانید با اکثر عساکر اقبال که دران ناحیت تعین اند محاصره نموده بزور
بگیرد و همچنین بهر باجتی مردم هوشمند خلاص کردن جدا ور تعین فرمود و روز بهرام
بیستم تیر ماه الهی موافق سه شنبه بیستم صفر از دار الخلافه فتحپور بتسخیر گجرات نهضت عالی
فرمودند حوالی اجمیر مخیم سرادقات نصرت گشت و از سعد نتهای که درین روز
ظهور یافت تنبیه فرمودن بابا خان قاقشال است و مجملی ازین عدالت انکه شهباز خان
که امیر توزک بود در تربیت عیال اهتمام میکرد و ان بزرگ معامله دان نخوت منش باد
در افتاده به درشتی پیش امد چون بمسامع ان قبله خلافت رسید تا دیب
و اصلاح بابرنی را همه روان بساست عظم فرمودند و بیک توجه شاهنشاهی در چنین لشکر
بزرگ که بچندین صاحب اهتمام کار نگذارد بی رو توزک شایسته دشواری میدید
با بسانی تحقیق گرفت و از سوانح عشرت افزای غرابت بخش انکه درین هنگام که قصبه
سانگانیر مضرب لوای ظفر قرین شد بدستور معتاد و نشاط شکار توجه فرمودند و دران
ایام چون شکار چیته عشرت افزای بود بر ده گروهی جهت دادن رخصت نمودند خود
با بعضی از خاصان بساط قرب بعزیمت شکار روان شدند اتفاقا در شکارگاه چیتر بخن
نام چیته خاصه را با هوی سر دادند ناگهانی در پیش جری پیدا شد که پهنای آن بیست و
پنج گز بود اهو بمقدار یک و نیم نیزه بر هوا شد و خود را از ان جر پهنا در گذرانید چیته بر
از روی غیرت بهمان نیز بجستن چالاکی از ان خندق گذشته هوا را در ربود وازنجا که
انجا که شکر فیض بود از حاضران بارگاه حضور بر امد و باعث تعجب غریب و انبساط
بلیغ گشت و خدیو عشرت دوست پایه ان چیته را افزوده سر دار چیتها گردانیدند و حکم
شد که برای عزت گزینی او و عشرت مردم در پیش او نقاره می نواخته باشند و روز

چهاردهم امرداد ماه الهی موافق شنبه پانزدهم ربیع الاول آنحضرت از [illegible] اجمیر سوار شده
متوجه طواف روضه معینیه شدند در اثنای راه قراولان عرضه شکار زخر آوردند که درین
نزدیکی شیر قوی هیکل که همواره در کمین مردم آزاری بوده قصد می نماید ازانجا که
استیصال آزار رسانان لازم آیین سلطنت است شهریار شیر شکار متوجه دفع او شدند و
بروشنی دل گزین آن درنده قوی پیکر را شکار فرموده متوجه الخطه دلگشا شدند و از برکات
قدوم شاهنشاهی رونقی تازه یافت و آداب نیازمندی و رسوم زیارت بتقدیم رسید
و دریای افضال بجوش آمد و طبقات مردم از عطایای بزرگ بهره وافر برگرفتند و روز دیگر
بتماشای قلعه اجمیر که بر قله کوهی واقعست متوجه شدند و دران عالیمقام بزیارت
سید حسین خنگ سوار که در زبان عوام از اولاد امام زین العابدین است پرداخته تبرک
جستند و تحقیق آنست که سید از ملازمان شهاب الدین غوریست هنگامی که فتح
هندوستان کرده مراجعت نمود او را شقدار اجمیر گذاشت و او انجا نقد حیات
سپرده و بمرور ایام و بهجوم عوام بولایت مشهور گشت و تربتش مطاف عالمیان شد و بشهرت
شاهنشاهی که پیوسته در طلب پیرامون خاطر مقدس میگردد و نظر بشهرت ظاهر انداخته
استمداد همت فرمودند و روز امرداد ماه الهی موافق یکشنبه دوم ربیع الثانی خان کلان را
با بسیاری از امرا چون اشرف خان و شاه قلیخان محرم و شاه بداغ خان و سید محمود
خان و قلیچ خان و صادق خان و شاه فخرالدین و حیدر محمد خان آخته بیگی و سید احمد
خان و محمد قلیخان توقبائی و خرم خان و بیگ نوربیجان و بیک محمد خان و محمد قلیخان
و اما و خان کلان و مطلبخان سلدوز و سید عبدالله خان و میرزاده علیخان و بهادر خان
رسم منقلای بصوب گجرات رخصت فرمودند و روز فروردین نوزدهم شهریور ماه الهی موافق
دوشنبه بیست و دوم ربیع الثانی خود بدولت و اقبال از خطه فیض اساس اجمیر نهضت
فرمودند تا هم انبساط لشکر بتقدیم رسد و هم امرای پیش درگاه طلبی جوهر خویش
را بمنزل ظاهر کنند و هم بگجرات بزودترین اوقات در ضبط نظر در آید و بنای دولت در آید
بهنرمند و جمعی از کار آگاهان احوال ستم رسیده های آن دیار صورت نه بندد و مواکب لوا در

در منزل ناگور رسیده بود که نوید ولادت فرزند والاگوهر رسید و نوید فتح و فیروزی
رسانید **ولادت سعادت افزای گلدسته بهار اقبال شاهزاده دانیال**
بر ضمایر دقیقه سنجان ضوابط عناصر و اجرام و باریک بینان روابط اصلاب و
ارحام مخفی نیست که ناظمان سلسله علوی و سفلی چون گیتی خدیوی را باقبال روز افزون
و دولت ابد پیوند اختصاص بخشیدند کامیاب مطالب صوری و معنوی و سعادت ذریعه
دینی و دنیوی گردانیده هر صبح تازه گلی همیشه بهار از حدایق امید او شکفانیدند
هر شام خجسته اختری عالم افروز از مشارق آرزوی او طالع ساختند ازانجا که عنایت
یزدانی در باره شهنشاهی عالم افزون از اندازه دریافت بشریست چه ایزد متعالی
جمیع مکارم و معالی را که در مکامن غیب ازلیت فراهم آورده در کنار اقبال
قدسی اعتصام او نهاده است ناخواسته چندین عطایای کبری مخصوص ذات مقدسش
ساخته خواستنها را چه گنجایش اگر پرده نشین جلباب توقف گردد و لهذا چون باطن
اقدسش طالب فرزندان رضامند حق جوی حقیقت شناس بود ایزد توانا آن نعمت
بی انزاع و دولت بی انقطاع را که ایجاد و مثل عبارت ازانست بموجب دلخواه کرامت
فرموده هر مرتبه گوهری بی بها از محیط بطون بر ساحل ظهور جلوه گر میکند دران
هنگام که موکب معلی از اجمیر نهضت بسفر گجرات بود یکی از پردگیان سرادق عصمت
زمان دولت ولادت و وقت انکشاف صبح سعادت نزدیک رسیده بود
و ثقل حرکت مزاج آن عفت سرشت بر نمی تافت و بتبرک خانه اشرف شیخ دانیال
روضه منیفه داغ معتکفان بقعه قدسیه دانیال نام که نور صلاح و فلاح از
ناصیه حال او میتافت خالی ساخته در انجا گذاشته بودند موکب اقبال که پیوند در
حوالی موضع بیلو از مضافات سرکار ناگور نزول اجلال فرموده بود که
قاصدان خجسته مقدم از اجمیر رسیدند و نوید نصرت بخش مسرت افزای آوردند
که بعد از گذشتن چهل و یک پل از شب بیست و هفتم شهریور ماه الهی موافق چهار
شنبه دوم جمادی الاول لا بحب رویت در شب سیوم بحساب اهل مراد وسط طالع حمل

بمحاسبهٔ حکمای یونان و بطالع حوت بحساب دانایان هندوستان در خطهٔ فیض آگین
اجمیر که طولش صد و یازده درجه و پنج دقیقه و عرضش بیست و شش درجه است ایزد جهان آفرین
جهان آرا حضرت شهنشاهی را فرزندی بلند اختر کرامت فرمود و بطلوع این کوکب
نورانی منت بر انفس و آفاق نهاد و کیهان خدیو از استماع این نوید سر در پیشانی
صبح پرتو ما زمین سای سجدهٔ شکر فرموده سپاس و ستایش الهی که اسباب دولت
کشته و ظهور این امر را مبشر فتوحات بی اندازه دانسته جشنهای عالی ترتیب
داده انجمن برای عشرت شدند خلایق بصلای عام نشاط تازه از سر گرفتند و
نقود افضال در دامن آمال عالمی بخت گلی شکفت جان پرور درین
باغ که بویش صد گلستان کند داغ ازین شادی کار زد برخوان هفت اختر مبارکباد
رجوانب خدیو از سر طرب را بال پرداد صلای می بهفت اقلیم در داد نشاط
او بخت از نار ترانه نواسنجید در عشرت زمانه کرم نعمت والا نظر داشت
تمنا را حجاب از پیش برداشت مولد گرامی اگر خانهٔ شیخ دانیال بود منظور داشته
و استمداد و تایید از حضرت دانیال اکبر در نظر مقدس در دو نام نامی آن نونهال
گلشن اقبال سلطان دانیال بر بوجه دولت نقش بسته شعرای نکته پرداز تهنیت
نامهای دلپسند در رشتهٔ نظم کشیده تاریخهای تازه بر زبان ارباب فهم گذشت
و کامیاب صلات گشته و حکم اقبال پیوند شرف نفاذ یافت که چون آن کوکب آسمان
قدس نگاه داشته شود و مهد دولت قطعهٔ اجمیر برده بخصائص سعادت بمنزل کوچ
راجه بارمل در آرند امید که این سرو بن خلافت تا امتداد ادوار در ظلال تربیت
و عاطفت شاهنشاهی شاداب دولت ابدی پیوند باشد اکنون که توفیق ازلی
بر رفیق راه من حیران انجمن گشته در شرح احوال هدایت انتمای حضرت شاهنشاهی
مرا از قلم من بیقرار زمیداره صورت زایچهٔ سعادت ارقام این مولود مسعود را
بحساب یونانی و هندی درین دیباچهٔ اقبال نگاشته خامهٔ تحقیق کرده استخراج احکام
آن از دیده وران دقایق اخترشناسی میکند زایچهٔ طالع اقبال توام بطرز حکمای

[illegible]

زایچهٔ طالع سعادت افزا بحساب خردپژوهان هندوستان

و بالجمله بعد از فراغ از مراسم سپاس گذاری این عطیهٔ کبری روز اسفندارمذ بهمن ماه
الهی موافق چهارشنبه نهم جمادی الاولی نهضت موکب شاهنشاهی شد و ظاهر قصبهٔ
مضرب خیام نزول گشت و از سوانحی که درین هنگام ظهور آمد آن بود که سلیمان کرارانی

که در ادیسه و بنگاله و بهار در استقلال نیز درخت هستی ربت اصفهانجی و اولیای تعلق
نظر را بآسایش جهانیان که وابسته عکس و نیک حالی و نیک رایی و یکجهتی و نیک اندیشی است
انداخته ظهور امیعی را در چنین وقت از تاییدات اقبال دانسته و معامله نا فهمان
که بهجوم افغانان سینه بحت ممالک شرقی را دست آویز خود ساخته از یورش گجرات
مانع آمدی از سنوح این سانحه در کوناکامی فرو شدند و طبقه که رفتن گجرات و تسخیر آن
ملک در تنگنای حوصله انها نگنجید و با فسون و افسانه حرف سر اگشتی این سانحه را
وسیله آثار خامی خود ساخته ترغیب نهضت دیار شرق معروض داشتند و بر رشد خدیو خدا
را چون نظر بر آن افتاده بود که سپهای گجرات را در مهد عافیت در از نموده گوش بر زبانات
مردم نمی انداختند و بر زبان اقدس گذشت که خبر در گذشتن سلیمان در درگاه
رسید اگر در دار الخلافه رسیده همانا به مراعات احوال چتر سپری از ملازمان درگاه فرموده یورش
ممالک شرقیه پیش نهاد همت والای ساخته و چه لایق بود که توجه جهانگشای شاهنشاهی
آنصوب بعد از گذشتن او صورت بستی اکنون فتح آن نواحی به نیروی شجاعت اولیای
دولت روی خواهد داد و منشور والا بمنعم خان خانخانان در تسخیر بهار و بنگاله و اڈیسه شرف
ارتفاع گرفت که باتفاق امرای آنصوب این خدمت بانصرام رساند و از سوانح که ملحق شده
خان کلانست و شرح این آنکه خان کلان و دیگر امرای عظام که برسم منقلای تعیین شده
بودند در قصبه بهادراجن که نزدیک سروهی است رسیدند روز کار پیشکذرانیده رای مانسنگ
دیوره که کلانتر سروهی بود در مقام گرفت در آمده چندی از راجپوتان را برسم رسالت
فرستاده بیم آفات زد و چون این آمد خان کلان را دریافتند در هنگام وداع خان برسم هندوستان
هر یکی را طلبداشته پان میداد و رخصت میکرد یکی از آن مشهوران آمد برابر خان کلان
جمدهر زد که مقدار سه انگشت از زیر شانه سر بیرون کرد و بها در خان زین از نوکران او
دو سه را از جهوران زخمی زد و صادق خان و محمد قلیچ خان زخمی نموده او را از هم گذرانیدند و دیگران
نیز بشومی آن بی اعتدال بخاک و خون برابر شدند و چون حقیقت حال بمسامع اقبال رسید
بر خلاف فهمهای ناقص زمانیان و تنگنشهای کوته حوصلهای روزگار تسخیر گجرات مصمم گشتند

و در روز بیست و سیم آبان ماه الهی در جایی که امرای پیش بودند نزول رایات اقبال شد و امرای
بزرگ و سایر ملازمان عتبه دولت لوازم استقبال بجای آورده بسجده درگاه روشن
پیشانی شدند و چون از مردم سروهی چنین غدری بظهور آمده بود حکم معلی از مکمن سیاست
و معدلت صادر شد که افواج گیتی گشای بسروهی رفته سران آن ناحیت را بر خاک
هلاک اندازند و خود نیز بتایید اقبال عزیمت آنصوب فرمودند روز بیست و ششم
آبان ماه الهی حدود سروهی مخیم رایات فیروزمندی گشت نخوت منشان آن سرزمین
در شعاب جبال پناه بردند و بمقتضای رسمی که در متهوران راجپوت معمولست جمعی از گرد
منازل صاحب خویش بطایفه در حوالی بتخانه پای جرات افشرده جان نثاری گزیدند
انبوه در یک زمین مسعبه بها دیوی که دیو بزرگ سروهی بود جمع آمده بودند خدیو عالم بهادران
تیز دست را از جنگ این بی اسافل باز داشته شمشیر بازان و تیر اندازان پیاده رو اشارت
عالی شد که کار این دلیران خونگرفته بانجام رسانیدند و از ملازمان عتبه اقبال دولت محمد
ترناتار خان درین روز غافل از کرد راه رسیده شربت ناگوار شهادت چشید و از سوانح آنکه یار
بیک ترکمان با جمعی از قزلباشیه از جانب سلطان محمد خدابنده پسر بزرگ فرمانفرمای ایران
شاه طهماسپ که از جانب پدر ایالت داشت با نفایس امتعه آن دیار بر رسم رسالت آمده
مخصوص عواطف ظل الهی گشت و درین منزل رای رایسنگه و جمعی دیگر از ملازمان عتبه اقبال
را حکم مقدس شد که در حدود جودهپور و سروهی بوده دیدبان احوال باشند که اگر رانا از
یاغیان به نهادی صیت سطوت پادشاهی اشنیده خواهند که از گجرات بر آمده بممالک محروسه
تفرقه انداز شوند مانع شوند و چون خاطر مقدس شاهنشاهی از مهمات این حدود فراغ یافت پیشتر
نهضت فرمودند و از حدود دیپن از راه خیراندیشی شیخ فخر الدین را با سایر عظمت
پیش اعتماد خان که پیوسته عرض داشت فرستادی و دیده خدای آمدن موکب عالی نمودی رخصت
فرمودند که بنصایح هوش افزا رهنمون مسالک سعادت شود و چون در حوالی قصبه دیپه
نزول اجلال اتفاق افتاد خبرگذاران بعرض مقدس رسانیدند که از صیت توجه
افواج جهانگشا شیر خان فولادی که احمد آباد را در قبل داشت فرار گزیده بولایت سورته

وردیم ... (later marginal note, partly illegible)

و چند روز چون کنده بشتافت محمد خان پسر شیر خان پسران خود را به پتن فرستاده که اهل و عیال
و اسباب او را از آنجا برآورده به محکمی رسانند و الحال پسران او بنه و بار او را برآورده
ایدر میروند و ابراهیم حسین میرزا که کومک اعتماد خان آمده بود برگشته بجای خود رفته و اعتماد
خان عزیمت ملازمت دارد و حضرت شاهنشاهی راجه مانسنگه و جمعی را فرستادند که
فرزندان شیر خان را بدست آورند و آن جماعت گریخته خود را به ایدر کشیدند و فرستادها
باسباب و احمال ایشان رسیده دستبرد نموده و برگشتند و روز بیست و ششم آبان ماه الهی موافق شنبه غره رجب
بعرصه دلگشای شهر پتن که در سابق نهرواله شهرت داشت مخیم سرادقات اقبال گشت و طبقات
انام از اشراف و اصاغر تحف و تبرک اعتماد در معدلت و رافت شاهنشاهی نموده بدولت
زمین بوس سعادت پذیر گشتند و میرزا خان توجه حالی فرموده از شهادت برادر خان شنیدند
و از روی عاطفت بر زبان مقدس گذشت که پتن را با دم رحمت فرمودیم بالفعل چون او
نگاهداشت ندارد سید احمد خان بخاری است اینجا مقرر باشد و از این مقام دلگشا حکیم عین
الملک را بر تعیین فرمودند که اعتماد خان و میرزا ابوتراب را بدرگاه والا آورد و میرزا
مقیم پسر میرزا شرف الدین حسین که بیعتی داشت از پیش قدمان راه سعادت گشته شرف آستانبوس
دریافت و سیم دریچه یاد و نیکو خدمتی مظفر خان فرمودند چون بمنزل قدر دانی سرعت ادا
چهره دستی نمود و منشور مقدس شرف صدور یافت که عزیمت سفر حجاز از طرف کرده
بقبله درگاه آورد و روز یکشنبه سوم آذر ماه الهی مطابق رجب بصوب احمد آباد نهضت
عالی فرمودند و چون مع ضعف چوتار مورد اعلام ظفر قرین شد بتحقیق پیوست که مظفر گجراتی
که دست او در تسلط گجراتیان بود از شیر خان فولادی خان جدا شده در این نواحی
سرآسیمه میگردد و میر خان بیامل و فرید قراول را فرستادند و از عقب اینها ابوالقاسم تمکین
و کرم علی را رخصت فرمودند که تفحص نموده آن سرگردان بادیه حیرانی را بدرگاه
والا آورند و میر خان چون قدر راه آمد چتر و سایه بان او بدست آورد و میر ابوالقاسم
و کرم علی که از عقب رسیده بودند گرفته پیشتر روان شدند آخر میر خان او را که در غله
زاری پنهان شده بود بدست آورده بحضور اقدس آوردند آنحضرت ترحم فرموده

او را بکرم ع

او را بکرم علی سپردند و در شب یمین روز سید حامد بخاری و الغ خان حبشی با لشکر
خود آمده سجده عبودیت بتقدیم رسانیدند و بمخصوص عنایات خسروانی شدند در این
ازین نگذشته بود که شاه فخرالدین و عین الملک میر ابوتراب را که عمده اصحاب مشورت گجرات
بود بدرگاه مقدس آوردند و بعرض مقدس رسانیدند که اعتماد خان متوجه ملازمت است
و پیشتر از آنکه شاه فخرالدین برسد میر ابوتراب و وجیه الملک و مجاهد خان اراده آمدن درگاه
ساخته بود که تا زکی خاطر را مطمئن ساخته معاودت نمایند چون شاه فخرالدین
باین پیشامدها رسید تسلی آنجماعت نموده پیش اعتماد خان رفت و حکیم عین الملک سید
میر ابوتراب را برگردانیده باحمدآباد بردند و بعد از آن بسیار سخنی امرای گجرات و اعاظم آن
دل در دولتخواهی بسته وجوه دراهم و روی دنانیر را بنام نامی شاهنشاهی امتیاز و افتخار بخشیده
متوجه درگاه معلی شدند از قصبه کری اعتماد خان فرستادهای ابا میر ابوتراب پیشتر
رخصت داد و چون این خبر بموقف عالی رسید خواجه جهان و خان عالم و صادق خان را
باستقبال فرستاده میرزا بعزت و احترام آوردند و روز دیگر که از جوار رایات جهان
کشا نهضت فرمود اعتماد خان و جمعی کثیر دیگر بسید خواجه جهان و میر ابوتراب
و جمعی را حکم شد که پیشتر شتافته او را از زمین بوس این درگاه سر بلندی بخشند شهریار جهانگیر
با این عظمت و جلالت بر فیل سوار بودند فرستادها اعتماد خان را آورده بسجده عبودیت
ناصیه بخت او را روشنی بخشیدند بعد از آن اختیار الملک و ملک شرق و جهجار خان حبشی و وجیه
الملک و مجاهد خان آمده بسعادت بساط بوس فایز گشتند و هر کدام در خور حالت خود نوازش
یافت و اعتماد خان و چندی از اعیان گجرات را حکم مقدس شد که سوار شده نزدیک بگردند
و آنحضرت تمام راه سخن کرده بهم زبانی خودنشت امید این طبقه قوی ساخته در قصبه کری
نزول دولت فرمودند و سیف الملک حبشی و چندی دیگر در محمود آباد بودند صادق خان را
برخی از ملازمان را آنحضرت بر اعتصام آنها فرستادند تا آن دیرکندگان آخر از سعادت ناصیه
سای بسجده گاه مقدس آوردند و در همین منزل از روی حزم و احتیاط که رشته سلطنت
باز بسته بانست امرای گجرات را طلب نموده فرمودند که این ملک را باعتماد خان مرحمت

می فرمائیم و او ازین امر اهم که را خواهد خواهیم گذاشت لایق آنست که هر کدام ضامن هند بد
تا در مراسم تحرز دور اندیشی فتوری نرفته باشد و لوازم فتوت بجای آید ضامنیت اعتماد
خان امرای نوکرات تعهد نموده و اعتماد خان غیر از طبقه حبشیان همه را ضامن گشت
حضرت فرمودند که حبشیان تمام طور که غلام سلطان محمود بوده‌اند داخل بندگان پادشاهی
خواهند بود و بملاحظه بعضی امور که پاس سلطنت مقتضی آن بود اظهار ابا مرای عظام
سپس روز دیگر رایات اقبال از موضع سانلپور نزول سعادت فرمود و از سوانح عبرت
بخش آنکه چون فی از نود و اد پاشا نملک که از اراذل طایفه بی اعتدالی اشتهاد اوازه
انداخته شد که حکم معلی نفاذ یافته که خلایق اردوی لشکر اقبال اردوی گجراتیان را
غارت نمایند اوباش دست تعدی دراز کرده آغاز تاراج نموده و فتنه عظیم قایم شد
چون بمسامع خدیو رسید امرای کبار را طلب نموده تعیین فرمودند که این تاراج کنندها را
بالبسیار رسانند و اموال تاراج یافته را گرفته خود بدولت بار عام داده فلان
مست حاضر ساخته شد جدا و ران دیانت سند غارتگران را بحضور اقدس می آوردند
و بپایمال فیلان مست میکشتند و اموال بصاحبان میدادند در اندک فرصتی این
و آشوب فرونشست و نوای امن و امان برخاست و از فروغ این دولت ابد پیوند بعدالت
در آمده مور و آرامش و آسایش گشت و روز ابان و هم آذر ماه الهی چهار دهم رجب
ظاهر احمد اباد مستقر رایات اقبال شد و بمحض توجه شاهنشاهی چنین کاری که جمهور انام
دشوار می شمردند بآسانی بر آمد انام از شریف و وضیع روی بندگی بعتبه خلافت آورده
کامیاب سعادت گشتند و هر کدام در خور خویش بنگر آن نگاه ارشد امید روزگار
بجای آورده منظور نظر والا شد احمداباد که مصر جامع از ان نشانه ایست با تجدید
و نشاد پرورده که محلات آن شهر بزرگست و هر یوره بمثابه شهر بیست از فروغ
مقدم شاهنشاهی بمآثر عدالت و جلالت ظل الهی مهبط فیوض آسمانی گشت
و آنحضرت مکرر از ظل ورود بران بلده گرامی آراسته‌اند و از زدهای چندین ساله
جهانبانان بر آمد مظلومان نوازش یافتند و ظالمان در گوشه گذارش فرو شدند

صاحبان استعداد

صاحبان استعداد از خلوتکده وقت مجلای فلاح راسیده و درین روز بهجت افزا
جشن وزن شاهنشاهی شد شادی در شادی و خرمی در خرمی روی نمود آزمندان کار
کام بر آمد و نیازمندان از دعا مستجاب گشت و درین ایام که احمداباد مخیم
سرادقات اقبال بود المچیان ابن خان غوری با پیشکشهای لایق درگاه معلی
دولت پذیر رسید بوسیله میرزا ابراهیم حسین میرزا از راه تزویر عرضه داشتی با پیشکش
فرستاد و چون از صدق صفای ان اشنا بموقف قبول رسید **توجه موکب**
شاهنشاهی از احمداباد به بندر کنبایت بتماشای دریای شور چون
بیمن قدوم شاهنشاهی عرصه دلگشای گجرات مورد امن و امان گشت حکومت و
ایالت احمداباد و این طرف اب مهندری بخان اعظم میرزا کوکه مکرمت فرموده
و طرف دیگر از پژده و چانپانیر و سورت تا نخواشی و حوالی کشمیر که میرزایان بران مسلط
و متصرف بودند بامرای گجرات که بتازگی نطاق عبودیت بسته باستان بوس استسعاد
یافته در سلک اولیای دولت انتظام داشتند عنایت کردند و اعتماد خان گجراتی
را سرگروه ساختند و این امرای قدیم و جدید بنوعی انتظام مهمات این مملکت دلگشای
نمودند و استیصال میرزایان را بر ذمه کاردانی خود گرفتند آنگاه رای جهان آرا
شاهنشاهی اقتضای آن کرد که سیر دریای شور کرده کوس مراجعت بدار الخلافه بلند
آوازه گردانند بنابرین اندیشه در پایگاه وزاسمان هیبت شنبه از ماه الهی موافق
دوشنبه دهم شعبان بصوب بندر کنبایت کوسی گردید احمداباد از موکب مقدس
شاهنشاهی نهضت فرمود امرای گجرات برای سرانجام خود رخصت چند روزه
گرفته در شهر توقف نمودند و بجهت ایتلاف و استیناس این حبشیان جایان خود
ارای حکیم عین الملک که رابطه با نهاد داشتند گذاشتند در اثنای راه بمسامع اقبال
که اختیار الملک از بد نهادی خویش گریخت و اعتماد خان و دیگر امرای گجرات نیز در ١٠٢
مقام پراهیر رفتن اند لاجرم از پیش کار اقبال شاهنشاهی خان مامور امر عالی شد
که بسرعت روانه انجه در گشته مظفر از ان طایفه خایف برساند که پریشان بیابان

ادبار نگردند و غره دی ماه الهی بندر کنبایت مخیم سرادقات اجلال گشت و آن عرصهٔ دلپذیر
مجمع بحرین صورت و معنی شد و تجار روم و شام و ایران و توران بمقدم شاهنشاهی را
موهبت کبرای ایزدی دانسته اداب استقبال بجای آوردند و آنحضرت با خاصان
بساط قدس بر جهاز سوار شده سیر دریا فرمودند و خواطر ارباب اخلاص را
عشرتی تازه بخشیدند و شهریور چهارم دی ماه الهی شهباز خان و بعضی دیگر از
امرای گجرات بدرگاه والا آوردند و چون این تیره رایان گریزت اساس پیمان
بندگی را شکسته حضرت شاهنشاهی تا زمانی در انتظام این ملک اهمال فرموده هر کدام
ازین جماعت را بهر یکی از مخلصان خدمت گذار سپردند و مجملی از حال این گروه
ادبار سرشت آنست که بهراس و فریب و نادرستی با قدری از نامراستی و سادگی
و فروتنی معجون ساخته گجراتی نام کرده‌اند و از آنمیان اعتماد خان را سر امداد این گروه
گردانیده و چون صیت اقبال چونید موکب معلی شاهنشاهی در دیار گجرات ارتفاع
یافت امرای این بلاد از سر رشتهٔ تدبیر از دست رفته آخر الامر حیله اندوز از سعادت
زمین بوس دریافتند و همگی اندیشه‌ها درست این گروه آنکه ایالت این دیار بدستور
سابق برین فریب نهادان قرار یابد و حضرت شاهنشاهی از آنجا که دریای مردمی
انداز ظلمت ابادان گروه اغماض نظر فرموده بمقتضای حرف سرای اخلاص
عقیدت مخفوف فنون عواطف گردانیدند و هر چند دوربینان بزم اقبال
بر نیات این گروه بد درون قدری پی برده در گرفتن این طایفه باشارت و تصریح
در اوقات فرصت بموقف عرض مقدس رسانیدند بعز قبول نرسید بلکه بر
خلاف آن پایهٔ اعتبار ایشان را افزودند و در بولا که رایات جلال تماشای دریا
توجه فرمودند از رخصت گرفته باذن این گروه خراب باطن ظاهر بود که خیال
تباه در سر دارند کدام سفر گزیده بودند که درین هنگام البته بایستی مرخص لیکن
گیتی خدیو از فرط آزرم و مروت بمقتضای ظاهر عمل فرموده بجانب صلاح انها را
ترجیح دادند و این مهربانی چون شکوه عدالت و فر اقبال روز افزون پادشاهی در اندیشه

داشتند اکنون که این عرصهٔ وسیع بفروغ چنین معدلت روشنی دارد محالست که بدستور
سابق ملک را درین دیار گذارند همان بهتر که خود را بکنار کشیده سر بشورش بر داریم
شب روز دیگر از نهضت عالی اختیار الملک فرصت را دریافته راه گریز پیش گرفت
و اعتماد خان و جمعی که با او بهمان یکجهتی داشتند در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب
و حکیم عین الملک خود را رسانیدند و بحرف و حکایت گرفته در گذرانیدن روز
شدند و نزدیک رسیده بود که انها را نیز مقید ساخته همراه برند و کار این
دو کس را بانجام رسانند مسلک ادبار پیش گیرند درین اثنا شهباز خان رسیده اندیشهٔ تباه
انها از قوت بفعل نیاید شهباز خان بخود اندیشید که اگر گرفتن اختیار الملک
میشد تا این گروه از دست میر دند پرده از روی کار این بی آزرمان بر انداخته متوجه
عتبهٔ اقبال گشتند و چون ذات قدسی شاهنشاهی عیار جمیع طوایف بمقتضای
والا جوهر ناسرگی این مردم بزودی از باطن بظاهر آمده و بادافراه خود رسیده هم خرد اندیشی
و دوربین منشی گیتی خدیو بر عالمیان ظهور کرده و هم روابط جهانداری انتظام یافت
و هم دوربینان تازه اقبال بخشش وقت گشتند و هم عموم خلایق را در گرفتاری این گروه
حجت صحیح بدست افتاد و شاهنشاهی زمان از تم یکجایی رحجه ضمایر خواص
و عوام کاشفت اگر افسرای اقبال بمقتضای دریافت معنوی خویشتن بموجب
التماس بالغ نظران عتبهٔ دولت این بدگوهر از پیشتر ازین در بند کردی حقیقت
حال بر عامهٔ خلایق که فرمان روا بار از پیشتر با این ظاهر پیشان گورد کارات چگونه
ظهور کردی و چون خاطر جهان ارای شاهنشاهی از مهم این نادرستان واپرداخت
استیصال میرزایان فتنه جوی پیش نهاد همت والا شد چنانچه گمان باز که این گروه حق
نشناس از مالوه بناکامی باین دیار آمده پرورده دا کندوه دهند تغلب ابراهیم حسین میرزا
درآمده بود و سورت و آن نواحی را محمد حسین میرزا متصرف گشت و چانپانیر
بامضاف آن شاه میرزا تعلق داشت شهریار جهان ارای حکومت و انتظام بندر
کنبایت را بحسن خان خزانچی تفویض فرموده روز امرداد هفتم دی ماه الهی عنان جهان

کشایی بصوب برود[ه] انعطاف فرمودند و از نزدیکی برود[ه] شهباز خان و قاسم خان
و بازبهادر خان و طایفه از نبرد دستان عرصه جلادت بصوب جانپانیر فرستادند
که آن قلعه را از اهل خلاف مستخلص گردانند و خان اعظم میرزا کوکه را بایالت احمد آباد و حراست
آن حدود رخصت فرمودند و با ارادهٔ معدلت رعیت پروری از فراخی حوصله
و درستداری معدلت و دوام آگاهی و حفظ مراتب طبقات مردم و صیانت عرض
و ناموس عموم خلایق و عاطفت عام و صلح کل آن خاطرنشین آن سعادت پذیر
ساخته فرمودند که جوهر کاردانی خود را که مظنون خاطر دوربین ماست بپایه
یقین رسانند و شاه فخرالدین خان و رستم خان و معصوم خان و سید حامد
بخاری و شیخ محمد بخاری و جمعی کثیر از بهادران اخلاص مند بکمک خان مذکور
نامزد شدند و هر یکی را ازین دولتمندان زیاده از حالت و رتبت مخصوص بنوازش
گردانیده رخصت ارزانی داشتند و مکنون نیت والا در فرستادن این گروه عقیدت
کیش آن بود که اگر میرزایان با نجد و شورافزایی کنند سزای شایسته در کنار این آشوب
گران نهاده آید و روز آذر نهم ماه مذکور عرصهٔ قصبه برود[ه] مخیم سرادقات اقبال شد
و روز دیگر بموقف عرض مقدس رسید که میرزایان واژون بخت قلعهٔ سورت را
استحکام داده در حدود و جانبان نیز فراهم آمده اند خان عالم و سید محمود خان بارهه
و شاه قلی خان محرم و راجه بهگونت داس و مان سنگه و خواجه غیاث الدین علی آصف خان
و گروهی دیگر از مخلصان کار طلب را بعواطف خسروانی مخصوص فرموده برای کار
ساختن این غنوده بختان بی خرد روانه ساختند و نیمی از شب گذشته بود که یکی از
متفحصان حقیقت گذار بمسامع اقبال رسانید که چون آوازهٔ موکب اقبال شنفتند
ابراهیم حسین میرزا از قلعه بروچ رسید رستم خان رومی که عزیمت دولتخواهی بهتر کردن
تهمت خود ساخته بخواست که بهستان دولتی استعمال یابد از بیم گریزانید اگرچه از شکوه
رایات جهانگشا در آن قلعه بود بخود نتوانست قرار داد اما از باد پنداری که در
سر بیمغز خود داشت نگذاشت که از عسکر اقبال بگذرد که بناحیتی رفته سر بشورش بردارد

و چون اکثری از ملازمان اخلاص مند را پیشتر ازین بسر راهی گمراهان تعیین فرموده بودند
شهریار کشی آرا که همواره از فزونی شجاعت میخواهد که در معرکه پردلان بنفس مقدس خود
شمشیر زنند وقت خوش شمرده قرار دادند که خود بذات اقدس ایلغار فرموده آن بد
نهادان را تادیب فرمایند

ایلغار فرمودن حضرت شاهنشاهی بقصد ابراهیم حسین میرزا و معرکه نبرد آراستن و شکست یافتن

چون سر برآرای اقبال تادیب
نخوت مندان کشورگشا سرامد امور سلطنت و عنوان منشور خلافت میداند شهباز
خان میر بخشی را بسرعت روانه ساخت که امرای اخلاص اندیش که پیشتر بدفع میرزایان شتافته
بودند برگردانیده بموکب مقدس شاهنشاهی ملحق گرداند و میر محمد خان کلان خان و خواجه
جهان و شجاعت خان و صادق خان از انجمن حضرت شاهزادهای اقبالمند فرماید در
اردوی معلی گذاشته پای عزیمت در رکاب نصرت نهادند و خواجه عبدالله و جلال خان
و رایسال درباری و اصفهان و جمیل بهادر خان قوردار و مقبل خان و دو کام شیخ
بدخشی و بهار داس و سهکل واد و باج بند را نامبرده همراه گرفتند و لادر خان را حکم
شد که در حدود اردو بوده نگذارد که کسی دیگر از عقب بشتابد و از مردم این همراه
زیاده از دو صد کس انجو بر آمدن نشد که مبادا از هجوم خلایق ازمان نصرت ملتفه ابراهیم حسین
میرزا از میان بدر رود و هر چند مخلصان حقیقت گزین که باز سخن داشتند تضرع و
زاری نمودند سودمند نیامد و فرمودند که وثوق بعنایات الهی چنانست که دفع این
مدبر تیره بخت را احتیاج بسیاری لشکر نباشد و دور اندیشی که اساس ملک گیری جهانبانی است
حکم مقدس نفاذ یافت که لشکر پیشتر نیز ملحق گردد و الحق که در همان شب که خبر آن
شوریده بختان بعرض مقدس رسید قریب دو ساعت از شب مانده بر بادپیمای جهان
نورد سوار دولت شده جلو ایلغار فرمودند و ملک شرق گجراتی را که از آن سر زمین
آگاهی داشت ضمیمه بدرقهٔ اقبال ساخته و در آن تیز رفتاری بمقتضای حکمت الهی راه
بر اثر اغلاط افتاده و آخر بروشنی صبح اقبال راه یافته گرم شتافتند و از بشارات
هیچ کس سرمایهٔ ابتهاج همراهان رکاب نصرت شد آن بود که چون صبح دمید چون

نورجهان افروز اعظم زمین برادر مازا گرفت آسو بی نمود ارشد در خاطر مقدس
شهنشاهی گذشت که اگر این امور انگار کنیم هر اینه نشاط فتح و فیروزی آیت و باین نیت
قلاده چنبیر زاگر گرداون بیمان بود و صید کردن بیمان و چون حقیقت حال بسجادت
مسند آن بارگاه حضور منکشف شد بکمال اقرار دل گشته سخن در را گفتند و هر چند راه رفته
میشد کردی از غنیم بدید نمی آمد بیمانا از فوج نصرت قرین پادشاهی آگاهی یافته تیز رانده بود
و راه گم کردن مجاهدان اقبال نزاد آسیا در رسیدن شده و چون از روز دو ساعت
شده برهمی ارابش دو چار شد حقیقت غنیم ازو پرسیده گفت از دریای بکانیر گذشته از
قصبه سرنال با جمعیت فراوان فرود آمده است و مسافت راه چهار کروه خواهد بود
خدیو آگاهی با ملازمان رکاب نصرت اعتصام در مقام اندکاش شده جلال خان
بموقف عرض رسانیدند که لشکر ما هنوز نرسیده است و غنیم با جمعیت ایشان بیند
با این جمعی معدود که در رکاب سعادت رسیده اند در روز جنگ شده نصرت فیروزی دارد
مناسب دولتان می نماید که نحتی توقف فرموده شبیخون آورد بمیران معدن راستی
و دلاوری شبیخون را که صورت دزد بردن است نپسندیده و برای تیزی دیگر هنگام فرمودند
که همت بادگیر است و بساید لان از شر ردی کار دلیران نام و ... بمیان
بهنر که کار روز را شب نیندازند بهمین چستی و چالاکی که بردیم رزم آرای شوم
در دل دشمنان نهمت نجشم کور ساخته فرمودند که یاران دل قوی
داشته هر یکی از مخالفان را گرفته در سم آورد و خواجه عبد الله بعرض اشرف
رسانیده بخاطر مقدس شده که بارها بر زبان اقدس میگذشت که فیل خوب است
که یکی اکتفا نکرده در بر انداختن و مالش دادن بسیاری همت گمارد آن حضرت
تحسین فرمودند که خوب بخاطر آوردی و با بد اسمای جنگ روز کردن را
قرار داده تیزتر روانه شدند تا آنکه قصبه سرنال که بر سر پل بود نمایان شده خدیو
آفاق قدری براه رفته در کنار آب مهندری بانتظام فوج پرداخت و
شروع در جیبه پوشیدن فرمودند و درین هنگام که آن شیر الهی آماده پیکار می شدند

و زیاده از چهل کس رسیده بودند خبر رسیدن مخلصان عقیدت آیین آمدن جهان
پهلوان ایزدی بواسطه دیر رسیدن این طایفه خدمتگار خشمگین شده چندین از
همراهان افسوس نمودند که از زندگانی این جماعت در جنگ با ما مشارکت جویند
چون بوضوح پیوست که باعث دیر رسیدن این گروه فدویان بود
که بتفتیش راه مطلب شتافته بودند و شهباز خان که بطلب ایشان رفته
بود دیر رسیده است صورت غضب پادشاهی فرونشست و چندی از پیش روان
عرصه جلادت که رسیده بودند سعادت باریافتند خان عالم و سید محمود
خان بارهه و راجه بهگونت داس و شاه قلیخان محرم و کنور مانسنگ و بابا
قاقشال و بهونت و سلیم خان کاکر و بهوج و حاجی یوسف خان و برخی
دیگر از امرای و یکه جوانان که رسم خالت در پیش افکنده همراه موکب معلی شده
چنانکه لشکر منصور قریب در بیست کس شد و در وقت عبور رایات جهانکشای
از آب مانسنگ التماس آن اول نمود آنحضرت فرمودند که لشکر نیست که تقسیم
افواج باید کرد امروز همه یکجا بوده دل بر کارزار نهند و معروض داشت که قدمی چند
پیشتر رفته جان نثاری و جانسپاری کردن بنسبت عقیدت اشهر یار
دادگر او را کام روائی ارزانی گردانید با چندی بهادران آن ازخود ده که رخصت
پیش فرمودند و خود بهمعنانی تایید ایزدی کلگون جهان نوردیا در دریای
زده بیمن و کرامت ذات قدسی بنهاد دریا پایاب گشت و جمیع مخلصان
سعادت اندوز بعافیت عبره کردند ابراهیم حسین میرزا پیشتر از آن برمالی
در قصبه سرنال فرود آمده بود چون گرد جنود اقبال دید و گذشتن سواران
بادپیما را از آب مشاهده کرد فرار ایزدی دریافته در ملتجه تا همراهان خود گفت
بیمانا پادشاه که ما بر کی او شکوه می آمدند از بخت برگشتگی و کوته بینی درعنف
بادکی پیکار از شهر برآمده بر بلندی ایستاده و چون جهان کرجهان آرا
برهنمونی اقبال از آب عبور فرمود بکنار دریا ایستاده نیکها اغرب داشت

مبارزان جان نثار از طلب کاری که داشتند قراک تیر پرارد دست داده هر کدام
براهی شده و طایفه طایفه از بهادران آن حضرت گزین لشکرها در آمده جویای
فیروزمندی گشتند خدیو جهان بامعدودی از خواص بساط قرب نزدیک
دروازه سنزل که بجانب دریا بود رسیده آمد چندی از تیره بختان در مقام
مدافعه شدند مقبل خان غلام قلماق شاهنشاهی با بعضی بهادران در پیش شتافته آن
آن خاک نژادان کور باطن را بخاک و خون یکسان کرد و چون درون شهر در آمدند
کوچهای شهر پر از پرتال بود معلوم شد که ابراهیم حسین میرزا با سایر مخالفان
تیره بخت از راه دیگر برآمده هنگامه آرای نبرد سنگ گشته بود با طایفه نگهبانان
تبعی فراوان از تنگنای شهر برای رزمگاه بیرون آمده در دل رومی دوستان
و دل استانی دشمنان سمت الاکاشته با خان قاقشال و طبقه از دلیران
که او کچی بودند مخالفان زور آورده باشند و دیگر بهادران جان نثار با موسی و پای
ثبات افشرده داد دلاوری و مردانگی دادند بسیاری از بزرگان مایان
اخلاص گزین که در تنگناها متفرق شده بودند از هر طرف بتعجیل رسیده در جان فشانی
و جان فشانی کارنامها بظهور آوردند از انجمله بهویت برادر راجه بهکونت داس
از بسیاری غنیم روبرو شده مردانگی جان نثار شد بهر گوشه آورش بخت بلند
سر و کار با گردش بخت شد چو لشکر بود اندک و یار بخت به از بیکران لشکر کار تخت
که در جنگ پیروزی از حق است نه از گنج و بسیاری لشکر است و چون زخمها قلب بود
و خارپشتهای زقوم داشت دو سوار پهلوی هم عبور نتوانستندی کرد و آن شیر بیشه
دلاوری تماشای فنون قدرت الهی نموده در آن تنگناها آهسته پیش رفت راجه
بهکونت داس سعادت قرب خدمت داد و درین وقت که هر طرف هنگامه جان افشانی
و جان ستانی گرم بود دلیری از رزم آن گروه مخالف صوب شهریار شیر دل شتافتند
یکی از آن بدبختان پیش دستی کرده متوجه راجه بهکونت داس شده نیزه اله
گزند راجه پیشتر از آن پا در رکاب محکم کرده استاده میشد که برچه خود را باو رسانند

نیزه او خالی افتاد و راجه برچه خود را باو رساند نیزه او خالی افتاد و راجه برچه خود در جان
بران مبرز زد که حال دگرگون شد برگشت و نظاران اینحال دو جدا ضرب دیگر در تعاقب
آنحضرت حمله آور شدند خاربست زقوم در میانه حایل بود خان عالم و شاه قلیخان محرم
و چندی دیگر که در آن نزدیکی بودند از کم بختی توفیق تاختن نیافتند آن شیر شکار جهان پهلوان
چون دید که آن روبه گوهر نزدیک رسیده می آید گلگون بادپیمای را پیش تاخته رو بروی
آن دو بدکیش آن زقوم زار جهانیده بدان شکوفه قرابزدی آن دو منهور دل از دست
داده رو بگریز نهادند ابراهیم حسین میرزا که در آن عرصه دار دست و پای بیرون نهاده
اقبال بادشاهی گشت فغانی که چون او شو در رزم کوش زمانه زنهار گر ذخروش
که این دلاور کردنکشنه خواه به پیشانش کردیار درگاه چنان هوائب زرنی گرمالا دست
فتاده یلان سبحوار باده به رحمله ای کام جستی بجای بهر زخم فیلی فکندی بپای
کزان بسپاهی گروهان کرده نهادند سرسودی در باد کوه و بجبار کی بادار ان را
همگی دست از پا نشناخته فرار نمودند و مبارزان جنود اقبال تعاقب نموده بسیاری را از
تیغ گذرانیدند و بیامن ذات مقدس شهنشاهی چنین فتحی بزرگ باندک کسی روی داده
چنین بزمها در جهان کس ندید نه از کاروانان گیتی شنید شرح این کارنامه والا
گفت از کالبد بیرون نست وشل اجل غرابتش در وقایع باستانی کمتر نشان دهند
که چنین بادشاهی بزرگ در وقعه هزاران لشکر داور او فراهم اید و از بلند فطرتی
و علو همتی توقف تفرموده با معدودی خود را بسر چنین معرکه دلیران چندین مسافت
دور و دراز نورد و بدیه رسانند و بنا بیداری لوای نصرت را ارتفاع بخشیده المغرور را
مقهور را چنین ارش برداده و هر آینه قوت بشری متکفل این کار شگرف نمی تواند شد کرا سلیا
این حمله ظفر یافت بهانا که عنایت خاطر ایزدی کافل این کار نامه اقبال است و خاطر جهانبان
چنان بجانب کرنا او را دستگیر نکنند از تعاقب دست باز نداز زند لیکن چون پیمانه زیستی
سلطان ابراهیم حسین میرزا پر نشده بود و ظلمت شب پرده دار آن لاجرم شاهنشاه و دولت
معاودت نموده بقصبه سرنال نزول اجلال فرمودند و به مراسم سپاس ایزدی پرداخته در نوازش

خدمت گذاری بسمت والا کاشته شد و فتحنامه که متضمن فنون تاییدات غیبی بود مصحوب
کرخ بخشی باردوی معلی روانه ساخت و صباح آن بفرخی و فیروزمندی بصوب اردوی
بزرگ وی توجه آورد و شب دوازدهم دیماه الهی موافق شب چهارشنبه دوم
شعبان باردوی معلی ظل ورود گستردند و انواع شادمانی و سپاسگذاری تازگی یافت
و از سوانحی که درین ولا بظهور آمد آنست که شاه قلیخان محرم و صادق خان و برخی از بهادران
خدمت گزین را تعیین فرموده بودند که رفته در حدود قلعه سورت باشند تا کسی از متحصنان
بیرون نتواند شد چون خبر آمدن فوج پادشاهی بمحصوران آن قلعه رسید گلرخ
بیگم فرزند میرزا کامران که زوج ابراهیم حسین میرزا بود مظفر حسین میرزا پسر خود را با چندی
از اعتمادیان خود همراه گرفته بصوب دکن روانه شد و امرا هر چند از پی این فتنه شتافتند
سودمند نیامد و آن زن آن تخم شر را از دو فرا کامی برد و از پیش ایشان بدر رفت و از سوانح
تادیب نمودن شهباز خان بخشی [illegible] هدایت نمودن جمهور ارکان سلطنت و بنا علیت
برین هدایت آنکه محمود پسر اسکندر افغان را پرورده بودند و از مساهله نگاهبانان فرار نموده
بجانب دکن شتافت آنحضرت ادراه وی بلیغ فرمودند و الحق لطفی بود بصورت
قهر تا ملازمان عتبه خلافت در مهمات سلطنت که در معنی عبادت الهی است تهاون و تساهل
نمایند و شرایط حزم و احتیاط از دست ندهند

عزیمت نمودن شهریار جهانگیر [illegible]

چون بتحقیق پیوست که این خیره سران فتنه سرشت قلعه سورت را که در اقصای ولایت گجرات
بر ساحل می قریب بدریای شور است پناه خود ساخته‌اند شده و در استحکام آن کوشیده‌اند از ابهیم
زبان نام که بیشتر در سلک فرمانبران شاهنشاهی انتظام داشت از بیم جسارت خود داخل باغیان
سپرده بسمت والای اورنگ نشین اقبال در تسخیر آن توجه فرموده راجه تودرمل که بدوربینی
و آگاهی امتیاز داشت پرتو اشارت عالی افتاد تا رفته مخارج و مداخل آن حصن
حصین را نیک ملاحظه کرده بموقف عرض مقدس رساند که تسخیر آن باسانی از چه وجه
صورت پذیر است قرار یافت که گشایش این عقده بذات مقدس شود راجه بنظر شکوه
اقبال شاهنشاهی انداخته این کار دشوار را آسان نمود اگر مزاج زمانه ملاحظه کردی

افتاده
هر آینه در عرض طلب چنین جرات نمودی چه در نوبت که ملکی چنین وسیع بدست
و جهاندار دادگر از دار الملک دور آمده و هر چند ماهچه رایت عالی بر عساکر اقبال شده
و شور افزایان واقعه طلب بهر گوشه سر برداشته‌اند چه فتنه افزون دیار و چه بدگوهر این دیار
شرق چه لایق که چنین خدیو بزرگ در تسخیر قلعه خود بنفس نفیس توجه فرماید گیتی خدیو از دوربینی ملاحظه
فرمود که هر چند معامله چنین است اما اگر امر انصرام این مهم بامرا تفویض یابد مبادا کار
بتطویل انجامد و اگر توجه بتسخیر آن مصروف نگردد و بیخ این بی سعادت که سرمایه فساد اند در زمین
بکمال خود باقی شده ماند بنا برین اندیشه ملک گیر رای جهان آرای بران قرار یافت
که بتایید اقبال بنفس مقدس همت گماشته این کار دشوار را آسان گردانند و بر همین مطلع
نافع شد که شاه قاسم خان جلایر با فوجی از بهادران اخلاص گزین روانه قلعه خان [illegible]
شوند و قاسم خان میر بحر که در انجا است متوجه درگاه معلی گردد و در ساختن ساباط
زدن شتاکرد کمکهای اقبال امارت و منشور مقدس باسم خان اعظم شرف نفاذ یافت که
اعتقاد تسخیر سورت وجهه همت والا شده بتایید الهی عنقریب این کار بانجام خواهد رسید باید که آن
[illegible] دولت قاهره با جمیع امرا که در کمک او گذاشته‌ایم آگاه باشد که اگر میرزایان دیار
سند باشند و دانند باعتصام دولت ابد قرین شاهنشاهی آنچه لایق در گذارش شان نهند
و از انجا که احتیاط اساس ملک گیری جهانداری است شیربیک تواچی را با فرمان مطاع بصوب
مالوه فرستادیم که قطب الدین محمد خان و امرای مالوه را که بحکم معلی متوجه دیار گجرات اند
زودتر بیاید و برسانند تا اگر احتیاج افتد جمیع امرای سعادت منش بصلاح دید او عمل نموده
آن عرصه را از خس و خاشاک ارباب فتنه و فساد پاک گردانند و چون خاطر جهان آرای شاهی
از مهمات احمد آباد و این ناحیت واپرداخت روز بهرام ششم دیماه الهی موافق چهار
شنبه بیست و پنجم شعبان از ظاهر قصبه روده بصوب بندر سورت نهضت روی نمود
صید کنان و دولت منزل بمنزل و مرحله بمرحله قطع مسافت میفرمودند تا آنکه بدولت و اقبال
روز اردی بهشت سیوم بهمن ماه الهی موافق دوشنبه هفتم رمضان حوالی آن قلعه بلند
بنیاد بمضرب خیام فیروزمندی گشت چند بار تیر و ضرب زنهار و توپها حوالی محل مقدس

آمد دار صیانت ایزدی اسپری شده چون منزل قلعه بسیار نزدیک بود بموجب التماس اولیای دولت
مخیم سرادقات عزت در نواحی کوبی گلاه شد اگرچه آن مکان نیز نزدیک بقلعه است لیکن
بواسطهٔ تراکم اشجار و زمین نشیب و فراز فی الجمله حایلی دارد و درین سرزمین نیز ترهای
توپ بحد و منازل اشقیا نمیرسید و صیانت غیبی کار خود میکرد و گیتی خدیو جهان
آن قلعه را بجنود نصرت فرو گرفت و هر جانبی را بمخلصان از خود کار و خدمت
گذاران کار طلب سپرده متحصنان قلعه از تیره بختی و روز برگشتگی خود و از نیر اقبال
روز افزون بوسیلهٔ مستحکمی جای و فراوانی ارزاق و فزونی توپ و اسباب آن دشوار افزای
میرزایان تیره بخت تیره رای در کوی غفلت فرو رفته بودند و پیوسته بعضی از جرات
مشهور از قلعه بر آمده در مرحلها شورش می نمودند و بهادران جان نثار ناموس دوست سراپرده
آن بی نهادان استمام کردی از آنجمله روزی که از بالا بارش تیر و بندوق و توپ بوده و از پایان
چنین آتش افروزان دویده بودند و در نقب ... نان مرحلها دست بکار ... بنده
سیف خان کوکه تا نخی نمایان برده کارنامهٔ جرات و شجاعت بظهور آورد و تا در شناسی
برگشتن بندوقی باو رسید اگرچه تا کمگاه صاحب فراش بود اما عاقبت بخیر انجامید ... یکی
از مشار الیه رسیده باشد که بندگان حضرت راضی نیستند و بارها ... اشتمال ...
مردم چرا که بسیاری که بجایهٔ شمار رسیده باشند سفر باید برای چه خود را دیده و دانسته در
چنین مهلکه انداخته بود بدان مبارز اخلاص گزین در جواب گفته در جنگ ... منزل
راه غلط کرده و خود را دران هنگامه مردانه نخواستیم رسانید از شرمندگی و خجالت
زندگی از وزر زندگی بر من گران است میخواهم که سبکبار گردم و از سوانحی که در ایام محاصره
بظهور آمده بدست آمدن چند زنجیر فیل و اسباب میرزایان است و مجملی ازین قضیه آنکه
این کور دلان بی سعادت بعضی از فیلان و اموال خود را از زمانه نام ... زمین دار
گجرات سپرده بودند در هنگامی که موکب معلی درانجا نزول اجلال فرمود
عوام ... زنگ ... اطراف رفته بودند آن فیلان با اسباب همه
بدست در آمدند و از غارتگران کان ... بنظر اقدس در آورده شمول عواطف

خسروانی گشتند و از سوانحی که در سوانح پرتو ظهور دارد تعیین کردن بعضی امرا است
بصوب دار الخلافه و اجمال این کلام آنست که محمد حسین میرزا و شاه میرزا در حدود
دکهن بوده هنگام شورش بطلبیدند ابراهیم حسین میرزا که در جنگ سرنال خاک مذلت
بر سر دیرکی دبار در دل سرگردان و خسران گزیده خود را بان دو مدبر دیگر در حدود
آمد رسانید و خاصیت این دولت ابد پیوند است که در اعلام نصرت اعدا انمودن چار
چنان کوشش مینمایند که آن کار از سر دولتخواهی بظهور نیاید و از تیره رایی سعود را
در زیان خود می اندیشند چنانچه این اقبال نامه شرح از آن بسم اجمال متعهد است
و آنچه مجددا بعالم ظهور آمده آنست که در میان این برادران بی سعادت بر
شکستگی که ابراهیم حسین میرزا در سرنال روی داد گفتگوی شد و از نکته گیری
بدرشتی کشیده و از درشتی برنجش انجامید ابراهیم حسین میرزا که در شمشیر علم بود و در بی
عقلی ممتاز از برادران رنجیده جدا شد تا بد نهاد در رنگ عازم دار الخلافه گشت و آن
برادران مغرور دوری چنین برادر را از بخت برگشتگی تجویز کرده در دلاسای او نکوشیدند
و چون انهی مسامع اقبال شد سید محمود خان بارهه و شاه قلیخان محرم و راجه بهگونت داس
بصوب دار الخلافه تعیین فرمودند که تعاقب ابراهیم حسین میرزا نمایند و فرمان مطاع
بامیر شاسم خان نیز شرف نفاذ یافت که از محاصره جا بجا تیره بخواسته بکالپی در حال آمده
شتابد که زبان زد عوام چنان بود که آن مدبر بصوب کالپی شتافته است
امرای کبار چون بحضرت ایزدی بدار الخلافه رسیدند پیشتر از آن فتنه ابراهیم حسین
یافته شورش افغانان شرقیه سر بر آورده بود و منعم خان خانخانان کمک میخواست
گر راجه ها بارعمل که منتظم مهمات دار الخلافه بود این لشکر نصرت قرین را بصوب شرق
روانه ساخت و تا آوازهٔ این فوج ظفر قرین رسیده بود که لودی از دادو در گشت
و سنگ تفرقه در جمعیت آن گروه افغانان لاجرم معاودت نموده بدار الخلافه شتافتند
و چون سخن باینجا رسید ناگزیر منصب سخن سرایی آنست که مجملی از احوال ملک گجرات
گذارش یابد و شرح این داستان دراز بر سم اجمال آنست که سلیمان کررانی که از امرا

سلیمان خان بود چون برادر بر بنگاله و بهار استیلا یافت از آنجا که عمل منافقانه
داشت سر رشته بندگی ظاهرا نمی گسیخت و همواره بارسال عرایض و پیشکش خود را در انظار محفل
مقدس می گردانید بواسطه این جانب داری پرده نفاق او دریده نگشت درین هنگام
که پیمانه هستی او پر شد تکاپوی مکنون خاطر نفاق آلوده پیش فرزندان او آمد که
خود را بسته فتراک دولت چنین صاحب اقبال نسازد هر آینه زمانه خاک بلیت
بر فرق او و منسوبان او افشاند خصوصا تیره رایی که دم مخالفت با بزرگ کرده خود زند
لاجرم اندک فرصتی درین درگاه تا بجزای اعمال رسیده و اثری از دولت او نماند
و نیاز کی مصداق این کلمه الحق بماجرای سلیمانست چون او درگذشت افغانان بایزید
پسر کلان او را بجای او برداشتند زیاده سری ضمیمه بیخردی او گشت باتفاق اوباش
آن دیار خطبه بنام خود خواند و از غروری که داشت مدارای بزرگان که سرکشان نخوت
مسند آرام ساخته بود از دست داده بخود رایی در مقام تنگ گیری و کینه کشی شد
و بر انداختن اعیان پدر خویش اندیشه ساخت انسو پسر عم و هم زاده او که نسبت دامادی
با او داشت و بیگجهتی و دوستی هم ضمیمه او بود از بدسلوکی او رنجیده و فتنه جویان افغان
او را خام طمع ملک گردانیده بران داشتند که او را از میان بگذرانند و آن شقاوت منشان
قدم بنیت را بر طاق نسیان نهاده هم نکبت این عمل شدند و کار بکام او نیامد بلیت و بهزاران
تکاپوی شوانند کردار آن بدکار مخالف بظهور آمد لودی که نفس ناطقه آن ملک بود باتفاق
اعیان آن دیار پسر خورد سلیمان داود نام را بسری برداشت و هانسو مذکور را به اگر ده
بقتل رسانند که جرکرانی که شمشیر آن ملک بود در صوبه بهار سر بایزید را بجلادی برداشته
خلاف آرای گشت لودی با لشکر فراوان از بنگاله بقصد بهار روانه شد و از بی توجهی
منعم خان خانخانان و فسون و فسانه لودی کوجر را با خود ساخت و تفصیل این اجمال آنکه
که چون خبر درگذشتن سلیمان شهرت گرفت منعم خان خانخانان از قلعه چنار متوجه صوبه
بهار شتافت درین ایام سکندر اوزبک نیز درگذشت و او را و دیگر ازبکان را با خانخانان
شکری علی و فرخ بو علبق و بایزید محمد سکسکش جمعی را بر سر حاجی پور فرستاد و طالبی

و میرزا علی و ندیم بیک و جمعی را بسر تنبیه او ساخت کوجر را تاب مقاومت نیاورده
بنود تحف و هدایا فرستاده دم یکجهتی زد و قرار داد که من از اهل ملازمان عتبه اقبالم
و در فتح بنگاله خدمات شایسته بظهور خواهم آورد و ملتمس من آنست که امروز در سلک
ملازمان حضرت شاهی در آورده کورکپور را برای اهل و عیال من بدهید و صوبه بهار را
بامرای پادشاهی جاگیر کنید یا اگر سرکار حاجی پور و بهار را امسال من گذارید که
حاصل از آن بسرکار اعلی جواب گویم و سال دیگر جاگیر من در بنگاله باشد منعم خان
ملتمس او را قبول نموده در مقام آن شد که کورکپور را با او بدهد درین اثنا لودی که ملکه او
بلاد حیله اندوز آن دیار بود از حقیقت کار آگهی یافته باتفاق هاشم خان که دایم
از بیخردی دورنگی داشتی این مهم را برهم زده کوجر چون از خانان نا امید شد ناگزیر
لودی ساخت منعم خان پیشکش لایق از لودی گرفته معاودت نمود و درین هنگام خبر رسید
که یوسف محمد کورکپور گرفته در مقام شورانگیزیست و شرح این سرگذشت آنست که یوسف
محمد سلیمان اوزبک را منعم خان در کاه معلی همراه بوده بمید ولتی او را
رسانیده بود حضرت شاهنشاهی او را بملاحظه نصیحت پذیری و اصلاح بندی داخته فرموده بود
در وقت که رایات جهان کشای بصوب گجرات نهضت فرموده بود
از بند خانه دار الخلافه آگره گریخت و با بیدولتی چند رفته کورکپور را از مردم بابنده
گرفت چون خانخانان کار آگاهی یافت خان محمد بهسود و بایزید محمد سکسکش
و تفنگ قلی را برای دفع فتنه او فرستاد و خود نیز از قصبه محمد آباد با محمد قلیخان
برلاس و مجنون خان قاقشال و امرای دیگر روانه شد در اثنای راه مجنون خان با دیگر
قاقشالان توهم بخود راه داده از لشکر منعم خان جدا شد باعث برین چیز بی اکثر
جمعی از آن خانان دروغ ساز جوفرا انداخته بودند که با ما خانان و جباری میرزا محمد
و دیگر قاقشالان که در یورش گجرات در رکاب سعادت شاهی بودند شهباز از ا
کشته بیرز ایان همراه شده اند و فرمان کسی مطاع آمده که مجنون خان را بگیرند و خانخانان
[illegible] و محمد اوزبک ابو سعید را فرستاد که مجنون خان را تسلی داده بیارند و این [illegible]

هرچند در افواه این خبر و بهتان آن سخن حرف بیهوده و مسموع نمی‌افتاد و درین اثنا شهنشاهی
بابا و جباری مشتمل بر عنایات شاهی و نکوهشهای خود از گجرات آمد مجنون خان از
کار خود خجلت زده منتظر لشکر خانخانان شد خان مذکور فتح کورکهپور کرده معاودت
نموده بود که مجنون خان رسید و انواع مدارا و دلجویی در میان آمد درین هنگام داود را
رو داد و بار دیگر پیش آمد و از ناحیه غوری که در سر داشت متوجه جونپور شد و بیشتر از خود لودی را
با فوج لشکر زبده فیلان روان ساخت و او با اسفندیاد فراوان آمده زمانیه را گرفت و محمد قاسم
مهردار از آنجا تا بنارس رانده خان زمان فرزند فرستاده امرا را جمع ساخت و محمد قلی
خان برلاس و مجنون خان و قیاخان و راجه گجپتی و جمعی کثیر را پیشتر فرستاد و خود نیز
در آمده آراسته میرفت درین هنگام دیوان لسان الغیب تفال جست این بیت برآمده
ای پادشه خوبان داد از غم تنهایی دل بی تو بجان آمد وقت است که باز آیی خانخانان این
غزل را در عرضه داشت خود نوشته بدرگاه والا فرستاد و استمداد از باطن اقدس شاهی نموده
متوجه اطفای این نایره شده بود و داود از گرفتن زمانیه سودای نخوت افزوده پنج
شش هزار کس بسرداری یوسف محمد خان مذکور که از کورکهپور فرار نموده با فغانان ملحق شده
بود از آب گنگ گذرانید میرزا حسن خان و راجه گجپتی منظور بهادر و طالب... قلی
و جمعی دیگر از ملازمان منعم خان اعتضاد دولت ابد پیوند شاهی نموده جنگ شایسته کردند
مخالفان را شکست افتاد و جمعی کثیر علف تیغ سیاست شدند بسیاری غرق بحر فنا
گردیدند و متعاقب این فتح محمد قلی خان برلاس و دیگر امرا رسیدند لشکری آراسته در غازی
پور استقامت نموده و خانخانان نیز با جمعیت لایق آمدند با هم ملحق شده و لودی میان
آب گنگ قلعه ساخته با لشکری گران نشست و هر روز در میان آنها در آن طرف جنگهای
نمایان شده اگرچه امرای دولت شاهی دلیرانه جنگ بودند اما غنیم از روی لشکر و توپخانه
بسیار بود و چون رایات اقبال بمحاصره پتنه بصورت اشتغال داشت منعم خان طرح صلحی
میانگیخت و لودی از نخوت بی کرد اشت قبول نمیکرد و امرا اغرب حالی دست داده بود و راه
جنگ کردن و نه روی برگشتن که ناگاه تاثیر اقبال شاهی لمعه ظهور داد و لودی با هزار آرزو بندی

صلح کرده برگشت و شرح این سانحه عبرت بخش آنست که چون داود از بنگاله بلشکر
رسید در آنجا یوسف پسر تاج خان زاده خود را باندیشه آنکه لودی او را خواهد
برداشت از هم گذرانید اگرچه این تخیل او از نتایج اقبال شاهنشاهی بود و لیکن بظاهر
جمعی از حسد پیشگان افزاینده نیز سخنها ساختند و چون لودی از قدیم نوکر تاج بوده
نوکر تاج بود و دختر خود را بزنان پسر نامزد کرده هرچه مدار ایشان در حق
او گفتند داود آن را راست پنداشت چون خبر بلودی رسید از داود برگشت
و منعم خان خانخانان با هزاران نیازمندی باب مصالحت استحکام داد
و پیشکشهای لایق بدرگاه والا فرستاده بود و چون برگشتن لودی و آمدن او
با هزاران سپاه یکبارگی برگشته که منضبط ساخته خزانه پیرو اسپان داد و در گرفت
جلال خان سدهوری و کالاپهار که راجو نام او بود از لودی برگشتند و تفرقه در جمعیت
او افتاد و ناگزیری که بعضد داد و برفت برگشته بقلعه رهتاس متحصن شده و از منعم خان
استمداد نمود و صریح نوشت که ملازم درگاه والا مقام درین بودی شما را خوانم
که بوسیله شما پابوس آستان مقدس سربلند کردم منعم خان کمک فرستاده بترصد آمدن
رایات اقبال شد سخن کجا بود و برای تحصیل سرانجام و شادابی آن نیکی کشیده
از سوانح دولت افزا که در ایام محاصره سورت بظهور آمد شکست یافتن
محمد حسین میرزا و دیگر میرزایان است **نبرد نمودن خان اعظم میرزا عزیز**
کوکلتاش با محمد حسین میرزا از فولادیان و انهزام این گروه مدبر
خرد پرورد دیده وران دانند که هرگاه خدیو جهان رایت درست کرده اندیشه او
بر آسودگی عالمیان مصروف باشد ملازمان عتبه اقبال برهنمونی سعادت اخلاص
گزین کردند و از یکدلی و یکجهتی کارگاه پادشاه ورشد و منعم خود را فرموده الهی
دانسته دل نهاد خدمت شوند و هر آینه کار جهان زیب و زینت گرا آمده
شرایف امور رضا می ظهور گیرد و هم شهریار عالم کامیاب صورت و معنی
گردد و هم مخلصان حقیقی از سود و زیان خود گذشته خدمت درگاه سلطنت

را از همین عبادات الهی دانند و مصدر حمد مانی شوند که از سلاطین پیش کمتر بظهور آمده
باشد چنانکه مصداق ان داستان فتح بزرگست و مجلی این آرزدی آنکه چون از نتایج
اقبال شاهنشاهی ابراهیم حسین میرزا از گجرات برامده بصوب دار الخلافه اگره روانه
محمد حسین میرزا و شاه میرزا و فولادیان که دران کوهستان سرگشته ادبار بودند هم
بگجرات شتافته بر سر پتن امدند و سید احمد خان بارهه در حراست قلعه کمر همت بست چون
خبر رسیدن ارباب بغی بخان اعظم رسید در مقام جمعیت شد و از اتفاقات
حسنه اکثر بیک تواجی که باوردن امرای مالوه از درگاه مقدس رخصت یافته بود
قطب الدین محمد خان و شاه بداغ خان و مطلب خان و سایر جاگیرداران
مالوه را ملحق ساخت و شیخ محمد بخاری که در دولقه بود و سامان رفتن ولایت
سورت بموجب حکم علیه میکرد و خان اعظم کتابی فرستاده او را نیز برگردانید و چون
امرا مجتمع شدند خان اعظم با همین شایسته در انتظام افواج همت بست قول به
ثبات پای ان دانا را اخلاص آیین رونق گرفت و شاه بداغ خان و معین الدین
احمد خان فرنخودی و معصوم خان با پسرش و مطلب خان و جمعی کثیر درین جای
قرار یافتند و قطب الدین محمد خان و میر جمال الدین حسین بخرابانی برانغار را استحکام
دادند و در تونغمه برانغار مردم او مقرر شدند و شیخ محمد بخاری و مخدوم اوجان
و حاجی خان افغان و پسر خاص خوان فوج جوانغار را زینت بخشیدند و شاه فخر الدین
و مطلب مغول و پاینده ارلات در تونغمه جوانغار نامزد گشتند و رستم خان اوزبک
خان و محمد قلی توقبای و مهر علی سلدوز و درویش خدمان هراول جای گرفتند و باز
بهادر و جمعی دیگر در التمش ایستادند و خان اعظم بعد از ترتیب و تنسیق افواج حزم
اندیش متوجه نبردگاه که به پتن شهرت یافته شد در روز یکشنبه چهاردهم بهمن ماه الهی موافق
جمعه دهم رمضان حدود پتن مورد لشکر منصور گشت مخالفان دولت محاصره را
گذاشته در برابر لشکر منصور امدند شیر خان فولادی و جنید کرانی قول شدند و محمد
حسین میرزا و شاه میرزا و عاقل حسین برادست راست ایستادند محمد خان پسر کلان شیر خان و سادات خان

دست چپ مقرر گشتند پسر خان خود شیر خان فولادی هراول شد از نا خلاف رای بود
کار مورخ جنگ شود چه پیر جهار خان و بعضی ازین دوان ادبار نهاد دامن مدبران
شور افزا هنوز نه پیوسته بودند شیر خان فولادی از راه گریزت و حیله‌زنی کسان پیش
محمد بخاری فرستاده حرف مصالحت درمیان آورد و اکثر رزم آزمایان لشکر که سلامت جوی
و عافیت بودند غوری در معامله ناکرده دل بر صلح نهادند شاه بداغ خان بخان
اعظم بآهستگی گفت زنهار به صلح راضی نشوید مقصود این گروه کج نهاد وقت گذرانیدنست خان
اعظم جواب داد که رای من همینست که بخاطر شما رسیده و چون امرا دل بر صلح بود معامله
نمی فهمیدند و کلای شیرخان بسخنان عام فریب صلح نما درمیان داشتند خان اعظم گفت که
فی الواقع که اگر حرف صلح راست شد در جای خود عقبتر رفته فرود آییم یا با بجای شما آمده
فرود آییم که برگشتن درین ایام باشایسته نیست چون سخن آن گروه حیله اندوز از صدق
فروغی نداشت قبول آن نکردند و اولیای دولت با همین حق اساس متوجه عرصه نبرد شدند
چون بازار دعوام بود که میرزایان از عقب لشکر منصور خواهند آمد میرزا مقیم و ترخان
و طایفه از دلاوران ناموران را عقب قول داشته کار طلب گشتند و چون فوجها هر دو طرف بهم
رسید از جنغار غنیم پیش دستی نموده بر سر برانغار سپاه اقبال تاخت و اکثر مردم قطب الدین
خوار از روا گشتند و درماندند و خان با سعد و کمیای جلادت افشرده داد مردانگی دادند و بسیاری
درمیان ده و دو فیل غنیم رسانید و چیره‌شا افزایش هراول آن بخت برگشتگان بر سر
هراول لشکر نصرت قرین تاخت فیل توزکیجان که عنفوان مستی داد بود درعین شورش وغوغا
متوجه یکی از سواران شده او را درهم مالید و متقارن اینحال دلاوران مخالف هراول
لشکر فیروزمند را برداشتند و التمش نیز تاب نیاورده بی‌همتی نموده راه فرار پیمودند و بعضی
بدست آمده ولختی بدست چپ عنان تماسک از دست دادند و افغانان پیشترین بعصی
گریختگان شتافتند و قریب پانصد سوار روی بر روی خان اعظم امدند و باندک فرصتی در
هم نوردیده که هراول و التمش را برداشته بودند خود در الجنغار لشکر منصور رسانیدند و شیرخان
از مردم جنغار را همت یاوری نکرده و خان خود یکسو شده تماشا گشت و شاه محمد خان

نوکران او زخمی برداشته با حمداباد رو آورده شدند شیخ محمد بخاری با بعضی از خویشان چون
پسر سید بهاء الدین و سید جعفر برادر شیخ فرید و جمعی دیگر داد مردانگی داده جان نثار گشت
و این گروه مخالف فتح اندیشیده بتاراج مشغول گشتند میرزایان [illegible] فخر الدین و بخانات
رسیدند و میر [illegible] و نمود های ثبات نتوانست افشرد قطب الدین محمد خان با معدودی
مانده روی جلادت بغنیم خود آورد و درین هنگام که آن گروه فوج قطب الدین محمد خان را برداشته
خود را به پرتال رسانیدند و مشغول تاراج شدند قطب الدین محمد خان از عقب رسیده رزم آرای
شده بتایید الهی بعد از آنکه مغلوب مطلق شده بود غالب علی الاطلاق گشت و خان
اعظم و بهادران قول لشکر منصور افغانان تیره رای را از هم گذرانیده بتقول غنیم که
متوجه قطب الدین محمد خان بود روی آوردند و چون اکثر مردم غنیم بتاراج اشتافته بودند و بقیه
این فوج را پای داده برگشتند و بمحض اعانت غیبی و تایید سماوی چنین فتحی شگرف روی داد
و خان اعظم با جمعی [illegible] از صیت تهنیت و مبارکباد [illegible] افروز بود و درین اثنا
شورش میرزایان پدید آمده و ایشان خود متوجه [illegible] را بعد از جنگ بسیار برگشته مانده
[illegible] گروه اشتافته بودند [illegible] بود دیگری که متوجه قول لشکر منصور گشتند کار دشوار بود
و چون مسافتی طی کردند مردم ایشان بتاراج جدا شدند خبر شکست شیر خان شنوده با اقبال روز افزون
شتافته مراجعت نموده متوجه عرصه نبرد شدند فی الواقع میرزایان اگر رانده با حمداباد [illegible]
کاران مدبر آن صورت نیک [illegible] لیکن از بخت برگشتگی خود متوجه میدان [illegible] شدند خان
اعظم با اکثری از بهادران عقیدت مند فوجی آراسته آماده پیکار بود که فوج میرزایان در رسید
شاه بداغ خان گفت که وقت [illegible] خان اعظم در صدد [illegible] بود که [illegible] محمد جلو خان [illegible]
که چنین امرا ایستاده اند چه جای [illegible] میرزایان چون نزدیک رسیدند
حقیقت انبوه فوج بادشاهی که از لشکر غیب آراسته بود دیده مصلحت در جنگ ندانسته
از انجا که بخت برگشتگی سرنوشت ایشان بود جلو گردانیده راه ادبار پیش گرفتند و [illegible]
امداد غیبی چنین کار مشکل آسان گشت اگر بهادران یکبار دل از تعاقب این گروه مخذول [illegible]
مشکل که کسی جان بدر برده [illegible] احتیاط [illegible] کار [illegible] مصلحت وقت ندیدند [illegible]

طلبان باندیشه [illegible] قبول افتاده و بالجمله بشارت این فتح [illegible] عیسی دامی چند تازه
از اخلاص در کردن دل عقیدت مند خود گذاشته در یکجهتی افزودند و از غرایب امور ی
که دران روز از اقبال بظهور آمده انست که فیلی از فوج غنیم فیلبانش تیره [illegible] راه عدم
گرفته بود و خود [illegible] هر جا که آواز نقاره می شنود خود را بانجا رسانیده [illegible] فوج را
برهم میزد و نقاره شادی که در هر فوج می نواختند ساعتی متوقف داشتند [illegible]
[illegible] شاه بداغ خان گرفتار آمده و تتمه [illegible]
درین [illegible] افتاد شیر خان فولادی [illegible] میرزایان
راه [illegible] خان اعظم با امرا تعاقب این گروه [illegible] شده و چون مژده این
عاطفت ربانی بمسامع اقبال رسید بعد از ادای سپاس ایزدی و مراسم [illegible]
و معنوی فرمان [illegible] شرف نفاذ یافت که خان اعظم قطب الدین خان و شاه مراد خان
و بداغ خان و میر علی [illegible] و طایفه دیگر از ملازمان [illegible] اقبال را [illegible] گروه
بد سرانجام تعیین کند و خود بقدم [illegible] شرف ملازمت دریابد و پیشانی اخلاص خود را
بسجده حضور نورانی سازد و [illegible] خان و نورنگ خان و [illegible] خان و [illegible] حاضر
همراه آورد و خان اعظم در صدد [illegible] رسیده بود که رضوی خان فرمان مقدس آورده [illegible]
حضور پادشاهی [illegible] سعادت دانسته [illegible] ادب شتافت و در روز [illegible]
[illegible] ماه الهی موافق دوشنبه [illegible] شوال [illegible] دولت [illegible]
شاهنشاهی [illegible] ایام محاصره [illegible]
گذارش یافت که عاطفت شاهنشاهی [illegible] طلب فرمود و چون
با حمداباد رسید خان اعظم متوجه دفع فتنه میرزایان شده بود و هر چند گفته [illegible]
درین خدمت [illegible] لایق [illegible] توفیق [illegible]
از دست داده [illegible] فرمان قضا نشان رسید [illegible]
مضمون آنکه از هر جا که رسیده [illegible] خان اعظم [illegible] سعادت این
خدمت را بر دولت حضور رجحان [illegible] فرمان مقدس نموده

معاودت کرد چون تا حد آباد آمد ظاهر شد که اولیای دولت از سعادتمندی بخت نصرت
یافته اند و خان اعظم بحکم مقدس عازم آستانبوس است مظفرخان بسرعت روانهٔ
درگاه معلی شد و پیشتر از رسیدن خان اعظم بدولت کورنش افتخار یافت و مشمول
عاطفت خسروانی گشت از سوانح ایام محاصره است که جمعی کثیر از نصاری از بندر
گوه و آن نواحی بر پایهٔ سریر اعلی رسیده بسعادت ملازمت کامیاب دولت شدند
سماناکه آمدن این گروه باستدعای متحصنان تیره رای بود تا قلعه را بانها سپرده خود را
بساحل سلامت کشند چون شکوه سطوت سلطنت نظاره کرده در آمدند و فزونی لشکر
و فراوانی استعداد قلعه گیری مشاهده کردند خود را ایلچی وا نموده به بارگاه حضور آمده
سعادت کورنش دریافته و اقسام نفایس دیار خود را بنظر مقدس در آوردند و خدیو
قدردان هرکدام را بنوازش خاص مخصوص ساخته از غرایب و عجایب پرتگال و اوضاع
فرنگ استکشاف فرمودند و سماناکه از قسم استعلام معلوم ما چه دل مقدس گیتی خدیو دوروز
فنون دانائی صوری و معنوی است لیکن خاطر عبرت پیرای میخواست که این استفسار را
سرمایهٔ استیناس این گروه وحشی گرداند

فتح قلعهٔ سورت بمفتاح همت والای شاهنشاهی

آگاه دلان دیده ور و دوربینان ژرف نگاه را چرا که بر ظاهر پرستان
معامله فهم پیکر شناسند که هرگاه منتسبان این دولت ابد قرین بحضور افتتاح چلیپا شتابند که
کشایندهٔ مشکلات از پیش همت طلبکار ایشان نمی آورد خصوصا با آن ارتباط عقیدت
مندی پیرایهٔ سعادت ایشان شود خاصه آن گروه بخت مند که بمراتب اخلاص این جدیو
آفاق سربلند باشند چگونه در مطالب و آمال و مقاصد بزرگ کام روا نمیگردند بسی کارها
که این بزرگ ساختهٔ الهی بنفس نفیس همت بند و بهر اینه حصول مقصد بی التقاب توقف جلوه
ظهور ده و در روزی چند که صورت تاخیر و تسویف راه میابد سماناکه حکمت بالغه ایزدی
چنان اقتضا میکند که تا بمدارج اخلاص مخلصان و مراتب خدمت گذاری هرکدام
پیش طاق عیان نگارش یابد و نیک و بد و رنج والم اسعفد آدشه بسبب تربیت خدیو
جهان مردم در عالم پدید آید و سعیهای زرانه ده در بوته گدازش در آید که لطف سلطنت فائض

و عیاران افزون قدر شود تا لجمله بعنایت ربانی تسخیر این حصن حصین که بالاها
مراتب اندیشه بالغ نظران در بنا بدو متوجه حضرت شاهنشاهی در مدت یک ماه و هفده روز
بر وجه دلخواه صورت بست نقب کنان ماریج از راه دور خنده نهانکنده خود را بدیوار
قلعه رسانیدند و در کافتن آن آغاز کردند و هم تیز دستان خدمت گذار در حوالی و اطراف
آن نقبها ساختند که مشرف شده پاسبانان قلعه را تیر دوز گردانند و هم یک انداز آن
کارپردازیهای نمایان ظهور آوردند چون قلعه نشینان نخوت مند از حقیقت کار
آگاهی یافتند از خواب گران بیخبری بیدار شده در تضرع و زاری زدند و هم زبانان مولانا
نظام الدین لاری را که پیش از این بود بدرگاه معلا فرستادند و دعا از طرز دانی و آگاه
دلی بوسیلهٔ بار یافتهای بساط مقدس فنون سراسیمگی متحصنان و ابو قفه عرض اقدس
رسانید و الحاح و تضرع این گروه تیره کار را بطوری که موثر افتد آن زبان آور کاردان
در پیش آن مرزبان عجز و دهشت عاجز پرور معروض داشت خدیو آفاق فراول جد بخشود
و دریای بیکران عاطفتش بجوش آمد با آنکه این زاری از راه اضطرار بود و نوجیان زرگ
کرده سخن در داشته هرچند در عدم ظهور این عاطفت متعد پاره جستند بسی اعتبار ندیدند
بلکه بجرم عام کینه کشی و سرکشی آن جهان بخشش را عاطفت افزود و هر کمی از معرو
بساط عزت را از بانی خاص تسلی بخشیدند آنکه افلاکی بود و بتقدس آیات الهی برخوش گردانه
و گروه خاکی نژاد در انتقال آن گونی بآرام جای بردند و بمقتضای طمس اعلی آن دخواجه
دولت کلان را که از نغر بان بزم و رزم بود دند فرستادند که همزبان و سایر متحصنان را دلاسا
نموده بسجده گاه آوردند و در شب نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق پنجشنبه بیست و سوم شوال
کردن آن قلعه بهزاران نیازمندی سجده خجالت بجای آوردند و عاطفت شاهنشاهی
جمیع سالاران بدکردار را از مال و جان و ناموس در خزینهٔ حمایت خویش گرفت و هم باز ا
که همیشه بیدر بانی نژاد خانه بیچ زبان برده و چندی دیگر را که مصلحت مبنی نقتضی آن
بود که چند گاه در بندخانه باشند بزندان فرستادند و روز دیگر خدیو مقدس آن قلعه
تشریف برده عبرت گرفتند و چند دیگ بزرگ را که سلیمانی گفتندی از آنجا بدارالخلافه حکم

انتقال فرمودند همانا این دیگ‌ها را از سلطان سلیمان فرمان فرمای روم بوده است در زمان
خود خواست که بنادر فرنگ را که در حدود هندوستان است بتصرف در آورد و دیگهای بزرگ را
با لشکر فراوان فرستاده واز بدمددی حکام گجرات لشکر روم از عسرت معیشت انهزام
یافته مراجعت نمودند و آن توپهای بزرگ را نتوانستند همراه بردن و از سوانحی که بعد از
فتح سورت روی داده واقعهٔ بهرجیو است حاکم ولایت بگلانه که از زمین داران معتبر آن حدود است
بدرگاه والا آورد و آوردن شرف الدین حسین میرزاست زنجیر در گردن بتقبیل عتبهٔ مقدس اقدس داد
وار داد کار [illegible] عنفوان دولت روزافزون در بیدایی این سریر آرای سلطنت است ناسعادتمندان
ناشناسای فرمان برداری او بمعارج نیک بختی نتوانند بر آمد و سعادتمندان اخلاص
گزین با سرمایهٔ عقیدت افزایی بدست افتند واز بینشهای والا که بآیین خدیو خداشناسان
عطا فرمودند که هر کار از اطاعت این سلطنت آرایی صورت و معنی سرباز کشیده او را آواره
دشت ادبار ساخته محتاج این عتبهٔ آسمان پایه میگردانند یا در همان گرداب بلا فرو برده
بزرگ داری او در پیش می آرند چنانکه تازگی حال این خواجه زاده هرات مقصود گردیده
و شرح این نمط اختصار آنست که این [illegible] شراب بدست آن هنگام که قدر تربیت شناسی
باندیشهٔ ناصواب سر در راه [illegible] بپیش رفت او را ادبار در بدر [illegible] گشته
آب روی خویش بخاک مذلت ریخت چرا گویم که گوهری خود را ظاهر گردانید اول جالور را
که [illegible] کرمی اقبال شاهنشاهی در همان نزدیکی گرفته بود بغلط دهان داده خود را بان
فرومایگان بست و چندگاه در پیش بسر برد واز آنجا بچنگیز خان آنجا آورد و چون بهمانه
[illegible] میرزایان پیوست و در آن وقت که حاکم خاندیس بقصد گجرات آمد
دکاری ساخته بتقدم هزیمت مراجعت نمود همراهی او گزید واز آنجا بجالنا [illegible] رسته
محمد حسین میرزا همراه شده و در هنگام که رایات جهان گشا بتسخیر گجرات نهضت نمود در [illegible] گرفته
در هنگامه همراه آن [illegible] احیا افتاده [illegible] کاین خواجزاده این سجده درگاه بجای آورد
و تدارک تقصیرات خود نمودی لیکن چون [illegible] بد گوهر بود [illegible] داشت
و او را در حدود دولا زمین دارند مذکور [illegible] افتاده [illegible] بواسطه غربت دلخواهی [illegible]

فولادی حسین میرزا را معتمد ساخت و همگی اسباب او بغارت بردند و ضولاکه زن و فرزند ابراهیم حسین میرزا را
با نجد و ورفت و در گرفتاری ایشان نیز همت بست لیکن دست نرسید امام خردسال که
ابراهیم حسین میرزا است او در آمد چون این معنی بمسامع علیه رسید میر خان بیاول را
فرستادند که رفته زمین دار مذکور را با آن گرفتاران روانه درگاه سازد و چون معلوم
شده بود که حاکم خاندیس را در خود را [illegible] علیخان بدرگاه والا فرستاده است
داو در حدود دنزد بار آمده بمقتضای کوته اندیشیهای زمین دارانه توقف دارد
میر خان مذکور حکم شده که او را نیز مستمال ساخته همراه آورد و بعد از آن جونکر آجی
تواجی باشی و سید میر حسن را فرستادند که زمین دار مذکور را از خارستان تردد
و توقف بر آورده بگلچینی بوستان خدمت دماغ سعادت او را معطر گردانند
و این فرستادهای کاربند حکم عالی شده او را با اسیران بدرگاه والا آوردند
آن جمیع معصومه را در ظل عاطفت خود گرفته مهربانان حرم سرای اقدس سپردند
خواجه زاده را بتفیلی که او را بکیش بود رسانیدند واز آنجا که شهریار معدلت پژوه
از فزونی رافت و فراوانی عاطفت بقتل مجرمان نمی پردازند او را ببند خانه سپردند
که در انهدام بنای ایزدی امعان نظر و نگاه ژرف و غور عظیم ناگزیرست پوشیده
نماند که بگلانه ولایتیست طول آن صد کروه عرض آن سی کروه و پیوسته دو هزار
سوار و ده هزار پیاده در وی باشد جمع آن شش و نیم کرور دام است و در آن ملک
هر که حاکم باشد بهرجی نامند سالیر و مولیر دو قلعهٔ سنگین بر قلهٔ کوه واقع اند و دو شهر
عظیم دارد انتاپور و جنتاپور با بین ملک گجرات و دکن واقع است و با هر طرف که
زور بیشتر باشد اطاعت گزینی میکند درین هنگام چون گجرات بتصرف اولیای دولت
در آمد از سطوت شکوه شاهنشاهی خدمت شایسته بتقدیم رسانید و بسجده درگاه
مقدس رو سفید جاوید شد واز سوانح آنست که [illegible] میرزا رای دولت [illegible]
عاقبت گذشت و مجملی از این سانحه عبرت بخش آنکه [illegible] او در تنگ نشین خلافت
در پرده خاص در آمده نقاب از چهرهٔ ما به [illegible] زمانیان قضا و قدر آن

پرده را برداشته در اظهار شکوه صوری و معنوی این بزرگ کرده الهی انداز ان
جمله شبی نشاه خاص برداشتند و مردانگیهای بیجهان هندوستان مذکور مجلس مقدس
میشود که پیش این گروه جان قدری ندارد چنانچه بعضی راجپوتان بر جرگه دو سنین دارد
می ایستند و دو مردانه که هم سر یکدیگر بدان دور نمادی ان دو سنین مید وند چنانچه
سینها از پشت هر دو گذار میکند انجوان پهلوان الهی بجهت پرده آرایی جوش اعتبار
گرفتن با ملوکی از کامیاب نشاه ظاهر شمشیر خاصه را که دسته بدیواری برکرده دم طرف
دیگر را از دو یک شکم اقدس فرا داشته فرمودند که اگر راجپوتان دران طور شجاعت خود را
میفروشند با همین شمشیر حمله میکنم غریب حالتی بر استاده کان بزم مقدس رفت کسی را
قدرت حرف زدن نه رخصت دم بر آوردن در ان هنگام مانسنگ بجای اخلاص
دویده بسبک دستی نود و چنان دست زد که ان شمشیر جدا شده دور افتاد و در اندک میان
انگشت و سبابه کشور خدیو بریده شد حاضران بارگاه معلی شمشیر را دور بردند
حضرت خشمگین شده مانسنگ را بر زمین زده مالش میداد و مظفر از پنجره دست
خواست که از ان سخت گیر الهی خلاص گرداند از تیره رایی انگشت بریده آنحضرت را
تاب داده او را خلاص گردانیدند و از زخم خیلی افزود بعصیان سبحانی که همیشه نگاهبان
ذات مقدس است در اندک زمانی بصحت پیوست و چون خاطر انتظام بخش
عالمیان از مهمات این حدود فراغ یافت و حکومت این قلعه عالی اساس بقلیج خان
تفویض فرمود و کوشش او را بنصایح فرهنگ افزا گرانبار گردانیدند و روز
اسفند بیست و نهم اسفندارمذ ماه الهی موافق دوشنبه چهارم ذی قعده بصوب
احمدآباد توجه فرمودند و سیم [illegible] راجه علیخان باستانه بوسی عزت یافت

خاتمه المنة … هفتم اردی بهشت سال چهل و یکم الهی مطابق جمعه بیست
و هفتم شعبان هزار و چهار شگرف کاری قرنی از دولت ابدی اعتصام
برخی برنگارش اقبال بی زواله کشور خدا است … شمع شمس طاق و شاه گیتی گاه
پادشاه زمانه اکبرشاه کز رخش روز بخت روشن باد … وز بهارش زمانه گلشن باد

بنیروی … شخن سنج نگارین خانه آسمانی خرام حسن انجام پذیرفت بسا زمان روان
والا شکوه بطفیل این یکتای آفرینش یاد آور دلبستان چه داستانسرای شاداب گردانید
آسوده کان شاد خواب هستی رازند گاه نی جاوید چهره نشاط افروخت
… که این نگارخانه بگرفت نگاه جاوید است از آنکه بسی سخته دانش
داند که چه ارزش نهانیست اگر نگاه بینش شود دیده بجز بستن افتادی خود را نشایان آن کار
بزرگ نیست گفتار دانا نپذیرد … سرانجام شغل شگرف برگرفتی
چو طبعی نداری جواب روا … بهروست … دهان کر نبایدت خورده …
از آن به که ناساز خوانی نهی لیکن از نمایش تماشای نیرنگی الایی اخلاص نظر …
را بر ساظر اقبال کشور … دو دستی … آغاز آگهی بازبان
خموشی گرفت زبان … سرایید بی گلگشت بهار معنوی و تماشای بهارستان حکمت
نظری و عملی از همه پرداخت … خاصه … داستانهای کهن …
… و نقد حال … فرموده داد زبان … اندیشه دران فروغ …
کاخستان نقل خراب … نظر آمده فراخنای تاریخ … فارسان حقیقت
چه که … نگار سعادت گزینان عالم صورت نمی نمودنا گزیر … افست که …
انفاس … نکار از دست … بهیچ سرای … خسرو آباد
دارو نه آنکه … کار به دستی گوارد … تجرف … سراز …
آزمندان تباه سرشت و هرزه درایان شوریده … خود نادرست گفتارهای
آورده و شرم از زردستان … بر گرفته … باطل … گردانیده
… بیچاره گزینان … انجام در پیرایی … ازنتباه
کاری استانهای بیم و امید … تلخ دارد … راستی … کتابی
نا درستی … نقش بوقلمون … الگاشته در فراخنای عدم
آرابنده … گرفتاران خیال … اندیشه های تباه را داد … ذات
آسمانی پیوند … یافته … آگهی شورش … نقش تخیلات

بارز و م بگفتار دل او پر حقیقت آگهی بخشند و داد ارانی پیشگان سعادت آموز و ساده لوحان
خیر اندیش سخن سرا سر رشته زلف وزم که گذاشته از کوتاه بینی و ناشناسایی پاداش در ابر آگهی نمودند و بگذاری
سلیم دلان نسناس نگاه نهاد خ فتنه در میان آمد و پیری شدن و در بار گشتن نامها و جهانیه
گزینی خرد و نگاه داری طبیعت طوفانهای فتنه بر خواست و سیلابهای بر جوشید و گروها گروه
دم دم دگرگون ادبی از بر خواستن فرسوده گاه بهای باطل آمیز نگاه نهای تیز گرد آمده و خسته شدند
و در زبان زدگی پا و پدافتادند و از عشق و بخت و خوابیدگی خرد بجای گوهر نگاهبانی شناسایی
که شور شش گاه شود و معنی ازو آرام پذیرد و دیر گهایی پاره باطن اندرون روشنی فراگیرد
ابر تیره تباه برگزیدند و بخشش پرتو خاک افشانی ان مهر نور افزا افروز را غبار زده
ساخته مصر سعادت خراب گردانیدند و شگفت تر آنکه در ان نقب شده درپی تعمیری
پیاده آرامش مهر او زیست بجوامیش نخست سموم جان فرسایی او را اسر مایه آشیانه خواب
می سازند و در ظلمت گاه غفلت فرو شده بنیاد آشنادی و عمر را بر خرابهای پریشان می
نهند   هیهات چگونه سر کند کسی ره برد و می تیغ بپای آنکس هم با تشنه پرش
هم کف ماکس چون پای نهم دشت الماس   درین تیرگی دل روشن گشای فر کوکب حقیقت
در کشیده بنیاد دری فطرت گوش هوش کشوده اند طرز اسمانی لطیفه بر نقش گنج گرای زده
و زبان بی زبانی اندر سرای فرامش هشتاد پور مبارک که در ارژنگستان نیک بینی گزین
نزول داده اند و در سر اجه نصیحت افتاده و خشم او درین چرا باشد تا چند خرد بگیری نماز آگری
دگوهر نیکو بی خاک پوش نا شناسایی گرود که درین صنعت گری روشنی بیت عامه وار در هم خریده اند
بکمین توزی پر خیز اند و زبان و دل نکوهش برالایند راه پیدا می بسیری و ژرف نگهی بکار
نبرد و دا گر فروغ حکایت و پر تو نقل نمودی چندین چراغ دانش کجا افروخته شدی آمده سیان
عقلی خرد و پژوهان باستان بجایی رسید سخن که نقش بست بر هوا و باد بیت گره زده
و کوتاه عمری بود و فیض سابق بلاحق پیوند یافتی کارشناسان در همین از مشغله پا کشی
این والا بخشش بران عیوب نگاهی فکند تا بگفت و شنود چه رسد
کمال صدق محبت ببین نقص گناه که هر که بی هنر افتد نظر بعیب کند و چرا که بر نگاه خاطر

کرشمه بسیار فیض ازروی آمیز انجمن که معقول با منقول پوشیده تا ذره شیار و ملال بر گرفته
زبان بی غاره گرشا و آگاه دل که همت بلند و فطرت عالی پیوسته کم باب بل حکم نایاب
دارد اگر و اسا طیر پیشینیان همگی در دست حقایق نگاشته امر کی بیانه روی کن
رشته دریافت روانیس ما ز کاران یاد دیر جو یاکی همانیست الامال این کرده آجاشنی لذت
رنگرفتی و بابستانی نوشته در نهانخانه خمول فرسوده گشتی همانا نا دره پردازای چنین
شگرف انگیزی بروی کار آورده و نیرنگ قدرت بر تخته ابداع چنان پر رنگ دلفریب
نقش بست تا همه حال عین الکمال چه دراز آوان معنوی باشد و هم راحله ردای پر دگیان
غیبی نوانده شده مدارج بزم و رزم و مراتب جد و هزل و اقسام لطف و قهر و انواع پرده دار
شناخت و طریق نمودی هنگ دراز پنهانی دانایان داغ الطهما دانشوران و نشیب
و فراز گوناگون عالم و تسلیم دلیهای بزرگان روزگار و حلقه اقبال از همگی جنبانیدن
و هیچ خرسند بودن بسیاری از دودمان عقل و شهادت و سایر طرقیهای جهان
دانا و تعجب و فراوان از فنون بگذارش روح افزا و روشنی دلنشین تاریخ نامها بازگو بدگر
دیده وری بکار رود و نگاهی بسرا کرده باید عمر دو دم که دانش پژوهان کرد از دست
در آرزوی او فرو شده اند بدست او فتد و سرمایه جاوید زندگانی فراهم آید و در شاه
عرفان اگرچه بغرنج خرد در منصبه پیدایی نشینند و پرده گی شبستان معنی آلی پر توان
گوهر شب تاب رخ بر نگشاید لیکن ان کار پرداز حقیقت مایه روشنی از راه چهره
بر گیرد و خاصه از دریچه چشم و روزنه گوش پذیرای فراوان نور گردد و از دیده و شنود
آثار پیشینیان فروزش مایه و پیرایه حسن روز افزون پذیرد عطارد خامه روات
گوناگون در مال طال و داروی غم بدست او فتد و چنین معجون دلگشای ناگزیر
نشاء تعلق همانا بر تابی همت آزادان بود که بو العجب خاطر همواره خوشی از تنگی و
رزم دست تهی و دل خالی پژوهش نماید در این هنگامه داستان طرازی که به بهین دست
اویز تعلقان است کجا فرو داید و چگونه حسن مطلق را در مظاهر خلایق نگاه
نظاره کی شود دامروز که از او برنش در دنیا بر داشته برتر هنگاه صلح کل میزند

وارنشیب لاخ تقید برفراز کاه اطلاق میخوانند اگر نوید شناسایی بگوش سعادت
درابد چه دور باشد و ملالی از ان رسید که چه شگفت حقیقت کار آنست هر چه زبان
گذارد و خامه نگارد عذر پذیر و تمیز را دکان ابو الایای غفلند و نیرنگی این پرنگ مآبع نگار
ان گوهر نورانی نگمیرن را بسر نوشت اسمانی از نشیمن خشم وار و سم اغونی غفلت گرفته
رشید این دو غول راه سعادت آنست زنگهای ابدی شهور گو بر تو گشت ولی نشنیده واین
نکوهیده انبر نشش جان گزگون که نا ماهیا براورده حیرت افزای اسوده و دهات شست
ومنکر دو آن تیرگی کاه از دید حق باز دارد و گاه نیز در یافت را پرده خواندیشه لیکن کار
گران کردار را ازپا افکنده انچه زاده عقل زدوده نیکنت سر دکی دران پایه گرپرد نیز
شست نقدیس دریابد و از صفای گوهر فروغ دهد کان مل پیامی سرا راید نتایج
عقل را مکشوف شدند و اگر زنگ دایی بان شایه که نیرنگی ابا علوی و امهای سفلی گفت
وکوی و لپید برگزین مجملی برخواند و چون جرار در بایستگاه ان شبا نشکی برگوارد
زبان روزگار از امعقول نامسند و ثمرات رنگین خرد را معقول نام نهاده از پیشگاه
اعتبار بیرون افکنند هیهات خاک ذره امکان اگدام نیرو که دست تصرف برگشاید
قفل بندگی پژده را کجا بار که از خلوت سرای سلطان ناز گوید شگرف کاری ای ایزدی بی همال
و نیرنگ امیری چهره کشای تقدیرات هشیار مرد شناسد که شر و خیر را برابر و غالب
شر با ان شر خالص در ظلمتکده محال نشیند نیز مستی که خیر محض و نور بخت خیر بر خیر غالب
شاید خاطر سودای کج گرای از ان اندیشه را بد و زبان هرزه لای از شگرف پای بندی باز دارد
پس از درازی داستان و کوتهی سخن خاطر ارگونا گون اندیشش قدری ارمیده عیلی
حوصله را چاره گر آمده و ازان نفرت برکنار شده به پزشکی مردم دردی اورده بمشاطگی
صورت و معنی های همت افزود و بستر دن نقش ناسزا ناگزیر رفت از رشید عزیمت
چنان بود که درامین داستان ایزدی نظمی چند پرداخته اید تا شناسایی فروشان
و اکاسی طلبان هنگام گفت و شنود را دران برابر ایند و ریاضت کیشان پیچ جوی
نقش معبر بدر انگیخت گزین آب آهن گری سرانجام یابد و پس ازان سلسله چند گرهای

به باد پیمایی نمی توانند فراهم آید و خدا جویان محال پرده در از نگارش روز افزون
بر کناره مانده بروی پر اینش نقش ایز نگیبار زده دست و به خدا یابان و هیچ خرسند از اندیشه
بار و ابار آمده بنا سپاسی گرایند و شناسا گردند که آستانه کبریای ایزدی بالا از
ازانست که طایران بلند پرواز از اوج امکانی بال گشایند و معامله دوران
چهارسوی ربان ارآن اساس نهاده از نیرنگ کمکی بیرون برایند و پای از گلیم
حوصله بیرون نهاده هرزه کار و یافه درای شوند لیکن از شمار خرامی و زمانه
سازی که نا گزیر سعادت پژوهان بیدار بخت با خود همراه ایند سفته از اجمال اسرار حقیقی
که سوز تبش بی تمیزی بلند گرایست و اشوب شناسایی و مراسرگردان دارد او دور
سرافکار و دو ژده دیگر بیت بزم آرای ابداع بر گستش نقاب باز می گرد و باره بیگیند یار پر دلیل
رو دا شده ره نمای ژرف نگاه حقیقت بنگر ددو از فراخ زمین و اسمان استماع خواهش بیجود
و از گماشته روز کار نقش الهی مجستا گاه خط نو میدی از ناصیه زمانه برخواند و دانش کاه
بینش چون نمو ز ند که سپهر شعبده را دور چند دیگر در کار است و از کج گرایی و درازی
درکمین ان وقت نشست تا گاه نیر سعادت پرتو انداخت و خاطر از هرزه سگالی باز آمد و پروند
کارعموم طلق حق پذیری خامه نگار نقد برنگشته و مراد شک خود گرداند دست که نهانی حقیقت
چون خموشی بی بیان و هشیار چون اسای حلقه های در است موش که کلید کار دانی
خطا دست قفل دو نخانه حق پژدی و سعادت هر گروه درگر دانیش درست و نیت جز
سگالی دست خاطر از ان بسیج برگرفته و خیال آن شد که اگر بخت یاوری نماید و زمانه فرصت
و بهر مزاج زمانیان نامه برطراز دو رموز حقیقت بزبان کو هکور گذارد و تو که اویزه
گوش صاحب دلی گردد و تو تابای چشمی انجام یابد   بود در اندیشه سخن دیر باز
گزدل آمده اندیشه ار   حکمت پوشیده بنجر انهم   رخت گرانمایه بسود ادهم
بنجر از ادرسم اگاهی   تازه کنم شرح نکو خواهی   درین هنگام فرمان روای عظیم
شاهنشاه عالم نگارش گرامی احوال دولت جاوید طراز اشارت فرمود در آن
روزگار ایرود بیدا امده و بطرز دلخواه مکنون ضمیر از دریای خاطر ساحل کاغذ افتاد و آ

۴۵۶

فرمان پذیری بجای آمد و نحستین سپاس نعمت رسایی گذارش یافت گرچه بموجب
سخن کام خوش لبیک زد و بود و بهنگام خویش همین سپیدان نفس جان نواز کار نفس از
جان شود هم جلوه ساز د بیشتری حرف گذاران باستانی و بسیاری زبانبانان خانه
پرداز زبان یکتایی دارند و سخن سرایی یک این نهاده طرز دست فرسود روزگار
واهل بند سمکی بسجع رار ایش الفاظ باشد و معنی را بپر و لفظ دانسته لوا ردن رو
بنکاپو ر و سجع گوی و فاصله ادای سرمایه فصاحت اندیشند و همان باد کار شعر را
پرایه نثر شمارند و بر تناسب الفاظ و صنعت اشتقاق و این ترصیع و ردش
تجنیس مدار باشد و با ختیار اقتباس و رغبت استیلال و نگارش تلمیح و ابراد تعمیه گذارش
اطرار گرامی انفاس بگذرد و بمجنات بدیعی را دستمایه بلند پایگی سخن انگارند و بر مزایای
بلاغت و جلایل معانی نظر نیفکنند برخی قدم فراز ک نهاده در جلالنگاه معنی جالش
نمایند و بدقیقات خیالی و تخیلات واهی تخیر آن عرصه شدازند و بپیچش عبارت مورد ی
استعارت که نشان نمیدهد کی شناسند شکان صواب اندیشی باجود دارد و هر که کلام
اندیشیده و دشوار فهمی تازه طرح که اکبر دانایی از ان برسازند از نخستین مشکل شناسی باز
نداند کرو تا گروه عامه غیر از تخمان دست زده زده فهم شیوه شبهه و برمرد و طرز در آشنا
زبان سخاره گشایند بفرمایش دل و باوری همت تنومندی بخت بیدار درین همایون
نامه سخن سرای را کاخ دیگر برافراخت و گذارش را طرح تازه پیش گرفت و با مرز گانی
خرد و دره پوئی روشنان ابداع گزین پروشی دست باف فطرت امد که بهر خود را
بصیرفیان دیده و ر رسانیده و تغنه دلان باد به جویایی را قطره آبی تراوش نمود
طلسم هوشربا ازهم شکستیم بهر حرفی طلسمی را زبستیم دوست
بدان تا هرکه دارد دیده هم بمیند منظر جانم را درین تنگ اگر این جان مجو بم این بیت
در کو یوسف شده هم پیراهن بیت
ستایش نکو هش را انجمنها ارائسته و افرین و نفرین را در روز بازار دیگر بدید امد انانکه ره
زدگی چند ار فارغ نکرده و تقلید نموده و چشم بینا گشوده در جستجوی سخن دلپذیر ره دل سخن بر
خاک پیری نمود و دی و ارتش ز کار رو و در از زمانه و ز نگاپو بی فرد کی راه نداد ی دست

۴۵۷

مرد خود گرفته تنگنا نهای شاد کامی برافروختند وافرینها نمود ه غرقه خوی شرمندگی
گردانیدند و در مانده کان خارزار طبیعت از نارسایی فطرت هم نشینی گروهی که نقد خرش
بگردابی دکا پخه مالوف داده اند سرشور ش داشتند و کالاشناسان ناتوان بین
بشکنجه حسد در جا نکاهی و دل گزایی نشستند و زبان طعن گشوده غبار امامی سیاه دل نهاد
من خاکرده کهر شناسان کام و زر زیر غم ناسپاسان این گنج گهر که برکشادند
انصاف گزین نظر کشادند دیده و ر برابا من نظر خیر اندیشی بود چشم دانش نگرستی
باید ز رگو بی را ده داز روی مهربانی گفت چندین زحمت جز سری سخن بهنگونه چرا نگاره
انهاران کمی و بیاید که این شگرف نامه را درست برخوانده و برنگی تازه منظر اگهی برید
با نیروی حقیقت شناسی از کرامید داشته اید و کی دانای بلند پایگی پرده از روی بردارد
همان هنرکران نو این بساط در نور دیده بزبان روز کارسرا اید چه دماید افضال
برای عموم مردم سرانجام دهد از ین کارشناسی نفسی برآسوده از ان مهرگزینی جوش نشاط
بر زده در فرخی خاطر او مرا پاسخ اوارد و در جه حقیقت بر نیاید دم که رابته خواران عوام را رو در بی
فراوانیت قدسی نزلی ای بکانه رفتاماده نیکر و و و مرا هنگامه مر چکار کالای سمانی ارمغانی
یکتای کلک اکاسی ارایش سپاید بارگروه تا گروه عامه چه پیوندد علیوا ژرا بالجو
چکار بیاز فلک در خورست این کار گذار ده حکمت پژوهان دیده و ر نیز باید روی افته
غومیت را ترک تنومندی بخشند مردم زاد از چهار گونه بگذرد نخست از عناد
گزین ظلمت امود ه که دل گوی را اموخته شنوایی نکرده اند از دریچه گوش بصغو نکرده
دل نیز ور اگر راه یابد پذیرای ان نکرده و اگر نه بپذیرد بکار نگرد و نیا میز و دیم ان
تیره سرشت بکوهر که بیدانش خود را دانا سی انگارد و در بجوری دشوار و دانا
عشرت تندرستی نماید سیوم ان روشنی جوی سعادت منش که از دو بند ناتوان
بینی و سپه چالی نادانی وارسته بدر و جوی تنومندی دارد لیکن از ذاروی بخت
و بنیل کار ی خز ادراک معانی بلند نتواند و بر دگیان شبستان خرد بدرنگ
رر ی نیاید چهارم ان فرخنده طالع که با خبر شناسایی فطرت

بالادست همت عالی وارد و بژرفنای دریا پیشاپیش مردود آمار روزگار بان کس سخن
خموشی نگزیند و درج گوهای جز بدین جوهر حقیقت پژوه نگشاید تا چراغ دانش افروخته گردد
و فروغ آگهی بکار آید دیگر دیو خرد ره ز آز تنهای و هرزه چرامی در این گه سخن تازه
بافی تازه برآوردی زنه بر عیار زمانیان سرایدی این همه زبان فروشی چیست و سر اسکبار
برافراشتن چرا و چند راستی گذارش میبا بدیع هوشناسی همان بهتر که یکبارگی
از صفحهٔ هستی زدوده آید و باطن صافی باین ناسزا گفت دامن آلوده نگردد
شوغ قاب هنرهای خویش نگهدار هر جایگه پای خویش درین در نظم گشتی گردش هزار
که پیدا نشد تخته بر کنار حقیقت سرایان گوهر سنج درست عیار سخن دو الا زکی
او در آن دانند که درین بارگاه شگرف بیج جز گران معنی بها از فراسم ابجنت فروغ
معانی از آسمان تقدس بدل صافی پرتو انداخته نزول سعودی فرماید و دو بهم گزیده پیوند
خشیمی پرد کیان صفوت سرای ضمیر را به ریختن حروف در آورده آن روحانی
نژاد از ابن عنصری پیکر طرزی را بیزد که زبان جان وتن تو العجب معجونی
کرد و سپیده تازه نطقی دلپذیر عمر دا گوشش را فروزد و جان بجا بالا بد چهارم نخل
بندی و هنرآرای معنی را گزیده جا باز دارد و لفظ پهلوی جو با فراگذارد
داستان آرای سالگاه آورد و با رایش صورت و معنی شاد بخشد را به را بسر بچم
لفظ برای عبارت را از در فهم نکوهیده تکرار دور دارد و خنک رود
گران پیکر در آن انجمن راه نیابد بچنانکه دست فرسود روزگار نیاگرم جوانی داستان
روی گلگونه آراید و این هنگامه نکوهی زمانی انتظام گیرد در سخن دو الا پایگی دست دهد
که عزم ارست یکتای اندیشه و جستجوی دیاوری هوشمندی خرد یکجای فراهم آید
و نیازمندی بر دوام و عنایت داد اربی همال دو دوش باشد و هر کدام از شرایط
بسیار و لوازم فراوان یا خود و دارون گرای نامه برشناید و گذارش آن سنگنای فرصت
نکنجد لیکن دم بساز و گفتار ناگذاران وقت از فروغ آگهی نظر دشمنی پژوهش عیب باید دارنده
درستی بچاره سگالی همت کار رو بما ناصحبت چنین فرسوده مرد اکبر دانا هیچ کجا سا

آن شش گوهر گرانمایه نوآینده امروز گرد دل پراگنده خاطر گروه هزار جا و گدازنده نظر
فارسی کم آشناوره نمای حقیقت نایاب چگونه آرزوی دل انجام رسد و کی امید شایستگی
داشته آید خاصه درین هنگام معانی آرین سخن طراز نیران دانش گستاخ حقایق
مهین برادر شیخ ابو الفیض فیضی که مایه بدری داشت ازین آشوب گاه عنصری
بآرام گاه قدسی حالش فرموده با طوره سخنوری سوگواری نشسته را حال برابر آمده
شده و دل بیلسه هوشمندی گسیخت از پیام ایزدی بیداری روی نموده پشیمانی در آن گاه
وای برین دانش اندیش بیچ سینه پر از علم و زمعلوم هیچ
بنت من گرچه سخن بنجیر دیده آهو شناس بت آمده و سنگ بچیب شیرکی زده
برده و در سر آغاز جریده اقبال بیج خاطران بوده که چون داستان و ستان گاشته
آید بهر آرایش آن پیشوای سخن سرایان غازه حسن انجام بر گیرد تا کاه مصیبت جان
آورده و مر آن شش پا مد که کسی آرزوی پیشوا دچنانچه از بی ما یکی قلم حو صلگی صفیری بهیشانه
در خام کاری خود آگاهی داد سخن بینا ها در خامی سخن بنگر که سوخته دلم از مرگ
قدوه الحکما شکسته دلی آرین باغ غربلو زینم که در میانه خار اگنی جگر و دوزها تا سال نخود دیم
نگاهی بر نگاشته بیچ مدان محفل دانائی نمروده بوده لیکن بچنان که دل آسمان پیوند
ایشان تسلی داد این چیران دستان هوشمندی خرسند که زمانه چنین بزرگی نموده
بزرجا نگاهی نشاند مرا زندگی دشوار و دل از زنگی اسباب افسرده و گشت افسون مهربانی
خدیو آگهی طلسم دانائی قافله سالار صورت و معنی از آن رسید که باز گرفته از رها
بند تعلق گردانید و با شورش ضمیر و در بهم زدگی باطن بنگاشتن گوهری نامه همت بر
گماشت لیکن از دشوار کاری و تلخ کامی زمان زمان تازه پریشانی دل شوریده
را پراگنده تر ساختی و نو نو سراسیمگی شهرستان اندیشه بویرانی آوردی چار دیگر
برانگیز و عزیمت را پای تلغز و با گوناگون آشفتگی اختلاف عزایم و لابی گواز هم بود
چیر دستی آید نابدیده و هم زبانی که در مراتب آگهی نسبت نه دیمی داشته باشد نیافتی
گزین کاشکی در قحط سال مردی دستیابی بودی که زمان افسردگی خاطر شود آید

صفحه پردازان نگارش آگهی آلوده رسم آرایش پیشینیان نشده و از این مایه دانستنی نمود شناسند
و ناگزیر که در نوشتنهای دل پراگنده تا خیمی بند که نه از ستردن نقشی و آوردن لفظی و
پیراستن حرفی توانا باشد و اگر زمانه باین رنگینی گنجینه چنین کسی ناگزران که از فروغ
آگهی و پیروزی دلیری آموزش نشان گردد و آنچه بهر گاه در هنگامی ضمیر امکانست و از پستگی روز افزون
دگرگون مشاغل آنهم خشنی هنگامه آرای صورت در شتاب هم آمود پرده نشین نگه دل
درست بسیار دو او بقلم باز گفت چه مایه رنج داشته باشد از آنجا که اندیشه صافی بود و بسی پس
ایزدی پرده از افزایش ادوات درست و همت نغز افشانی و دستگیر در آن تیرگی کشاکش پرتو اقبال
پرتو انداخت و نیروی گرم روی گرامت فرمود اینجامه مرادست بخاطر در رونق
معانی نهایت برون کی زخود این ملک اید یافتیم گز نظم منعم خود یافتیم غره از ده
سال چهلم الهی که درست که مجموعه‌ها در فراز گرده برون سو نگاشتن گرامی نامه از عمر
وا پرداخته بود و درون سو بنیاش داد دل بی سامانی ظلمت اندود را چراغی دریوزه
میکرد و تارک نیاز بر عتبه کبریای ایزدی نهاده سرانجام خواهش مطلب با آگاه صبح دولت
چهره برافروخت و لمعه نور در آن کاخ پر درون زد و مطلبی افزود و چون نامل بکار رفت
و حیرت رخت بربست شگاف قلم مشرق ضیا و مطلع نور یافت نشاطی بزرگ
در گرفت و چنین شنگرف روی نمود که در هم گشایش پیرایش تن همگان سوخته
قبای بهار در پوشیده و قلاده معشوق و دیدار آمده دل با آهنگ کار افزای نجوم
و خامه بدست پای پرنگ نیرنگی در دو نور سرای چار نگارپرداز آن عزت
انشای سماع برانگیخته در کمتر فرصتی گنجور گنجینه سخن جرای گردانید و منشور بلند نامی
گرامت فرمودند و خطاب نادر الکلامی که مثل طاق گوهایی گشت لختی سخنان دل
اویز آگهی دل نشین روشنی نگاشته شد نعمت رسید کی پیرایه نخستین یافت معانی
سخن شناسان حق پژوه گوهری دفتری انتظام پذیرفت و دولتی بزرگ چهره افروز
سعادت آمد بخت دو دیده دار دولت گشاد و بیشتر از خواهش من بمن داد
بلبل نطق از گل طبعم پرده پرده غیب از سر کلکم درید فوج بفوج معانی حشر

حدیث خویش اگر گویم زآغاز روم چندان که نتوان آمدن باز پدر بزرگوار
بگوشه از دراخر سندگی داشت و از آشوبگاه دنیا بر کنار بتربیت و بامن نظر
عاطفت افزون تر از برادران کردی و به پیروزی دانش دگر داد از سر آغاز نشو و نما
بهیچ گرایان دامن آلوده راه نه دادی و همواره بصفای باطن و نظافت ظاهره
و زبان فصیح و بیان دلکش با ندرزهای حقیقت بنیاد و لطف مینمودی
زابتدا بر با بانگ رمانک نتازیدم چو طفل زنگه هم بانگ رقیبم بود و هم بابای من
و چنانکه علوم مکتبی نقاب جمال معنوی داشت از مهر گزینی شنو رید بدان نیز مدان
بمطالعه خواستی مطرا از پنج سالگی روی در حیرت بود و بدان گفت و شنود و هیچگونه
خاطر فرود نیامدی تا نگاه ز بی آن رهبر منزل طلبان کامل شیخ مبارک طاق نصرت
بوده باشد و خطرهای سترگ باده پرور گم کرده مردان را از پای دراورد و نصفوی که
باطن جایگیر چون سال می افزود و شعور میبالید نفرت دلگزای افزایش میافت
و در آن زمان امیرش بالیاشتی گرم تر می شد و از همه دامن بر داشته رسمی و رسارنی چون
راه نشاطی سپرده بخیال فرو شدن دم آسایش بر میگرفت کشش در علی
قافله سالار حقیقت آشفته بی پرده دراپای بند دانشگاه رسمی گردانیده در
پانزده سالگی که همگنان از آن خواب غفلت بیدار دم عرصه پهنای حکمت و
فراخنای قرار داد و چندین گروه پیموده آمد ار اج آشنا سای عوینت افزود و گی
آگهی شورش افزای گشت با چنین ره بنای تنومند و دیدبانی بر دوام نفس
سرکشی اماره افزونی گرفت بطرزهای گوناگون چهره آرای هنگامه خودبینی گشته
بیامن سرچشمه نظر تا که فکر کردمی در نوشت و ناز بسیاری اسرار اشراقیان
و نوادر خفایای صوفیه و بدایع شناختهای شاهین اندوخت هنگام آن بود که
با چنین دانش بزرگ نخوت افزای آن نیرنگ سازه بو قلمون رو بی رنگی
نهد بر سامان این خویشتن‌های وخود پرستی افزود با جهانیان پیوند از بس گسیخته
داشتی و از ناروای دکانچه دینی نا خواسته به بسیج بجز در میان دل گرفتی و

۴۴۲

اندیشه غربت گرای اشوبش تازه رهنمونی گشتی سراسیمگی چون نبود که از زمان
خرد ستیز پایید و بی راهه آشنایی آشفتگی بی پروایی نداشت که راه انداز خدایان
مجازی سپرد و در نشیب اباد اندوه و شادی بدل ژمان و خاطر دژم بسر برد
و تخیل ازادی لختی با سایش می در اورد ار سپت فطرتی که از من بود و کم همتی
که در تنها دخود دادم با نگال دل گرفتگی از مدینه و فرط بیابان ور دستی بلند پایگی
نگارخانه سمای اشوب در دل امدی و از زیر نگی گشاکش باطنی در شگفت بزار
افتادی تا رضا سندی سپر پور انجمن بر ان پراکنده خواهشها پس نزدیک و باز چون
شوریده از ان بیگانشهای باهم آمیخته بسیار ده در نقش نفس فرمان پذیری ان
یکتای ملک الهی و افزونی ور زمان زمان سرگذشتهای گوناگون را بیرون و بیگر لختی
لختی نه که یاد دوست در امیرم من صبرم که از عشق بپرهیزم من دستی که با قضا در زم
پایی که از فنا نه بگریزم من تا آنکه اسمان در محفل همان شاهنشاهی داستان مرا
برخواند و ستاره بخت بیداری از افق اقبال برخشید چاوشان دولت بلی تم
و فرمان طلب شکوه سطوت انداخت از نیرنگی نفس ابد الابد ابیع نقش اعتبار بر روی
از پیش طاق ضمیر سترده شد و بیخ تجرد چهره دستی مفرد و نزدیک امد که سر بار پرده
دشت دیوانگی در نورددد و دیوار بند امیزشش که درهم شکسته راه آزادی پیش گیرد
آن روحانی طبیب چون پادشاه روزگار را قافله سالار ابر در پرستان بیدار
وازسرنوشت چهره گشایان تقدیرا اگهی داشت بچاره گری روی اورده و درس
اموزی تعلق درج گهر گستر و سحر طرازی و جادو نفسی رهنمایی طریقت بدبستان
دولت شتافت و بسجود داستان اورنگ نشین فرهنگ ارایی حصه جمشیدی کلاه
افزود بلی انکه داد و حرص اندوزی دامن الای همت شود و در فراخنای از
استان قدم جستجوی فرساید و بیشتر از انکه شرمسار انتظار اید و ابرو بر در
ریخته گردد بی بیانجی سفارشهان داین و منت پذیری فلان و بهمان الطاف
شاهنشاهی مراد گرفت و از نشیب گاه گم نامی برفراز بلندنامی برآورد و کیمیای

۴۴۳

نظر خداوند صورت و معنی همت را فروغ دیگر بخشید و دل را فراغ تازه آورد
از ان بیماری دشوار دوا که بدرمان ان شترک پزشگی چاره نتوانست کرد لختی
رهایی یافت از بزرگی اگهی با عالمیان نطع بچهی و نگمان گستری کرده در کمین
خویش منافقانه نشست بسا عیوب نفسانی چهره افروخت و نوانایی سترد
هر برخی بدست افتاد و در رستخیز دشمنی هر دست داری برخواست و اختلاف
گروها گروه مردم ملل را از شغل شگرف باز نتوانست داشت و در رزمگاه وطن
گرد نظوری بیارست انجمن جیدی در همایون محفل کشور خدای هنگام دانایی
گرمی پذیرفت تنقیح مقاصد و تشخیص دلایل را روز بازار شد از ناشناسایی
حکمت و تهیدستی علوم حقیقی سخن سرایان روزگار را که بتیز هوشی و چرب
زبانی در پایه بلند اگهی جای داشتند کار دشوار گشت گاه بخاموشی زبان هم
جنبش ابرو و کرشمه چشم حیله می اندوختند و گاه بتعمیه گوی و هرزه درای پاسخ می آراستند
وا زبروی پایه اسمانی چنان کار بند شدی که ان طلسم بدگوهری درهم
شکستی نا گزیر دست از ان باز داشته بافه گذاری پیش امدند معقولات ایمانی
دین سترده برخی ساده لوحان زنگ نژاد را راه زدند و از یاوری ان
ناشناسان بخرد بچهره دستی را برورزنه و بدستیاری روشن ستارگی کشاده پیشانی
از ان پایه والا فرو رشته بی در اسرار منقول و تیغه سنج و نکته سرای امد و مابین
آن گروه در قرارداد های پریشان و اندوختهای نا سره ناخن زدن گرفت
و گفتگوی ملت و مذهب در ارشد بار پرسشها اثباتها را انکاس معتقدات
بیداشته نگمین توری نشستند چندین بر این طلبیس عشرت بهمی میکردند کهن
اشنایان دو رمین و دیرین دوستان دامن اختلاط برچیدند و در شهرستان خود گرد
امود غربت گشت گاه ازین خلوت در کثرت تراز نشاط برکشیدی و نتیجه خیز
بیچی دانسته در تیالیش ابرازی افزودی و گاه از کوتهی امکان و تنگی حوصله با خود
سرابدی که این چه بوالعجبیست با جانیان بیباک اندیشی و خیرسگالی گسترده داده

و با خود حریفانه نقش شد می اندازد و عالمیان در کمین دشمنی خراشیده اند از تابید
آسمانی و از درستی رنگی که شگرف در کار و ناروا می حق پژوهی نرسیده های آشنا و بیگانه
دیاکه خرد اد و در ورزد و یک راه در پیش بگوهران کوتاه بین تفرقه و جمعیت یاد و تمیز ندانی
از بازار کساد حقیقت تازه شادی چهره نشاط افروختم بصدف ناکام چند
چو مرا درشکنند کارخامان بود از فتح و ظفر چند بین سپهر گردان چنین
برین بگذشت در های دولت گشوده و چهره اعتبار را افروده دیده ام
زرنده کان دنی ستیزه چند را بعضی دعوی فروخته با اندیشه تباه فرو در
تنگ چشمی و ناتوان بینی بیکار از دو توانا برخواسته خبر از آن جاوید اندوخته
این دو سه روز نام کن عهد خویش می شکستم هرچون عهد خویش من صفت
چون بر کردن نتوانم شکستم ار بشکنم از وفا کم ام از آنجا که عزیمت درست بود
و حقیقت باید از جلوه اندرآن نافرجام زبان آرزو چار سوی صورت و
معنی گشته در حقیقت حال آگاهی پذیرفته و از خوی خردمندی فرو شدند از رنگ
شناسای نشیب و فراز عالم صحبت این طایفه میمون راه نفرت می سپردند
آن گروه غنوده خرد و بدخوی چیران از مبدء آرزوی خدمت در سر دارند
دادر در بار استنکاف در بن تیرگی وحشت نیز سعادت برخشیده و آدم گرای
کیهانی خدیو بزرگ هنگامه صلح کل در آمده نفس شوریده در صفوت جای آسایش
نشیمن ساخت و برین تر از حقیقت دامن نشاط برگرفت اگر جهانیان ترا
نکوهیده و بیهوده دشمنی میگیرند از دانش راه عبادت می سپرند تو چرا فهمیده
مجروحی و اگر نیک دانسته آن هنجار میگیرند سما نا بمیار چند از نکوهش گار رنگ ندرت
چه سجیده از نقصان بشری و کوتهی امکان ناز سراپای خاطر زمزمه خواهش
سرایید و جوشش این آرزو از درون سر بر زد چه بودی که دشمن نارسا در یافتی
که چه مایه آسوده ام و دل از باد افراه چگونه پرداخته تا تن بچاپلوسی و
زبان لابه گر بعذر خواهی بفرستادی و تمیز نیک بردن ساخته از کشاکش دوری

بازرسی کاش خیر اندیشی که در حق بدخواه داری می باید و پرستی مرا که راه مدامنت
ندانم و دست طفل مشرب حقیقت مدان من مدا و ندی تا بنقد از دوستی
رنج بردی آتش بد و دست خویش در خرمن خویش چون خود زده ام
چنانم از دشمن خویش کس دشمن من نیست منم دشمن خویش کس دشمن نیست منم
دشمن خویش ای وای من و دست من و دامن خویش در حال ستایش کنندگان
و بدگویان خویش از دو منزل گذشته طبیعت را گذاره میکند امید که دیگر بار گردد
نقلاوری بخت بیدار به نزهت گاه چهارم شرف اختصاص یابد و دوم آسایش
برخیزد و از انباز گیری ایزد بی همال گیبوی شود و هنری نخستین گروه دو گیتی
ورزند و با پسینیان بر خلاف آن گرایند طایفه صورت را در ظهور این دو در
بشادی و اندوه نیالایند و روزانه شناگری نشاط اند و کردانند و شکوهش
از دوگی را پرورش دهند برخی باید یافتگان سما و را بیرنگی ابداع در نظر ابدان
هر دو را یکسان انگاشته پذیرای دیگر گونگی نشوند و با باشد که نفس بوقلمون
اشکال در میان آورد و بچنان وانماید که تا سر آگوی شود که راه حق می سپری
ناخشنودی ایزدی با خود دارد و ناچار فریب خورده بکمین تباه سرایان
برخیزد و از شاهراه سعادت برکناره افتد و چون اماره نویسی روزگار
خویش کند بدید آید که بباطل اندر زان بد کار تر را او بیرنگی ندارد و سماعیب
آرایی آن خود ستایی خویش نیست و رتبه والا الفت محمدت گوی که سرمایه
رعونت انتظام میدهد با این دشمنان پیشامد و نکوهنده عیب نمای بد دستی
بردارد بود که بدین طریق الهی رفته از مقصود جا گیرد و از گزند دشمن دانای
خانگی رستگاری یابد بستیاری فطرت و پای فشاری دل بکمتر زمانی
آزان نفرت بازآمده باخود در آویخت و جنگ بی آشتی در میان آورده
کار را از سر گرفت دست و گریبان بخودم چو کنم سرز گریبان که برون
کنم چاک زدم پرده سامان خویش بود که زخم دست بدامان خویش و همواره

هرکس رست کتاب نسخه این دعا بوسد
بخواند و فراموش نکند
وهو ولیهم تمام
الحمد اولا والسلام علی عبده دیهم

لطف نکوهش بخویشتن میزند سر زبانی بتفریق خود می سراید هر گاه یکتایی شاه
وجود که پاسبانان به نیروی شهودی در نیافته اند تا از سعادت معنی نو
بیدار بچراغ دلیل روشن چگونه و چرا آنکه دلی از کنج گنج خمول می طلبی و گرا
مانده کجا و سبب خراش یکتایی گرفتم از آن اگر نصیبه نداری بایستنای
فروغ گرداری بخشد از نیک اختری و تنومندی دل آن بیدری و فراخ
حوصلگی کرامت فرموده اند که در بارگاه معامله ارایی و فضل و
و دشمن آشنا و بیگانه یکسان نسبتی دارند تا خشنودی عالمی در رضا
جهانی در ان عزیمت غبار نتوانند انگیخت و دستگان از بار زم جوبی کام
نتوانند گرفت تا دیگران چه رسد بلکه شمایل شناختن چه بیت دانم
نامی چه پی اندوزد و چه نویسد دلم دامن و آستین طلا را چو داس بر
زلف عذرا گرفته ز آرایش عالم و اهل عالم همان نفرت طبع عنقا گرفته
حقیقت کار آنست که تکاپوی آدمی سود ندهد تا بکار گشته پیش طاق سر
نوشت چه بود دگر دوش انجم افلاک امیر اجرام علوی
اجسام سفلی علاجی نتوان اندیشید تیر اندازی بسمار تیر تو ان دو
زان سعدی چو پشت کشا دهد تنگ چرخ خود ابهر زه از په کوشش در دوم
اکنون با نفس رفته سرکه مصارعت ار استه دارد و هوا خواهان یکدیگر
پای خجالت افشرده اند زمان زمان شعبده بازی تازه بکار می رود
انت و خیر شگرف چهره عبرت می افروزد تا دید انجام کار چه
خواهد بود و آسایش در کدام منزل روی نماید و این سه تن از دشنام
جاوید شو بدی درست ده و شاد خواب و این بکدام افسانه قرار گیر دجو
گره از ابرو که گوناگون بسر در عالم محنت کده اور یابد بجای کشاده پیشانی
کز بغرانی انبساط غمگساری جهانیان بردارش همت برگیر دان تیز رد
هشیار حرام از گلخن بیم دلبستانچه امید نما بنگاه بستگی و نزهت جای